جلد اول

ظفرنامه

از تالیفات

مولانا شرف الدین علي یزدي

تصحیح و تحشیهٔ سالک مسالک صدق و سداد خیر خواه عباد

مولوي محمد الهداد

سابق مدرس بهرهٔ عربي مدرسهٔ کلکته

حسب الحکم اهالي حل و عقد اشیاتک سوسایتي

در

بپتست مشن پریس واقع کلکته

چاپ شد

۱۸۸۷ ع

١٩٩

١٧٣ ...

١٧٥ ـ رائن بکا پاستان

١٧٧ حاربهٔ سپاه جته

رست جلد اول ظفرنامه

مقاله اول در ذکر صادرات افعال و واردات	صفحه

صفحه

صفحه

صفحه

صفحه

صفحه

صفحه

صفحه

صفحه

صفحه

صفحه

صفحه

صفحه

تمام گردید فهرست جلد اول از ظفرنامه

ظفر نامه

بســـــم الله الرحمن الرحيم

حمد اکثیرا مبارکا لمن یوتی الملک من یشاء و ینزع الملک ممن یشاء و صلوة طیبة دائمة علی خاتم الانبیاء و سید الاولیاء محمد و آله الاصفیاء و اصحابه النجباء و عترته البررة الاتقیاء

مقاله اول در ذکر صادرات افعال و واردات احوال حضرت صاحب قرانی انار الله برهانه

* نظم *

بنام خدائي كه از نام او است * كه مارا توانائي گفت و گو است
خداوند كل آشكار و نهـــان * نهان آشكارا بنـــزدش عيـــان
طرازنـــدهٔ پيكـــر آفتـــاب * نگارندهٔ نقش مارا بر آب
خدائي كه هستي مراورا سزا است * بجز هستي او فنا در فنا است
جهان مي نمايد كه هست ارچه نيست * بجز ظل هستي حق دان يكيست

زهي صنع کامل که از یک وجود * پدیدار شد هرچه هست انچه بود
زیک خم بر آورده صد گونه رنگ * فلک با شتاب و زمین با درنگ
زیک شاخ رست انچه بیني ببار * ز نرمي گل تا درشتـــي خار
اگر طالبــــي آفرینندهٔ را * مبادا بغیرش دو بیننـــدهٔ را
که هستي غیرش برای صواب * خیالیست همچون فریب سراب
یقین است کاول خدا بود و بس * درین خود نیفتد بشک هیچکس
مکن سهو کاخر همان اول است * ولی دیدهٔ عقل ما احول است
سوی ذاتش اندیشه را راه نیست * کزان عقل فرزانه آگاه نیست
سخن چون بذاتش رسد لب بدوز * بذکر صفاتش روان بر فروز

مالک الملکي که عون عنایت بي نهایتش مطعون من یفسد فیها و یسفک الدماء را بر سریر مصیراني جاعل في الارض خلیفة سروري آفرینش بفضیلت دانش و بینش کرامت نمود و اولاد امجادش را بتاج موفور الابتهاج و لقد کرمنا بني آدم سرفراز گردانیده و در بحر و بر عالم مکنت تملک و تصرف و استعمرکم فیها ارزاني فرمود ولله الحمد رب السموات و رب الارض رب العالمین توانائي که رایت اقتدار سلاطین کامگار باوج فرمان دهي و کشور ستاني بر افراخت و صفحهٔ[1] شمشیر مصقول پادشاهان جهان کشای را آینهٔ چهره نمای عروس فتح و نصرت

---

(۱) در سه نسخهٔ موجوده همچنین است و در دو نسخهٔ موجودهٔ بجای صفحه صحیفه است *

ساخت نضارت رياض شريعت را بآبياري تيغ آتشبار مجاهدان منوط گردانيد و سرسبزي نهال اسلام را بسرخ روئي حسام خون آشام غازيان مربوط فرمود قادري كه قهرمان تقديرش سحاب عنبرين نقاب را بچترداري سلطان پيغامبران فرمان داد و حامي(۲) حمايتش عنكبوت مبهوت را در معماري حصار سرور انبياء و رسل ... و توانائي بخشيد *   * نظم *

شهي چتر او ابر مشكين پرند * سر سدره از پاى تختش بلند

جهان داوري يثربش بارگاه * بشرق و بغربش امنش پادشاه

بعهدش زرفعت شده فرش عرش * پيءُ كرد نعلين او عرش فرش

شجاعي كه چون دست آرد بجنگ * كفش ريزة سنگ سازد خدنگ

خدنگش بكوري دشمن روان * ربايد ز اعداى ملت روان

بنزد انتقامش ز كفار حيف * قوي داشت دست نبوت بسيف

هزاران هزار آفرين و درود * ز جان آفرين خالق هست و بود

برو باد و بر آل و اولاد او * بر اصحاب و احفاد امجاد او

اللهم صل علي سيدنا محمد و آله وصحبه بارك وسلم كلما ذكره الذاكرون و كلما غفل عن ذكره الغافلون قال الله جل وعلا وربك يخلق ما يشاء و يختار و ماكان لهم الخيرة سبحان الله و تعالى عما يشركون پادشاه بي انباز و ملك عالم و عالميان بي تاويل و مجاز عظم سلطانه و بهر برهانه قادر مختار

---

(۲) در همان دو نسخه بعد لفظ حامي (كه) است *

است و مطاع بر نهان و آشکار هرچه خواهد آفریند و از آفریده
هرکرا خواهد برگزیند سابقهٔ عنایت ازلي چون رقم اختصاص
بر صفحهٔ حال برگزیدهٔ کشد مقالید مقاصد و مرادات بقبضهٔ اقتدار او
سپارد و رابطهٔ ارادت لم یزلي چون برفعت منزلت سروري تعلق گیرد
عروج بر مدارج معالي بپای مکنتش آسان گردد و پرتو آفتاب
تاییدات رباني چون بر ساحت سعادت مقبلي تابد انوار آثارش بسایه
ابري که از بخار پندار معاندان در هوای خیال محال بندد پوشیده
نگردد و نسیم رضا و رحمت صمداني اگر بر چمن اقبال دولت مندي
وزد طراوت بهار گیتي نگارش بآسیب خزاني که از دم سرد حسودان
خیزد نقصان و ذبول نپذیرد و نهال دولتي که پرورده جویبار توفیق الهي
بود از تند باد حوادث روزگار گزند نیابد و کاخ رفعتي که برافراخته
لطف نامتناهي باشد بمنجنیق مکر و احتیال اختلال پذیر نگردد *

* بیت *

بزرگ کرده او را فلک نبیند خرد * عزیز کرده او را جهان ندارد خوار

و مصداق این سیاق صورت حال حضرت صاحب قراني است
که در بیان کیفیت آن شروع میرود و من الله العون و التوفیق و الهدایة
الی سواء الطریق *

تشبیب سخن و ذکر شمه از مفاخر صاحب قراني

* نظم *

همایون شبي چون سواد بصر * همه ظلمتش روشني سر بسر

شبي قدرش از روز روشن فزون * مهش بدر و بدرش زكاهش مصون
كواكب همه سعد و مسعود حال * مبارك بتاثير و فرخ بفال
مرا بخت فرخنده يار آمده * مراد دل اندر كنار آمده
بپرداختم مجلس از خاص و عام * بيارستم بزم عشرت بكام
بر افروخته شمع از نور فكر * خرد ساقي و مى معاني بكر
فرازندهٔ ساز بزم سروش * سرايندهٔ نغمهٔ ذوق و هوش
همه شب بدينگونه عشرت كنان * دل كاميابم به پرورد جان
چو صبح سعادت دميدن گرفت * نسيم عنايت وزيدن گرفت
خروس ظفر تاج نصرت بسر * بيفشاند بال و بگسترد پر
بهنگام دولت چو آواز داد * دلم مرغ انديشه پرواز داد
و زان پس چو طوطي دهن باز كرد * ز صاحب قران قصه آغاز كرد
كه آن شاه ديندار گيتي ستان * باندك زمان چون گرفت اين جهان
چو زين بر سمند سعادت نهاد * بمردي كمر بست و عالم كشاد
ز سرحد چين تا بپايان روم * چه از مصر و شام و چه از هند بوم
چه ايران چه توران چه بحر و چه بر * بجاى كه بود از عمارت اثر
بنفس شريف خود آنجا رسيد * بگيتي ستاني چو لشكر كشيد
بهرجا سپاهش توجه نمود * نخست آن زمين نعل اسپش بسود
جهان گشت يكسر كران تا كران * چو فتح و ظفر لشكر از پى روان
بهرجا رسيد و بهر سو گذشت * بتاييد دادار فيروز گشت
خدائى جهان آفرين ياورش * همه خسروان جهان چاكرش

شده سرفرازان ورا زیر دست * سپهرش پرستنده او حق پرست
فلک بندهٔ و آفتابش غلام * زمانه مطیع و جهانش بکام
مرادي که در خاطر آراستي * چنان رو نمودي که او خواستي
یقینش قوي بود و دینش درست * بجز دادگر یاري از کس نجست
بنیروی مردی وفرهنگ خویش * بگردون بر افراشت اورنگ خویش
نه رایش بتدبیر محتاج غیر * نه امضای رایش بجز محض خیر
بتدبیر کاریکه رو مي نمود * مشیرش جز الهام دولت نبود
هر آنجا که از لطف کردي نگاه * بلا را نبودي دران بوم راه
وگر آتش قهر افروختي * بیک شعله زان کشوري سوختي
بکوه ار زکین سایه انداختي * چو یخ پیش خورشید بگداختي
بخشم ارسوی چرخ کردی نگاه * شده تیره رخسار خورشید و ماه
دم از کین او کس بعالم نزد * وگر زد دگر در جهان دم نزد
خلافش در اندیشهٔ کس نگشت * که جانوا وصال تنش بس نگشت
کس ازخط فرمان اوسر نتافت * که همچون قلم تیغ برسر نیافت
چوبختش براورنگ شاهي نشاند * بعالم جز او تاجور کس نماند
همه پادشاهان آفاق پاک * بدرگاه او بنده یا زیر خاک
چو روی زمین شد بفرمان او * جهان غرقهٔ موج احسان او
سر گنج بکشاد و دست کرم * در فتنه بربست و پای ستم
بهر کس که روزي عطایش رسید * دگر نسل او روی حاجت ندید
بعهد همایون آن دادگر * بعالم نماند از تباهي اثر

و پرداخت رسم فساد و فجور * ز گیتي بیکباره نزدیک و دور
بد در شهر و صحرا نه در کوه و دشت * خیانت در اندیشهٔ کس نگشت
زر و مال عالم دران روزگار * تو گفتي ز مزد بدو دزد مار
امان در زمانش بحدی رسید * که منسوخ شد رسم بند و کلید
ز نقش کژی لوح گیتي زدود * همین راستي رسنیش مهر بود
تو گفتي زمین سر بسر شد حرم * بر افتاد آئین ظلم و ستم
ببودمي که باران عدلش بشست * دگر باره خار جفای نرست
ز مرآت دین زنگ بدعت زدود * ز باغ جهان خار عصیان درود
مرادش ز شاهي و فرماندهي * ز تخت بزرگي و تاج مهي
مراعات دین بود و تعظیم شرع * همین اصل دید وجز این جمله فرع
همه کوشش بهر اسلام بود * دگر چیز ها دانه و دام بود
ندیدمي کس از خویش و از اجنبي * گرامي تر از اهل بیت نبي
بجان معتقد بود سادات را * همان اهل تقوی و طاعات را
کجا کاملي بودمي از اهل علم * تواضع نمودي مر او را بحلم
نکو داشتي اهل دستار را * بتخصیص مفتي دین دار را
چو اندیشهٔ کاري آراستي * ز خلوت نشینان مدد خواستي
بسوی مزار بزرگان دین * باخلاص رفتي ز راه یقین
چو کار بزرگش فراز آمدي * بخلوت سرای نیاز آمدي
توجه نمودي بدادار پاک * نهادي جبین تضرع بخاک
مناجات کردي و خواهش گری * ز حق خواستي نصرت و برتري

بسوز دل و آب چشم از خدا * طلب داشتي حاجت خويشت
چو از هاتف دولتش بيخروش * صدائي اجابت رسيدي بگوش
روان سجدهٔ شکر کردي نخست * بصدقي تمام و يقيني درست
پس آنگه سر از سجده بر داشتي * لوائي کرامت بر افراشتي
ز گنجور کردي ذخائر طلب * ز بسياريش مانده گردون عجب
ببخشيدــــه ازچند و از چون برون * کسي را که محتاج بودي فزون
نمانده دران بوم کس را جدا * دل از شادماني زبان از دعا
چو زان پس بمقصود پرداختي * قضا انچه او خواستي ساختي
همه ميل طبعش بخيرات بود * که روشن دل و کامل الذات بود
بسي بقعهٔ خير پرداخته * بايوان کيوان بر افراخته
چه از خانقاهات افگنده خوان * چه از مسجد جامع و غير آن
چنين بوده صاحب قرانرا حسب * در انديشه در شاه راه نسب
پدر بر پدر تا بآدم رود * همه پاي بر تخت شاهي نهد
کمالات آن شاه دريانوال * فزون بوده از هرچه بندي خيال
ببالاي قدرش قباي ثنا * چو تنگ است و کوته بوقت ادا
مرتب کنم حلهٔ شاهوار * که اخبار شاهش بود پود و تار
از اول کنم در ولادت شروع * که کي کرد خورشيد شاهي طلوع

گفتار در ولادت همايون حضرت صاحب قراني

از نص کلام قديم پادشاه عليم عظمت کبرياوُه و عمت نعماوُه
حيث قال عزمن قائل فاراد ربک ان يبلغا اشدهما

و يستخرجا كنزهما رحمة من ربك مستفاد ميشود كه چون لطف فياض على الاطلاق از خزانه اعطى كل شيء خلقه ثم هدى خلعت محبت صلاح و ميل نيكو كاري پيرايه قامت دولت و بختياري سعادت مندي سازد از ميامن بركات آن در احوال و اوضاع اولاد و اسباط امجاد او آثار گرامي و نتايج ارجمندي بظهور پيوندد و مضمون فرموده حضرت رسالت پناه ختمي عليه افضل الصلوات و اكمل التحيات و ان صلاح الرجل ليدرك البطن السابع بر صدق اين معني دليلي واضح است و برهاني لايح و مطابق اين اشارت و موافق اين بشارت حال فرخنده مآل پدر نامدار حضرت صاحب قرانيست كه جبله كريم امير طراغاي تغمده الله بغفرانه بر مودت و دوستي اهل صلاح و تقوى مفطور بوده چنانچه در مقدمه سبق[1] ذكر يافته و مدت العمر بمجالست و مجاورت سعادت نشان آن طايفهٔ عالي شان رغبتي تمام داشته و شك نيست كه انس و الفتي باين غايت بي مناسبتي ذاتي و آشنائي كه در مجمع الارواح جنود مجندة فما تعارف منها ايتلف واقع شده باشد صورت نه بندد * * مصراع *

* با خود آورده ازانخانه بخود بر بسته *

لا جرم از بركت دانه دوستي دوستان حضرت عزت كه در كشت زار

---

(۱) همچنين است در چهار نسخه موجوده و در يك كتاب بجاى سبق سابق است *

صدق نیت آن کامگار ستوده آثار به پروش انبتها الله نباتا حسنا برآمده بود فضای صحرای فسیح المجال آمال از خرمن دولت و اقبال و دخل کرامت و افضال مالا مال گشت * * بیت *

چو بختش ز اقبال منشور داد * سپهرش یکی نامور پور داد

در عهد سلطنت قران سلطان خان تباشیر صبح پادشاهی از افق عنایات الهی دمیدن گرفت و شعشعه اختر جهانبانی از اوج عنایت ربانی درخشیدن اغاز نهاد و بتاریخ شب سه شنبه بیست و پنجم شعبان سنه ست و ثلثین و سبعمایة موافق سچقان ائیل که مبدأ دور سالهای مغول است در ظاهر خطه دلکش کش از خدر طهارت مآب تکینه خاتون که بآیین شرع مطهر درحباله آن نوئین دین پرور بود آفتاب وجود حضرت صاحب قرانی از مطلع والدت درخشنده آثار طالع گشت وماه غره عالم افروزش از برج سعادت پایدار لامع شد *

* نظم *

بر آسمان بزرگیی هلالی از نوتافت * ببوستان معالی گلی ز نوشگفید درست مغربی خورنهاد بر رویش * سپهر چونکه بآن ماه پاره در نگرید

جهانی در صورت انسانی بجهان آمد جهان نثار مقدم همایونش ساختند و عالمی درکسوت فردی قدم در عالم نهاد علم پادشاهی عالمش باوج اقتدار بر افراختند * * نظم *

* چو قدرش با سپهر افزود گردونی زیاده شد *

* چو ذاتش درجهان آمد جهانی در جهان آمد *

ت مجامع لا يعصون الله ما امرهم و يفعلون ما يومرون

ش از آسیب عین الکمال محفوظ ماند بتلاوت وان یکاد الآیه

بودند و مسبحان صوامع و الملئکة یسبحون بحمد ربهم

و یستغفرون لمن فی الارض تا پایه قدر رفعتش باقصی مدارج

کمال ترقی نماید باقامت و ظائف دعا مبادرت جستند *

* شعر *

که سرسبز باد این همایون نهال * که شد رستهٔ درباغ جاه و جلال

جوان بخت باد او فیروز رای * توانا و دانا و کشور کشای

بتاج و بتختش جهان تازه باد * سر خصم او تاج دروازه باد

و از طلوع آن نیر سعادت پرتو سر حقیقت رویای صالحه که اشاره

حدیث صحیح بتصحیح آن تصریح نموده بظهور پیوست و صدق خواب

قاچولی بهادر که تومنای خان بتلقین (ارباب الدول ملهمون) تعبیر

کرده بود و قصه آن در مقدمه مسطور است محقق شد که کوکب

هشتم که بلسان تعبیر عبارت از صاحب دولتی بود از بطن هشتم

قاچولی بهادر که انوار سلطنتش جهات(۱) خافقین منور گرداند و بعد ازو

از میامن آثار عدل و انصاف اولاد و اخلافش همچنان روشن بماند

از مشرق فتح و فیروزی ظهور آغاز نهاد و زمانه از وفور سرور و بهجت

زبان تهنیت بفحوای * * نظم *

---

(۱) در بعضی نسخه بجای (جهات) وجنات و در بعضی نسخه جنبات است *

زهے خوابي که تعبيرش توباشي * خوش آن آيت که تفسيرش توباشي
بر کشاد از فرجبين خجسته اش همچو آفتاب مي تابيد که سپهر
سرير سلطنت هفت اقليم را هرچه زودتر آفتابي شود گيتي افروز
و از امارات طالع مسعودش چون صبح صادق روشن که شب پريشاني
عالم عنقريب از طلوع صبح دولتش روزي گردد خرم تر از عيد و نوروز
و تحقيق اين سخن آنست که چون در وضع قواعد سلطنت و رفع
مباني خلافت وجود مبارک آنحضرت آساس و بنياد دولت
دودمان ثابت ارکان صاحب قران آخرالزمان بود و در طالع چنان
بنيادي هرآينه ثبات واستقرار بغايت مناسب افتد واحوال و اوضاع
عالم را از تغيير و انقلاب چاره نيست حکمت باهره يدبر الامر من
السماء الي الارض که در کارخانه تکوين و ايجاد نقش کمخداء
حوادث جهان کون و فساد بر بالا بسته چنان اقتضا فرمود که طالع
همايونش برجي باشد که ثباتش منافي انقلاب نبود و متحلي باين
صفت برج جدي است که ثبات در عنصريات بخاک منسوب است
و در فلکيات از سيارات بزحل و جدي با آنکه از بروج منقلب است
خانه خاکي زحل واقع شده و اين غايت ثبات است در عين انقلاب
و دليلي ازين قويتر براستمرار و استقرار متصور نيست چه نزد اهل
تحقيق مقرر است که نهايت کمال هر صفتي دران است که باضد
خود معانق توافق شد چنانکه از تامل در نظم اسماي حسني تعالت
و تقدست روشن مي گردد هو الاول و الآخر و الظاهر

و الباطن و هو بکل شيءٍ عليم وازين مقدمات لطيف غريب بوضوح پيوست که از براى طالع حوادث کوني آنچه دران ثبات و دوام مطلوب باشد موافق تر برجي جدي تواند بود و شمامه صدق اين دعوی از حدائق حقائق از هار اسرار مقطعات حروف منزلهٔ قرآني استنشاق مي توان نمود *

* شعر *

مرد بايد که بو تواند برد * ور نه عالم پر از نسيم صبا است
بالماس فکرت گهر سفته شد * سخن بين که در پرده چون گفته شد

لا جرم طالع فرخنده برج جدي اتفاق افتاد و صاحب جدي که علو مطلق از علويات ثلاث او راست چه برتر کوکبيست از کواکب سياره بحسب تسويه دردهم بود که هنگام ولادت ارفع محلي آنست از فلک دوار و لهذا خانه رفعت است و اقبال و منصب و اشغال و بحسب برجيت دريازده هم که خانه اماني است و آمال تا اختر دولت خداوند طالع چون باوج سلطنت صعود نمايد بعلو قدر و رفعت منزلت برساير سلاطين روزگار فائق و برتر آيد و صورت هر مراد که بکلک اميد بر لوح انديشه نقش بندد بر حسب دلخواه بحصول پيوندد و نيراعظم که کوکب جلالت است و اقتدار در وتد رابع که خانه مقام است و قرار بمحل شرف خويش با عطارد چنانچه بمثا بت دو آفتاب باشند از بيست و دوم درجه حمل رايت فتح و فيروزي بر افراشته و منشور اقبال بتوقيع سعادت نگاشته تا هنگام طلوع آفتاب سلطنت در مقام اصلي خود ظهور فرموده همانجا مقر سرير پادشاهي گرداند و آن

مملکت را در زینت و رونق و معموري و عظمت از ساير ديار و بلاد عالم بگذراند و مشتري که ينبوع سعادت وحافظ صورت بامريخ که کوکب قوت است و قدرت در پنجم طالع که خانه فرزند است افاضت عطيات ارجمند را متعاضد گشته تا از کثرت اولاد واعقاب سعادت‌مند ذوشوکت صورت دولت ابد پيوند قرنا بعد قرن باقي و پايدار ماند و سعد اصغر که درين طالع خجسته هم صاحب عاشر است خانه جاه و اعتضاد و هم صاحب خامس خانه اولاد و احفاد بمحل شرف خويش که سوم طالع است و خانه اقربا در شانزدهم درجه حوت ساز سعادت از پرده ملايمت نواخته و قمر واسطه و صول تاثير علويات به سفليات اوست در چهاردهم درجه همان برج پرتو اتصال برو انداخته تا از موافقت فرزندان و خويشان منقبت سلطنت و پادشاهي باقصي مدارج کمال رسيده تا انقراض عالم از تطرق نقص و زوال ايمن ماند *

* نظم *

در احکام هفت اختر آمد پديد * که دنيا بدو داد خواهد کليد

لاجرم قابله قبول حقش بمهد سلامت و استقامت برآورد و دايهٔ لطف ايزدش بشير دلپذير تربيت و رعايت مي پرورد *

* بيت *

بناز دايهٔ بختش به بر در آورده * بشير کام ز پستان لطف پرورده

و چون ايام رضاع بگذرانيد و سن مبارکش بمبادي حد تمييز رسيد از رياض حرکات و سکناتش بوی سلطنت و جهانداري چون نکهت

رياحين از نسيم بهاري مي‌دميد و از مجاري گفتار و كردارش نور سروري و كامگاري چون بارقه برق از ابر آذاري مي درخشيد *

* نظم *

ببازي اگر نيزش آهنگ بود * حديثش ز ديهيم و اورنگ بود
بآئين فرماندهي داشت ميل * شدندي برش كودكان خيل خيل
شده كودكي بر سپاهش امير * يكي نصب گشتي برسم وزير
ز چوب و زني آدمي ساختي * بكاري ز هر سو برون تاختي
چنان فرض كردي كه فرمان نجست * بيرغو در آوردي او را نخست
چو روشن شدي جرم بركهترش * بريدي و بر نيزه كردي سرش
سزا گفتي اينست تا كهتران * نه پيچند ديگر سر از مهتران
بجد بود مانده بازي او * ببازي نه بُد سرفرازي او

چون درديوان نحن قسمنا بپروانچه عنايت نفع درجات من نشاء منشور دولتش بطغراي جهان آراي و آتيناه الملک موشح شده بود خاطر خطيرش بركوب باد پايان گيتي نورد و ممارست سوارے و مباشرت آلات و اسباب نبرد ميلي تمام داشت و از ده سالگي تا عنفوان شباب روزگار بمداومت شكار و مباشرت رسوم و آئين رزم و پيكار ميگذاشت *

* بيت *

شب و روز در بزم بود و شكار * دل و جان در انديشهٔ كار زار

ذات مكارم آياتش مظهر لطف نامتناهي الهي و مكنون ضمير مستنيرش محض خير و نيک خواهي بود و آنچه بحسب ظاهر از آثار

قهر و سیاست در مبادی حال از بعضی اتباع و اشیاع عالم اقطاعش صدور می یافت چنانچه شرح پذیر خواهد گشت جهت ضرورات جهانگیری و لوازم کشور کشائی بود * * بیت *

ملک را اگر قرار خواهی داد * تیغ را بی‌قرار باید کرد

دلیل بر آنکه این سخن از تکلف بیگانهٔ و از ریا بریست و نه از قبیل تصنعات منشیانه و آرایش سخنوریست سر اشارت حضرت رسالت است حیث قال صلی الله علیه و سلم الولد سر لابیه چه از سلیل صلب همایونش داد گستری بر تخت خلافت است جاودان باقی باد که اگر گویند (من المهد الی العهد) هرگز ازان حضرت موری آزرده نگشته است اهل عالم از نزدیک و دور باتفاق تصدیق نمایند * * بیت *

جهانداری که گوئی دولت او برد * سلیمان قدر و زو موری نیازرد

جوان بختی که با وجود جمعیت اسباب ترفه و کامگاری و آلات دولت و بختیاری یک لحظه اوقات قدسی ساعاتش بشیوهٔ ملاعب و ملاهی چنانچه شیمه سر خوشان شراب دولت و نشوهٔ جاه باشد آلوده نگردد بلکه روزگار سعادت آثارش مطلقا باداء فرائض طاعات و نوافل عبادات و تلاوت قرآن و غمخواری جهان و جهانیان صرف می‌شود و هذه المعانی اظهر من الشمس و ابین من الامس خلافت پناهی که حشمت فریدون و شجاعت اسفندیار با عفت ذوالنون و عبادت مالک دینار جمع فرموده و ابهت و اقتدار خسروان کامگار

بامتابعت سیر گوشه نشینان ولایت شعار در سلک توفیق انتظام داد *

* مصراع * * خداوندا نگهدار از زوالش *

هو السلطان الاعظم المطاع و الخاقان الاعدل الاکمل الواجب الاتباع رافع رایات الخلافة بالعدل و الاحسان راقم آیات الرحمة و الرافة علی صحائف الامکنة و الازمان آیة الله بین البرایا المجتهد في اعلاء کلمته العلیا مفیض النعم الظاهرة و الباطنة الموعود بلسان النبوة فی المایة الثامنة مشید مباني الشرع المبین ظل الله فی الارضین المخصوص باوفر الحظ من عنایة الاله الرحمن معین الحق و السلطنة و الدنیا و الدین ابو النصر شاه رخ بهادر سلطان خلد الله تعالی سبحانه ملکه و خلافته و سلطانه * چون

خامه مشکین عمامه بعد ازین خصوصا در مقاله ثاني بذکر مناقب سنیه آنحضرت عطرسای خواهد گشت عنان بیان از شروع دران کشیده شد * ع * * کان نه بحریست که پایان و کناري دارد *

و باز از اولاد امجاد این حضرت آنچه چشم امید از مشاهده آن روشن است و نه بواسطه اخبار از دیگر دیار استماع میرود یوسف طلعتي مصر مملکت سلیماني را بمقامات ابراهیمي و منزلات اسماعیلي مشحون بمکارم اخلاق مصطفوي و مآثر بسالت و شجاعت مرتضوي علی المصطفی و علیهم الصلوة و السلام عزیز کرده و آراسته است که * * بیت *

* خجسته ذات شریفش بصورت بشرست *

* تبارک الله گوئی که رحمتیست جسیم *

سلطنت پناهی که با آنکه در حسن سیرت و نقاوی سریرت خلعت معاش پسندیده را بطراز الولد الرشید یقتدی بوالده الحمید مطرز داشته بلکه در کمال حلم و کم‌آزاری مصدوقهٔ حسنات الابرار سیات المقربین بظهور رسانیده ذات ملکی صفاتش جامع اصناف فضائل و کمالات و منبع انواع فواضل و مکرمات است *

* شعر *

* ابکی و اضحک خصمه و ولیه *
* بالسیف والقلم الضحوک الباکی *
* الدر و الدری خافا جوده *
* فتحصنا بالبحر و الافلاک *

ذهن وقادش در ادراک دقائق حقائق و اسرار مفسر یکاد زیتها یضیٔ و لولم تمسسه نار و رای مشکل کشایش درکشف خفیات رموز وحل معضلات امور کاشف سر نور علی نور *

* نظم *

ملک سیرتی صورتش زآب و گل * پر از هوش مغز و پر از رای دل
نپوشد ز اغیار سرّ قدر * که رایش نگردد ازان با خبر

زبان معجز بیانش که ترجمان ملهم توفیق است چون گاه تقریر بینه ان من البیان لسحرا روشن سازد *

* بیت *

* روح از نهیب آنکه مگروحی منزلست *

* اندر فتد بسجده که سبحان لم یزل *

چون از بنان گوهر افشانش که مفاتیح خزاین فضل و احسان است در وقت تحریر آثار امتنان علم بالقلم مشاهده افتد *

* نظم *

عقل واله شود ودیده بماند حیران * دل منور شود وقوت روان یابد جان

اذا قال فالدر الثمین منظم * و ان خط فالوشی البدیع منمم

بکلک لطائف نگار بدایع آثار که شرفات قصر شرفش بکتابه نون و القلم وما یسطرون مزین است فحوای * * بیت *

* ای حسن خط از دفتر اخلاق تو بابی *

* سلطانی از اوصاف توحرفی ز کتابی *

بر در و دیوار روزگار بهر دیار بخوبتر صورتے نگاشته حاجت بیان نیست لا یحتاج الصباح الی المصباح و حبر خامه مکرمت صریرش در بطون اوراق مصاحف و مجلدات قرانی و در متون کتب و دروج بل بروج شموس و اقمار معالی و معانی جمال وکمال وفی ذلک فایتنا فس المتنا فسون بر نظر دیده وران اطراف و اکناف عالم به نیکوتر وجهی جلوه داده لاخبر بعد المعاینة *

* بیت *

چه گویم در اوصاف این سرفراز * که هست آفتاب از صفت بی نیاز

و هرچند محقق است که * * نظم *

گر بگویم و اگر نه داند عقل * کین طراز قبای دولت کیست

اما چون قلم به نشر شمه از صفات محمدت آیانش زبان بآب حیات شسته اگر بذکر القاب همایون استسعاد یابد شاید * * نظم *

چو وصف ذات شریفش کند زبان قلم * عجب مدار که آب حیات ازو زاید

غره جبین آفرینش و روشني دیدهٔ اهل دانش و بینش خلاصه کارخانه ایجاد و تکوین صورت لطف و رحمت ارحم الراحمین *

* نظم *

نشانندهٔ شاه و ستانندهٔ گاه * روان گشته فرمانش بر هور و ماه

نگهدار کیهان و پشت مهان * سر تاجداران و شاه جهان

وارث ملک سلیمان سمي خلیل الرحمن المويد من السماء المظفر علی الاعداء مطرز شعار شرع سید المرسلین قهرمان الماء و الطین المنظور بانظار الطاف الملک المنان مغیث الحق و السلطنة و الدنیا و الدین ابو الفتح ابراهیم سلطان خلد الله تعالی في مراضیه مآثر ملکه و سلطانه و افاض علی العالمین دوارق فضله و احسانه * * نظم *

دران قسمت که بخششها نمودند * دو ابراهیم را رتبت فزودند

یکي دولت سرای ملت آراست * یکي شد کار ملک از عدل او راست

ازان گشت آتش سوزنده ریحان * وزین نار ستم شد نور احسان

ازان شد خانهٔ در مکه پر نور * وزین ملک سلیمان گشت معمور
شکست آن یک بت آزر بپرستي * و زین شد دین احمد را درستي
شد اسمعیل آنرا کیش قربان * و ز اسمعیل این قربان سر و جان
زهي نامي که هست از بخشش عام * حروف ابرویم ز آغاز و انجام
میان ابرویم زین نام ایمن * در چشم هاي همت گشته روشن
جهان نامي ازین نامي بلنداست * سریر سلطنت زو ارجمند است
لا جرم زمزمه زبان حال و مقال صغار و کبار فحواي این گفتار است *

* نظم *

خدایا برحمت نظر کردهٔ * که این سایه برخلق گستردهٔ
دعا گوي این دولتم بنده وار * خدایا تو این سایه پاینده دار

چون محل آنکه پرنیان بیان بزواهر جواهر مفاخر و مآثر آنحضرت مرصع گردد مقاله سیم است عنان قلم بصوب ثبت اخبار و آثار صاحبقران گیتي ستان انعطاف میپابد و نخست کیفیت طرز و نسق این تالیف و طریق ضبط و تحقیق آن باز نموده میشود و من الله العون و التایید انه حمید مجید *

گفتار در خصایص این تالیف و ذکر مزیتي چند که بآن متفرد است در میان اشباه و نظایر

تاریخ مفاخر و مآثر حضرت صاحب قراني بروجهي که مسوده آن مکمل شده و بي تغییري دران بزیادتي و نقصان به بیاض خواهد رفت از سایر تواریخ ارباب دولت و اقبال و اصحاب عظمت و جلال که

متقدمان و متاخران بنظم و نثر نوشته اند و بتازي و فارسي در سلک
بیان کشیده بسه گونه مزیت مخصوص است یکي وفور فواید و کثرت
نفع چه سود بخش تر میوهٔ که در بوستان تصانیف این فن و شاخسار
خصایص هر یک باناءمل تامل توان چید آگاه گشتن است از غرایب
احوال و عجایب اتفاقات و انقلابات که در طي اطلاقات احکام تقدیر
بر دقایق حیل و لطائف تدبیرات مترتب شده باشد که هر آینه
انتقاش الواح ضمایر بآن اهل کیاست و دانش را مرآتي بود صواب
نماي که هنگام وزیدن ریاح دولت و فرصت در تحصیل مطالب
علیه و تکمیل مراتب سفینه چهرهٔ راي صایب دران توان دید و گاه
هبوب نکباء نکبت در بیرون شدن از مضایق احوال و اخطار و تحرز
نمودن از طوارق احداث روزگار عکس تدبیري منجح دران مشاهده
توان کرد *

* بیت *

جز عکس راي اهل سعادت گمان مبر * آئینهٔ که چهرهٔ نماید در و ظفر

و چون حضرت صاحبقراني از مبداء تاسیس کاخ سروري و
ملک ستاني تا غایت ترفیع شرفات قصر سلطنت و جهانباني
معظمات امور را مجموع بنفس همایون خود التفات مي فرمود
و با آنکه تمام ممالک اسلام از ایران و توران جولانگاه یکران فرمان
آنحضرت شده بود همت عالي نهمتش در هیچ حال از توسیع دائره
حکومت و تفسیح عرصهٔ مملکت شبي یا روزي غافل و ذاهل نغنود
و نیاسود در اثناي سفر بود که از زین سمند لشکر کشي و کشور کشائي

بسریر پادشاهي و فرمانروائي برآمد و با سلطنت روی زمین هم
در اثنای سفر دعوت حق را اجابت نمود و تخت شاهي بتخته
تابوت رحمت نامتناهي الهي بدل شد نور الله مضجعه بانوار
الرحمة و الرضوان لا جرم چندان بدایع وقایع که آن موید
گیتي ستان را روی نموده و آن مقدار آثار غریب و اتفاقات عجیب
که بر رایهای رزین و تدبیرات اصابت آئین آن صاحبقران سعادت
قرین ترتیب پذیرفته از هیچ نامدار سپهر اقتدار از اساطین سلاطین
و عظماء ملوک کامگار عشر عشیر آن مروي نیست * * مصراع *

* و آنکه گوید که هست گو بنمای *

و مزیتي دیگر تبیین جزویات قضایا است و باز نمودن نقیر و قطمیر
آن چه بیان کیفیت هر قضیه وتفتیش از چگونگي و قوع آن
بتفصیلي که درین صحیفه ظفر التزام رفته در هیچ نسخه از تواریخ
ملوک متقدم و متاخر اتفاق نیفتاده با آنکه صاحب منظومه ترکي
گفته که بعضي از غرایب امور که آنحضرت بنفس مبارک خود
متصدي آن شده بود نگذاشت که بسلک تحریر در آید که شاید

* مصراع *

* که مردم بعد ازین باور ندا د *

وحمل پر تکلف و تصلف نمایند وبدین سبب بسیاري از بدایع
وقایع و محاربات که آنحضرت را در اوائل احوال دست داده ناگفته
مانده و هرکه از مبادي تا مقاطع این کتاب بنظر تامل وتدبر در آورد

و از طور و طرز نظایر و احوال او واقف باشد یقین داند که اختصاص
او بدین دو فضیلت که اشارت بآن رفته امریست واقعي و دران
اصلا شایبه تکلف و سخن آرائي نیست * * نظم *

محک خرد آزمایش بود * که معیار فهم و ستایش بود
خرد زان محک گزین بي غبار * بداند نقود سخن را عیار

و مزیت سیوم حلیه صدقست و راستي و درستي قصص و اخبار
چه حضرت صاحب قران را در سفر و حضر پیوسته اعاظم ارباب
عمایم از سادات و علماء و فقهاء و اهل فضل و دانش از بخشیان
ایغور و دبیران فرس ملازم مي بوده اند و همواره جمعي از یشان
بر حسب فرمان قضا جریان هر چه وقوع مي یافت از صادرات
افعال و اقوال آنحضرت و واردات احوال ملک و ملت و ارکان
دولت همه را تحقیق نموده باهتمامي تمام قلمي میکردند و حکم
چنان بود بر سبیل تاکید که هر قضیه چنانچه در واقع بوده باز نموده
شود بي تصرفي دران بزیادتي و نقصان بتخصیص در باب اصالت
و شجاعت هر کس که اصلا مراعات جانب و مداهنت کرده نشود
خصوصا در آنچه بشهامت و صرامت آنحضرت تعلق داشته باشد
که دران بهیچ وجه مبالغه نرود وهم باشارت علیه آنحضرت اصحاب
بلاغت و براعت آنرا کسوت عبارت پوشانیده بنظم و نثر در سلک
تالیف مي کشیدند بهمان شرط که در ضبط آن رفته بود و بکرات
در مجلس عالي بسمع مبارک میرسانیدند تا وثوق تمام بصحت آن

حاصل مي شد و بدین نمط منظومه ترکي و مولفي فارسي هر یک ازان مشتمل بر معظمات احوال و اوضاع آنحضرت رقم زده کلک نظم و تالیف شده بود و بغیر ازان بعضي از بندگان درگاه عالم پناه متصدي تدوین تاریخ آنحضرت شده در تفتیش و تحقیق آن سعي بلیغ مي نمودند وفضلای سخن پرداز درظل تربیت و رعایت ایشان آنرا بنظم و نثر ترکي و فارسي مرتب و مکمل ساخته و پرداخته بودند و چون درین کتاب که سبب تالیف و کیفیت وضع مقدمه و مقالاتش در دیباچه سبق ذکر یافته نوبت بیان باین مقاله رسید حضرت سلطنت پناهي که خامه بتجدید درین محال بذکر القاب خجسته فالش فایز گشت التفاتي که بذات شریف در جمع و ترتیب این تصنیف از اول باز میفرمود سمت ازدیاد و تضاعف پذیرفت و مجموع نسخ مذکور را از منظوم و منثور ترکي و فارسي از تمام ممالک طلبداشته جمع آمده بود و آماده نهاده و هنگام توجه مبارک بآن شغل فرخنده سه طایفه مردم از خواننده و داننده و نویسنده در حواشي بساط جلالت مناط از سر رشتهٔ احتیاط باقامت وظایف خدمت قیام مي نمودند و بخشیان ترکي و سخن دانان فارسي زبان هریک نسخه ازان نسخها مي خواندند و هر واقعه جمعي که گاه وقوع آن حاضر بوده اند اوضاع [illegible] چنانچه برای العین دیده بودند عرضه میداشتند و بعد از [illegible]ون نسخ و تقریر ارباب وقوف

و خبرت و تکرار استکشاف و استفسار تقریر و تحریر آن آنچه خاطر
عاطر آنحضرت بصحت و راستی آن جزم می نمود بزبان درربار
گهر نثار ادا فرموده نویسندگان بقید کتابت در می آوردند
و بتکرار آنرا باز خوانده محقق و مقرر می گشت و اگر جزوی
امری در عقده ابهام و اشتباه می ماند یا مخالفتی میان نسخ
و راویان واقع میشد رسل و رسائل باطراف ممالک ارسال میرفت
و از معتمدان صاحب وقوف که دران قضیه اعتمادی بر سخن
ایشان بیشتر بود استفسار کرده میشد و بدین طریق قصه قصه
تحقیق نموده در مجلس همایون قلمی می گشت و چند نوبت
باز خوانده تصحیح می یافت چنانچه جمع این تاریخ و نسق
وضع و ترتیب آن و ایراد هر قصه در محل مناسب که تالیف
کتاب عبارت ازانست مطلقا از حسنات حسن التفات و نتایج خاطر
فیاض آنحضرت است و بعد ازان بحسب فرمان بعبارتی که قرار
بران گرفته سمت تحریر می پذیرفت و دگر بار در مجلس عالی
شرف اصغا می یافت و بنوشته اول و نسخه اصل رجوع نموده در
تصحیح آن مبالغه باقصی الغایة میرفت و اصلاحی که بخاطر
همایون می آمد کرده میشد و چون امر واجب الامتثال چنان
بود که هرچه در مسوده اولی که در مجلس اشاند * قلمی می شد
مجموع بهمان ترتیب نقل کرده شود وبی به نشستدر اصل قصه
بکم و بیش واقع نگردد و دران سواد انشاد و به بستر واقعه جمیع

مانیده

جزویات آن تا ذکر اوقات رکوب و نزول در اسفار و تعیین منازل و تبیین مقادیر مسافات مواضع و مراحل همه باز نموده شود و در ایراد آنچه بتاریخ تعلق داشته باشد تکلفی در عبارت کرده نشود تا به تطویل نه انجامد و از وقوع تکرار که متوسلان ازان اندیشند مبالاتی چندان نرفت مگر در اشعار که تکرار دران همانا بسیار نباشد و چون حوادث و وقایع عالم بیکدیگر مرتبط و مشتبک است از بهر تحقیق مبادی احوال حضرت صاحب قرانی بایراد حکایتی چند احتیاج است بنابران اول شروع دران کرده میشود

و ما التوفیق الا بالله علیه توکلت و الیه انیب

* ذکر خروج امیر قزغن *

چون قران سلطان خان ابن یسور اغلن در شهور سنة ثلث و ثلثین و سبعمایة موافق تخاقوائیل در الوس چغتای خان بر سریر خانی قرار یافت دست تسلط و تعدی برکشاد و پای طغیان از جادهٔ عدل و نصفت بیرون نهاد و الملک یبقی مع الکفر و لا یبقی مع الظلم خلایق از آسیب ظلم او بجان آمدند و مردم از نکابت بیدادش بفغان چه سیاست و قهر بافراط داشت چنانچه امرایخ و غیر را که بقرلتای طلب داشتی هرکس از غایت وهم در چهار خویش رسم وصیت بجای آوردی و با ازان متوجه شدی

* نظم *

زبس چه ...گیر * ز مردم سراسر بر آمد نفیر

امیر قزغن که از عظمای امرای عهد بود و او یماق او به بیعت
با بعضي امرای الوس چغتای اتفاق نموده یاغي شد و در سالي
برای تجمیع و ترتیب لشکر مشغول گشته عزم محاربه او کرد و قزان سلطان
خان چون واقف شد با لشکري متوجه دفع او گشت و از قهلغه
گذشته در صحرای قریه دره زنگي بتاریخ سنه ست و اربعین
و سبعمایة اتفاق محاربه افتاد و امیر قزغن را چشم زخم رسیده
یک چشم او بزخم تیري که از شست قزان سلطان خان کشاد
یافت تیره شد و از دیدن باز ماند و شکست یافت و قزان سلطان
خان بطرف قرشي باز گشت و دران زمان زمستان بود سرمای
عظیم شد و اکثر چهار پایان لشکر او تلف شدند و چون امیر قزغن
بران حال اطلاع یافت لشکر جمع آورده روی همت بدفع او نهاد
و متوجه قرشي شد و در سنه سبع و اربعین و سبعمایة با او جنگ
کرد وظفر یافته اورا از میان برداشت و مدت سلطنت قزان
سلطان خان در ما وراء النهر و ترکستان چهارده سال شمسي بود
بعد ازو مملکتش در تحت تصرف امیر قزغن درآمد و دانشمند
اوغلن را که از نسل او گدای قا آن بود بجای او بخاني بر گزید و بعد
بر دو سال اورا شونقار کرده بدارالقرار فرستا[illegible] ان قلي آوغلن
[illegible] سور غدو ابن دوا خان را بر سریر خاني [illegible] نشست

* نظم *

* شاهي که چو بر سریر خا[illegible] * و به بست [illegible] *
* دست و در جود وفتنه بک[illegible]

* با همت او حوصلهٔ دریا تنگ *

* با رفعت او مرتبهٔ گردون پست *

و مدت سلطنت او ده سال متمادي شد و امیر قزغن بضبط مملکت و تدبیر امور و نسق مصالح سلطنت و اسعاف حوایج جمهور بنوعي قیام نمود که آثار مفاخر او طراز تواریخ سلاطین رفیع مقدار زیبد و ذکر خصال پسندیده اش دیباچه مآثر ملوک گردون [illegible]ار * * نظم *

جهان پروري [illegible] اش دین وداد * حلیم و خردمند و نیکو نهاد

[illegible] را [illegible] دل را سود ازو * خدا راضي و خلق خشنود ازو

رخنده آثارش دست هیچ ظالم حلقه تشویش بر در خانه [illegible] نزد و پای هیچ ستم پیشه ساحت سرای کسي بکام و مزا جمه نسپرد(۱) * * نظم *

* هر خوشدلي کز اهل جهان فوت گشته بود *

* آنرا بیک لطیفه قضا کرد روزگار *

* محتاج بود ملک به پیرایهٔ چنین *

* آخر مراد ملک روا کرد روزگار *

[illegible]اده قویم شریعت و منهاج مستقیم طریقت راسخ قدم بود [illegible]ادق دم و وضیع و شریف از مواهب بیدریغش غریق نعم

---

(۱) همچنین است در چهار نسخه موجوده و در یک نسخه بجای آن (مساحت ننمود) *

و مشمول کرم و از معظمات امور که در ایام او وقوع یافت آن بود
که ازارهنگ سرای لشکر کشیده بدر هرات[1] آمد و شرح الاجمال
برسبیل اجمال آنست که چون بعد از وفات سلطان ابوسعید
در تخت ایران از نسل جنگیز خان پادشاهی ذو شوکت نافذ فرمان
استقلال نیافت و امرای ترک در خراسان عموم تسلط و استیلای
که سابقا ایشانرا بود نداشتند و در الوس چغتای خان اواخر عهد
قزان سلطان خان بود و بواسطه افراط سیاست و قهر خاطر مردم
ازو بغایت رمیده و متنفر گشته چنانچه اشارتی بدان رفت ملک
معزالدین حسین پسر ملک غیاث الدین را که در مقدمه ایمای
باصل و نژاد ایشان رفته در هرات قوت و مکنتی تمام حاصل شد
و شیخ حسین خوری و امیر وجیه الدین مسعود سربدال با لشکری
آراسته از شجعان و ابطال از سبزوار متوجه او شدند و او نیز سپاه
خود مترتب داشته روی جلادت بمقابله و مقاتله ایشان آورد
و سیزدهم صفر سنه ثلث و اربعین و سبعمایة در زاوه لشکر جانبین
بهم رسیده جنگی عظیم درپیوست و در اول شکست بر سپاه ملک
افتاد و بسیار از یشان کشته شدند ملک با معدودی چند ببالای
پشته بر آمد و اشارت کرد که رایت بر افراشته طبل فرو کوفتند و از
لشکریانش که متفرق شده بودند سی صد سوار باو پیوستند ملک

---

[1] درپنج نسخهٔ موجوده املای آن باین صورت است (هراة) و آن
صحیح و درست نیست درعبارت فارسی کما لا یخفی *

مردم خود را دل داده گفت یک حمله دیگر مي کنیم که ایشان بغارت مشغول شده‌اند امیر مسعود را چشم بریشان افتاد روان متوجه ایشان شد و شیخ حسین از عقب او میراند دران حال از حسن اتفاق که دولت بحقیقت عبارت ازانست شخصي هم از میان ایشان شمشیري بپهلوی شیخ حسین خوري فرو برد چنانچه ازانجانب بیرون آمد و درزمان جان تسلیم کرد و او بامیر مسعود سربدال گفته بود که اگر من درین کارزار کشته شوم توروان برگرد و اصلا توقف منمای وچون شیخ حسین بروفق فالي که خود زده بود سر در سرفضولي کرد ، امیر مسعود بنابر وصیت شیخ بي توقف رو بگریز نهاد و سپاه ملک پس از شکست غالب گشته تیغ انتقام در سربداليان برگشته روز نهادند و غنیمت فراوان بدست ایشان افتاد و ملک بعد از حصول مراد چون بتفقد سپاه خود پرداخت هیچ دمچه نبود که کسي از یشان بقتل فیامده بود اما بحکم الامور بخواتمها خلعت فتح وفیروزي از خزانه تنصر من تشاء وانت العزیز الرحیم بر قامت سعادت اوراست آمد و چون مظفر و منصور باغنایم و فتوحات نا محصور بهرات معاودت نمود نهال اقبال او نشو و نمای بکمال یافت و از بخار پندار در هوای دماغش سحاب غرور و اعجاب تراکم پذیرفت و با آنکه آبا واجدادش مجموع از یمن التفات شاهزادگان چنگیزي و حمایت بسرای ایشان حکومت هرات کردة بودند او دم استقلال زد و باظهار

شعار سلطنت چون تخمیس نوبت و رفع چتر جسارت نمود و یکران اقتدار در میدان خانی تیز کرده چند کرت لشکر کشید و تا حدود اند خود و شبرغان تاخت کرد ٭ ٭ بیت ٭

چو خانی گرده از گوهر خزینه ٭ بیا قوتی نشیند آبگینه

و چون از میامن عدالت و برد باری امیر قزغن ممالک ماوراء النهر بقرار خود باز آمد جمعی از مشایخ عظام جام که با ملک حسین قرابت سببی داشتند و از حرکات او که برتر از حد خود می زیست راضی نبودند پیش امیر قزغن رفتند و ازو شکایت کردند و امراء ارلات و اپردی که ملک حسین با ایشان مصافی داشته بود و بسیاری از مردم ایشان را بقتل آورده بزبان تشنیع بسمع امیر قزغن رسانیدند ٭ ٭ نظم ٭

مگر نسل چنگیز خان بر فتاد ٭ که کس گوهر شاه نارد بیاد
چنان غره شد غوری بد گهر ٭ که جز خود نیارد کسی در نظر

امیر قزغن چون برکیفیت حال ملک حسین اطلاع یافت فرمود که تا جیک را چه راه آن باشد که دعوی سلطنت کند و از فرمان پادشاهان سرکشد باد نخوت و غرور از دماغ پرپندار او به تیغ آبدار آتش بار بیرون کنم و بسم بادپایان آتش سرعت شهر و حصار اورا با خاک برابر کرده از خون پر دلانش جیحون سازیم و بدین عزم تواچیانرا باطراف ممالک فرستاد که عساکر از آب آمویه گذشته بمیعاد مقرر در بلخ جمع شوند و چون آن امر بنفاذ انجامید امیر

قزغن در رکاب بیان قلی خان روان شد و امراء الوس مثل امیر بیان سلدوز و محمد خواجه ایردی و ستلمش و امیر اولجایتو ایردی و امیر عبدالله پسر تایغو و شاهان بدخشان جمع آمدند و باتفاق روی توجه بصوب هرات آوردند و چون خبر بملک حسین رسید امیر آخر را با سیصد سوار بخبرگیری روان ساخت که تا آنجا که تواند برود و کیفیت احوال بازداند و اگر یقین شود که لشکر چغتای از آب عبور نموده است اصلا توقف نکند و سبک باز گردد و چون امیر آخر از آب مرغاب بگذشت و گذشتن لشکر توران زمین از جیحون محقق شد روان مراجعت نمود و پیش ملک حسین آمده عرضه داشت که *

* نظم *

قزاغن سپهدار ترکان رسید * ز توران بایران سپاهی کشید

بآلات پیکار و ساز نبرد * بگردنده گردون برآورد گرد

تو گوئی که کرده بفرمان دهی * همه ملک توران ز آمن تهی

ملک حسین سران سپاه و اعیان و اشراف مملکت خود را جمع کرده صورت واقعه بطریق مشورت با ایشان در میان نهاد که * * نظم *

سپاهی ز توران بایران رسید * که از گرد شان شید شد ناپدید

یوهی بر حمله کوه شکیب * گه حمله چون سیل اندر نشیب

نخستین مراعات جان کرده ترک * پس آنگه نهاده ز فولاد ترک

اصحاب ملک هریک را رائی رو می نمود چون سپاه توران هم بعدد زیاده بودند و هم در جنگ صحرا از ایشان دلیر تر ملک یارا نداشت

که لشکر بیرون برد چه اورا چهار هزار سوار بود و ده پانزده هزار پیاده و ملک نمیخواست که از ابتدا حصار و کوچه باغ پناه سازد که دلالت بر عجز و خوف کند و مخالفان چیره گردند لا جرم رای بران قرار گرفت که هم در ظاهر شهر روی بدشمنان آورند و در مقابله و مدافعه مردانه بکوشند و از جانب شرقي شهر از پای مرغ تا کهدستان دیواري بکشیدند و خندقي فرو بردند و اسباب و ساز محاربه و مقاتله از شهر بیرون برده جنگ را آماده گشتند و ملک حسین مردم خود را بر نبرد و پیکار تحریض میکرد که * نظم *

بکوشیم در جنگ مردانه وار * چه اندیشه از لشکر بي شمار
دل و زور و زهره بکار آوریم * جهان بر عدو تنگ و تار آوریم

و امیر قزغن با سپاه صف شکن از راه درهٔ پاشتان در آمده بکهدستان نزول کرد و روز دیگر با خان و امیر اولجایتو و ستلمش و دیگر امراء سوار شده در دامن گازرگاه ببالای پشته بلند بر آمدند و لشکر ملک را بنظر احتیاط در آوردند امیر قزغن فرمود که این تاجیک رسوم رزم و پیکار نمي داند این محل که او اختیار کرده لشکرش زود خواهد شکست[1] از دو جهت یکي آنکه هنگام حمله و آویزش ایشانرا سر بالا مي باید آمد و سپاه مارا زیر و دیگر آنکه چون آفتاب طلوع کند بر چشمهای ایشان خواهد تافت و مقابل خود را نیک نه بینند

(۱) همچنین است در چهار نسخه موجوده و در یك نسخه بجای آن این عبارت است (شکست خواهد یافت) *

و از انجا بلشکرگاه خود باز گشته فرود آمدند و روز دیگر صفها راست کرده روی جلادت بشهر نهادند و چون بمعرکه رسیدند امیر قزغن بفراز پشته برآمد که تمام لشکر طرفین در تحت نظر او بود و سپاه خود را بجنگ امر فرمود بهادران توران زمین بیکبار حمله کردند و لشکر هرات نیز دست مقاومت برکشادند و جنگی عظیم در پیوست *

* نظم *

زمین از خون مردان موج زن گشت * سپرها خشت و جوشنها کفن گشت
دلیران سپه درهم فتادند * صلای مرگ در عالم بدادند
تن از اسپ و سر از تن سرنگون شد * همه صحرای کین دریای خون شد

لشکر ملک بعد کوشش بسیار زار و زخم دار منهزم شدند و از عقب آب در زمینها انداخته بودند اکثر دران وحل اسیر اجل شدند و سپاه ترک از پس ایشان رسیده دست بردی عظیم نمودند و شکستی فاحش بر لشکر هرات افتاد ملک بشهر درآمد و سپاهش کوچه باغ متصل شهررا بکوشش فراوان ضبط نمودند و امیر قزغن با امرا و لشکر منصور و مظفر بعسکر خویش بازگشت و بعد ازان لشکر هرات از دیوار بست بیرون نمي آمدند روز دیگر امیر قزغن بنزدیک شهر آمد و بمحاصره مشغول شد و سپاه ظفر پناه هر روز بجنگ پیش مي رفتند و تا شب هنگام نیران محاربه و قتال اشتعال مي یافت *

* نظم *

بدینگونه چل روز پیکار بود * زمین پر زخون و هوا تار بود

و چون ملک از مضیق محاصره در تنگ بود اکابر و اشراف شهر را
در میان داشت که قضیه بمصالحت رسانند مبني برآنکه ملک
درین مجال ایشانرا خدمتي کند و سال دیگر احرام اخلاص بسته
بدرگاه خان و امیر قزغن رود و عذر جرایم و تقصیرات گذشته
بخواهد و چون امیرقزغن حاکم عادل رحیم دل بود و دانست که رعایا
وعجزه در زحمت اند وخرابي تمام بحال آن ولایت راه یافته بصلح
رضا داد * * نظم *

رعایای مسکین به تنگ آمدند * ز تنگي بکام نهنگ آمدند
نه کاریست پیکار وخون ریختن * نکشته درو کردن و بیختن

ملک حسین برسم پیشکش و ساري(1) بسي چیز از اسپان آراسته
و اصناف خواسته از نقد و جنس و غیرآن بیرون فرستاد و وعده کرد
که چون امیر بمبارکي مراجعت نماید وبتختگاه فرود آید بنده
متوجه احراز سعادت زمین بوس گردد واین معني را بعهود
و مواثیق موکد گردانید و امیر قزغن بجانب ماوراء النهر معاودت
فرمود واین وقایع درشهور سنة اثنین و خمسین و سبعمایة که صورت
حرفي آن ذنب باشد موافق توشقان ائیل اتفاق افتاد و بعد ازان
واقعه کار ملک حسین رو بتراجع نهاد و وقعي که در خاطرها
داشت نقصان پذیرفت و سران سپاهش که اکثر غوري بودند

(1) همچنین است در چهار نسخه و در یک نسخه بجای آن (ساوی) است
منسوب بساو بمعني باج و خراج *

بغایت مسلط شدند بقصد او اتفاق نمودند که اورا گرفته برادرش
ملک باقررا بجای او نصب کنند و ملک این معنی دریافت
وقدرت بر دفع آن نداشت و خود را بصنعت(۱) نگاه میداشت
غوریان با یکدیگر اتفاق کرده بودند که چون ملک سوار شود فرصتی
نگاهدارند و او را بگیرند روزی ملک از بستان سرای خود سوار شده
بیرون آمد دید که غوریان با همدیگر فکری و عزیمتی دارند تفرس
نمود که همان زمان قصد او خواهند کرد و جمعی از بادغیس آمده
بودند و اسپی چند در بازار کرده و غلبه بسودا و خرید و فروخت
آن جمع شده بودند درین حالت ملک را نظر بر ایشان افتاد غوریانرا
گفت این جماعت را بغارتید غوریان از غایت حرص بتاراج مشغول
شدند ملک فرصت غنیمت دانسته کوچه غلطی بایشان داد
و متوجه قلعهٔ اشکلچه شد که اجداد او در جاکای هرات بطرف
جنوبی مایل بغربی شهر ساخته بودند و درانوقت معمور بود
و مشحون بذخایر بسیار و در شهور سنهٔ ثلث وخمسین و سبعمایهٔ
ملک بر حسب وعده که کرده بود از اشکلچه عازم ما وراء النهر شد
و چون بآنجا رسید امیر قزغن مقدم او را باعزاز و اکرام تلقی نمود
و بانواع نوازش مخصوص گردانیده نوید داد که هرات را که غوریان
ببرادر او ملک باقر داده بودند باز ستانند وباو ارزانی دارد لیکن
امرای الوس با ملک بد بودند و در هر وقت امیر قزغن را بران

(۱) چنین است در چهار کتاب و در یك نسخهٔ بجای آن (بحیله) است ٭

مي داشتند که او را بگیرد و چون امیرقزغن سخن ایشان نمي
شنید اتفاق نمودند که ملك را بقتل آورند که بعد از وقوع کسي از
ایشان باز خواست نخواهد کرد و چون امیرقزغن ازانحال آگاه
گشت ملك را طلب کرد و از قصد و اندیشه امرا خبر داده فرمود
که مصلحت آنست که هم امشب متوجه دیار خود گردي
تا گزندے بتو نرسد ملك وظیفه دعا وثنا بجاے آورده او را وداع
کرد و بمنزل خود باز گشت و چون شب در آمد سوار شده روی
توجه بصوب هرات نهاد وچون بدانجا رسید بي دهشت بشهر
درآمد و در حصار بمسند حکومت نشسته کس فرستاد و ملك باقررا
گرفته محبوس کرد واز جمله وقایع که هم درین آیام وقوع یافت آن بود
که امیرزاده عبدالله پسر امیرقزغن از سمرقند لشکر مرتب داشته
بخوارزم رفت و آنرا تسخیر کرد و امیرقزغن زمستان شالي سراے
را مخیم اقامت ساختي و در بهار بالزار قرانور پرداختي
و تا بستان و خزان در شهرمونك رایت توطن افراختي و بیشتر
اوقات صید کردي و جانور انداختي روزي از مراعات حزم ذاهل
و از محافظت شرایط احتیاط وتفیظ غافل با ده پانزده کس بي
سلاح از شالي سرای سوار شد واز جیحون عبور نموده در ارهنگ
آهنگ جانور انداختن کرد شاهاله شاهین صید آئین را بشکار طیور
طیار پرواز مي داد ناگاه شاهباز اجل بقصد مرغ روح او از مکمن
اینما تکونوا یدرککم الموت کمین برکشاد وقتلغ تمور بورالداي

که او یماقش اوزنات بود و هم داماد امیر قزغن و از دیرگاه باز
در مکمن کمین کین انتهاز فرصتي چنین مي نمود مجال یافت
و با گروهي غدار برسراو شتافت و آن نامدار عدالت شعار را
به تیر غدر انداخته بتیغ ظلم شهید گردانید واز امرا و خواص امیر
قزغن طایفه که *

* نظم *

ره ورسم شان رزم وکین ساختن * هوس ریزش خون وخوتاختن
ره جامه شان روز وشب جای زین * زمین پشت اسپ وهوا گردکین
درعقب قتلع تمور تاخت کرده و درحوالي قندز باو رسیده او را
درمیان گرفتند و بشمشیر انتقام گذرانیدند *

* نظم *

سر انجام غدار نبود نکو * بود بد کُنشْ را جهان کینه جو

و امیر قزغن را بشالي سرای نقل نموده دفن کردند * مصرع *

روانش بمینو پراز نور باد *

و این وقایع در شهور سنه تسع وخمسین وسبعماية موافق ایت ائیل
دست داد *

ذکر حکومت امیرزاده عبدالله بن قزغن

بعد از حادثه امیر قزغن امیرزاده عبدالله از سمرقند آمده
متصدي منصب پدر گشت و امراء بمتابعت و مطاوعت
او اتفاق نمودند و در اوایل حال بیان قلي را برقرار سابق
بخاني مقرر وممکن داشت و چون درزمان حیات پدر مدتي
بسمرقند بسر برده بود و بمتنزهات دلکش آن دیار فردوس وش

خو پذیر شده خواست که مرکز رایت دولتش همانجا باشد
عازم سمرقند شد و بیان قلیخان را با خود به برد و هر چند
امیر قوتغو و دیگر امرا و ارکان دولت پدرش از راه نصح و دولت
خواهي عرضه داشتند که مقام اصلي را گذاشتن از رعایت حزم
دور است اصلا سودمند نیفتاد * * نظم *

* آنکس که نصیحت ز عزیزان نکند گوش *
* بسیار بخاید سر انگشت ندامت *

و درانجا هم دران سال بنا بر غرضي فاسد و نظري که با حرم بیان
قلیخان داشت بقتل او اقدام نمود وتمور شاه اوغلن پسر بیسون
تمور خان را بجای او بخاني به نشاند و نعش بیان قلي خان را
ببخارا نقل نموده بجوار مزار مکرم شیخ العالم شیخ سیف الدین
باخرزي قدس سره دفن کردند * * مصرع

* مرقدش پرنور باد از شمع رضوان جاودان *

ذکر لشکر کشیدن بیان سلدوز و شکست یافتن امیر زاده عبدالله

بحکم و من یعمل سوءا یجز به قتل بیان قلي خان بر امیرزاده
عبدالله مبارک نیامد و امیر بیان سلدوز لشکر جمع آورده از حصار
شادمان متوجه سمرقند شد و چون بحدود کش رسید امیر حاجي برلاس
بن بورلقي بن قموکه بن یسومنکا بن قرا چار با تمامت سپاه خویش با و
پیوست و باتفاق برسر امیرزاده عبدالله آمدند و جنگ کرده او را

براندند برادرانش تمور شاه را که بخانی برداشته بود از میان برداشتند * نظم *

چو بدکردی مباش ایمن زآفات * که واجب شد طبیعت را مکافات

و امیرزاده عبدالله گریخته و از جیحون گذشته ببالای بقلان به اندراب رفت و درانجا بسر می برد تا وفات یافت اتباع و اشیاع امیر قزغن مجموع متفرق شدند و امیربیان سلدوز و امیر حاجی برلاس که از نوئینان کامگار و امراء نامدار دران روزگار بمزید شوکت و اقتدار ممتاز بودند مملکت را در حوزهٔ تصرف آورده متصدی ضبط امور و نسق مصالح جمهور گشتند و امیر بیان سلدوز مردی حلیم کم آزار بود اما بشرب مدام شغفی تمام داشتی و مانند غنچه و لاله بی صراحی و پیاله روزگار نگذاشتی چنانچه در سالی هفته هشیار نبودی و بغیر از نقش * مصرع *

* جز باده که یاد نیست دیگر باد است *

در آئینه پندار نه دیدی لاجرم باندک زمانی انیاب ذیاب شر و شور تیز شد و هرج مرج بحال مملکت راه یافت و از امرا و نوئینان هرکس در مقامی که بود بکلک پندار نیرنگ پیشوائی و فرمان روائی برصفحه تصور نگاشت و رایت استقلال و استبداد برافراشت هرکه تیغی داشت مرغ خیالش در آشیانه دماغ بیضه اندیشه سروری و کردن فرازی نهاد و هرکرا قوتی بیشتر بود شهباز آرزویش درهوای سودای سلطنت طیران می نمود شهر کش با توابع و لواحق که از سوالف ایام

با ز تعلق بآبا و اجداد حضرت صاحب قراني و امير حاجي برلاس
داشت برقرار در تصرف ايشان بود و خجند در تصرف امير بايزيد
جلاير وبعضي از ولايات در تصرف امير حسين بن مسلا بن امير قزغن
و او باخيل و حشم تلاش منصب پدر ميکرد و اولجاي بوغاي سلدوز
در بلخ با قوم خود دم استقلال ميزد و در شبورغان محمد خواجه
اپردي که اويماق او نايمان بود همين طريق مي سپرد و شاهان بدخشان
در کوه هاي خويش سر بديگري فرو نمي آوردند و کيخسرو و اولجايتو
اپردي در ولايت ختلان وارهنگ همين سبيل داشت و امير خضر
يسوري که يورت قديم او سرپول وتا تکفت از نواحي سمرقند بود مجموع
يسوريانرا جمع آورده ديگري را درحساب نمي گرفت و درميان اين
طوايف مختلف بکرات و مرات مقابله و مقاتله واقع شد و مردم بسيار
عرضه تلف گشتند ازانجمله محمد خواجه اپردي با امير ستلمش که حاکم
قهستان بود و از قصد و محاربه ملک معز الدين حسين به تنگ آمده
بماوراء النهر رفته بود و ازانجا باز گشته وبامير محمد خواجه پيوسته و ميان
ايشان صداقتي عظيم حاصل شده بايکديگر عهد کردند که باتفاق لشکر
بسر ملک حسين کشند بامضاے آن عزم لشکري عظيم ترتيب کرده
متوجه هرات شدند و ملک نيز لشکر خود جمع آورده باستقبال ايشان
روانه شد و محمد خواجه و ستلمش از غايت غرور و پندار با خود مقرر
کرده بودند که چون ملک را به بينند بر او حمله کنند وتا سرش
از تن جدا نکنند عنان باز نه پيچند و چون ملک از آب مرغاب گذشته

در صحراے بیغو لشکر طرفین بهم رسیدند محمد خواجه و ستلمش تیغ کشیده پیش از همه حمله کردند و از غرایب اتفاقات دو تیر از صف لشکر ملک بر مقتل آن دو سردار آمد و هردو بر خاک هلاک افتادند و هیچ آفریده دیگر را گزندي نرسید * * نظم *

نه خاکي بخونِ کس آغشته شد * نه یک مور در زیر پي کشته شد

و لشکري بان کثرت و شوکت منهزم و پریشان گشت القصه بسبب هرج و مرج الوس چغتاي آتشِ بلا بالا گرفت و فتنه و آشوب انتشار یافت و رعایای بیچاره در کشاکش تشویش و پریشاني مبتلا و گرفتار ماندند *

ذکر لشکر کشیدن توغلوق تمور خان بمملکت ماوراء النهر

چون اوضاع ممالک ماوراء النهر از حدوث وقایع مذکور بهم برآمد توغلوق تمور خان بن اُوغُلْ خواجه بن دواخان از نسل چغتاي خان که پادشاه جته بود و اورا بحسب نسب سلطنت آن ممالک میرسید حشم و اتباع خود جمع آورده لشکر برآراست و در ربیع الثاني سنه احدی و ستین و سبعمایة موافق سُچْقان ائیل بورسم کشورکشائي روي آرزو بسوي ماوراء النهر نهاد و از زمان وفات ترمه شیرین خان تا باین وقت که سي و سه سال بود درین قرن هشت خان در الوس چغتای خان پادشاهي کردند و چون توغلوق تمور خان بموضع چناق بالاق رسید که بقرب آب خجند واقع است از صحاري تاشکند با امرا و

ارکان دولت جانقي کرده صلاح امر دران دیدند که الغ تغتمور که اویماق او کرایت و حاجي بیگ که اویماقش از کنوت و بیکیچک که اویماقش قا نغلي بود برسم منغلای از پیش روان شوند امراء ثلث بامتثال فرمان مبادرت نمودند و چون از آب خجند عبور کردند امیر بایزید جلایر قدم متابعت در راه موافقت نهاده با قوم خود بایشان پیوست و باتفاق روی عزیمت بصوب شهرسبز آوردند امیر حاجي برلاس لشکرکش و قرشي و آن نواحي را گرد آورده بعزم مدافعه و معارضه ایشان سوار شد و چون امضاء آن عزم مصلحت ندانست پیش از آنکه سپاه جانبین بهم رسند عنان توجه بصوب خراسان تافت

* نظم *

همي تا برآید بتدبیر کار * طریق سلامت به از کارزار

گفتار در مشورت حضرت صاحب قران با امیر حاجي برلاس و مراجعت نمودن از لب جیحون و ملاقات کردن با امرای توغلوق تمور خان

* نظم *

الراي قبل شجاعة الشجعان * هواول وهي المحل الثاني
فاذا هما اجتمعا لنفس حرة * بلغت من العلياء کل مکان

حکمت بالغه قادر حکیم تعالی و تقدس که وقوع هر امري بوجود سببي منوط گردانیده و حصول هر مقصودي بتوسط وسیله مربوط ساخته شغل خطیر سلطنت را که ظل مرتبه الوهیت است بدو

خصلت از خصال پسندیده انساني باز بسته اول رای ثاقب که
چون شب حادثه نیک تیره شود به پرتو انوارش راه بمامن
نجات توان برد * * نظم *
برائي لشکرے را بشکني پشت * بشمشیري یکي تاصد توان کشت
و دوم شجاعتي کامل که هنگام تلاطم امواج حروب و فتن بقوت
قلب و سکون حشا پای جلادت و ثبات توان فشرد * * بیت *
بجائي که کار اندر آید به تنگ * جگر باید انجا و لختي درنگ
و بحسب رتبت رای بر شجاعت اقدم است و افضل و فواید تدبیر
از عواید شمشیر و تیراتم است و اشمل تیغ اگرچه به تیز زباني
آیتي است آیت فتح مبین از تلقین رای رزین اموزد سنان هرچند
بایوان میدان شمع سان درخشان است شمع ظفر ازپرتو تدبیر
صواب افروزد حکم شمشیر اگر به پروانچه رای مستقیم نفاذ یابد
قبول آن بگردن دشمنان فرود آید و پیغام تیر اگر از تقریر تدبیر باشد
در دل خصم جایگیر افتد روشني دیدهٔ اقبال از غبار معرکه افزاید
و در تاریکي معرکه روشني رای مستنیر دستگیر آید * * نظم *
بهنگام تدبیر یک رای نیک * به از صد سپاه چو دریای ریگ
مصداق این سیاق آنست که چون امیر حاجي برلاس از توجه
سپاه جته متوهم شد و یورت قدیم را مهمل گذاشته عازم خراسان
گشت و از چول عبور نموده بکنار آب جیحون رسید حضرت صاحب
قراني * * نظم *

جهاندار جم قدر گردون شکوه * قیامت نهیب و ستاره گروه
فلک قدر تیمور دریا نوال * که بادا برو رحمت ذوالجلال

به یقین دانست که اگر بیش ازین خویشتن داري مي کند وطن اصلي بيکباره زير و زبر خواهد شد و مقام موروثي سمت قاعًا صفصفًا خواهد گرفت چه پدرش امیر طراغای دران سال بجوار رحمت حق پیوسته بود * نظم *

پدر رفته وعم گریزان شده * ز بیگانه کشور پریشان شده
مخالف مسلط اُلُسْ درخطر * کشاده عقابِ بلا بال و پر

و درچنین حال با وجود آنکه سن مبارکش هنوز از حدود بیست و پنج سالگي تجاوز نه نموده بود وآئینه ضمیر منیرش از صیقل تجارب روزگار جلا پذیر نگشته رای مشکل کشایرا که مطرح انوار تاییدات الهي و مهبط اسرار عنایات نامتناهي بود برکشف آن واقعه ها یله گماشت و سنت سنیه و شاورهم في الامر کاربند گشته برسم مشورت برصفحه ضمیر امیر حاجي نگاشت که مملکت اگربي حاکم بماند البته خللهاے فاحش باوضاع آن راه یابد وسکان و اهالي آن از صدمات قهر و غدر مخالفان بکلي مستاصل گردند *

* نظم *

ملک بي‌سر چون تن بیجان بود * حال تن بیجان یقین ویران بود

صواب آن مي نماید که چون شما بجانب خراسان خواهید رفت من بطرف کش باز گردم و الوس را استمالت داده ازانجا بخدمت

خان روم و امراء و ارکان دولت را به بینم تا ولایت خراب نشود
و رعایا که ودایع حضرت افریدگار اند بزحمت و تشویش نیفتند
امیر حاجي ازین سخن که نتیجه الهام رباني بود روائح سعادت
و اقبال استشمام کرد و آن رای را استحسان فرمود حضرت صاحبقران
عنان دولت بصوب ولایت منعطف داشته روان شد و چون بموضع خزار
رسید حاجي محمود شاه یسوري را دید که منغلای لشکر جته
را غجرجي شده گروهي انبوه بتعجیل هرچه تمام تر مي آمدند
دندان طمع بتهیب و غارت آن ولایت تیز کرده و کیسهاے آز و آرزو
از پي ذخایر و اموال آن حدود و نواحي دوخته حضرت صاحب
قران بیاري دولت روزافزون او را تسکین فرمود که شما چندان
توقف نمائید که من بروم و با امراء ملاقات کنم و باستصواب ایشان
انچه یراق و مصلحت وقت باشد بتقدیم رسد کلام شریف آنحضرت
چون مطلقا از تلقین ملهم دولت آسماني بود چون حکم قضا
هرگز در هیچ باب بارد مقابل نشد لاجرم ایشان با کمال شغفي
که برفتن داشتند شما نجا بایستادند و حضرت صاحب قران بسعادت
روان شد و چون بکش رسید امراء جته نیز بآنجا رسیده بودند
بامیران سه گانه ملاقات کرد و چون ایشان بارقه فرّ ایزدي در جبین
مبارکش مشاهده نمودند مقدم همایونش را بانواع اعزاز و اکرام
گرامي داشتند و اورا بر اظهار متابعت خان ستایشها نمودند و تومان
امیر قراچار و ایالت ولایت کش با توابع و لواحق بر او مقرر شد

وازمیامن رای عقده کشایش سیل قهر وبلا که روبآن دیار نهاده بود بازگشت و باران لطف و احسان که امید ساکنانش ازان گسسته بود باریدن آغاز نهاد و مضمون * نظم *

غم از قبل تو شادمانی گردد * عمر از نظر تو جاودانی گردد
گرباد بدوزخ برد ازکوی توخاک * آتش همه آب زندگانی گردد

بظهور پیوست مردم کوته نظر را تصور آن بود که این معنی دولتی عظیم است که آن حضرت را رونموده اما قضا بهزار زبان بادا میرسانید که * نظم *

بوی تو نکرد است صباناش هنوز * تا برتو وزد باد صبا باش هنوز

حضرت صاحب قران از پیش امراء جته مراجعت نمود و سایه التفات بر ضبط و محافظت الوس انداخت وبجمع لشکر از شهر سبز تا بکنار آب جیحون فرمان داد باندک زمانی سپاه بسیار جمع آمد و ازانجا نهضت فرموده باامیرخضریسوری پیوست درین اثنامیان امراء جته مخالفت افتاد و با تمام لشکر خویش ازان نواحی کوچ کرده بازگشتند و باردوی توغلوق تمورخان پیوستند و امیر بایزید جلایر با اتباع خود بحضرت صاحب قران و امیر خضریسوری ملحق شد *

ذکر لشکرکشیدن امیر حسین بعزم رزم امیر بیان سلدوز * و مدد خواستن از امراء *

امیر حسین نبیره امیرقزغن درین ولا ازکابل توجه نموده آهنگ

جنگ امیر بیان سلدوز کرد و بترتیب و تجهیز لشکر مشغول شد
ردایلچی روان داشته از حضرت صاحبقرانی و امیر بایزید جلایر
و امیر خضر یسوری مدد طلبید ایشان بعد از مشورت صلاح
دران دانستند که حضرت صاحب قرانی و امیر خضر یسوری
ملتمس امیر حسین مبذول دارند و امیر بایزید متوجه توغلوق
تمور خان شود تا امراء جته را مجال بدگوئی و بد فرصتی نماند
امیر بایزید بامضای آن رای مبادرت نمود و چون بولایت خجند
رسید خبر شنید که توغلوق تمور خان با مجموع لشکر باز گشته
است و در کنار آب چو باغرق خود پیوسته ازان اندیشه که داشت
ایمن گشت و همان جا توقف نمود و ازان جانب حضرت صاحبقران
و امیر خضر با لشکری آراسته ٭ ٭ نظم ٭

بگهِ وقفه یک بیک صف دار ٭ بگهِ حمله سر بسر صفدر
چرخ از زخم تیغ شان بفزع ٭ مرگ از نوک رمح شان بحذر
با هزبران بیشه هم بالین ٭ با پلنگان کوه هم بستر

روی توجه بمعاونت امیر حسین آوردند و از قهلغه که آنرا در بند
آهنین گویند گذشته بامیر حسین رسیدند و باتفاق عازم حصار شادمان
گشتند که امیر بیان سلدوز آنجا بود و چون او قوت مقابله با ایشان
در حیز مکنت خود ندید بضرورت فرار اختیار کرد و روی بجانب
بدخشان آورد و ایشان در عقب او روان شدند و چون به بدخشان
رسیدند شاه بهاء الدین که والی آنجا بود بگریخت و مملکت در تحت

تصرف امیر حسین در آمد و بعد از ضبط و نسق آن کیقباد برادر کیخسرو ختلانی را بیاساق رسانید و چون صحیفه آمال امیر حسین از میامن امداد صاحب قران و امیر خضر بنقوش دولت و اقبال زینت پذیرفت مراسم منت و سپاس داری بتقدیم رسانید و ایشان بعزم معاودت روان شده روی سعادت بولایت خویش نهادند *

* نظم *

ظفر هم عنان نصرت اندر رکاب * ز بخت جوان خرم و کامیاب

و چون گذار امیر خضر بولایت و دیار حضرت صاحب قرانی بود مکارم خسروانه اقتضای آن کرد که مراسم مهمانداری بنوعی که لایق آئین پادشاهان باشد بتقدیم رسد در موضع کشم بدخشان از پیش روان شد و ازانجا تا بشهر سبز که پانزده روزه راه بیش است بچهار شبانروز قطع فرمود و هنگام چاشت در الغ میدان که از ییلاق کش است نزول کرده بترتیب طوی فرمان داد و چون امیر خضر بنزدیک رسید حضرت صاحبقرانی اشارت حدیث نبوی را علیه الصلوة و السلام که اکرموا الضیف امتثال فرمود و مهمان را استقبال نمود و انچه از لوازم اکرام و اجلال تواند بود باقصی الغایة بجای آورد بندگان حضرت صاحب قرانی اسباب طوی را مهیا و آماده داشته بودند و مجلس انس و عشرت را مقدمات بهجت و مسرت انتظام داده * * نظم *

شد آراسته مجلس ارجمند * مهیا درو هرچه باشد پسند

خورش خورده شد جام برداشتند * ز جام طرب کام برداشتند

و بعد از طوي امير خضر بولايت خود توجه نمود و حضرت صاحبقران در دار ابهت و جلال خويش استقرار يافت و آفتاب مرحمت و احسانش بردر و ديوار روزگار صغار و كبار آن ديار تافت * نظم *

منور شد از نور عدلش جهان * رعايا همه شاد و ملک آبدان

ذكر مدد خواستن امير حسين از حضرت صاحب قراني نوبت ثاني

در اثناي اين احوال امير توغاغ سلدوز با امير حسين آغاز مخالفت نهاد و تيغ تمرد و عناد از بى آبي آب داد امير حسين را چون پشت دولت باستظهار حضرت صاحب قراني گرم بود معتمدي فرستاد و صورت واقعه با راى مشكل كشايش درميان نهاد و امير بايزيد و امير خضر يسورى را نيز ازان حال آگهي داد حضرت صاحب قران از فرط فتوت و مردى كه شيوهٔ آن خسرو كامگار بود فى الحال بجمع سپاه فرمان داد و گروهي كه در بزم رزم شمشير زمرد فام را لب لعل خوبان طراز انكارند و تاب و پيچ كمندرا حلقه و چين زلف ماهرويان چين شمارند * نظم *

همه سپر تن و شمشير دست و تير انگشت

همه سپه شكن و ديو بند و پيل شكار

بسان دريا ليكن بحمله صاعقه فعل

كه ديد هرگز درياى صاعقه كردار

و باچندين لشكر جرار روى شوكت و اقتدار بصوب معاونت امير

همشین آورد و در موضع قهلغه امیر خضر با سپاه خود بموکب همایون پیوست و باتفاق روان شده در حصار بامیر حسین مقیم دشمن چون پشه که پیش از رسیدن باد گریزد و مانند دیوار بي بنیاد که سیل بآن نارسیده از هم فرو ریزد گریخته بود امیر حسین مقدم فرخنده ایشان را باانواع اعزاز و اکرام تلقي نمود و رسم طوي و اغولمشي اقامت کرده هریك را بمستقر دولت خویش روانه داشت صاحب قران چون از دربند آهنین بگذشت خبر بمسامع جلال پیوست که امیر حاجي برلاس که هنگام یاس از هراس امراء جته بخراسان رفته بود باز آمده است و با امیر بایزید ملاقات کرده اتفاق نموده اند که لشکرها جمع کرده بسر خضر یسوری روند و امیر حاجي از پیش بکش آمده تا سپاه آن جانب را گرد آورد و چون رای عالم آرای ازین خبر آگاهي یافت با لشکری که بسعادت ملازمت رکاب همایون فایز بودند از پایان کش عبور نموده بامیر خضر پیوست و باتفاق روی توجه بصوب کش نهادند *

گفتار در محاربه حضرت صاحبقران و امیر خضر یسوري با امیر حاجي برلاس و شکست یافتن او

چون امیر حاجي از توجه صاحب قران و خضر یسوری وقوف یافت سپاه جمع کرده از کش روان شد و جنگ را آماده گشت و در موضع اقیار لشکر طرفین بهم رسیدند * نظم *

پراز نالهٔ کوس شد مغز میغ * پراز آب شنگرف شد جان تیغ

دهاده برآمد ز هر دو گروه * بیابان نُبُد هیچ پیدا زکوه
دلیران همه درهم آویختند * چو رود روان خون همي ریختند

بهادران هردو سپاه کوششي نمودند که زمانه از ذکر آثار رستم و اسفندیار شرمسار شد و بهرام تیغ گذار از فراز حصار فیروزه کار سپهر بزینهار آمده و از اعیان امرا اردوان بخشي عرضهٔ شمشیر فنا گشت و عاقبة الامر صبح ظفر از مطلع اقبال حضرت صاحب قران بي همال بدمید و نسیم فیروزي بر رایت نصرت شعار خسرو گردون اقتدار وزید و امیر حاجي ازانجا گریخته رو بجانب سمرقند نهاد و بامیر بایزید ملحق شد حضرت صاحب قران بالشکر شهرسبز و امیر خضر یسوریان عزم سمرقند جزم کرده از عقب او روان شدند در اثنای راه لشکرکش باجمعهم جادهٔ سعادت از دست داده پای جسارت به پی راه ضلالت نهادند و گریز بی‌هنگام نموده بامیر حاجي پیوستند و بغیر از امیر جاکو بن مبارک بن طوغان بن قادان بن شرغه بن قراچار نویان کسی پیش حضرت صاحب قران نماند امیر خضر این معني را حمل بر مواضعه کرد و توهمي بی وجه بخاطر خود راه داد و چهرهٔ مصادقت و مصافات را بناخن بد گماني بخراشید چنانچه آثار آن از مجاري گفتار و کردارش مي ترابید حضرت صاحب قران را چون یقین گشت که امیر خضر یسوري هرچند بخضر معروف است راه صواب گم کرده ازو کناره جست وصلهٔ رحم را ملاحظه فرموده با امیرجاکو روانه شد و بامیر حاجي برلاس ملحق گشت و باتفاق

پیش امیر بایزید رفتند امیر بایزید از مقدم خجسته آنحضرت بغایت مبتهج و شادمان گشته رایت افتخار و استظهار بر افراشت و از اقامت وظایف ترحیب و تعظیم و لوازم اعزاز و تکریم هیچ دقیقه نامرعی نگذاشت و لاغرو * * بیت *

آزاد بندهٔ که بود در رکاب تو * خرم ولایتی که تو آنجا سفر کنی

گفتار در محاربه حضرت صاحب قرانی با امیر خضر یسوری

حضرت صاحب قران چون مدتی با امیر خضر طریق مودت و مصادقت مسلوک داشته بود و از دقایق مراعات و محافظت جانب او در هیچ باب هیچ نکته فرو نگذاشته دران ولا که خدمتش از بدگمانی خویش غدر و مکرے که اصلا پیرامون ضمیر منیر آنحضرت نگشته بود بر صفحه حال او کشید خاطر خطیرش از اندازه از و آزرده گشت چنانچه حمیت خسروانه بهیچ وجه تحمل آن غبن رخصت نمی داد و امیر با یزید و امیر حاجی خود آهنگ قصد او داشتند درینحال باتفاق لشکری گران ترتیب کرده متوجه امیر خضر شدند و حضرت صاحب قرانی * * نظم *

آنکه چون آتش سنانش را * باد حمله دهد سرافرازے

فتح بینی که با زبانهٔ او * چون سمندر همی کند بازے

برسم منغلای از پیش روان شد و چون از عقبهٔ کش عبور فرمود در موضع سروش تلاقی لشکر جانبین اتفاق افتاد امیر خضر هر چند

میدانست که سررشته دولت بخطا از دست داده است و روزگار برگشته اش دم بدم بگوش جان فرو میخواند * * نظم *

سالها جام جم بدست تو بود * چون تونشناختی کسی چه کند
برده بودی و داوت آمده بود * چون توکج باختی کسی چه کند

اما ندامت را فایده نبود بتکلف جلادتی اظهار کرد و سپاه خود را مرتب داشته در مقابله بایستاد از طرفین کُورگه و کوس فرو کوفتند و دلاوران با نعره و خروش در هم آویختند * * نظم *

بر چرخ برده بادهوا خاک معرکه * بر باد داده آب حیات آتش سنان
پیکان چوعشق درحرم دل گرفته جای * حربه چون عقل قبهٔ سر ساخته مکان
گه تیر همچو غمزهٔ دلدار دلربا * گه نیزه همچو قامت جانانه جان ستان
برکشتگان معرکه بر رسم تعزیت * چشم زره چو دیده عشاق خون فشان
تا بر فوات جیش بناله سپرده می * رخسارش از زبان سنان گشته پرده هان

هوای معرکه از گرد سپاه سیاه شد و زمین نبردگاه از خون دلیران لعل فام گشت امیر خضر چون طاقت مقاومت نداشت همچون روزگار دولت خود پشت برگردانید و مانند بخت برگشته روی فرار بصوب ادبار آورد * * بیت *

پلنگ دمان گرچه باشد دلیر * نیارد زدن پنجه با نره شیر

و امیر بایزید از میامن اقبال حضرت صاحبقرانی در مسند حکومت متمکن گشت و امیر حاجی نیز حاکم قوم خود شد * * نظم *

ظفر جوئی بگرد مقبلان گرد * که زود از مقبلان مقبل شود مرد

اما سر لطایف خفیه که در ضمن تقدیرات الهي مضمر است و عقول
بشري از فهم حکمت آن قاصر و بیخبر درین اثنا طریق صواب
از نظر بصیرت امیر با یزید پوشیده داشت و روز دیگر از بي دولتي
خیال محال بسته خواست که نسبت با حضرت صاحب قراني
غدري سگالد رای انور آنحضرت چون پیوسته مطرح انوار الهامات
رباني بود بحکم اتقوا فراسة المومن فانه ینظر بنور الله در
مجلس آن شعبده را بفراست دریافت و ببهانه رعاف دست
پیش بیني گرفته بیرون آمد و في الحال سوار شد و بر پشت اسپ
ترکش بر میان و دل بر عون عنایت ملک دیان بست و روی
توکل به بیابان نهاده ازان ورطه مخوف خود را بکنار انداخت
آنرا که حامي حفظ الهي محافظت نماید از آسیب غدر معاندان
گزند نیابد و طایر دولتي که از آشیان عنایت ازلي پرواز کرد بدام
مکر و حیله بد فرستان پای بند نگردد * * بیت *

اگر تیغ عالم بجنبد ز جای * نبرد رگي تا نخواهد خدای

و چون امیر حاجي برلاس از رفتن حضرت صاحب قران واقف شد
از پي او کس فرستاد و رای عقده کشایش را آگاهي داد که خبر
رسیده که عبد الله تایغو و زنده حشم پسر محمد خواجه اپردي لشکر
فراهم آورده اند و اندیشه مخالفت و عصیان در سر دارند از آب
عبور ننمایند و لشکر چول را جمع آرند و ازینجانب نیز چوغام را
با انبوهي تمام از عقب خواهم فرستاد تا دفع فساد ایشان کرده

آتش فتنه بالا نگیرد * * مصرع *

* علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد *

و چوغام پسر ایلادوار بن اوچار بن لالا بن قراچار نویان بود و حضرت صاحب قران چون بر کیفیت آن حال اطلاع یافت با سپاه چول بی آنکه انتظار وصول چوغام کشد روی سعادت بدفع آن حادثه نهاد و امیر بایزید از جلکایي کش مراجعت نموده بخجند رفت و چون حضرت صاحب قراني بحوالي ترمد رسید شیخ علي جرجرجي پای جسارت از حد خود بیرون نهاده بالشکری پیش آمد و در موضع انکار اتفاق پیکار افتاد رسیدن لشکر بیکدیگر همان بود و شکست یافتن مخالفان همان دلاوران موکب ظفرپناه بحمله اول ایشانرا برداشتند و تا ترمد کهنه دوانیده متفرق و پراگنده گردانیدند و چون ازان جنگ به پرداختند ترمد کهنه را مخیم نزول همایون ساختند *

ذکر لشکر کشیدن توغلوق تمورخان بولایت ماوراءالنهر نوبت دوم

چون توغلوق تمورخان را داعیه سلطنت ماوراءالنهر دیگرباره دامن همت گرفت لشکر بیقیاس جمع آورده جمادی الاول(۱) سنه اثنین و ستین و سبعمایة موافق اودائیل(۲) روی توجه بان دیار نهاد و چون بخجند

---

(۱) همچنین است در پنج نسخه موجوده چنانکه مشهور نزد عوام است و آن خطا صواب (جمادي الاولی) است (۲) و در بعضی نسخه بجای آن (لُوی ئیل) *

رسيد امير بايزيد جلاير كمر متابعت بر ميان انقياد بست و امير بيان
سلدوز نيز طريق اطاعت سپرده برسم استقبال تا بسمرقند بيامد
و امير حاجي برلاس با آنكه نوبت اول مخالفت كرده بود توكل شعار خود
ساخته پيش خان رفت و در اثناي اين حال خان بگرفتن امير بايزيد
و كشتن او فرمان داد و امير حاجي برلاس وهم و هراس بخود راه
داده فرار اختيار كرد و رو بولايت كش نهاد و بعضي از الوس خود را
كوچانيده از آب جيحون بگذرانيد و از سپاه جته كشمير با غلبه
بتگا مشي او از عقب بيامدند و جنگي واقع شد وچوغام برلاس كشته
شد و امير حاجي متوجه خراسان گشت و چون بخوراشه رسيد كه قريه
ايست در بلوك جوين از ولايت سبزوار جمعي از اشرار آنجا او را با ايدكو
برادرش بيخبر گرفته بقتل آوردند و عنقريب بعد از فتح خراسان
از آثار انتقام صاحب قران گيتي ستان بعد ازان كه جماعتي ازيشان
به تيغ قهر كشته شدند آن قريه بسيورغال از اقطاع وارثان امير حاجي
گشت وتا غايت اهالي آنجا باركش و كارگذار ايشانند و از امراء جته
امير حميد كه اويماقش كراكوت بود و از اقران و امثال خويش بكمال
عقل و مزيد كياست و كفايت ممتاز پيش خان راهي تمام داشت
و هرچه بر سبيل نصيحت و نيكو خواهي با خان گفتي مقبول
مي افتاد درين حال شمه از كمال شهامت و صرامت حضرت
صاحبقران بعرض خان رسانيد و درباب ولايتي كه بحسب ارث تعلق
بآن حضرت داشت امان طلبيد خان سخنان اورا بسمع رضا اصغا نمود

و ایلچیي روان کرده حضرت صاحب قرانرا طلب فرمود و چون آنحضرت بحسب اشارت پیش خان آمد مقدم او را بانواع تربیت و نوازش گرامیي داشت و ایالت ولایت کش و تومان موروثیي باتوابع و لواحق باو ارزانیي فرمود و خان دران زمستان عزم رزم امیر حسین جزم کرده متوجه او شد و امیر حسین نیز لشکر فراهم آورده تا کنار آب وَخْش بیامد و آن موضع را مخیم عساکر خویش ساخت و چون خان از دربند آهنین گذشته بآن جا رسید و سپاه طرفین سپاهیي یکدیگر دیده صفها آراستند کیخسرو ختلانے با اتباع خود از امیر حسین رو گردان شد و صف ویران ساخته بلشکر خان پیوست امیر حسین چون آن حال مشاهده نمود رویي بهزیمت نهاد وخان مظفر و منصور از عقب او روان شد و از جیحون گذشته تا بقندز بیامد و لشکریانش اِیْل و الوس آن حدود و نواحیي را تا عقبه هندوکش غارت کردند و بهار و تابستان دران اطراف و نواحیي بگذرانیدند *

ذکر مراجعت توغلوق تمور خان بتختگاه خویش

چون پاییز درآمد متوجه سمرقند شد و در راه فرمان داد تا امیر بیان سلدوز را بیاساق رسانیدند و چون به سمرقند رسید و تمام ممالک ماوراء النهر به تحت تسخیر و تصرف در آمده بود مجموع امرا و نوییذان اطراف بکام و ناکام سربر خط فرمان نهاد جماعتیي را که از فساد ایشان اندیشناک بود بیاساق رسانید و بعضیي را که محل اعتماد بودند بعنایت و ترتیب اختصاص بخشید و پسر خود را الیاس خواجه اُغْلَن بحکومت آن دیار

نصب فرمود و غلبهٔ تمام از امرا و لشکریان جته مقدم بر همه بیکیجیک
را بملازمت او نام زد کرد و حضرت صاحب قرانرا بصنوف تربیت
و عواطف مخصوص داشته پیش پسر بگذاشت و چون از مجاری
احوال و اوضاع آن حضرت آثار شهامت و صرامت تفرس می نمود
ضبط امور آن ممالک را برای رزین او مفوض فرمود و خود درعین
جلالت و کامگاری بمستقر سریر سلطنت باز گشت * * نظم *
ظفر ملازم و نصرت قرین و دولت یار * قوي بطالع فرخنده پشت استظهار

گفتار در توجه نمودن حضرت صاحب قران بطلب امیر حسین

قال الله تبارک و تعالی سنة الله التی قد خلت من
قبل و لن تجد لسنة الله تبدیلا حضرت ملك علام که
ذوالجلال و الاکرام است گلزار لطف دلفروزش بي خار قهر جگردوز
نیست و انوار انعام عامش خالي از شوایب ظلام انتقام نه * * شعر *
یصرفهم فی قبضتین ولا ولا * قبضة تنعیم و قبضة شقوة
فراز اوج تؤتي الملک را نشیب حضیض و تنزع الملک
در مقابل است و کشادگي فضاي یبسط الرزق لمن یشاء
را بستگي مضیق و یقدر له معادل * * مصراع *
گنج و مار و گل و خار و غم و شادي بهم اند
لاجرم سنة الله جاری شده که چون عنایت بي علت بعلوشان

برگزیدهٔ تعلق گیرد اورا در مبادي احوال بانواع شدايد و بلا آزمايش نمايند و چون ظهور سر ان الارض لله يورثها من يشاء در مظهر جلوه گري اغاز نهد اورا باصناف مشقت و عنا پرورش دهند * نظم *

اول شکسته باش که اوج سرير ملک
يوسف پس از مجاورت قعر چاه يافت

آدم صفي نبينا و عليه الصلوة و السلام که پدر همه است تا برهنگي ينزع عنهما لباسهما نکشيد خلعت گران مايه فاجتباه ربه بطراز فتاب عليه مطرز نشد و حضرت خاتم انبياء عليه افضل الصلوات و اکمل التحيات که بهترين همه اوست چون بر کربت غربت و زحمت مهاجرت مصابرت فرمود منشور بلند پايه انا فتحنا لک فتحا مبينا بتوقيع و ينصرک الله نصرا عزيزا موشح گشت * نظم *

وصال دوست طلب مي‌کني بلاکش باش
که خار و گل همه با يکدگر تواند بود
کسي بگردن مقصود دست حلقه کند
که پيش تير بلاها سپر تواند بود

و از نظاير اين تشبيب مجاري احوال حضرت صاحب قراني است که چون توغلوق تمورخان از ديار ماوراء النهر باز گشت و تقدم امرا و مردم جته باميربيکيجک مسلم داشته بود و کفايت مصالح اهالي آن مملکت بحسن تدبير حضرت صاحب قراني باز گذاشته امير بيکيجک برحسب فرموده خان نمي زيست دست تظلم و بيداد برگشاده

و از سر بي باکي پای جسارت براه عدوان و طغیان نهاد و حضرت صاحب قراني چون مشاهده فرمود که یاساق خان برقرار نماند و حال ملک باختلال خواهد انجامید اقامت دران دیار مصلحت ندید عزم طلب داشتن امیر حسین جزم کرد و روی همت بلند جناب براه آورد و چون از امیر حسین خبری ظاهر نبود بتفحص حال او در بیابانها و چولها میگشت تا در برابري خیوق بسر چاه ساغج بار رسید و ازانجا باتفاق پیش تکل حاکم خیوق رفتند آن بدنهاد و غدار خواست که ایشانرا بگیرد * نظم *

کز سرشت بد نیاید جز بدي * از بدان دوري گزین گر بخردي

ایشان بران مکر واقف شدند و ازانجا سوار گشته با شصت نفر روی توکل بطرف پایاب نهادند تکل با هزار سوار مکمل از عقب ایشان تاخت آورد و چون برسید از اول روز جنگ در پیوست زبان تیغ آیت کل من علیها فان بگوش جان میخواند و صفیر تیر پیغام کل نفس ذائقة الموت بنزدیک و دور مي رسانید از اتباع حضرت صاحبقران امیر طغي بوغا برلاس و امیر سیف‌الدین را بعد از کوشش بسیار اسپ از کار باز ماند و هردو دران ریگستان پیاده بماندند و ایلچي بهادر را نیز اسپ از پا درآمد و همچنان از غایت مردانگي روی از پیکار نمي‌تافت و تیر در کمان نهاده پیاده میرفت

* نظم *

خروشان چو شیر و پلنگ و نهنگ * پیاده درآیند هر سه بجنگ

حضرت صاحب قران که جبلهٔ مبارکش بمحافظت و غمخواری
زیردستان مجبول بود کمان از دست او بستد و زه را پاره کرد تا دست
از جنگ بازدارد و از آسیب غدر آن بی‌باکان عرضه تلف نگردد
و دلاوران هردو طرف تا بحدی کوشیدند که از هزار کس که با تکل بود
پنجاه سوار بیش با او نماند و ازینجانب که شصت نفر بودند
هفت سوار ماند امیر حسین دست جلادت برآورده برسر تکل تاخت
و بشمشیر صاعقه کردار * نظم *

دُرَفش تکل را بدو نیم کرد * دل رزم جویان پراز بیم کرد

و چون سپاه تکل بر امیر حسین ریختند حضرت صاحب‌قران
با تیغ ظفر پیکر نصرت نشان حمله کرد و مجموع را متفرق گردانیده
امیرحسین را بیرون آورد و چون روان شدند آن مدبران دیگربار مجتمع
گشتند و از عقب ایشان درآمده بجنگ مشغول شدند و اسپ
امیر حسین را بزخم تیر بینداختند و چون او پیاده ماند خاتونش
دلشاد آغا پیاده شد و اسپ را باو داد و حضرت صاحب قران که *

* نظم *

زهامون شب تیره بر چرخ پیر * کشد سرمه در چشم سوزن به تیر
عقابیست تیرش که در مغز ترک * بچه فتح باشد ورا بیضه مرگ
روی شجاعت بلشکر دشمن آورده * * بیت *

* روان راست خم کرد و چپ کرد راست *

* فغان از خم چرخ چاچي بخواست *

* چو پیکان ببوسید انگشت شاه *
* گذر کرد بر دیدهٔ کینه خواه *
* قضا گفت گیرو قدر گفت ده *
* فلک گفت احسنت و مه گفت زه *

تیر نخست برروی رزمهٔ[1] آن سپاه زد و از[2] پشت زین برروی زمین انداخت و دیگران را بسهم پیکان جانستان از مسافت سر تیر چون مور برروی قیر برجای باز داشته امیرحسین را سوار ساخت و ازانجا روان گشته بچول در آمدند بعدد اختر سیاره هفت نفر دران هفت سه کس از نحس اکبر منحوس تر و شبانه که نزول کردند سرِّ لطف خفي که عطارا بصورت بلا فرا نماید و حلاوت شفا را در دواء تلخ مذاق تعبیه فرماید مقتضي آن شد که بقیهٔ اسباب صوري بکلیي از میان بر خیزد تا دستِ توجه از سرِ اخلاص بی‌غبارِ واسطه در دامنِ فضل و رحمتِ پروردگار آویزد * نظم *

* خدای عز و جل را بضمن هرچه کند *
* لطیفه ایست که کس را ازان خبر نبود *

از همراهان سه نوکر خراساني بل سه غول بیاباني درصورت انساني

(۱) همچنین است در اکثر نسخه لیکن در بعضے کتاب بجای آن (زمرة) دیدهٔ شد و همین صواب معلوم میشود (۲) چنین است در اکثر نسخه و دریک نسخه این عبارت است (ویکي را از پشت زین الخ) بزیادت (یکي را) بعد و او عاطفه و همین صحیح است کمالا یخفی *

بودند در چنان حالتي اسپان ایشانرا گرفته بگریختند و خاك چنین
ننگي بر فرق نام خود ریختند * * مصرع *

* کم است از سگي آنکه نشناخت حق *

حضرت صاحب قران که این همه نقشهای بوالعجب طلسم گنج دولت
بي پایان او بود اصلا ازان واقعهٔ دهشت و حیرت بخاطر خود راه نداد *

* نظم *

* عالم علوي و سفلي زیر و بالا گر شود *
* او نه آن کوهي که هرگز ترسد از زلزال خویش *

با دل قوي و خاطر کشاده رفقا را تسلي داد و الجاي ترکان
آغا را که خواهر امیر حسین و حرم محترم آن صاحب تایید بود
همراه کرد با یک نوکر روي توکل نگویم براه بلکه بفضل بي انتهاي اله
نهاد و چون از چول بیرون آمد بجوئي رسید که یورت فوجي از
ترکمانان بود اهل حشم بانگ شرارت بر یکدیگر زده گرد شدند و سر راه
بگرفتند حضرت صاحب قران از وفور غیرت و حمیت خسروانه حرم
عفت پناه را در پناه حفظ الهي بچاهي که غله دران ریزند پنهان کرد
و نهنگ دریاے فتح و نصرت را یعني شمشیر آبدار آتش کردار * نظم *

* کز بس که دل شگافت گرفت است نور دل *
* وز بس که جان ربود گرفت است لطف جان *

از میان برکشید و روان بي اندیشه رو بایشان آورد یکي ازان جماعت
حاجي محمد نام حضرت صاحب قراني را بشناخت و ترکمانانرا از

جنگ منع نمود و اسپي مناسب کشيده آنحضرت را سوار کرد و بار دیگر
ترکمانان آن شب منزل خویش را از فرّ وجود همایونش غیرت فزای
بزم سپهر ساخت و وظیفه خدمتکاري بقدر وسع بجای آورد روز دیگر
حضرت صاحب قراني که * بیت *

* به بخشش کف او ساعتي وفا نکند *
* اگر ستاره درم گردد و فلک ضراب *

دست همت بنوازش ایشان کشاد و یک قطعه لعل گران بها و دو تومغاء
یافته از لولوی لالا که قیمت آن خراج مملکتي بود بایشان داد
حاجي محمود مذکور سه سر اسپ و ما یحتاج مهیا داشته غجرجي
نامش سارق قولانجي ملازم کرد و حضرت صاحب قران پیش امیر
حسین مراجعت فرمود و اورا سوار ساخته بموضع محمودے برفتند
دران چول چاهي که از ترشح آبش نهال حیات را تازه توان داشت
فرود آمدند و قریب دوازده شبانروز دران منزل توقف نمودند *

* بیت *

* در رنج توان یافت بزرگي و بلندي *
* نرگس شرف تاج زر از رنج سپهر یافت *

ذکر غدر علی بیگ جون غربانی (۱) با امیر حسین و صاحبقرانی

دران وقت که امیر حسین و حضرت صاحب قراني در موضع

---

(۱) همچنین است در سه نسخه و در دو نسخه بجای آن (جاني قرباني)

محمودے بودند علي بيگ بن ارغونشاه چون غربائي از وضع ايشان آگاهي يافت و چون خامه جف القلم بما هو كاين برجريدهٔ حال آن لئيم بد فعال نگاشته بود كه بانواع عقوبت و نكال گرفتار آمده به بدترين وجهي نيست شود و شامت قبح سيرتش باتباع و اشياع او سرايت كرده همه در ذل آوارگي و بيچارگي تلف و ناچيز گردند سرنوشت بد اورا بران داشت كه شصت سوار مسلح را مرتب ساخت و بتاخت برسر امير حسين و حضرت صاحب قران فرستاد و بيخبر ايشانرا گرفته بماخان بردند و در خانهٔ تاريک كه از اسباب وحشتش چندان كيک بود كه راندن آن بپاي مردي دست اصلا ميسر نمي‌شد بند كرده باز داشتند گوهر شاهوار تا چند گاه درحبس صدف بسرنبرد پاي مراد بر گوشهٔ تاج سلاطين كامگار نتواند نهاد و لعل آبدار تا مدتي در زندان كان پرورش نيابد دست مقصود در كمر سروران رفيع مقدار نتواند زد و گل احمر نكهت جان پرور در تنگناي غنچه يابد و مشک اذ فر شمامهٔ عطر گستر از بستگي نافه كسب كند * * بيت *

* شمشير را ز حبس چه بازار بشكند *
* آئينه را چه عيب ز آئينه دان بود *
* عمريست تا برابري زر همي كند *
* آهن ازان شرف كه چو آخر زمان بود *
* اورا چنان بلند شود دست اقتدار *
كو پاي بوس حضرت صاحب قران بود *

محمد بیگ برادر بزرگ علي بیگ چون ازان حرکت ناپسندیده آگاه شد بیقین دانست که نتیجهٔ آن جسارت وخامت عاقبت و پریشاني روزگار تواند بود و شاخ آن گستاخي البته روزی ثمرهٔ ندامت و خسارت بار آورد * * بیت *

گر از کوه پرسي بیابي جواب * که شاخ خطا میوه ندهد صواب

از حدود طوس براے امیر حسین و حضرت صاحب قران تحف و هدایا فرستاد و برادرش را بزبان پیغام سرزنش و ملامت بسیار کرد و مبالغه نمود که در زمان ایشانرا رها کرده عذر خواهي نماید و بقدر وسع و امکان تدارک و خاطرجوئي بجای آورد اما چون علي بیگ را پردهٔ شقاوت بدیده بصیرت فرود آمده بود چهره صواب را مشاهده نتوانست کرد * * نظم *

* نصیحت همه عالم چو باد در قفص است *

* بگوش مردم نادان چو آب در غربال *

و از لوم طبیعت آن تحف و هدایا را که برادرش فرستاده بود خود برگرفت و پس از شصت و دو روز ایشان را بیرون آورده رها کرد و در خوردناءت همت خود اسپي لاغر و شتري عنکبوت پیکر بداد *

* نظم *

گرد پیري نشسته بر پشتش * کثرت سن شکسته دندانش

شب مولد اوان دعوت نوح * روز پیرے زمان طوفانش

دران ولا مبارک شاه سنجري بادشاه دولت با حضرت صاحب قران

طریقه اخلاص و هواداري مسلوک داشته با فرزندان پیش آنحضرت آمد و تمهید معذرت نموده اسپان نیکو کشید و خدمات پسندیده بجای آورد نه پس از دیر ازان دانه نیکوکاري که بر زمین سعادت پاشید ریاض دولتش بسبزه پیروزي آراسته گشت و ازان ممر بمناصب ارجمند و حکومت شهرهای معتبر فایز شد * * نظم *

* چون همان بد روی البته که خواهي کِشتن *

* برتو بادا که همه تخم نیکوئي کاري *

حضرت صاحبقران تمام آن اسپانرا پیشکش امیر حسین کرد *

* نظم *

* اگر بزرگ عطا بود ازو غریب مدان *

* نهاد بحر بزرگ است ازان بزرگ عطاست *

گفتار در جدا شدن حضرت صاحبقران از امیر حسین و توجه نمودن بطرف کش

بعد ازان امیر حسین و صاحبقران بر سبیل مشورت اندیشه کردند رای ایشان بران قرار گرفت که امیر حسین بطرف گرمسیر هیرمن روانه شود و حضرت صاحبقران بصوب ولایت و الوس خویش مراجعت نماید و موعد ملاقات گرمسیر هیرمن باشد پیش تومن و او امیر هزاره نکودري بود برحسب اشارت فاذا عزمت فتوکل علی الله بامضاي آن عزم نهضت نمودند و امیر حسین روی توجه بجانب

گرمسیر هیرمس آورد و حضرت صاحبقران بصوب ولایت کش روان شد
و چون از آب گذشته ببخارزندان که از قرای بخاراست رسید مهد
عصمت پناهی اولجای ترکانرا درانجا باز داشت و بحکم آنکه ماه دولتش
در سپهر سلطنت هنوز هلال روزافزون بود حال اقتضای سیر پنهانی
میکرد پوشیده ازانجا روانه گشت و بمیان ولایت و ایل درآمد تموکه
قوچین از وصول آنحضرت آگاه شد و باده پانزده کس باحراز سعادت
پایبوس شتافت صاحبقران کامگار بآن جماعت عازم خزار گشت
و صبح گاهی که خسرو سیارگان از کمین گاه مشرق پرتو انداخته
مراکب کواکب را از مرغزار سپهر براند گله اسپ از بالای خزار براندند
و نماز دیگر باقوبی رسانیدند و از آب جیحون گذرانیده بچول وریگستان
در آمدند و چون هوا بغایت گرم بود در کنار آب و سایه جنگل مدت
یک ماه توقف نمودند و درانجا مهد اعلی الجای ترکان از بخار زندان
توجه نموده بحضرت صاحب قران پیوست و بعد از یکماه ناگاه سیاهی
سپاهی از دور پیدا شد حزم که رعایت آن بر ذمهٔ همت ارباب دولت
واجب است اقتضاے آن کرد که از آب بگذرند صاحب قران کامگار
بعون پروردگار سوار شد و بادپاے همایون درآب جیحون راند *

* نظم *

بآب اندر افگند مرکب روان * بتایید حق شاه صاحب قران
همان مرکب مهد عصمت پناه * درآمد بآب از پی اسپ شاه
همه بندگان نیز در تاختند * فرس را بجیحون در انداختند

چو کشتی همی راندند اسپ را * بنیـــروی شاهِ مظفـــر لوا
گذشتند مجموع ازان رود بار * باقبـــالِ کیخســروے روزگار
جهانرا فلک مژده داد از نوے * که شد تازه آئین کیخسروے
کسی را که ایزد نگهدار اوست * سعادت بخشک و بتریار اوست

و من یتوکل علی الله فهو حسبه و بعد از گذشتن آب بچول
در آمدند و چند روزی به نشستند تا ایل و الوس از ییلاق مراجعت
نمود و آنجا خالی ماند حضرت صاحب قران میل ییلاق فرمود
و مدت یک ماه دران موضع توقف نمود و ازانجا عنان عزیمت بصوب
سمرقند انعطاف داد و چون برسید در خانه خدر معلی قتلغ ترکان
آغا که خواهر کلان آنحضرت بود بسعادت نزول فرمود و موافق عدد
(حم) چهل و هشت روز آنجا بگذرانید و چون بعضی مردم را برحال
فرخنده مآلش اطلاع افتاد و زمانه بافشای آن سر زبان برکشاد بیتوقف
سوار شد و بجلکهٔ کش درآمده در دهی اچغی نام قطب وارساکن
شد تا فلک الافلاک چهل و هشت نوبت دیگر گرد عالم برآمد و بعد
ازان بدولت و اقبال بر نشست و شب درمیان بکنار آب آمویه راند
و درانجا باتمور خواجه اغلن و بهرام جلایر بهم رسیدند و برحسب
وعدهٔ که حضرت صاحب قران بامیر حسین فرموده بود باتفاق عازم
قندهار شدند و تقدیر موافق تدبیر آمده درهیرمن پیش تومن
که وعده گاه بود بامیر حسین پیوستند و بهرام جلایر گریخته بطرف
هندوستان رفت *

گفتار در نهضت امیر حسین و حضرت صاحب قران بجانب سیستان

درینوقت والي سیستان دشمني داشت که مقابله و مقاتله باو درحیز قدرت و مکنت خود نمي دید از سرِ عجز و انکسار دست تضرع و اضطرار بدامنِ دولت و اقتدار امیر حسین و صاحب قران کامگار استوار کرده صورت واقعهٔ خود عرضه داشت کرد ایشان بحکم آنکه فریاد رسي ضعفا و درماندگان بر ذمهٔ همتِ صاحب دولتان واجب است باهزار مرد آراسته هریک دربیشه کارزار شیري زیان و در دریای معرکه نهنگي جانستان متوجه صوب سیستان گشتند والي آنجا باقامتِ رسم استقبال استعجال نمود و بعد از تقدیم شرایطِ خدمت متقبل شد که اگر از میامنِ امدادِ ایشان اساسِ شوکتِ دشمنش انهدام پذیرد وجانِ تاریک او ازان ورطهٔ هایل خلاص یافته شمع دولتش درگیرد مبلغي خطیر از نفایسِ جواهر و کرایمِ اموال بشکرانه در نظر آورد و مدت العمر رهین منت و در مقامِ خدمت باشد ایشان بر حسب اشارت اغاثة الملهو فین صدقة عنان عزم بجانب رزم دشمن تافتند و به تیغ آبدار دمار از روزگار مخالفان بر آوردند و اگرچه والي سیستان را حوصله آن نبود که بعهد خود وفا نماید و آنچه تقبل نموده بجای آرد *

* نظم *

زهرکس ناید این کز ابرِ همت * نهالِ عهد را سرسبز دارد

و چون امیر حسین و حضرت صاحب قران ازان باز گشتند سپاهي
گران از سکزیان برسر راه آمده پای جسارت از طریق ادب بیرون نهادند
و دست بی‌باکي بمحاربه و قتال برکشادند * * نظم *

دهادهِ خروش آمد و دار و گیر * هوا دامِ کرگس شد از پرِ تیر
تو گفتي زمین موج خواهد زدن * وز موج بر اوج خواهد زدن

حضرت صاحب قران * * نظم *

که چون دست بردي بتیر و کمان * نرستي کس از تیر او بی گمان
بشهابِ ناوکِ دیده دوز جگر سوز بسي از سکزیان دیوسار را بخاک
هلاک انداخت * * نظم *

* بهر تیری از شست صاحب قران *
* تن جنگ جوی بپرداخت جان *
* کسي را که زد تیغ سندان شگاف *
* دو پیکر نمود از سرش تا بناف *
* کسي را که زد گرز بر فرق سر *
* گله خود کرد از شکم سر بدر *
* بنوکِ سنانِ گره بر گره *
* بسي کرد خفتان گرد آن زره *
* ز بادي که آمد ازان گرز و دست *
* بسي گُرد را پشت و گردن شکست *

ایشان بیکبارگي روی قصد بآن حضرت آوردند و باتفاق تیر باران کردند

و دست مبارک آنحضرت که مقدر بود که بوسه جای لب پادشاهان عالم و منبع فیض ارزاق بنی آدم باشد از زخم تیری آزرده گشت والحق چنان دستی را ازآسیب چشم زخم چاره نباشد دست کلیم الله را علی نبینا و علیه الصلوة و السلام چون کرامت واضمم یدک الی جناحک تخرج بیضاء من غیر سوء مدخر بود نخست از شعلهٔ آتش کافری بسوخت *

* نظم *

* هر دست که از خار جفا زخم نبیند *
* از شاخ امانی گل مقصود نچیند *

* شعر *

جهان فغان *
مهلا فتلک ید تعود بطنها * فیض النوال و ظهرها تقبیلا

برآورده نزدیک بود که اشک نجوم از دیدهٔ سپهر فرو بارد و قضا مرهم جراحت دستی ازان دست همان دانست که زمام حل و عقد امور عالم مطلقا بقبضهٔ اختیار و اقتدار او سپارد و عنقریب چنان شد ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها و چون سپاه سکزیان از صدمات حملهٔ دلاوران لشکر منصور از هم فرو ریخته متفرق شدند امیر حسین و صاحب قران بگرمسیر معاودت فرمودند آنحضرت جهت معالجه دست مبارک در مخیم تومن توقف نمود امیر حسین با نود کس متوجه بقلان شد و چون بحوالی آنجا رسید آجونی که برادر کوچک بیکیچک بود با لشکر بسیار راه بر او به بست و جنگ در پیوست و سپاه امیر حسین از انبوهی گروه دشمن بستوه آمده

بشکست و امیر حسین باضطرار فرار اختیار کرده با دوازده کس چهار
سوار و هشت پیاده بموضع شبرتو مراجعت نمود *

گفتار در صحت یافتن حضرت صاحب قران و توجه نمودن بصوب ارصف

چون چشم زخمي که دست مبارک صاحب قراني را دست داده
بود بپایمردي و اذا مرضت فهو یشفین بسر آمد و جراحت
براحت و زحمت برحمت مبدل گشت آنحضرت با تمور خواجه
اغلن و بیست وچهار مرد دیگر روی توجه بصوب ارصف نهاد و چون
بکهمرد رسید و خبر امیر حسین و کیفیت حالات او استماع کرد نوکري
سوبیغ نام را پیش او فرستاد تا مژدهٔ صحت سلامت رسانیده مقرور
سازد که در ارصف اتفاق ملاقات افتد و در اثنای راه میان ارصف
و کهمرد صدیق برلاس که از نسل ایلدر بن قراچارنویان بود و با پانزده
چاکر دیگر بعزم ملازمت حضرت صاحب قراني مطیه توفیق دربادیه
طلب رانده بودند بمقصود رسیدند آنحضرت صدیق را بجانب
امیر حسین روانه داشت که هرچه زودتر مي باید آمد و خود بسعادت
براند در اثنای طریق از طرف ارصف سیاهي صد سوار بنمود
حضرت صاحبقران پیادهٔ جست برگماشت تا حال ایشان باز داند
و چون خبرگیر معلوم کرد که قزانچي پسر حسن است که آوازه آمدن
امیر حسین بنواحي بقلان شنیده است و متوجه شده روان ببالاے
پشته برآمد و چرخي زد رای نکته دان صاحبقران ازان حرکت تفرس

نمود که آن جماعت موافق اند نه مخالف از طرفین بتعجیل براندند و بعد از تلاقي مجموع در رکاب همایون آنحضرت عازم ارصف گشتند و بعد از وصول و نزول در ارصف جمعي را بقراولي فرستاده صبحگاهي خبر آوردند که از دور سیاهي جمعي سواران مي نماید حضرت صاحبقراني بتایید رباني سوار شد و از پس ایشان گشته ازطرف راست درآمد و سوال فرمود که شما چه کسانید گفتند که فوجي از نوکران فلان کسیم یعني صاحبقران آنحضرت پیش راند توغلوق خواجه برلاس و امیر سیف الدین و آتشه و توتک و جماعتي دیگر از متعینان بودند قریب هفتاد نفر که بعزم ملازمت آنحضرت روی اخلاص براه خدمتکاري نهاده بودند چون بدانستند که مصدوقه * نظم *

گر در رهِ عاشقي قدم راست نهي * معشوقه باوّل قدمت پیش آید

روی نموده پیاده گشته مراسم زمین بوس بتقدیم رسانیدند و چون آنحضرت بمنزل همایون معاودت فرمود روز دیگر از طرف کهمرد گروهی پیدا شد و بعد از تفحص شیر بهرام بود که هنگام توجه حضرت صاحب قران از مخیم تومن درانجا تقاعد نموده بود و بعد ازان پشیمان شده و از عقب روان گشته و چون صدیق و سوبخ بشارت صحت و نهضت حضرت صاحب قران بامیر حسین رسانیدند اورا از گلبن آمال غنچهٔ اقبال شگفیدن گرفت و از چمن اماني نسیم شادماني وزیدن آغازید و بي توقف کمر عزیمت بسته سوار شد و در خدمت او لم غولي بود با صد و سي سوار و محمود کلي با صد و پنجاه پیاده در

ارصف بآنحضرت بهم رسیدند و یکدیگر را کنار گرفته بر بساط انس
و الفت قرار جستند و بتذکار احوالي که هریک را در مدت غیبت
روی نموده بود سخن در پیوستند و چون آگاهي یافتند که منکلي
بوغا سلدوز در قلعهٔ اولاچو نشسته و دل در عداوت بسته قصد آن
حصار کردند شیر بهرام بواسطه صداقتي که با منگلي بوغا داشت
تقبل نمود که برود و اورا نصیحت کرده بیاورد و باین معني امضاء آن
قصد در تعویق انداخته خود روان شد و چون منکلي بوغا بران حال
اطلاع یافت فرار بر حصار اختیار کرد و برفت و مقارن این حال
سیصد مرد از قوم دولان جاون که هزار خلم است و از قدیم باز در عداد
اتباع و اشیاع دودمان حضرت صاحب قران بوده برسیدند و در سلک
دیگر ملازمان انتظام یافتند و مواد شوکت و اعتضاد لشکر سمت ازدیاد
پذیرفت و ازان محل روان شده در درهٔ صوف نزول کردند و املس
پسر تومن با دویست کس تاخت آورده بود بآن حوالي که اسپان
ولایت بلخ را براند چون از حال امیر حسین و حضرت صاحب قران
وقوف یافت بایشان ملحق شد آنحضرت تموکه را با سه کس بطرف
قهلغه فرستاد تا خبری باز داند او چون از معبر ترمذ گذشته بقهلغه
رسید دید که لشکر جته ولایت را غارت کرده مي گشتند و تموکه
بحسب اتفاق با خویشان و متعلقان خود دو چار خورد و بعد از
رسم آغوش و پرسش اورا خبر دادند که خانه و فرزندانت بهمین
نزدیکي فرود آمده اند و مبالغه بسیار نمودند که بخانه خود رود

وزمالي فرزندان و کسان خويشتن را به بيند آن صادق مردانه اصلا
قبول نکرد که چون مخدوم از خانه دور است خدمتگار را نشايد که
بخانه خود درآيد * * نظم *

* از چنين طايفه آموز آدب خدمت را *
* که بهر کام که خواهي برسي از خدمت *

و امير حسين و حضرت صاحبقران از درهٔ صوف کوچ کرده بدرهٔ کز آمدند
و بميدان اولجي بوغا نزول فرمودند و درانجا استماع افتاد که امير
سليمان برلاس و امير موسي و امير جاکو برلاس و امير جلال الدين
برلاس و امير هندوکه برلاس با جماعتي خبر حضرت صاحبقران
شنيده اند و با جته مخالفت نموده از ميان ايشان بيرون آمده اند
و بترمذ رسيده تولان بوغا را روانه کردند تا شبگير کرده از جيحون بگذرد
و ايشانرا کيفيت احوال اعلام [illegible] کوچ کرده [illegible]
در آمدند امير ابوسعيد پسر [illegible] بوغا سلدوز که از قلعه اولاچو
گريخته بود و پيش ابوسعيد مذکور که داماد او بود رفته و حيدر
اند خودي هرسه با شش هزار مرد مکمل کمر عداوت بسته و دست
جلادت کشاده صبحگاهي بمعسکر ظفر پناه رسيدند و برلب آب سياه
که درميان فاصل بود جوشان و خروشان فرود آمدند و از طرفين گذار
آب را گرفته کمين کردند صاحب قران ظفر تيغ بر حسب اشارت
الحرب خدعة بنفس مبارک بکنار آب رفت و بهرگونه سخنان
هوشمندانه و حکايات فريبنده آب تسکين بر آتش صولت و حدت

ایشان ربخت و هرآینه کاردان صاحب تایید هنگام حدوث وقایع بحسن تدبیر و لطف تقریر آن مقدار مصالح دولت رعایت نماید که از دست اقتدار هزار شمشیرزن خنجرگذار بر نیاید * نظم *

* کارها راست کند عاقلِ کامل بسخن *
* که بصد لشکرِ جرّار مُیسّر نشود *

سپاه آنطرف لب آب درهٔ کز گرفته می رفتند و لشکر نصرت شعار کنار بکنار جوی قوت میراندند و از جانبین محل گذار می جستند و مجال جنگ را مترصد فرصت بودند تا برابر بلخ رسیدند *

گفتار در جنگ امیر حسین و حضرت صاحبقران موید مظفر با ابو سعید و منکلی بوغا و حیدر

چون عساکر طرفین بمقابل بلخ رسیدند از هردوجانب جوی عبدالله را درمیان گرفته صف برکشیدند و میمنه و میسره و قلب مرتب داشته جنگ را آماده گشتند و از امارات دولت دران حال امراء که در ترمذ بودند برسیدند و بحضرت صاحب قران پیوستند و تموکه نیز برسید و احوال و اوضاع که تحقیق نموده بود عرضه داشت و آنروز از وقت پیشین تابشب آتش حرب و قتال سمت التهاب داشت و اشتعال و میان جان و تن و تیر و جوشن رسم فراق بود و وصال مبارزان هردوطرف بریکدیگر تیر باران کردند که از زخم پیکان رخنه درخانهٔ حیات بسیاران افتاد * نظم *

زهر تیر کز شست پرواز کرد * تنی را زپیوند جان باز کرد

و دران روز تموکه زخم دارشد و شب هنگام * نظم *

که در پردهٔ کوه رفت آفتاب * سر روز روشن درآمد بخواب

فرود آمدند از دوجانب سپاه * بزرگ را نشاندند بر پاسگاه

روز دیگر که شهسوار پیروزه مضمار سپهر از قنطره افق گذشته سپاه انجم را هزیمت داد و لشکر جانبین باز درجوش و خروش آمده صدای غریو کورگه و کوس درخم این طاق آبنوس افتاد حضرت صاحبقران بعون تائید آسمانی حمله کرد و از پول گذشته روی قهر و کین بآن لشکر جنگجوی نبرد آئین آورد و ایشان هرچند بعدد بسیار و هنگام پیکار پیل افگن و شیر شکار بودند باسطوت حمله آن موید کامکار جز فرار چاره ندیدند و گروه چنان انبوه از یک حملهٔ خسرو گردون شکوه بستوه آمده ازهم فرو ریختند و چون شب روسیاه از پیش تیغ آفتاب بگریختند * بیت *

* ستاره گرچه بود بیشمار پشت دهند *

* چو مهر یک تنه روی آورد سوی پیکار *

امیر حسین و صاحب قران کامگار بعد ازان فتح نامدار عرض سپاهی که ملازم بودند باز دیدند دو هزار سوار در شمار آمد حضرت صاحب قران با جمعی از ایشان از پیش روان شد و چون بکنار جیحون رسید از معبر ترمذ بکشتی گذشته قراول بجانب قهلغه فرستاد تا خبری باز داند و لب آب را مخیم نزول همایون ساخت قراولانرا تعب و کوفتگی راه از رعایت شرایط حزم ذاهل گردانیده و خواب

برایشان غالب شد تا لشکر آجونی[1] برادر کوچک بیکیجک برسید و ازیشان بگذشت حضرت صاحبقران باعتماد قراول منتظر نشسته و سپاه بخیمهای خود غافل آسوده ناگاه یاغی با قراول بهم آمیخته برسیدند ● ● نظم ●

جهان جو چو سازد قراول روان ● نزیبد بجز مردم کاردان
دلیر و سبک حمله و تیز هوش ● بهر کار سر تا قدم چشم و گوش
وفا باشد و راستی کیش شان ● بود کاهلی کافری پیش شان

لشکر را دران حال چون مجال آن نشد که فراهم آمده بمقابله مخالفان درآیند بضرورت بکشتی درآمدند و خیمها را گذاشته از آب می گذشتند و حضرت صاحبقران با چند کس در جزیره بمحاربه و مدافعه مشغول گشت و چندان توقف نمود که لشکریان تمام از آب بگذشتند و بعد ازان خود عبور فرمود ● ● نظم ●

که پیوسته آن شاه عالم پناه ● بهرحال بودی پناه سپاه

و مدت یکماه ایشان ازینطرف آب و لشکر مخالف ازان طرف آب در مقابل یکدیگر به نشستند و پس از ماهی حضرت صاحبقران بسوختن کشتیها فرمان داد و ازانجا کوچ کرده متوجه خُلم شد که از حدود بلخ است و دران محل با امیر حسین و بقیه لشکر بهم رسیدند ●

گفتار در توجه نمودن امیرحسین و حضرت صاحبقران

(۱) همچنین است در ۴ نسخ و در یک نسخه بجای آن (آچولی) ●

بجانب طالقان[1] و بدخشان و صلح کردن پادشاهان

امیر حسین و حضرت صاحب قران باتفاق عازم قندز گشتند
و درانجا ایل و الوس بورلدای را جمع آورده عنان عزیمت بجانب
بدخشان تافتند و چون بطالقان رسیدند و آب شور مذاق نفاق را
از چاشنی و الصلح خیر شیرین ساختند پادشاهان بدخشان
از در مصالحت در آمدند و تلخی وحشت و مخالفت که هرآینه
موجب ترش روی دولت تواند بود بکلی مرتفع شد و ازانجا بطرف
ارهنگ باز گشتند و درانجا از آب بجانب سالی سرای عبور نموده
متوجه ختلان شدند و بچول درآمدند و از چول گذشته موضع دشت
کولک مخیم نزول فرخنده گشت شبانه که بحکم و جعل اللیل سکنا
طباع میل آرمیدن کند بعد ازانکه حضرت صاحب‌قران بعزم استراحت
تخفیف جامه فرموده بود پای مبارکش از سآمت صحبت موزه
پرداخته امیر حسین باستدعای حضور آنحضرت کس فرستاد و چون
متوجه شده بمجلس درآمد از حاضران پولاد بوغا بود و شیر بهرام
امیر حسین با حضرت صاحب قران شکوه شیر بهرام آغاز نهاد که در
چنین وقتیکه بدشمن رسیده ایم عزم ایل خود کرده جدائی می‌جوید
و براهی مروت و وفا طریق موافقت و ولا نمی پوید صاحب‌قران کامگار
اورا انواع نصیحت فرمود و سرزنش نمود اما جواب او بر فحوای * ع *

* من گوش استماع ندارم لمن یقول *

---

(۱) در اکثر نسخه (طایقان) است بجای طالقان *

محصور بود امیر حسین را هرچند ازان لجاج و استبداد نایرهٔ غضب اشتعال مي یافت بحسب مقتضای حال تحمل اولي دانست *

* نظم *

هرچند توانا بود و قادر مرد * هم گاه گهي خشم فرو باید خورد

آخرالامر شیربهرام بصوب بلجوان روان شد درینحال خبر بتحقیق پیوسته بود که توغلغ(۱) سلدوز و کیخسرو لشکر جته را سوکرده بابسي امراء جته پیش آمده اند و تموکا پسر تویکان و ساریق و شنکوم و توغلوق خواجه برادر حاجي بیگ و کوچ تمور پسر بیکیجک و دیگر امراء هزاره وقوشون با بیست هزار مرد از سرجالا تاپول سنگین نشسته اند و ازین جانب بیش از شش هزار مرد در معسکر همایون حاضر نبود صاحب قران موید پاک اعتقاد مصدوقه کم من فیة قلیلة غلبت فیة کثیرة باذن الله بگوش صدق و اخلاص از هاتف توفیق مي شنید و در آینهٔ دولت روز افزون که بصیقل تائید آسماني جلاي ظفر یافته بود بدیده یقین مي دید * * نظم *

که گر بحر گیتي شود پرنهنگ * وگر کوه و صحرا بود پر پلنگ

کسیرا که یار است بخت بلند * نیابد ازان یک سر مو گزند

باد و هزار مرد دلاور روی توکل بسوی دشمنان آورده از پیش روان شد و در سر پول سنگین سپاه جانبین بهم رسیدند از وقت چاشت که رایت سلطنت و الضحي برافراشتند تا آن زمان که پرچم سنجق

---

(۱) همچنین است در اکثر نسخ و در بعضی (توغلوق) و در بعض (توغلق) *

و الليل اذا سجی شانه زدند آتش پیکار از زبانه نار حامیة حکایت میکرد و زمینِ کروفر پیاده و سوار تفسیر اذا زلزلت الارض زلزالها میگفت صفیر تیر صدای فاتبعه شهاب ثاقب در گوش جان مي انداخت وبریق سنان صورت یکاد البرق یخطف ابصارهم بردیده دل جلوه میداد زبان تیغ تحقیق معني مسحا بالسوق والاعناق برهاني قاطع باداء میرسانید و از واقعه گران وقع چُماق درشان نزول القارعة ماالقارعة حجتي واضح باقامت مي پیوست و آن روز تا بشب دلاورانِ رزم آزمای از هردو جانب درسرِ پول تا بحدی کوشش نمودند که نمِ طاقت در جگر جلادت هیچ بهادر نماند شب که از طرفین بموافقت شهسوار گردون عنان از میدان برتافتند و کثرتِ سپاهِ مخالف بیش از اندازه بود حضرت صاحب قران بالهام دولت متیقن شد که شمشیر شجاعت را تا بصیقل رای روشن نزدایند چهره ظفر دران نتوان دید و تیر جلادت اگر نه از شست تدبیر کشاد یابد از صدای صفیرش بشارت نصرت نتوان شنید خاطر خطیر براندیشه تدارک آن واقعه گماشت تا کلک تائیدش صورت بهبود برلوح ضمیر منیر نگاشت *

گفتار درگذشتنِ حضرت صاحب قراني از آبِ پول سنگین وگریختنِ لشکر جته

حضرت صاحب قران امیر موسي و امیر موید ارلات و اوج قرابهادر

را با پانصد مرد که یکي از هزار باز نخوردي برسر پول سنگین
در مقابله لشکر خصم باز داشت و بنفس مبارک با هزار و پانصد سوار
که غبار عرصهٔ پیکار را سرمه دیده آرزو دانستندی در ضمان اقبال روی
سعادت از بالای آب بمیدان اسن نهاد و درمیان اسن میدان ورسن کش
نیم شب از آب بشناه بگذشتند و روی بکوه آوردند روز دیگر قراول
یاغي را از اثر پای اسپان معلوم شد که لشکر از آب گذشته است و ازان
معني دغدغه در ایشان پیدا شد و چون شب درآمد * نظم *

چهان در سر آورد کحلي پرند * سرمه درآمد بمشکین کمند

حضرت صاحب قران کشور کشای عدو بند فرمان داد تا بر بالاي
کوهها بلند آتش بسیار افروختند سپاه مخالف را از مشاهده آن
ترس و هراس غالب شد و پای ثبات و قرار از جای برفت و ازسر
دهشت پای خوف بمرکب فرار نهادند و عنان عزم بدست اضطرار
داده روي ادبار بصوب گریز آوردند و بعون پروردگار چنان لشکر جرار
که در مقابل یك سوار ده جنگجوی تیغ زن نیزه گذار پیش بود
بي کلفت رزم و پیکار ازهم فروریخت و الله یوید بنصره من یشاء
زهي فروغ رای اصابت شعار نصرت آثار که ازپرتو آتشي که از دور
افروزد خرمن شوکت و شکیبائي جهاني مخالف کینه دار با چندین
امراء و سردار بسوزد * * نظم *

آنجا که یک پیاده فرو کرد حزم[1] او * ملکی توان گرفت بنیروی یکسوار

---

(۱) همچنین است دراکثر نسخه و دریک نسخه (حزم جنگ) و دربعض (پای حزم) *

و نه عجب آنرا که عنایت باری یاوری کند که با او برابری کند و برگزیدهٔ که عزیز کردهٔ پروردگار باشد بدخواه او بضرورت خوار و برگشته روزگار بود * * نظم *

بد اندیش آن شاه گیتی فروز * نباشد مگر خوار و برگشته روز

و چون دشمنان بهم برآمده رو بگریز نهادند حضرت صاحبقران بالشکر نصرت نشان چون شیرژیان و سیل بیپایان خروشان و جوشان از بالای کوه فرو تاختند و تا میدان گجرات تکامشی کرده به تیغ عمر فرسای و رمح جانگزای دمار از روزگار ایشان برآوردند * * نظم *

دران ره ز بس کز عدو کشته شد * بیابان همه پشته بر پشته شد

ودران محل مظفر و منصور بشادمانی و سرور نزول فرمود وامیرحسین نیز با بقیه لشکر از عقب برسید از میامن نسایم این فتح ارجمند نهال اقبال بلند و شاخ دولت قوی گشت و روضهٔ امانی و آمال را طراوتی تازه و نضارتی بی‌اندازه بقوی روی نمود رایت استظهار همگنان باوج اقتدار برآمد و شوکت و شکوه شاه و سپاه یکی در هزار شد * بیت *

سپه را همه دست و دل شد قوی * باقبال صاحب‌قران از نوی

وچون رتبت بیشی و برتری در میدان سلطنت و سروری حضرت صاحبقران را مقدر و مقرر شده بود باز با دوهزار مرد از پیش روان شد و چون بقهلغه رسید اهالی کش و آن حوالی فوج فوج گریخته می‌آمدند و بملازمان سعادتمند می‌پیوستند آنحضرت از جمله دوهزار مرد که همراه آورده بود سیصد مرد گزیده را ملازم رکاب همایون ساخته

روی عزیمت براه آورد و دیگرانرا بتوقف درانجا فرمان داد و ازان سیصد سوار دویست مرد با امیر سلیمان برلاس و امیر جاکو برلاس و بهرام جلایر و امیر جلال الدین برلاس و امیر سیف الدین و یولتمور بصوب کش روان ساخت و فرمود که چهارقوشون شوند و هر سواري در بند شاخ بسیار برگ از هردو پهلوي اسپ در آویزد تا غبار انگیزد و گرد فراوان بر خیزد و داروغه اگر آنجا باشد بگریزد ایشان بر حسب فرموده کاربند شدند و تدبیر موافق تقدیر افتاد چون بحوالي کش درآمدند داروغه جته ازان غبار ترسیده بود و گریخته ایشان بشهر کش درآمده بضبط آن مشغول شدند زهي عنایت بینهایت الٰهي در باره آن مشید ارکان پادشاهي گاه از افروختن اخگري لشکري شکسته میشود و گاه از انگیختن غباري دیاري مسخر میگردد * * مصراع *

* چشم بد دور که بالا تر ازین ممکن نیست *

و دران حال مخیم اقامت الیاس خواجه خان تاش آریغي بود که در چهار فرسنگي کش واقعست اعیان امراء نامدار مجموع ملازم و سپاهي بیرون از حد و شمار در سلک اجتماع منتظم و دران وقت توغلوق تمور خان در مستقر سریر خاني خویش در گذشته بود و الغ توق تمور و امیر حمید آمده بودند که الیاس خواجه خانرا بالوس باز برند تا بضبط جای پدر قیام نماید حضرت صاحب قران با صد سوار که بسعادت ملازمت مستسعد بودند شبگیر کرده بخزار آمد و چون روز شد و پویندگان از رسیدن جمشید بجانب مشرق آگاه گشته در حرکت

آمدند مردم از وصول همایون آنحضرت خبر یافته باحراز دولت زمین بوس شتافتند آنحضرت بجمع سپاه خزار و کش فرمان داد و تا خواجه سالبریرا چَغْدَاوُل ساخت و با عساکر گردون مآثر بطرف چکدالیک بازگشته روان شد و چون بآنجا رسیده بسعادت نزول فرمود شیخ محمد پسر بیان سلدوز با هفت قوشون لشکر بآنحضرت پیوست و دران محل هفت روز توقف افتاد و امیر حسین و سپاه آنچه با او بودند و آنچه حضرت صاحب قران در قهلغه گذاشته بود برسیدند و شیر بهرام که در دشت کولک جدا شده و بایل خود رفته بالشکر ختلان بعد از چهل و سه روز غیبت هم درانجا ملحق شد امیر حسین و حضرت صاحبقرانی باتمامی لشکر ازانجا کوچ کرده متوجه خزار گشتند و درانجا بمزار متبرک خواجه شمس[1] (طاب مثواه) در آمدند و از روح مقدس آن بزرگ دین استمداد همت نموده عقد موافقت بعهد و پیمان مستحکم گردانیدند و سوابق دوستی و اخلاص را با لواحق یگانگی و اختصاص موکد ساختند * * مصراع *

* آری باتفاق جهان میتوان گرفت *

گفتار در خواب دیدن حضرت صاحبقرانی و بآن تفاول نمودن و آهنگ جنگ الیاس خواجه خان کردن

قال النبی صلی الله و علیه و سلم الرویا الصالحة جزء

(۱) در چهار نسخ (رممس) بجای شمس *

من ستة و اربعين جزءا من النبوة ارادت قديم از عنايت عليم
حكيم تعالى و تقدس چون رقم اختصاص بر ناصيه اخلاص صاحب
دولتي كشيده قامت اقبالش را از خزانه انا جعلناك خليفة في
الارض بخلعتي فاخر بيارايد آيينه ضمير منير اورا بصيقل توفيق
زدوده بانوار تحقيق منور سازد تا عرايس اسرار غيبي درانجا چهره
نمايد و مخدرات مغيبات امور در نظر شعورش پيش از وقوع و ظهور
نقاب اشتباه بكشايد و از دريچهاى عالم غيب كه روح انساني
ازان ممر كيفيت احوال آينده پيش ازانكه واقع گردد تواند ديد
روزن خيالست چنانچه از مضمون حديث مبارك كه ثبت افتاد
مستفاد ميگردد * * نظم *

* ز نقش بند خيالم خوش آمد اين معني *
* كه صورتي بنگارد بشكل دلبر ما *

يوسف صديق على نبينا و عليه الصلوة و السلام صورت اذعان اخوة
و ابوين كه نص كريمه و رفع ابويه على العرش و خرّوا له
سجدا ازان خبر ميدهد بسالها پيش از وقوع ازين دريچه ديده بود
و بشارت فتح مكه شرفها الله تعالى كه مضمون همايون لقد صدق
الله رسوله الرويا بالحق بهبيان آن ناطق است بر ضمير وحي
پذير سلطان پيغمبران عليه و عليهم الصلوة و السلام هم ازان ممر نقش
بسته بود و اين كرامت بحسب مهمات ملكي و مصالح پادشاهي
اساطين سلاطين و اعاظم ملوك و خواقين را از راه وراثت خلافت صوري

دست میدهد چنانچه حضرت صاحب قراني را روی نمود چه
دران حالت که کاری چنان هولناک پیش آمده بود و به لشکری
از سپاه دشمن بسیار کم با ایشان مقابله و مقاتله مي بایست کرد
روزی وقت چاشت دران باب تاملی مي نمود درائنای آن اندیشه
خوابش دربود آوازی شنید صریح بزبان فصیح که شاد باش
و غم مخور که خدای تعالی شما را نصرت و فیروزي کرامت فرمود
و چون از خواب انتباه یافت از برای دفع اشتباه از حاضران پرسید
که دریندوقت هیچ کس اینجا سخني گفت همه گفتند نه بیقین
پیوست که آن سخن از هاتف غیب بگوش هوش او رسیده
و آن نسیم بشارت شمیم از گلشنِ لطفِ عمیم الٰهي وزیده اعتمادش
بعون تایید رباني واثق تر شده و با دلِ قوي و خاطرِ کشاده پیش
امیر حسین آمد و صورت واقعه باز نمود و همگنانرا از استماعِ
این بشارت مواد استظهار و استبشار سمت تضاعف پذیرفت
و دلِ تابع و متبوع که چون غنچه گرفته بود ازین آگاهي چون گل
از نسیم صبح گاهي بشکفت * نظم *

ز فکر خاطرِ شاه و سپاه بود نژند * ازان بشارتِ فرخنده شادمان گشتند

گفتار در محاربه امیر حسین و حضرت صاحبقران
بالشکر جته و ظفر یافتن بر ایشان

امیرحسین و حضرت صاحب قران بعد از اقامتِ وظایفِ شکر

و ستایش پادشاه پادشاهان جل و علا بسعادت سوار شدند و در ترتیب
و تعبیهٔ لشکر شرایط حزم رعایت نموده دو قُول مرتب داشتند
امیر حسین دست راست آراسته بیَرَق ظفر پیکر بر افراخت
و حضرت صاحب قران چون هنگام نبرد همه دل بود جانب چپ
مرکز رایت نصرت شعار خویش ساخت و باین آئین صفها راست کرده
روان شدند و لشکر دشمن که در تاش آریغی بود بهمین منوال
دو قُول تعیین کرده میسره از قرّالیاس خواجه خان و امیر حمید
زینت یافت و میمنه را بشکوه امیر توق تمور و امیر بیکیجک
آذین بست و از جانبین لشکر یسال کرده روی کینه و پرخاش
بسوی قصد یکدیگر نهادند * * بیت *

بجنبش درآمد زمین و زمان * تو گفتی بخواهد پریدن جهان
ز آواز اسپان و گرد سپاه * نه خورشید تابنده روشن نه ماه
سپه یکسره نعره برداشتند * سنانها بابر اندر افراشتند

در موضع قبقی(۱) متی سپاه طرفین بهم رسیدند و غریو کورگه با نعره
دلیران در گنبد گردون پیچید اول از مقابل حضرت صاحب قرانی
هراولان لشکر مخالف از غروری که بر بسیارے و کینه گذاری خود
داشتند مرکب مبارزت در میدان مسابقت جهانیدند آنحضرت
قطب وار پای وقار در مرکز قرار چون آساس دولت خویش استوار
گردانید و رکاب نصرت انتساب گران داشته سبک دست تائید

(۱) همچنین است در سه نسخه و در دو کتاب (قبا) *

به تیر و کمان یازید و چپ را الف و راست را دال ساخته *

* نظم *

خدنگش الف از خمِ نون و دال * روان کرد بر سینهٔ بد سگال

و سپاه بموافقت شاه چون ستاره در خیل ماه از چرخ کمان شهاب پیکان آتش فشان بجان دشمنان روان گردانیدند کلک تیر تفسیر وجعلناها رجوما للشیاطین بخون پردلان چنان تحریر کرد که از حال ایشان بتصویر سودای و خرواله سیدا سافي گشت بهادرانِ لشکرِ مخالف که از حدت آتش کینه چون باد مي آمدند مانند آب باران رو بمرکزِ خاک آوردند بعضی آبِ حیات بر بادِ فنا داده و چندی از تابِ زخمِ پیکانِ آتشبار سینهٔ پر کینه بر خاک نهاده * * نظم *

چنگ جو کز باد پندار آتشِ کین برفروخت
زخمِ پیکان آبرویش همچو خون برخاک ریخت

از مشاهیر کشتگان دوسا بود از قومِ بهرین که در بحرِ کین نهنگی مردم خوار بود و در بیشه پیکار شیری پیل شکار و چنپو از خاصگان ملک خانِ که شاه و سپاه او را ماده استظهار دانستندي و مایه اعتضاد و افتخار و از افتادگان توق تمور بهادر بود و بیکی برادر بیکیچیک و دولت شاه و دو شاهزاده دیگر که هریك سرور لشکری و پناه سپاهي بودند * * نظم *

نماند از دلیران کسی برقرار * همه کشته یا خسته افتاده زار

سپاه طرفین بیکبارگي بارگي برانگیختند و درهم آویختند و هوای کارزار برکارِ زار مخالفان چون زره بهزار دیده خون میریخت *

* نظم *

* برفتند از جای یکسر چو کوه *
* دِهادِه بر آمد زهر دو گروه *
* بیابان چو دریای خون شد درست *
* تو گفتي ز روی زمین لاله رست *

و چون صدمات حمله رزم آزمایان متواتر شد و امواجِ بحرِ بلا متلاطم گشت بموجب وعدهٔ مبشرِ غیبي با حضرت صاحب قراني اولیای دولت را میامن الحمد لله الذي صدقنا وعده شامل روزگار گشت و اعداء وافر شوکت را معني ثم ولیتم مدبرین صورت حال آمد چنان لشکرِ جرار که بکثرتِ شمار از قطراتِ امطار و اوراقِ اشجار نشان میداد از اندک لشکري چون اوراقِ خزاني و قطراتِ بارانِ نیساني باطراف و اقطار متفرق و پراگنده گشت ما النصر الا من عند الله الیاس خواجه خان و امیر بیکیجک و اسکندر اغلن و امیر حمید و امیر یوسف خواجه دستگیر شدند اما خان را وفاداري که در جبله اتراک مرکوز است دستگیر آمد و تنی چند از لشکر که او را گرفته بودند بشناختند و بي آنکه سرداران سپاه را خبر شود او را با بیکیجک سوار ساخته رها کردند و دیگر گرفتگان در قید اِسار گرفتار بماندند و همان شب صاحب قران شبگیر کرده

تا آب یام براند و درانجا باز سر راه بر دشمنان بگرفت و بسیاری از
ایشان کشته شدند * * نظم *

* ز خون آب در جوی چون باده شد *
* بکهٔ کهربـــا لعل و بیجـــاده شد *

و امیر جاکو و امیر سیف الدین برحسب فرمان متوجه سمرقند
شدند و این فتح ارجمند در شهور (سنة خمس و ستین و سبعمایة)
موافق لُوی‌ئیل اتفاق افتاد صاحبقران کامکار که همت بلندش
در هر کار تا آنرا بمنتهای مراد نرسانیدی نیارمیدی بمشورت امیر
حسین با شیر بهرام ایلغار کرده درعقب روانه شد و از آب خجند
گذشته تاشکنت را مخیم نزول همایون ساخت و از برای دفع
عین الکمال چند روزی ذیل عارضهٔ مزاجی بر رخسار دولت کشیده
شد * * بیت *

هرچه را چشم در پسند آرد * چشم زخمي بدان گزند آرد

و حضرت صاحب قران و امیر حسین را هریک در محلي که بودند
اندک مرضي طاري گشت و عن قریب از شفاخانه و ننزل من
القران ما هو شفاء و رحمة للمومنین مبدل گشت و مهد علیا
اولجای ترکاني بسعادت و کامراني از گرمسیر آمده * * مصراع *

* بلقیس عهد سوی سلیمان رسید باز *

و حضرت صاحب قراني بعزم مراجعت از آب خجند عبور فرمود
و بقصد شکار جَرگه رخت اقامت چند روزی انداخت و امیر حسین

نیز در موضع دزق[1] بمیل شکار و ترتیب جرگه موافقت نمود و از هر دو طرف روان شده در آقار قمارمشي کردند و روزی چند برحسب *

* مصراع * * وقت را غنیمت دان آن قدر که بتواني *

بعشرت و کامراني بگذرانیدند و ازانجا بسعادت و اقبال سوار شده بصوب سمرقند معاودت نمودند و آن خطه فردوس آئین را بفرّ قدوم بهجت افزای مملکت آرای آذین بستند دیده امید اهالي آن دیار از غبار موکب همایون ایشان روشنائي پذیرفت و کسری که از لکدکوب حوادث روزگار بحال صغار و کبار راه یافته بود از مراهم مراحم و نوشداروی استمالت و نوازش مومیائي یافت *

* شعر *

الحمد لله علی انعامه * قد رجع الحق الی مقامه

گفتار در قورلتای کردن امیر حسین و حضرت صاحب قراني و برداشتن کابلشاه اوغلن را بخانی

چون مملکت ماوراءالنهر و ترکستان با توابع و لواحق از قبضه تسلط و استیلاء قوم جته مستخلص شد اعیان امراء بزرگ و نویان رفیع مقدار حکومت و فرمان دهي یکدیگر را گردن اذعان و انقیاد نمي نهادند و چون هریک از پیشوایان قبایل سنگین را پشت است بکثرت اتباع و اشیاع خویش گرم بود مجموع سر اطاعت ...اری بیک کس فرو نمي آوردند و سنة الله جاریست ... هر کثرتي را که

---

(۱) در بعض نسخه (دزق) و در بعض (زرق) و در بعض (ورق) *

جهت وحدتي نباشد که حافظ آن بود زود بفساد انجامد و هر مملکت را که والی نبود که مجموع اهالي آن امتثال اوامر و نواهي او را واجب و لازم شمرند و از حکم و فرموده او بهيچ وجه تجاوز روا ندارند نظام احوال و اوضاع آن البته اختلال پذيرد * * نظم *

* جهان بی جهانبان تن بی سراست *
* تن بی سر از خـــاک ره کمتر است *

بنابرین امیرحسین و حضرت صاحب قران با یکدیگر مشورت کرده مصلحت دران دیدند که از نسل چغتای خان یکی را بخاني بردارند و جهت امضای آن عزم هم دران سال (سنة خمس و ستين و سبعماية) جمیع اُمراء و نویان را جمع آورده قورلتای کردند و درباب سلطنت و کفایت مهمات مملکت سخن راندند و رای بران قرار گرفت که کابلشاه اوغلن پسر دورجي بن ایلچیکدي بن دواخان را که از دَهْم آسیب تقلبات روزگار بحصار شعار فقر و لباس درویشي در آمده بود ازان کسوت بیرون آرند و قامت اقبالش را بخلعت عالي طراز خاني بیارایند و از براي اتمام این مهم * * نظم *

* یکی جشن کردند با زیب و ساز *
* که در وصف آن قصه گردد دراز *
* ز سیـــم و زر و نعمت و خواستـــه *
* همه صحن گیتي بدُ آراسته *

باتفاق کابلشاه اوغلن را برتخت سلطنت نشاندند و برسمي که آیین

سلاطین ترک است او را کاسه داشته * * نظم *

همه سرفرازان و گردن کشان * بیکبار نه بار زانو زدند

و امیر حیدر اندوخودي را که دربند بود بزندهٔ حشم سپردند و همان شب کار او بساخت و تخت وجودش را ازوالي حیات بپرداخت * * نظم *

نخیزد دگر چون درآید بسر * کسي کز حد خود نهد پا بدر

و چون آن دیار از قدیم باز منسوب بحضرت صاحب قران و دودمان عالیشان او بود مکارم ملکات ملکانه اقتضاء اکرام اضیاف میکرد امیرحسین را طوي داد و گماشتگان حضرتش جشني آراستند که زهرهٔ رامشگر از نظارهٔ آن ساز حیرت نواخته باداء این نوا مترنم گشت * * نظم *

* این چه بزم است مگر گلشن کامست اینجا *

* خضر در آرزوي جرعهٔ جامست اینجا *

* نعمت آماده و اسباب تنعم وافر *

* مجلس خاص و طرب خانهٔ عامست اینجا *

* نغمهٔ ساز سعادت طرب افزا شب و روز *

* گردش ساغر انعام مدامست اینجا *

عاطفت شاملش همگنانرا بنوازش هاي درخور مراعات فرمود و امیرحسین را پیشکش هاے لایق کشید * * نظم *

زهر چیز کان بود شایسته تر * ز اسپ و زتیغ و کلاه و کمر

و چون پدر امیر حمید را با پدر حضرت صاحب قران سوابق مودت و دوستی ثابت بود بحکم (مودة الآباء قرابة الابناء) دران طُوی با امیر اولجایتو اپردی که آینه خرد و کیاستش از کبر سن بصیقل تجربهٔ گوناگون جلا یافته بود و همگنان هنگام سوانح امور بر رای مشکل کشایش رجوع نمودندی درباب خلاص امیر حمید و اسکندر اوغلن مشورت فرموده و ابقای مهجهٔ ایشانرا از امیر حسین التماس نمود و امیر حسین هرچند مقتضای رایش فحوای این نظم بود *

* نظم *

دشمن چو بدست آمده از پای درآور * تا باز بدندان نبری دست ندامت

لیکن از برای خاطر شریف آنحضرت دست رد بسینه آن ملتمس بازنه نهاد و بخلاص ایشان رخصت داد و با اینهمه چون ایشانرا وعده لکل اجل کتاب نزدیک رسیده بود آن معنی مفید نیفتاد و چون امیر حسین بعزم یورت قدیم متوجه سالی سرای شد حضرت صاحبقران سعادت قرین امیر داود و امیر سیف الدین را بفرستاد تا امیر حمید را بند برداشته باعزاز و اکرام بیاورند بایزید و ایمن که امیر حمید در دست ایشان بود چون امیر دوگانه را از دور بدیدند گمان بردند و بعض الظن اثم که ایشان از برای کشتن امیر حمید می آیند مبادرت نموده یکی گرزی زده اورا و یکی شمشیری و امیر حمید شهید را از شهد نجات که بلب امید رسیده بود زهر ممات بکام جان فرو رفت لامرد لقضاء الله ولا معقب

لحکمة * نظم *

* ز جوی هرکه قضا باز بست آب حیات *

* ز جام خضر نه بیند مگر خمار ممات *

و چون امیر حسین ازین حال آگاه گشت گفت کار نوکر و کهتر
درین قضیه از مهتر بهتر و ایلچی را بتعجیل روان ساخته اسکندر
اوغلن را طلب داشت و بیاساق رسانید * * مصراع *

* با تیر قضا سپر نباشد *

و دران زمستان امیرحسین و حضرت صاحبقران هریک بمستقر
دولت و کامرانی خویش آرام جستند مجاری امور و احوال
بروفق امانی و آمال و کؤس امانی و آمال از زلال دوستکامی
و اقبال مالا مال والحمد لله المنعم المفضال *

گفتار درجنگ لای و شرح کیفیت آن

از چمن خار نمای گل آرای مودای عسی ان تکرهوا شیئا
و هو خیر لکم نسیم بشارت بمشام جان شکستگان معرکهٔ مکاره
و احزان میرسد که حکمت قاهرهٔ الٰهی تواند بود که عرایس
مطالب و مقاصد بکسوت مکاره و شداید جلوه دهد و لطایف نعمت
و عطارا در مایدهٔ نقمت رعنا پیش آرد * * نظم *

* عاشقی کا گاه گشت از لطف پنهانی دوست *

* هرچه پیش راهش آید خار یا گل خیر اوست *

بسیار دولت که سبب ظهور او آثار نکبت باشد و بسی جمعیت

و کامرانی که موجبِ آن نامرادی و پریشانی بود * * نظم *

بسا رخنه که اصلِ محکمیهاست * بسا اندُه که در وی خرمیهاست

بسا قفلی که بندش ناپدید است * چو وابینی نه قفل است آن کلید است

و از اشباه و نظایر این احکام مجاری احوال حضرت صاحبقرانیست

درین مقام که چون فصل زمستان که آن حضرت در مستقر دولت

خویش قوین سعادت و اقبال آرمیده بود بآخر رسید و قهرمان بهار

سنجق لاله بوافراخته سپاهِ سبز خفتان نباتی را بمیدان باغ

و بستان کشید * * نظم *

* لشکر کشید بادِ صبا سوی جویبار *

* و آماده ساخت آلت و اسبابِ کارزار *

* پیکان ز غنچه کرد مرتب سپر ز گل *

* داده زره بآب و سنان نیزه کرده خار *

خبر آمد که لشکر جته باز عزیمت اینجانب کرده متوجه شده اند

حضرت صاحب قران روی همت بجمع لشکر آورده کس فرستاد

و امیر حسین را ازان حال آگاهی داد امیر حسین بفرمود تا پولاد

بوغا و زنده حشم پسر محمد خواجه اپردی و ملک بهادر باسپاه

ایلغار کرده هرچه زودتر بحضرت صاحب قرانی ملحق شوند و چون

ایشان بآنحضرت پیوستند بالشکری که گاهِ حمله گردون صولت

و هنگامِ سیرِ سیّاره نهضت باتفاق روی توجه بسوی دشمن نهادند

و چون بموضع آقار رسیدند ملاحظه حالِ خیول و دوابّ کرده

چند روز دران علف زار توقف نمودند و ازانجا کوچ کرده روان گشتند
و از آب خجند گذشته فرود آمدند و امیرحسین سپاهي گران
جمع آورده از عقب ایشان بشتافت و چون بکنار آب رسید و ازان
جانب منغلای لشکر مخالف نزدیک شده بود حضرت صاحب قران
درمیان چیناس و تاشکنت لب آب را مخیم نزول ساخت
و سپاه را فرمان داد که به توراوچر جای خود را مستحکم گردانیده
شرایط حزم و احتیاط بجاي آورند و امیر حسین با تمامي لشکر
در عقب بودند از آب سیحون عبور نمودند و بمورچل خود
فرود آمدند و ازان طرف نیز سپاه مخالف بکنار آب بادام رسیده
نزول کردند امیر حسین و حضرت صاحب قران ازانجا نهضت نموده
روان شدند و چون قراول طرفین یکدیگر را دیدند بترتیب لشکر
مشغول شده صفها بیاراستند بردست راست امیرحسین رایت
شوکت بعَیّوق برافراشت و قنبلش تبلانچي ارلات بود و هراول
اولجایتو اپردی و شیربهرام و پولاد بوغا و فرهاد اپردی و ملک بهادر
و دیگر بهادران نامدار و حضرت صاحبقران که جان عالم بود
دل کردار درجانب چپ ماهچهٔ سنجق ظفر پیکر را ثالث
نیرین گردانید و در قنبل امیر ساربوغا را با قوم قبچاق تعین فرمود
و در هراول تمور خواجه اوغلی مقرر شد و امیر جاکو و امیر سیف الدین
و امیر مراد برلاس و عباس بهادر با دیگر بهادران شمشیر گذار در قول
بداشت و باین آئین * نظم *

لشکرِ کین کش و جلادت کیش * بشمار از سپاهِ دشمن بیش

پیش راندند اما بر رفق و یوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم
از عقاب اعجاب سالم نماندند چه جته در مصاف قبي متن با آنکه
بکثرت افزون بودند از سپاه این طرف شکستي عظیم یافتند
این نوبت که لشکر اینجانب بیش ازیشان بودند بنیاد کار برحیله
نهادند و بسنگ جده که خاصیت آن از بدایع صنع افریدگار است
توسل جسته جده گردند * * نظم *

نبُدْ لشکرِ جته را تابِ جنگ * با فسون گري چاره جستند و سنگ
بسنگ جده مرد افسون پژوه * جهان ساخت ازباد و باران ستوه
بغرّید ابر و فغان کرد باد * یکـــي صاعقـــه در جهان اوفتاد

و باآنکه آفتاب در جوزا بود ناگاه سپاه سیاه جوشن ابر * * نظم *

باد در زیر ران سلیمان وار * رعد غران و برق آتش بار

از کمین گاهِ قضا بمیدانِ هوا تاخت و غریو کورگهِ رعد در طاق نگون
نیل گون گردون انداخت ناوکِ برق از کمانِ رعد بهرسو کشاد داد
و از باران تیر ساخته تیرباران آغاز نهاد روزگار را دران ایام عشق
فتنه و آشوب تازه گشته بود چندان آب از دیده سحاب فرو ریخت
که طوفان بر خواست * * نظم *

طوفان ازان دیار برآمد توگفتي ابر * آندم شنیده بود صدای دعای نوح
از بسِ آب و نم که بخاك فرو رفت گاو زمین چون ماهي در آب
شناور شد و دست و پای اسپانِ معرکه پیمای چنان درلای نشست

که پوستین شکم شان با پشت زمین رو و استر گشت از غلبهٔ رطوبت
پی بر استخوان کمان علت استرخا پیدا کرده برعشه انجامید و چون
مفلوج لقوه زده سست شد و اطرافش بگردید طایر تیر را پر فرو ریخته
و منقار از کار افتاده و از کثرت نم پوشیدنی و دیگر اسباب چنان
گران شده که نه سوار قوت حرکت داشت و نه پیاده و با وجود
این حال سپاه این طرف از فرط حمیت و دلاوری پیش میرفتند
و لشکر مخالف برجای خود قرار گرفته نمدها بر سر کشیده بودند
و بقدر امکان جامه و سلاح را از وصول باران محافظت مینمودند
و چون لشکر پایشان رسیدند نمدها از سر بینداختند و با سپاه آسوده
و سلاح محافظت نموده چنگ در جنگ آویختند *

* نظم *

غوو ها و هو از دو لشکر بخاست * جهان پرده داده شد از چپ و راست
خروش یلان و دم کره نای * چنان شد که چرخ اندر آمد ز پای
بدان رستخیز و دم زمهریر * خروش یلان بود و باران تیر
زجان سوزی پیلک موشگاف * نهان گشت در مهرهٔ پشت ناف
ز دلجوئی ناوک دیده دوز * نفس در مجاری تن سینه سوز

حضرت صاحب قران بتایید ربانی از میسره حمله کرد و میمنهٔ
مخالف را که قنبل آن شنگوم نویان برادر امیر حمید بود بشکست
و الیاس خواجه خان از مشاهده این حال رو بگریز نهاد اما چون
زمانه پای از راستی بیرون نهاده بود چپ لشکر مخالف نیز

که قذبلش شیراول و حاجي بیگ بود بر راست این جانب غالب آمد و تیلانجي و زنده حشم را رانده بامیرحسین رسانیده قول او بهم برآمده متفرق شدند و روی بگریز آوردند شیر بهرام و پولاد بوغا پای ثبات استوار داشته داد مردي دادند و چون حاجي بیگ میمنه این جانب را پیش کرده میراند فرهاد و اورنگتمور از مشاهده آن حال متحیر بایستادند ازان طرف امیر شمس الدین نیز با کروهي انبوه دست جلادت از آستین تهور برآورده کوششهاے مردانه نمودند حضرت صاحبقران را نایره حمیت اشتعال یافت و بدست مقدرت مآب تایید انتساب * * نظم *

ز تیغ آتشي برکشیده چو آب * کزو خیره شد چشمهٔ آفتاب
روان کرد مرکب چو غرنده شیر * ز آهن کلاه اژدهائي بزیر

با هفده قوشون برایشان تاخت و از باد حمله آتش بیم در خرمن قرار ایشان انداخت امیر شمس الدین از هراس صولت آنحضرت عنان اقتدار از صوب پیکار برتافته روی عجز و انکسار بجانب فرار نهاد و لاغرو * * نظم *

هرکرا شد یقین که حملهٔ اوست * پای هستیش برکمان باشد

امیرحسین را از ظفر حضرت صاحب قران پشت استظهار قوي گشت و باز سپاه خود را جمع کرده باستاد * * نظم *

ز پیروزی شاه لشکر شکن * سپه را دگرجان درآمد بتن

حضرت صاحب قران تابان بهادر نوکر خود را پیش امیر حسین

فرستاد که صلاح وقت دران مي‌نمايد که امير پيش آيد و باتفاق
حمله کرده ارکان شوکت دشمنان متزلزل سازيم که ايشانرا قوت مقابله
و مکنت معارضهٔ اصلا نماند و چون از قوت طالع صاحب قران
سعادت مآل کوکب اقبال امير حسين آغاز رجعت نهاده بود
و روز دولتش بشام نکبت نزديک شده بر حسب نص ان الله
لايغير ما بقوم حتى يغيروا ما بانفسهم درين ايام طبيعت او
از قرار معهود تغير يافته بود اخلاق ناپسنديده و افعال نکوهيده
ازو بظهور مي‌پيوست چون تابان بهادر بنزد او رسيد بعد از سفاهت
زباني او را چندان بزد که بيفتاد حضرت صاحب قران باز ملک
و همدمي را که از بهادران امير حسين بودند بسوي او روانه داشت
که البته پيش مي‌بايد آمد تا فرصت فوت نشود ديگرباره چون
پيغام شنيد ايشانرا بزد و دشنام داد و زبان تجبر و استبداد بوعيد
و تهديد برکشاد که مگر من گريخته ام که مرا پيش مي خوانيد اگر شما
غالب مي‌شويد و اگر دشمن گمان مي‌بريد که کسي از دست انتقام
من جان خواهد برد ملک و همدمي آزرده خاطر از نزد او برگشتند
و پيش حضرت صاحب قران شتافته در عنان همايونش آويختند که
// اصلا درکار اين پيکار سعي نمي بايد نمود و درين باب بيش ازين
نکوشيد آنحضرت از سخن ايشان تجاوز نفرمود و دست اهتمام باز
کشيد و چون ميسرهٔ هردوطرف مقابل خودرا رانده بود و از پي روان
شده لشکر ازهم گذشته بودند و سپاه هردو جانب بجاي يکديگر رسيده

هرکس آنجا که بود فرود آمد * * نظم *

جهان جو فرود آمد از بارگي * همان لشکرش نیز یکبارگي
بتدبیر آسایش آورد رای * نجنبید تا روز روشن ز جای

و دران شب امیرحسین چند نوبت باستدعای حضور صاحب قران کس فرستاد و چون خاطر مبارک آنحضرت از حرکات بیجایگاه او باز مانده بود اجابت ننمود و التماس مبذول نیفتاد * * نظم *

دگر روز کین ترک سلطان شکوه * ز دریای چین کوهه بر زد زکوه
گراینده شد هردو لشکر بخون * علم بر کشیدند چون بے ستون
دم نای بر خاست چون رستخیز * سنان مرگ آسوده را گفت خیز
قضا با سرِ نیزه انباز شد * نهنگ بلا را دهن باز شد

و چون دلاوران نبرد آزمای از جانبین بهم ریختند و در یکدیگر آویختند شکست بر لشکر جته افتاد پشت بدادند و رو بگریز نهادند و سپاهِ این طرف از پی گریختگان چون جان ایشان از تنِ ناتوان روان گشت و چون روزگار مرآشفته کاري داشت درین حال توق امیر شمس الدین که از وجدا مانده بود با فوجی سپاه که سرگشته مي گشتند پیدا شد و لشکرِ این جانب که از عقب گریختگان مي شتافتند عنان بر تافتند و روی توجه بآن توق نهادند و سپاه شکسته باز جمع شد و یکباره حمله آورده زلزله در زمین و زمان افتاد * نظم *

ز هر سو تکاور بر انگیختند * بشمشیر در یکدیگر ریختند
ز پیکان همه خودها شد زره * سنان دردل و دیدها شد گره

زمانه چنانچه رسم بی ثباتی اوست رایتی که از دولت بر افراخته
بود به نکباء نکبت نگونسار کرد و لشکر این جانب بعد ازانکه غالب
گشته بود رو بگریز نهاد *

* نظم *

سپهر تند را هست اینچنین کیش * نماید راحت و رنج آورد پیش

در آشوب تگ و تاز هزیمت خلقی بسیار در لای و گل فرو ماندند
و دشمنان زبون شده چیره گشتند و تیغ کین بمراد دل براندند و قریب
ده هزار کس عرضهٔ تلف گشت و کان امر الله قدرا مقدورا
و این واقعه در اول رمضان سنه (ست و ستین و سبعمایة) موافق بیلان
ایل روی نمود و بحسب اتفاق قران هشتم از قرانات مثلثه هوائی
که در برج عقرب واقع شد و منجمان آنرا قران مسترقه خوانند دران
نزدیکی شده بود و این سخن ازبرای تتمیم قصه ثبت افتاد نه بقصد
اسناد آثار باوضاع فلکی اذ لا موثر فی الوجود الا الله
چون امراء ازانجا باز گشته بکش رسیدند و هرکس ازیشان عزم آن
کرد که ایل خود را از جیحون بگذراند امیر حسین حضرت صاحب
قران را گفت که خانه و ایل از آب گذرانیدن مصلحت است
آنحضرت جواب فرمود که ایشان بعزم گذشتن رفته اند اما مراهمت
رخصت نمی دهد که ولایت را بگذارم که بکلی لکدکوب غدر و بیداد
بیگانگان گردد یکبار دیگر سپاه جمع آورده با مخالفان در معرض مقابله
خواهم آمد و امیرحسین ازانجا متوجه سالی سرای شد و چون
برسید تمام ایل و اتباع خود را کوچانیده از آب عبور کرد و از پشتها

و عقبها گذرانیده بموضع شبرتو اقامت نمود و خبر گیران برگماشت
تا اگر از توجه سپاه جته آگاه گردد بجانب هندوستان رود و صاحب
قران کامکار چون دانست که امیر حسین از کش روان شد روی همت
بجمع لشکر آورد و بحسن تدبیر دوازده قوشون مرتب ساخت و تمور
خواجه اوغلن وچاورچي(۱) و عباس بهادر را با هفت قوشون ازان برسم
منغلای روانه سمرقند گردانید و درانجا چاورچي بشرب مشغول شد
و سورت شراب در و تاثیر کرده برحسب * * شعر *

* الراح کالریح ان مرت علی عطر *
* طابت وتخبث ان مرت علی الجیف *

نیران شرارت که در کانون اندورنش افروخته بود از روزن دهان زبانه
زدن گرفت و داؤد خواجه و هندوشاه را تخویف کرد که فلان کس
یعنی حضرت صاحب قران بخاطر دارد که شما را گرفته پیش امیر
حسین فرستد و اوبی توقف شما را نیست خواهد ساخت ایشانرا
خوف وهراس غالب شد و فرار اختیار کرده بجانب دشمن
شتافتند و چون بموضع کوکنگ رسیدند از لشکر جته کبک(۲) تمور پسر
الغ توق تمور و شیراول و انکرچاق پسر حاجي بیگ برسم منغلای
پیش آمده بودند ایشانرا غجرجي شده بسر تمور خواجه اوغلن
و چاورچي و عباس آوردند و ایشانرا هزیمت داده عقد جمعیت
آن سپاه از هم فروگسست حضرت صاحب قران چون ازان حال آگاه

---

(۱) در بعضی نسخه (چاورجي) ۰ (۲) در بعضی کتاب (کیپك) ۰

گشت دانست که درکار دولت هنوز عقده تعویق باقیست و سخت کوشي فایده نخواهد داد * * شعر *

* علی المرء ان یسعی لتحسین حاله *
* و لیس علیه ان یساعده الدهر *

از آب آمویه عبور فرمود و بلخ را مخیم نزول همایون ساخت تومان و ایل خود را که متفرق شده بودند جمع آورد و تومان کبکه خان و تومان اولجي بوغای سلدوز را نیز گرد آوري فرمود و جمعي را بضبط و محافظت کنار آب نامزد کرد تا شرایط حزم و احتیاط مرعي داشته از سوانح امور بتقدیر و تقدیر با خبر باشند و تمور خواجه اوغلن را بجریمه تقصیریکه ازو صدور یافته بود سیاست فرمود و بانتظار طلوع آفتاب دولت و جهانباني بصبوح عشرت و کامراني مشغول گشت * نظم *

* هردم که تواني که بعشرت گذراني *
* فرصت شمرای خواجه درین عالم فاني *

ذکر محاصره کردن لشکر جته سمرقند را

چون لشکر جته بسمرقند رسید و دران وقت حصاري نداشت مولانا زاده سمرقندي و مولانا خردك بخاري و ابو بکر کلوي نداف اهل شهر را تحریك نموده بکوچه بند و محافظت شهر مشغول گشتند و مدتي بی شکوه پادشاهي قاهر آن رعیت مردانه با چنان لشکر جرار غدار داد گیر و دار دادند و بمقابله و مدافعه مخالفان بنوعي قیام نمودند که دست تسلط و استیلای ایشان بدامن عرض

و مال اهالي آن شهر نرسيد وچون مردم از تمادي ايام محاصره نيک تنگ آمده بودند لطف چاره ساز درماندگان تبارک و تعالی فريادرسي فرمود ونسيم روح بخش فان مع العسر يسرا از مهبّ رحمت الهي وزيده وبا در اسپان جته افتاد و چندان اسپ هلاک شد که از چهار سواريکي را پيش الاغ نماند وبدان سبب عاجز و متحير مانده از همانجا بضرورت باز گشتند و اکثر ايشانرا ترکش برپشت بسته پياده مراجعت بايست نمود و چون محافظت ملک و مقابله با چنان لشکري که امثال آن کارها درخور همت ملوک و حوصلهٔ نايبان ايشان تواند بود ازدست رعايا برآمد جمعي را که قوت و اختياري بيشتر داشتند باد غرور در سرپندار افتاده پاي جسارت از پايهٔ خود برتر نهادند و دست تغلب وتعدي بخونريزي و فساد انگيزي برکشادند * * مصرع *

* يارب مباد آنکه گدا معتبر شود *

و دران وقت که لشکر جته آهنگ باز گشتن کرده بودند حضرت صاحب قران عباس بهادر را جهت استکشاف اوضاع جته بقهلغه فرستاده بود و احوال ايشانرا بعد از تفتيش و تحقيق بصورتيکه گفته شد عرضه داشت آن حضرت کرد و چون راي عالي بر مراجعت سپاه جته اطلاع يافت پيش امير حسين کس فرستاد تا او را ازان حال آگاهي داده باز نمايد که عزيمت اين طرف مي بايد کرد و چون فرستاده خبر برسانيد امير حسين را بهجت و سروري بيش

از حد روی نمود فی الحال از شبرتو کوچ کرده متوجه سالی سرای شد و حضرت صاحب قران خانه و ایل خود را از آب گذرانیده بیورت قدیم فرستاد و بعزم استقبال امیر حسین سوار شد و در سر جلکای بقلان اتفاق ملاقات افتاد و یکدیگر را کنار گرفته رسم مراعات از جانبین بتقدیم پیوست و از گذشته و آینده سخنها گفته شد و در باب حال ماضي و مستقبل گهرها بالماس مشورت سفته گشت و رای بران قرار گرفت که اول بهار باتفاق متوجه سمرقند شوند و حضرت صاحب قران بسعادت معاودت نمود و از جیحون گذشته و منازل طی کرده بقرشي نزول فرمود و سبب اشتهار آن شهر بقرشي آن شد که کبک خان در دوفرسخي نسف و نخشب قصرے بنا نمود و مغول قصر را قرشي خواندند و آن حضرت فصل زمستان درانجا توقف اختیار نموده بعمارت حصار قرشي فرمان داد وبفر دولت روز افزون هم دران زمستان تمام شد * * نظم *

هرچه دلش خواست قضاراست داشت * رست روان تخم امیدي که کاشت

گفتار در نهضت ارجمند امیر حسین و حضرت صاحب قران سعادتمند بجانب سمرقند

اول بهار که جمشید گردون سریر خورشید از شرف سرای ناهید نهضت نموده سایهٔ وصول به بیت الشرف خویش انداخت وضحاک فیروزه تخت گل با لشکر سبزه و ریاحین حدود و اطراف

حدایق و بساتین را مخیم نزول ساخت * * نظم *

* چهار سوی چمن لشکرِ بهار گرفت *

* بنفشه رنگ و سمن بوی وگل نگار گرفت *

* صبا نقاب ریاحین مشک بیز کشاد *

* درخت مروحهٔ شاخِ سیم بار گرفت *

امیر حسین و حضرت صاحب قران بر حسب وعده که داشتند رایت عزیمت بصوب سمرقند بر افراشتند و چون با وفور جلالت و تمکین ظاهر آن خطه فردوس آئین را مضرب خیام نزول ساختند اهم مهمات دولت و دین دفع سربدالان بے باک شناختند که درین مدت عرصهٔ خالی را باقدام بغي و طغیان پیموده بودند و بانواع حرکات شنیع از قتل و نهب و غیرِ آن اقدام نموده فرمان بگرفتن مجموع ایشان نفاذ یافت رای صواب نمای حضرت صاحب قران کشور کشای خلاص مولانا زاده را مصلحت دانست و او را از آسیب قهر امیر حسین درگذرانید و دیگرا نرا درکان کل که معسکر ظفر قرین درانجا بود به تیغ سیاست بگذرانیدند و چون در دیوانِ قضا به پروانچه قدر مثبت و مقرر شده بود که چنانچه ظهور آفتاب بعد از خفای کواکب می باشد آفتاب سلطنت حضرت صاحب قرانی بعد از زوال و انعدام امیر حسین طلوع نماید درین وقت اسبابِ ادبار و نکبتِ امیر حسین روز بروز دست فراهم می داد ازانجمله حرص و آز و خسّت و نیاز که اصلا نه لایق

طور سروران گردن فراز است در نهاد او غالب شد و بهمگي همت جمع مال و اندوختن ذخاير را طالب آمد تا بحدی که بر امراء و ملازمان حضرت صاحب قران چشم طمع سیاه کرد و باسم امیر جاکو و امیر سیف الدین و اقبوغا و ایلچي بهادر و دولتشاه بخشي مبلغی خطیر رقم زد و باستخلاص آن محصل گماشت و چون بآن نزدیکي واقعه جنگ لای گذرانیده بودند و بیشتر اموال و ذخایر عرضه تلف و تاراج گشته بود دست مکنت ایشان بتدبیر تمامي وجهی که او کیسه طمع بران دوخته بود نمیرسید همت خسروانه حضرت صاحب قران اقتضاء آن کرد که ایشانرا مساعدتی فرماید مبلغی عظیم از زر و سیم بوجه مطالبه ایشان مبذول داشت و ازانجمله یاره و گوشواره مهد اعلی اولجای ترکان آغا بود و چون امیر حسین آنرا بدید باز شناخت که ازان خواهر اوست اما نعل حرصش چندان برآذر بود که حق برادري و خواهري فرو گذاشت و دست ازان باز نداشت * نظم *

* با چنین همت نیاید راست کار سروري *

* پست همت در جهان هرگز نیابد برتري *

و با این همه سه هزار دینار کپکی وجه که رقمزده بود باقي ماند صاحب قران دریا نوال بازاء آن اسپان خاصه خویش پیش کش کرد امیر حسین چون دانست که اسپان خاصه آنحضرت است قبول نکرد و تمهید معذرت نموده گفت من بسالی سرای میروم

و پیش نهاد خاطر آنست که از نقود مبلغی لایق جهت خواستاری دختر بخوارزم فرستم پیش حسین صوفی اگر برسم مساعدت این وجه را نقد کرده از عقب من روانه گردانی شاید و چون امیر حسین بجانب سالی سرای روانه گشت حضرت صاحب قرانی درکش که مستقر دولت روز افزون بود اقامت فرمود و آن وجه را نقد کرده از عقب امیر حسین بفرستاد و بعزم شکار سوار شد *

گفتار در وقوع مخالفت میان امیر حسین و حضرت صاحب قران بواسطهٔ افساد مفسدان

بعد ازان شعبده باز روزگار طرح بازی از نو در انداخت و بمهرهٔ مکر در عرصهٔ تزویر منصوبهٔ تازه بساخت چه خاطر مردم بواسطهٔ حرکت بےقانون از امیر حسین متنفر شده بود و نهال کینه اش از ریاض سینها سر بر زده و همه میدانستند که تا حضرت صاحب قران با او متفق است هیچ کس قدم جسارت در راهِ مخالفت او نتواند نهاد لاجرم افساد آغاز نهادند و امیر موسی و علی درویش پسر بایزید جلایر که [illegible] زن او بود و فرهاد باتفاق سرِحلقهٔ مکر و حیل بر کشادند و به آرده خاتون سخن کرده مکتوبی نگاشتهٔ کلکِ کذب و بهتان بامیر حسین فرستادند و آرده خاتون از خواتین ترمشیرین خان بود و دختر او که مادر علی درویش

بود در حبالهٔ امیر حسین و مضمون آن تزویر نامه که سمت
ما هذا الا افک مفتری داشت آنکه فلان کس یعنی صاحب
قران نسبت با خان و با تو که امیر حسینی اندیشهٔ مخالفت
و جدال دارد و بناخن نخوت سر سرکشی و استقلال می خارد
از کردار و گفتار تو بغایت آزرده خاطر است و ملول و عزم رزم جزم
کرده است و بترتیب مقدمات آن مشغول و چون امیر حسین
بران نوشته بے حقیقت واقف شد آن صورت وحشت انگیز را با خان
درمیان نهاد و به یرلیغ او کسی فرستاد تا حضرت صاحب قران
و جمعی که آن معنی باز نموده اند بسمرقند پیش آرده خاتون
جمع آیند و بغور آن سخن رسیده حقیقت امر باز نمایند
حضرت صاحب قران چون ساحت حالش از غبار آن افترا
مبرا و معرا بود هیچ اندیشه ازان ننمود و بے توقف متوجه
سمرقند شد و امیر موسی و علی درویش و فرهاد چون از توجه
آنحضرت خبر یافتند از بیم فضیحت و نکال و خوف خجالت
و انفعال روی ازان هنگامه برتافتند و روان بجانب خجند
شتافتند * نظم *

بهر جا که رو آورد راستی * فروغ دروغ آورد کاستی

اما چون آن سخن گوش زده امیر حسین شده بود و تحقیق
نا کرده بماند صاحب قران موید دانشور برای انور که از تلقین
الهام دولت بر دقایق امور و خفیات اسرار اطلاع داشت اندیشه کرد

که بحکم من یسمع یخل اختر هر خبر که از افق گوش بر آمده
پرتوش از روزن صماخ بکاخ دماغ تابد البته عکسش بر پیشگاه ضمیر افتد
و دل ازان اثر یابد و اگر نیز جای گیر نیاید و نپاید وساوس هواجس
نفساني ترانه اگر و مگر سراید و امیر حسین را خود در اصل مزاج
تلوني تمام هست شاید که ازان معني حزازة در خاطر او مانده
باشد و بے شک ریش را اگرچه سر فراهم آید اثرش بماند بعد ازین
بر جانب او اعتماد کردن بفتوای حزم که امتثال امرش بر ارباب
دول واجب است حرام مي نماید بنا بران خاطر خطیرش
دران باب تاملی مي نمود و بگام اندیشه فراز و نشیب آن قضیه
مي پیمود و شیر بهرام و بهرام جلایر خود بر امیر حسین اعتماد نداشتند
و پیوسته در معامله او نقش چاره بر لوح تدبیر مي نگاشتند
تا روزی حضرت صاحب قران مکنون ضمیر منیر با ایشان
درمیان نهاد و در آرزو بر روی امید ایشان باز شد و رازي که
پیشتر از خوف آنحضرت در سینهٔ انتظار پنهان میداشتند بے حجاب
بزبان آوردند که امیر حسین را دل با هیچ یک از ما راست نیست
و رای صواب درین باب بر مخالفت او منحصر است هرچه زود تر
بترتیب لشکر اشتغال مي باید نمود که البته او برقصد ما جازم است
و بعد از فوت فرصت پشیماني چه سود * * نظم *

* آن کس که پند عقل بسمع رضا شنید *
* پل پیش ازان به بست که سیلاب در رسید *

و چون ایشان برین معني اصرار نمودند و مبالغه فزودند دغدغه
که حضرت صاحب قران را از خاطر مبارك سر برزده بود اشتداد
یافت و با ایشان در مخالفت امیر حسین اتفاق نموده عهد
بستند و قرار بران شد که شیر بهرام بختلان رود که یورت اصلي
او بود و بجمع سپاه مشغول گردد و حضرت صاحب قران درین
طرف بترتیب و تجهیز لشکر قیام نماید و شیر بهرام هنگام توجه
ختلان شخصي عادل نام از نوکران صاحب قران گردون غلام
همراه ببرد و از مردم خود تاتخواجه(۱) را باز داشت تا هرگاه
که عادل بیاید تا خواجه برود و سپاه طرفین از حال یکدیگر
آگاهي یابند و چون شیر بهرام بختلان رسید لشکر خود را جمع کرده
و ببالای ییلاق پس ترك برآمد و درانجا متحصن شده اظهار
مخالفت امیر حسین آغاز نهاد امیر حسین با او طریق مکر و فریب
پیش گرفت و او را بعهدے از اساس دولت خود سست تر
ازان بالا فرود آورد و مطیع و منقاد ساخت و چون حضرت
صاحب قران ازان معني خبر یافت بشیر بهرام مکتوبي نوشت
محصلش آنکه بنیاد مخالفت تو نهادي و یاغي گري آغاز کردي
و اکنون باو پیوسته خود را نیک مرد مي سازي زود باشد که
جزای توهم او دهد و پشیماني فایده ندهد و همچنان شد و ازین
جانب حضرت صاحب قران بهرام جلایر و امیر جاکو و عباس

(۱) همچنین است در دو نسخه و در اکثر نسخ (تا خواجه) ٭

بهادر را لشکر داد و بطرف خجند فرستاد تا ایل جلایر ضبط کنند و امیر موسی و علی درویش پسر بایزید را که سبب این مخالفت افساد و تزویر ایشان بود بگیرند و چون ایشان ازین معنی آگاه شدند بگریختند و بهرام الوس جلایر جمع آورد و بر ولایت خود حاکم شد و از خوف آن که از عهدهٔ مخالفت خان و امیر حسین مشکل توان بیرون آمد بے وقوف حضرت صاحب قران با جماعتی که یک جهت او بودند سوار شد و مردم علی درویش را بقتل آورده ایل خود را براند و بطرف جته روان شد *

گفتار در رفتن صاحب قران فیروزی اثر بسمرقند جهت جمع آوردن لشکر

حضرت صاحب قران سعادت قرین بجانب سمرقند نهضت فرمود تا لشکر آن طرف جمع آورد و درین اثنا امیر سلیمان و چاورچی که اول تحریک سلسله مخالفت با امیر حسین ایشان می کردند گریخته پیش او رفتند و چون امیر خضر یسوری وفات یافته علی برادر او و الیاس و حاجی محمود شاه با مجموع یسوریان کمر اطاعت و انقیاد بسته در سلک بندگان حضرت صاحب قران انخراط یافتند و آن حضرت قراو هندوکه برلاس را در سمرقند داروغه گذاشت و بعزم معاودت سوار گشته بسعادت روان شد هندوکه از بخت هندو صفت واژون بگریخت و پیش

امیر حسین رفت و قرا چون از ضبط و نسق کار عاجز بوده خود را
بدیوانگی داد * مصراع * * چارهٔ کو بهتر از دیوانگی *
و دران وقت که حضرت صاحب قران بعزم جمع سپاه از دولتخانه
روان شد مهد علیا اولجای ترکان آغا عارضه مزاجی داشت
و درین مدتِ مفارقت جانِ نازنینش بموافقتِ آنحضرت
از خانه تن غیبت نموده بود و بجوارِ رحمتِ آمرزگار پیوسته
و زمانه در وصف حالش بهزار زبان باداء رسانیده که * بیت *

* جای آنست که حوران بهشت از دیده *
* بر سرِ او همه بادام سیاه اندازند *
* چون به بینند تنِ نازکش اندر تابوت *
* سنبلِ زلف ببرند و براه اندازند *

خاطرِ بزرگوار صاحب قران کامگار از وقوعِ آن حادثه اندوه
آثار بغایت پریشان گشت و دیدهٔ واقعه دیده‌اش چون دستِ
دریا نوالش گوهر افشان شد * * نظم *

* از سیلِ اشک بر سرِ طوفان واقعه *
* خونابه قطره قطره بشکلِ حباب شد *

وچون تدبیرِ آن کار از حیّزِ اقتدار و اختیارِ اخیار و اشرار بیرون است
دستِ وقار و اصطبار بحبلِ متین انا لله و انا الیه راجعون
استوار داشت * * نظم *

بهرکاری از نیک و بد چاره هست * بجز مرگ کش چاره ناید بدست

و از اعقاب سلطنت انتساب صاحب قران کامیاب دُرِّ درج ابّهت و تمکین سلطان بخت بیگم از صدفِ عفت و جلالت آن بانوی بلقیس آیین است * نظم *

بهشت برین باد ماوای او * دران روضه آراسته جای او

و چون امیر حسین خبر این واقعه پروحشت که فی الحقیقة مقدمه ماتمِ دولت و آغاز انهدامِ بنیان رفعت او بود بشنید هم از جهت میل و محبت طبعي که لوازمِ قرابتِ نسبي است خارِ مصیبت و اندوهش در جانِ غمگین نشست و هم ازان جهت که علاقه خویشي سببی که با حضرت صاحب قراني داشت بکلي گسسته شد پشتِ امیدواري و استظهارش بشکست حال پریشانش بزبانِ تحسر و درد بفحوای این نظم نوحه گري آغاز کرد * نظم *

* خواهر بخاک رفت و برادر پر(۱) آذر است *
* بادش بدست و دستش ازین نوحه(۲) برسر است *
* وآنکس که خویش بود و باو پشتِ دل قوي *
* بیگانه گشت و این غم ازان غصه بدتر است *

گفتار در لشکرکشیدن حضرت صاحب قران بعزم رزم امیر حسین

---

(۱) چنین است دریک نسخه و در پنج (بر) بجای پر (۲) چنین است در پنج نسخ و دریک (غصّه) بجای نوحه *

در پاییز (سنة سبع و ستین و سبعمایة) موافق ایت ایل حضرت صاحب قران لشکري گران * بیت *

همه شیر در بیشهٔ کار زار * نبرد آزمایان خنجر گذار

ترتیب کرده بآهنگ جنگ امیر حسین سوار شد و امیر سیف الدین را با گروهی انبوه منغلای ساخته درمقدمه روان گردانید و امیر حسین چون شیر بهرام را بمکر و حیله فریفته در دام تلبیس انداخت و مطیع و منقاد ساخت تصور مي کرد که با حضرت صاحب قران نیز همان منصوبه توان باخت هیهات هیهات * بیت *

جهان پهلوان شاه گردون غلام * ببازیچه سر در نیارد بدام

درینولا ملک بهادر و عبد الله پسر[1] او را با عهد نامه پیش آنحضرت فرستاد و سخنان فریب آمیز پیغام داد که تا غایت باتفاق یکدیگر بکلیات امور اشتغال نمودیم و از میامن اتفاق گوی تقدم از میدان اقران و امثال ربودیم چنان سزد که فیما بعد همان طریق سپرده شود و برین عهدنامه اعتماد کلي نموده هیچگونه دغدغه بخاطر راه ندهد و چون لشکر منصور از قهلغه گذشته بایسون مخیم نزول گشت ملک بهادر و عبد الله برسیدند و بشرف بساط بوس استسعاد یافته پیغام امیر حسین و عهدنامهٔ او عرضه داشتند و درخواست صلح و آشتي آغاز نهادند صاحب قران

(۱) در بعض نسخ (زبیررا) بجای (پسر او را) *

سعادت قرین از الهام دولت فرصت آیین دانست که * * ع *

* تکیه بر عهد وی و باد صبا نتوان کرد *

آن عهدنامه را وقعي نه نهاد و آن سخنان بسمع قبول راه نداد اما یسوریان از بیم آنکه حکایت مصالحت شاید که بجائی رسد اندیشناک شدند و خواستند که از موکب ظفر پناه تخلف نمایند دران حال امیر چاکو و امیر عباس که با بهرام جلایر بخجند رفته بودند برسیدند و باتفاق دیگر امراء مصلحت دران دانستند که کلان تران یسوریان را که اندیشهٔ مخالفت کرده بودند بگیرند رای آفتاب اشراق حضرت صاحب قران که از تایید آسماني پرتو انوارش در هر کار جز بربهبود نیفتادی بآن معني رضا نداد و زبان دولت به بیان حکمت بر کشاد و محصلش آنکه این قضیه در صبح نهارِ سعادت و اقبال و غرهٔ بهارِ سلطنت و استقلال ما واقع شده اگر بگرفتنِ ایشان گردِ نسبتِ غدر بدامنِ احوالِ ما نشیند دیگران پناه باین درگاه نیاورند و کارِ کشورستاني و جهانباني چنانچه باید انتظام نیابد کاخِ دولت اگر بر آساسِ نیکوکاري بنا کنند کنگرهٔ قدرش از طاق مقرنس گردون بگذرد و نهالِ اقبال اگر از جویبارِ عدل و احسان آب خورد شاخِ رفعتش میوهٔ کامراني بار آورد و سایه سعادتِ دو جهاني گسترد و بعد از ارشادِ بندگانِ هوا خواه یسوریان را استمالت و نوازش فرموده اجازت مراجعت ارزاني داشت و دیگر لشکریانرا

بباز گشتن رخصت داد و ازانجا بسعادت معاودت نمود قرشي از فرّ نزول همایونش رتبت سپهر برین یافت و امیر حسین لشکری انبوه جمع آورده با شیر بهرام متوجه آنجانب شد مبارکشاه و شیخ محمد پسر بیان سلدوز روی دل بقبله اخلاص حضرت صاحب قراني داشتند اما چون سپاه امیر حسین بتعجیل در رسیدند بضرورت با ایشان پیوستند *

ذکر مکر و حیله امیر حسین و فرستادن خضر خزانه دار را بمصالحت جستن

امیر حسین خضر خزانه دار را با مصحفی که بآن سوگند خورده بود پیش حضرت صاحب قران فرستاد که مخالفت میان ما موجب ویراني مملکت و پریشاني رعیت است و یقین میدانم که جبلت تو بر نیک خواهي مسلمانان و مرحمت با زیر دستان مفطور است و آن معني روا ندارد صلاح دران مي بینم که لشکر این جانب در چغانیا توقف نمایند و ازان طرف در خزار و هریک با صد مرد در تنگ چکچک بهم رسیم و تجدید عهد مصادقت و موالات کرده نوعی شود که بعد ازین مفسدانرا میان ما مجال مداخلت و افساد نماند و تا ما بیکدیگر نمیرسیم مملکت قرار نخواهد یافت صاحب قران صایب تدبیر بنور رای منیر مي دانست که نقد آن عهد بر محک امتحان عیاري و بنیان آن پیمان را هنگام آزمایش اعتباری نخواهد بود * * بیت *

زبان مي دهد مار در زینهار * ولی هست دندان او زهر دار
لیکن چون امراء متفق الکلمه بران بودند که مصلحت درمصالحت
است و بهبود در موافقت بروفق رای ایشان بنیاد معامله بر عهد
و میعاد امیر حسین نهاد و لشکر را در خزار بگذاشت و سیصد
مرد کار دیده مکمل را با اسپان اعتمادی اختیار فرموده روان شد
بعزم آنکه دویست سوار از برای رعایت حزم بَدِهْ نو بگذارد و با صد
کس به تنگ چکچک رود که وعده گاه است و ازان طرف امیر
حسین درنوندك شیر بهرام را بکشت و همان شد که حضرت صاحب
قران فرموده بود * * نظم *

* تفسیر قضا است قول ارباب دول *
* دیگر نشود هرانچه ایشان گویند *

و سه هزار سوار گزیده بایلغار روانه جانب صاحب قران گردانید
تاجیکی از غلامان آنحضرت درمیان ایشان بود بگریخت و بتعجیل تمام
بشتافت که صورت حال بعز عرض همایون رساند و چون آنحضرت
بَدِهْ نو نزول فرمود آن تاجیک شامگاهي برسید و اتفاقا بر در منزل
مبارک نوکري بهرام نام حاضر بود که در تجربه وقایع و حوادث
ممارستي نداشت چون صورت با او بگفت از قلت خرد و خُبْرَت
آنرا وقعي ننهاد و پنداشت که امراء همه در صلح میکوشند
و این خبر موجب وحشت نباید رسانید آنشخص را
بزد و براند و خود دم در [illegible] و سواران امیر حسین سحرگاه چون

سیل شتابان در رسیدند حضرت صاحب قران از حسن اتفاق پیش از وصول ایشان بعزم توجه وعده‌گاه سوار شده بود چون از رسیدن لشکر آگاه گشت روان براند و چون به تنگ حرم رسید مردم خود را گذرانیده راه بر دشمنان ببست و جنگ در پیوست * نظم *

برآمد خروش ده و دار و گیر * چو باران ببارید زوپین[1] و تیر

شد از آب گلرنگ شمشیر شاه * همه لاله گون خاک ناوردگاه

و چون بزخم تیغ آبدار و قوت بازوی کامکار آن لشکر غدار را باز داشت ازانجا روان شد و باز دشمنان حمله آورده جنگ کنان میرفتند تا بموضع قاتلش که هردو آب چکدالیک آنجا بهم میرسد وازانجا مخالفان را یارای پیش آمدن نماند * ع *

* خایبًا خاسرًا باستادند *

و چون خبر این غدر بخزار رسید لشکر که آنجا بودند مجموع متفرق شدند * نظم *

* ندانم که این چـــرخ گردنده را *

* خم آورده پشت شتـــا بنـــده را *

* چه شد کین شتر کربها درخور است *

* حـ‌ف گشت یا خود بخواب اندر است *

---

(۱) چنین است در پنج نسـ[...]ـه و دریک نسخه بجای زوپین (شمشیر) است زوپین بروزن چوبین نیزهٔ کو[...]ک که سرآن دوشاخ باشد و در قدیم بآن جنگ می کردند *

حضرت صاحب قراني با اندک مردمیي که پیش او مانده بودند
از خزار گذشته بقرشي نزول فرمود و با امراء مشورت نموده
مصلحت دران دانستند که از براي محافظتِ حريم حرمت
که مدار ناموس و حميت بران است کوچها را نقل کنند بماخان
و در جوار سنجريان که ایشان با حضرت صاحب قران سوابق
هوا خواهي و خدمتکاري داشتند و بر اخلاص و یک جهتي ایشان
وثوق حاصل بود بگذارند و بعد ازان از سرِ فراغِ خاطر روي
همت بتدبير کار دشمنان آرند و چون راي بران قرار گرفت شب
هنگام همان روز چاه اسحق را که در برون بورداليغ واقع است
وعده‌گاه ساخته هرکس بمحل و ماواي خود شتافت و مهمات
ضروري را کفایت نموده هم دران شب با کوچ روان شد روز دیگر
لشکرِ امير حسين بقرشي رسيدند و امير موسي و امير هندو شاه
بحصار درآمده بساط اقامت بگستردند و چون صاحب قراني
بچاهِ اسحق آمد چندان توقف فرمود که خواص و خدم که وعده
داشتند جمع شدند و ازانجا کوچ کرده بطرف ماخان روان گشتند
و از آب آمويه گذشته بچول درآمدند حضرت صاحب قراني پیش
هريک از ملک هرات و محمد بيگ جون قربانی ایلچي فرستاده
تا بر احوال ایشان اطلاع یابد که در چه مقام اند و از رفتن ایلچیان
تا باز آمدن دو ماه و نیم سرچاهِ شور آب را مخیم نزول همایون
ساخت و دران مدت هر کاروانی که از خراسان متوجه ماوراء النهر

بود و آنجا رسید بازداشت و چون ایلچیان مراجعت نمودند
از لطایف تدبیر که در خاطر خطیر نقش بست آوازه انداخت
که ملک هرات ما را طلب کرده است و کاروانیانرا اجازت رفتن داد
و هم دران حال سوار شد و برابر ایشان روی توجه بصوب هرات
نهاد بازرگانان چون بقرشي رسیدند خبر دادند که ایشان بهرات
رفتند پیش ملک امیر موسی بران خبر که جماعتی بی غرض
باتفاق از دیده باز مي گفتند اعتماد نمود و از قلعه قرشي بیرون
آمده لشکر را جمع آورد و با هفت هزار سوار بموضع بیمراغ نزول
کرد و عزم داشت که باوزکند رود و ملک بهادر نیز با جمعی امرای
قوشون و پنج هزار سوار قروناس از پیش امیر حسین آمده بودند
و از خزار گذشته در قرغاشون توبه و گنبد لولي نشسته *

گفتار در توجه نمودن صاحبقران بجانب قرشی

قال الله سبحانه و تعالی و من یتوکل علی الله
فهو حسبه ان الله بالغ امره و قد
جعل الله لکل شیء قدرا

مجاري امور عالم و هرچه واقع مي گردد از نیک و بد
بیش و کم نتیجه تقدیر ملک قدیر است و در حیز تسخیر پادشاه
بی وزیر و هو القاهر فوق عباده و هو الحکیم الخبیر

* نظم *

اگر پای پیل است و گر پر مور * ازو یافت هریک ضعیفي و زور

چو نیرو فرستد بتقدیر پاک * بموری زماری برآرد هلاک
گلِ هر مراد در گلزار امانی از نسیم عنایت ربانی شگفتن گیرد
و دیگر اسباب درمیانه بهانه و طغرای ظفر و نصرت بر فتح مانه
هر دولت خامهٔ تایید ینصر من یشاء و هو العزیز الرحیم
رقم زند و کثرت لشکر و وفور شوکت درین کارخانه افسانه * * نظم *

* این مستیٔ تو مستیٔ مستِ دگر است *
* وین هستیِ تو هستیٔ هستِ دگر است *
* رو سر بگریبان تفکر در کش *
* کین دستِ تو آستینِ دستِ دیگر است *

پس هرکرا دیده بصیرت از سرمه توفیق روشنائی یابد و پرتو
انوارِ این معانی برجامِ فرجام نمای ضمیرِ منیر او تابد بهرکار
که پیش آید و بهر مهمِّ خطیر که رو نماید دستِ اعتصام در حبل
متین توکل استوار سازد و رایت عزم بقوت بازوی و افوض امری
الی الله برفرازد * * نطم *

بیزدان پناهد بهر نیک و بد * بدرگاهِ او استعانت برد

هرآینه برحسب و هو حسب من یتوکل علیه بر درِ
هر مراد که حلقه آرزو بجنباند بی توقف بکشاید و روی امید
بهر جانب که آرد وفودِ مقصودش دو اسپه استقبال نماید *

* نظم *

نشد کس بر اسپِ توکل سوار * که او را نشد صیدِ دولت شکار

دلیلي روشن بر درستي و راستي این سخن صورت حال خجسته مآل حضرت صاحب قراني است که چون کاروانرا که توقیف نموده بود اجازت رفتن فرمود و بحضور ایشان متوجه بصوب هرات شد بعد از روان گشتن ایشان بمنزل مبارک مراجعت فرمود چندان توقف نمود که کاروان ازانجا بقرشي تواند رفت و بعد ازان عزم انتقام دشمنان جزم کرده کمر کوشش و اجتهاد برمیان مردي بست و درانحال زیاده از دویست و چهل و سه کس ملازم آن حضرت نبودند بر حسب اشارت فاذا عزمت فتوکل علی الله از کمال اخلاص و صدق نیت توکل بر خدای نصرت بخش کرده با آن نفر اندک متوجه قرشي شد که در حوالي آن دوازده هزار سوار با چندین امراء و سردار در کمین کین آماده رزم و پیکار نشسته بودند و این امریست ورای طور شجاعت و دلاوري و بیش از اندازه پهلواني و بهادري * * نظم *

* هست مخصوصان درگاه الهي را بسي *

* حالهای بوالعجب کان در نمي یابد کسی *

و چون شبگیر کرده بکنار آب آمویه رسید هم دران شب بنفس مبارک با چهل کس اسپ در آب رانده بشناه بگذشتند و قریه خستار را در میان گرفتند تا کسی خبر بجائي نبرد و ازانجا کشتیها گرفته بآن طرف آب فرستاد تا بقیه لشکر بکشتي عبور نمودند و از خواص دلاوران که دران یورش ظفر کردار ملازم بودند

سپهر غتمش اوغلن بود و امیر داؤد که ایماقش دوغلات بود
و کلان تر خواهر حضرت صاحب قرانی قتلغ ترکان آغا در حبالهٔ
داشت و امیر جاکو برلاس و امیر موید ارلات که دیگر خواهر آنحضرت
شیرین بیگ آغا در حبالهٔ او بود و امیر سار بوغا جلایر و حسین
بهادر و امیر سیف الدین تکوز و عباس بهادر قبچاق و آقبوغا بهادر
نایمان و محمود شاه بخاری و چون ازانجا روانه شدند شب
به بوردالیغ رسیدند و ایلچیان امیر موسی آنجا بودند ایشانرا
بگرفتند و آن شب بوردالیغ را مرکز وار احاطه کرده آنجا توقف
نمودند و روز دیگر ایوار کرده روی جلادت براه آوردند و در شب بموضع
قرد کهنه فرود آمدند روز دیگر راهها ضبط نموده کمین کردند و هر
که آمد تا آب بردارد او را موقوف داشته باز نگذاشتند و شب هنگام
بسعادت سوار شده بشیرکنت آمدند امیر جاکو درانجا عرضه داشت
که مصلحت دران می بینم که متوکلانه بر امیر موسی شبخون
بریم اگر او را بدست آوریم ساحت مراد بپای کامگاری سپریم
حضرت صاحب قرانی بترجمانی ملهم تایید آسمانی فرمود که
مردم ما بس اندک اند اگر نعوذ بالله چشم زخمی رسد باز جمع
شدن مشکل باشد شما همین جا توقف نمایید تا من بقرشی روم وجای
در آمدن و بر آمدن احتیاط نمایم و براق کار اندیشیده بیایم از هاتف
دولت بگوش همت می شنید * بیت
چون مهر بخود سپه شکن باش * یاری ده خویشتن باش

في الحال بسعادت و اقبال سوار شد و مبشر و عبدالله را ملازم
خود ساخته چون برقِ خاطف بقرشي راند و بلبِ خندقِ قلعه
فرود آمد و آبِ خندق بسيار بود اسپانرا بمبشر سپرد و از ممرّ ترناوی
که بربالای خندق انداخته آب بقلعه میرفت بنفس مبارک
تا بزانو بآب در آمد و دریائي در مختصر آبي روان شده بخاک
ریز بر آمد و عبدالله نیز از عقب شتافته دوم آن یگانه آفاق شد
و چون بدروازه رسیدند که در جانب خزار است صاحب قران
سر افراز دست بر در زد و معلوم شد که پشتش بخاک انباشته اند
باز گشت و اطراف و جوانب بارو را بنظر احتیاط در آورده جائیکه
دیوارش پست تر بود باز جست و عبدالله را نمود که محل
نردبان نهادن اینجا است و هم ازان ممر که آمده بود معاودت
نمود و بتعجیل هرچه تمام تر پیش لشکر شتافت و باز با ایشان
هم دران شب بقرشي راند و چهل وسه کس را بمحافظت اسپان
باز داشت و صد مرد را با نردبانها که از بوردالیغ آورده بودند
از همان راه که فرموده بود بحصار فرستاد و با صد مرد دیگر بدروازه
مترصد فتح الباب دولت باستاد دلاوران که بر حسب رای اصابت
شعار بخاک ریز حصار بر آمده بودند در همان محل که عبدالله را
نموده بود نردبانها نهادند و ببالای بارو بر آمدند و با شمشیرهای
کشیده بصوب دروازه شتافتند و چون آنجا رسیدند نگاهبانان را مانند
چشم و دلِ معشوق و عاشق مست و خراب یافتند تیغ از ایشان

دریغ نداشتند ویکی را زنده نگذاشتند و درویش[1] بکه بغد دروازه را به‌تبر شکست و حضرت صاحب قران فرمان داد که برغو کشیدند *

* نظم *

بفرمود تا دل پر از کین کنند * دم اندر دم نای رویین کنند

و بی توقف باسپاه در قلعه تاختند و به غریو دار و گیر زلزله دران حصار انداختند اهالي قرشي را از نفیر برغو خواب از چشم جسته درد تحیر بسر برآمد و تیر تدبیر صاحب قران کشور گیر از کشاد دولت بر نشانهٔ ظفر آمد لشکر منصور بضبط قلعه مشغول گشته زن و فرزند امیر موسی و اتباع او را دستگیر کردند و مردان را در چاه و زندان مقید گردانیدند و محمد بیگ پسر امیر موسی که حضرت صاحب قران اورا بعد ازین بشرف مصاهرت خویش سرافراز گردانید خرد سال بود آنحضرت فرمود که پوشیده مجال گریز دهند تا چون بپدر رسد لشکرش از بیم و هراس پراگنده شوند محمد بیگ در همان شب بپدر ملحق شد اما ایشان ازین معني انهزام بخود راه ندادند و متفرق نشدند امیر موسی در زمان پیش ملک بهادر کس فرستاد و او را از صورت واقعه آگاهي داد و بیلک دیگر پیوسته لشکرها جمع آوردند و باتفاق روان گشته چون روز به‌نیمه رسید با دوازده هزار سوار حصار را مرکز وار درمیان گرفته بودند امیر

---

(۱) چنین است در پنج کتاب و در یک نسخه بجای آن این عبارت است (قفل دروازه را به تبر بشکستند) *

موسی که اوماقش[1] تایجوت بود مقابل دروازه شهر فرود آمد و ملک با لشکر قروناس محاذي دروازه طرف خزار نزول کرد و حضرت صاحب قران بنفس مبارک محافظت دروازه شهر را متصدي گشت و امیر ساربوغا ملازم بود و امیر داؤد و امیر موید و امیر سیف الدین را بضبط دروازه خزار فرمان داد و سیور غتمش اغلن و امیر عباس و حسین بهادر و آقبوغا و دیگر امراء را دربارو و برجها باز داشت امیر موید ارلات با سي مرد از دروازه بیرون رفت و بران سپاه کینه گذار زد و به تیغ آبدار آتشبار داد مردے داده کارنامه رستم و اسفندیار را در نظر روزگار خوار کرد و شصت سر اسپ ازیشان گرفته بحصار در آورد *   * بیت *

* بفرشاه برون رفت و رزم ساز آمد *
* سوار کُشته و اسپان گرفته باز آمد *

درین اثنا دورکه بهادر چون دولت از مخالفان روی بر تافته بقلعه درآمد و در سلک بندگان سعادت قرین منتظم شد حضرت صاحبقران عزم کرد که همان روز بیرون فرماید و بقوت بازوی کامگار و زخم شمشیر ظفر نگار دشمنان را بروز ستاره بنماید امیر سیف الدین را از قواعد نجومي و احکام رمل وقوفي بود عرضه داشت که امروز توقف نمودن اولی مي نماید فردا وقت چاشت ساعتي بغایت مسعود

---

(۱) چنین است در شش نسخهٔ موجوده لیکن از لغت ترکي و غیره محقق میشود که قبل میم یای حطي ساکن باید *

است آن سخن محلّ قبول یافت و عزم بیرون رفتن موقوف ماند و از جانب مخالف تیزکجي بهادر با دویست کس همه درها[1] و سپرها برداشته بنزدیک دروازه آمدند و رعایت حزم را شب آنجا بودند و چون رایت صبح از کمین گاه افق برافراختند ایلچیي بوغا بهادر و آقتمور بهادر پول دروازه را بیفداختند و با پنجاه مرد از قلعه بیرون آمده بي‌خبر بر سر دشمنان ریختند و به تیغ سرافشان و خنجر جانستان خاک معرکه با خون بر آمیختند * بیت *

چکا چاک خنجر بگردون رسید * ز قرشي روان‌خون بجیحون رسید

بفرمان حضرت صاحب قران علي شاه و درویشک برغوچي با بیست سوار بمعاونت پیادگان سوار افگن از حصار بیرون تاختند و آتش کین و رایت فتح مبین * مصرع *

* بر افروختند و بر افراختند *

از مخالفان طغي بوغا بهادر با شمشیر کشیده حمله کرد و آقتمور بهادر راه او گرفته بیک ضربش از پا در آورد و در سپاه امیر موسی جواني اوزبکي بود بغایت متهور و دلاور پندار پهلواني در دماغ و غرور جواني در سر گرزي که کوه البرز از تاب زخمش بلرزیدي در چنگ آهنگ جنگ کرد قران بوغا از سر تهور پیش رفته هردو دست او را چنان بگرفت که پای از جای نتوانست داشت

---

(۱) چنین است در پنج نسخ و دریک نسخه بجای آن (درعها) صحیح کرده شده است *

تا یکی دررسید و او را بشمشیر هلاک بگذرانید * * نظم *

هرآنکو بمردیِ خود دل نهاد * زناگه غرورش دهد سر بباد

و امیر ساربوغا و ایلچی بهادر کمانِ کین بزه در آوردند و از بالای
دروازه تیر باران کردند * * نظم *

زشستِ خدنگ افگنان خاست جوش
کمان گوشها گشت همراز گوش

هوا پر ز زنبور شد تیر پر
خدنگین تن و آهنین نیشتر

تیرِ بهادران از بالای حصار چون کارِ دشمنان رو به نشیب آورد و جانِ
مخالفان از نقبی که پیکان می‌زد بیرون جسته عزمِ عالم بالا میکرد *

* نظم *

ز پیکان دلِ جنگ جویان بخست
ز انبوهِ جان راهِ گردون به بست

سپاهِ دشمن از بیم تورها انداخته کیپنگها (۱) در سر کشیده بجستند
و بخندقی که از برای حزم و احتیاط کنده بودند پناه جستند لشکر
منصور ایشانرا ازانجا نیز رانده از خیمهای شان بگذرانیدند و در
کوچهای شهر دوانیدند * * نظم *

---

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در یک نسخه بجای کیپنگها (کبکها)
است کیپنگ لفظ ترکی است بمعنی جامه و کَبَل مرادف کَوَل است
یعنی پوستینی که از گوسپندِ پیر سازند *

گریزان شدند از دلیران همه * چو از شیر غرنده آهو رمه

باز از سپاهِ دشمن توکل با صد مرد از طرفي دیگر حمله آورد و پیادگانِ مخالف دستِ جلادت به تیر باران کشاده لشکرِ ظفر قرین را برگردانیدند صاحب قران کامگار با پانزده سوار از حصار بیرون تاخت و سپهر از بیم بلرزید و فرِّ دولتش بهادران را قوتي تازه و شوکتي از نو بخشید ایلچي بوغا و بهرام متوکلانه روی بتوکل نهادند و او پاره دیوار را پناه ساخته بود و نشسته ایلچي بوغا از بالای دیوار شمشیر برو حواله کرد و او سر کشیده رو بگریز نهاد دران حال از جمله دلاورانِ لشکر منصور خراساني نادانسته شمشیر فرود آورد و روزِ حیاتِ بهرام از آسیبِ حسامِ او بشام رسیده کارش تمام شد و لا مرد لقضاء الله * * نظم *

گر نیست اجل دشمنِ جان یار ملک خوست
چون وعده رسد دوست چو دشمن بکُشد دوست

آخر الامر از فرِ دولتِ روز افزون امیر موسيٰ با هفت هزار سوار که درین جانب بباد حمله پیاپي آتشِ پیکار افروخته بودند آب روی ناموس ریخته و خاکِ عار برفرقِ روزگارِ خود بیخته از پیش اندك نفری از عساکرِ گردون مآثر پشت دادند و رو بگریز نهادند و مجموع پراگنده و متفرق گشتند اما ملک بهادر با پنج هزار مرد از لشکر قروناس از طرف دروازه خزار هنوز استاده بودند حضرت صاحب قران موید مظفر گیتي ستان با شصت کس روی شجاعت بسوی ایشان

آورد ملك چون دید که آنحضرت متوجه انتقامِ اوست پای قرارش
از جای رفته دستِ عجز در دامنِ فرار آویخت و بی آنکه شمشیر
بر کشد سپر انداخته روان بگریخت و بقبتول خود شتافت که در
گنبد لولي بود حضرت صاحب قران عنان دولت بآن صوب تافت
و چون شیر غران از عقبِ او روان شد ایشان چون سیاهي سپاهِ
آنحضرت از دور بدیدند درانجا هم نتوانستند ایستاد متفرق و پریشان
گشته رو بگریز نهادند زهے عنایتِ بے نهایتِ الٰهي و زهے فیضِ
فضل و رحمتِ نا متناهي که یک کس را بمزید لطف مخصوص
گردانیده آن مایه قوت و شجاعت ارزاني دارد که با دویست
و چهل و سه مرد باختیار نه برسبیل اضطرار روی مقابله و مقاتله
بدوازده هزار سوار خون خوار همه دشمنان کینه دار نهد
و چون برسد بدو شبانه روز شهر و حصار ازیشان بستاند و اهل
و عیال اسیر کرده مال و منال بتالاند (۱) وهمه را بزخمِ تیغِ آبدار
آتشبار متفرق و پراگنده گرداند و همچنان بنفسِ مبارک درپي
ایشان تازد و بهادران را اندازد و اسیر سازد و این حکایتي است
واقعي که صحتش بتواتر پیوسته و در مجلس تحریر بعضی ازان
مردم که براے العین این احوال مشاهده کرده اند بي مداهنت
تقریر مي کنند نه از قبیل لاف و گزاف که فردوسي در شاهنامه
برای سخنوری و فصاحت گستری بر بعضي مردم بسته و در نظمِ

(۱) یعني غارت و تاراج کند و دریک نسخه بجای بتالاند (غارت کند) است ٭

قصه یوسف علي نبینا و علیه الصلوة و السلام خود معترف شده و انصاف داده که * * نظم *

ز هر گونهٔ نظم آراستم * بگفتم دران هرچه خود خواستم
اگرچه دلم بود ازان بامزه * همي کاشتم تخم و بیخ بزه
ازان تخم کشتن پشیمان شدم * زبان را و دل را گره بر زدم
که آن داستانها دروغ است پاک * دوصد زان نیرزد بیک مشت خاک
برین مي سزد گر بخندد خرد * زمن خود کجاکي پسندد خرد
که یک نیمهٔ عمر خود گم کنم * جهاني پر از نام رستم کنم
چه باشد سخنهاي برساخته * شب و روز اندیشه پرداخته

و الحق این معذرت و انصاف ازان بدیع مقال بي همال هم از دلایل وفور فضل و کمال اوست * * نظم *

که جاوید فردوسي آسوده باد * بجائي که نامش بآن مژده داد

القصه چون بنیروي اقبال فرخنده فال رایت شوکت و اقتدار معاندان که باوج تجبر و استکبار بر افراشته بودند نگونسار شد و نقوش مباهات و افتخار معارضان که باستظهار کثرت اعوان و انصار برلوح تصور و پندار نگاشته داشتند بآب تیغ آتشبار بکلي شسته گشت لشکر مخالف یکبارگي پشت عجز بهزیمت داد و امیر و نوکر و سردار و لشکر روي اضطرار بصوب فرار نهادند حضرت صاحبقران امیر جاکو و امیر حاجي سیف الدین را فرمود تا تنگ چکچک تکامشي کرده از گریختگان آنچه توانند بدست آورند ایشان دران باب اندک توقفي

روا داشتند صاحبقران کامیاب چون آفتاب که بي لشکر بر حشر اختر زند و چون شیر که بسر پنجهٔ قوت خویش شکار افگند بي درنگ از پي مخالفان تاخت کرد و امیر داؤد چون ظفر در مقدمه روان شد و از طرف یا غي صد سوار دلاور که قفاي لشکر خود را نگاه میداشتند از آمدن ایشان آگاه گشتند و دوقُوشون شده جُرنغار شان ایلچي بوغا را رانده بر گردانیدند و بُرُنغار بر صاحبقران کامگار حمله آورد نهنگ مردم خوار یعني شمشیر آبدار آتش کردار در دریاي دست حضرت صاحب قراني آغاز سر افشاني کرد ایشان چون پشه از پیش باد صرصر چنان گریزان شدند که از مشاهده آن سپاه جرنغار نیز که جلادتي نموده بودند و ایلچي بوغا را رانده از بیم في الحال بگریختند و کوتلها و اسپان ایشان همه بدیگر غنایم عساکر منصوره مضاف شد * * نظم *
بهر جا که رو کرد صاحب قران * ظفر تاخت با او عنان در عنان
و آرزو ملک آغا که دختر امیر بایزید جلایر و خاتون امیر موسي بود با ملک بهادر همراه گشته گریخته میرفتند صاحب قران فلک اقتدار از عقب ایشان روان شد و ملک را آواز داد که از سر خون تو اگرچه ریختني است گذشتم عورات را از خود جدا گردان ملک چون مژدهٔ امان جان شنید بامتثال فرمان مبادرت نمود و قضیه من نجا براسه فقد ربح را غنیمت شمرده ازیشان جدا گشت و چون باد بشتاب برفت عورات همچنان مي تاختند و صاحب قران سپهر اقتدار یک تنه آفتاب وار از پي ایشان میرفت و با ایشان نوکري بود عاشق تاز

نام کمان و تیر دردست وگرچه دران کاردستي نداشت و چون
حضرت صاحب قران نزدیک میشد تیر درکمان نهاده مي کشید
و نمي انداخت آنحضرت از اندیشه آنکه او تیر اندازي نیک
باشد و اگر زخمي رسد محل ملامت و سرزنش بود که از براي طمع
در زن و مال زخم خورد احتراز می کرد و بسیار پیش نمیراند
ناگاه از قضا بارگیر جهان نوردش را جوگرفت و برجاي بماند
و دران حال دولتشاه بخشي برسید وسپر درسرکشیده از پي
عورات بدوانید آن شخص که کمان داشت بضرورت تیري بینداخت
وعیب وعارش دران کار ظاهر شد دست از کوشش باز داشت
و با زنان رو بگریز نهاد و دولت شاه هرچند ازعقب ایشان تاخت
نرسید و دران وقت آرزو ملک آغا حامله بود نه ماهه بقومان
آغا وهمانا سعادت آن فرزند ارجمند بود و السعید من سعد في
بطن امه که دست تعرض قاصدان بایشان نرسید چه در محکمه
قضا عقد ازدواج آن بانوي عالي شان با حضرت صاحب قران رقم
تقدیر یافته بود چنانچه مشروح بوضوح خواهد پیوست و آنحضرت
از آقوبي که قریب قزلقاق است مراجعت فرموده معسکر ظفر پناه
را از فرّ نزول همایون بیاراست و امیر جاکو وامیر سیف الدین ازان
توقف که در امتثال امر نموده بودند خجلت زده و پشیمان شدند و تا
فرمان قضا جریان بجا آورده باشند ببالای آب جکدالیک درعقب
دشمنان تا تنگ چکچک بتاختند و هزاره جلایر و جمعي دیگر را

که گریخته مي رفتند باز گردانیده بیاوردند * * نظم *

بر هر طرف که چشم نهي جلوهٔ ظفر * و ز هر جهت که گوش کني مژدهٔ سرور

حضرت صاحب قران آن زمستان قرشي را بسعادت و سلامت محل توقف و اقامت ساخت و سایه مرحمت و احسان بر حال اهالي و سکانِ آن دیار انداخت رعایا را استمالت نمود و بسعي در بابِ عمارت و زراعتِ ولایات اشارت فرمود و محمود شاه را بحکومت بخارا فرستاد تا آن طرف را ضبط کرده معمور گرداند و خراج و اموالِ آن بخزانه عامره رساند و نیکپي شاه را که در خراسان پریشان مي گردید نشان فرستاده طلب نمود و آمویه را با توابع باو ارزاني داشت و از میامنِ تربیتِ آن حضرت حاکم جاي خود گشته بضبط آن مشغول شد و علي یسوري که با یسوریان سرگردان مي گشت در بخارا بمحمود شاه که دامادِ او بود پیوست حضرت صاحب قران چند نوبت علي و یسوریان را تفقد فرموده طلب داشت و ایشان بسعادتِ امتثال مستسعد نگشتند و امیر موید حرم خود را شیرین بیگ آغا بطرف ماخان روان کرد و ترمچي بخشي نیز کوچ خود را با ایشان بفرستاد و در اثناء طریق راه غلط کردند و بسي اسپ و الاغ ازان سبب تلف شد تا کسي را که خبیر بود دران راه بفرستادند و ایشانرا سرکرده در ماخان به اغرق همایون رسانید *

ذکر لشکر کشیدن امیر حسین بجانب حضرت صاحب قراني

چون امیر موسی از هدمهٔ جلادتِ بهادرانِ حضرت صاحب قران

هزیمت یافت با سپاهِ شکسته بسوی امیر حسین شتافت و صورت واقعه را درست باز راند امیر حسین ازان معنی متعجب بماند و بغایت هراسان و اندیشه ناک شد و بتعجیل هرچه تمام تر لشکر خود را جمع آورده از سالی سرای متوجه آن حضرت گشت و امیر اولجایتو اپردی و جهانشاه پسر تایغو و پولاد بوغا و ده هزار مرد قروناس با امیر موسی از پیش روان ساخت و ایشان از قهلغه گذشته به نزدیك تنگ چکچك فرود آمدند و به ترتیب کارِ رزم و پیکار مشغول شدند حضرت صاحب قران چون بران حال اطلاع یافت بعزم شبخون متوجه ایشان گشت و از راه یلغوز باغ که در دشت وراغ در فراز و نشیب آن * مصرع *

* گفتی که لقمه ایست جهان در دهانِ برف *

بآهن نعل اسپانِ خاره سم سیم برف بر سندان زمین کوفته سکهٔ چستی و چالاکی زدند و چند کس را از راهِ بالا بزبان گیری ارسال فرمود تا کیفیتِ احوال دشمنان بتحقیق باز دانند ایشان بیست مرد از طرف یاغی گرفته بیاوردند و بعد از استکشافِ خبرِ لشکر چنان معلوم شد که ایشان در شب از تنگ چکچک عبور کرده در جکدالیک فرود آمده اند صاحب قران کامگار رعایت حزم را باز کسی فرستاد و بعد از تحقیق به یقین پیوست که امیر موسی و امیر اولجایتو و دیگر امراء ده هزار سوار مکمل را ترتیب داده بر بالای آق قیا صفها کشیده استاده اند حضرت صاحب قران را دران وقت زیاده از

دویست کس ملازم نبود به نیروی شجاعت صف لشکر برآراست و روی توکل بر ایشان نهاد و چون لشکر یکدیگر را بدیدند از طرفین سورن انداختند حضرت صاحب قرانی از الهامِ تایید آسمانی اندیشه فرمود * نظم *

کس از آزمایش نیابد جواز * نشیب آیدش چون رود بر فراز

بعد از چنان فتحی نامدار که تا انقراضِ عالم طغرای کار نامه پادشاهانِ گردون اقتدار و دیباچهٔ مناقبِ جهانداران در هر روزگار خواهد بود اقدام بر چنین جنگی نمودن مصلحت نیست علی الخصوص در مبادی حال چه بتجربه که آئینه یقین نمای عقل است روشن شده که هر دولتِ عظیم که آستینِ مآثرش بطرازِ ثبات مزین و نامه مفاخرش برقمِ دوام مُعَنون خواهد بود مبادی آنرا از تقلباتِ گونا گون چاره نباشد بدرِ عالم افروز فتح بدر را در عقبِ هلال واقعه جگر سوز احد از کوه بر آمد و آفتابِ جهان تاب سلطنت سلیمانی را ابر استیلاء دیو کبر به پیش در آمد * نظم *

دولت آن به که اُفت و خیز بود * دولتِ تیز رست خیز بود

لا جرم آن حضرت دران حال چون دشمن آگاه شده بود و مجال شبیخون نمانده مراجعت اولی دانست از راهِ کوردنک روانه شد و لشکرِ مخالف بآن غلبه و کثرت اگرچه معاینه دیدند که ایشان اندك نفری بیش نیستند اصلا از جای خویش پیش نیامدند و کس از عقبِ ایشان نرفت حضرت صاحب قران بقرشی معاودت

فرمود و ازانجا متوجه بخارا گشت علي يسوري و محمود شاه اقامت رسم استقبال واجب دانستند و بقدم عبوديت پيش آمده وظيفه خدمتگاري بجاى آوردند و موكب همايون بسلامت و سعادت بشهر بخارا نزول فرمود امير جاكو بسبب آنكه پيش ازين محمود شاه را بردم اسپ بسته دوانيده بود و پيش و پس چوب زده ادبي بليغ كرده بر جانب او اعتماد نداشت و بصورت دولت خواهي برخاطر خطير حضرت صاحب قراني مي نگاشت كه مصلحت وقت توجه صوب خراسان است و هرچند مبالغه نمود آنحضرت قبول نفرمود امير جاكو و امير سيف الدين وعباس بهادر متفق شدند و بے استجازه بطرف خراسان بماخان رفتند بعد از چند روز خبر ببخارا رسيد كه مغلاي امير حسين امير موسى و امير اولجايتو با لشكر گران نزديك رسيده اند حضرت صاحب قران با علي يسورے و محمود شاه فرمود كه صلاح دولت و مملكت و مقتضاے شجاعت و جلادت آنست * نظم *

كه ما لشكر از شهر بيرون بريم * بران جنگ جويان شبيخون بريم

ايشانرا قوت ارتكاب آن امر خطير نبود اتفاق ننمودند و عرضه داشتند كه ما بندگان مصلحت دران مي بينيم كه جاى را نگاه داريم و چون دشمن برسد بدفع و معارضه ايشان قيام نماييم حضرت صاحب قران چون آثار خوف و بد دلي ازيشان مشاهده فرمود و بر ثبات قدم ايشان نيز وثوقي نداشت ازانجا نهضت نمود و عازم خراسان شد

و چون بلب آب آمویه رسید از اتفاقات حسنه ده کشتي از بالای
آب مي آمد فرمان داد تا آن کشتیها بگرفتند و از آب عبور کردند
و بچول درآمده و از مرو گذشته در ماخان بسعادت و اقبال
به اغرق همایون پیوست *

ذکر محاصره کردن امیر حسین بخارا را

چون امیر حسین با لشکر ببخارا رسید علي و محمود شاه باستظهار
معاونت اهالي شهر بضبط و محافظت حصار مشغول شدند
و لشکر بیرون حصار را درمیان گرفته جنگ در انداختند و مردم
شهر جلادت نموده از دروازه کلاباد بیرون آمدند و روی جسارت
بمحاربه ایشان نهادند امیرحسین از راه خداع و مکر با لشکر هزیمت
نموده تا مزار شیخ عالم سیف الدین باخرزي قدس سره باز گشتند
مردم تاجیک بتصور آنکه لشکر گریخته میرود بی‌تحاشی با اسلحه
و تبر و فلاخن از پي ایشان بشتافتند لشکر باز گردید و بیک حمله
همه را تا دروازه رانده بسیاری ازان زیاده سر انرا بدست قهر از پا
درآوردند و بقیة السیف که بهزار حیله جان ازان ورطه بیرون بردند
و تیر و کمان انداخته بسوراخها و کاه دانها خزیدند و دم درکشیدند *

* نظم *

* هر سر سبک که او نه نشیند بجای خویش *
* از دست روزگار به بیند سزای خویش *

علي و محمود شاه خواستند که باز حشري جمع آورند و بمحافظت
شهر قیام نمایند هرچند دران باب سعي نمودند و مردم را طلب
داشتند کسی بسخن ایشان التفات نکرد شب بضرورت دروازه باز کرده
بیرون جستند و راهِ ماخان پیش گرفتند آستینِ دولت از دستِ فرصت
داده بودند دامنِ عجز بدندانِ اضطرار گرفته از پی مي بایست دوید *

* نظم *

* شور بختي که دهد دامنِ اقبال از دست *

* زود باشد که ازان غصه گریبـــان بدرد *

امیر حسین بکاولِ ازعقبِ ایشان روان کرد و تا کنارِ آب تاخته بیشتر
نوکران ایشانرا فرود آوردند و تمام اموال و چهار پایان باز گرفتند علي
و محمود شاه سوار و جمعی نوکران پیاده به بسی مشقت جان
بیرون بردند و از آب عبور نموده بچول در آمدند و از مرو گذشته
در ماخانِ بسعادتِ بساط بوس حضرت صاحب قران مستسعد گشتند
از هرگونه تقصیراتِ خویش منفعل و شرمسار و بالطف و مرحمتِ
آنحضرت خوشدل و امیدوار مراحم خسروانه جرایم ایشانرا رقم عفو
کشیده نوازش بسیار فرمود و باسپ و جامه سرافراز گردانید و بعزمِ
شکار سوار شده ایشانرا در سلک ملازمان انتظام بخشید و امیر حسین
را چون بخارا مسخر شد چند روز درانجا توقف نمود و بعد ازان امیر
خلیل را با دیگر امراء و لشکرے غلبه بمحافظت آنجا باز داشت
و بسالي سرای مواجعت نمود و حضرت صاحب قران فرمان داد

تا نیستانهای ماخان را آتش زده بسوختند و چون باز از نو سبز شد اسپانرا فربه گردانیدند *

گفتار در عبور نمودن حضرت صاحب قران از آب آمویه و گرفتن نیکپي شاه و تاخت فرمودن بر لشکرِ قروناس و شکستنِ ایشان

درین اثنا بمسامع آن حضرت رسید که نیکپي شاه که از میامنِ التفات بندگانِ حضرت از ذل آوارگي خلاص شده و در آمویه و توابع که جای اصلي اوست بعز حکومت تمکن یافته بحکم ان الانسان لیطغی ان راه استغنی پای از جاده اطاعت بیرون نهاده و سر بطغیان وعصیان بر آورده و هرکرا میداند که احرامِ توجه این حضرت بسته از نوکرانِ آنحضرت وغیرهم مي گیرد ومحبوس داشته نمي گذارد که بگذرد حضرت صاحب قران را از استماعِ این خبر نایره غضب اشتعال یافت و از راهِ تورت کول با شش صد مرد شبگیر کرده روان شد و چون بلبِ جیحون رسید هنگام آب خیز بود و سیل بغایت بسیار و تیز * * نظم *

* بدیدار کُه موج و دریا نشیب *
* بتگ چرخ کردار و طوفان نهیب *
* چو باد از شتاب و چو آتش ز جوش *
* چو مار از شکنج و چو شیر از خروش *

آن حضرت بنفسِ مبارک محل گذر طلب کرد و نظر احتیاط

بهر طرف آورده و برده از پایان بورد الیغ جای گذار اختیار فرمود و امراء را فرمان داد که با چهار صد سوار بطرف نشیب آب روان گردند و خود با دویست کس چاشتگاه بر آب زده آخر پیشین ازان جانب بشناه بیرون آمدند و ازانجا شبگیر کرده سحرگاه اطراف و جوانب آمویه که نیکپی شاه آنجا بود فرو گرفتند و او مردي دلیر بود پهلوان و چابک سوار تیر انداز سخت کمان دست جلادت از آستین کوشش برآورد اما شامت کفران نعمتش دامن دولت گرفت و سعادت یاري نکرد اول تیرکه بینداخت زه کمانش بگسست و تیرش بر سپر خطای(۱) بهادر آمد و دورکه و خطای بهادر در رسیدند و او را دستگیر کردند سبحان الله زه کمان گوئي از تار پیمان خود تافته بود که بس زود بگسست و تیر مکر از چوبهٔ تدبیر خود تراشیده بود که بسپر خطا باز خورد حضرت صاحبقران فرمان داد تا کشتیها بآن طرف روان کردند امراء با چهار صد مرد که بر حسب فرمان بآن طرف آب بودند بکشتي بگذشتند حضرت صاحب قران را در اثنای این احوال معلوم شد که لشکر قروناس در نواحی بخارا نشسته اند همت عالي اقتضای آن کرد که بعطفه عناني خرمن جمعیت ایشان بباد تفرقه بردهد به نیروي تایید شبگیر کرد و بموضع پیرمس بایشان رسید *

* بیت *

---

(۱) چنین است در سه نسخه و در سه کتاب دیگر بجای آن (ختای) بتای قرشت است *

دو لشکر چنان درهم آویختند * که از آهن آتش فرو ریختند
تو گفتی هوا لاله کارد همی * ز پولاد بیجاده[1] بارد همی

باد حملهٔ سپاه نصرت پناه از گرد راه خاك ادبار بر دیدهٔ شوکت مخالفان پاشید و نسیم فتح از مهبّ عنایت الٰهی بر رایت ظفر پیکر وزید امیر خلیل که مقدّم لشکر قروناس بود مقهور و مغلوب شد و تمام لشکر متفرق و پراگنده شدند * نظم *

* دولتش بسیار ازینها کرد و تا باشد کند *
* کین هنوز از پرتو صبح جمالش لمعه ایست *

موکب همایون ازانجا مظفر و منصور در کهف حفظ ملك غفور بسعادت معاودت فرمود و از آب گذشته مدت یکماه بر سر چاههای موضع قراول توبه توقف نمود و ازانجا عازم ماخان گشت و نیکپی شاه نقد روان جان بحواله دیوان قهر و انتقام از وجه جنایت کفران نعمت بقابض ارواح فرود آورد * مصراع *

* هرکس که چنان کند چنینش آید پیش *

و هرآینه * نظم *

* هرکو ز ولی نعمت خود روی بتابد *
* روزی بکشد کیفرش و چاره نیابد *

گفتار در فرستادن صاحب قران گردون جلالت امیر جاکو را پیش ملک حسین برسالت

(۱) بیای مجهول - سنگریزه ایست سرخ که مانند کاهربا جذب کاه کند *

چون حضرت صاحب قران از مرو گذشته ماخان مضرب
خیام نزول همایون گشت امیر جاکو را برسالت پیش والي هرات
ملک حسین فرستاد ملک مَقْدَم او را باعزاز و احترام تمام تلقي
نموده از شرایطِ مراعات و محافظتِ جانب او هیچ دقیقه فرونگذاشت
و نسبت با حضرت صاحب قراني اظهار هواداري و محبت جاني
کرده درباب موافقت و مظاهرت مبالغه ها نمود و استدعا فرمود که
من بسرخس مي آیم اگر ایشان ازان طرف تشریف آرند بنیادِ
مودت و موالات استحکام پذیرد و عقدِ موافقت و ارکانِ معاضدت
بعهد و پیمان موکد و مشید گردد و چون امیر جاکو مراجعت نموده
آن سخنانرا بعرض رسانید و حضرت صاحب قران پیش ازان
مصاحب امیر حاجي برلاس بآن طرف رسیده بود و برعادتِ
ناپسندیده و شیمه غدر که ازان دودمان در هر زمان بظهور آمده اطلاع
یافته چه امیر نو روز پسر ارغون آغا که در زمانِ سلطنتِ قران خان
صاحبِ حَلّ و عقد ممالکِ خراسان بود عم ملک حسین ملک
فخرالدین که پدرش ملک شمس الدین کرت او را درقلعه خستار غور
بند کرده بود از پدرش طلب داشت و از قلعه خلاص کرده تربیت
فرمود و دختر برادرِ خود را امیر حاجي باو داد و حکومتِ هرات
باو تفویض فرمود و کارِ او ازان تربیت بالا گرفت و چون مزاج
قران خان با فساد بدگویان بر امیر نو روز متغیر شد و برادر و خویشان
او را در آذربایجان بقتل آورد و امیر قتلغ شاه منکغوت و دیگر امراء را

بقصد امیر نوروز بخراسان فرستاد او بنابر حقوق بسیار که بر ملک
فخرالدین داشت و پیوند که با او کرده بود از طوس پناه بهرات برد
و ملک فخرالدین با او تجدید عهد کرده بغلاظ ایمان موکد گردانیده
و با این همه چون امیر قتلغ شاه بدر هرات رسید ملک فخرالدین غدر
ورزید و امیر نوروز را بدو سپرد و بقتل آوردند و برادر ملک فخرالدین
ملک غیاث الدین که پدرِ ملک حسین بود در عهدِ سلطان ابوسعید
با امیر جوپان سلدوز که مربي او بود همان طریقه سپرد و او را
و پسرش را جلاوخان که از سلطان ابوسعید گریخته پناه بدو برده
بودند و بایشان عهد کرده به بیداد بکشت و عجب تر آنکه امیر
جوپان پیوسته نکوهش رای امیر نوروز کردي که بطایفهٔ غدار پناه
برد وسعتِ پشتِ اسپ بضیقِ چهار دیوار حصار بدل کرد و خود
عاقبت همان کرد که اوکرد بعینه همان دید که او دید اذا جاء القضاء
عمی البصر * بیت *

قضا چون زگردون فرو هشت پر * همه زیرکان کور گشتند و کر

واین حکایت در مقدمه بتفصیل گزارش پذیرفته غرض آنکه حزم
و کارداني حضرت صاحب قراني بعد از اطلاع برین معاني رخصتِ
ملاقات و مخالطت با ملک نمي داد و محاسنِ خصالِ خسروانه روا
نمي داشت که مباسطت و تودد او بعدم التفات و اعراض کلي مقابل
گردد بنا برین فرزند ارجمند نورِ حدقهٔ سلطنت و جهانداري و نور
حدیقهٔ ابهت و کامگاري امیر زاده جهان گیر را مبارک شاه سنجري ملازم

کرده پیش ملک فرستاد و بروفق اذا حییتم بتحیة فحیوا باحسن منها او ردوها سخنان محبت امیز مهر انگیز اورا جوابي مناسب آن پیغام داد که چون بردین داري و نیکو کاري ملک وثوق و اعتماد حاصل است فرزند را پیش او فرستادیم و متعلقان را با اغرق درین مملکت خواهیم گذاشت و درخاطر چنان است که عنان عزیمت بصوب دیار اصلي معطوف گردد یقین که دررعایت و محافظت ایشان انچه مقتضاے مکارم ملکانه باشد بظهور خواهد پیوست * * ع *

* نباید از بزرگان جز بزرگي *

گفتار در نهضت همایون حضرت صاحب قراني بماوراء النهر و شکستنِ لشکرِ امیر حسین

چون سابقهٔ عنایت رباني منشور سعادت حضرت صاحب قراني را بطغرای فحواي بهجت افزاي و جعلنا کم خلایف في الارض موشح گردانیده بود همتِ بلند جنابِ آنحضرت سر نهمت بآن فرو نمي آورد که همچون سلامت جویان بماملی قرار گرفته بمجرد انتظام اسباب دولت و کامراني قناعت نماید و مانند آسایش پرستان فرصتِ عیش غنیمت شمرده لذّاتِ جسماني طلبد و بزمِ عشرت و شادماني آراید * * شعر *

نحن اناس نعشق المکارما * لسنا نحب الشعر والمباسما

درین وقت باوجود آنکه تمامت ممالک ماوراء النهر در حوزهٔ تصرف و تسلطِ مخالفان و معاندان بود و درهر موضعی گروهي انبوه از لشکرِ

دشمن تمکن یافته هرکس جاي خود را بجد تمام محافظت مي نمود صاحب قران سپهر اقتدار عزم آن دیار جزم کرده باستظهار عون پروردگار سوار شد و باشش صد کس شب گیر کرده روي توکل براه آورد وچون از آب جیحون بگذشتند شبگیر کرده نزدیک صبح به نیستان رسیدند وان روز در اندرون چهار باغي کمین کرده توقف نمودند تا اسپان از رنج راه بر آسودند و از موضع جویباري شبگیر کردند و از طرف خزار قرشي را در میان گرفتند و جمعي از نوکران امیر موسي آنجا بودند همه را دستگیر کرده در قید اسار در آوردند خویشان قیصر و انا بخلك و کوده و اردو شاه باقوم خود بگریختند و دورکه وشیخ علي بهادر بابا زرگانان بتصور آنکه از یاغیانند جنگ کردند و غالب شده چهار تنگ کمخا غنیمت گرفته پیش حضرت صاحب قران آوردند آنحضرت فرمان داد تا تمام آنرا بصاحبانش باز گردانیدند و بکم و بیش دران تصرفي نرفت و ازلشکر قروناس پنج هزار مرد درموضع قوزی مذداق نشسته بودند و امیر سلیمان یسوری بایشان ملحق شد وبراتخواجه و هندو شاه نیز بالشکر بایشان پیوستند وانا بخلك وکوده از [illegible] خزار گذشته پیش ایشان رفتند وحضرت صاحب قراني ازین [illegible] آگاهي نداشت آفتاب زردی از قرشي بسعادت سوار شد و نیم شب به نوقت رسید ودرانجا خبر لشکر قروناس وکثرتي که پیش ایشان جمع آمده بشنید وجانب حزم رعایت نموده في الحال از میان عمارات و دیوارها بیرون فرمود و آن شب در ظاهر نوقت بصحرا توقف نمود *   * نظم *

دگر روز چون گنبدِ لاجورد * بر آورد و بنمود یاقوت زرد

رایتِ نصرت شعار ازانجا بسعادت روان گشت درین اثنا امیر جاکو از اسپ بیفتاد و چنان آزرده و مجروح شد که مزاجش از نهجِ استقامت انحراف یافت حضرت صاحب قران سي سوار مکمل همراه او کرده بماخان فرستاد و روی همت راسخ آساس بجنگ قروناس آورد امراء و بهادران همه دران عزم متفق و یکدل شدند مگر علي یسوری که آن رای را مستصوبِ نبود و مصلحت نمي دانست خویشانش این معني بعرض صاحب قران رسانیدند و آن حضرت اورا بجبر تکلیف کرده سوار ساخت و شیخ علي بهادر و آقبوغا بهادر را با شصت مرد برسم منغلای روان گردانید و از جانبِ مخالف هندو شاه با سیصد سوار مقدمهٔ لشکر بود منغلای جانبین بهم رسیده در یکدیگر آویختند و بباد حمله آتشِ پیکار افروخته بآبِ تیغ خاکِ معرکه با خون بر آمیختند * * نظم *

چو ابر و هوا درهم آویختند * چو باران زتن خون فرو ریختند

زخونِ دلیران و گردِ سپاه * زمین گشت لعل و هوا شد سیاه

تاییدِ آسماني سپاهِ حضرت صاحب قراني را با قلتِ عدد فتح و فیروزی کرامت فرمود و منغلای دشمن را رانده بقول ایشان رسانیدند وچون این فتح روی نمود آنحضرت فرود آمد و اسپانرا آسایش دادند و در همان روز وقت پیشین بسعادت سوار شد و شش صد مرد را هفت قوشون ساخت و چون سپاه ظفر پناه از معارضان بعدد بسیار

کم بودند لشکریان را دل داده استمالت نمود و جهت ترغیب ایشان بکوشش و نبرد بلفظ گوهر بار در آورد که امروز روز بزم وعشرت مردان است * * نظم *

* بزم مردان عرصهٔ رزم است وعشرت داروگیر *
* باده خون دشمن وجام دمادم تیغ وتیر *

وامیر داؤد وامیر ساربوغا و حسین برلاس وامیر سیف الدین وعباس بهادر وآقبوغا بهادر و هندو وایلچي ودورکه وشیخ علي بهادر وعلي یسوري وجوبین ومحمود شاه هریک را بجاي خود بازداشت وبنفس مبارک بقراولي پیش رفت وچون یاغي نزدیک رسید جرنغار وبرنغار تربیت داده قول را بفر شکوه خویش بیاراست وفرمود که هنگام جنگ باید که سه جوق شده حمله بریم وچون سپاه طرفین دستا دست شدند مولانا بدرالدین وپسرش بگریختند وعلي یسوري با دو نوکررو بگریز نهاد حضرت صاحب قراني بتایید رباني حمله کرده * * نظم *

در افگند خود را دران کارزار * چو شیري که گور افگند در شکار
چو خورشید تیغش درخشنده شد * عدو چون ستاره پراگنده شد
کسي را که ایزد بود کارساز * زیاري لشکر بود بي نیاز
شکست آن جهان جوي نصرت پناه * چنان لشکري را باندک سپاه

لشکري بآن کثرت وشرکت ساعتي داد مقاومت ندادند وازیک حمله صاحب قران گیتي ستان پشت فرار نموده رو بهزیمت نهادند سپاه

ظفر پناه تکامشي کرده تا جکداليك برفتند و کلانتران ايشانرا بدست آورده بسي غنايم از چهارپايي و غير آن بگرفتند *

* بيت *

چو آن بدسگالان هزيمت شدند * سپه بي نياز از غنيمت شدند

ازانجمله اولجايتو طايخاني و پولاد که با حضرت صاحب قراني سوابق دوستي و اخلاص داشتند دريندولا با مخالفان موافقت نموده آمده بودند لشکريان ظفر قرين ايشانرا به تيغ کين بگذرانيدند و سرها بريده پيش صاحب قران آوردند و وقوع اين حال از کمالِ مرحمت و افضال بر خاطرِ همايونش گران آمد و فرمان داد تا جسد ايشانرا بشهر کش نقل کنند و علماء و صلحاي آنجا بر ايشان نماز گزارند و با وجود عداوت و عصيان که ازيشان بظهور انجاميده بود حقوق دوستي سابق باين مرتبه رعايت کرده شد *

* نظم *

بروزگار همايونِ او محقق شد * که چيست معني لفظِ مکارم الاخلاق

و بعد ازان فتح ارجمند همت عالي عزم آن کرد که دشمنان را مجال نداده برانند و بجلکاي حصار رسانند و لشکرِ آنجا جمع کرده رو بجنگ امير حسين آورند قوتِ قلبِ امراء برفعتِ همتِ آن حضرت وفا نمي کرد باتفاق زانو زده عرضه داشتند که درخواست هواداران دولت خواه و صواب ديد بندگانِ درگاه آنست که اين عزيمت فسخ پذيرد و عنان توجه بصوب سمرقند معطوف گردد عواطف خسروانه سخن ايشانرا بسمع رضا اصغا نمود *

گفتار در توجه حضرت صاحب قرانی بجانب سمرقند بسعادت و کامرانی

صاحب قران کامگار لشکر کش و نواحی آن جمع آورده متوجه سمرقند شد و تومان چوق ایغور و طغی شاه را در ولایت کش باز داشت تا بضبط اموال دیوانی قیام نموده بسویت و راستی از رعایا مستخلص گردانند و چون رایت نصرت شعار بحوالی سمرقند رسید اوچ قرا بهادر با سپاه امیر موسی بیرون آمد و کنار آب رحمت گرفته باستاد حضرت صاحب قران لشکر ظفر قرین را مرتب داشته میمنه و میسره بیاراست و بنیروی دولت قاهره بیک حمله همه را متفرق گردانید و آقتمور بهادر از عقب اوچ قرا شتافته شمشیری زد اورا که تمام تیرهاش قلم شد و اوچ قرا بهادر از بالای زین خود را پیچیده شمشیر حمایل دار فرود آورد و بر سر اسپ آقتمور بهادر زد چنانچه اسپ از پای درآمد و سوار پیاده ماند و اوچ قرا گریخته بشهر درآمد صاحب قران نصرت قرین بموضع رقین نزول فرمود و اوچ قرا یکهزار و پانصد مرد مرتب و مکمل ساخته بآهنگ جنگ بیرون آمد سپاه ظفر پناه صاحب قران گردون اقتدار چون شیر غران بدوی شکار روی جلادت بایشان نهادند ایشان ازغایت [illegible] هراس پیش از جنگ بگریختند

* نظم *

[illegible] توقف نمود * رخ از دور بنمود و برگشت زود

و چون لشکر گریخته بمحلهای شهر رسیدند و [illegible] را تنگ کرده بودند و کوچها را چوب انداخته چنانچه سوار را مجال گزار نبود از

غایتِ دهشت و ترس اسپان را با زین بتعجیل می کشیدند و تمام زینها شکسته شد و نکبت زده و مقهور بشهر درآمدند * نظم *

چو نکبای نکبت بایشان وزید * گریزنده هرکس بکنجی خزید

حضرت صاحب قران بسعادت و اقبال چند روزی در سغد جنت مثال بموضع فرین کنکر و ساغرج توقف فرمود درین اثنا استماع افتاد که اولجایتو و پولاد بوغا با لشکر قروناس متوجه شده می آیند بعد ازین خبر طغی شاه از کش گریخته رسید و تقریر کرد که جمعی بی خبر بر سرِ ترماجوق تاخته او را گرفته اند و بقتل آورده حضرت صاحب قران ازانجا نهضت نمود و با لشکرِ بهرام انتقام بکنار آب یام فرود آمد و ارغون شاه بوردالیغی که اورا بخبرگیری فرستاده بود بیامد و یکی را گرفته بیاورد و چون ازو خبر پرسیدند زانو زده جواب داد که اولجایتو و پولاد بوغا بآب توم نشسته اند و امیر حسین با لشکرِ گران بقرشی رسیده در آینه رای صواب نمای حضرت صاحب قران که بصیقل توفیق جلا یافته بود مصلحتِ وقت چنان روی نمود که بحکم الامور مرهونة باوقاتها چند روزی با روزگار ساز کاری کرده شود تا هنگامِ آن در رسد که دشمنانرا بحسام انتقام سزای لایق در کنار توان نهاد و ما ذلک علی الله بعزیز * نظم *

یاقوت همی قیمت ازان افزاید * کز سنگ بروزگار بیرون آید

بنابرین لشکریرا که از کش و آن نواحی جمع آورده بود رخصتِ مراجعت ارزانی داشت و با ششصد سوار که ازان سوی آب

باز ملازم رکاب نصرت انتساب بودند بطرف پایان آب سمرقند روان شد و امیرحسین پیش ازین بامیرموسی پیغام کرده بود که سرِ راه حضرت صاحب قرانی بگیرد و امیرموسی و اوج قرا بهادر با لشکر در کوکلدار آچیغی فرود آمده بودند و جنگ را آماده گشته و چون آنحضرت برسید لشکرِ فیروزی آثر حمله کردند و ایشان چون پشه از پیش باد صرصر جسته رو بگریز نهادند و بهزار حیله خود را بسمرقند انداختند حضرت صاحب قران ازانجا بسعادت شبگیر کرده بساغرج راند و سحرگاه اسپان را آسایش داده سوار شد وشب هنگام درقرچق فرود آمد زمانی برآسود و ازانجا کوچ کرده وقت صبح در موضع توه پونی نزول فرمود و چاشتگاه ایوار کرده شب در میان یکوکنلک رسید و از آب خجند گذشته شب آنجا توقف فرمود و چون کیخسرو وبهرام جلایر که پیش خانِ جته رفته بودند ازانجا کوچون تمور وشیراول را سرکرده هفت هزارمرد جته آورده بودند و در تاشکنت نشسته حضرت صاحب قران روی توجه بآن صوب آورد و چون فرمانِ خان نفاذ یافته بود که لشکر وایل آن ولایت پیش بهرام جمع شوند او بحکم یرلیغ دران ولایت مستولی شده بود و چون هوای تاشکنت از غبار موکب همایون آن حضرت عطرسا گشت و بهرام پیش ازین نسبت با حضرت صاحب قرانی دم از موافقت و هوا داری میزد و بر مخالفتِ امیرحسین با آن حضرت عهد بسته بود و بتقویت و معاونتِ بندگان حضرت صاحب قران بر ایل و تومان خود حاکم

شده و بر معارضان غالب آمده درین ولا تصور بندگان حضرت آن بود
که او حقوق سابق مرعي دارد و بعهدِ خود وفا نموده در معامله
معارضه و مقابله با امیر حسین بجان بکوشد و او خود اصلا ازان در
در نیامد و نسبت با حضرت صاحب قران رسم خدمتی لایق بتقدیم
نرسانید و با این همه مواضعي که دران نواحي بخاصه شریفه
آنحضرت تعلق داشت بعلت آنکه مال از برای خزانه خان جمع
مي کنم تصرف مي نمود * * نظم *
گفتم که لب تو جان فزائي گندم * افسوس که طرۀ تو دل نیز ببرد
لا جرم غیرت حضرت صاحب قران زبان عتاب باو برکشود و فرمود
که من بسبب موافقت تو مخالفت با خان و امیر حسین آغاز
کردم و بسي خرابي ازان ممر بولایت راه یافت و رعایت جانب
دوستي نموده ترا ازان حال که خود میداني بحکومت رسانیدم و بر
معارضان غالب و مسلط گردانیدم و امروز که اندک قوتي داري
باعتماد عهد و پیمانِ تو اینجا آمدم و مروت و مردمي تو این است
امید بکرم خدای مراد بخش دارم که ترا دگرباره بر درِ خود خوار
و محتاج به بینم و عن قریب چنان شد * * مصراع
* و آن خود چه مراد بود کو جست و نیافت *
و امیر کیخسرو از مقدمِ حضرت صاحب قران مبتهج و شادمان گشته
آنحضرت را بخانه برد و طوي داد و آنچه از وظایف هوا خواهي
و جانب داري تواند بود بجای آورد و امیر کیخسرو دران وقت

که پیش توغلوق تمور خان رفته بود خان او را بدامادی خود گرامی گردانیده بود و تومان قتلغ دختر عم زادهٔ خود بیسون تمور خان ابن ابوکن را باو داد و او را ازان حرم محترم صبیهٔ بود رقیه خانیکه نام حضرت صاحب قران درین ولا او را برای فرزند ارجمند امیرزاده جهانگیر خواستاری فرمود و بساط عیش و کامرانی گسترده مدت یکماه بعشرت و شادمانی گذرانیدند *

ذکر لشکر فرستادن امیر حسین بجانب حضرت صاحب قران و شکسته باز گشتن ایشان

درین وقت خان و امیر حسین با لشکری بے قیاس از قروقاس از شهر سبز گذشته سالار بلاق را مخیم نزول ساخته بودند و امراء معتبر مثل امیر موسی و شیخ محمد پسر بیان سلدوز و اولجایتو پسر اپردی و دیگر بهادران را با بیست هزار سوار بعزم رزم حضرت صاحب قران از پیش فرستاده و ایشان از سمرقند عبور نموده در کنار آب بلنغور فرود آمده بودند و چون امیر موسی و دیگر امراء و بهادران آن سپاه بکرات از حضرت صاحب قران دست بردها دیده بودند و هراس لشکر منصور در دل ایشان جای گرفته سه فوج لشکر از پیش روان کرده بودند تا هر گروهی بر سر راهی نشسته بمحافظت آن طریق قیام نمایند ملک بهادر با سه هزار مرد بموضع سوزن گران آمده بود و آن را نگاه می داشت و جهانشاه با هزار و پانصد سوار در رباط ملک بود و خرمی با هزار مرد در موضع دزق راه تبی قذق محافظت

می نمود صاحب قران گردون اقتدار چون همگی استظهار بعون عنایت پروردگار داشت از بسیاری سپاه دشمن اندیشه نمی کرد *

* نظم *

چو سرسبزیش داد یزدان پاک * ورا از سپاهی دشمن چه باک
یکی تن که با او بود کردگار * نباید که اندیشد از صد هزار

درین حال باتفاق کیخسرو دو هزار مرد چته همراه کرده روی توکل بدفع مخالفان نهادند و آن حضرت با پانصد مرد از پیش روان شده و از موضع خاوص بیرون آمد و از آب خجند گذشته شبگیر کرد و بر جهانشاه و سپاه او شبخون آورد و ایشان را متفرق و پریشان گردانید و هم دران روز بموضع دزق تاخت و خرمن را رانده و کوفته تمامی اموال ایشانرا بباد تاراج برداد و درانجا زمانی توقف فرمود تا اسپان بیاسایند و سیصد و شصت چته را با غنیمتها که فتوح روزگار شده بود همانجا بگذاشت و بیاری تایید ربانی پای عزم در رکاب توکل آورد و با دویست کس روی همت ملکانه بسوی ملک بهادر نهاد و سی مرد جلد کار دیده از پیش روان ساخت و دو کس را از طرف دست راست و دو کس بطرف چپ بقراولی بفرستاد و بنفس مبارک با صد و شصت و شش سوار در عقب ایشان براند مخالفان چون سی مرد آراسته دیدند که بی اندیشه می آیند اندیشناک شدند و گمان بردند که مگر لشکر مغول رسید و غلبه درعقب است سپاه ملک بهم برآمد و روی بگریز نهاد لشکر منصور از پی ایشان تاخته دران چول بسیاری از ایشان

را فرود آوردند و چون گریختگان بامیر موسی و شیخ محمد و اولجایتو رسیدند ایشانرا بیم و هراس صاحبقران دردل وجان قرار گرفته بود *

* مصرع * * گلِ نم دیده را آبی تمام است *

باوجود آنکه بیست هزار مرد مکمل داشتند خوف برایشان غالب گشت و هم دران شب بی توقف شبگیر کردند حالت یوم یفر المرء من اخیه صورت حال ایشان شده کس بکس ناستاد وهر یک از بیم جان بیخود ولرزان می تاختند تا پیش امیر حسین در ینولا امیر کیخسرو از عقب حضرت صاحب قرانی کس فرستاد که لشکر جته مسلمانان را غارت کرده و برده گرفته از دزق باز گردیدند و من با صد مرد در رباط منتظر شما نشسته ام از وصولِ این خبر گرد ملال بر خاطرِ مبارک آنحضرت نشست و روان بازگشته بامیر کیخسرو پیوست وفرمود که مسلمانان را دردست کافران اسیر گذاشتن روا نباشد وچون رای عقده کشایرا بر تدارک آن واقعه گماشت صلاح دران دید که شصت مرد گزیده کاردان را بفرستند تا از طرفِ کوه خود را بلشکرِ جته نمایند باشد که ایشان متوهم شده بشتاب بگریزند واسیران را بآسان ترو جهی از ربقه تسلط کفار خلاص توان کرد آن تدبیر صورت تقدیر بود که خامه عنایت پروردگار بر لوحِ ضمیر آن موید کام گار نگاشت همان که آن شصت مرد روان شده سیاهی خود را از جانب کوه بنمودند لشکرِ جته اسیرانرا باهرچه غارت کرده بودند بگذاشتند و بی توقف بتاخت بگریختند سپاهِ منصور اسیرانرا با غنایم بی زحمتی بدست آورده

مراجعت نمودند و بدان تدبیرِ لطیف اسیرانِ مسلمانان از تعرض استیلاء کافران خلاص یافتند * * نظم *

نه برحدیقهٔ رایش وزیده باد غلط * نه برصحیفهٔ عزمش نشسته گرد فتور

حضرت صاحب قران بعد ازان نهضت فرمود و از آبِ سیحون عبور کرده در موضع خمرک نزول فرمود چون امراء و لشکریانِ امیر حسین شکسته و برسوائی خسته و پریشان و تازان پیش او رسیدند آتشِ خشمش بر افروخته رایتِ ملامت و زجر برافراخت و ایشان را سرزنشها کرده گناه کار ساخت و خود از سرکین چون شیر غرین باخان روان شد و چون بآق کوتل رسید از تمام لشکر ده هزار مرد نام دار که در شجاعت و مردانگی هریک خود را ثالثِ رستم و اسفندیار می دانستند بتعیین برگزید و ایشانرا بر جنگ تیزکرده این سخن گسترید * * نظم *

که باید که مردانه جنگ آورید * جهان برجهان جوی تنگ آورید

و برسم منغلای روان ساخته مبالغه کرد که بتعجیل از آبِ خجند بگذرید و آتشِ کین را بباد حمله افروخته با دشمن نبرد آورید * نظم *

سراسر همه دل پر از کین کنید * زکین ابروان را پر از چین کنید

گفتار در گریختنِ لشکر امیرحسین از هیبتِ حضرت صاحب قرانی و بازگشتنِ امیرحسین

چون خبرِ توجه لشکر امیر حسین بحضرت صاحب قران رسید

شامگاهي بود جهان از فراقِ آفتاب و تراکمِ حجاب چنان تاریک که فلک با چراغِ ماه راه نمي‌دید وسحاب از دیده ودم حسودِ دولت روز افزون مایه گرفته برقي عظیم مي بارید هوا چون رايِ مخالفان تیره تر از قار و ابر چون دست دریا نوال صاحب قران سیم بار * * نظم *

* هوا پرزمیغ و زمین پرز برف * زلب ره نبردي سوی گوش حرف *

عالي حضرت گردون صولت * * بیت *

دران حال شد بي توقف سوار * به نیروے تایید پروردگار

و امیر کیخسرو چون دولت درین کاریار و باتفاق با پانصد مرد روے توکل براه آورده نیم شب بگذار بارسین رسیدند وگذارها را گرفته فرمان شد تا برغو کشیدند و چون قوتِ دولت آسماني هیبتِ حضرت صاحب قراني در دلها انداخته بود چنان لشکري بآن کثرت و شوکت چون رَمَۀ وحش بمجرد آوازي بهم بر آمدند وهم دران شب از گذارِ آب شبگیر کرده بازگشتند و پیش امیر حسین رفتند * * نظم *

سپه گشته پیشِ سپهبُد خجل * سپهبُد هم از بختِ خود منفعل

و درین اثنا بهرام جلایر بي اشارت و استصوابِ حضرت صاحب قران کامیاب و کیخسرو از تا شکنت با لشکر چته باز گشت و بجانب سیرام رفت و چون اغرق صاحب‌قران و ازان[1] کیخسرو پیش بهرام بود

(۱) چنین است در پنج نسخۀ و در یك نسخۀ لفظ (ازان) قبل کیخسرو نیست *

ایشان نیز از عقب با مردم خود عنان عزیمت بآنصوب تافتند و چون بسیرام رسیدند در قریه چمی کنت اغرق خود را یافتند و بهرام پیش از وصول حضرت صاحب قران ازانجا رفته بود آنحضرت ساربوغا و آقبوغا بهادررا بجانب جته پیش امیرشمس الدین و حاجی بیگ فرستاد بطلب لشکر وبعد از تامل واستشاره در اختیار موضع قشلاق کیخسرو باترار رفت و حضرت صاحب قران با شش صد مرد خاصه بازگشته زمستان بسعادت واقبال در تاشکنت که فردوسی در شاهنامه آنرا بهشت کبلک خوانده وچاچ و شاش نیز گویند بگذرانید خان وامیر حسین چون درین مدت هرچند کوشیدند دست سعی شان بدامن مراد نرسید ودر عرصه معارضه هرمنصوبه که از وفور شوکت وکثرت سپاه به نشاندند به بیدق تدبیرے که دولت حضرت صاحب قرآنی فرو کرد ازهم برشد درین هنگام که لشکر زمستان هجوم کرد و بساط کافوری برف در بسیط گیتی بگسترد بضرورت باز گشتند و در سمرقند پولاد بوغارا باجمعی بهادران بضبط آنجا بگذاشتند وخود باخان بارهنگ سرای رفتند و فصل زمستان دران جا بسر بردند *

گفتار در مصالحت امیر حسین و حضرت صاحب قرانی

چون فصل شتا بآخر انجامید و رسولان صبا وشمال آوازهٔ رسیدن لشکر بهار در انداختند ونصیحت گویان قمری وهزار درباب مصالحت

گل با خار فصلها پرداختند سار بوغا و آقبوغا بهادر که حضرت صاحب
قران ایشان را بجانب جته فرستاده بود باز آمدند و خبر آوردند
که از جته لشکري انبوه میرسد و چون آنحضرت بحقیقت صاحب
قران بود و موید من عند الله و در هر وقت باندك سپاهي لشکرهاي
گران مي شکست و بي کثرتي کارهاي بزرگ از پیش مي برد
و امور غریب از دولتش بظهور مي پیوست امیرحسین را دایماً دل
در تدارك خاطر او بود و درباب مصالحت با او سعي مي نمود و چون
اول بهار شد و خبر شنید که لشکر جته بمعاونت آنحضرت خواهد
آمد اندیشه کرد که اگر از جانب جته لشکري به سپاه او پیوندد کوه
آهنین بمثل پیش باد حمله اش پره کاهي نسنجد و ما را بکلي
دست از جهان بباید شست و دل از جان برگرفت * نظم *

* آنکه بي لشکر ازین گونه جهان برهم زد *

* چون سپاهش برسد خود که تواند دم زد *

وصلاح دران دانست که بعلماء و مشائخ خجند و تاشکنت توسل
جسته ازیشان استدعاء نمود که باتفاق با حضرت صاحب قراني از در
دینداري و مسلماني در آمده معارضه و مجادله که درمیان
ایشان است بموافقت و مصالحت رسانند و غبار وحشت و آتش
فتنه که درمیان برخاسته و برافروخته است بزلال موعظت و نصیحت
فرو نشانند اصحاب درس و فتوي و ارباب زهد و تقوي بمقتضای
نص وان طایفتان من المومنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما

دُرّاعهٔ موافقت پوشیده دست صلاح از آستین صدق بر آوردند و بهای
اخلاص پیش آن سرور صاحب قران آمدند و بعد از تقدیم مراسم دعا
و ثنا عرضه داشتند که چون بندگان را کمال دانش و دین داری
و مرحمت و نیکو کاري حضرت صاحب قران بیقین معلوم است
به درخواست حاجتي که متضمن خیر و صلاح دنیوي و اخروي
مسلمانان مي دانند جسارت مي نمایند حال آنکه مخالفت
میان شما و امیر حسین خود موجب ویراني مملکت و پریشاني
رعیت است و چون ستیزه بجای رسد که شما لشکر بیگانه را درین
دیار راه دهید دست تعرض کفار بخون و مال مسلمانان دراز شود
و اگر ایشانرا غلبه و استیلائی که مبادا هرگز دست دهد با شما
هم وفا نکنند * نظم *

ستیزه بجائي رساند سخن * که ویران کند خاندانِ کهن

امید بتوفیق الٰهي که پیوسته رفیق حال شما بوده و خواهد بود
چنان است که بر حسب فرموده وَالصُّلحُ خَیر زنگ کدورتي که بر
آینه مصادقت و دوستي طرفین نشسته بمصقل مصالحت جلا
پذیرد تا عرایسِ مصالحِ ملک و ملت و سلامت و امنِ لشکري و
رعیت در صفای آن چهره بنماید و از حسنِ اتفاق دران نزدیکي
حضرت صاحبقران بخواب دیده بود که در آبِ خجند سیل بسیار
در آمده بود و او در میان آب بر سرِ چوب پاره نشسته بودی و بسجده
در افتاده و از فریادرس درماندگان خلاص و نجات طلبیدی و از غایت

دهشت از خود غایب شده و چون چشم باز کردي خود را بساحل آب دیدي از طرف سمرقند و در عقب نظر کردي دریا همچنان جوشان مشاهده نمودي و چون از خواب برآمد رای مبارکش بالهام دولت آن سیل جوشان را بلشکر تعبیر فرمود و صورت نجات که در جانب سمرقند دیده بود دانست که آنچه مراد است هم ازان طرف بحصول خواهد پیوست در خاطر خویش روی توسل و امیدواري از جانب جته بکلي گردانید چون درین هنگام آن گروه گزیده مصالحت التماس نمودند و دران باب مبالغه فرمودند در محکمه رای صواب نمای آنحضرت بدو گواه عدل ثابت شد که خیر در سلوک جادهٔ موافقت و مصالحت است و چون خاطر شریف بران نهاد اندیشه فرمود که اگر جمعی درمیان آمد و شد نمایند و گفت و گو کنند این کار مدتی در حیز توقف و تاخیر بماند همان به که خود پیش امیرحسین روم و بحثی که باشد رو برو گفته و شنیده هرچه زودتر غبار کدورت ازمیان برخیزد * بیت *

هزبراني که شیران شکارند * پیام خود بپای خود گذارند

لاجرم نوکري پنجشنبه نام را جهت اعلام قصدی که فرموده بود پیش امیرحسین فرستاد و بنفس مبارک چنانکه شیمه و وار آن موید کامگار بود که کارهای کلي همه بنفس همایون خود ساختي روی صدق بسوی کعبهٔ صفا نهاده بی توقف و اندیشه روان شد و از سیحون عبور کرده متوجه سمرقند شد و چون بآنجا رسید و آفتاب

غرۀ مبارکش ظاهر شهر سمرقند را منور گردانید وقت طلوع آفتاب
بود خواست که بشهر در آید شخصی از شهر بیرون آمد و خبری
غیر واقع رسانید که امیر حسین وفات یافته است حضرت صاحبقران
بعد از استماع آن سخن بشهر در آمدن مصلحت ندانست عنان توجه
بصوب شادمان تافت و چون بشادمانی بشادمان رسید با چند
قوشون از لشکر امیرحسین که از مقابل می آمدند دوچار خورد
و چون روی قصد بآن حضرت نهادند دفع صایل را بنیروی تایید
حمله کرد و ایشانرا رانده منهزم و متفرق گردانید و ازانجا بآب یام آمده
نزول فرمود و زمانی توقف نمود تا اسپان چریده سیر شدند وبسعادت
سوار شد و چون بموضع ئیازی رسید امیر موسی هزاره غانچی
که تعلق بخاصه او داشت و دیگر سپاه جمع آورده با لشکری پیش
آمد بهادران این طرف او را از قصد و نیت حضرت صاحب قران
خبر دادند که عزم ملاقات امیرحسین دارد تا کدورتی که درمیان آمده
بصفا مبدل شود امیر موسی بکثرت لشکر مستظهر بود آن سخن
مسموع نداشت غافل ازانکه عمده درباب محاربه و جنگ مردی
و مردانگی سردار است نه بسیاری لشکر جرار *   * مصراع *

* پشت سپه گران سواری دارد *

و با آنکه چند بار خود را آزموده بود باز لشکر آراسته آهنگ جنگ
کرد حضرت صاحب قران امیر سیف‌الدین و خطای بهادر را با
پنجاه مرد فرستاد که از عقب ایشان درآمده حمله آورند و بنفس

مبارک با هفتاد کس پیش ایشان بگرفت لشکرِ امیر موسی چون
دیدند که سپاه از پس و پیشِ ایشان درآمد و دست برد این سپاه
بکرات دیده بودند و مرارتش چشیده فی الحال منهزم شدند کانهم
حمر مستنفرة فرت من قسورة متفرق و پریشان گشتند لشکرِ
منصور از پی ایشان روان شده بسیاری را بتیغِ قهر بگذرانیدند بسی را
فرود آورده از قتل در گذرانیدند و درین اثنا حضرت صاحب قرانی
جهت تفقدِ دولتخانه ارغون شاه بوردالیغی را با بیلاکات لایق
بجانب ماخان روان فرمود و درین حال از پیش خبر آمد که لشکر
امیر حسین رسید حضرت صاحب قرانی مراجعت نمود و همان
شش صد مرد را مرتّب داشته بر بلندی با ستاد و لشکرِ قرونا س
سی قوشون سواران گزیده میمنه و میسره آراسته در رسیدند و در
مقابل صفها برکشیدند و از جانبین سورن انداختند * نظم *

خروشی برآمد ز هر دو طرف * که لعلی شد از بیم دُر در صدف

حضرت صاحب قران را سپاه ظفر پناه زمانها توقف نمودند تا آن
بهادران بکاری که این سپاه از برای آن پیموده اند و زحمت کشیده
در آیند و دست بکشیدند کسی سر بر نیاورد و پای پیش نه نهاد
آنحضرت ایشان را بگذاشت و با دلاورانِ خویش مراجعت نمود
و شبگیر کرده از آبِ کوهک بگذشت و سحرگاه بقیغار شقشار نزول
فرمود چون پیش ازین نوکری پنجشنبه نام بسالی سرای پیش
امیر حسین فرستاده بود که سخن مصالحت برساند دران موضع

بانتظار معاودت او توقف نمود چون پنجشنبه بامیرحسین رسید و خبری که پیوسته گوش امید او بر راه انتظار آن بود برسانید آن معنی را غنیمت شمرد و بر التزام موافقت و ترک مخالفت سوگند یاد کرده عهد بست و توران شاه را با پنجشنبه بفرستاد تا عهد ازین جانب نیز مستحکم شود حضرت صاحب قران عباس بهادر را با توران شاه روان کرد و امیرحسین با عباس بهادر تجدید عهد کرده پیمان را با یمان موکد گردانید و امیر موسی و اولجایتو را با ده هزار مرد بفرستاد و با ایشان مبالغه کرد که خاطر فلان کس یعنی حضرت صاحب قران بدست آورده با او صلح کنید و سعی نموده البته نوعی سازید که میان ما ملاقات شود و چون ایشان از قهلغه و کش گذشته در پایان سمرقند بقریه کمش کنت که مزار متبرک علی اتا قدس سره آنجاست فرود آمدند حضرت صاحب قران بعلی آباد سغد نزول فرموده بود ایشان بدرخواست مصالحت کس فرستادند و آنکس از آب کوهک عبور کرده پیش حضرت صاحبقران آمد و بشرف بساط بوس استسعاد یافته حکایت درخواست امراء درباب مصالحت بعرض رسانید و قرار بران شد که آنحضرت با صد کس و امیر موسی و امیر اولجایتو با صد کس بهم رسند و ملتمس ایشان مبذول افتاده صلح کنند و چون این سخن بامراء رسید فی الحال سوار شده با صد مرد متوجه گشتند و حضرت صاحب قران با دویست مرد توجه نمود و چون بیکدیگر نزدیک شدند ملازمان آنحضرت عرضه داشتند

که امراء صاحب وجود امیرحسین اینها اند که بپای خود بدام آمده اند اگر اینها را بدست آوریم دیگر او را قوت مقاومت با ما نماند و بکلی ویران و مستاصل شود گردش چرخ نقشی موافق نموده فرصت غنیمت می باید شمرد همتِ عالی آن حضرت آن سخن را تمکین نکرد و فرمود که عهد شکستن از مردی نیست * بیت *

* از عهدهٔ عهد اگر برون آید مرد *
* از هرچه گمان بري فزون آید مرد *

و چون امیرموسی و امیراولجایتو بحضرت صاحب قران رسیدند زبان انصاف بعذرخواهي برکشادند و از جانبین عهدِ مودت و دوستي تازه کرده وحشت و کدورت بکلي ازمیان برخاست و حضرت صاحب قران تسلي خاطر ایشانرا بوثاق امیرموسی فرود آمد و بقاعده سابق بساطِ انبساط و یگانگي مبسوط گشت و بعد ازان لشکرِ خود را اجازت داده باز گردانیدند و خود نیز بخانهای خویش معاودت نمودند و آنحضرت بجانبِ کش توجه نموده بسعادت و اقبال دران خطه جنت مثال نزول فرمود اصول و اهالي آنجا باحراز دولتِ پای بوس مبادرت نموده بانواع عنایت و نوازش سرافراز گشتند * نظم *

باقبال به نشست صاحبقران * ز فرشِ همه مملکت شادمان

ذکر لشکر کشیدنِ امیرحسین بجانب بدخشان

دران وقت شاهانِ بدخشان با خان و امیرحسین یاغي بودند

امیر حسین لشکر کشیده بسرِ ایشان رفت و شاهان نیز سپاهِ خود جمع آورده پیش آمدند و لشکر طرفین در مقابل یکدیگر به نشستند و چون ملک حسین والي هرات از مخالفتِ شاهانِ بدخشان و توجه امیر حسین بجانب ایشان آگاه شد لشکری گران بطرف بلخ روان کرد تا ایل و الوس آنجا را غارت کنند حضرت صاحب قران را بران حال اطلاع افتاد ازکش با سپاه ظفر پناه روی توجه بدفع ایشان نهاد لشکرِ ملک را چون از توجهِ آنحضرت خبر شد شَبُرغان و بلخ را تاخُلم تاخت کرده بتعجیل باز گشتند حضرت صاحب قران از معبرِ ترمذ عبور فرمود و چون خراسانیان باز گشته بودند عزم دیدنِ خان و امیر حسین کرد و چون امیر حسین را از توجهِ آنحضرت آگاهي دادند با شاهانِ بدخشان صلح کرده رکن باز گردید و در قُندُز اتفاق ملاقات افتاد و یکدیگر را کنار گرفته غبار وحشتی که درمیان بود بکلي مرتفع شد و چند روز متصل طویها کرده بعیش و عشرت مشغول شدند وازانجا نهضت فرموده به ییلاقِ اشکمش رفتند و حضرت صاحب قران بماخان کس فرستاد تا امیرزاده جهانگیر با اغرق بخطه دلکش کش توجه فرماید *

نظم

* روان گشت فرمانِ صاحب قران *
* که اغرق بسوی کش آید روان *

گفتار در لشکر کشیدنِ امیر حسین و حضرت صاحب قران بکابلستان

چون دران وقت پولاد و آقبوغا بیسود پشتِ استظهار بحصار کابل باز گذاشته پای از جادهٔ انقیاد بیرون نهاده بودند و سر از ربقهٔ اذعان کشیده دم از مخالفت میزد امیر حسین و حضرت صاحب قران لشکری گران مرتب داشته بعزم توجه آن جانب سوار شدند و چون از عقبه هندوکش گذشته بکابل رسیدند پولاد و آقبوغا مقابله و معارضه را آماده گشته بحصار تحصن جستند و لشکرِ اینجانب حصار را مرکزوار درمیان گرفته جنگ در پیوستند * * نظم *

چو بارانِ نیسان بهنگام جنگ * ببارید ازان باره سنگ و خدنگ
تو گفتی شد آن بارهٔ ابرِ مُطیر * تگرگش همه سنگ و بارانش تیر

حضرت صاحب قران روی همتِ عالی بقهر دشمنان آورده ایشانرا عاجز و مضطر گردانید و بهادرانِ نصرت پناهش داد مردی و مردانگی داده خطای بهادر و شیخ علی بهادر با بسی دلاوران دران جنگ زخم دار شدند و چون آن حضرت بنفس مبارک متصدی کارزار شده بود مخالفان را بضرورت کارزار گشت و لشکرِ ظفر قرین حصار را بحرب و ضرب بگشادند و پولاد و آقبوغا را دستگیر کرده به بستند * * نظم *

سپه را چو صاحب قران پشت بود * نگینِ سعادت در انگشت بود
خدا داد شان از عنایت ظفر * بر اعدای بیسود کوته نظر

و بعد از فتحِ حصار و قهرِ مخالفان و ضبطِ دیار مظفر و کامگار

باز گشتند و درین اثنا امیر حسین با حضرت صاحب قرانی بر سبیل
مشورت سخن راند که داعیه دارم که بلخ را نشستن جای سازم و قلعهٔ
هندوان را که در وقت معموری پاسبان بامش با هندوی فلک همراز
بودی و از ترشح آب خندق عمیقش گاو زمین در شناوری با ماهی
هم باز * نظم *

* گردون چو خاک و خاک چو گردون همی نمود *
* از پستی و بلندی آن خندق و حصار *

بحال عمارت باز آورم حضرت صاحب قران بحکم المستشار موتمن
او را از امضای آن رای منع فرمود و قصه عمش امیر عبدالله یاد داد
که بعد از واقعه امیر قزغن عزم توطن سمرقند جزم کرد و امراء و
دولتخواهانش عرضه داشتند که ولایت خود را گذاشتن و درمیان
بیگانگان وطن ساختن از طریق حزم دور است چه اگر کارے افتد
مردم بیگانه بکار نیایند و مدد کاری ننمایند واو نصیحت نیکخواهان
را نشنید و عاقبت بسخن ایشان برسید و دید آنچه دید * بیت *

* هرکس که نصیحت ز عزیزان نکند گوش *
* بسیار بخاید سر انگشت ندامت *

و این اندیشه که تو بخاطر آورده بعینه همان حکم دارد و عاقل بعد از
چندان تجربه چنین فکرها در خیال نیارد * * مصرع

* مکن مکن که پشیمان شوی و سود ندارد *

امیر حسین این سخنان را مسلم داشت و معترف شد که منشاء

* نظم *

چو داریم در کشور خود عدو * بدیگر دیار از چه آریم رو

گفتار در نهضت امیر حسین و حضرت صاحبقران بجانب بدخشان

چون بنیروی دولت از اندیشهٔ سپاه جته فراغت حاصل شد امیر حسین و حضرت صاحب قران لشکر از نو مرتب داشته متوجه بدخشان شدند و چون از جیحون عبور نموده وقول و منغلای آراسته از طایخان و کلاوکان بگذشتند وکشم که از توابع بدخشان است مضرب خیام نزول گشت حضرت صاحب قران چنانچه مقتضای تقدم ذاتی آنحضرت بود از پیش بایلغار روان شد امیر حسین پسر خود جهان ملک را همراه آنحضرت بفرستاد وخود باخان درکشم توقف نمود و از انجانب بدخشانیان عقبه گرگس را گرفته پیاده شدند و باستادند بتصور آنکه بعقاب تیر مرغ را نگذارند که ازانجا گذار یابد و بمجرد آنکه سیاهی سپاه حضرت صاحب قران بدیدند وهم بر ایشان غالب شده رو بگریز نهادند * نظم *

غبار موکب منصورش از دور * شکست آرد بخصم ار هست فغفور

و باز در عقبه جرم جلادتی نموده باستادند و چون رایت ظفر پیکر بنزدیک رسید آنجا هم توقف نیارستند کرد فرار اختیار کردند و از آب جرم گذشته پول را خراب ساختند و گذارهای آب را گرفته باستادند حضرت صاحب قران ازد گرجای محلّ گذار جست و فوجی از مردم

خود را به پنهانی بگذرانید وچون ایشانرا ازگذشتن لشکر خبر شد پای
قرار شان ازجای برفت و بطرف بالای بدخشان گریختند و دردره
ازنج که جای بغایت تنگ است و دو آب عظیم آنجا بهم می‌پیوندد
چپرها بستند ومجموع شاهان دران محل باستادند وچون عساکر گردون
مآثر روی شجاعت بآنجا نهادند ایشان پشت داده ازان محل نیز
بگریختند و بطرف قنعرالنک رفته از سراب جیحون بگذشتند و
گذارهای آب را گرفته باستادند منغلای لشکر ظفرقرین از عقب ایشان
بشتافتند و جنگ جلادت بجنگ یازیده آن سراسیمگان را ازانجا
هم براندند و شاه شیخ علی بدخشانی را دستگیر کردند و گلهای
اسپ وگوسفند ایشان را گرفته مفصل آنرا بعرض نواب حضرت صاحب
قرانی رسانیدند وجماعتی از بدخشانیان گریخته بودند و دردره جمع
شده آنحضرت جهان ملک را با انبوهی از لشکر بفرستاد و ایشانرا
غارت کرده اولجهٔ بسیار گرفتند وچون باز گشتند بدخشانیان درتنگنائی
سرراه ایشان گرفته جنگ در پیوستند و نیران قتال اشتعال یافت
جهان ملک بگریخت و مخالفان چیره گشته هرچه ایشان غارت کرده
بودند باز گرفتند و بعضی را بقتل آوردند و شش صد وسی سوار را فرود
آورده اسپ و جبه ازهمه بستدند و چون ایلچی بشتاب تاخته صورت
این حال بعرض صاحب قران رسانید نایرهٔ حمیت خسروانه برافروخت
و بی توقف بنفس مبارک سوار شد و ببالای کوه برآمد و از هول
خبرآن واقعهٔ هایله بیشتر لشکر منهزم گشته از موافقت کردن دران امر

خطير تخلف نمودند صاحبقران مويد كامكار با سيزده كس سر راهي تنك كه ممر ايشان بود بگرفت و دست شجاعت از آستين تاييد آسماني برآورده دست بردے نمود كه فلك دوار حيران و مريخ خنجر گذار را انگشت تعجب در دندان بماند * نظم *

گرآن جنگ رستم بديدي بخواب * شدي از نهيب ويش زهره آب
خدا هركرا سرفرازي دهد * مپندار كانرا ببازي دهد

و بعد از كوشش بسيار بزخم تيغ ظفر نگار لشكريانرا از آسيب استيلاے مخالفان چيره گشته باز رهانيد و از زبان مبارك آنحضرت كه ترجمان ملهم دولت بود منقول است كه اين همه جنگ كه من كرده ام و كارها كه مرا پيش آمده است بسختي آن جنگ نديده ام و ازان جانب ديگر باره پنجاه پياده سپرها بر سر كشيده رو بآنحضرت نهادند و به نزديك آمده تير باران كه بر جان مخالفان مي بايست سوي صاحب قران روان كردند و دويست مرد ديگر بامداد ايشان از عقب مي آمدند قوت طالع صاحب قران ايلچي بوغا را نيرو بخشيد و پياده درميان ايشان دريد وچند تاجيك را سيلي بر گردن زد و بنكتهٔ داني و چرب زباني بايشان گفت آن شخص را كه مي بينيد فلان كس است يعني صاحب قراني واسيران شمارا خلاص كرده باز مي دهد اين جنگ بيهوده چرا مي كنيد اگر كشته شويد يا اسير گرديد گناه در گردن شما خواهد بود تادانيد پياد گان (۱) چون نام همايون آنحضرت بشنيدند دست

---

(۱) چنين است در پنج نسخه و دريك كتاب (تادانيد) نيست *

جسارت از جنگ باز داشتند و سرِ مسکنت فرود آورده لبِ ادب را
باقامتِ رسم زمین بوس بیاراستند دوکس از یشان بپای بیچارگی
پیش آمده بتضرع و زاري از حضرت صاحبقراني امانِ جان طلبیدند
اشارت عَلیّه نفاذ یافت که آنچه از اسپ و جبه لشکریان گرفته اید همه
را جمع کرده علی الصباح بیارید و بسپارید تا اسیرانِ شما را بشما بخشیم
ایشان اطاعت فرمان را انگشتِ قبول بردیده تسلیم نهادند * نظم *
که ما بندگانیم و فرمان تراست * سخن بر سر و حکم بر جان تراست
وظیفه دعا وثنا بجای آورده باز گشتند و صاحب قران گردون اقتدار
مظفر و کامگار * نظم *
فتح و ظفر ملازم و اقبال و بخت یار * در سایهٔ محافظتِ لطف کردگار
بمعسکرِ همایون نزول فرمودند بدخشانیان تمام آنچه از سپاهِ اینجانب
ستده بودند جمع کردند و بسي پیش کش از تقوزهای اسپ مرتب
ساختند و روز دیگر همه را بر داشته * ع *
* جگر از نهیب خونین و لب از امید خندان *
متوجه آستان نصرت آشیان حضرت صاحب قران شدند و بعد از انکه
مراسم بندگي اقامت کرده غنایم را باز رسانیدند و پیشکشها بکشیدند
مرحمت خسروانه بخلاصِ اسیرانِ ایشان فرمان داد وآنچه لشکرے غلبه
که بغیر از کشته وخسته شش صد وسي سوار از ایشان اسیر گشته بباد گم
ناموسي داده بودند آن موید کامگار بسیزده کس از مخالفان ظفر یافته
چیره شده بضرب شمشیر باز ستد و پیشکشها بغرامت بر سر * نظم *

چگویم ازان خسرو و کارِ او * که بیش از شمار است آثارِ او
سعادت که اقبال را رهبر است * عنانش بدستِ عنایت درست
بلشکر نه بست است فتح و ظفر * که هست آن عطیه زجائي دگر

و بعد ازان بسعادت و فیروزي ازانجا مراجعت نمود و چون در ظلِّ حفظ و حمایت رحیم رحمان در شهر بدخشان نزول فرمود تیرکجي جلایر و بعضي مردم که گریخته بودند و آنجا رسیده در معرضِ خطاب و عتاب افتادند امراء خواستند که یرغوي ایشان موقوف مانده بعد از معاودت پرسیده شود غیرتِ خسروانه تحمل نفرمود و باحضارِ ایشان فرمان داد بعد از پرسشِ گناه همه را پس و پیش چوبِ یاساق زدند * مصراع *

* و آن گنه را این عقوبت همچنان بسیار نیست *

در اثناي توقف حضرت صاحبقراني در بدخشان امیر حسین پیش او کس فرستاد که شیخ محمد سلدوز و کیخسرو آمده واتباع و اشیاعِ خود را جمع آورده اند ورایتِ مخالفت برافراشته و فرونشاندنِ آتشِ این فتنه * نظم *

کارِ شمشیرِ آبدارِ تو است * شیوهٔ بخت کامگار تو است

امیدوار که درین کار توقف روا نداري و بتعجیل بیائي و خود با خان بسالي سراے باز گشت *

گفتار در مراجعت صاحب قران از بدخشان

چون خبرِ جسارت و مخالفتِ شیخ محمد بیان سلدوز وکیخسرو بحضرت صاحب قران رسید بعزمِ مراجعت از بدخشان سوار شد و بسعادت

و اقبال روان گشت و چون همه میدانستند که مرکز مدار دولت و ظفر
رایت فتح آیت حضرت صاحب قرانی است * * مصرع *

* بهر جانب که باشد نصرت آنجا است *

شیخ محمد بیان سلدوز وکیخسرو نیز دست امید بدامن دولتش دراز
کرده مکتوبی بآنحضرت نوشته بودند و اندیشه خود را عرضه داشته
درخواست مدد و معاونت کرده و آن مکتوب در راه بدست امیر حسین
افتاده بود وحضرت صاحبقرانرا ازان معنی آگاهی دادند وچون بارهنگ
رسید و درکنار آب با امیر حسین ملاقات فرمود امیر حسین اظهار
بشاشت و شادمانی کرد و از وظایف تعظیم و تکریم هیچ دقیقه فرو
نگذاشت اما حضرت صاحب قرانرا در خاطر آنچنان بود که چون بناء
مصادقت ومصافات بعهد و پیمان موکد شده امیر حسین آن مکتوب
را درمیان آرد و ما فی الضمیر خود را پنهان ندارد که از نشانه صفای
خاطر باز نمودن راز است * * شعر *

* الخل کالماء یبدی ما فی ضمایره *
* مع الصفاء و یخفیها مع الکدر *

* بیت *

دوست چون آب است اگر صافی بود اسرار خویش
می نماید روشن و چون تیره شد پنهان کند

امیر حسین اصلا اظهار آن نکرد و هیچ ازان بزبان نیاورد و حضرت
صاحبقران را ازین معنی حزازه در خاطر مبارک پدید آمد و چون

نصیحت محض شفقت و نیك خواهي است اما توفیق قبولش رفیق نگشت و فحوای * بیت *

بسا شمع روشن که دودے نداشت * نمودم بدار او سودي نداشت

وصف الحال آمد وبعزم آن کارناکردني که ازجمله اسباب نکبت و ادبار او بود روي توجه ببلخ نهاد وبا وجود آنکه مقرر چنان بود که از مراجعت کابل حضرت صاحب قران بمستقر دولت خویش فرماید ازانحضرت التماسِ موافقت کرد وهمراه ببلخ برد وهمین که آنجا رسید عمارت حصارِ هندوان وحفرِ خندقِ آن پیش گرفت ویساق انداخته تمامت رعایا ولشکري بجدے هرچه تمامتر مشغول گشتند واهالي ومتوطنان شهر بلخ را مجموع بقلعه در آورد وشهر خراب بماند واین قضیه درشهور سنه (تسع وستین وسبعمایة) موافق بیچین ئیل بود دربن اثنا خبرآمد که لشکرجته باز متوجه این طرف شده مي‌آیند امیر حسین میدانست که ظلمتِ امثالِ این واقعه بانوارِ آثارِ شهامت وصرامت حضرت صاحب قراني انکشاف یابد توجه او را بصوب ماوراء النهرضرورے دانسته گفت *

* نظم *

کي بجائي رسد چنین کاری * بی زد وگیرچون تو سرداري

گفتار در لشکر کشیدنِ حضرت صاحب قران بمحاربه سپاه جته

چون توجه سپاه جته متحقق شد حضرت صاحب قران متوجه

ماوراء النهر گشت وبا امیر موسی از جیحون عبور نموده روی جلادت بدفع دشمنان آوردند و لشکر جته بتاشکنت رسیده بودند و چون زمستان دررسید همانجا توقف نمودند وحضرت صاحبقران با امیر موسی از سمرقند گذشته در مقرقرا قشلاق کردند و امیرحسین نیزبا باقی لشکر از عقب آمده درجلکای کش بنشتند و از اتفاقات حسنه میان امراء جته اختلاف افتاد قمرالدین که اویماقش دوغلات است و کبک تمور و شیراول با بعضی لشکر بقصد حاجی بیگ ارکنوت متفق گشتند وحاجی بیگ بران اطلاع یافته بآهنگ جنگ ایشان برنشست و ایشان نیز سوار شدند و چون نزدیک بیکدیگر رسیدند با هم هم سخن شده باز گردیدند و قمرالدین و کبک تمور حیله کردند و با اتباع خود باز گشته بگریختند و حاجی بیگ بسر شیراول رفت و او را بقتل آورد وازین جهت لشکر جته بهم برآمده متفرق شده باز گشتند وآن مهم خطیر از میامن دولت حضرت صاحب قران بی کلفت زحمتی کفایت شد * بیت *

چو در لشکر دشمن افتد خلاف * تو بگذار شمشیر خود در غلاف

بعد ازان حضرت صاحب قران و امیر موسی پیش خان و امیرحسین کس فرستادند که چون لشکر جته پریشان و پراگنده باز گشتند مصلحت آنست که از عقب ایشان بشتابیم وچون دران زمستان شاهان بدخشان تا خت آورده بودند و قندز را غارت کرده باز گشتند امیر حسین عزیمت صوب بدخشان وسرانجام معاملهٔ آن طرف کردن اولی دانست

بمنزل فرخنده باز گشت سه کس درآمدند باتفاق عرضه داشتند که امیر حسین غدری بخاطر آورده قصد گرفتن شما دارد و هرچند این سخن موجب زیادتی حزازه شد اما ازانجا که کمال تمکن و قوت نفس آن موید صاحب دولت بود هیچ گونه تغییر بخود راه نداد و این حکایت را وقعی ننهاد و از عقب آن شخصی بیامد و مکتوبی رسانید که عادل سلطان که دران وقت خان او بود بحضرت صاحبقران نوشته بود مضمونش آنکه امیر حسین با امیر موسی گفته است که فرصت نگاهداشته هنگام مجال ترا بگیرد با وجود امارات و علامات سست عهدی و غدر اندیشی امیر حسین که از چندین وجه بظهور رسید همچنان حضرت صاحب قران از قوت تایید آسمانی اضطراب بحال خود راه نداد و آن مکتوب را پنهان داشته خاطر مبارک را تسلی فرمود که اگر امیر حسین را غدری بخاطر بودی هم در مجلس اول بنفس خود اقدام نمودی امثال امیر موسی را کجا قدرت آن باشد که مرا تواند گرفت *

* نظم *

* روبه چگونه شیر غرین را کند شکار *

* زنهار ازین حدیث دل خود دژم مدار *

و بعد ازین اندیشه بعزم ملاقات امیر حسین سوار شد تا حقیقت آن سخن را بمشافهه ازو باز داند و بیحجاب از کیفیت آن استفسار نموده دغدغه مرتفع گرداند و چون با امیر حسین رسید او هم سوار بود و بکنار آب جیحون استاده و مقارن وصول آنحضرت ازان

طرف آب کشتي رسید و شخصي بتعجیل بیرون آمده آهسته
بامیر حسین گفت که یاغي نزدیك رسیده لشکر آماده می باید
داشت امیر حسین چون آن سخن بشنید غیر از روان کردن
حضرت صاحب قران چاره ندید صورت واقعه بآنحضرت درمیان
نهاد و گفت تدبیر این قصه همانست که بے توقف باسپاه خود
از آب بگذري و لشکر منغلای را مرتب داشته بدفع دشمنان قیام
نمائي که زنده حشم و دیگر سرداران که از پیش رفته اند از عهده
آن کار چنانچه باید تفصي نمي توانند نمود * * نظم *

* نه هرکسي که کُلَه کج نهاد و تند نشست *

* کلاه داري و آیین سروري داند *

حضرت صاحب قران بالشکر خود از آب بگذشت و آنچه دلخواه
او بود بحصول پیوست و چون بزنده حشم و سپاه منغلای رسید
لشکر آراسته و صفها مرتب داشته روی همت بدفع و قهر دشمنان
نهاد ایشان چون از توجه آنحضرت واقف شدند روان روی گردانیده
پشت بهزیمت دادند * * نظم *

گور چندان زند ترانه دلیر * که بنالد بقهر پنجهٔ شیر

کیخسرو گریخته براه تیرتکین بطرف الای رفت و زنده حشم در
عقب او تگامشي نموده روان شد و شیخ محمد بیان سلدوز براه
زري بجانب خجند گریخت و حضرت صاحب قران تگامشي
فرموده او را تا خجند براند و او از سیحون گذشته بطرف تاشکنت

و اقرار شتافت و رایتِ فتح آیتِ آنحضرت ازانجا بسعادت معاودت نموده مظفر و منصور درکش نزول فرمود و بعونِ تایید الٰهي در مستقر دولت روز افزون قرار گرفت * * نظم *

* امید تازه و دولت قوي و بخت جوان *

* مراد حاصل و دشمن زبیم در غمِ جان *

و امیر حسین چون از آثارِ دولت و یمنِ مساعدتِ حضرت صاحب قران از شرّ استیلای دشمنان امان یافت ازارهنگ ببلخ آمده و حصارِ هندوان را مرکزِ رایت دولت خویش ساخته ساکن شد *

گفتار در سببِ مخالفت حضرت صاحبقران باامیر حسین نوبت ثاني

طوطی نطق وحي پرداز همراز فاوحیٰ الی عبده ما اوحیٰ علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات ازمصران هو الا وحي یوحیٰ شکرِ این گفتار هدایت آثار درکامِ جان امتِ بلند رتبت نهاده اذا اراد الله شیأ هیاء اسبابه یعني چون ارادتِ باري تعالیٰ و تقدس ببودنِ چیزي و پیدا شدنِ حالي تعلق گیرد اسبابِ وقوعِ آن آماده و مهیا گرداند و مقدماتِ حصولش مرتب و پرداخته سازد * * نظم *

هرآن کار کانرا درآید زمان * مهیا شود جمله اسبابِ آن

براه اربود نوعي ازبستگي * کشایش پذیرد بشایستگي

و چون دردار السلطنة و جعلناکم خلایف في الارض منشي

جف القلم بما هو كاين به پروانچه نصيب برحمتنا من
نشاء منشور خلافت روی زمين بنام همايون رسم صاحب قران
سعادت قرين نوشته بود و به نشان ما يفتح الله للناس من
رحمة فلا ممسک لها رسيده و بقانون قويم ذرية بعضها
من بعض و الله سميع عليم مقرر شده که از ميامن سلطنت
و جهانباني خانواده بزرگوارش جهان و جهانيان در ساية عدل
و احسان و ضمان امن و امان تا دامن آخر الزمان آسوده
و شادمان روزگار گذرانند اسباب پادشاهي و استقلال آنحضرت
از مکمن غيب بنوعي روی مي نمود که ديدۀ بصيرت عقل دران
حيران و انديشه عقلای عالم در فهم حکمت آن سرگردان مي ماند

* نظم *

بنوعي شدي کار او ساخته * مرادش ز هر گونه پرداخته
کز انديشه اش عقل حيران شدي * چه هر چيز کو خواستي آن شدي

و چون برحسب فرمودۀ السلطان ظل الله في الارض منزلت
عظيم الشان سلطنت سايه مرتبه الهي است و لا اله الا الله
وحده لا شريک له اقتضای سرّ اين معني چنانست که
شغل خطير سلطنت اصلا شرکت بر نتابد و منقبت جليل
جهانداری بانبازی تشنّي نيابد * بيت *

بزم دو جمشيد مقامي که ديد * جای دو شمشير نيامي که ديد
تنگ بود مملکتي بر دو شاه * کس نشنيده فلکي با دو ماه

بنا برین سنة الله جاري شده که چون فیاض موهبت انا مکنا له فی الارض ارادت فرماید که رایت دولت صاحب شوکتي باوج شاهي بر افرازد و میدان ربع مسکون جولانگاه یکران فرمان او سازد نخست هر سرکه در مجال سوداي سروري باشد به تیغ فنا بردارند و هرکس را که اندیشه سرکشي و برتري بخاطر راه یابد زنده نگذارند *   * بیت *

سر نکشد شاخ نواز سروبن * تا نزني گردن شاخ کهن

تا نشود رهگذر چشمه پاک * آب نزاید ز دل چشمه خاک

و در هنگام طلوع تباشیر صبح سلطنت و مبدأ ظهور ابهت و جلالت حضرت صاحب قراني قوي ترکسي دران اطراف و اکناف که داعیهٔ حکومت و سروري داشت امیر حسین بود لاجرم اسباب زوال او هم از اخلاق و افعال او باندک مدتي دست فراهم داد اولاً حرص مال و امساک بغایت کمال بر مزاج او غالب بود و تند خوئي و درشت گوئي با غرور و پندار و نخوت و استکبار جمع کرد *   * نظم *

ره مردمي نزد او خوار شد * دلش بندهٔ گنج و دینار شد

و باین واسطه خاطر مردم بکلي از و متنفر گشت و روی دلها از راه مودت و موالات او برگشت *   * بیت *

کمر بستهٔ آز و جویای کین * بگیتي ز کس نشنود آفرین

و تا رکن شوکتش بموافقت حضرت صاحب قران قوي بود مردم

را سازگاري با او ضروري بود چه هرکه اظهارِ مخالفت او کرده
پای جلادت پیش نهاد سرازدستِ انتقامِ آنحضرت جز ازراهِ
گریز بیرون نتوانست برد و در هر کار که او را پیش آمد و هر حال
که رو نمود آنحضرت با او طریقِ موافقت و معاونت حسب
الامکان بپای مردي و مردانگي مي سپرد تا غایتي که چون عادل
سلطان خان از امیرحسین متوهم شده مي گریخت و او را گذار
بر حوالي کش بود حضرت صاحب قران از عقبِ او شتافته
و جنگ کرده اورا بگرفت و پیش امیرحسین فرستاد و میانِ ایشان
نسبتِ صداقت و دوستي بعلاقهٔ قرابت و خویشي موکد شده بود
اما باطنِ امیرحسین ازغایلهٔ مکر و غدر اندیشي خالي نبود
و با وجود آنکه از مخالفتي که پیش ازین میانِ او و حضرت
صاحب قراني واقع شده بود بسي پشیماني کشید و بچندین
وسیله باز بمصالحت رسانید وعهد و پیمان بغلاظ آیمان موکد
گردانید درین هنگام دگربار ه از تلونِ مزاج خویش و افسادِ پولاد
بوغا که خویش او بود و امیرخلیل عهد و سوگند را یکسو نهاده
مکر و حیله آغاز کرد و کس فرستاد که از ایل و الوس آنحضرت
هرکرا اسمي باشد ازکش و آن نواحي کوچانیده ببلخ نقل کنند
و بعلت آنکه امیرموید درسرِشراب پسرچاورچي را زده هلاک
گردانید و بگریخت کسی را فرستاد تا حرمِ او شیرین بیگ آغارا
که خواهرِحضرت صاحب قراني بود ببلخ برد و امیرزاده جهانگیر

را که حضرت صاحب قرانی پیش او گذاشته بود بفرستان و بآنحضرت
پیغام داد که امیر موسی را با کوچ پیش ما بفرست حضرت صاحب
قرانی را خود از حکایات قصد او که هم بمشافهه و هم بکتابت
رسانیده بودند و نهان داشتن مکتوب کیخسرو و شیخ محمد بیان
سازد که مصدق آن سخن بود حزازه بخاطر مبارك راه یافته
بود و چون این حرکات با آمارات و علامات سابق جمع گشت
رای عالی را روشن و محقق شد که امیر حسین خاطر گردانیده
است و اندیشه قصد و غدر دارد و بیش ازین مساهله و مدارا
کردن مصلحت ندانست * * بیت *

نباید غنودن چنان بے خبر * که ناگاه سیلی در آید بسر
بجائی نخسپد عقاب دلیر * که آبی توان هشت او را بزیر

سنت سنیه مشاورت را رعایت نموده با امیر موسی و خواص محرمان
و دولت خواهان خویش درمیان نهاد که امیر حسین باز آغاز مکر
و حیله کرده فکرهای عجب می اندیشد و ازو غافل بودن مقتضای
حزم نیست حاضران چون این سخن بشنیدند امیر موسی و امراء
و ارکان دولت آنحضرت مثل امیر داؤد و امیر ساربوغا و امیر جاکو
و امیر موید و حسین بهادر و امیر سیف الدین و عباس بهادر و امیر
آقبوغا و ایلچی بهادر و شیخ علی بهادر و دولتشاه بخشی ایغور همه
باتفاق زبان برکشادند که بر عهد امیر حسین اصلا اعتماد نیست و او
در بند قصد و غدر است و مبادا که چون فرصت فوت شود تدارك

آن نتوان کرد و ندامت فایده ندهد البته در مخالفت با او یک دل و یکجهت مي باید شد وبهمگي همت متوجه تدبیر کار او بودن

* نظم *

بپاسخ کشادند یکسر زبان * دعا و ثنا کرده زیب بیان
که چون غدر شد[(۱)] دردل کینه خواه * چه خار و خسکش بر آید براه
تو نیز آتشِ کینه را برفروز * که فرخ بود آتشِ کینه سوز
بداندیش تو هست بیدادگر * به پیچد رعیت ز بیداد سر
قلم در کش آیین بیداد را * کفایت کن از خلق فریاد را

و امیر جاکو و دولت شاه بخشي دران معني مبالغه از حد گذرانیدند حضرت صاحب قران سخن ایشان مسموع داشت و امیر موسی بآنحضرت عهد هوا داري و یکجهتي تازه کرد و مجموع دل بر مخالفت امیر حسین نهادند و بحکم اقتضای وقت علي برادر خضر یسور یرا بیاساق رسانیدند و الخیرة فیما یقضی الله *

گفتار در لشکر کشیدنِ حضرت صاحب قراني و ظفر یافتن بر امیر حسین بعونِ عنایت رباني

چون از هرگونه دلایل و علامات محقق شد که امیر حسین نقضِ عهد اندیشیده باز قصد غدر دارد و طبلِ شعبده در زیر گلیم نفاق مي زند تا فرصت یافته مراد خود بحیله بدست آرد حضرت صاحبقران را بحکم رجوب دفع صایل که بشرع ثابت شده ضرورت

---

(۱) چنین است در یک نسخه و در اکثر نسخه (چوشد) بجاي (شد در)

گشت که در تدبیرِ کارِ او سعي فرماید و پیش از انکه اختیار نماند
بآنچه تواند قیام نماید و چون همتِ بلند جنابش رخصت نمي‌داد
که بنیاد کار بر حیله و نفاق که منشاء آن عجز و اضطرارست
نهد پشتِ توکل بعون عنایت رباني قوي داشته روی همت بدفع
امیرحسین نهاد و مردانه اظهارِ مخالفت کرده بجمع سپاه فرمان داد
شیخ محمد بیان سلدوز که گریخته از آبِ سیحون گذشته بود و به اترار
رفته هند و قرقوه قبچاق را بطلب او فرستاد و چون سپاهِ نصرت پناه
بر حسبِ فرمان قضا جریان بدرگاهِ سپهر اشتباه آمدند قول و منغلای
را ترتیب کرده امیر موسی را در قول بداشت و بنفسِ مبارك در
خجسته تر زماني و فرخنده تر طالعي ازکش نهضت فرمود و با
گروهي از بهادران از پیش روان شد * نظم *

* ظفر قرین و فلک بنده و ملک داعي *
* امید تازه و دولت قوي و بخت جوان *
* فتوح سوی یمین و سعود سوی یسار *
* سپهر پیش رکاب و زمانه زیرعنان *

و چون بخزار رسیدند امیر موسی چنانچه عادتِ او بود توهمی
بی جایگاه بخود راه داده پیمان بشکست وگریخته بجانب سمرقند
بازگشت حضرت صاحب قران سایه التفات بکار او نینداخت و سیور
غتمش اغلن را با امیر موید و حسین برلاس و جمعي از دلاوران
برسم منغلای از پیش روان ساخت و قول را بفرِ شکوه همایون آراسته

روان گشت و چون منغلای از قهلغه گذشته بترمد رسید منغلای لشکر امیر حسین که هند و شاه و خلیل سرکرده پیش آمده بودند سپاهی ایشان را دیده رو بگریز نهادند و از آب آمویه گذشته متوجه بلخ شدند و چون حضرت صاحب قران قرین تایید آسمانی بموضع بیا که در سه فرسخی ترمد واقع است نزول فرمود عالي جناب نقابت قباب مرتضی اعظم اکرم المستغني بکمال جلالته عن الاوصاف و الالقاب سید برکت که از عظمای شرفاء مکه معظمه بود و دران عصر غرهٔ جبین سادات روی زمین و واسطه عقد زمرهٔ گزین آل طه ویس ذات شریف او بود * * شعر *

شمس ضحیها هلال لیلتها * در تقاصیرها زبرجدها

بی قصد و عده و مواضعه دران منزل همایون بمحض اتفاق پیش آمد و طبل و علم که اظهر علامات سلطنت و پادشاهی است مهیا و آماده هدیه حضرت صاحب قرانی ساخت و بتلقین ملهم توفیق زبان سعادت گشاده سرود بشارت از پرده کرامت بنواخت * * نظم *

که حفظ الٰهي نگهبان تست * جهان از کران تا کران آن تست

بزن گوي دولت که میدان تراست * خدای جهان را چنین است خواست

و زبان مبارکش دران حال گویا ترجمان تقدیر الٰهي و واسطهٔ تقریر عنایت نا متناهي بود که مضمون بشارتش نه تغییر پذیرفت و نه در حیز تاخیر افتاد * * نظم *

چو صاحبقران خیمه زد در بیا * قضا گفت بادولت او بیا

بیامد روان دولت و زد رقم * که زان آستان بر ندارد قدم
چو دولت رخ شاه فرخنده دید * جوان شد که دولت بدولت رسید
نه از دولت آن شاه شد ارجمند * که شد پایهٔ دولت ازوی بلند
چو دولت ازین خاندان شد تمام * نه دولت بود گر رود زین مقام
زهی دولتِ دولتِ نیک بخت * که گشت از قضا وقف این تاج و تخت

حضرت صاحب قران ازان اتفاق غریب که در فاتحهٔ دولت روز افزونش رو نمود برطبق اشارت الفاتحة ام الکتاب بحصول غایات امانی و اقبال در هرباب واثق و مستظهر شده و دستِ تولا و اعتصام در دامنِ اعلامِ دولت انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا استوار کرده مقدم آن شعبهٔ دوحهٔ نبوت را بغایت اجلال و تعظیم تلقی نمود و از صدق نیت و صفای طویتِ آنحضرت میان ایشان انس و الفتی پدید آمد که آن بزرگوار برکت آثار در تمامِ ایام حیات همچو دولتی که مژدهٔ وصولش خود آورده بود مصاحبت و مجالستِ آنحضرت باختیار اختیار فرمود و بهیچ حال ازان امر تخلف ننمود و بعد از وفات هردو دریک قبه آسوده و روی بی ریای حضرت صاحب قران همچنان بجانب اوست یعنی * * نظم *

* فردا که هرکسی به شفیعی زنند دست *
* مائیم و دست و دامن اولاد مصطفی *

اللهم صل علی المصطفی و آله و اصحابه و احبابه

و بارک و سلم و حسن عقیده و کمال اخلاص که حضرت صاحبقران
را نسبت با مطلق اهل بیت بوده اشهر واظهر ازانست که بشرح
محتاج باشد وشرح آن خود کجا توان داد و آثار آن خصلت گرامي
که مزد رهانیدنِ خلایق از ظلماتِ ضلالت ورسانیدن بنور هدایت که
رهیدن ازشقاوتِ ابدی و رسیدن بسعادتِ سرمدي ازان توان یافت
بنص قل لا اسالکم علیه اجرا الا المودة فی القربی منحصر
است دران الحالة هذه بحمدالله در خانواده بزرگوارش باقیست
و امید برحمت بی نهایت پروردگار جلّ وعلا چنانست که چون
آبِ دولت درین جوی که بحر احسان است ازان چشمه سار
جاري شده بقای جریانش تا انقراضِ عالم بادوامِ دولتِ دین
ایمن از نسخ وانصرام متصل و مستدام باشد ان شاء الله بحق
محمد و آله علیه و علیهم السلام * نظم *

چو از دولتي دین بود استوار * سزد گر بماند چو دین بر قرار

القصه حضرت صاحبقران از بیا نهضت فرموده بطرف جغانا بالاے
آب جغان رود روان شد و چون در جغانا بسعادت نزول کرد امیر جاکو
را بجمع لشکر اطراف فرمان داد او بامتثال امر مبادرت نموده
متوجه شد سپاه آن نواحي را از سلدوز و غیرهم جمع آورده روانه
اردوی همایون ساخت و خود عازم جانب ختلان گشت تا قضیه
لشکرِ آنجا نیز سرانجام کند و چون رایت نصرت شعار بگذار اویاج
رسید شیخ محمد بیان با هندوی قرقره رو بصوب فرمان نهاده

آنجا بموکب همایون پیوستند و بسعادت دست بوس مبارک سرافراز گشتند و چون از آب جیحون عبور فرموده موضع خلم مخیم نزول فرخنده گشت هزارهٔ آنجا بمعسکر همایون پیوستند و امیر اولجایتو که امیر حسین اورا درقندز گذاشته بود و شاه شیخ محمد والی بدخشان که حضرت صاحب قران کسی را بطلب او فرستاده بود با لشکر برسیدند و بعز نوازش آنحضرت استسعاد یافتند و چون همه را خاطر از امیر حسین رمیده بود و ازو ایمن نبودند از توجه حضرت صاحب قران بدفع او بغایت خرم و شادمان بودند و بشاشتها اظهار کرده ستایشها نمودند که *

* بیت *

* ز خصمت همه مملکت گشته سیر *
* بخصم افگني پای ورنه دلیـــر *
* تو سرو نوی خصم بید کهن *
* کجـــا سرکشد بید با سروبن *
* به دیبای این دولت تازه عهد *
* عروس جهان را بیارای مهد *

و امیر کیخسرو که ولایت خود ختلانرا گذاشته و از بیم امیر حسین بطرف الای گریخته بود چون از عزم صاحب قران آگاه گشت فرحان و شادمان بمعسکر ظفر پناه پیوست و امیر جاکو نیز بالشکر ختلان برسید * * نظم *

* بفرمان ز هرکشورے مهترے *
* بدرگهٔ رسیدند با لشکرے *
* دران دشت جائی نشستن نماند *
* همان موضع اسپ بستن نماند *

و تمام امراء و نوینان الوس چغتای کمر مطاوعت و انقیاد حضرت صاحبقران بر میان جان بسته بتقدیم مراسم هوا داری و خدمتگاری اتفاق نمودند * * نظم *

* کمر بسته گردن کشان بنده وار *
* بدرگاه آن خسرو کامگار *

حضرت صاحبقران جمعی بهادران کاردان را برسم منغلای از پیش روان ساخت و از جانب امیرحسین نیز جماعتی پیش آمده بودند شیخ علی بهادر که * * نظم *

* بنوک سنان پیل برداشتی *
* سپاهی بیک حمله برگاشتی *

چون ایشانرا بدید تیغ کین بر کشید و چون شیر غرین حمله کرد *

* نظم *

* به پیوست رزمی گران کز سپهر *
* گریزنده شد ماه و بگریخت مهر *
* برآمد دهٔ و دار و گیر و گریز *
* ز هرسو سرافشان شد و ترک ریز *

و خطای بهادر که *   * نظم *

* در آهنگ چون شیر غرنده بود *

* که در جنگ شمشیر برنده بود *

از طرف دیگر حمله آورد و سپاه مخالف را از جای برداشته بزانند و شیخ علي بهادر جوپان سربدال را دستگیر کرده بیاورد و رایت نصرت شعار ازانجا نهضت نموده آن لشکر انبوه گروه گروه از دامن کوه شادیان شادمان و ثنا خوان *

* نظم *

همه دل پر از مهر صاحب قران * کمر بر میان و ثنا بر زبان روان شدند و بلب آب دره کز نزدیک قلعه اربز فرود آمدند و حضرت صاحب قران سیورغتمش اغلن را باسم خاني موسوم گردانید و لشکر مرتب ساخته بسعادت و فیروزي متوجه شهر بلخ شد و زنده حشم پسر محمد خواجه مغلاي لشکر اپردي از شبرغان رسیده بمعسکر ظفر پناه پیوست و عساکر گردون مآثر از اطراف و جوانب شهر درآمدند و قلعه بلخ را که بهندوان مشهور است درمیان گرفته کورکه زدند و سورن انداختند *   * نظم *

چو شاه جهانگیر گردون نهیب * در آورد لشکر زبالا بشیب سپاهي چو مور و ملخ بی شمار * رسیدند ناگه بشهر و حصار غریوی بر آمد ز توران گروه * که لرزان شد از هول شان دشت و کوه و از قلعه نیز سوار و پیاده بسیار بعزم رزم و پیکار بیرون آمدند

و از هردو جانب حمله کرده جنگ درپیوست * * نظم *

سواران روان درهم آمیختند * پیاده بکین درهم آویختند
زمین گشت گَرد و جهان شد سیاه * بلرزید مهر و بترسید ماه
نگارنده از خون سِنانها زمین * کشاینده مرگ از کمانها کمین
برین گونه تا شب نیامد فراز * نپیچید کسی دامن از جنگ باز

و دران روز امیرزاده عمر شیخ با آنکه در سن شانزده سالگی بود مرکب جلادت در معرکه رانده آثار شجاعت و نجابت بظهور رسانید و از کشاد قضا تیری بر پشت پایش آمد که از زیر قدم سر بدر کرد * چابکدستانِ صنعتِ جراحی سیخی گرم کرده آن جراحت را چنان داغ کردند که سیخ از دیگر طرف بیرون آمد و آن شاهزاده دلاور با وجود صِغَرِسن هیچ اضطراب بخود راه نداد * * مصرع *

* وزان پرهنر بی هنر چون بود *

روز دیگر که خسرو سپاه سیاره بعزم تسخیر قلعه فیروزه پارهٔ گردون رایت صبح از جانب مشرق برافراخت و حشوی که بربالای آن حصار خود نمائي مي کردند همه را بیکبارگي از عرصه ظهور گم ساخت * * نظم *

گرفته خسرو فیروزه اورنگ * حصارِ هندوانِ(۱) ظلمت آهنگ
از جانبین دگربارہ بعزم جنگ کمر کینه تنگ به بستند * * نظم *

(۱) چنین درپنج نسخه و دریک نسخه (هندوان را) بزیادت را قبل ظلمت *

* لشکرِ نصرت قرین ازدرِ صاحبقران *
* عون الهي معین فتح مبین هم عنان *

برنشستند و غریو کوسِ نبرد و غبار جولان اسپان میدانِ نَوَرد گوش و دیدۀ کیوان و بهرام خیره و تیره گردانید * * نظم *

بغرید برکوس جرمِ هزبر * دمِ نای رویین برآمد بابر
پر از اژدها کشت گردون زگرد * پر از شیر غرندہ هامون ز مرد

از قلعه جمعی از خاصگان امیرحسین جلادتي نموده بیرون آمدند و از بادِ حمله دلاوران نیرانِ محاربه وقتال اشتعال یافت

* نظم *

* یکي را تن افتادہ بی پا و دست *
* یکی را سر و مغز از گرز پست *
* عقیقی شد از خون بفرسنگ سنگ *
* فرو ریخت از چنگ خرچنگ جنگ *

امیرحسین از مشاهدہ آن کارزار کارِ خود را زار دید و تدبیرِ واقعه بیرون از حیزِ قوت و اقتدار * * نظم *

* ز دهشت درِ قلعه برخود ببست *
* فروشسته از دولت و ملک دست *

حضرت صاحب قران پیش او کس فرستاد که اگر برجانِ خود بخشایشی میکني طریق آنست که قدم برجادہ انقیاد نهادہ بیرون آئي امیرحسین را کار بحدِّ اضطرار رسیدہ بود اذعان نمود

پسر بزرگ را با خان که برگزیده بود بیرون فرستاد که سلوک
جادهٔ متابعت را کمر مطاوعت بسته‌ام التماس آنست که
از سر خونِ من درگذری و متعاقب آن دیگری بفرستاد حضرت
صاحب قران را بزبان عجز و مسکنت پیغام داد که چون دولت
از من برگشته است و قرین روزگار تو گشته * * نظم *

* نصیبِ تو ملک است و فرمان روائی *

* مرا بهره از بخت بد بی نوائی *

بکلی دل از ملک و مال و حشمت و اقبال برداشته ام
و خاطر بر تحملِ رنج و عنا و مشقت و بلا گماشته درخواست
همین است که مرا راه دهي تا بیرون روم و بجانب کعبه معظمه
توجه نمایم حضرت صاحب قران ملتمس او را مبذول داشته
بفرمود که هیچ آفریده متعرض او نشود تا بیرون آید و هرجا که
خواهد برود امیر حسین دیگر باره پیغام فرستاد که فردا بیرون
میروم و دل خواهم آنست که عهد کنید که کسی قصدِ جانِ من
نکند حضرت صاحب قران بر حسبِ دلخواه او عهد کرد و قضیه
بران قرار یافت که روز دیگر بیرون آید و بسلامت برود و چون
امیر حسین را نقض عهد درنهاد بود و مقرر است که *

* مصراع * * هرکس همه را چو خویشتن می داند *

بران سخن اعتماد ننمود و هم دران شب پیاده با دو نوکر از قلعه
بیرون آمد * * نظم *

نه عزمِ درست ونه رائي صواب * دلِ پر نهيب و سری پر شتاب
از غايت وهم و حيرت نه انست که کجا ميرود وبشهر کهنه افتاد
و چون روشنائي صبح آغاز غمازي نهاد از بيمِ جان بمناري
که در ميان مسجد آدينه بود برآمد و پنهان شد و فحوای نظم
مولانا جلال الدين رومي قدس سره * * بيت *

* بسر مناره اشتر رود و فغان برآرد *
* که نهان شدم من اينجا مکنيدم آشکارا *

وصف الحال آمد و چون متقاضی اجل که حجتش در محکمهٔ
قضا بنشان لا يستاخرون ساعة ولا يستقدمون مسجل شده
در رسيده بود کوشش مفيد نيامد و بحسب اتفاق شخصي را
اسپی گم شده بود وبهر طرف در طلب آن مي شتافت و نمي
يافت در خاطرش افتاد که ببالای مناره برآيد و اطراف
وجوانب را احتياط نمايد باشد که گم شده خود را بازيابد
و چون بمناره برآمد اميرحسين را ديد و بشناخت اميرحسين
که در زمان رفاهيت و امن ديناری بخنجر گذاري و نانی
به پهلوانی نمي داد از خوفِ سريك مشت مرواريد بواهِ آن
شخص نهاد و تقبل نمود که اگر ازان ورطه خلاص يابد رعايت
او حسب المقدور بجای آورد و بزاری درخواست کرد
و سوگند داد که حال او باکسي نگويد و پنهان دارد آن کس
او را بعهد و پيمان ايمن گردانيد و روان از مناره فرود آمد و دوان

پیش حضرت صاحب قران شتافت و صورت واقعه و حکایت وزاري ودرخواست امیرحسین بتفصیل باز راند وعذر خود تمهید کرد که چون بنده را قوتِ پنهان داشتنِ این معنی نبود بعز عرض رسانیدم و چون امراء و سپاه ازان حال آگاه گشتند سوار و پیاده بتعجیل رو بمسجد نهادند امیرحسین چون از بالای منار توجه مردم مشاهده کرد دست امید از جانِ شیرین شسته بپای دهشت ازانجا فرود آمد وهم در مسجد از سرِ خوف بسوراخی پنهان شد و از بخت پشت برکرده گوشهٔ از جامه اش بیرون بماند - طلب گارانش درجست وجو شرایط احتیاط مرعي داشته پیدا کردند و دست بسته پیش حضرت صاحب قران آوردند دولت برسم ثنا زبان برکشاد که * * نظم *

* کسی که گردن از امرت کشید گردونش *

* بآستان تو اکنون کشان کشان آورد *

و اقبال بر سبیل دعا ندا در داده که * * نظم *

* سری که از تو به پیچد بریده باد چو زلف *

* دلی که از تو بگردد سیاه باد چو خال *

حضرت صاحب قران نخواست که بهیچ وجه از عهد تجاوز نماید با امراء گفت من از خونِ او گذشته ام و بساطِ انتقامِ او در نوشته و چون او را از مجلسِ همایون بیرون بردند امیر کیخسرو ختلاني زبان تظلم برکشاد که امیر حسین برادرِ من کیقباد را کشته است

بفرمایند که اورا بمن سپارند تا بمقتضای شرع اورا بقصاص رسانم حضرت صاحب قران کیخسرو را تسکین فرمود که ازین دعوی بگذر که خون برادر تو اورا نخواهد گذاشت * * بیت *

تو بد کنندهٔ خود را بروزگار سپار * که روزگار ترا چاکریست کینه گذار

و در اثنای این حالات تذکر حقوق مصادقت و موانست قدیم و یاد وصلت و قرابت که بواسطه مهد علیا اولجای ترکان میان حضرت صاحب قران و امیر حسین واقع شده بود شعله حزن و اندوه در کانون اندرون آنحضرت بنوعی برافروخت که برحسب *

* مصرع *

* هرگه که بسوزد جگرم دیده بگرید *

آب تحسّر از دیدهٔ مبارک آنحضرت چکیدن گرفت پیرکار دیده چاشنی روزگار چشیده امیر اولجایتو از مشاهده آن حال اندیشه کرد که چون حضرت صاحب قران درین مقام است امیر حسین ازین ورطه جان خواهد برد و مبادا که چون فرصت از دست برود روزی دست ندامت باید گزید * * بیت *

سنگ در دست و مار بر سر سنگ * نه ز دانش بود فُسوس و درنگ

پنهان با امیر کیخسرو و امیر موید اشارت کرد و ایشان از مجلس بیرون آمدند و بی طلب رخصت از حضرت صاحب قرانی سوار شده بتاختند و کار امیر حسین بساختند و تن اورا از جان و جان خود را از اندیشه بغی و طغیان او بپرداختند و چون آن قصاص

بحکم شرع متوجه او بود حمایت حضرت صاحب قرانی مفید نیفتاد و زبانِ حالِ آنحضرت را درین قضیه این دو بیت پسند آمد * * بیت *

نمیخواستم تا بران بے وفا * زهولِ سپاهِ من آید جفا
ولی هرکه اودل دگرگون کند * سزدگر سپهرش جگرخون کند

و امیرحسین را در گنبد خواجه عکاشه دفن کردند و لشکرِ منصور روی تسلط و استیلاء بقلعه هندوان نهاده آنرا بتحتِ تصرف در آوردند و دو پسرِ امیر حسین خُوانْد(۱) سعید و نو روزسلطان را بآتشِ کردارِ او سوخته آبِ حیات شان برخاکِ هلاک ریختند و خاکِ وجودِ شان بباد فنا بر رفت و دو پسر دیگرش جهان ملك و خلیل سلطان بجانب هندوستان رفتند و هم درانجا نیست شدند و خانی را که امیرحسین نصب کرده بود به تیغ هلاک خونش ریختند *

* مصراع *

* آتش چو در گرفت تر و خشک را بسوخت *

و خواتین و متعلقان امیرحسین را با تمامت خزاین و دفاین که بدستِ حرص و امساک جمع کرده بود و اندوخته پیش حضرت صاحب قران آوردند * * نظم *

آنکه با مهر خازنش روید * هرچه ز اجناس بحروکان باشد
و آنکه با داغ طاعتش زاید * هرکه زابنای انس و جان باشد

---

(۱) دربعض نسخه (خاوند) و دربعض (خانه) است بجای (خواند) *

حضرت صاحب قران از خواتین امیر حسین سرای ملک خانم دختر قزان سلطان خان و الوس آغا دختر بیان سلدوز و اسلام آغا دختر خضر یسوری و طغی ترکان خاتون را رقم اختصاص کشید و سونج قتلغ آغا دختر ترمه شیرین خان که حرم بزرگ امیر حسین بود به بهرام جلایر داد و دلشاد آغا را بزنده حشم و عادل ملک دختر کیقباد ختلانی را بامیر جاکو و دیگر قمکانرا هریک بکسی نام زد فرمود و دخترش را بایلچی بوغا برادر تابان بهادر داد و فرمان جهان مطاع نفاذ یافت که اهالی شهر که با امیر حسین درقلعه بودند باز بشهر کهنه روند و درانجا عمارت کرده توطن سازند و قلعه را بجاروب غارت پاک رفته ویران کردند و خانهای امیر حسین را چون نهال آمال و اقبالش از بیخ بکندند * * نظم *

نشان از درو برج و بارو نماند * مرآن درد را هیچ دارو نماند
سرای سپنجی برین سان بود * یکی خوار و دیگر تن آسان بود
یکی برفراز و یکی برنشیب * یکی بافزونی یکی با نهیب
بیا تا ز دنیای دون بگذریم * بدانش جهانی بدست آوریم
که شادی آن جاودانی بود * نه چون این غم آباد فانی بود

اللهم وفقنا لما تحب وترضي و جنبنا عما تكره وتسخط والحمد لله رب العالمين *

گفتار در جلوس حضرت صاحب قرانی بر تخت سلطنت و جهانبانی

قال الله تبارک و تعالی الذین ان مکناهم فی الارض اقاموا الصلوة واتوا الزکوة و امروا بالمعروف و نهوا عن المنکر و لله عاقبة الامور مالک الملک بارگاه کبریا جل و علا که امضای حکم تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء بپروانچه لطف وقهر او است ملک و دین را در مشیمه حکمت تواءمان و در مهد قدرت رضیع لبان گردانیده چمن ملک را طراوت سعادت جز از چشمه سار میامن دین چشم نتوان داشت و چشمه سار دین را زلال احکام بے حسام سیاست نیام والیان ملک جریان نیابد * * نظم *

* سر سبزي نهال سعادت بباغ ملک *
* بے چشمه سار شرع مطهر طمع مدار *
* لیکن زلال چشمهٔ دین کي شود روان *
* بے سایهٔ سیاست شاهان کامگار *

بنابرین شایسته سریر سلطنت وجهانداري وسزاوار افسر فرمان دهي و کامگاري صاحب دولتي تواند بود که پیش نهاد همت عالي رتبتش تقویت دین مستبین بود و نصب العین ضمیر منیرش تمشیت احکام شرع سید المرسلین علیه و علیهم صلوات رب العالمین سعادتمندي که چون درخت بختش در گلشن سلطنت بالا کشد بهترین میوه اش اقامت مراسم امر معروف و لوازم نهي منکر شنا شد و چون نهال اقبالش از جویبار حکومت و فرمان روائي

سرسبز و شاداب گردد تازه ترین نوباوه اش ایصالِ خیر و نفع
و استیصالِ شرّ و ضرّ شمارد آینه دولتش چون صیقل توفیق بزداید
در و جز صورتِ نیک خواهي و نیکو کاري ننماید و شمع جلالش
چون از لمعه عنایت رباني بر شود پرتوِ انوارش بشارع شرع
مستقیم را هبر آید بباد حمله آتشِ پیکار ازان برافروزد که بیخ
ظلم و ستمگارے بسوزد و به تیغِ آبدار ازان بر خاکِ معرکه خون
ریزد که غبارِ فتنه از هر گوشه بر نخیزد زبردستي ازان جوید
که زیر دستان را حمایت نماید و بیشي بر همه از براى آن
طلبد که در باره کم مایه عنایت فرماید سرافرازي دران داند
که از پاى افتادهٔ را دستگیري تواند کرد و پاى در طلب سروري
بآن قصد کشاید که تا چاره کار سرگشته از دستِ قدرتش برآید
نهالِ کامگاري در جویبار اقتدار از براى آن نشاند که تا در بهارِ
معدلت شگوفه مکرمت شگفاند و گلبنِ پادشاهي را بآبیارى
تیغ ازان سرسبز دارد که تا بدستِ مرحمت خار بیداد از پاى
مظلومان برآرد * * نظم *

بود کامش از شاهي و برتري * رعیت نوازي و دین پروري
باحسان کند خاطرِ خلق شاد * جهان یکسر آباد دارد بداد

لاجرم بعد از فتح بلخ مجموع امراء و نوینانِ الوس چغتاى که آنجا
جمع آمده بودند مثل امیر شیخ محمد سلدوز و امیر کیخسرو ختلاني
و امیر اولجایتو اپردي و امیر داود دوغلات و امیر ساربوغا جلایر

و امیر جاکو برلاس و زنده حشم ایرد ي و امیر موید ارلات و شاه شیخ محمد والي بدخشان و حسین بهادر و دیگر امراء و سرداران باتفاق اعاظم ساداتِ روزگار که فرمودهٔ انّي تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی مشعر است بوجوب ملاحظه جانب ایشان مثل سید برکت و خانزادگان ترمد خان زاده ابو المعالي و برادرش خانزاده علي اکبر همه یکدل و یک زبان گشته حضرت صاحب قراني را که در تقویتِ دین و تمشیتِ مسلماني از سلاطین عصر ممتاز بوده سایشته پادشاهي و جهانباني دانسته سرِ انقیاد بر خطِ فرمان نهادند و باتفاق بآنحضرت بیعت تازه کرده میان و زبان بچاکري و ثنا گستري به بستند و بکشادند * * نظم *

که ای فَرِّ فرخنده ات زیب گاه * ترا زیبد آیین تخت و کلاه
دلِ ما یکایک بفرمان تست * همه جانِ ما زیر پیمان تست
سزاوار شاهیء کیهـــان توئي * گزین دلیران و شیران توئي
تو شستي بشمشیر هندي زمین * بآرام بهنشین و رامش گزین

و در زماني که جهان از جور استیلای قهرمان شتا خلاص یافته سلطانِ گردون سریر آفتاب بتخت شرف برآمد و در ممالک بساتین از برای خسرو ریاحین اورنگ فیروزه فام گلبن را به فیروزي بیاراستند فراشِ ظفر بترتیب آئین جلوس همایونش قیام نموده عرصهٔ گیتي را از غبار وحشت و اندوه پرداخته سراپرده بسطتِ جاه را پیرامون بسیط ربع مسکون در کشید و قبهٔ بارگاهِ رفعت و جلال را از سایه بانِ سپهر

گذرانیده بساط امن و امان بگسترید سریر سلطنت را بچهار قایمهٔ دوام و قرار و احتشام و افتخار ممکن و استوار ساخت و تاج شاهي بجواهر عزت و شوکت و یواقیت حشمت و عظمت مرصع کرده بپرداخت *

* نظم *

بروزیکه نیك اختري یار بود * نمودار دولت بدیدار بود
گزیده ترین روزی از روزگار * چو عید همایون بفصل بهار

مهندس تایید آسماني تقویم سعود سعادت را از جداول زیچ عنایت استخراج نموده باصطرلاب فتح و فیروزي ارتفاع اختر خجسته فال اقبال باز جست *

* نظم *

و زان پس بفرخنده تر طالعي * سعودش عطا بخش بی مانعي
برافراخت صاحب قران تاج زر * بر افروخته تخـــت شاهي بفر
کمر بســـت با فر شاهنشهـــي * جهان سربسر گشت او را رهي
بدان را ز بد دست کوتاه کـــرد * روان را سوئي روشني راه کرد

نوینان و امراء رعایت رسومي که در جلوس سلاطین میان ایشان متعارف است بتقدیم رسانیده باتفاق زانو زدند و زبان به تهنیت و ثنا بر کشادند *

* نظم *

زر و گوهرش بر سر افشاندند * ورا شاه صاحب قران خواندند

و دران زمان سن مبارك آنحضرت بسي و چهار سال شمسي ترقي نموده بود و این اتفاق همایون در روز چهارشنبه دوازدهم ماه مبارك رمضان الذي انزل فیه القران (سنة احدي و سبعین و سبعمایة)

موافق ایت ائیل چنانچه ناظم جوش و خروش بتلقین سروش هوش زیور گردن و گوش روزگار ساخته * * نظم *

زهفتصد فزون رفته هفتاد و یک * قضا گفت شه را که الملک لک
جهانرا که میداشت پستی خراب * برآمد ز مشرق بلند آفتاب
مهی را که پرتو زکش می نمود * فلک داد رفعت که خورشید بود
تمور آمدش نام یعنی حدید * و من شانه فیه باس شدید
تمورِ طواغیِ(۱) شهِ شیر مرد * خدیوِ جهان گیر گیتی نورد
وزان پس جهان گیر شرقی نژاد * جهان را جوان کرد ازعدل وداد
قضا شمع اقبالِ او برفروخت * عطارد کمربند جوزا بسوخت
قدربخت اورا جو شد مشتري * بیاموخت ناهید خنیا گری
دمش با مسیحا چو همخانه شد * برو شمع خورشید پروانه شد
درخشنده شمعي برآمد ز میغ * ز خور تاج بستد ز مریخ تیغ
سعادت قران همچو برجیس شد * ز رفعت مکانش چو ادریس شد
زمین را سراسر همه صحن خاک * بششت آب شمشیرش از ظلم پاک
تبر تیشهٔ تیغِ او بی گزند * ز باغِ جهان بیخِ آفت بکند
شکوهِ سپاهش بگرزِ نبرد * برآورد از کوه البرز گرد
چو کاف اربحدّت برد نام قاف * پذیرد ز تیغِ زبانش شگاف
عدو کو برو خون گري زهر خند * کزو پایهٔ تخت شد سر بلند
درین باغ هرشاخ کو سرکشید * سرش زد بشمشیر و بیخش برید

(۱) چنین است در چهارنسخه و در دونسخه (طواغای) است بجای طواغي *

در اول عزیمت سوی بلخ کرد * همه عمر دشمن زغم تلخ کرد
سر و پای خصم و سرا و وطن * زر و سیم اعدا و فرزند و زن
بخست و ببست و بکند و بسوخت * گرفت و نهاد و خرید و فروخت

و از بدایع اشارات و کرایم بشارات آنکه اساس تاریخ این جلوس همایون بر چهار رکن عظیم از حروف منزله قدیم واقع شده که صدر سورة البقره که سنام کلام ملک علام افتاده موشح است بآن درضمن این اتفاق حسنه بسی امیدواریست عالم و عالمیان را بدوام ایام این دولت و خلود روزگار این سلطنت که بی تکلف و مداهنه نسبت با دیگر روزگار و ازمنه راست چنانست که حریم حرم شریف نسبت با دیگر دیار و امکنۀ بسیط زمین و زمان ببساط امن و امان آراسته و ریاض احوال عباد و بلاد از خار تعرض و تغلب اهل فساد و عناد پیراستۀ نهال آمال خلایق از رشحات عدل و احسان میوۀ مقصود بار آورده و سایۀ رفاهیت گسترده و کشت زار امانی و آمال خاص و عام از قطرات غمام انعام دانه هر مراد در خوشه آرزو پرورده ازکژی و ناراستی جز در ابرو و زلف خوبان اثری نمانده و از فتنه و آشوب غیر غمزه و طرۀ ماه رویان از جانبی خبری نرسیده * * بیت *

* گردون فروکشاد کمند از میان تیغ *
* و ایام برگرفت زه از گردن کمان *

ایزد تعالی و تقدس کافه اهل اسلام را از میامنِ نَصَفَت و مرحمتِ این دودمان نامدار * * مصرع *

* تا چرخ را مدار بود ارض را قرار *

متمع و برخوردار داراد بحق محمد و آله الاطهار و چون حضرت صاحب‌قران تختِ سلطنت و جهانبانی را بفر شکوهِ همایون زینت بخشید و بشارت * * بیت *

* سریرِ سلطنت اکنون کند سرافرازی *

* که سایه بر سرش انگند خسروِ غازی *

گوش زمانه از زبانِ قضا شنیـــد * * نظم *

سرِ گنج بکشاد صاحب قران * نه‌چندانکه آنرا شمردن توان

به‌بخشید چندانکه شد آز سیر * ز بخشش نترسد خدیوِ دلیر

مجموع کلان تران و سردارانِ الوس چغتای را از امراء و ارکانِ دولت بانواع نوازش و تربیت سرافراز گردانید و منزلت برافراخت و تمامت ذخایر و نفایسِ امیرحسین را علاوه جزایلِ مواهب وعطایای بی‌دریغ ساخت و همه را اجازتِ انصراف ارزانی داشت تا هرکس بمقام خویش بازگردد و شاهین عدل و نصفت را درهوای آن دیار پرواز دهد *

گفتار در مراجعت صاحب‌قران موید ارجمند از بلخ و انشاء فرمودن قلعه و حصار سمرقند

رای عالم آرای حضرت صاحبقران مراد پسر چوغام برلاس را

بحکومت بلخ و توابع نصب فرمود و عزم مراجعت جزم کرده
در ضمان حفظ الهي * * مصراع *
روشن دل و داد گستر و شاد * روی توجه بصوب کش نهاد
و بر آب جیحون که از بلخ تا بدانجا هشت فرسخ است بکشتي
پول بسته بسعادت بگذشت و در جلگای دل کش کش بر لب آب
خشکا مرغزار خشمش را مخیم نزول همایون ساخت دیدهٔ اولیای
دولت را نور بهجت و سرور افزوده و سینهٔ اعدای مملکت را
نیران ویل و ثبور فرسوده شاه عالم پناه مدت دو ماه * * نظم *

* بعز و ناز دران منزل بهشت آیین *
* که هست غیرت نزهت سرای خلد برین *

توقف فرمود بساط عیش و عشرت چون سماط فضل و مکرمت
علی الدوام بکام گسترده و گوهر هر مراد که در بحر امید گنجد
در صدف دولت بر حسب آرزو پرورده * * نظم *
بفرخ ترزمان شاه جوان بخت * بدار الملک خود شد برسر تخت
جهان را از عمارت داد یاري * ولایت را ز فتنه رستگاري
و در اثنای آن خواص بندگان و هوا داران که درین مدت
بوظایف خدمتگاري و جان سپاري قیام نموده بودند و اسامي
ایشان مکرراً ذکر کرده شد همه را بعواطف و مراحم پادشاهانه
اختصاص بخشید و بصنوف مواهب سنیه گرامي داشته بمراتب
و مناصب علیّه رسانید * * نظم *

زدریا دلی شاه گردون شکوه * نوازش بسی کرد با آن گروه
سران سپه را که بردند رنج * بخروارها داد دینار و گنج
غني کرد شان از زر اندا‌ختن[1] * زنو هرزمان خلعتی ساختن[2]
و هرکسی را برحسب حال تومان و هزاره مقرر گردانید و بقدر قابلیت و استعداد خلعت منصبي بر قامت استحقاق برید ازانجمله امیر داؤد را ضبط و داروغگي سمرقند علاوه عمارت و منصب دیوان و دیگر تربیتها فرمود و امیر جاکو و امیر سیف الدین و امیرعباس و اسکند و عالم شیخ و علقه قوچین وارد شیرقوچین و قماري ایذاق برادر تموکه قوچین را امارت لشکر و تواجي گري که تالي منصب سلطنت است پیش اتراک تفویض فرمود و امیر ساربوغا و حسین برلاس و امیر آقبوغا و حاجي محمود شاه و ایلچي بهادر و دولت شاه بخشي را امیر دیوان ساخت و ختای بهادر و شیخ علي بهادر و آقتمور بهادر و تابان بهادر و دکنه و بختیشاه و قراهند و و تکنلک و اپاچی کلته و قزان بوغا ارسلان و دورا بهادر را مقدم سپاه گردانید و ختای بهادر و شیخ علي و آقتمور را بزرگ و کلان تر بهادران ساخت و برین منوال هرکسی باندازه رتبت و استیهال بشغلی لایق و راهی مناسب مخصوص گشت * * نظم *

---

(۱) چنین است در پنج نسخه و دریك کتاب (اندوختن) (۲) چنین است در پنج کتاب و دریك نسخه (دوختن) است بجای ساختن *

تایید الٰهیش چو یاریها کرد * عالم بگرفت و کامگاریها کرد
هربنده که در رکاب اوروزی رفت * بر مرکب سروری سواریها کرد
و هم درخلال آن احوال بسعادت و اقبال روي ابهت وجلال
و سلطنت و استقلال بخطه فرخنده فال فردوس مثال سمرقند
آورد و آن شهرگزیده را که ازشهرت نزاهت دشت و طراوت
اشجار و حصانت عمارات و سلاست انهار طیره هردیار و غیرت
فزای سایربلاد و امصاراست مرکز رایت دولت گردانیده
پاے تخت ساخت و به بناء قلعه و حصار و انشاء عمارات عالي
و قصور زرنگار فرمان داد وسرکارها بر امراء بخش فرموده امیر
آقبوغا را بصرف اهتمام در اتمام آن شغل نصب فرمود و چون
مجاري امور سلطنت بر وفق مرام انتظام یافت همت کیوان
رفعت آن حضرت بتدارک خللها که در ایام سابق بواسطه ترک
تاز حوادث روزگار باحوال آن دیارراه یافته بود التفات نموده
نسیم مرحمت و رافت از مهبّ نَصَفَت و عدالت وزیدن گرفت
وسحاب انعامش که چون انعام سحاب عام بر کشت زار امید
همگنان باریدن آغاز نهاد وباندک مدتي سمرقند بمیامن
مکرمت و معدلت آن جهاندار دین پرور از غایت آباداني
و کثرت اهالي و سکان و بسیارے صادر و وارد از اطراف و اکناف
کیهان بمرتبه رسید که از آوازهٔ آن مصر بامنقبت اهبطوا مصرا
فان لکم ما سالتم جامه رشک درنیل زد و بغداد را هرچند

بدار السلام که لقب بهشت است موسوم شده از سرشک حسد
و غیرت پیوسته سیلی بر چهره روانست * * بیت *

از پی رشک بر سمرقندش * دجله اشکیست بر رخ بغداد

و امیر موسی که هنگام توجه حضرت صاحب قران بجانب بلخ
در راه چون نکبت از موکب همایون تخلف نموده بازگشت
چون خبر فتح آن حضرت بشنید گریخته بطرف ترکستان رفته بود
در اثنای این احوال حضرت صاحبقران چنگی قوچین را بطلب
او فرستاد و چون باو رسید قضیه بجنگ انجامید و امیر موسی
شکست یافته بگریخت و بتنگی بالا رفته درییلاق و کوهستان
سرگردان میگشت تا دگر باره امیر قزلغاج برادر حسین برحسب
فرمان قضا جریان با جماعتی متوجه او شد و چون امیر موسی
سپاهی ایشان بدید بی توقف بگریخت و امیر قزلغاج درپی
او شتافت اما بدو نرسید و امیر موسی باد و حرم خود از آب
جیحون گذشته بشبرغان پیش زنده حشم رفت و آغاز اغوا و افساد
نهاد و بآنجا رسانید که زنده حشم عنقریب زنده نماند و حشمش
در تحت تصرف دیگران در آید * * نظم *

* از صحبت بد بد تو هم صحبت بد باشد *
* وین نکته یقین داند آنرا که خرد باشد *

گفتار در قورلتای حضرت صاحب قرانی در عین اقبال و کامرانی

در تیر ماهِ همین سال حضرت صاحبقران جهان کشای جهت قورلتاي بجمع آمدن امراءِ تومانات و هزارجات مثال داد مجموع برحسبِ فرمان چون اقبال و دولت و ظفر و نصرت روي بدرگاه عالم پناه آورده جمع آمدند * * نظم *

زاطراف شاهان و گردن کشان * رسیده بدرگاهِ صاحب قران

مگر زنده حشم پسر محمد خواجه اپردي که چون دولتش بر گشته بود چون نکبت تخلف نمود آنحضرت ایلچي فرستاد تا او را از وبالِ عصیان ترسانیده بقُرِلْتای طلب دارد و چون ایلچی بدو رسید و سخن برسانید که اگر در مقامِ اطاعت و انقیادي بی توقف بآستان سلطنت آشیان مي باید شتافت زنده حشم زبان تملق باظهار ایلچی برکشاد که * * بیت *

* من بندهٔ فرمانم گر خواند و گر راند *

* شمشیر و کفن برکف گر میکُشد اوداند *

و ایلچي را اعزاز و اکرام تمام کرده باز گردانید قرار بر آنکه او نیز از عقب روان شود اما بآن وعده وفا نکرد و ازان جانب کسی آمد و از سرِ وقوف بمسامع علیّه رسانید که زنده حشم بتحقیق از جادهٔ انقیاد برگشته و پیشتر ازین امیر بیرم شاه ارلات و پسرش تیلانچي که با امیرحسین در مقام یاغي گري بودند چون خبرِ فتح حضرت صاحبقران شنیدند مبتهج و شادمان گشته از طرفِ خراسان روي اطاعت و هوا داري بدرگاهِ سلطنت

پناه نهادند و چون زنده حشم ازان معنی آگاه گشت از طریق
مکر و غدر با اسباب صحبت و عشرت از ساوری و شراب و ما یتعلق
بهذا الباب بسر راه ایشان آمد و در موضع دلیه ییلاق ایشان را
طوی داد و در حالِ استیلای سورتِ شراب پدر و پسر را بگرفت
و بند برپای نهاده بدست برادرِ خود پیر محمد سپرد و بحضور
مردم با او گفت که ایشان را ببارگاهِ حضرت صاحب قران رسان
و در خفیه با برادر مواضعه داشت که ایشان را نیست سازد
پیر محمد هردو را نیم روزه راه ببرد و در شب کارِ ایشان ساخته
همان شب باز گردید و پیش برادر آمد چون صاحبقرانی برین
احوال اطلاع یافت امیر اولجایتو را فرمود که برو و خویشِ خود
را ملامت و سرزنش کرده نصیحت کن و بیاور تا نهالِ حیاتش
بجنبش صرصرِ قهر از بیخ برنیاید پیرکاردیده قماش خود را
می‌شناخت بزبان معذرت عرضه داشت که من ازان می اندیشم
که نصیحت با او سودمند نیفتد و مرا درمیان خجالت باید
برد اگر رای عالی صواب بیند پسرم خواجه یوسف بکفایت این
مهم کمر بندگی بندد حضرت صاحب قران عذر او را مسموع
داشته تابان بهادر و خواجه یوسف را بفرستاد تا زنده حشم را
طریق صواب ارشاد کرده بیاورند و چون ایشان بشبرغان
رسیدند آن خود رای عاقبت نااندیش ایشانرا بگرفت
و مقید گردانید *

گفتار در لشکر کشیدنِ حضرت صاحب قران بجانب شبرغان

چون حضرت صاحب قران از جسارت نمودنِ زنده حشم
دران قضیه و بی باکي او آگاهي یافت آتش خشم از کانونِ
حمیت پادشاهانه زبانه زدن گرفت و با تمام لشکر از کش
متوجه او شد پرچم رایت همایون را مشاطه عون رباني پیراسته
و بازوی دولت روزافزون بتعوید تاییدات آسماني آراسته
و چون از آب جیحون عبور نموده خاك شبرغان از شرفِ
بوسیدنِ نعل بادپایانِ لشکر منصور سر بگردون کشید زنده حشم
بقلعه آنجا که در شاهنامه بسفید دژ مذکور است تحصّن جست
و روی رای خطا از صوب صواب گردانیده پشت تمنع بآن
حصن حصین باز گذاشت * * نظم *

زان حصاري که طرف بارهٔ او * در علو از ستاره دارد عار
صحن[1] او حصن اختر ثابت * بومِ او[2] بام گنبدِ دوّار

عساکر گردون مآثر غران و جوشان گرد قلعه برآمده کورگه فرو
کوفتند و از غریو کوس و کره نای و نعره و خروشِ بهادران نبرد
آزمای زمین و زمان چون بید از تند باد و زان بلرزید زنده حشم

---

(۱) چنین است در سه نسخه و در دو نسخه (صحن او صحن) و در یك
نسخه (حصن او حصن) (۲) چنین است در دو نسخه و در سه کتاب
(بوم او بوم) و در یك نسخه (بام او بام) *

را از مشاهدهٔ آن حال دود تحیر بسر برآمد و آتشِ خوف و هراس
در خرمنِ تمکن و ثبات افتاد چاره همان دید که دستِ عجز
و مسکنت در دامنِ تضرع وزاري آویخت و با میر اولجایتو توسل
نموده او را شفیع انگیخت * * بیت *

عذر به آذرا که خطائي رسید * آدم ازان عذر بجائي رسید

امیر اولجایتو بپایه سریرِ سلطنت مصیر آمد و در موقفِ اعتذار
و استغفار ایستاده بگریه و زاري درخواست کرد که جریدهٔ جریمه
زندهٔ حشم چون قدم در دایره ندم نهاده و از نادانی و تبه کاري
خویش پشیمان شده مرقوم رقم عفو و اغماض گردد و سپاهِ ظفر پناه
بسعادت معاودت نمایند تا بعد از تسکین غلبه حیرت و دهشت
بقدم خدمتگاري و طاعت گذاري با شمشیر و کفن بدرگاه گردون
اشتباه آید و در سلک دیگر بندگان انتظام یابد حضرت صاحب
قران فرموده البرکة في مشایخکم ملاحظه نموده شفاعت
و درخواست امیر اولجایتو را بقبول تلقي فرمود و از خونِ زندهٔ حشم
درگذشت زندهٔ حشم امیر موسی را که تیغ مخالفتش تیز کرده
فسانِ افسونِ او بود بیرون آورد و به بندگان حضرت سپرد و اسلام
برادرِ کوچکِ خود را بملازمتِ موکب همایون فرستاد و حضرت
صاحب قران پای عزم برکابِ معاودت درآورد و لشکریان را
اجازت مراجعت بمواضع خویش ارزاني داشت و چون بفتح
و فیروزي بشهر سبز باز آمده بمستقرِ دولت و اقبال نزول فرمود

نقوشِ جرایم و زلات امیر موسی را بزلالِ عفوِ گناه سوز فروشسته حامی لطف پادشاهانه بمراسمِ استمالت و اعزازِ او قیام نمود و اورا طوی داده بخلعتهاے فاخر سرافراز گردانید و ایالت ایل اورا باو تفویض فرموده بمنتهای امید رسانید و لاغرو * * بیت *

* ز ابتداءِ عهدِ عالم تا بدورِ پادشاه *

* از بزرگان عفو بود است از فرودستان گناه *

گفتار در فرستادنِ حضرت صاحبقران لشکر را بجانب ترمد و بلخ

چون زنده حشم را سابقهٔ قضا رقمِ وخامت عاقبت بر صحیفهٔ قسمت کشیده بود با وجود چنان مرحمتی که حضرت صاحب قران نسبت با او کرامت فرمود باز وسوسهٔ دیو غرورش از راهِ موافقت ببرد و پای جسارت از جادهٔ مطاوعت بیرون نهاده عنانِ آرزو از سرِ بیهوشی بدست پندار سپرد و العجب که خانزاده ابوالمعالی دران کار که روزگار بهزار زبان هرزمان باد امیرسانید *

* مصراع *

* مکن مکن که پشیمانیت ندارد سود *

با او متفق شد و نه عجب * * نظم *

چو گمراهی حوالت آید * معجز سببِ ضلالت آید

و باتفاق الوس بلخ و ترمد را بغارتیدند و چون پرتو خبرِ این

خطا که ازیشان واقع شد بساحت ضمیر منیر حضرت اعلی افتاد خطای بهادر و ارغون شاه بوردالیغي را بالشکري * * نظم *

همه بادل شاد و با ساز جنگ * همه گیتي افروز و با نام و ننگ
همه رزم جویان و نیزه گزار * همه جنگ جو از در کارزار
گراینده تاج و زرین کمر * نشاننده شاه بر تخت زر

بایلغار بفرستاد تا بدفع شر وفساد ایشان آثار مردي و مردانگي بظهور رسانند و دامن احوال رعایا که ودایع پروردگاراند از خار تعرض متغلبان ستمگار ایمن گردانند و چون امراء با سپاه ظفر پناه بترمد رسیدند مردم آن طرف برآب آمویه از کشتیها پول بسته بودند وجماعتي از مخالفان در شب گریخته از پول گذشته بودند و پول را ازان سر ویران ساخته و چون یاغي سیاهي لشکر نصرت قرین بدیدند روی زرد گشته از بیم بگریز نهادند و از هول جان عنان بجانب پول تافته بشتافتند و ازسرگذشت شبانه غافل روان به پول راندند و چون بمیان پول رسیدند آن طرف پول خراب یافتند و بهادران لشکر منصور از عقب ایشان رسیده دست تایید بتیرباران کشادند و آن روز برگشتگانرا * * نظم *

ز پس تیر و از پیش دریای آب * روان در نهیب و اجل در شتاب
نه امید رحم و نه برگ ستیز * نه یارای بودن نه راه گریز

بسیارے از ایشان بزخم تیغ سپري شدند وبسیارے در آب ریخته از جان بري گشتند و اندکي ازیشان چنانچه از ده یکي نبودي

بمشقت بسیار جان بکنار انداختند و زنده حشم گریزان بشبرغان در آمد و آنرا محکم کرده پشت استظهار از روی پندار بدیوار حصار بازداد *

گفتار در فرستادن حضرت صاحب قران گیتی ستان امیر جاکو را بمحاصره شبرغان

حضرت صاحب قران چون از تحصن زنده حشم در قلعه شبرغان آگاهي یافت امیرجاکو را بمحاصره آنجا نام زد فرمود و او با لشکر از آب گذشته پیرامون حصار شبرغان فرو گرفتند وبرسم محاصره گرداگرد حصار فرود آمده زمستان آنجا بگذرانیدند و زنده حشم چون مار مرده در سوراخ مانده سر بیرون نتوانست کرد و چون کوکبهٔ سپاه بهار دررسید * نظم *

کردند نظاره را عروسان چمن * سرها زدریچهای چوبین بیرون

زنده حشم سابقه دوستي قدیم که با امیرجاکو داشت وسیله ساخت و از قلعه بیرون آمد و دست عجز و اضطرار بدامن حمایت او استوار کرد و سرخجالت را از گریبان ندامت برآورده بپای اعتذار و استغفار باستاد و امیرجاکو اورا بنوید مرحمت حضرت اعلی امیدوار گردانیده همراه خود کرد وروی توجه بدرگاه عالم پناه آورد و چون امراء ازآمدن ایشان وقوف یافتند صورت حال بعز عرض حضرت صاحب قران رسانیدند و چون زنده حشم برسید تمام امراء مقدم او را

بمراسم اعزاز و اکرام تلقي نمودند و امیر جاکو او را باتفاق امراء و نوینان بشرف بساط بوس حضرت اعلی رسانیده لطف و مرحمت پادشاهانه شفیع جرایم او ساختند زبان عفو حضرت صاحبقران اورا بتشریف خطاب گرامي داشته فرمود که ما از سر گناهان تو گذشته خون ترا بخشیدم توهم بر جان خود ببخشای و دیگر سودای محال بدماغ راه مده که دولت خلعتی است که از دولتخانه یختص برحمته من یشاء هرکس را که خواهند پوشانند دست آرزوی هرکس بسعي و کوشش بدامن آن نرسد * * نظم *

* هر سرے شایسته تاج بزرگي کی بود *
* گر نسازی باقضا سر در سر سودا کني *

و بعد ازان که سرش را بکلاه امان از گزند وگوشش را بگوشواره نصیحت و پند بیاراست و او را نوازش فرموده انواع مواهب و رغایب از کمر زرین واسپ تازي وشتر بسیار و استر قطار وگوسفند بی شمار در بارهٔ او ارزانی داشت و مرتبهٔ او را بلند گردانید و او کمر خدمتگاری بسته در سلک ملازمان انخراط یافت *

گفتار در نهضت همایون حضرت صاحب قران بجانب جته باردوم

در سنه (اثنین و سبعین و سبعمایة) مطابق تنگوز ئیل حضرت صاحبقران یورش جانب جته پیش نهاد همت عالي ساخت

* نظم *

با سپاهی ظفر طلیعهٔ آن * کارسازش مهیمنِ دیّان
بسعادت نهاد روي براه * نصرتش هم عنان بعون اِله

و چون از سیحون عبور فرمود کمزه و اورنگ تمور ایل شده حلقه بندگي و خدمتکاري در گوشِ انقیاد و طاعت گذاري کشیدند و چون آن ایل و الوس بتحتِ تصرف و تسخیرِ بندگان حضرت درآمد صاحب قران کامگار کپك تمور را بضبط و نسق آنجا نصب فرمود * نظم *

بسعادت قرین و فتح و ظفر * عون و تایید ایزدي یاور

بمستقر سریرِ سلطنت و مسندِ خلافت معاودت نمود و درهمان ایام خبر رسید که کپك تمور بکفرانِ نعمت اقدام نموده باقدامِ جسارت بساطِ سرکشي و یاغي گري مي سپرد و دران وقت بهرام جلایر بموجبی که درتاشکنت هنگام عتاب بزبان تمنای حضرت صاحب قران گذشته بود درسلك بندگان درگاه جهان پناه و ملازمان آستان کیوان اشتباه انخراط داشت فرمان جهان مطاع بنفاذ پیوست که او و امیر عباس و ختای بهادر و شیخ علي بهادر بعزم رزم کپک تمور روان شوند و آتشِ عصیان و طغیان او را بآبِ تیغ جان ستان فرونشانند امراء و بهادران بامتثال امر مبادرت نموده روی جلادت براه آوردند و چون بیاغي رسیدند و درمقابل یکدیگر صف کشیدند ایل بهرام جلایر باتفاق

امیر صدهٔ ایشان تیرکجي که عداوت قدیم داشت با بهرام غدر اندیشیده خواستند که اورا بگیرند بهرام را بران حال اطلاع افتاد و با امراء که همراه بودند درمیان نهاد و شرایط احتیاط مرعي داشته ناوک قصد ایشان به نشانه مقصود نیامد وهم دران حال که سپاه جانبین صف کشیده استاده بودند ختای بهادر با شیخ علي بهادر درباب مصلحت جنگ و رعایت حزم سخنی گفت شیخ علي آنرا مسموع نداشت ختای بهادر ازتصور آنکه مگر پهلوان سخن اورا حمل بربد دلي کرده آتش غضبش اشتعال یافت و شمشیرکشیده و از آب عایشه خاتون عبور نموده بیک تن تنها برصف دشمنان زد و چندی از ایشان را بینداخت وچون ایشان بسیار بودند شیخ علي بهادر نیزاز عقب او درآمد و بر دشمنان حمله برد وختای بهادر را بتکلف ازمیان مخالفان بیرون آورد و هردو بسلامت بلشکر خویش پیوستند و امثال این امورکه درواقع ازبدایع وقایع است جزاز آثار دولت موید صاحب قران نتواند بود *

* مصرع * * بدولت توان کرد این کارها *

و امراء در همان کنار آب با دشمنان صلح کرده بازگشتند و دراثنای راه جماعتی از ایل چلایر که درباره بهرام غدر اندیشیده بودند بیاساق رسانیدند وچون بسعادت بساط بوس استسعاد یافتند حضرت صاحب قران ازمصالحت و مراجعت

ایشان غضب فرمود *

گفتار در لشکر کشیدنِ حضرت صاحبقرانی بجانب جته نوبت ثانی

چون بر حسب فرموده ان الله تعالی یحب معالی الهمم و یبغض سفساقها همت بلند جناب صاحب قران کامیاب در هرکاری که شروع افتادی جز بحصولِ غایت و نهایتِ آن رضا ندادی از مساهله که امراء با مخالفان کرده بودند و عرصه معارضه و محاربه بصلح ریخته استنکاف داشت یعنی * * نظم *

* سگ کیست روباه ریزیده چنگ *
* که با شیر صلحش بود روز جنگ *

لاجرم بنفس مبارک عزم آن صوب جزم فرموده یرلیغ همایون درباب جمع آمدنِ سپاه بهرطرف روان شد و عساکرِ منصور از اطراف و اکناف درحرکت آمده * * نظم *

سپاه انجمن شد بدرگاهِ شاه * نبرد آزمایان نصرت پناه
زریگِ بیابان فزون از شمار * برزم اندرون شیر دشمن شکار
سپاهي سراسر چو غرنده میغ * بجنگ اندرون همچو برنده تیغ
روان کرد لشکر شه نیک بخت * چو ریگِ بیابان و برگِ درخت
بجنبش درآمد سپاهي که کوه * گدازان شد از گرمیِ آن گروه

و رایت ظفر نگار بسعادت از سیرام و نبکي بگذشت از میامن

تولاي که آنحضرت بدودمانِ مبارك مصطفوي عليه و عليهم الصلوة و السلام داشت از کرامت نصرت بالرعب مسيرة شهر محظوظ گشته لشکرِ مخالف بمجرد آوازهٔ توجه آنحضرت از هم فرو ريخته بگريختند صاحب‌قران کامگار با لشکرِ جرار تا موضع سنکريغاج برفت و سپاهِ ظفرقرين را اسير بسيار و غنيمت فراوان بدست افتاد و رايتِ فتح آيت با کرايم غنايم بيرون از حصر و شمار در کنفِ حفظ پروردگار بازگشت و در موضع آدون کوزي امير موسی و زنده‌چشم با وجود سوابقِ الطاف و لواحقِ اعطاف که حضرت صاحب‌قران در باره ايشان بکرات ارزاني داشته بود بازآغاز مکر و غدر انديشي کردند و با پسر خضر يسوري ابو اسحاق دران باب مشاورت نموده عهد بستند و بمصحف سوگند خوردند که چون بموضع قراسمان رسند حضرت صاحبقران را درهنگام شکار بحيله بگيرند با آنکه عقل بر ايشان و آن انديشه پريشان مي خنديد * * نظم *

مکن تيره رائی که شيرِ حرون * بروباه بازي نگردد زبون

و خانزاده ابوالمعالی ترمذي و شيخ ابوالليث سمرقندي که پيشتر ازين دربابِ مخالفت آنحضرت با يکديگر سخن کرده بودند با ايشان اتفاق نمودند کسی که ازان معني آگاهي داشت صورت حال را بکلك عرض بر صحيفه ضمير منير حضرت صاحب‌قران نگاشت فرمان قضا جريان با حضار ايشان نفاذ

یافت و همه را در مقام خطاب بزانو درآورده سخن پرسیدند وعصیان و غدر اندیشي ایشان ثابت شد و چون مهد علیا سراي ملك خانم خواهر زاده امیرموسی بود و مخدرهٔ تتق عصمت وابهت عکه بیگي نامزد پسر او شده بود حضرت صاحبقران با او گفت که گناهی عظیم است که از تو بظهور پیوسته لیکن چون میانِ ما و تو پیوند است آنرا رقمِ عفو کشیدیم و از انتقامِ آن گذشتیم * * نظم *

مراعات پیوند و ریشِ سفید * ترا داد بر زندگاني امید
وگرنه بفرمودمی تا سرت * بد اندیش کردي جدا از برت

و خانزاده را فرمود که چون سلسلهٔ نَسَبت متصل است با اهل بیت رسول الله صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین بهیچ حال روا نداریم که غبارِ آسیبی بدامنِ روزگار تو نشیند و تو ترکِ فضولي نمي کني مصلحت آنست که ازین ولایت بیرون روی و شیخ ابواللیث را بسفر حجاز امر فرمود و پسر خضر یسوري چون برادرِ زن امیرسیف الدین بود بشفاعت و درخواستِ او ازانِ ورطه خلاص یافت و نقوشِ جرایمِ او بزلالِ مراحم خسروانه شسته گشت و یرلیغ لازم الاتباع صادر شد تا زنده هشم را بند کرده بسمرقند بردند و در محبسي باز داشتند که راه بیرون آمدنش مسدود بود که * * نظم *

عدو کشته یا بند و زندانه به * بکین بیخ و بنیاد آن کنده به

چه از دیده دوربین عقل که کشاینده بند شك و نماینده راه یقین است پوشیده نماند که مار در جیب داشتن و دشمن را دوست انکاشتن از حساب حزم و عاقبت اندیشي دور است *

* نظم *

نکند از درندگي توبه * گرگ تا نشکنند دندانش
نکند مار ترک زخم زدن * تا نکوبند سر بسندانش

و چون حضرت صاحبقران بسمرقند که مقر سریر سلطنت ابد پیوند بود معاودت نموده باقبال و سعادت نزول فرمود حکومت شبرغان و جای زنده حشم را به بیان تمور پسر آقبوغا داد *

* نظم *

* سعادتش بهمین گونه رود(۱) روی زمین *
* ز خسروان بستاند و به بندگان بخشد *

گفتار در ایلچي فرستادن حضرت صاحب قرانی پیش والي خوارزم حسین صوفی

چون حضرت صاحبقران بعون تاییدات رباني مم از قبضه تسلط و استیلای مخالفان استخلاص فرمود و نسق الوس چغتای اشتغال نمود و از مدت پنج شش سا کات و خیوق را والي خوارزم حسین صوفي پسر ی

(۱) چنین است در چهار نسخه و در یك نسخه (ملك) و در بعضي (جمله) بجای (رود) است *

نه او بماقش غونکغرات[1] بود تصرف مي نمود همت خسروانه سایه التفات بران حال انداخت و علقه تواچي را با جمعی برسم رسالت پیش او فرستاده پیغام داد که کات و خیوق تعلق بالوس چغتای دارد و درین مدت آنرا بے خداوند یافته در حوزهٔ تصرف آوردهٔ اکنون مي باید که آنرا با تمام توابع و لواحق بتصرف گماشتگان این جانب بازگذاري تا طریق مودت و دوستي بین الجانبین کشاده ماند و اسباب موافقت و معاضدت آماده گردد علقه تواچي چون بخوارزم رسید و به تبلیغ رسالت قیام نموده مودای پیغام را چند نوبت بعرض رسانید حسین صوفي درمیدان خالي گوی مراد زده بود و از چیره دستي شهسواران میدان دولت غافل جواب گفت که من این ولایت را به تیغ مسخر کرده ام هم بتیغ از من توان ستد *

* نظم *

* عروس ملک که مهوش بریده اند بتیغ *

* مگر به تیغ مراو را طلاق بتوان داد *

بیرون، پسوری، او ازان، فرستاده مراجعت نمود و آن جواب نا صواب در پایهٔ سریر خسروانه مآب معروض افتاد حمیت خسروانه داعیه توجه بند کرد او در خاطر خطیر آنحضرت انداخت ورع و مسلماني آمدنش جلال الدین کشي رحمة الله علیه که با کمالِ علم و تقوی

---

[1] و کذا این است در اکثر نسخ و در یک نسخه بجای آن (قونکغرات) است *

و فضیلت درس و فتوی شرف ملازمت حضرت صاحبقرانی را طراز خلعت سایر مفاخر ساخته بود روا نمي داشت که بواسطه یك کس اهل مملکتي درمعرض تفرقه و تشویش افتند ازان حضرت بعد از تقدیم مراسم دعا و ثنا رخصت طلبید که بخوارزم رود و حسین صوفي را بهر گونه موعظت و نصیحت از خواب غفلت بیدار کرده نوعي سازد که خون و مال مسلمانان عرضه تلف نگردد حضرت صاحبقران ملتمس او را مبذول داشته اجازت رفتن ارزاني فرمود مولانا جلال الدین روی نیك خواهي بخوارزم نهاد تا بےرفق و آزرم آن مهم را کفایت فرماید و چون بآنجا رسید وظایف نصیحت و خیر اندیشي چنانچه از علماء دانشور و ایمه دین پرور سزد بتقدیم رسانید و در تسکین مادۂ آشوب و اطفاء نایرۂ فتنه سعي بلیغ نمود و آن معاني را بهر گونه مواعظ دل پذیر موکد ساخت و بشواهد آیات و احادیث موید گردانید اما چون محل قابل نبود فصاحت و براعت قایل سودمند نیفتاده و نتیجه نداد *

* مصراع *

* چو گوش هوش نباشد چه سود حسن مقال *

حسین صوفي از قبول سخن ابا کرد و بحبس آن بزرگ حقاني در حصار جرات نمود و چون این خبر بمسامع علیه رسید * بیت *

بفرمود تا جمع گردد سپاه * بفرخنده درگاه عالم پناه

گفتار در نهضت همایون صاحبقران بعزم رزم بجانب خوارزم

در بهار سنه (ثلث و سبعین و سبعمایة) موافق سچقان ئیل که سلطان طبیعت از ادرار ابر آذاری لشکر الوس بساتین و صحاری را غرق انعام عام گردانید و سپاه نباتی را که از سعی تواجیان نشو و نما و تردد جارچیان شمال و صبا از هر طرف در حرکت آمده بودند ◦ ع ◦

◦ خلعت رنگ رنگ پوشانید ◦

حضرت صاحب قران لشکر گیتی ستان را جمع آورده اوکلکا(۱) داد ◦

◦ نظم ◦

در گنج بگشاد و روزی بداد ◦ بآئین کشور کشایان داد

و از سمرقند نهضت نموده در صحاری قرشی شکار فرموده قبی متن را معسکر ظفر قرین ساخت و ملک غیاث الدین پیر علی پسر ملک معز الدین حسین که بعد از وفات پدر در ذی قعده (سنة احدی و سبعین و سبعمایة) حاکم هرات و غور و قهستان و توابع آن شده بود حاجی وزیر را با تحف و هدایای فراوان از اسپان تازی و استران رکابی و قطار و مهار و اقمشه و رخوت بسیار برسم پیشکش پایه سریر اعلی روانه داشت و ازانجمله اسپی بود نقره

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در بعض (اولکا) و در بعض (کلکا) بعض (اکلکا) ◦

خنگ موسوم بخنگ اغلن بازین زر * * نظم *

بهیکل چو فیل و بهیبت هزبر * به پستی چو سیل و ببالا چو ابر
ز آسیب گوش و سُمَش گاه تک * نشان بر رخ ماه و پشت سمک
هر آنجا که در خاطر آرد سوار * کند پیش از اندیشه آنجا گذار

و حاجي وزیر درین محل برسید و بعز بساط بوس استسعاد یافته صورت اخلاص و هواداري و یک جهتي و خدمتکاري ملک بعز عرض رسانید عواطف پادشاهانه فرستاده را بخلعت و انعام سرافراز گردانید و بملک نوازشنامه بانواع عواطف و مراحم نوشته با خلعت و بیلاک مصحوب معتمدي همراه او گردانید و رای مملکت آرای امیر جاکو برلاس را بحکومت قندز و بقلان و کابل و آن نواحي فرستاد و جمعي از لشکریان با او همراه ساخت و ایل بورالداي را که یورت ایشان آنجا بود باو داد و امیر سیف الدین را بمحافظت سمرقند و رعایت مصالح آنجا بازداشت و بنفس مبارک با سپاه ظفر پناه درکنف حفظ الله متوجه خوارزم شد * * نظم *

همي رفت منزل بمنزل چو باد * سري پر ز کینه دلي پر ز داد
ظفر هم عنان و سعادت قرین * عجرچي همه راه فتح مبین

و چون رایت فتح آیت از بخارا گذشته برلب آب جیحون بموضع سه پایه رسید قراول دشمن پیش آمده بودند قراول ... منصور حمله برده ظفر یافتند و ایشان را دستگیر کرده بیاو

و بمفتوحهٔ فتح بیاساق رسانیدند * نظم *

که اندازه گیرند کار آگهان * ز آغازِ هر کار فرجامِ آن

و چون ازانجا بسعادت روان شده بحصار کات رسیدند بیرم یساول و شیخ موید که از قِبَلِ حسین صوفي یکی درانجا داروغه بوده ویکی قاضي باتفاق دروازهٔ حصار را استوار کردند و بضبط و محافظت آن مشغول گشتند و عرّادها بر افراشته و خود را بکارے که بهیچ کار نمي آمد وا داشته سپاه نصرت پناه گرد حصار بر آمده دست قلعه کشائي از آستین توانائي بیرون آوردند و پای جلادت بسعادت پیش نهادند * نظم *

چو از هردو رو جنگ پیوسته شد * درِ آشتي برجهان بسته شد

و زان سو برین لشکرِ تیز جنگ * ز قلعه همي تیر بارید و سنگ

و لیکن نیــامد یکی کار گر * که یاري دهِ شاه بُد دادگر

غیرتِ پادشانهٔ حضرت صاحبقران فرمود که مناسب نباشد که غلام حسین صوفي را بگذاریم که روز بشب رساند و او را بدست نیاریم و فرمان داد تا لشکریان هیمه و خاشاک جمع آورده خندق را به پنباشتند و خود بنفسِ مبارک بکنار خندق آمد و کوچه ملک را اشارت فرمود تا بخندق در آید و چون او از غلبه و هم نتوانست که بآن کار اقدام نماید خماري (۱) یساول را اشارت فرمود و او بے توقف بخندق در آمد * نظم *

---

(۱) چنین است درچهار نسخ و دردو کتاب بجایش (قماری) است *

دلاور کند کار در کار زار * زبد دل نیاید هنر وقت کار
و مبشر وتا خواجه نیز از عقب او برفتند لشکریان چون این
صورت مشاهده نمودند روان بخندق در آمده رو بفصیل نهادند
اول شیخ علي بهادر دست در دیوار فصیل زده خواست که بر آید
مبشر پای اورا بگرفت تا او نیز بر آید و نتوانست و هردو
بخاک ریز افتادند شیخ علي دگر باره متوجه شد و بفصیل بر آمد
ویکی از آن جانب نیزه بدست او زد جهان پهلوان نیزه را
بگرفت و بشکست و تیغ بر سر او راند و سپاه نصرت پناه از
هر طرف راه کرده بحصار درآمدند و کلانتران ایشان را بگرفتند
وبشمشیر آبدار آتش بار دمار از روزگار مخالفان باد پیمای
خاکسار بر آوردند * * نظم *
بسی تن که بے سر شد از تیغ تیز * نه دست نبرد و نه پای گریز
هر آنکو نشد کشته از تیغ و تیر * ببردند غارت گرانش اسیر
زن و بچه و خان و مان هرچه بود * گرفتند و تاراج کردند زود
روز دیگر مرحمت جبلي حضرت صاحبقران بخلاص اسیران فرمان
داد و ازانجا بسعادت کوچ کرده بصوب خوارزم روان شد و کوچه
ملک را بغرامت تقصیري که در خندق رفتن کرده بود چوب
یاساق زدن فرمود و بردم خر بسته بسمرقند فرستاد و غیاث الدین
ترخان از نسل قشلیق که چنگیز خان اورا ترخان کرد بود
و خواجه یوسف اولجایتو هردو را منغلای لشکر ساخته با دیگر

بهادران از پیش روان گردانید ایشان چون بجوی کرلن رسیدند منکلی خواجه و کلك باجوقي از سپاه یاغي آنجا بودند بهادران بباد حمله آتش پیکار بر افروختند و منغلای حضرت صاحب قران بیمن دولت قاهره چنانچه عادت معهوده آن سپاه نصرت پناه بود غالب آمدند و مخالفان را هزیمت داده در پی کردند و بسیاری ازیشانرا بدست آورده از پای در آوردند صاحبقران گردون اقتدار لشکر ظفر شعار را فرمان داد تا ازانجا ایلغار کرده باطراف و جوانب روان شدند و تمام ولایات خوارزم را غارت کردند * نظم *

سپاهش چو آهنگ ایلغار کرد * ولایات یاغي نگونسار کرد
بغارت گري چون کشادند چنگ * بیفتاد آن کشور از آب و رنگ

حسین صوفي از مقاومت عاجز بود محافظت نفس خود را غنیمت دانسته بحصار خوارزم درآمد و کس بیرون فرستاده بتضرع و استکانت امان طلبید و باشارت رای صواب مي خواست که در استرضاء خاطر بندگان حضرت بجان کوشیده آتش فتنه را فرو نشاند کیخسرو ختلاني را مادهٔ عداوت و حسد که در باطن داشت و بحکم ضرورت پردهٔ نفاق بران مي پوشید در حرکت آمد و قاصدي پوشیده پیش حسین صوفي فرستاد که اصلا اعتماد منمای و دردوستي مکشای و لشکر مرتب داشته از دروازه بیرون آی تا من ازینجانب برگشته با تومان خود بتو پیوندم

حسین صوفي بآن سخنان بی حاصل که محض افساد و اضلال بود فریفته شد و از لشکري و رعیت کثرتي تمام از شهر بیرون آورد وکوس و نقاره فرو کوفته سورن انداختند و برلب جوی قارن که در دو فرسخي خوارزم واقع است صف کشیده رایت عناد بر افراختند و دران حال بیشتر عساکر گردون مآثر از هر طرف بحیقون(۱) رفته بودند حضرت صاحب قران باقي لشکرکه حاضر بودند ترتیب داد و کورگه و برغو زده متوجه شد ومیمنه و میسره را آراسته بکنار آب قارن که درمیان فاصل بود مقابل دشمن باستاد * نظم *

دو لشکر برابر کشیدند صف * دلیران همه برلب آورده کف
بیاراسته میسره میمنه * کشیدند نزدیک دریا بُنَه
زرخم تبرزین و کُوپال و تیغ * ز دریا بر آمد یکی سرخ میغ

ایلچي کلته و پشائی و سقار جرغتو مرکب در آب راندند و اسپان کشتي سان درزیران آن دلاوران روان شده ازانجانب بیرون آمدند و لشکر یاغي نیز حمله آورده جنگ درپیوست و شیخ علی بهادر نیز با پنج نوکر از آب بگذشت و برخواجه شیخ زاده حمله برده او را بگریزانید و امیر موید و ختای بهادر و آقتمور بهادر بهمان طریق از آب عبور نمودند و ایلچي بهادر نیز مي گذشت اما چون مدت عمر مقدرش تمام گشته بود غرق شد و سودای

(۱) چنین است درپنج نسخ و دریك نسخه بجایش (بچوقول) است *

و كان من المغرقين صورت حال او گشت حضرت صاحبقران
كامياب مي خواست كه باد پاى آتش آهنگ ازسطح خاك
بآب راند شيخ محمد بيان سلدوز مانع آمد * * نظم *
گزين پس همه نوبت ماست رزم * ترا جاى تخت است و هنگام بزم
و خود روان اسپ در آب راند و شناه كنان بسلامت ازان طرف
بيرون رفت و خانزاده ترمد ابو المعالي نيز ازعقب همين طريق
سپرد و آن دلاوران ظفر پيشه از اطراف و جوانب حمله بردند
و دشمنانرا رانده و درپى كرده بدروازه رسانيدند * * نظم *
سپاه بد انديش برگشت زار * گريزان همي رفت سوى حصار
پس اندرسپاه جهاندارشاه * دمان و زنان بر گرفتند راه
مخالفان از بيم جان پناه بحصار جستند و دروازه به بستند و لشكر
ظفر قرين بفتح و فيروزى پيرامن شهرفرود آمدند و عساكرگردون
مآثركه بحيقون رفته بودند با غنايم بسيار و مال و اسباب بى
حدّ و شمار باز آمدند و قلعه را محاصره كرده به نشتند و حسين
صوفي دراندرون حصار پشيمان و پريشان روزگار مانده دران
چند روز * * بيت *

* چنان دستِ غم حلقِ جانش فشرد *
* كزان درد ناديده درمان بمرد *

و بعد از وفات حسين صوفي برادرش يوسف صوفي بجاى او
متمكن گشت * * بيت *

یکی چون رود دیگر آید بجای * جهان را نمانند بی کد خدای

گفتار در مصالحت حضرت صاحب قران با یوسف صوفی و خواستاری نمودن خانزاده از برای امیرزاده جهانگیر

چون از یوسف صوفي تا غایت ترک ادب با بندگان حضرت صادر نشده بود وسائل انگیخت و دست ضراعت در دامن موافقت و متابعت آویخت و مراد راوآق صوفي پسر ینغدای را از شکربیگ دختر خان اوزبک دختری بود سوین (۱) بیگ نام بخانزاده مشهور * نظم *

که تا مهر آدم بحوا فتاد * چنان با نوا ز نسل ایشان نزاد

ز دریای خاني گزین گوهری * فرشته نهادی پري پیکری

راي جهان آرای حضرت صاحب قران آن لولوي صدف شاهي را با گوهر کان پادشاهي امیرزاده جهانگیر در سلک ازدواج کشیدن مناسب دانست و قران ناهید سپهر خاني با برجیس آسمان سلطنت و جهان باني را دلیل حصول سعادت و کامراني شناخت سخني که فرستادگان یوسف صوفي درباب اظهار انقیاد بعز عرض رسانیدند بقبول تلقي فرمود و بنیاد مصالحت و مصافات بران پیوند همایون نهاد یوسف صوفي آن معنی را

---

(۱) چنین است دراکثر نسخ و در بعض بجایش (سون) و در بعض نسخه (سوسن) و در بعض کتاب بجایش (شیرین) است *

غنیمت شمرده برغبتی تمام تقبل نمود که آن کریمهٔ خدرِ عصمت و ابهت را اسبابِ فراخور مهیا ساخته هرگاه که اشارت علیه بنفاذ پیوندد روانهٔ درگاه عالم پناه گرداند وقضیه بران قرار یافته مجادله وعناد بمجامله و وداد مبدل شد و رایت نصرت شعار مظفر و کامگار ازانجا مراجعت نموده و چون حضرت صاحبقران در ضمان حفظ ملک دیان تعالی و تقدس بجلکهٔ خاص نزول فرمود یرلیغ عالم مطاع بنفاذ پیوست که درهمان روز کیخسرو ختلانی را گرفته بدیوان مظالم حاضر کنند و نوینان و امراء یرغوجی او را بپرسند و چون بامتثالِ امر قیام نموده قضیهٔ او را نیکو تحقیق و تفتیش نمودند از جهت قاصدی که پیش حسین صوفی فرستاده بود و او را بر مخالفت و عصیان داشته چنانچه ذکر کرده شد و از دیگر جهات گناهان او ثابت شد و بعد از ثبوتِ چند گناه او را بند کرده بسمرقند بردند و بنوکران امیر حسین سپرده ایشان او را بقصاص امیر حسین بقتل آوردند و تومان ختلان را حضرت صاحب قران به پسر شیر بهرام محمد میرکه که خویش کیخسرو بود ارزانی داشت وحضرت صاحبقران آن زمستان در مقر سریرِ سلطنت بدولت و عشرت بگذرانید وبساط عدل و احسان بربسیط زمین و زمان بگسترانید * * نظم *

* خرم زبختِ خویش بتایید ذوالمنن *

* گیتی زیمنِ معدلتش فارغ از محن *

گفتار در لشکر کشیدنِ حضرت صاحب قران بخوارزم نوبت ثانی

خاتمه کتاب مجید آسماني که مشتمل بر استعاذه از شرِ وسوسه شیطان سیرتان انسان صورت دلیلي روشن است برین معني که از امهات مفاسدِ عالم جلیسِ سو و همنشینِ بد است و از مویدات و شواهدِ این سخن آنست که دران هنگام که کیخسرو ختلاني را بگرفتند سلطان محمود پسر او وابو اسحق پسرِ خضر یسوري و محمود شاه بخاري گریخته بخوارزم رفتند پیش یوسف صوفي و در مجلسِ او راه سخن یافته آغاز اغوا و افساد نهادند و خاطرِ او را بهرگونه وسوسه از طریقِ مستقیم مودت و ولای حضرت صاحب قران بگردانیدند و او از شامتِ وساوسِ ایشان بشکستنِ عهد و پیمان که نه شیمهٔ بزرگان و نه وارِ مردان است اقدام نمود وهم دران پاییز تاخت کرده ولایتِ کات را خراب کرد واهالي آنرا پراگنده گردانید و روزگار بزبانِ تعجب بگوشِ او میرسانید * * بیت *

مي دانستم که عهد و پیمان را تو * در هم شکني ولے بدین زودي نه

بنابرین چون سپاهِ ستمگار ظالم نهاد شتا پشت بنمود و سلطانِ عدالت شعار بهار اظهار آثارِ شوکت و اقتدار آغاز نهاد حضرت صاحبقران در رمضان سنه (اربع و سبعین وسبعمایة) موافق لوی ئیل[1] بظاهر قرشي که در نخشب کش واقع است لشکرِ اطراف

---

(۱) چنین است در بعض نسخه و در سه نسخه بجایش (اوی) است *

و جوانب جمع آورد * * نظم *

سپاهی ز ریگِ بیابان فزون * و ز اندیشهٔ هر محاسب برون
گروهی نه پردل که یکباره دل * نه پوشیده آهن که آهن گسل

و بسعادت و اقبال روی اُبُهَّت و جلال بصوب خوارزم آورده روان شد و چون از ریگستان گذشته یوسف صوفي را خوف و هراس غالب شد و از کردار نکوهیدهٔ خویش پشیمان گشت و از هرگونه وسیلها انگیخته بتضرع و تشفع امان طلبید و تقبل نمود که مخدره تُتُقِ عصمت و جلالت خانزاده را اسبابِ تجمل و حشمت چنانچه باید و لایق آید آماده داشته هرچه زودتر روانه دارد حضرت صاحب قران از مکارمِ ملکات ملکانه صحایفِ جرایمِ او را رقمِ عفو کشید و بسعادت ازانجا معاودت فرمود و چون بسمرقند که مستقر سریرِ سلطنت و مرکزِ رایت خلافت بود محفوف بحفظ الهي و صنوفِ الطاف نامتناهي اتفاق نزول افتاد بترتیب مقدماتِ زفاف و تهیه اسباب طوي مثال داد *

گفتار در فرستادنِ حضرت صاحبقران امراء را بطلب مهد اعلی خانزاده بجانب خوارزم

در شوال (سنهٔ خمس و سبعین و سبعمایة) موافق بارس ئیل هنگام بهار که سلطانِ هفت اقلیم گردون مستقر شرفِ خویش را

* مصرع *

* بفرِ طلعتِ گیتي فروز آذین بست *

و قهرمان طبیعت سرافرازان قوای نامیه را بآوردنِ عروس گل سوری نامزد کرد * * مصراع *

* مهد فیروزهٔ گلبن بصد آیین آراست *

حضرت صاحب قران امیر یادگار برلاس که از نسل لالاء بن قراچار بود و امیر داؤد وزن امیر اولجایتو را * * بیت *

سرفرازان زاده فرزانه * باهدایای پادشاهانه

روانه جانب خوارزم گردانید تا مهد اعلیٰ خانزاده را مصحوب وفودِ سعادت و اقبال مبدرق بجنود عون و تایید ذوالجلال بسمرقند آورند و چون امراءِ مذکور بخوارزم رسیدند یوسف صوفی مقدمِ ایشانرا بمراسمِ اعزاز وتکریم و لوازمِ اجلال و تعظیم تلقی نموده از شرایطِ حرمت و جانب داری هیچ دقیقه نامرعی نگذاشت * * بیت *

ز جانب داری و تعظیم و اعزاز * فرو نگذاشت چیزی آن سرافراز

و ایشان برعایتِ رسم طوی بنوعیکه شایسته چنان قضیه تواند بود قیام نمودند و هدایا و تبرکات که همراه داشتند * * نظم *

ز دینار و یاقوت و مشک و عبیر * ز دیبای زربفت و خز و حریر
ز چینی نسیج و خطائی پرند * گذشته ز اندازهٔ چون و چند
زر و زیور و گوهرِ شاهوار * وزان گونه چیزی که آید بکار
بسی جامهای گرانمایه نیز * پرستنده و اسپ و هرگونه چیز

برسانیدند یوسف صوفی نیز جشنی خسروانه مرتب داشته

طوي داد و خانزاده را مشايعت نموده بصوب درگاه عالم پناه
روان داشت با ترتيبي لايق و تجملي فراخور * * نظم *
چه از تاج پر مايه و تخت زر * چه از ياره وطوق وزرين کمر
بسي زيور از گوهر شاهوار * بسي خاتم و ياره و گوشوار
بسي درج وصندوق با قفل زر * پراز لعل و ياقوت و در و گهر
ز پوشيدني و ز گستردني * ز هرچيز کان بود آوردني
کَت وخيمه و خرگه وکُنْدُلان * ز هرگونه چندانکه صد کاروان
و امراء مذکور کسي را بتعجيل روانه سمرقند گردانيدند تا خبر
توجه ايشان بعرض ماثلان پايه سريراعلي رساند وچون صورت
حال عزملاحظه حضرت صاحب قراني يافت کرايم اخلاق
خسروي باعث اعزاز مقدم شريف آن نهال روضه خاني شد
قرتقا خاتون که عروس پسر قيدو خان بود با ديگر خواتين
ومجموع نوئينان و امراء را باقامت رسم استقبال اشارت
فرمود * * نظم *
پذيره شدندش همه سرکشان * بشادي درم ريز و گوهر نشان
هوا سربسر مشك سارا گرفت * زمين مرج تا مرج ديبا گرفت
و سادات وقضاة وعلماء و مشايخ و سايراکابرواشراف و اعيان
مملکت تا موضع کات استقبال نمودند * * نظم *
مهان جهان کارساز آمدند * پرستنده از پيش باز آمدند
جهان سربسر گشته آراسته * همه راه پر نُزُل و پرخواسته

زمین باغ فردوس دیدار شد * هوا ابر بارنده دینار شد
و درباب رعایت ترحیب و تکریم وصول همایونش بعد از تقدیم
وظایف ضراعت و ادب رسوم طوي و نثار و پای انداز منزل
بمنزل متصل بآییني کرده شد که تا حجله سپهر از جمال عروس
ناهید زینت یافته نظیر آن کم اتفاق افتاده باشد * * نظم *
بهر منزلي مجلسی ساختند * بهشتي نو آیین به پرداختند
سران پیش پایش برآموده جنگ * هوا پرگهر شد زمین رنگ رنگ
و چون خاطر اهالي و ساکنان آن دیار که باطن مملکت عبارت
از آنست از میامن عدل و مرحمت حضرت صاحبقران بنور امن
و حضور و زیور بهجت و سرور آراسته بود مناسب نمود که
بموافقت آن اتفاق مبارک ظاهر آن دیار موافق باطنش گردد
و صورت مطابق معني شود دار السلطنت سمرقند را بانواع
تکلفات غریب و تجملات لطیف عجیب آذین بستند * * نظم *
پذیره شدن را چو برخاستند * همه کوی و برزن بیاراستند
و چون کافه مردم را دل که سلطان کشور بدن است درپناه آن دولت
روز افزون از اندیشه ترک تاز حوادث روزگار فراغت یافته بود
اعضا نیز که رعایای کارگذار آن کشور اند وسر ایشان دران شغل
دست از تکلیف کسب و زحمت کارباز رستند و در دکانها
یکبارگي بستند بستگي که پیس ازان در کار مردم بودی دران
ایام فرخنده فرجام حواله درکارخانها شد و کشادگی که وقتي

دستِ ستم داشتي دران فرصت روزي دهانِ قرابه ولبِ پيمانه گشت ونام ونشان غم چنان گم شد که بادهٔ غم گسار بي کار ماند

* مصراع * * وليکن شب و روز درکار بود *

و شادي وفرح چنان غالب وعام افتاد که کسي را بمفرح ياقوتي ميل نمي شد * * مصراع *

* مگر آنکه از لعلِ دلدار بود * * نظم *

همه شهر جشن و همه سور سور * بهر گوشهٔ صحبت بهر جا حضور
همه مملکت گشته عشرت سراي * مُغَنّي زهر پردهٔ عشرت سراي
سرائي جهان را نوائي سرود * فرستادهٔ هر دم بشادي درود

و مهد قيدافهٔ عهد خانزادهٔ مرصع بجواهرِ الطاف الٰهي و مکالِ بحلل تاييدات نامتناهي بمبارك قرطالعي سمرقند را از فرِّ قدوم سعادت گستر غيرت تختگاه بلقيس گردانيد * * بيت *

* ازبس پرند چيني و ديباي زرنگار *
* وز کثرتِ جواهر و دينار بي شمار *

که برسم پاي انداز و نثار بگستردند و برافشاندند زمين و آسمان از ديدهٔ جهان بين نظارگيان پوشيده و پنهان ماند * * بيت *

بُخارِ نثارش زدرياي دست * چو برشد هوا از گهر ابر بست

ذکرِ زفاف اميرزادهٔ جهانگير با خدر معلّيِ سوين بيگ خانزاده

کمربستگانِ درگاه سلطنت پناه بترتيب مقدماتِ طوي و تهيه

اسباب آن قیام نموده چندان سرا پرده و خیمه و خرگاه و سایبان طناب در طناب کشیده شد و فرشهای گونا گون گسترده گشت

* نظم *

همه پشت زمین شد روی دیبا * همه زیر فلک بالای خیمه و جهت بزم خاص و مجلس زمرهٔ اختصاص * * نظم * وثاقي مدور بسانِ سپهر * سپهری پراز ماه و ناهید و مهر درون و برونش مغرق بزر * مرصع بیاقوت و درّ و گهر ز دیبا تنق بسته کرد اندرش * پراز کوی[1] عنبر سر و چنبرش[2] یکی تخت زرین گوهر نگار * نهادند در خرگهِ شهر یار زده تکیه صاحب قران کام یاب * چو برطارمِ چارمین آفتاب شهان و مِهان و سرانِ سپاه * شده انجمن بر درِ پادشاه زمین سر بسر شیره در شیره شد * جهان گشته حیران فلک خیره شد کرشمه ساقیانِ شیرین کار با نشوهٔ شراب تلخ مذاق خوش گوار یار شده دست بغارت گری عقل و هوش برآوردند و نغمهٔ سرود مطربانِ خوش آواز با آهنگ نوای هرگونه رود و ساز راست گشته پرده دري عشاق مدهوش آغاز نهادند * * نظم * دران بزم گه شادي آراستند * مِهانرا بخواندند و مي خواستند نمودند مهر و فزودند کام * گزیدند یار و گرفتند جام

(۱) چنین است دراکثرنسخ و دریک نسخه بجایش (بوی) است

(۲) چنین است در اکثر نسخ و دریك نسخه بجایش (گردنش) *

هوا گشت از دود عود آبنوس * زمین چون لب دلبران جای بوس
جهان دار صاحب قران کام ران * به نیروی دولت به بخت جوان
زر و جامه و گوهر شاهوار * ببخشید بیرون زحدّ و شمار
بدین گونه چندی ببزم شهی * همی کرد هر روز گنجی تهی

و درا ثناء آن چون اسباب و مقدمات چنانچه سزد و زیبد در غایت کمال و نهایت جمال دور از آسیب عین الکمال آماده و مرتب بود * نظم *

بفرمود تا موبدان و ردان * ستاره شناسان وهم بخردان
شوند انجمن پیش تخت بلند * ز راز سپهرش پژوهش کنند

بعد از رعایت احتیاط در اختیار وقت در مجلسی خاص مشحون باکابر و خواص از اعیان مملکت و ارکان دولت آن مخدره تتق عفت و ابهت را با میرزاده جهانگیر بموجب شرع مطهر مصطفوی علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات بمبارکی و طالع سعد عقد نکاح بستند و هرسو زبان تهنیت و دست نثار بثنا خوانی وگوهر افشانی برکشادند * بیت *

همه سرفرازان و گردن کشان * زهرسو ثنا خوان وگوهر فشان

وچون خسرو انجمن انجم بخلوت خانه خاور خرامید و جهان معجر کحلی مرصع شب در سر کشید * نظم *

شبی کز صفا چون شب قدر بود * زصد ماه و سالش فزون قدر بود
همی کرد بخشش سعادت سپهر * مه و زهره بودند ناظر بمهر

کواکب بخوبي بهم متصل * مزاج چهار اُسْطُقُسْ معتدل خلوت خانه زفاف سعادت اتصاف که از فیض فضل الٰهي بجواهر الطائف وحلل اعطاف آراسته بود محل اجتماع نیرین سپهر سلطنت وبرج مقارنهٔ سعدین آسمان ابهت و جلالت گشته

* بیت *

دهان ناشتا از لقمه بر شد * صدف شایستهٔ یکدانه در شد
لب ازیاقوت شاهي چون برآسود * ز راندر بوته رفت (۱) و سیم پالوده
چو مرغ تشنه زد بر چشمه منقار * ازو آب حیات آمد پدیدار

واین جشن فرخنده و قضیه مبارک دراواخر سنه (خمس وسبعین وسبعمایة) اتفاق افتاد والحمدلله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین و خاتم النبیین

گفتار در نهضت همایون حضرت صاحبقران بجانب جته نوبت سیوم

در روز پنجشنبه غرهٔ شعبان سنه (ست وسبعین وسبعمایة) حضرت صاحبقران لشکر ظفر قرین جمع آورده بتایید رب العالمین متوجه جانب جته شد چون رباط قطعان محل نزول همایون گشت آفتاب از غایت برودت هوا سر در سنجاب سحاب کشید و ابر از دست دریا نوال شاه گوهر افشاني و سیم باري آموخته پیوسته باران و برف مي بارید *

* بیت *

---

(۱) چنین است دریک نسخه و در پنج نسخ بجایش (برد) است *

* هرگز کسی نداد بدین سان نشان برف *
* گفتی که لقمه ایست جهان در دهان برف *
* مانند پنبه دانه که در پنبه تعبیه است *
* اجرام کوهها شده پنهان میان برف *

شدت سرما بمرتبه رسید که قوای بدنی از کار ماند نه دست را داد وستد از دست برمی خاست نه پای در آمد شد قدم می توانست کشود و مردم از محافظت چهارپایان عاجز گشتند که جان شیرین در خطر بود و بدین واسطه مردم بسیار بمردند و بسی از چهارپایان تلف شد حضرت صاحب قرانی را مرحمت و اشفاق بران داشت که ازانجا مراجعت فرمود و مدت دو ماه در سمرقند توقف نمود تا سورت برودت هوا بشکست و باز در دوشنبه غره شوال موافق اوایل توشقان ایل تشحید حدود عزیمت فرمود و عساکر منصور را مرتب داشته جبه دید و متوجه جانب جته شد و امیرزاده جهانگیر را برسم منغلای از پیش روان گردانید و شیخ محمد بیان سلدوز و عادل شاه پسر بهرام جلایر که بعد از وفات پدرش حضرت صاحب قران ایالت ایل جلایر را باو تفویض فرموده بود ملازم موکب ظفرقرین شاهزاده ساخت و چون از سیرام گذشته بموضع جارون رسیدند یکی را از جته گرفته پیش حضرت صاحب قران فرستادند و چون کیفیت حال قمرالدین که او یماقش دوغلات بود ازو پرسیدند خبرداد که او لشکر خود

جمع کرده در موضع کوک توپه نشسته است و انتظار حاجي بیگ
مي کشد و از توجه لشکر شما آگاه نیست فرمان اعلی بنفاذ
پیوست که منغلای بی توقف روان شوند و خود نیز بتعجیل از عقب
براند و چون قمرالدین از رسیدن عساکر گردون مآثر واقف شد توقف
نتوانست نمود بمحاي حصین که آنرا برکه قوریان خوانند پناه
جست و آن سه دره است بغایت مغاک و سه رود خانه عظیم
آنجا جاریست قمرالدین با سپاهش از دو دره گذشته در دره سیوم
فرود آمدند و راهها استوار گردانیدند شاهزاده جهانگیر لشکر
عدوبند کشور کشاي را یاسامشي کرده بر سر او راند و طنطنهٔ
صداي کورگه و نقاره در طاس گردون انداخته بهادران پیش
رفتند و عقاب روح شکار تیررا از آشیان کمان پرواز دادند و بعد
ازان که بزخم پیکان جان ستان بقیه نیروی بازوی کامکار خویش در دل
دشمنان بنشاندند در مقابل ایشان فرود آمدند سپاه قمرالدین را
پیغام تیر در خاطر نشسته بود چون شب درآمد مجموع رو بگریز
نهادند چنانچه هنگام صبح از لشکر جته هیچ کس آنجا نمانده بود
بهادران فتح آیین تکامشي کرده بسیاری ازان لشکر بیدین را بقتل
آوردند و چون خسرو سیارگان رایت ارتفاع برافراخت حضرت
صاحب قران با باقي لشکر رسید امیرداؤد و حسین و اوج قرا بهادر
را از پی یاغي بفرستاد وایشان برحسب فرمان بنشیب آب ایله روان
شدند و حسین در آبی غرق شده شعله حیاتش فرو نشست و چون

بایل یاغی رسیدند ایشانرا غارتیده مال و منال و چهارپایان ایشانرا بگرفتند و هزارها که ایل شدند کورن کرده بسمرقند فرستادند حضرت صاحب قران بقصد استیصال مخالفان تا موضع پای تاق(۱) عزیمت بفرمود و امیرزاده جهانگیر را با فوجی از سپاه نصرت پناه بفرستاد تا در طلب قمرالدین و دفع او سعی بلیغ نموده او را بدست آورد شاهزاده برحسب فرمان روان شد هزارهای جته را که درموضع اوج فرمان مقام داشتند بغارتیدند و قمرالدین را در کوهستان یافته درپی کردند وازایل و الوس رانده و بیرون کرده تمام مواضع و منازل او را بتاختند و ازجمله خاتون امیر شمس الدین تویان(۲) آغا و دختر او دلشاد آغا را بگرفتند شاهزاده کس فرستاد و آن معنی را بعز عرض حضرت صاحبقران رسانید آن حضرت ازمدت پنج ماه وسه روز بازدران مقام توقف اختیار فرموده بود و چون این خبر بهجت افزای بمسامع علیه رسید ازانجا کوچ کرده ببالای قراقسماق برآمد و امیرزاده جهانگیر بسعادت معاودت نموده دران محل بشرف پای بوس سرافراز گشت وغنایم بسیار از برده و اسپ و گوسفند پیش کش کرد و دل شاد آغا را بدولت بساط بوس حضرت اعلی جوان بخت

---

(۱) چنین است دراکثر نسخ و دریک کتاب بجایش (طاق) با طای حطی است (۲) چنین است دراکثر نسخ و دریک نسخه بجایش (بویان) بیای موحده است ٭

و دل شاد گردانید * * بیت *

که پیوسته صاحبقران شاد باد * هزارش کنیزک چو دل شاد باد

و با وجودِ صغرِسن از فرِاقبال صاحبقران چنان کاری بزرگ از دستِ او بر آمد * * مصرع *

وزان دولت ایغها نیا شد غریب

و حضرت صاحبقران ازانجا نهضت فرموده بآت باشي فرود آمد و ازانجا بصحرای اربه یازي نقل نموده چند روز بعشرت و کامراني توقف فرمود و مبارک شاه مکریت که از امیران هزاره بود و از هوا خواهانِ قدیم آنحضرت مراسم طوي و تقوز بتقدیم رسانیده بانواعِ خدمتهای شایسته تقرب جست * * بیت *

کمربسته دربندگي استوار * بدرگاه فرمان دهِ کامکار

و عاطفتِ پادشاهانه ایل سالار اغلي وحسین را که درین سفر سپری شده بود به پسرش خدا داد ارزاني داشت *

گفتار در زفافِ همایون حضرت صاحب قران فرمان روا با سرادق ابهت پناه دلشاد آغا

قال الله تبارک و تعالی فانکحوا ماطاب لکم من النساء مثنی و ثلث و رباع چون سعتِ رحمت الهي جوازِ تعدد انکحه وجمع میان ازواج بصیغهٔ امر کرامت فرموده صاحب قران جوان بخت را دران منزل خجسته و صحرای دل کشای داعیه امتثالِ امر تناکحو تکثروا دامن همت گرفت

و همای رغبتش سایه سعادت بر شعبهٔ دوحهٔ امارت دلشاد آغا
انداخت بندگان درگاه بترتیب اسباب طوي و اقامتِ مراسمِ
آن قیام نمودند * * نظم *
یکی جشن فرخنده آراستند * می و رود و رامشگران خواستند
فروزنده جشني که خورشید وماه * نظاره شدند اندران جشن گاه
بروزی که طالع برومند بود * نظرها سزاوار پیوند بود
جهان جوی بررسم آبای خویش * پري چهره را کرد همتای خویش
زمانه زبانِ بهجت به تهنیت کشوده و فلک از برای رسمِ نثار
دامان بزواهرِ جواهر برآموده * * نظم *
* تا درین بزمِ همایون گوهر افشاني کند *
* آسمان از بدوِ فطرت پر جواهر داشت جام *
دولتِ شادکام خاص وعام را صلای عشرت درداده و از اسبابِ
عیش وکامرانیي هرچه درخیالِ آمال و امانيي گنجد بمرادِ دل
مهیا وآماده بهرطرف که دیدهٔ آرزو نگاه میکرد * * بیت *
گلی بی آفتِ بادِ خزانیي * بهاري تازه برشاخِ جوانی
ساغرِ زرنگار پر از شرابِ ارغوانيي برکف نهاده آیاق مي داشت
وبهر جانب که گوشِ هوش باز میشد * * بیت *
یوسف صفتیي نبوده درچاه * برده رخش آبِ زهرهٔ وماه
سازيي بقانون عشرت ساز کرده صدای نوای این سرود دربزمِ
ماه وعشرت سرای زهره مي انداخت * * بیت *

که صاحب قران جاودان شاد باد * دلش خرم وملکش آباد باد

وبعد ازان ازان مقام نهضت فرموده وازیسي دبان عبور نموده اوزکند مضرب خیام نزول همایون گشت ومهد علیا قتلغ ترکان آقا با حواشي ونوینان وامراء از سمرقند استقبال نموده دران محل بعز بساط بوس استسعاد یافتند ومراسم تهنیت ونثار بتقدیم رسانیده بطوی وعشرت مشغول شدند وچون از اوزکند روان شده بخجند رسیدند عادلشاه پسربهرام جلایر کمر خدمتکاري بدست ضرورت بسته حضرت صاحب قرانرا طوي داد واسپان راهوار کشید وبحسب ظاهر خدمات پسندیده بجای مي آورد امادل دگرگون کرده مي خواست که درانثنای طوي غدري اندیشد حضرت صاحب قران را چون حفظ رباني درهمه حال نگهباني میکرد بالهام دولت ازآثار وعلامات واوضاع مجلس آن مکرپوشیده را تفرس نمود واز مجاري حرکات وسکنات غدر اندیشان خبث باطن ایشان دریافت درحال ازمجلس برخاسته سوارشد وباردوی همایون معاودت فرموده فرود آمد ودران وقت که آن حضرت متوجه قمرالدین بود شیخ محمد بیان سلدوز وعادلشاه جلایر وترکن ارلات عهد کرده بودند که اگر مجال یابند حضرت صاحب قرانرا بگیرند *

* ابیات *

وآنرا که خدا نگاه دارد * آسیب کسی برو نیارد

کارش همه وقت(۱) نیک سازد * وز غصه حسود جان گدازد

لا جرم آنحضرت قرین عنایت ازلي و تایید لم یزلي بمستقر سریر سلطنت بسلامت و سعادت معاودت فرمود و لشکریانرا اجازت انصراف ارزاني داشت و بنفس مبارک بزنجیر سرای که در دو منزل قرشي واقع است بجانب غربي نزول فرموده در آنجا قشلاق کرد و درهمین زمستان عادل شاه احرام بساط بوس بسته بدرگاه عالم پناه آمده و بمروفق فاعترفوا بذنبهم صورت آن رای فاسد و اندیشه باطل که کرده بودند بزبان خود بعرض رسانید حضرت صاحبقران چون بران معاني اطلاع یافت از رای صایب و حسن تدبیر آن را ناشنیده انگاشت و عادلشاه را بعنایت بادشاهانه سرافراز گردانید و چون زمستان بآخر انجامید و یوسف آفتاب را یونس وار مضمون فالتقمه الحوت صورت حال آمد یرلیغ جهان مطاع بنفاذ پیوست که سپاه ستاره عدد مریخ رزم بعزم یورش خوارزم بدرگاه خلافت پناه جمع آیند و چون تمام نوئینان و امراء با لشکرها از اطراف و جوانب توجه نموده * نظم *

سپه شد بدرگاه شاه انجمن * نبرد آزمایان لشکر شکن

حضرت صاحب قران بگرفتن شیخ محمد بیان سلدوز و پرسیدن یرغوی او فرمان داد و چون بعد از پرسش گناه او روشن

---

(۱) چنین است دریک نسخه و درپنج نسخ بجایش [بخت] است *

گشت روز بختش تاریک و رشته عمرش باریک شد و او را ببرادر هری ملک سلدوز که خویش او بود و به تیغ بیداد او هلاک شده سپردند تا او را بقصاص برادر همان شربت چشانید وفحوای * مصرع *

* یکروز بخر آنچه فروشي همه سال *

بشنوانید و دو پسر بایزید جلایر علي درویش و محمد درویش را نیز بیاساق رسانیدند وهل تجازي الا الکفور وایالت تومان سلدوز و ضبط ونسق آن بشهامت وصرامت آقتمور بهادر مفوض گشت *

گفتار در توجه حضرت صاحب قران بصوب خوارزم نوبت سیوم وهم ازراه مراجعت کردن بواسطه یاغي شدن ساربوغا و عادلشاه بن بهرام جلایر

در اول فصل ربیع سنة (سبع و سبعین و سبعمایة) مطابق لوی ئیل که از فرمان سلطان طبیعت سپاه گیاه از هرطرف جنبیده در روش افتادند و سردار شگوفه بمحافظت شهر و حصار باغ و اشجار نصب گشته لشکر سبزه روی فیروزي بصحرا نهادند *

* نظم *

لشکر سبزه بهفیروزي سلطان بهار * سوی صحرا زده رایات همایون آثار
آب غرق زره از صنعت زرّاد صبا * گل سپر ساخته و خار شده نیزه گذار

حضرت صاحبقران بتلقین دولت اقبال آیین خویش و تدبیر
رای دوربین عاقبت اندیش * * بیت *

عزم خوارزم جزم کرد بحزم * همتش برگزیده رزم به بزم

امیر آقبوغا را بضبط سمرقند بازداشت و امیر ساربوغا و عادل
شاه جلایر و ختای بهادر و ایلچی بوغا و دیگر امراء هزاره را
با سی هزار سوار بجانب جته فرستاد و فرمان داد که در طلب
قمرالدین سعی و کوشش بلیغ نموده هرجاکه یابند او را نیست
گردانند * * بیت *

زگردان وجنگ آوران سی هزار * برفتند جویندهٔ کار زار

و رایت نصرت شعار در ضمان حفظ افریدگار متوجه خوارزم
گشت * * نظم *

با سپاهی برون ز حیّز حصر * در شجاعت همه یگانهٔ عصر
تند شیران بیشهٔ پیکار * صفدر و تیز جنگ و تیغ گذار

و چون در کنار آب جیحون موضع سه پایه از وصول ماهچهٔ
رایت سپهر فرسایش رشک طارم چهارم گشت ترکن ارلات
بالشکر خود ازان سوی آب متوجه معسکر همایون بود و چون
مسافت عمر مقدرش بپایان رسیده بود باندیشه ناصواب
بازگشت و بطرف کرزوان بیورت خود گریخت حضرت صاحب
قران پولاد را با جماعتی در عقب او بفرستاد و ایشان شب و روز
رانده و ازانه خود گذشته برلب آب فاریاب باو رسیدند ترکن

و برادرش ترمش با اتباع خود لب آب گرفته بجنگ مشغول شدند * نظم *

باستاد دشمن که کوشد دلیر * همان کوشش گور با نره شیر
بجائي که شیران بر آرند چنگ * چه یارای روبه که استد بجنگ

و چون شکست برایشان افتاد پراگنده و گریزان گشتند و لشکر ظفر قرین از عقب ایشان روان شدند پولاد تنها به ترکن رسید و اسپ ترکن باز مانده بود روان فرود آمد و اسپ پولاد را بیك چوبه تیر بیند اخت و پیش ازانکه راست با یستد تیری با و حواله کرد و از کلاه خودش بگذشت چنانچه آسیبي بسرش نرسید پولاد تیز گشته روی جلادت باو نهاد و درهم آویختند و پولاد بفر اقبال صاحب قران ترکن را بر زمین زده سرش از تن جدا کرد * بیت *

سر کینه جو از تن بد نهاد * بخنجر به برید و برگشت شاد

و امان سربدال درپی برادرش ترمش تکامشي کرده او را بدست آورد و کارش بساخت * بیت *

سرش را همان دم ز تن باز کرد * دد و دام را از تنش ساز کرد

و سرهردو را بپایهٔ سریر اعلی رسانیدند آری آستان سلطنت آشیان حضرت صاحب قران حواله گاه سر سروران دوران بود

* نظم *

هرسرکه بپای خود نبرونه آنجا * بدست دیگران رسانیده شد

* بیت *

* سری که نیست بران آستان جبین فرسا *
* حواله اش نکند چرخ جز بسنگ جفا *

و از جماعت امراء که حضرت اعلی ایشانرا بجانب جته فرستاده بود سار بوغا و عادل شاه چون ولایت خالي یافتند اندیشهٔ خطا کرده ختای بهادر و ایلچي بوغا را بگرفتند و همدمی[1] که حضرت صاحب قران اورا در اندگان بداروغگي گذاشته بود بایشان موافق شد و ایشان ایل خود جلایر و قبچاق را جمع آورده عازم سمرقند شدند و حصار شهررا محاصره آغاز نهادند اهالی شهر بزخم تیر دیده دوز و ناوك جگرسوز نگذاشتند ایشانرا که گرد شهر بگردند امیر آقبوغا که در شهر حاکم بود صورت واقعه را عرضه داشت استادگان پایه سریر سلطنت مصیر کرد و موکب همایون از کات گذشته بخاص رسیده بود که این خبر بمسامع علیه پیوست و از همانجا مراجعت نمود و امیرزاده جهانگیر را منغلای ساخته از پیش روان گردانید و بنفس مبارک با قول لشکر از عقب توجه نمود و چون ببخارا رسید عساکر گردون مآثر را ترتیب داده و آراسته از انجا نهضت نمود و برباط ملک نزول فرمود و شاهزاده بموضع کرمینه بدشمنان رسید و از جانبین صفها برکشیده جنگ در پیوست * * نظم *

---

(۱) چنین است دراکثر نسخ و دربعض کتاب بجایش [معنمدی] است *

پر از نالهٔ کوس شد گوش دهر * بیفشاند شمشیر کین زهر قهر
تو گفتی که الماس مرجان فشاند * چه مرجان که در کین همه جان فشاند

امیرزاده جهانگیر بیاری تایید نعم النصیر که پیوسته در ضمان فتح و نصرت این دولت ابد پیوند بوده و هست بر مخالفان غالب آمد و ایشان گریخته بدشت قبچاق رفتند و به ارس خان پناه بردند و ملازم آن درگاه شدند و حضرت صاحبقران مظفر و کامیاب بمستقر سریر سلطنت مآب بسعادت نزول فرمود و الوس جلایر را بامراء قسمت کرده متفرق و پراگنده ساخت و امیرزاده عمر شیخ را بحکومت اندگان فرستاد عادلشاه و ساربوغا بملازمت ارس خان قیام نمودند و آخر الامر عرق شرارت و فساد شان بحرکت آمد و در وقتیکه اُرُس خان به ییلاق رفته بود عزم گریز کرده تیغ غدر از نیام بی وفائی بر کشیدند و با اوچی بی که گماشته خان بود جنگ کردند و اورا بقتل آورده ازانجا بگریختند و به الوس جته پیش قمرالدین رفتند و اورا برفتنه و فساد تحریض نمودند * بیت *

از جوهر بد همه تباهی خیزد * شور و شر و افساد و مناهی خیزد

گفتار در توجه حضرت صاحب قران بجانب جته نوبت چهارم

چون ساربوغا و عادلشاه بقمرالدین ملحق شدند و در هر وقت آتش کینه دیرینه که در نهاد او بود و بباد اغوا

و افساد تیز میکردند قمرالدین لشکر کشیده بولایت اندگان در آمد وهزاره قداق از امیرزاده عمرشیخ رو گردان شده باو پیوستند وشاه زاده درکوه متحصن گشته شخصی دانشمند نام را پیش حضرت صاحب قران فرستاد و صورت حال عرضه داشت که یاغی با غلبه تمام برسید و اندگان را زیر و زبر گردانید آنحضرت را از استماع آن خبر نایره غضب اشتعال یافت و درحال عازم آن طرف گشته بتعجیل براند و چون قمرالدین از توجه آن حضرت آگاه شد پای قرارش ازجای رفته بی‌توقف بازگردید و از موضع آت باشي ایل و خانه را گریزانیده خود با چهار هزار سوار آراسته در کمین گاهی توقف نمود چون حضرت صاحب قران بآن موضع رسید و از کمین قمرالدین آگاهي نداشت امراء را با تمام لشکر از عقب دشمن روان گردانید و از نامداران سپاه پنج هزار مرد با جمعي سرداران مثل امیر موید و ختای بهادر و شیخ علي بهادر و آقتمور بهادر بماندند ختای بهادر و شیخ علي بهادر در باب استیصال مخالفان سخنی مي‌گفتند و حکایت منجر شد ببهادري و پهلوانی و شعلهٔ عصبیّت افروخته گشت و ایشان نیز از پی دشمنان تاخت کردند و دیگران هم موافقت نمودند چنانچه با حضرت صاحب قران زیاده از دویست کس نماند درین حال قمرالدین فرصت غنیمت شمرده با چهار هزار سوار کینه دار

تیغ گذار از کمین گاه بیرون تاخت و تیغ کین بی محابا کشیده روی انتقام بحضرت صاحب قران نهاد آن حضرت را ملهم دولت روزافزون مصدوقه کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله بگوش جان رسانیده هیچ گونه وهم و اضطراب بخاطر مبارک او راه نیافت و مردم خود را استمالت نموده دل باز داده که ظفر و فیروزي از بخشش ملک وهاب است نه از بسیاری لشکر و اسباب مردانه مي باید کوشید که اگر اندک سستي پیش آریم کار از دست برود * * نظم *

بگفت این و برکرد مرکب زجای * بمیدان درآمد بعون خدای
همي زد بتیغ و بگرز گران * همي تافت در حمله هرسو عنان
بهر حمله خیلی فگندي نگون * بهرزخم جوئي براندي زخون
بهم شان بر افگند یکبارگي * همي راند تا قلب که بارگي
بدین گونه آن خسرو ارجمند * بگرز و به تیغ و سنان و کمند
شکست و برید و فگند و به بست * سرانرا سر و گردن و پا و دست

و چون صاحب قران کامگار دران کارزار بنفس مبارک خود مبادرت نموده کوششی فرمود که امثال آن جز نتیجهٔ تاییدات آسماني نتواند بود سپاه نصرت پناهش نیز داد مردي و مردانگي دادند و باندک نفری چهار هزار سوار نامدار کینه گذار را برهم شکسته منهزم و پراگنده گردانیدند *

* بیت *

* نباشد چنین کارها سرسري *
* که یزدان دهد نصرت و برتري *

واگر در مجاري احوال واوضاع آنحضرت و غرایب اطوار وآثار از سر خبرت و وقوف تامل کرده شود بیقین پیوندد که ظاهر و باطن آن بزرگوار گردون اقتدار مطرح انوار تاییدات الهي بوده چه آنروز که بحسب ظاهر از اعضاء و جوارح صوري آن حضرت چنان اثری بظهور پیوست بحسب باطن شبانه که دریچهای حواس بحکم و جعلنا النوم سباتا بهپرده خواب بسته ماند و نفس قدسي سرشت متوجه باطن گشت از صفای آئینه ضمیر منیر صورت شیخ برهان الدین قلج رحمة الله و رضوانه علیه بطریق رویای صالحه که یک جزء از چهل و شش جزء است از نبوت مشاهده نمود و باادب تمام پیش او رفته درباب فرزند ارجمند امیرزاده جهانگیر که او را بیمار در سمرقند گذاشته بود استمداد همت نمود که پسرم را از خدای تعالی در خواه شیخ فرمود که با خدا باش و اصلا متعرض ذکر فرزند نشد وچون از خواب درآمد دانست که آن قضیه نه بر وفق دلخواه خواهد بود و از غایت نگراني خاطر یول قتلغ راکه دبیر خاص آنحضرت بود با نوشته بتعجیل از سنگ کول بفرستاد تا خبری بتحقیق بیاورد وچون او روانه شد باز دربارهٔ فرزند خواب پریشان دید ملال خاطر

مبارکش زیاده گشت امراء و ملازمان را فرمود که گمان میبرم که از فرزند خود یکبارگی جدا مانده ام حالِ او از من مپوشید ایشان بزانو در آمده بغلاظ و شداد سوگند خوردند و بطلاق وعتاق موکد گردانیدند که ما بندگان را ازان معنی وقوف نیست و از حالِ شاهزاده خبر نداریم و چون ازانجا کوچ کرده روان گشتند در سنکر یغاج باز به قمرالدین رسیدند و جنگ درپیوست و دیگر باره هزیمت یافته بگریخت و امیر اوچ قرا او را تکامشی کرده از عقبِ او روان شد و چون پارهٔ راه برفتند قمرالدین با هشت نوکر باز گشت و او را در میان گرفته اسپش را بزخم تیر بینداختند و او را نیز زخم بسیار رسید و عاقبت پیاده و خسته بجان امان یافت و دستِ پولاد بهادر دران جنگ از زخم تیر مجروح گشته بود از قضا آتشی دران راه افتاده بود پولاد بهادر خواست که آن آتش را باز نشاند و از کثرتِ حرکت زحمتِ جراحتش زیاده شد بآن رنج درگذشت *

ذکر وفات امیرزاده جهانگیر

چون حضرت صاحب قران از اتاقم مراجعت فرموده و از سیحون عبور نموده بدارالسلطنة سمرقند رسید تمام ارکان دولت و اعیان مملکت و اکابر و اشراف * * نظم *

* همه جامه کرده سیاه و کبود *

* ز خونِ دل از چشمها رانده رود *
* همه برسر افشانده از غصه خاک *
* چو جامه همه سینها کرده چاک *

برسم استقبال مبادرت نمودند و مجموع خلایق همه سرها برهنه ساخته و پلاسها و نمدهای سیاه در گردن انداخته از شهر بیرون و از گریه در موجِ خون آمدند خروش و ولوله * بیت *

* دریغ آن جهانگیر با دین و داد *
* که شد همچو گل در جوانی بباد *

از ایوان کیوان گذرانیده و صدای نوحه * بیت *

* دریغ آن چنان خسروِ کامگار *
* که رفت و سر آمد برو روزگار *

بگوشِ سبحه طرازان گنبد گردون رسانیده حضرت صاحبقران را از مشاهده آن حال آنچه بگواهي ضمیر الهام پذیر گمان مي برد بیقین پیوست * بیت *

* چو آگه شد از مرگِ فرزند شاه *
* جهان بر جهان بینِ او شد سیاه *
* دو رخساره پر اشك و تن سوگوار *
* دژم کرده بر خویشتن روزگار *

سر تا سر مملکت که از فرِ قدوم حضرت صاحبقران گلشنِ

بهجت و سرای سور و سرور بایستی از هولِ آن واقعه جهان گداز دل سوز محلِ ماتم و انجمنِ شیون گشت * * بیت *

* بماتم نشستند یکسر سپاه *
* همه جامها شان کبود و سیاه *
* سرِ سرکشان گشت پر تیره خاک *
* همه دیده پر خون و دل چاک چاک *
* همه انجمن زار و گریان شدند *
* چو بر آتشِ تیز بریان شدند *

حضرت صاحب قران ازین واقعه بحکم اولادنا اکبادنا بغایت محزون و کوفته خاطر شد اما چون رای عالي محیط بود برآنکه فنای هر ممکني از قبیل واجبات است و دوام و بقاء هر محدثي از مقوله ممتنعات اشارت بشارت آئین و بشر الصابرین الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله و انا الیه راجعون مرهمِ آن جراحت ساخت و رَوحِ رُوح شاه زاده سعید مرحوم را انواعِ خیرات و مبرات تقدیم فرموده و اصنافِ صدقات بمستحقان رسانیده رسمِ آش و اطعام فقراء و مساکین با قامت پیوست و کالبدِ شریف او را بکش نقل کرده درانجا مدفون ساختند و عمارتي بغایت عالي و دلکش بپرداختند * * بیت *

ز بهرش گزین مرقدی ساختند * بآئین شاهان بپرداختند

مدت عمرش بیست سال بود و ازو دو پسر ماند امیرزاده سلطان از خانزاده و امیرزاده پیر محمد از بخت ملک آغا دختر الیاس یسوری که بعد از وفاتِ شاهزاده مرحوم بچهل روز بوجود آمد و واقعه وفاتِ او در سنه (سبع و سبعین و سبعمایة) موافق لوی ئیل دست داد و امیر سیف الدین را از وقوعِ این حادثه خاطر از کار و بار این جهانِ فدار ناپایدار متنفر گشت و از حضرت صاحب قرانی اجازت طلبیده متوجه حجاز شد ❊

گفتار در لشکر فرستادن صاحبقران ظفر قرین بسرِ قمر الدین

چون حضرت صاحب قران بواسطهٔ ملال واقعه فرزند سایه التفات از تدبیرِ مصالحِ سلطنت و ضبطِ امور مملکت باز گرفت ❊ ❊ نظم ❊

که این دنیای[1] دون نیرزد بآن ❊ چه از بهرِ آن رنجه دارم روان
برای یکی توده خاکی نژند ❊ چرا داشت بایددلِ خود بهبند
چرا بهر کاری چنین مختصر ❊ دوانید باید بهر بوم و بر

اعیان امراء و نوئینان درپایه سریرِ خلافت مصیر حاضر شده زمین عبودیت بلبِ اخلاص بوسیدند و بزبانِ دولت خواهی عرضه داشتند که حکمتِ قادر جهان آفرین تعالی و تقدس نظام

---

(۱) در بعض نسخه بجای (دنیای دون) (رازدنیا) است ❊

عالم را بوجود پادشاهانِ کامگار منوط گردانیده و واسطهٔ امن و امان بنی آدم که مقصود از آفرینش ایشانند معدلت و سیاست جهانداران رفیع مقدار ساخته * * نظم *

اگر خنجرِ شه بود در نیام * زعالم برافتد حلال و حرام
وگر تیغ سلطان شود تیره رنگ * بپوشد رخ آئینهٔ دین بزنگ
بود پادشه سایهٔ ذوالجلال * وزان سایه باشد جهان را جمال
فروغی زعدلِ شهِ کامیاب * جهانرا به از پرتوِ آفتاب
فلک تا بود سجده گاهِ ملک * بود نیک و بد اقتضای فلک
همه نقد گیتی نثارِ تو باد * عروسِ جهان درکنارِ تو باد

اگر پیش نهاد خاطرِ همایون رضای پروردگاراست آنرا هیچ وسیله به از دادگستری و رعیت پروری متصور نیست چه اکمل و اعلمِ اولین وآخرین علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات حاصل یک ساعت ازعمر که بداد دادن صرف کرده شود برعبادت شصت ساله وهفتاد ساله ترجیح فرموده * * بیت *

عدل کن زانکه درولایتِ دل * در پیغمبری زند عادل

حضرت صاحبقران سخنِ بندگان را چون منشاء آن محض اخلاص و هوا خواهی بود بسمع قبول تلقی نمود و روی همت بتدبیرِ مصالحِ مملکت آورده بترتیب وتجهیزِ لشکر فرمان داد درینولا خبررسید که عادلشاه جلایر با چند کس درکوهستان قراچق سرگشته می گردد حضرت صاحب قران برات خواجه

کوکلتاش و ایلچی بوغا را با پانزده سوار بطلب او فرستاد و ایشان از سمرقند شبگیر کرده روان شدند و چون با ترار رسیدند ازانجا جماعتی بیرون کرده دران کوهها بجست و جوی عادلشاه اشتغال نمودند اورا در موضع آق سوما بدست آورده بیاساق رسانیدند و آق سوما میلی است که در بیننی کوه قراجق ساخته‌اند جهت دیدبانی که ازانجا بطرف دشت قبچاق احتیاط می نمایند و ساربوغا که با او ازجادهٔ صواب انحراف نموده یاغی شده بود و کریخته بعد از دوسال بهدایت عقل راه نمای باز بدرگاه عالم پناه آمد و مراحم پادشاهانه جرایمش را عفو فرموده ایالت قوم او بدو ارزانی داشت ورای عالم آرای امیرزاده عمر شیخ را با امیر آقبوغا و ختای بهادر و دیگر امراء امر فرمود که بقصد قمرالدین روان شوند ودر قلع وقمع او بجد تمام کوشیده حسب المقدور دران باب سعی نمایند ایشان بموجب فرموده توجه نمودند و بتعجیل هرچه تمام تر روان گشته در بیابان قوراتو بقمرالدین رسیدند و بیمن دولت قاهره تیغ زمرد فام را در جنگ او گونهٔ یاقوت رمانی دادند و مخالفان را چهره از بیم کهربائی گشته چون کاه از صدمهٔ تند باد وزان متفرق و گریزان شدند و چون قمرالدین بگریخت لشکر منصور ایل و الوس او را غارت کرده با اولجه و بردهٔ بسیار باز گشتند *

* بیت *

سپاه شاه رعیت نواز خصم گداز * بهر کجا که رود با غنیمت آید باز

گفتار در نهضتِ همایون با صولت گردون وکثرت انجم بجانب جته نوبتِ پنجم

چون سپاهِ نصرت شعار با غنایم بسیار از یورش طرف جته باز آمدند حضرت صاحبقران دران سال دگر باره عزیمت آنجانب فرمود و محمد بیگ پسرِ امیر موسی که بشرفِ مصاهرتِ آن حضرت سرافراز بود و امیر عباس وآق تمور بهادر را برسمِ منغلای روان ساخت ایشان برحسب فرمان شب و روز رانده در بوغام آسی کول بقمرالدین رسیدند و بیلک جنگ مردانه اورا گریزانیده ایلش را ببادِ تاراج بردادند و مردمش را اسیر کرده برده گرفتند وصاحب قران کام گار بنفسِ مبارکِ خود تا موضع قوچقار تگامشي کرده برفت ودران موضع بمسامع علیّه رسانیدند که توقتمش اغلن از اروس خان متوهم شده روی امید بدرگاهِ عالم پناه آورده است و میرسد حضرت صاحب قران امیر تومن تمور اوزبک را باقامتِ رسم استقبال فرمان داد تا اورا باعزاز واکرامِ تمام بیاورد وخود بسعادت از راه ایناغو مراجعت نموده در اوزکند فرود آمد و ازانجا عزیمت کرده قرین دولت واقبال بسمرقند

نزول فرمود و امیر تومن تمور توقتمش اغلن را بیاورد و امراء و ارکان دولت اورا بحضرت صاحب قران رسانیدند آنحضرت مقدمِ اورا عزیز وگرامي داشته مکارمِ اخلاق پادشاهانه دربابِ ترحیب وتکریمِ او هیچ دقیقه نامرعي نگذاشت وبعد از اقامتِ رسم طوي چندان مال از زر و جواهر وخامت وکمر و اسلحه واقمشه و اسپ وشتر وخیمه و خرگاه وکوس و علم وخیل وحشم و سایر اسبابِ حشمت وبزرگي باو واتباعِ او داد که * * مصراع *

* وصفش نگنجد دربیان شرحش نیاید درقلم *

واورا ازغایتِ احترام و اهتمام پسرخواند *

گفتار درفرستادنِ حضرت صاحب قران توقتمش اُغلن را بحکومتِ اترار وصیران

عالي همت صاحب قران دریا نوال تمام صیران وسغناق را بتوقتمش اغلن ارزاني داشت وچون توقتمش درانجا متمکن شد قتلغ بوغا پسرِ اُرُس خانِ لشکري گران بسرِ او کشید ومیان ایشان جنگ واقع شد واز طرفین کوشش بسیار نمودند وباوجود آنکه قتلغ بوغا در مصاف تیر خورد وبآن زخم هلاک شد شکست برجانبِ توقتمش افتاد وایل اورا غارت کردند واو گریخته پیش حضرت صاحب قران آمد آن حضرت اورا زیاده از نوبتِ اول

اعزاز و اکرام فرموده تمام اسباب شوکت و شاهي مرتب داشته باز گردانید و چون بصیران رسید از ان جانب توختهٔ قیا پسرِ بزرگ ارس خان با چند شاهزاده جوجي نژاد و علي بیگ و دیگر امراءِ معتبر لشکري بی قیاس ترتیب داده روی انتقام بسوی او نهاده در رسیدند * * نظم *

سپاهی گران یکدل و کینه جوی * سوی توقتمش اُغلَن آورده روی
ز انبوه و کثرت چو مور و ملخ * گرفتند کوه و بیابان و شَخ
بمیدانِ کین فوج فوج آمدند * چو دریای جوشان بموج آمدند

و چون توقتمش اغلن لشکرِ خود را آراسته بمقابله ایشان در آمد و جنگ در پیوست سپاهش هزیمت یافته رو بگریز نهادند و او گریخته بکنارِ آب سیحون رسید و از بیمِ جان جامه بیرون کرده خود را در آب انداخت و قرانجي بهادر در پی او کرده بکنارِ آب رسید و دستِ او را به تیر مجروح گردانید و او از آب بشناه گذشته برهنه و بی کس و زخم دار بجنگلي در آمد و بر روی خاک و خاشاک بیفتاد و از غرایبِ اتفاقات حضرت صاحبقراني آیدکُو برلاس را بجانبِ او روان کرده بود که او را نصیحت کند تا درکارِ ملک مردانه و دلیر باشد و در دفعِ دشمن رعایتِ حزم بجای آورده صوبهٔ خود را ضبط نماید از قضا امیر آیدِکُو را بحسبِ اتفاق شب دران جنگل گذار افتاد

و آواز ناله بگوش او رسید و چون تفحص نمود توقتمش را
دید برهنه و مجروح بی خود افتاده * بیت *

* ز خاکش بستر و خاشاك بالین *
* بتلخی شسته دست از جان شیرین *

روان فرود آمد و مراعات او و غمخواري جراحتش بواجبي
نموده ماحضري موافق حال او از ماکول و مشروب و ملبوس
پیش آورد و حسب المقدور آنچه وظیفه اهتمام و دل بستگي
بود مرعي داشت و اورا بحضرت صاحب قران رسانید
و آنحضرت دران وقت ظاهر بخارا را محلّ اقامت گردانیده
بود و چون برحال توقتمش اطلاع یافت بتجدید آنچه از
مراحم پادشاهانه چنان صاحب قران سزد کرامت فرمود
و اسباب حشمت و کامگاري اورا دگربار کما ینبغي مرتب
داشت درین اثنا آیدکو که او یماقش منغوت بود و از امراء
الوس جوجي از ارس خان گریخته بیامد و خبر رسانید که
ارس خان لشکرها جمع کرده متوجه این جانب است و توقتمش
را مي طلبد و مقارن آن حال ایلچي ارس خان کبک منغوت
و تولوجان نیز رسیدند و پیغام ارس خان رسانیدند محصّلش
آنکه توقتمش پسر مرا کشته است و گریخته بولایت شما آمده
دشمن مرا بسپارید و اگرنه محل جنگ تعیین کرده * مصراع *

* روان رو سوی کارزار آورید *

حضرت صاحبقران زبانِ همت خسروانه بجواب برکشاد که او پناه بمن آورده است و من او را نخواهم داد * * نظم *

هرآن کز غمِ جان و بیمِ گناه * بزنهار این خانه آرد پناه
اگر جان رود برسرِ کارِ او * ندارم روا رنج و آزارِ او

و اما حکایتِ جنگ اسباب آن آماده و مهیا است * * نظم *

برو از من بگو پیشِ اُرُسْ خان * زباران مرغِ آبي را مترسان
دلیرانِ مرا جنگ است پیشه * که شیرانند و دشتِ رزم بیشه
نترسد مرد کاراز پیشهٔ خود * نه شیرِ خشمناک از بیشهٔ خود

گفتار در لشکر کشیدنِ حضرت صاحب قران بجانب اُرُس خان

حضرت صاحب قران چون ایلچیان ارس خان را باز گردانید همت عالي را بر تجهیز و ترتیب لشکر گماشت و امیرجاکو را جهت ضبطِ تختگاه سمرقند باز داشت تمامي الوس چغتای را جمع آورده هم در اواخرلوی ئیل متوجه ارس خان شد * * نظم *

زبس جنبشِ لشکــرِ بی‌کران * زمین گشت جنبان تر از آسمان
و زانبوهي لشکرِ دست چپ * شده روز روشن چو تاریک شب
ززخمِ سُمِ لشکرِ دست راست * زکوه و کمر بانگ و فریاد خواست
سپاهي که شد قلب ازو ارجمند * که داند خود او را که چون بود و چند

توان ریگهای بیابان شمرد * ولی لشکرِ شاه نتوان شمرد
و چون از سیحون گذر کرده صحرای اترار مخیمِ عساکر نصرت شعار
گشت ازان طرف ارس خان تمام الوس جوجي را فراهم آورده
بسغناق که تا اترار بیست و چهار فرسخ است رسیده فرود آمد *

* نظم *

* سپاهي شمارش برون از حساب *
* کران تا کرانِ جهان چون سحاب *
* سر آگنده از خشم و دل پر زکین *
* بابرو ز تندي برآورده چین *

روزگار خواست که گردِ آن فتنه فرو نشیند و گرمي آتشِ کین
تسکین پذیرد ابری برانگیخت * * ع *

* از کران تا کران فرو بسته *

و چندان برف و باران بباريد که اگر نه آب از شدتِ سرما
بهم بستي از جميع جوانبِ زمين سيل بمحيط پیوستي *

* بیت *

آب شد بسته ورنه گوی زمین * همچو لولو در آب جستي چرخ
برودت هوا بغايتي رسيد که اعضاء و جوارحِ حیوانات مطلقا از
ناطق و عجم از جنبش باز ماند و این حال قریب سه ماه
متمادی گشت و آن دو لشکرِ جرار بالکه دو بحر بي کنار برابر
یکدیگر نشسته دران وقت کس را مجال حرکت نشد حضرت

صاحب قران یارق تمور و ختای بهادر و محمد سلطانشاه را که از ملک هرات گریخته پیش حضرت صاحبقران آمده بود فرمود که بتعجیل تمام برسر دشمن شبیخون بزند و ایشان برحسب فرموده با پانصد مرد بتاخت روان شدند و شب در راه با پسر ارس خان تمور ملک اغلن دوچار خوردند و با او زیاده از سه هزار سوار بود وهم دران شب نزدیک صبح جنگ درپیوست *

* نظم *

* پراز بیم شد مغز و پرکینه دل *
* زدل خواست خون و زخون خاست گل *
* سرتیغ چون خون فشان میغ شد *
* دل میغ پرتابش تیغ شد *

و لشکر منصور برقرار معهود ظفر یافته دشمنان را منهزم و مقهور گردانیدند و از دست وکشاد شست ایلچی بوغا پای تمور ملک اغلن بزخم تیری مجروح گشت و دفع عین الکمال را دران مصاف امیر یارق تمور و ختای بهادر رهرد و شهید شدند و چون لشکر ظفر قرین بفتح و فیروزی مراجعت نمودند یرلیغ عالم مطاع نافذ شد که محمد سلطان شاه بخبر گیری بشتابد و او امتثال امر نموده شخصی را بگرفت و بیاورد و امیر مبشر نیز بهمین شغل مامور گشت و او هم شخصی را گرفته بیاورد و چون کیفیت حال تفحص کرده شد معلوم گشت که از جانب

مخالف دو بهادر نام ایشان الغ سایقین[1] و کیچیک[2] سایقین[1]
با صد مرد بخبر گیری باین طرف فرستاده اند و دریولا
آقتمور بهادر والله داد بهادر در شهر اترار بودند و لشکررا
تغار می دادند و ایشان را در بیرون شهر با جماعت یاغی که
بخبر گیری باین طرف آمده بودند اتفاق ملاقات افتاد
و با آقتمور زیاده از پانزده کس نبود آقتمور بهادر به
پشت گرمي دولت قاهره صاحب قران روی جلادت
بایشان نهاد وچون جنگ در پیوست فریب مخالفان را
هزیمت اختیاري نموده عنان از جنگ برتافت تا دشمنان
از پیش روان گشته تیز شدند و صف یسال کرده ایشان بهم
بر آمد بعد ازان تیغ پندار سوز از نیام انتقام برکشیده
و رو باز کرده برسر ایشان تاخت و دو کس از نامداران
را بینداخت و ایشان را برهم شکست وانچه بپای مردي
اسپ جان بیرون بردند خود را در جرها وجویها انداختند
وکپکچي یورنجي برادر زاده آقتمور بهادر ساتقین کوچك
را بقتل آورد و ساتقین بزرگ را هندوشاه دستگیر کرده
زنده پیش حضرت صاحب قران آورد ومعلوم شد که ارس
خان منهزم باز گشته است وقراکیبک را بجای خود

(۱) چنین است دراکثر نسخ و در بعض بجایش (ساتقین) است (۲) چنین
است در اکثرودر بعض نسخه بجای آن (کیچك) و در بعض (کیچیك) است ٭

گذاشته حضرت صاحب قران هند و شاه را بعنایت و عاطفت خسروانه سرافراز گردانیده بنفس مبارک متوجه دشمن شد و قراکیبک نیز رفته بود و چون کسی از مخالفان دران نواحي نماند بسعادت و اقبال ازان یورش با سپاه مراجعت نموده در جلکه کش به اردوی همایون خویش نزول فرموده و درانجا هفت روز توقف نمود * * بیت *

بخت جوان همدم و نصرت قرین * دولت فرخنده اثر همنشین

گفتار در تاخت کردن حضرت صاحبقران بالوس اروس خان

صاحب قران گیتي ستان بعزم رزم اروس خان بسعادت و اقبال ثابت ارکان سوار شد و توقتمش اغلن را غجرجي ساخته روان گشت و بتعجیل تمام شب و روز راند و پس از پانزده روز صبح دوشنبهي بجیران قمش رسید و ایل دشمن بی خبر نشسته بودند لشکر منصور ایشان را غارت کرده غنایم بسیار از اسپ و شتر و گوسفند و برده گرفتند و از حسن اتفاق ارس خان بی کلفت کوشش بندگان حضرت درگذشته بود و خار مخالفت او از شاهراه دولت اقبال آیین برخاسته و پسر بزرگ او توختقیا بجای او نشسته و او نیز درین اثنا از پی پدر برفت حضرت صاحب قران توقتمش اغلن را تقویت و تمشیت فرموده پادشاهي تمام دشت قبچاق و الوس

جوجي بدوارزاني داشت واورا مجموع اسباب سلطنت
و کامگاري مهيا و مرتب ساخته دران مملکت بازگذاشت
و اسپ خنک اغلن نام که برق آتش پاى از رشك سرعت
سيرش سوختي و باد گيتي نورد جهان پيماى ازسبك خيزى
او جستن آموختي * * نظم *

از انديشهٔ دل سبك پوى تر * زرائى خردمند ره جوى تر
شتابندە ازپيش و رهبرزپس * جهندە رهان وگريزندە رس

باو بخشيد و فرمود که برين اسپ گاه فرصت بدشمن مي رسي
و وقت گريزکس بتونمي رسد و عنان عزيمت بصوب سمرقند
معطوف داشته باقبال وسعادت ازدشت قبچاق معاودت
نمود و بدولت وکامراني دراوايل ايلان ئيل (سنة ثمان وسبعين
و سبعماية) بمستقر سرير جهانباني نزول فرمود وبعد ازمراجعت
حضرت صاحبقران از جانب دشت تمور ملك اغلن بخاني
نشست و با لشکرگران متوجه توقتمش خان شد و بعد از مقابله
و مقاتله بسيار شکست برجانب توقتمش خان افتاد وبران اسپ
که حضرت صاحب قران باو ارزاني داشته بود جان بدربرد
و پس از مشقت بسيار يك سواره تنها بآنحضرت رسيد و ازيمن
نظر دوربين صاحب قران کامگار آن اسپ نامدار سبب نجات
آن شاهزاده شد همت پادشاهانه حضرت صاحب قران سايه
اهتمام برتدارك حال توقتمش اغلن انداخت وبتاريخ اواخر

(سنة ثمان و سبعين و سبعماية) موافق ایلان ئیل اسباب حشمت و شاهي اوكما ينبغي مرتب داشته امراء بزرگ مثل تومن اوزبک و بختي خواجه پسرش و اوزبکتمور و غياث الدين ترخان و نبکی قوچین همراه او بسغناق فرستاد تا او را بخاني بردارند امراء بامتثال امر مبادرت نموده توقتمش اغلن را در سغناق بتاریخ مذکور برتخت خاني نشاندند و رعایت رسم بجای آوردند *

* مصرع *

* نثارش بآیین برافشاندند *

گفتار در طلوع اختر شاهي از مطلع فضل نامتناهي الهی یعنی ولادت همایون حضرت خلافت پناهی امیر زاده شاهرخ

در اواسط همین سال ایلان ئیل که ریاض سلطنت حضرت صاحب قران از رشحات چشمه تایید ملک دیّان سبحانه و تعالی نضارت و طراوتي تمام یافته بود و نهالِ اقبالش از ترشح زلال افضالِ ذوالجلال بحدِّ اعتدال و نشوکمال رسیده چنانکه خان نشان گشته بلبلِ سعادت برگلبنِ منقبت بنواے * بیت *

شاه صاحبقران که بندهٔ او * درجهان پادشه نشان باشد

مترنم شد درختِ بختش درجویبار دولت فرخنده آثار میوه مراد بار آورد و از تخم آرزو که دهقان امید درکشت زار

فهب لي من لدنک وليا افشانده بود دخل انا نبشرک بغلام بحصول پيوست و ميامن اتفاق لم نجعل له من قبل سميا شامل اسم همايون آمده کرامت و آتيناه الحکم صبيا وحنانا من لدنا و زکوة وکان تقيا بران مرتب گشت وبتاريخ يوم الخميس چهاردهم ربيع الآخر سنه (تسع و سبعين و سبعماية) که مفتتح ايام فرمان دهي وکشورستاني و غرهٔ روزگار خلافت وجهانباني بود ديدهٔ دولت حضرت صاحب قراني از فيض فضل رباني در بلده محفوظه سمرقند که مستقر سرير سلطنت وکامراني بود بنور طلعت فرخنده فرزند ارجمند روشن گشت که واسطهٔ بقاء دودمان جاودان استداد ش وجود مبارک او شد ورابطه دوام ايام دولت ابد ميعاد ش ظهور خجسته فرجام او * * نظم *

چو از مادر مهربان شد جدا * سبک تا ختندش بر پادشا
جهان بخش را لب پراز خنده گشت * که خورشيد اقبال تابنده گشت
جهاني گرفتند پرورد نش * برآمد بناز و بزرگي تنش
پرستندهٔ کش به برداشتي * زسر تا قدم درگهر داشتي
روان برسرش چتر ديبا بُدي * بزيرِ پيش مشک سارا بُدي
از جبين آفتاب آيينش چون شعشه نور از چهره خورميد رخشيد

* نظم *

که ميمون کند تخت را زير تاج * فرستندش از هفت کشور خراج

در آفاق کشور کشائي کند * جهان در جهان پادشاهي کند
همايون نظر کوکبي سعد بود * که از برج اقبال شه رخ نمود
صورت اوضاع فلکي در وقت ولادت خجسته اش چنان افتاده
که اهلِ احکام نجومي از ملاحظه آن بحصولِ غايات اماني
وآمال ووصول باعلي مدارجِ عظمت وجلال بي تردّدي
استدلال نمايند چه نوبت ظهور از افق شرقي که طالع را مي
باشد نخستين دولت خانه سعد اکبر که از منظرِ سعادتش دريچه
نظر تمام دوستي از يکطرف برتخت سلطانِ هفت اقليم گردون
کشاده است واز يکطرف به بيت الشرف او رسيده وصاحب
طالع که سعد اکبراست تا افاضت تمام سعادت را ضامن تواند
شد سعد اصغر را با خود يار کرده هردو باتفاق در خانه اميد که
ميزان مجموع دفعاتِ مقاصد دنيوي واخروي همان است
جمع آمده تا صاحب طالع را محفوف بشرف سلطنت وعز
وجلالتِ هرمراد که از طريق آرزو قدم درساحتِ اميد نهد
بي توقف با حسنِ صور وايسرِ وجوه برمنصه حصول جلوه گر
آيد چنانچه هرکس از نزديک ودوربديده يقين مشاهده مي
نمايد ونيراعظم که کوکبِ سلطنت وجلالت است عالي تر
محلي درفلک دران حال که آنرا وتدِ عاشر خوانند وخانه جاه
وپادشاه را همان دانند مقرِّ سرير سلطنت ساخته وافسر رفعت
بوسط السما برافراخته وصاحب آن منزل که دستورِ ممالک

افلاک است درانجا که نسبت باو هم خانه است و هم شرف در غایت قوت و بهجت بخدمت حاضر و آثار این معاني بر کافهٔ عالمیان بی شبه روشن است و ظاهر زحل که اختر ثبات و وقار است در وتد رابع که خانه مسکن و قرار است قرار گرفته و آرمیده و قمر که واسطهٔ وصول اثر علوی بر سفلي او را شمارند هم درانجا باوجِ استقبال برآمده و بکمالِ بدري رسیده تا پیوسته در مقامِ عزت و مقرِ خلافت دراوج رفعت و کمال حشمت و ابهت بی تزلزلي و تشویشي متمکن تواند بود و صحتِ این حکم نیز از غایت ظهور مستغني است از گفت و شنود و مریخ خنجردار شمشیر گذار در وتدِ سابع که مقابلِ طالع است و خانه شریک و منازع تیغ انتقام بزهر قهر آب داده تا هر که پای از جادهٔ مطاوعت بیرون نهاده سرِ مقابله و معارضه برآرد بی توقف جوهرِ روح بدستِ قابض ارواح سپارد و هرکه درین معنی شکي بخاطر آورد هم درآیینه حال خود صورت یقین مشاهده کند و از جوهرین (۱) عقدهٔ راس که ارباب این صناعتش ینبوع فزایش و افزوني شناسند دربیت المال واقع شده و عقدهٔ ذنب که مایه کاهش و کمي دانند در خانه خوف و بیم و وقوعِ این اثر نیز بغایت واضح است ذلک تقدیر العزیز العلیم و گمان نمي‌افتد که در هیچ وقت اهلِ احکام نجومي را بر درستي قواعدِ خویش

---

(۱) چنین است در یک نسخه و در پنج کتاب بجایش (جوزهرین) است *

دلیلی چنین بین بوده باشد و سخن در سهام و دیگر امارات که امهاتِ آثار را مستند بآن سازند نه مقتضای این مقام است با آنکه اینها همه نشانه چند است که مردم صورت بین از روی قیاس و تخمین بعضی امور جزوی از و استنباط نمایند اما آنچه درین محل بوی انسی بمشامِ جان اصحاب معنی رساند از گفتار هدایت آثار عندلیب شاخسار او تیت جوامع الکلم چشم توان داشت حیث قال صلی الله علیه وسلم ان الله یبعث لهذه الامة علی راس کل مایة سنة من یجدد لها دینها و چون محلِ ثبت تفاصیلِ مواقف و مآثرِ آن حضرت مقاله دوم است و مقصود درینجا ذکر مولد همایون این حدیث در اول آن مقاله اعاده خواهد یافت که شمه از شرح آن گذارش پذیرد و من الله العون و التوفیق *

گفتار در فرستادنِ حضرت صاحب قران توقتمش خان را بجنگ تمور ملک خان و ظفر یافتن برو

در نوبتِ اول که توقتمش اغلن از ارس خان رو گردان شده روی التجا بحضرت صاحب قرانی آورد اوروکتمور[1] با او آمده بود و بعنایت حضرت صاحب قرانی اختصاص یافته

---

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در دو نسخه (اورونك تمور) و در بعض کتاب (اوزبك تمور) است *

و در غیبت او ارس خان هزاره اورا مدتی سیور غال کرده بود و دران وقت که توقتمش از تمور ملک منهزم شد اوروز کتمور در جنگ افتاده آنجا بماند اورا گرفته پیش تمور ملک بردند و تمور ملک خون اورا بخشیده رها کرد و بعد از مدتی که درمیان ایشان بفلاکت بگذرانید روزی پیش تمور ملک خان زانو زده درخواست کرد که ایل وکسان اورا باز دهید تا خانرا کوچ دهد تمور ملک ملتمس اورا مبذول نداشت و با او گفت که اگر میخواهي بایست و اگر میخواهي برو و اوروزکتمور درهمان زمستان گریخته پیش حضرت صاحب قران آمد و در سمرقند بعز بساط بوس فایز گشته بعنایت پادشاهانه سرافراز شد و کیفیت اوضاع تمور ملک عرضه داشت که شب و روز بشرب خمر مشغول است و تا چاشتگاه در خواب مي باشد و اگر صد مهم ضروري مي باشد کس را مجال آنکه اورا از خواب غفلت برآرد نیست و ازین سبب مردم را امیدواري باو نمانده و مجموع الوس جوجي توقتمش خانرا جویانند حضرت صاحب قران کسی را بسغناق فرستاد پیش توقتمش خان که روان بوسر تمور ملک خان رود و تمور ملک خان دران زمستان در قراتال قشلاق کرده بود و توقتمش خان برحسب فرمان لشکر آراسته متوجه او شد و چون بآنجا رسید میان ایشان جنگی عظیم واقع شد و از میامن اقبال حضرت صاحب قران شکست

تیمور ملک افتاد و توقتمش خان غالب آمده دردشت قبچاق
بجای پدران بر تخت نشست وارس خواجه را برسانیدن
خبر فتح بحضرت صاحب قران فرستاد آنحضرت از وصول آن
خبر مبتهج و شادمان گشته چند شبانروز بعشرت و شادمانی
گذرانید و ازبرای تعمیم سرور مجموع محبوسان و بندیان را
خلاص فرمود وارس خواجه را بانواع عنایت و عاطفت
مخصوص داشته بخلعت وکمرسرافراز ساخت * بیت *
فرستاده را اسپ ودینار داد * زهر گونه چیز بسیار داد
و اورا بازگردانید و توقتمش خان بسغناق باز آمد وقشلاق
آنجا کرد و چون قهرمان بهار دررسید و سپاه سبزه و ریاحین
بسوی باغ و بساتین کشید توقتمش خان لشکر بی کران مرتب
ساخته روان شد و مملکت سرای وایل مماق مسخر گردانید
و شوکت و حشمت او روی در ترقی نهاد و از میامن تربیت
حضرت صاحب قران تمام الوس جوجی بحوزه تصرف و اقتدار
او درآمد * * بیت *
شرف خواهی بگرد مقبلان گرد * که زود از مقبلان مقبل شود مرد

گفتار در ایلچی فرستادن حضرت صاحب قران گیتی ستان بخوارزم

دران سال که حضرت صاحب قران زمستان در اترار

مقابل ارس خان نشسته بود یوسف صوفي ازمآلِ حال نیندیشیده بدفرصتي کرد و لشکر بجانب بخارا فرستاد تا آن ولایت را بتاختند و هرچه یافتند عرصه تاراج و غارت ساختند حضرت صاحب قران جلالتي را با ایلچي گري پیش یوسف صوفي فرستاد و پیغام داد که بعد از اتفاق خویشي و پیوند موجب مخالفت چیست یوسف صوفي ایلچي را بگرفت و محبوس گردانید و چون حضرت صاحب قران ازان کردار نا پسندیده آگاه شد *

* نظم *

دبیرِ هنرپیشه را پیش خواند * بفرمود کز خامه گوهر فشاند
سرِنامه کرد آفرینِ خدای * که او بود و باشد همیشه بجای
کسی را که او کرد فیروز بخت * بماند برو کشور و تاج و تخت
کرا خوار گیرد بماند نژند * نتابد برو آفتابِ بلند
وزان پس چنان راند پاسخ دبیر * چو از مشك تر زد رقم بر حریر
کز آیین شاهان و رسمِ مهان * مگر این ندر داند آن نکته دان
که بر ایلچي کشتن وبند نیست * جزاین هرکه گوید خردمند نیست
زگوشتّ نیاید بسوی دماغ * زقرآن مگر نصّ الا البلاغ
فرستاده را کن روان بیدرنگ * مکن شکرِ عیش خود را شرنگ
مپرور نهالي که خار آورد * پشیماني و رنج بار آورد

وچون مکتوب بمهر مبارک موشح گشته قاصد مراحل نورده بیوسف صوفي رسانید او بي مشورتِ عقلِ صواب اندیش آن

قبیح را نیز بغد کرد و باز دست جسارت بتحریک سلسله فتنه بکشاد و توی بوغای دزد را باجمعی به فرستاد و شتران ترکمانان را که در نواحي بخا را بودند براندند و ببردند * * بیت *

چو تیره شود مرد را روزگار * همه آن کند کش نیاید بکار

ودراثنای آن تیل امیر حاجي سيف الدین از سفر حجاز معاودت نموده باستیلام عتبه حریم دولت و اقبال صاحب قران بی همال استسعاد یافت و احوال و اوضاع ملوك طوایف را که دران عصر برممالک ایران استیلاء یافته بودند بعز عرض همایون رسانید و درهمین سال حضرت صاحب قران مهد اعلی تومان آغا را که سلیل صاحب امیرموسی بود بر مقتضای شریعت غراء بعقد نکاح درآورد * * بیت *

جهان را ازین عقد فرخنده فال * بیفزود صد گونه جاه و جلال

وکمال عاطفت آنحضرت مقتضي آن شد که ازبرای تطییب خاطر آن ملکي نهاد حوراء نژاد نزهت آبادی بهشت مثال ترتیب کرده شود فرمان قضا نفاذ صدور یافت و درجانب غربی سمرقند بعدد خانهای کواکب دوازده باغ را بهم انداختند و یکی ساختند ودران قصری عالي برافراختند وبپرداختند و جهت مطابقت اسم ومسمي بباغ بهشت موسوم گشت و حضرت صاحب قران زمستان درزنجیرسرای قشلاق فرمود *

گفتار در لشکرکشیدنِ حضرت صاحب قران بخوارزم نوبت چهارم و فتح آن

چون یوسف صوفي پای جرأت از طریق مراعات بیرون نهاد و ازسرِ غرور دستِ تطاول بهرگونه بی حفاظي برکشاد حضرت صاحب قران را ضربان عرق حمیت باعث قصد انتقام گشت ودرشوال سال هفت صد وهشتاد هجري مطابق اول قوي ئیل * * بیت *

وقت تحویل آفتاب بحوت * این شده درج وآن شده یاقوت

لشکرِ فتح آیین را بعزم رزم خوارزم ترتیب داد * * نظم *

* لشکري آن را ظفر لشکر کش(۱) و نصرت یزک *

* نه یقین برطول و عرضِ آن سپه واقف نه شک *

* از سنانِ نیزها شان در خطر روي سماک *

* وز گزندِ نعل اسپان رخنه بر پشتِ سمک *

وچون بسعادت واقبال از قشلاق زنجیر سرای درضمان حفظ ذوالجلال نهضت فرموده بخوارزم رسید لشکرِ نصرت شعار از اسکي اکوز عبور نموده شهر را درمیان گرفتند وکورگه زده سورن انداختند وبرحسبِ فرمان رعایت احتیاط را حصاري دیگر برافراختند واز جمیع جوانب سوبهای خود محکم گردانیدند

---

(۱) چنین است در پنج نسخه و دریك نسخه بجایش (شکن) بدون واو بعد شکن است

و هر صبح و شام سورن انداخته هرد و روز از نهیب جنگ و پیکار زلزله در زمین و زمان می افتاد و برحسب یرلیغ عالم مطاع چندی از سپاه ظفرپناه باطراف و اکناف آن دیار تاخت کرده غنیمت بسیار از دختران گلعذار و اسیران کارگزار و اسپان راهوار و شتر و گوسفند بیرون از اندازه حصر و شمار بیاوردند و درین اثنا یوسف صوفی نوشته بحضرت صاحبقران فرستاد مشتمل بر آنکه تا چند مردم از طرفین در عذاب باشند و بواسطه دو تن چندین هزار مسلمانان عرضه تلف گشته عالمی خراب گردد وظیفه آنکه ما هردو قدم در میدان مردی نهاده *

* نظم *

توکل بلطف خدائی کنیم * بکوشیم و بخت آزمائی کنیم
به بینیم تا این شتابان سپهر * درین داوری بر که گردد بمهر
ز بازیچهٔ چرخ گیتی فروز * که پیروز گردد که برگشته روز
که برگردد از رزمگه سربلند * دل دوستان که گردد نژند

حضرت صاحب قرانرا این معنی بغایت ملایم مزاج مبارك افتاد و مبتهج و مسرور گشته فرمود که من از خدای تعالی همین می خواستم و بی تعلل و توقف از سر صدق و توکل *

* نظم *

بپوشید صاحب قران ساز جنگ * نشست از بر بارگی بی درنگ
بخفتان بیاراست فرخ برش * یکی مغفر خسروی برسرش

و شمشیر بسته سپر حمایل کرد و بسعادت سوار شده روی توجه بسوی حصار آورد نوینان و امراء پیش آمدند وزانو زده درخواست کردند که رفتن بندگي حضرت مصلحت نیست صاحب قران نامدار بسخن ایشان التفات ننموده روان گشت امیر حاجي سیف الدین را غایت اخلاص و هواداري عنان تماسك از دست و قرار در ربود و بی اختیار زانو زده دست در عنان آنحضرت زد و بزبان دولتخواهي عرضه داشت که تا بندگان زنده باشند چگونه شاید که بندگي حضرت بنفس مبارک خود مباشر جنگ شود * بیت *

چو خسرو بتنها کند کارزار * چه باید درین دشت چندین سوار

حضرت صاحب قران را نایره غضب برافروخت و او را دشنام داده شمشیر برکشید و حواله کرد امیر حاجي سیف الدین دست از عنان بازداشت و پای بازپس نهاد و آن حضرت از سر وثوق و استظهار بتایید الٰهي تنها براند تا بکنار خندق و آواز داد که یوسف صوفي را بگویید که برحسب التماس تو آمده ایم بقول خود وفا نمای و بیرون آی تا به بینم که خدای رهنماي کرا نصرت مي بخشد یوسف صوفي بترسید و از گفته پشیمان گشته دم درکشید حضرت صاحبقران تحریکرا او را دگر باره آواز داد که هرکه بقول خود وفا نکند او را مرگ به از زندگاني و هرچند ازین مقوله سخنان تعییرامیز گفتند تا باشد

که ناموسش دامن گیر شده بیرون آید یوسف صوفي را محافظت
جان از رعایت ناموس اولی نمود و الحق درین معنی معذور
بود * * نظم *

که گر لشکرِ جمله عالم بجنگ * همه پیل گردند و شیر و پلنگ
چو از دور بینند فرهنگِ او * نیارند رفتن سوی جنگِ او

از غایت شرمندگي روی جواب هم نداشت صاحبقران کامگار
زمانها توقف نمود و چون کس از بالای بارو دم نمي زد بمعسکرِ
همایون معاودت نمود جهانیان از کمالِ شجاعت و دلاوري
آنحضرت متعجب مانده ستایشها نمودند * * نظم *

همه یکسره خواندند آفرین * که بی تو مبادا زمان و زمین
همه سودمندي زگفتارتست * خور و ماه روشن زکردار تست

و هم درانثنای آن احوال از طرف ترمد خربزه نوباوه بحضرت
صاحب قران آوردند مکارمِ اخلاق ملکانه فرمود که یوسف
صوفي برابر ما نشسته است نصیبی ازین نوباوه بر طبقی زرین
نهاده پیش او فرستید امراء عرضه داشتند که طبق زرین ضرورت
نیست بظرفی چوبین بفرستیم همت پادشاهانه رخصت نداد
و چون برحسب فرموده آنرا بطبق زرین نهاده بکنارِ خندق
بردند از بالای بارو پرسیدند که بر طبق چیست بردنده گفت
خربزه نوباوه است که حضرت صاحب قران برای یوسف
صوفي فرستاده است و آنرا برکنارِ خندق گذاشته بازگشت

ایشان آنرا پیش یوسف صوفي بردند واو از رکاکت رای خربزها را فرمود که از بالای بارو درآب انداختند و طبق را بدربان بخشید بعد ازان سرداري حاجي نام دروازه باز کرده با لشکری مستعد پیکار از مردان کار بیرون آمده امیرزاده عمرشیخ با بهادراني که ملازم رکاب همایون او بودند شمشیرها کشیده حمله کردند و ازآب بشناه گذشته آتش پیکار برافروختند *

* نظم *

بهرجا که ایشان نهادند پی * توگفتی درافتاد آتش به نی
سرتیغ درچرخ مه تاب داد * سنان باغ کین را زخون آب داد
زمین را زخون بازنشناختند * همي اسپ برکشتگان تاختند
ز چاک تبرزین وجّر کمان * زمین گشت لرزان[1] تر از آسمان
همه رزمگه گشته بدّ کوه کوه * بهم برفگنده ز هر دو گروه
چنین تا فروشد سپهری درفش * زشب گشت زربفت گردون بنفش

بهادران نبرد آزمای ازهردوجانب داد مردي و مردانگي دادند وبسی ازسوار خاک هلاک افتادند و مردم بسیاراز طرفین زخم دارشدند و آخرالامر لشکر خوارزم ستوه آمده رو بهزیمت نهادند و بحصاردرآمدند و ایلچي بوغا وانوشیزوان پسر آقبوغا کوششهای مردانه نموده هردو را زخم رسید و چون ایشانرا بلشکرگاه همایون آورده بمعالجه مشغول شدند ایلچي بوغا

(۱) چنین است دراکثرنسخ ودربعض نسخه بجایش (گردان) است

صحت یافت وانوشیروان درگذشت بعد ازان عساکر نصرت نشان برحسب فرمان قضا جریان منجنیق ترتیب کرده بر افراختند و بضرب سنگ قصر یوسف صوفي را ویران ساختند یوسف صوفي را از مشاهده این حال وهم و هراس مستولي شده بجای دیگر نقل کرد ومدتِ محاصره سه ماه و شانزده روز متمادي شد اما روز بروز آثارِ دولت وعلاماتِ غلبه و نصرتِ عساکرِ منصور بظهور مي پیوست یوسف صوفي را از استیلای عوارضِ نفساني از اندوه و حیرت وخوف و ضجرت مزاج از جادهٔ صحت واستقامت منحرف گشت و مرضي مهلک طاري شده بان درگذشت * * بیت *

* زبس خوف وغیرت(۱) زغم جان برد *

* سراسیمه گشـت وبزاري بمـرد *

و این قضیه هم از نوادرِ اتفاقات دولت حضرت صاحب قراني است چه دران روزکه آنحضرت بنزدیک حصار تنها فرموده بود تا با یوسف صوفي جنگ کند و او بیرون نیامد برزبانِ مبارک راند که هرکه بقولِ خود وفا نه نماید او را مرگ به از زندگاني وهم دران چند روز تقدیر الهي وفات او بر حیات او ترجیح نهاد و چون گرگ فنا پیراهنِ حیات یوسف صوفي را پاره کرد شیرانِ بیشهٔ ظفر و پلنگانِ قله مردي و هنر یعني بهادرانِ

---

(۱) چنین است در چهار نسخ و در دو نسخه بجایش (حیرت) است *

لشکر صاحب قران تاجور در روز چهار شنبه روی شجاعت و جلادت بشهر نهادند و از اطراف و جوانب جنگ در انداخته حصار را رخنها کردند و در آمدند * نظم *

چو کردند گرم آتش رزم را * فگندند باروی خوارزم را
جهانی که نام وی از گنج بود * پر از در و گوهر یکی گنج بود
مسخر شد از سعی کند آوران * به نیروی اقبال صاحب قران
شمال و جنوب و صبا و دبور * به‌برد این بشارت بنزدیک و دور
زمه تا بماهی بر آمد غریو * که پیروز شد شاه گیتی خدیو

عساکر منصور دست تسلط به نهیب و غارت برکشادند و هرچه اسم مال بران افتد از صامت و ناطق بباد تاراج بر دادند *

* نظم *

بقتل و بغارت برآورده دست * سرای سران جمله کردند پست
زن و کودکان شان ببردند اسیر * بکشتند جمعی به شمشیر و تیر

عماراتش را مضمون عالیها سافلها صورت حال آمد و از اماکن و مساکنش مصدوقه اذا زلزلت الارض زلزالها و اخرجت الارض اثقالها مشاهده افتاد * نظم *

لب بام کرده زمین بوس در * ستونها زهیبت برفته زجا
سرآورده دیوار سوی سجود * چو عابد که ترسد زقهر خدا

دراز منع مردم شده توبه کار * امان رفته از قفل و گنجینها وتمام اشراف از دانشمندان و موالی و حفاظ و اصناف

پیشه کاران را خانه کوچ بشهرکش فرستادند * * بیت *

زن و کودک و مردم پیشه کار * ببردند با خویشتن بی شمار

و این فتح نامه اردر قوی ئیل موافق سنه (احدی و ثمانین وسبعمایة) دست داد حضرت صاحب قران گیتی ستان مرکب تیز گام دولت زیرران و ظفردر رکاب و نصرت همعنان روی معاودت بمستقر سریر سلطنت و خلافت نهاد و چون بمحل عظمت و جلال بسعادت و اقبال نزول فرمود آن زمستان در زنجیرسرای اتفاق قشلاق فرمود * * بیت *

* حاصل شده زدولت انواع کامرانی *

* آماده ومهیا اسباب شادمانی *

گفتار در بنای حصار شهرکش و عمارت آقسرا

از بعضی کتب تواریخ منقول است که مدینه کش در سوالف ایام مجمع کبار علماء اسلام بوده و از محدثان نامدار سه امام بزرگوار دران دیار توطن فرموده اند ابو محمد عبدالله بن حمید بن نصرالکشي و عبدالله بن عبدالرحمن الدارمي السمرقندی و ابو عبدالله محمد بن اسمعیل البخاري رضی الله عنهم و رضوا عنه ودران روزگار اهل عالم از برای اقتباس انوار فضایل از اطراف و جوانب بدان بلده طیبه توجه می نمودند ازانجمله ابو الحسین مسلم بن حجاج

القشيري النيشاپوري بآنجا فرموده واز عبدالله بن حميد الكشي استفاده نموده وبسياری ازايمه و افاضل درانجا بوده اند همه را مجلسِ درس وافاده بود و ازين جهت كش را قبة العلم والادب لقب شد وبواسطه طراوت ونضارت بساتين و مرغزار كه هنگام بهار تا بام وديوارِ آن شهر وديار سبزه می رويد بشهر سبز اشتهار يافته ودر اواخر سنه (احدي وثمانين وسبعماية) موافق بيچين ئيل اوايل فصل ربيع كه معمار بهار قوای ناميه را بعمارت شهر سبز و مرغزار بر گماشت وقصر گلبن را شُرفات اغصان باوج رفعت برافراخته بنقوش فيروزه كار اوراق وشمسهٔ زرنگار گل بنگاشت * * نظم *

معمار چمن فكند بنياد حصار * پيرامنِ شهر سبز گلزار زخار
وآنگاه دران مملكتِ خلد آثار * پرداخته قصر گل بصد زيب ونگار
حضرت صاحب قران كامگار جايگهٔ دلكش كش را كه * * نظم *

* هوای فضايش چو خلدِ برين *
* گواهي دهد عقل و دانش برين *
* گلـــش مشـــک سارا وآبش گلاب *
* خوشا در چنان جای عهدِ شباب *

مقر سرير سلطنت گردانيده به بنای حصار شهر سبز فرمان داد وآنرا بر امراء ولشكريان قسمت كرده * * مصراع *

* بطالعي كه بناى حصار را شايد *

بنياد نهادند و در اندرون شهر برحسب فرمان قضا نفاذ قصري
اساس افگندند كه چون برافراخته و پرداخته گشت *

* نظم *

* علو كنگرۀ آن بغايتى برسيد *
* كه آسمان را از چشم اختران افكند *
* شب سياه فروغ بياض ديوارش *
* موذنانرا از صبح در گمان افگند *
* بخود فروشد صد بار وهم دور انديش *
* كه تا كمند نظر چون بران توان افگند *
* چو خشت عرصۀ او داشت رنگ فيروزه *
* فلك بمغلطه خود را دران ميان افگند *

عمارتي رفيع بآئيني بديع كه تا معمار قدرت والسماء بنيناها
بايد وانا لموسعون ازابداع والارض فرشناها فنعم
الماهدون پرداخته مهندس سال خورده گردون بنائي چنان
با آنكه بارها گرد جهان گرديده نديده * * بيت *

اززمين سركشيده سوى سما * گشته نام شريفش آق سرا

گفتار در فرستادن حضرت صاحب قران
ظفر قرين امير حاجي سيف الدين را
بهرات بطلب ملك غياث الدين

حضرت صاحب‌قرانی از قشلاق ایلچی پیش ملک غیاث‌الدین
پیرعلی فرستاده بود که اول بهار امراء و نوئینان بزرگ بقرلتای
جمع خواهند شد ملک نیز می باید که حاضر گردد و چون
فرستاده آنجا رسید ملک با او طریق ادب و رعایت جانب
مرعي داشته تعللی نمود که اگر امیر حاجی سیف‌الدین
تشریف ده هد بنده دست استظهار بفتراک مصاحبت او زده
بخدمت شتابد بظاهر این سخنان می گفت و در واقع
بغایت ترسان و لرزان بود حضرت صاحب قران ملتمس او را
مبذول داشته امیر حاجی سیف‌الدین را در شهور سنه
(احدي وثمانین وسبعمایة) بفرستاد و چون بهرات رسید
ملک مقدم او را بترحیب و تعظیم تمام تلقی نموده او را
مدتي ببهانه ترتیب پیش کش و تهیه اسباب سفر توقیف کرد
و بجد بلیغ از اطراف غله بحصار می کشانید و بیک سال پیش
ازین پیرامون هرات شهربندي دوران دو فرسخ از نو بنیاد
کرده بود و بجدّ تمام در اتمام آن سعي مي نمود چنانچه بسی
محلات و باغات که بیرون حصار قدیم بود داخل اندرون
شهر شد بتصور آنکه مکر تیر تقدیر را بسپر کوشش و تدبیر
دفع توان کرد هیهات هیهات * * مصراع *

* با ناوک دیده دوز تقدیر *

سپر آهنین با کاغذ نم یافته و حصار سنگین با پردهٔ عنکبوت بافته

سمت مساوات دارد * * رباعي *

* با تير قضا سپر نجويد هوشيار *

* با حملهٔ تقدير چه صحرا چه حصار *

* خفتان ز رضا گزين حصار از تسليم *

* با خيل حوادث چو افتد پيكار *

و چون امير حاجي سيف الدين آنچه ملك بكلك انديشه برلوحِ خيال مي نگاشت از صحيفه احوال و اوضاعِ او بر خواند اورا بحالِ خود رها كرده روي معاودت بپايه سرير اعلي آورد و آنچه از احوالِ ملك تفرس نموده بود عرضه داشت وهم در اثناي اين حالات علي بيگ بن ارغون شاه چون غرباني بر حسب اشارت صاحبقراني كمربندگي بسته بدرگاهِ عالم پناه آمد و مراحم پادشاهانه باوجود سوابق جرايم كه ازو صدور يافته بود نقوش زلات او را بزلال عفو و اغماض فروشسته مقدم او را گرامي داشت وبانواعِ نوازش و الطاف اختصاص بخشيد و دختر اورا ازبراي اميرزاده محمد سلطان رقم قبول كشيد و طوي داده بكرات خلعت پوشانيد وبا او درباب توجه بجانب هرات برسبيل مشورت سخن پيوست و قرار بران شد كه اول بهار جهت يورش هرات حاضر شود علي بيگ اين معني را التزام نموده بعهود و مواثيق موكد گردانيد مرحمت

حضرت صاحبقراني اورا بصنوف عنایت و تربیت سرافراز داشته رخصت مراجعت کرامت فرمود و او بمحل خود معاودت نمود * * بیت *

چو ز انعام خسرو سرافراز شد * بمنزلگه خویشتن باز شد

گفتار در فرستادن حضرت صاحبقران امیرزاده میرانشاه را بخراسان

از انوار مشکات کلمات نبوی مصطفوی حیث قال صلی الله علیه و سلم ان الله تعالی یحب معالی الهمم و یبغض سفسافها روشن می شود که همای همت برگزیدگان حضرت عزت سایه التفات جز بر عظایم امور و کرایم مهمات نیندازد و در هر مقصد از مقاصد غایت کمال آن مطمح نظر قصد و نیت ساخته به فرود ازان رضا ندهد و نسازد از کوه شکوه بلند همتان صاحب ناپید صدائی جز فحوای *

* شعر *

* و نحن اناس لا توسط عندنا *
* لنا الصدر دون العالمین او القبر *

بر نیاید و از آوثار او طار و اقتدار ذوی الاقتدار نوائی غیر از مودای * * نظم *

گردن چرا نهیم جفای زمانه را * همت چرا کنیم بهر کار مختصر

دریا و کوه را نگذاریم و بگذریم * سیمرغ وار زیر پر آریم بحر و بر
یا با مراد بر سرِ گردون نهیم پای * یا مرد وار بر سرِ همت کنیم سر
بگوش روزگار نرسد لاجَرَم چون مدارجِ دولت حضرت
صاحب قرانی بعون تاییدات صمدانی بمراقی و معارج
پادشاهی و جهانبانی عروج نمود علو همت و غیرت سلطنت
بحکم سر السلطان ظل الله روا نمیداشت که دیگریرا دران
منقبتِ متعالی منزلتِ مشارکت و مساهمت تواند بود
و از السنه و افواه استماع افتاده که بر زبان همت عالی
نهمت آنحضرت بسیار گذشتی که عرصهٔ ربع مسکون درخورِ آن
نیست که آنرا دو پادشاه باشد * * بیت *

* سلطان یکی سزد که خدای جهان یکی است *
* دنیا به نزد همت فرزانه اندکی است *

و دران روزگار با یران زمین در هر مملکتی طایفهٔ خروج
کرده بودند و اساسِ سلطنتی انداخته و بتمادی ایام
فرصتِ قوت و مکنتی تمام یافته و رایتِ استقلال و استبداد بر
افراخته بنا برین چون دولتِ روزافزون آنحضرت از تسخیر
و ضبطِ ممالک توران بپرداخت و تمام الوس چغتای و الوس
جوجی در تحت تصرفِ گماشتگانِ کامیابش قرار گرفت روی
عزم قضا امضا بصوب تسخیر ایران آورد و در خریف همین
سال بیجین موافق سنه (اثنتا و ثمانین و سبعمایة) فرزند ارجمند

امیرزادہ میرانشاہ را با آنکه هنوز در سنِ چهاردہ سالگي بود بحکم الشبل في المخبر مثل الاسد بحکومت خراسان نامزد فرمود و امیر جهانگیر براد را امیر حاجی برلاس و امیر حاجی سیف الدین و امیر آقبوغا و امیر عثمان عباس و محمد سلطان شاہ و قماري برادر تموکه و تابان بهادر و ارس بوغا برادر ساربوغا و بیر حسین برلاس و حمزہ پسرِ امیر موسی و محمد قزغان و ساریق اتکه و مظفر پسر اوچ قرا و دیگر امراء با پنجاہ قوشون سوار که از لشکرِ نصرت شعار اختیار فرموده بود ملازم موکب همایون گردانیده همه را خانه کوچ بصوب خراسان روان ساخت * * شعر *

* قال الجیاد لخمس عشرة حجة *
* و لذاته ان ذاک في اشغال *

* بیت *

شهنشه چو شایسته بیند پسر * سزد گر بر آرد بخورشید سر

شاهزادہ عالمیان برحسب فرمان با آن سپاہ گران در ضمانِ امان و حفظِ یزدان عنانِ یکران ظفر جولان بجانب ایران معطوف گردانید * * نظم *

ز توران دلیرانِ پرخاش جو * شتابان با یران نهادند رو
سپاهی چو مور و ملخ بی شمار * همه تیغ دارانِ خنجر گذار
چو لشکر سوی رود جیحون رسید * غبارِ سواران بگردون رسید

بفرمـــان شهـــزادهٔ دادگر * مهندس برآورد دست هنر
بکشتـی پلی برگذ ارکلـــف * کشیده چو برآب مدّالـــف
زجیحـــون بران پل بعون اِله * گذشتند بی وهم توران سپاه
پاییز و زمستان دربلخ و شبرغان شادمان و کامران بگذرانیدند
و دراواخرِ زمستان از ولایت ملک بادغیس را بتاختند و مال
بسیار و اسپ و نعمت بی شمار فتوح روزگار عساکرِ نصرت
شعار شد *

* نظم *

شد ازقرّآن شاه نو خاستـــه * زبس خواستـــه لشکرآراسته
زاسپ و زمال وزگستردنی * سپه گشت ازبس غنیمت غنی

و چون آفتاب به نیمه حوت رسید علي بیگ ایلچی فرستاده
درپایه سریراعلی عرضه داشت که اگربرحسب فرموده رایت
ظفر پیکر بطرف هرات توجه نماید بنده میان بخدمتگاري بسته
عساکرمنصوررا غجرجی باشد *

* بیت *

غلامي کنم لشکرِ شاه را * بمژگان بروبم همه راه را

گفتار در لشکرکشیدنِ حضرت صاحب قران سعادت قرین بآیران زمین

۷۸۲ هـ

دراوایل تخاقوئیل مطابق اواخرسنه (اثنتا وثمانین
وسبعمایة) بقرب فصل بدیع ربیع که سلطان عدالت شعاربهار
لشکرآراسته ریاحین وازهار رادرعرضه گاه فانظر الی آثار
رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها احضار فرموده

و تمام روی زمین را از کران تا بکران بتایید صنع و انبتنا فیها من کل زوج بهیج تسخیر فرمود * * نظم *

* سلطانِ ربیع را چو عدل است آیین *
* بگرفت بخرّمی همه روی زمین *
* در هرطرف از سبزه سپاهی آراست *
* وز معدلتش گشت جهان خلد برین *

حضرت صاحب قران گیتي ستان عزم توجه ایران جزم فرموده با حضار عساکر و کتایب از اطراف و جوانب فرمان داد و پیش از جمع آمدن سپاه متوکلا علی الله بمبارک ترطالعي روان شد * * بیت *

* اسپِ دولت زیرران چترِ ظفر بالای سر *
* فتح و نصرت پیش و پس عونِ الٰهي راهبر *

و عساکرِ منصور از هرطرف و هرجانب متوالي و متعاقب بموکبِ همایون مي پیوست * * نظم *

چو دشت از گیا گشت چون پرنیان * به بستند گُردانِ توران میان
سپاهی بیامد ز ترکان گزین * همه تیغ دارانِ خاور زمین
ز ختلان و از ترمد و ویسه گرد * ز هرسو شده لشکر کسن گرد
ز خاور بجنبید تا باختر * تو گفتي که گیتي برآورد پر
زمین آن سپه را همي بر نتافت * بران بوم کس جای رفتن نیافت

و چون بعد از چند کوچ * * نظم *

سوی جیحون رسید با لشکر * شاه صاحب قران دین پرور
کاردانان بکشتی و زورق * جسر بستند برکنار ذُرَق (۱)
زآب جیحون گذشت وآمد تیز * در خراسان فگند رستاخیز
تمام عرصهٔ دشت و صحرا از خیام واعلام وطویله وسپاه و بُنَه
وبارگاه مالا مال شد * * نظم *
زبس کثرت خلق وجوش سپاه * سرا پردهٔ وخیمه و بارگاه
چنان گشت گیتی ز نزدیک ودور * که ره بسته شد بر صبا و دبور
زمین گشت جنبان چو ابر سیاه * تو گفتی همي بر نتابد سپاه
وچون حضرت صاحب قران باند خود رسید از صدق نیت
و صفای طویت بدیدن بابا سنکو که از زمرهٔ اولیاء و اصحاب
جذبه بود فرمود و او از سر جذبه و جنون که داشت سینهٔ گوشت
بطرف آن حضرت انداخت آن حضرت آنرا بشگون گرفته گفت
خدای تعالی خراسان را که سینهٔ روی زمین گفته اند بما ارزانی
خواهد داشت و همچنان شد و ازانجا بسعادت و اقبال
روان گشت از کوچ و نزول آن کثرت بی اندازه مصدوقهٔ
ان زلزلة الساعة شیء عظیم هرروز از تازه مشاهده
مي رفت واز خروش کوس وکرنای وغریو کورگه وفغان
جلاجل وروبین درای صدای فحوای یوم ینفخ فی الصور
ففزع من فی السموات ومن فی الارض در گوش

(۱) در بعض نسخه بجایش (گذار دَرَق) ودر بعض (گذار دزق) است *

کیوان می افتاد و ملک محمد برادر ملک غیاث الدین که در
قلعه سرخس بود چون از توجه رایت کشورکشای واقف
گشت احرام اخلاص بسته بدرگاه عالم پناه آمد و بعز بساط
بوس فایز شده بانواع نوازش و سیورغامشي شرف اختصاص
یافت و چون بعد از قطع مراحل و منازل از مرو رود که
بمرغاب اشتهار یافته گذشته درجکد الیک که یازده فرسخی
هرات است نزول فرمود وکس بطلب علي بیگ فرستاد تا
سپاه خود جمع آورده هرچه زودتر بموکب ظفرقرین ملحق
گردد علي بیگ چهره عهد را بناخن بیوفائی بخراشید و در
اطاعت فرمان تعلل و تهاون ورزید وپای جسارت از سر
غرور برتر از حدّ خود نهاد وبا آنکه خود نیامده فرستاده را
نیز اجازت مراجعت نداد و چون ملک غیاث الدین پیرعلي
بآن زودي نیشاپور را از سربداران انتزاع نموده بود و بسیاری
از لشکر او دران جانب بودند حضرت صاحبقران عنان
عزیمت بصوب جام و کوسویه تافت تا لشکر آنجانب بملک
ملحق نتواند شد و چون بکوسویه رسید پهلوان مهدی که سردار
آنجا بود استقبال نموده بعز بساط بوس سرافراز گشت
واهالي آنجا را از عبور عساکر گردون مآثر ضرری
نرسید و صاحبقران دین پرور پاک اعتقاد بعزم زیارت
مولانا اعلم اورع زین الدین ابوبکر تایبادي که از علماء

متورع آن روزگار بود بتایباد نزول فرمود و بصفای نیت و خلوص طویت صحبت آن یگانه روزگار دریافت و مولانا مشار الیه زبان نصیحت کشاده آن حضرت را سخنان سودمند فرمود و آنحضرت اورا وداع کرد و بسعادت و اقبال باز گشته متوجه هرات شد *

گفتار در تسخیر قلعه فوشنج

چون رایت فتح آیت بقلعه فوشنج رسید عساکر نصرت نشان برحسب فرمان قلعه را مرکزوار درمیان گرفتند و چون در خندق حصار آب بسیار بود سه روز توقف کرده بترتیب اسباب پیکار و تحصیل آلات فتح حصار اشتغال نمودند * نظم

* بروز چهارم که سلطان مهر *
* که تاجش زنور است وتختش سپهر *
* بتسخیر این قلعهٔ سبز فام *
* برآورد تیغ شعاع از نیام *

یرلیغ عالم مطاع بنفاذ پیوست که هرکس از مقابل خویش روی قوت و اقتدار بحصار آورده آتش پیکار برافروزند و به تیغ آبدار آتش بار دشمن خاکسار باد پیما را بشعله قهر بسوزند * نظم *

* سپه کار پیکار بر ساختند *
* کورگه زده سورن انداختند *

* چو غرنده شیر و چو برنده تیغ *
* کسی را نبُد جان زفرمان دریغ *

بهادران سپاه بسناچها(1) و چوبها چون باد وزان از آب خندق گذشته بخاک ریز حصار برآمدند و آتشِ فنا در خرمنِ هستی مخالفان زده آبِ حیات شان برخاکِ هلاک ریختند و خاکِ وجودِ شان بباد نیستي بردادند حضرت صاحب قران که پیوسته بجوشن توکل و مغفر توفیق آراسته بود بي جبه بیک دگله گرد حصار میگردید و دلاوران نبرد آزمای را برجنگ تحریض فرموده فرِّ حضور مبارکش ایشانرا قوتي تازه و قدرتي بی اندازه می بخشید و از بالای حصار سنگ وتیر چون قطرات باران از ابر مطیر فرو می بارید چنانچه دو تیر بر سپر حضرت صاحب قران رسید * * بیت *

زپیکان پولاد و پرِّ عقاب * سیه گشت رخشان رخِ آفتاب

و امیرزاده علي پسر امیر موید که جمال منقبتش بخالی چون حضرت صاحب قران آراسته بود و ایکو تمور بلکوت و عمر پسر عباس و مبشر و دیگر بهادران * * مصرع *

* به نیروی مردی و مردانگي *

پیش رفته بفصیل رسیدند و دستِ جلادت در دیوارها زده بفصیل برآمدند وهرچند از طرفِ دشمنان تیر و سنگ برایشان بارید

(1) چنین است در اکثر نسخ و در بعض نسخه بجایش (بشاخها) است *

روی شجاعت بر نتافتند * * قطعه *

* لشکر خسرو دین دار بهنگام نبرد *

* هرچه مقدور بشر هست توانستندے *

* وآنچه درجنگ بباید همه میدانستند *

* بجز از پشت نمودن که ندانستندے *

و شیربیشه شجاعت ومردی شیخ علي بهادر وبرادر کوچک او سلطان وخسرویکه و میرک پسر ایلچي شمشیر کین کشیده بدست دلاورے حمله کردند ویکبار روی بدروازه نهاده از آب خندق بگذشتند و بقوت بازوی کامگار و زخم شمشیر صاعقه کردار تا دروازه رفته با دشمنان دست و گریبان شدند و ایشانرا مقهور و منکوب گردانیده در دروازه باز گشادند و لشکر منصور از اطراف وجوانب رخنها کرده بقلعه درآمدند و بقیة السیفي که از مخالفان روز برگشته مانده بودند مجموع را به تیغ انتقام بگذرانیدند و دست تسلط بغارت و تاراج برآورده قلعه را از هرچه بود بپرداختند وخراب ساختند * * شعر *

* دزتوده خاک واهل دز جمله هلاک *

* ای بخت خجسته احسن الله جزاک *

واین فتح ارجمند نزد زیرکان هوشمند که اشارت زبان رمز دریابند بشارتي بود عظیم بندگان حضرت صاحب قران را چه اول جائي که درفاتحه عزیمت ایران زمین همت آنحضرت

متوجه تسخیر آن شد - این قلعه بود و حقیقت آنکه حصنی بود بغایت حصین باره اش از بلندي سر بآسمان برکشیده و فصیلی در غایت استحکام پیرامن آن گردانیده و استواریش بمرتبه که حصاری برروی زمین بآن محکمی هیچ رونده درهیچ جا ندیده بیرونش بخندقی عمیق وآب بسیار محفوف واندرونش بگروهی انبوه ازمردان کار وبآلات واسباب کارزار و ذخیره بی شمار مشحون وبا این همه بجنگ اول که سپاه نصرت پناه درانداختند بآسانی مسخر شد واین معنی بروفق فرموده الفاتحة ام الکتاب علامت آنست که تمام ممالک ایران باندک زمانی بی کلفت و زحمت چندان درتحت تصرف وتسخیر بندگان کامگارش قرار یابد وآنچه دراول امر رونموده آخرکار همان بود * * نظم *

* دیده مي باید وگرنه هرچه ظاهرمیشود *
* سرّ عالم سربسر دروی هویدا کرده اند *

ودرین قضیه دفع چشم بد را الیاس وبعضی لشکریان هنگام جنگ درآب خندق غرق شدند * * نظم *

* سپند اگرچه درآتش نهند ورسم این است *
* سپند لشکر صاحبقران درآب بسوخت *

گفتار در تسخیر شهر هرات

چون خاطر مبارک حضرت صاحبقران از اندیشه قلعه

قوشنج بپرداخت عنان عزیمت بجانب هرات معطوف گشت و ملک غیاث الدین را دیو غرور باستوارے حصار و بسیاری اعوان و انصار فریفته اسباب مقاومت و مقابله مهیا و آماده گردانیده روز چهارشنبه که لشکر ظفر قرین بآنجا رسید باغات را خراب کردند و دیوارها بینداختند و شهر را از اطراف و جوانب درمیان گرفتند و کورگه زده سورن انداختند و یرلیغ همایون صدوریافت که در مقابله حصار خندقي رعایت حزم را فرو برده جای خود محکم سازند امر عالي را بامتثال تلقي نمودند و حضرت صاحبقران بسعادت و اقبال سوار شده گرد شهر و بارو دوران مي فرمود و مداخل و مخارج آنرا بنظر احتیاط مطالعه مي نمود مخالفان کمر کین بسته در دروازه بگشادند و جماعتی غوریان همه مردان کار و پیل انگنان شیرشکار بیرون آمدند و جنگی عظیم درپیوست *

* نظم *

* حدت دندان رمح زهرهٔ جوشن درید *

* صدمهٔ آسیب گرز تارک مغفر شکست *

* شست به پیغام تیر خطبه جان فتح کرد *

* دست بایمای تیغ منبر پیکر شکست *

امراء نامدار و بهادران تیغ گذار به تخصیص قمارشاه برلاس دران روز جنگهای مردانه کردند و دشمنانرا تا در دروازه رانده ایشانرا مقهور و مغلوب گردانیدند و خلق بسیار بقتل آمدند *

* نظم *

شد از کشته پرپشته بالا و پست * بتاراج جان مرگ بگشاده دست
ببارید چندان نم خون ز تیغ * که باران بسالي نبارد ز میغ
وچون جهان از ماتم کشتگان پلاس سیاه شب در گردن
انداخت از بیرون و اندرون طلایه برگماشتند و از هردو طرف
تا روز پاس داشتند و بهادران لشکر منصور تورها و چپرها گرفته
هیچ دقیقه از شرایط حزم فرو نگذاشتند * * بیت *
دگرروز چون گنبد لاجورد * برآورد و بنمود یاقوت زرد
سپاه نصرت پناه سوار شدند و صف کشیده برابر حصار
بایستادند اما آن روز اتفاق جنگ نیفتاد * * نظم *

* چو بنوشت شب فرش زربفت راغ *
* شده چرخ طوطي صفت همچو زاغ *
* چنان تیره گیتي که از لب خروش *
* ز بس تیرگي ره نبـــردي بگوش *

فوج مخالفان از دروازه انصاري که در شهر بند نو بود بقصد
شبخون بیرون آمدند و سه کس را بقتل آورده بتعجیل باز گشتند
و سوی حصار شتافتند * * نظم *
دگر روز چون چشمهٔ آفتاب * فروشست از چشمها گرد خواب
شه خاور از پرده بالا گرفت * زمین از ثرَی تا ثریا گرفت
چاشتگاه روز جمعه لشکر ظفر قرین * * بیت *

همه سر پر از خشم و دل پر زکین * با بروی مردي در افگنده چین آهنگ جنگ کردند * * بیت *

جهان شد پر آوای بوق و سپاه * همه بر نهادند از آهن کلاه
تو گفتي زمین شد سپهر روان * همي بارد از تیغ هندي روان
زگرد سواران هوا بست میــغ * درخشنده چون برق پولاد تیغ
زمین شد بکردار کشتي بر آب * توگفتي سوي جنگ دارد شتاب

امیرارس بوغا و شوریده براه‌رمبشر با فوجي از لشکر نصرت شعار در زیر حصار استاده سعي مي نمودند که ببالا بر آیند و دشمنان از بالاے حصار کوششهاے مردانه میکردند و در محافظت اطراف و جوانب آثار جلادت و مردانگي بظهور مي رسانیدند صاحبقران کامگار بسعادت و اقبال سوار شده بنظاره کارزار و مشاهده کوشش نبرد آزمایان تیغ گذار توجه فرمود بهادران نصرت آئین را که همیشه در معارك و مهالک جانبازي و سراندازي عادت جلادت ایشان بود از شکوه حضور مبارک آنحضرت نیروی قوت یکي هزار شد و دست بردها نمودند که ناسخ آثارِ رستم و اسفندیار گشت فرمان قضا‌جریان از انحضرت صدوریافت که از اطراف وجوانب جنگ سلطاني در انداخته حمله آورند امیرایکو تمور ومبشر و سونجک براد ر ختاي بهادر بي توقف پیش رفتند و دلاوران از هرطرف بپاي حصار در آمدند و تیر و سنگ اهل حصار را بسپر بلکه بدوش و سر گرفته

پیش رفتند و نردبانها برباروی نهاده بالا رفتن گرفتند و چند دلاور بنزدیک کوشک مرغنی از ممری که آب آنجیل بشهر در می آید در آمدند و چون شهر بلد بسیار بزرگ بود مردم از حال یکدیگر خبر نداشتند و آنروز ملک غیاث الدین درپشت دروازه که درسر پول آنجیل بود کوششهای مردانه نمود اما حرکة المذبوح بود و فایده بران مترتب نشد و از پردلان عساکر منصور اول کسی که آن روز حایز قصب السبق مردی شد و بفصیل برآمد خلیل یساول بود و امرای برنغار و جرنغار هریک از مقام خود حمله آورده جنگ کنان بفصیل برآمدند و بهادران دردروازه را چون دل دشمنان شکسته باندرون حصار ریختند و مانند باد خزان که برگ رزان ریزاند مخالفان را از بالای باره و سوربنشیب ماتم و ثبور انداختند * بیت *
هرکه گردن پیچد از صاحبقران * سوراو ماتم شود سودش زیان
چون سپاه شه بکین بشتافتند * دشمنان از سورماتم یافتند
ملک غیاث الدین ازنهیب استیلاء آن سپاه آتش آهنگ پیروز جنگ بگریخت وبشهر اندرون درآمد عساکر منصور قریب دو هزارکس از لشکر او گرفته پیش حضرت صاحبقران آوردند مراحم پادشاهانه بشکرانه فتح و فیروزی خواست که اهالی آن مملکت از آسیب قهر سپاه قیامت نهیبش امان یافته بسلامت بمانند رقم عفو برصحایف احوال ایشان کشید

و بفرمود تا حکم واجب الاتباع مکرر قلمی شود که هرکه در مسکن خود آرمیده بفصیل و باره نرود او و اهل و اولاد او در امان باشند و هرکه خلاف آن ورزد هرچه بیند از خود بیند و هرچندی از ان گرفتگان را نوشته آرزانیی داده رها کنند بندگان حضرت بر حسب فرموده بتقدیم رسانیدند و چون آن جماعت خلاص یافته بجای خود باز گشتند و بحصار در آمدند و رعایا و سکان شهر از ان حال واقف شدند گوشهای کاشانه غنیمت شمرده دست از فضولی باز داشتند و خیال بیهوده از سر بیرون کرده پا در دامن سلامت کشیدند * بیت *

* سلامت ار طلبی از فضول دست بدار *

* وگرنه شاخ فضولی ندامت آرد بار *

و چون ملک بحصار اندرون در آمد خواست که چاره سازد و باز طرح مقابله در اندازد منادی داد که مردم بفصیل و باره برآیند و در محافظت حصار سعی نمایند هرچند در بازار و محلات بگردیدند و آواز رسانیدند کس التفات نه‌نمود و هیچکس سخن هیچکس نشنود ملک دانست که جز تسلیم چاره نیست همان روز مادر خود را سلطان خاتون دختر طغی تمور خان و پسر بزرگ خود امیر پیر محمد را اسکندر شیخی که گویند از نسل بیژن بود همراه کرده بحضرت صاحبقران فرستاد مکارم اخلاق خسروانه ایشانرا بنوازش و تربیت اختصاص بخشید

و ملک زاده را بخلعت وکمر سرافراز گردانید و ایشانرا استمالت فرموده باز گردانید و فرمود که ملک را بگویید که بیرون آید اگر بر مقابله و مقاتله اصرار نماید و شهر بجنگ گرفته شود موجب تخریب مملکت و تضییع اموال و دماءِ اهالي آن گردد و وزر و وبال آن در گردن ملک باشد و اسکندر شیخي را باز داشت و احوال و اوضاع ازو استفسار نموده بر قضایایے اندرونی چنانچه واقع بود اطلاع یافت و کوشک باغ زاغانرا بنزول همایون مقر سریر سلطنت گردانید و ملک غیاث الدین روز دیگر بتهیه بیرون آمدن مشغول شد و روز یکشنبه از حصار و مضیق پندار بیرون آمد و چون بشرف بساط بوس استسعاد یافت پای ادب در جادهٔ انقیاد نهاده زانو زده و سرِ تسلیم فرود آورده دست خضوع و خشوع در دامنِ اعتذار و استغفار آویخت *

* نظم *

* بد اندیش را چون شد آشفته بخت *
* بیامد سر افگنده تا پای تخت *
* زبانرا بپوزش بیاراسته *
* ز کردار بد عذر ها خواسته *

حضرت صاحب قران اورا امان داده نوازش نمود و بخلعت خاص و کمرِ مرصع مخصوص فرموده باز گردانید روز دیگر سادات و مشایخ و ایمه و اشراف و اکابر بیرون آمدند و عز بساط بوس

دریافته بوظیفه دعا و ثنا قیام نمودند و این فتح ارجمند در محرم
سنه (ثلث و ثمانین و سبعمایة) موافق توق ئیل اتفاق افتاد
و رایت نصرت شعار ازانجا کوچ کرده بشرقی هرات بمرغزار
کهدستان نزول فرمود و چند روز توقف نموده بنقل خزاین و
ذخایر که ملوک غور بسالها اندوخته بودند فرمان داد * نظم *

زهر گونهٔ گنج آگنده بود * ز دینار و از گوهر نابسود
ز تخت گرانمایه و تاج زر * کمرها مرصع بدرّ و گهر
ز زرینه آلات و سیمینه ظرف * ز هرگونه گون تحفهای شگرف
ز دیبای زربفت خروارها * ز دیگر نفایس بانبارها
بفرموده شاه مردان کار * شترها کشیدند در زیر بار
بصحرا کشیدند آنها همه * روانست حکم شبان بر رمه

و یرلیغ لازم الاتباع بتخریب حصار بیرون و اندرون هرات
نفاذ پیوست * * بیت *

* چو شهر از خزاین بپرداختند *
* حصارش سراسر بینداختند *
* حصاری که بُد کهنه و سال خورد *
* همان را که از نو ملک راست کرد *
* همان و همین با زمین گشت راست *
* که صاحبقران را چنین بود خواست *

و برسم امانی مبلغی براهالی شهر حواله رفت و بچهار روز نقد

شد و مولانا قطب الدین پسر مولانا نظام الدین که مقدم ایمه و علماء آن مملکت بود با دویست کد خدای معتبر را از شهر و ولایت تعیین کردند که با کوچ بشهر سبز روند و داروغه ترمذ تمورتاش که برادرزادهٔ امیر آقبوغا بود بجهت نقل ایشان نامزد شد و دروازهای آنرا که مغرق بود بآهن و مزین بنقوش و کتابه بکش نقل کردند و الی یومنا هذا در انجا منصوبست و ملک را حصاری دیگر بود در غایت محکمي و استواری که آنرا قلعه اشکلچه می خواندند و امان کوه نیز گفتندی به پسر کوچک خود امیر غوری که اورا در دلاوری و مردانگي و کاردانی و فرزانگی بر امثال و اقران خود فایق میدانستند سپرده بود صاحب قران کامگار اشارت فرمود که برو و پسرت را بیاور و اگر نیاوري و تو نیز بقلعه درآئی آنچه شدني باشد خود مشاهده نمائي ملک بموجب فرموده بپای قلعهٔ اشکلچه رفت و اندیشه را برحل آن اشکال گماشته پسررا بحسن تدبیر فرود آورد و بسعادت بساط بوس رسانید و او نیز از عواطف پادشاهانه بخلعت و اعزاز گرامي و سرافراز گشت *

گفتار در توجه رایات نصرت آیات بجانب طوس و کلات

چون خاطر خطیر حضرت صاحبقران ازین قضایا به پرداخت امیر جهانشاه چاکو را با جمعي از سپاهِ ظفرپناه جهت تسخیر

نیشاپور و سبزوار بآنجانب روانه ساخت و قضیه علي بیگ و جهت همت عالي شده عنان عزیمت را بصوب کلات و طوس معطوف داشت و چون دررا ه بمزار صاحب الدعوة ابو مسلم مروزي رحمة الله علیه رسید کمالِ اخلاص و صفای عقیدت باعث اقامت رسمِ زیارت شده فرود آمد و استمداد همت نموده از حضرت حي لایموت تعالی و تقدس نصرت و تایید خواست *

* نظم *

خدای جهانرا ستایش نمود * بدرگاه او دست حاجت کشود

بهر کار ازو خواستي یاورے * کزو دید پیروزی و برترے

و علي بیگ را آوازه توجه آنحضرت سیل اضطراب و اضطرار در خانه ثبات و قرار انداخته بود و با دلي در کشاکشِ امید و بیم بد و نیم روی مطاوعت و انقیاد بمعسکر ظفر مآب نصرت معاد آورده درین اثنا برسید و گردِ خجالت و انفعال بر چهرهٔ حال نشسته بشرفِ بساط بوس استسعاد یافت و خواجه علي موید سربدال سبزواري نیز چون از توجه لشکرِ منصور آگاهي یافت بی توقف بدرگاه عالم پناه شتافت عاطفت خسروانه هردو را بنواخت و باعزاز و اکرام مخصوص گردانیده کمر و شمشیر داد و خلعتهای فاخر پوشانید *

* نظم *

بریشان درِ مرحمت باز کرد * همین و همان را سرافراز کرد

کمر داد و شمشیر و تشریف خاص * بدل جوئیش یافتند اختصاص

وازانجا بسعادت و اقبال سوار شده بجانب اسفراین که گماشتگان امیرولي داشتند روان شد و مقارن وصول که مردم هنوز بتعیین یورت و مقام و اندیشه نزول و ضرب خیام مشغول بودند حکم جهان مطاع بنفاذ پیوست که کار شهربسازند عساکر نصرت شعار بی توقف چپرها و سپرها گرفته روی بحصار نهادند ورسیدن و فتح کردن یکی بود حصار را رخنها کرده درآمدند و خلق بسیار بقتل آوردند و عمارات مطلقا از حصار و خانه و مسکن و کاشانه بازمین هموار گشت * * نظم *

چوقهرِ سپاهش برآورد دست * همه خلق شد کشته و شهر پست
حصار و بیوت و مساکن نماند * بجز نامي از اسفراین نماند

حضرت صاحب قران ایلچي بمازندران پیش امیرولي فرستاد محصل رسالت آنکه اگر بي اندیشه باحراز سعادتِ بساط بوس شتابد بعنایت و عاطفت مخصوص گشته رفعت و سربلندي یابد و اگر تقاعد نماید و نیاید درِ محنت وبلا برروی خود گشاید امیرولي درترحیب و تعظیمِ ایلچي شرایط ادب بجا آورده نوشته که همراه داشت ببوسید و برسرنهاد و اظهار متابعت و انقیاد نموده بآمدن و دولتِ ملازمت دریافتن وعده داد * * نظم *

که ازمن ببوسي زمین شاه را * فروزندهٔ افسر و گاه را
بگستر ثنا و زمن عرضه دار * کزین بر نیاید بسي روزگار

که برحسب فرمان صاحب قران * بیایم ببندم بخدمت میان
و صاحب قران کامگار ازانجا بتایید کردگار سوار شد و به ییلاق
اغولجاتو برآمد و چند روزی توقف نمود تا اسپان و دیگر
چهارپایان لشکریان * نظم *

دران مرغزار چو خلد ازنوی * برآسوده فربه شدند و قوی
وزان خاطر لشکری شاد شد * ز اندیشهٔ مرکب آزاد شد

و دراثناء این احوال ازاهالی خوراشه که پیش ازین سبق
ذکر یافته که بقتل امیر حاجی برلاس و ایدکو برادرش جسارت
نموده بودند جمعی ازاشرار را بقتل آوردند و عاطفت پادشاهانه
آن موضع را بمحمد درویش پسر ایدکو و علی درویش نبیرهٔ امیر
حاجی ارزانی داشت والی یومنا هذا در تصرف متعلقان
ایشانست *

گفتار در مراجعت حضرت صاحب قران کشورکشای عدوبند بدارالسلطنة سمرقند فردوس مانند

حضرت صاحبقران بمبارکی و طالع سعد ازانجا نهضت فرمود
و ممالک خراسان را که بتحت تسخیر و تصرف درآمده بود
ضبط و نسق نموده ملک هرات و دیگر حکام آن ولایات را هریک
بجای خود مقرر داشته باز گردانید و امیر شیخ سبزواری را
که پیش از فتح خراسان از ملک گریخته بود و پناه به بندگان

حضرت صاحبقران آورده و سالها بدولت ملازمت رکاب همایون استسعاد یافته منصب پیش وائي سبزوار ارزاني داشت و تابان بهادر را داروغه آن ولایت ساخت و روی توجه بتخت سلطنت پناه آورده کیوان در هفتم ایوان سپهر بمهر غبار از پرچم رایت رفعت آیتش مي افشاند و برجیس در ششم پایه منبر اخضر گردون دفع چشم بد را وان یکاد مي خواند شحنه پنجم حصار فیروزه کار آسمان بد خواه دولت پایدارش را ازدار هلاك و بوار مي آویخت و جمشید خورشید در چهار بالش چرخ چهارمین زواهر جواهر اجلال و تمکین بر فرق روزگار همایون آثارش برسم نثار میریخت ناهید نغمه سرای در سیوم عشرت سرای سما پرده سه گاه (۱) راست کرده عشاق وار آوازه نوای تهنیت این فتح بزرگ در داده * * بیت *

* رسید خسرو صاحبقران سوے توران *
* خجسته رایت و رای وگزیده نام و نشان *
* جهان بکام و فلك بنـده و ملک داعي *
* امید تازه و دولت قرین و بخت جوان *
* فتوح سوی یمین و سعود سوي یسار *
* سپهـر پیش رکاب و زمانه زیر عـنان *

و پیر دبیر از بالای دوم سریر فلك زبان قلم و قلم زبان بتحریر

---

(۱) چنین است در اکثر نسخ و دریك نسخه بجایش (گانه) دیده شده *

و تقریر ثنا و دعا بر گشاده که *   * بیت *

* خراسان چه باشد جهان را درست *

* بصاحب قران داده اند از نخست *

* جهان هفت کشور و را بنده باد *

* سرش برتر از ابر بارنده باد *

* همی روز روشن (۱) فزون باد بخت *

* بد اندیش او را نگون تاج و تخت *

برید تیزگام ماه از نخستین کشور هفت اقلیم علوی تا چرخ زرین و سپهر سیمین هلال و بدر تعظیم جلال وقدر او را ساخته وطنطنه طَرِّقوا طَرِّقوا در عالم انداخته تا رایت ظفر پیکرش باین آئین و تمکین بشهر سمرقند در آمد غبار موکب همایونش دیدهٔ امید اهالی آن دیار را روشنائی بخشید و فیض بی دریغ عدل و احسانش قاطبهٔ سکان و قطان مملکت را فرا رسید *   * بیت *

کس از اهل شهر و ولایت نماند * که منشور احسان او بر نخواند

و زمستان ببلدهٔ فاخرهٔ بخارا فرموده بساط اقامت بسعادت وسلامت بگسترد و قشلاق در عین کامرانی و شادمانی آنجا کرد *   * شعر *

* بر کف نهاده جام می آرزو مدام *

* دست امید در خم زلف عروس کام *

---

(۱) چنین است در اکثر کتب و در دو نسخه بجای روشن (روزش) است *

و امیرزادہ میرانشاہ کہ برحسب فرمودہ بسرخس رفتہ بود برادر ملک غیاث الدین ملک محمد را گرفتہ بسمرقند فرستاد و قشلاق آنجا کرد *

ذکر وفات اکہ بیگي

زمانہ را از طراوتِ گلشن آراستہ آن دولت و حشمت و نضارتِ روضۂ پیراستہ آن بہجت و عشرت عِرق غیرت در حرکت آمد و برسم اوضاع عالم کہ بحکم تقابل اسماء الہي سرور بی غم و سور بی ماتم نمي باشد * * مصراع *

گنج و مار و گل و خار و غم و شادي بہم اند

گردِ ملال برساحتِ احوال آن فرخندہ فال نشاند حضرت صاحب قراني را درپسِ پردہ عصمت دختری بود طغی شاہ نام کہ اورا بزبان عطوفت و نازا کہ بیگی خواندی گوہر ذات شریفش را با محمد بیگ پسر امیر موسی درسلک ازدواج کشیدہ و با نوئي بآن جمال و کمال چشم زمانہ و گوش روزکار درہیچ عصرا ز اعصار ندیدہ و نشنیدہ * * نظم *

بہشتي بُد آراستہ پرنگار * چو خورشید تابان بخرّم بہار
روانش خرد بود و تن جان پاك * تو گفتی کہ بہرہ ندارد ز خاک

حسن سیرتش کہ بازیبای صورتش جمع بود در ریاض خاطر فیاض حضرت صاحب قران ہمہ تخم محبت و مہرباني کاشتی لاجرم آن حضرت اورا بیش ازاندازہ دوست د شتی و در

اثناء آن احوال نهالِ مزاج غنچه گلبن و اقبال و شعبهٔ دوحهٔ سلطنت وجلال از نهجِ اعتدال انحراف یافته عرض مرضی صعب طاری گشت و وجودِ شریفش از حلیه صحت و حله سلامت عاطل و عاری ماند و چون وقتِ نزول امری که شاه و گدا و عاجز و توانا در وجوبِ قبول آن یکسانند رسیده بود هرچند در معالجه سعی نموده شد مفید نیفتاد و ودیعت حیات عاریتی را بمقتضای اجل موعود بازداد انا لله و انا الیه راجعون و ازو یک پسر ماند نام او سلطان حسین * * نظم *

جهان تا به پروردیش درکنار * و زان پس ندادی بجان زینهار نهانی ندانم ترا دوست کیست * برین اشکارا بباید گریست

حضرت صاحب قران که قوت و تمکینش هنـگام وقوع وقایع و مصایب فحوای * * نظم *

* عالم علوی و سفلی زیر و بالا گو شود *

* من نه آن کوهم که هرگز ترسم از زلزالِ خویش *

بزبان راستی و درستی یاد رسانیدی از حدوث این واقعه هایله چنان متالم و متغیر شد که یکباره عنان التفات از دنیا و ما فیها برتافت جهانی ازان مصیبت جگرسوز اندوه اند وز جامه چاک و تارک پرخاک ساختند و پلاسِ سیاه درگردن افگنده از بس گریستن و نوحه کردن خون در جگر کوه سنگین دل انداختند * * بیت *

خونِ شفق از دیدهٔ گردون بچکید *
* مه روی بکند و زهرهٔ گیسو ببرید *
* شب جامه سیه کرد دران ماتم و صبح *
برزد نفسِ سرد وگریبان بدرید *

وبرآیین شرع مطهر ترتیب تجهیز و تکفین فرا خورکرده *

* نظم *

تنِ شهسوارش[1] بتختی ززر * مرصع بهر گونه دُر و گهر
بشستند وخود پاک بود آن سرشت * نهالیست گفتی زباغِ بهشت
کفن کرده از پرنیان و حریر * بر آموده کافور و مشک عبیر
نهاده بتابوتی از چوبِ عود * سپرده برضوانِ ربّ ودود
بکش برده آن نعشِ رحمت نگار * نهادند در مدفنِ نام دار
زنورِ رضا باد روشن روان * بخلدِ برین شادمان جاودان

حضرت صاحب قران بعد از اقامت رسم و آیین تعزیتِ و اطعام فقراء و مساکین ترویح روح نازنین آن مرحومه را انزلها الله من الفرادیس فی اعلی علیین دست تصدق بصدق برگشاد و غمام انعام عامش باریدن گرفته از فیض خیرات و مبرات بکافه ارباب استحقاق آن مایهٔ خواسته تا خواسته رسید که بوسیله تقریر و تحریر شرح عشر عشیر آن نتوان داد * * نظم *
نه چندان عطایا بدوریش داد * که از چند وچونش توان کرد یاد

(۱) چنین در دو نسخه و در دو نسخه بجایش (شاهوارش) دیده شد *

و درین اثنا از طرف خراسان خبر آمد که علي بیگ با امیر ولي متفق شده او را برآن داشته است که لشکر بدر سبزوار کشیده و علي موید را محاصره میدهد حضرت صاحب قران را از واقعهٔ فرزند عزیز صورت بی ثباتي و کم اعتباري دنیا بنوعي در نظر بصیرت نقش بسته بود که تمام عالم بجز افیرها پریدهٔ همتش هیچ مي نمود تا بعربده یك دو بدمست که از نشوهٔ شراب غرور دربزم پندار و هوس بیخودے کنند چه افتد *

* مصراع * آیا تو کجا و ما کجائیم

اصلا آن حکایت ملتفت الیه راي منیرش نگشت واز ورود آن خبر درحال سعادت مآلش هیچ گونه تبدیل و تغییر راه نیافت *

* بیت *

سرائي که باید شدن زان برون * نیرزد بچندین فُسوس و فسون

وچون از مشیمهٔ مشیت ازلي دین و ملک توامان آمده اند و ضبط امور آن برادر بی معاونت این خواهر متمشي نمي گردد مهد علیا قتلغ ترکان آغا که خواهر حضرت صاحب قران بود و ازوبس بزرگتر قوت تحمل این اوضاع نداشت در حضرت برادر زبان اشفاق بنصایح دلپذیر برگشاد که چون واقعهٔ ضروري که سبب ملالت و سآمت خاطر خطیر است بهیچ تدبیر تدارک پذیر نخواهد گشت جانب رعایت مصالح مملکت بیکبارگي فرو گذاشتن که هرآینه بفساد بلاد وتفرقه وپریشاني عباد مفضي

شود از کسوت صواب عاري مي نمايد دل مبارک ازان انديشه مي بايد پرداخت و ضبط امور مملکت و کفايت مهمات سلطنت را وِجهۂ همت بلند جناب ساخت و بجانب مازندران وکلات نهضت نموده جمعي را که از سرِ غرور پاي جسارت از جادهٔ مطاوعت بيرون نهاده دست بي باکي بر آورده اند بهر عقوبت که ازان صعب تر نباشد از قتل و نهب و تخريب اماکن و مساکن ادبي چنان کردن که عبرت و پند ديگران گردد تا هم گناه کاران بجزاي خود رسيده باشند و هم بي گناهانِ نيک بخت بموجب السعيد من يتعظ بوعظ غيره بوسوسهٔ ديو غرور از راه نروند و خود را و ديگران را در معرض بلا و عنا نينداز ند *

* بيت *

برو دشمنان را چنان کن ادب * که يابند امان ديگران از غضب
بدي را جزا هرکه بيند که چيست * بکردار خويشش ببايد گريست

مود اي اين کلمات چون منشأش محض نيک خواهي و مهرباني بود در خاطر خطير صاحبقران جهانگير تاثير کرد و دواعي نهضت پادشاهانه در حرکت آمده حدود عزيمت صوب خراسان و مازندران تشحيذ فرمود * * بيت *

پيل را هندوستان آمد بياد * باز آغاز جانگيهري نهاد

گفتار در لشکر کشيدنِ حضرت صاحب قران بايران زمين نوبت ثاني

حضرت صاحب قران درمیان همان زمستان بجمع سپاه فرمان داد و لشکر آسمان جنبش ستاره عدد برآراسته باز روی سعادت ازینجا را بصوب ایران نهاد نسیم فیروزی از طره پرچم رایت نصرت شعار چون باد نوروزی از روایح گلزار مشام روزگار را مشک آگین کرده انوار فتح و ظفر از ماهچه اعلام ظفر پیکرش مانند بارقهٔ حسن از چهره سرو قدان ماه منظر دیده دولت را روشنائی بخشیده * * نظم *

زتوران برآمد دگربارہ جوش * بایوان کیوان رسیده خروش
سپاهی بجنبید گز حصرِ آن * یقینم که عاجز بماند گمان
زهرسو شده انجمن فوج فوج * چو دریا که خیزد زهرگونه موج
گروهی دلاور چو شیرِ ژیان * همه دل پراز کینِ ایرانیان
چنین لشکرے با چنان پادشاه * روان شد شتابان بعونِ اِلٰه
چو آمد بآمویه لشکر ز دشت * که آنجا زجیحون بباید گذشت
بکشتی در آمویه پل ساختند * هنر پیشگانش به پرداختند
چو از بستنِ پل گشادند راه * ازان آب بگذشت شاه و سپاه
جهانگیر صاحب قران سرفراز * بایران زمین لشکر آورد باز
نهیب سپاهش بهر مرز و بوم * فتاده زچین تا باقصای روم
گرا وکردی از مشرق آهنگ حرب * عدو خواب آشفته دیدی بغرب

چون از راهِ ماخان عبور نموده حوالی کلات مخیم عساکر گردون مآثر گشت امیرزاده میرانشاه با سپاه ظفرپناه از

سرخس آمده بمعسکر همایون پیوست و ملک غیاث الدین بالشکر از هرات توجه نموده باردوی همایون ملحق شد و علي بیگ پیش از وصول رایات نصرت آیات تعلقات خود را با اهل ولایت بحصار کلات در آورده بود * * بیت *

* ز بیم سپاه آنچه بودش یله *
* هیونان و از گوسفندان گله *
* ز خیل و حشم آنچه زان داشت باک *
* بحصن کلات اندر آورد پاک *

صاحب قران کامگار را ملاحظهٔ علاقهٔ پیوند تحریک سلسلهٔ عاطفت کرده نخواست که علي بیگ و ولایتش مصبّ سیل قهر و سخط گردد پیش او کس فرستاد که سبب این خوف و هراس چیست می باید که اندیشه خطا اصلا بخاطر خود راه ندهد و باستظهار تمام بی تعلل بیاید تا قضیه بمخالفت نینجامد و اگرنه هرچه بیند از خود بیند لقد اعذر من انذر علي بیگ را چون هنگام فرو نشستن چراغ دولت بود بانوار مصباح آن نصایح که از مشکات مرحمت تافته بود راه بجادهٔ صواب نبرد و بروفق ساوي الی جبل یعصمني پشت پندار و منی بحصانت و محکمی حصار(۱) کلات باز گذاشت و باحراز سعادت ملازمت نشتافت * * بیت *

---

(۱) در چهار نسخ بجایش (کوه) بنظر آمد *

کسی را که روز بد آید به پیش * به پیچد سر از راه بهٔ بود خویش

حضرت صاحب قران از صوب کلات مراجعت نموده به کرن که از توابع ابیورد است نزول فرمود و بلشکر منصور جای رسانید که عنان عزیمت بجانب ولی معطوف خواهد گشت و پی غلط داده بیخبر بکلات راند * * نظم *

* چو بهمن بزابلستان خواست شد *

* چپ انداخت آوازه وزراست شد *

علي بیگ و اتباعش را از مراجعت رایت فتح آیت ازانصوب و آوازه توجه بجانب مازندران امنیي حاصل شده بود و مجموع گله و رمه و اسپ و گوسفند و دیگر چهار پایان از حصار بیرون آورده و در علف خوارها(۱) رها کرده تمامت آن عرضهٔ غارت و تاراج گشته فتوح روزگار لشکر ظفر شعار شد و درمقابل دروازهٔ کلات که مشهور است بدروازه چهارده(۲) جهت نزول همایون شاه قبه بارگاه باوج * * مصراع *

* سقف فیروزه فام گلشن ماه *

برافراخته شد و رمح سنجق ظفر پیکرش درساحت دولت فرو زده پای قرارش چون خار پرکار بمرکز زمین استوار گشت * * بیت *

---

(۱) چنین است در اکثرنسخ و دربعض کتاب بجایش (زارها) دیدم

(۲) چنین است در اکثرنسخ و دربعض‌نسخه بجایش (چهار) است *

فروزد بماهي و برزد بماه * بن نیزه وقبهٔ بارگاه

وسپاه فتح آثار کلات را چون حوادث روزگار از اطراف وجوانب
فرو گرفتند امیرزاده میرانشاه در برابر دروازهٔ دهچه نزول
فرمود و امیرزاده علي که پسر امیر موید ارلات بود درگذار
لهره فرود آمد و امیر حاجي سیف الدین در بند ارغون شاه را
محل نزول ساخت و امیرزاده عمرشیخ بدروازه دیگر رایت
جلادت برافراخت نهیب صولت آن دلاوران قیامت آشوب
ارکان تمکن علي بیگ را متزلزل گردانید و از سر عجز و اضطراب
بپایه سریر اعلی عرضه داشت که از افعال ناپسندیدهٔ خود
خجلت زده و شرمسارم و دلیري آنکه بی تمهید معذرتي
بخدمت شتابم و سعادت بساط بوس دریابم ندارم اگر مراحم
پادشاهانه مسامحت نماید و آن حضرت با نفري اندک بدروازه
تشریف فرماید بنده بدولت پای بوس سرافراز گشته دست
ضراعت بدامن عفو گناه سوز یازیده جرایم و زلات را باعتذار
و استغفار تدارک نماید حضرت صاحب قران ازکمال مرحمت
بی پایان ملتمس او را باسعاف مقرون گردانید وروزي
تعیین فرموده با پنج سوار بدر حصار تشریف حضور ارزاني
داشت و آن حصار را راهي بود باریک وتنگ دردره هولناک
که تیغ کوهش در سمک از سماک گذشته بود و درعمق بسمک
رسیده و مسافت میان نشیب و فرازش از ثری تا بثریا

کشیده * * بیت *

بیخش به نشیب برده آهنگ * زان سوی سمک هزار فرسنگ
تیغش بفراز برده خرگاه * زان سوی فلک بسالها راه

علي بیگ را چون آمدنِ آنحضرت باندک نفری معلوم شد شرارتِ نفس و خبثِ طبیعت بلکه عدمِ دولت و قلتِ سعادت اورا بران داشت که اندیشه غدر و مکر کرده جمعي بدفعل را درکمین گاهها برگماشت که اگر مجال یابند از سربی باکي دست یازي کنند و خود بعهد وفا ننموده و بیرون نیامد غافل ازین معنی * * بیت *

* کانرا که هست حفظِ الٰهي نگاهبان *
* از گردشِ سپهر نیاید برو زیان *
* کاخِ سعادتی که شد از فضل حق بلند *
* از منجنیق حیله نیاید برو گزند *

حضرت صاحب قران بعد اززمانها که دروعده گاه توقف نمود مراجعت فرمود و از حمایتِ عنایت رباني برحسب و جعلنا من بین ایدیهم سدا و من خلفهم سدا فاغشیناهم فهم لا یبصرون بداندیشان کورگشته کس را مجالِ آن نه شد نه درآمدن ونه درباز گشتن که دست از پا خطا کرده بیک سرِمو آسیبي رساند * * نظم *

آنرا که خدا نگاه دارد * گر سنگ زآسمان ببارد

حاشا که باو رسد گزندی * وآشفته شود زنا پسندی

لاجرم آنحضرت بسعادت و سلامت بمعسکر همایون بازآمد *

* نظم *

جهان جوفرود آمد ازکوه بور * برفتند گردان بانبوه بر
گرفتند یکیک برو آفرین * که ای نامور شهریار گزین
چه بهزاد که بازآمدي تن‌درست * بآب مژه رخ نبایست شست

و چون نقض عهد و غدر اندیشي علي بیگ بظهور پیوست نایره غضب حضرت صاحب قران برافروخت و یرلیغ همایون بنفاذ پیوست که لشکر منصور جنگ درانداازند و اشارت علیه صادر شد که بهادران دلاور از محلي چند معین بحصار کلات برآیند سپاه ظفرپناه امتثال فرمان را کمرجان سپاری به بستند و هرکس ازموضع خویش پیش رفته آنچه در وسع مکنت و مقدرت او بود کوشش نمود و دراوایل ربیع الاول سنه (اربع و ثمانین و هبعمایة) موافق ایت ئیل شب سه شنبه جماعتي از مکرتیان و لشکر بدخشان که ایشان درکوه روی با کبلک دري برابري کردن عار شمارند و در کمرگردی از پهلوی مساوات زدن با رنگ و پلنگ ننگ دارند فرمان شد که بحصار برآیند آن گروه في الحال روی جلادت براه نهاده همدران شب بکوه برآمدند و جمعي دیگر نقاره فرو کوفته و یرغو کشیده بدروازه رسیدند *

* نظم *

زبانگ تبیره میانِ دوکوه * دلِ کرگس اندر هوا شد ستوه
سوار و پیاده بزرین کمر * همه تیغ دار و همه نیزه ور
روان اندر آمد گروها گروه * دلیران رسیده میانِ دوکوه

حضرت صاحب قران جمعي از دلاوران لشکر را اختیار فرموده از پیش خود روانه داشت و جماعتي از بهادران و مقربان مثل آقتمور بهادر و ایکو تمور از راه لهره بکمر کوه برآمدند وآقتمور دشمنان را رانده بقله برآمد که بر مخالفان مشرف بود و ایکو تمور بسرِ خصم که در مقابل او بود نیزه رسانید و دیگر بهادران و رزم آزمایانِ لشکرِ ظفرقرین هرکس از جای خود حمله کرده مقابلِ خود را برانند و ببالای کوه برآمدند * نظم *

زبس نعره و نالهٔ کره نای * توگفتي جهان اندرآمد زجای
همه سنگ مرجان شد و خاک خون * بسي سرورانرا شده سرنگون
زخون چشم گیتي همي نم گرفت * زبس کشته پشتِ زمین خم گرفت

وعمر عباس و مبشر با چند کس پیش رفته بودند و درکمري ایستاده دشمنان برایشان حمله کردند حضرت صاحب قران جمعي از دلیرانِ لشکر را بفرستاد تا مخالفان را بزخم تیغ جان شکار و نیروی بازوی کامگار منهزم و متفرق گردانند و عساکرِ منصور چون آفتاب وقت ظهور از کوه برآمدند و دشمنان مقهور منکوب گشته بتضرع وزاری امان طلبیدند علی بیگ را کار اضطرار باستخوان رسید و باز از درِ استکانت و انکسار درآمد و کس پیش حضرت

صاحب قران فرستاد و بتشفع و تضرع درخواست کرد که لشکر منصور دست استیلاء و ستیز از جنگ و خون ریز باز کشند تا من فردا بپای اطاعت و انقیاد بیرون آمده زمین عبودیت را سجده گاه جبین ضراعت و مسکنت سازم و برین معنی عهد و پیمان بست و پیمان را بایمان مغلظه موکد گردانید و نیک روز و محمد شیخ حاجی را که از اعیان امراء جون غربان بوده با دخترش خوانده سلطان که نامزد امیرزاده محمد سلطان شده بود بفرستاد و ایشان در مقام ادب زانو زده زبان تضرع بشفاعت بر کشودند عواطف پادشاهانه درخواست او را بحسن قبول تلقی نمود و باز عهد علی بیگ را در محل اعتداد و اعتبار آورده فرمان داد که سپاه نصرت پناه دست کین از پیکار باز داشته تیغ انتقام را درحریم نیام آرام دهند و از انجا موید و مظفر بمعسکر نصرت مقر معاودت نمود و بسعادت نزول فرمود و نیک روز و محمد ملازم رکاب همایون بلشکر گاه ظفر پناه آمدند روز دیگر چون سلطان سیارگان بر سبز خنک فلک سوار شده افسر استعلاء و اقتدار از بر افراخت و مخالف سیاه روی شب خوار و زار گشته معجر مشکین از سر بینداخت * بیت *

خور از کوه بفراخت زرین کلاه * شب از سر بینداخت شعر سیاه

حضرت صاحب قرانی محفوف بتائید آسمانی سوار شد و در دروازه کلات را از فر حضور سعادت گستر غیرت حصار فیروزه کار

چرخ اخضر گردانید علي بيگ بپاى ضرورت و اضطرار از حصار
چون مار از پوست بیرون آمد و روى تضرع بخاک استکانت
نهاده بگناهان خود اعتراف نمود و بحامي مراحم پادشاهانه
توسل جسته امان جان طلبید و چون منشور آن حاجتش در
دیوان عفو بتوقیع انجاح موشح گشت و دل از جان برداشته
را دگربار بامید زندگاني بست زبان معذرت بخواهش
گري بر کشاد که امروز از ملازمت رکاب همایون معاف باشم
تا فردا باردوى اعلی شتابم و سعادت بساط بوس دریابم
سعت مرحمت حضرت صاحب قران آن ملتمس را نیز رقم
اسعاف کشید و عنان سعادت بصوب معاودت پیچیده بمنزل
مبارک خویش فرمود علي بیگ را چون روز اقبال بشام زوال
رسیده بود بخت بر گشته بهیچ حال نمي گذاشت که قدم توفیق
بر طریق صواب استوار دارد * * بیت *

* هرکرا از بخت واژون روز دولت شد سیاه *
* طالع شوریده نگذارد که آرد سر براه *

باز اندیشه خطا پیش نهاد پند ار باطل کرده در شب راه
لهره و دیگر ممرها که عساکر منصور از انجا برآمده بودند محکم
گردانید و کشف کرد ار سر در حصار سنگین کشیده دیگر عهد
بشکست و یاغي شد من لم یجعل الله له نورا فماله من نور
حضرت صاحب قران بعد از چهارده روز از انجا کوچ کرده

بحصار قهقهه که درمیان باورد و کلات واقع است و خراب بود فرمود و بعمارت آن فرمان داد سپاه ظفرپناه بدو شبانه روز آنرا معمور ساختند وحاجي خواجه را باجماعتي ازمردان کار آنجا به نشاند سیورغتمش خان و امیرزاده علي وکلانتر بهادران شیخ علي را با تومانهای خود ازجانبی دیگر بمحافظت راههای کلات تعین فرمود تا از جمیع جوانب راه آمد و شد بر ایشان بسته آن حصار را لحد کردار محبسي سازند که نه هیچ کس بیرون تواند آمد و نه هیچ کس پیش ایشان تواند رفت تا چیزی تواند برد * * بیت *

* آن را که دل زصدق و صفا زندگي نیافت *

* در گور به وگرچه دمي سرد مي زند *

ذکر در فتح قلعه ترشیز

حضرت صاحب قران چون حصار کلات را بحسن تدبیر مدفن مخالفان مرده دل ساخت کمند اندیشه صواب انجام را برکنگرهٔ فتح قلعه ترشیز انداخت و روي عزیمت مبارک بآنصوب آورده رایت نهضت همایون برافراخت و ازپسي دبان گذشته بخیوشان درآمد و مهد علیا دلشاد آغا را بواسطه عارضه مزاجي که طاري شده بود بجانب سمرقند باز گردانید و در ضمان حفظ افریدگار * * نظم *

بفرخنده ترطالعي شد سوار * جهاندار صاحب قران کامکار

بدولت روان گشت با لشکرش * سپهر و سپهر آفرین یاورش
چو جوشنده بحر و خروشنده سیل * بترشیز و آن بوم و برکرد میل
بعون الٰهی چو آنجا رسید * سپه گرد قلعه رَدَه بر کشید
قلعه ترشیز حصنی بود نامدار و حصاری بغایت محکم و استوار
در ولایت قهستان بلندی باروی آن بمرتبهٔ که پاسبانش اگر
بکنگره برآمدی از آسیب شیر فلک در خطر بودی و ژرفی
خندقش بحیثیتی که اگر در بُنش سبزه دمیدی از تعرض گاو زمین
امان نیافتی از پنهای خندقش عقاب بیک پرواز نتوانستی
گذشت و مرغ برکنگره اش اگر توانستی رسید از شدت حرارت
آفتاب نتوانستی نشست * • نظم •

* فلک مثال حصاری که سدّ اسکندر *
* بُدی به نسبت او نسج عنکبوت نزار *
* بغایتی ز بلندی که عقل نتوانست *
* کمند فکر فگندن بطرف بام حصار *
* ز محکمی بطریقی که منجنیق سپهر *
* بسنگ حادثه کاهش نکندی از دیوار *

و محافظانِ حصار دران روزگار سدیدیان بودند که ملک
غیاث الدین آن قلعه را با میر علی سدیدی سپرده بود و سدیدیان
جماعتی غوریان بودند ببهادری و حصارداری مشهور و در واقع
ایشان طایفه بودند در شیوه شجاعت و بهادری بحد کمال

و در دلاوري و پهلواني بی شبه و مثال و قلعه از کفایت و تدبیر ایشان از ذخیره بسیار و انواع آلات حرب و اسباب پیکار مالا مال و گروهي انبوه درانجا متحصن شده مستعد و آماده قتال و جدال ۰ ۰ نظم ۰

۰ چنین حصار که یارد[1] گشاد جز ملکی ۰
۰ که پیش خدمت او بست روزگار کمر ۰
۰ چنین سپاه که یارد کشید جز شاهي ۰
۰ که شد درست بد و رسم و دین پیغمبر ۰

صاحب قران کامگار ملک غیاث الدین را فرمود که اینها نوکران تو اند و این قلعه تو بدیشان دادۀ چون تو مطیع امر و حکم ما شدي ایشان چرا سربازمي زنند ملک غیاث الدین گفت از بی عقلي و ملک بپای حصار رفت و چند انکه ایشانرا نصیحت نمود بسخن ملک از قلعه بزیر نیامدند فرمان قضا جریان نفاذ یافت و لشکر گیتي ستان قلعه را مرکزوار درمیان گرفته فرود آمدند و تومانات و هزارجات صوبهای خود را مرتب و مستحکم گردانیده بجنگ مشغول شدند و با آنکه آتش میوۀ زمستانست ایشان در تابستان که مردم از شدت حرارت هوا مي سوختند پیوسته آتش پیکار مي افروختند و حضرت صاحب قران هرروز سوار شده گرد قلعه برمي آمد و مداخل

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در بعض بجایش (داند) است ۰

و مخارج آنرا احتياط مي فرمود مهندسان کاردان برحسب فرموده منجنيقها بساختند و عرادها راست کرده برافراختند و فرمان شد تا نقبچيان چيره‌دست نقب درخندق آبريده آنرا ازآب خالي ساختند ودرزير حصار نقبها بنياد انداختند عساکرگردون مآثرازاطراف جنگ درپيوسته دست بردهاى مردانه مي نمودند و اهل حصار نيز در مقابله کوششهاے دلاورانه نموده آنچه غايتِ شجاعت و نهايتِ مردانگي وجلادت تواند بود بتقديم ميرسانيدند * * نظم *

گردها کرده چشم گيتي کور * کوسها کرده گوش گردون کر

تيغ چون مور و کشته چون‌لاله * روى چون‌گل شده چو نيلوفر

خارپشتي شده زنيزه و تير * اجل جان شکار عمر شکر

آخرالامر اعوانِ دولت روزبروز زياده بزخم سنگِ منجنيق وعراده بارو و فصيلِ حصاررا چنان درهم شکستند که مصدوقه فجعلنا عاليها سافلها مشاهده افتاد سديان راازان حال پشتِ دل بشکست و دريافتند که اقبال حضرت صاحب قران امريست آسماني و مقاومت با آن دولت بجلادت وپهلواني ممکن نيست از درعجز و ناتواني درآمده بجان امان خواستند وزبان تضرع و انکسار بپوزش و اعتذار بياراستند عواطف خسروانه ايشان را امان بخشيد و بعنايت و استمالت ايمن واميدوار گردانيد ايشان ازقلعه بيرون آمدند وبسعادتِ بساط بوس

استسعاد یافته بمراسم بندگي و خدمتکاري قیام نمودند صاحب قران چون در ایشان آثار مردانگي و فرزانگي مشاهده فرموده همه را بانواع تربیت و نوازش مخصوص داشته سیورغالات وانعامات پادشاهانه ارزاني داشت و بر ضبط و محافظت حصارها و قلعهاي سرحد ترکستان نامزد فرموده * نظم *

چو سلطان کند بندهٔ را پسند * میان بزرگان شود سربلند

وچون ایشان بخانه کوچ روانه آن جانب شدند داروغگي ترشیز از قبل امیرزاده میرانشاه بسارق اتکه مفوض گشت *

ذکر رسیدن ایلچی فارس

درین ولا والي فارس جلال الدین شاه شجاع که غره جبین دودمان مظفري و واسطه عقد ملوک آن دیار دران روزگار او بود از ارشاد ملهم دولت بعرض اخلاص و هوا داري بندگان پایه سریر اعلی مبادرت نمود عمرشاه که از وجوه امراي او بود با مکتوبي مضمونش بعد از دعا و ثنا عرض ضراعت و اخلاص واظهار دولت خواهي واختصاص روانه درگاه عالم پناه گردانید و برسم پیشکش بسي ظرایف و تحف از جواهر نامدار ولآلي شاهوار و قناطیر مقنطره از زر و دینار مقرون بصنوف اقمشه فاخره و تنسوقات و اجناس ثمین و اسپان تازي با برگستوان و استران راهوار با زینهاي زرین و اشتر رکاب و قطار با رخوت نفیس و آلات گزین و سراپرده سقرلاط و خرگاه و خیمه و سایه بان

همه از نفایس اقمشه در غایت تکلف و تزیین مصحوب آن فرستاده بفرستاد و چون عمرشاه بدرگاه سلطنت پناه رسید وبشرف بساط بوس مستسعد گشت رسم انجا مشی بجای آورد و مکتوبی که همراه داشت بعز مطالعه نواب کامیاب رسانیده تحف وهدایا که آورده بود بعد از عرض تسلیم بندگان حضرت کرد صاحب قران کامگار اورا بنواخت و بانواع احسان بیدریغ از زر وخلعت و اسپ گرامی بلند پایه ساخت و جواب مکتوب مشتمل بر وفور عنایت و عاطفت کرامت فرموده اورا مقضی الاوطار و امیدوار باز گردانید وکس خود را با بسی تحف وهدایا همراه او پیش والي فارس فرستاد تا اورا بعواطف و مراحم خسروانه معتضد و مستظهر ساخته مخدره پرده عصمتش را جهت فرزند ارجمند امیر زاده پیر محمد پسر امیرزاده جهانگیر خواستاري نماید واساس مودت ومصادقت که درمیان آمده بقرابت و مصاهرت موکد گشته استحکام پذیرد و استمرار یابد *

* بیت *

محبت به پیوند چون شد قوي * شود تازه شاخ امید از نوي

گفتار در توجه حضرت صاحب قران بصوب مازندران

چون حصار ترشیز برحسب دلخواه بندگان حضرت در سلک تسخیر انخراط پذیرفت و در تحت تصرف گماشتگان

انضباط یافت رایت نصرت شعار در کنف حفظ پروردگار بصوب مازندران روان شد * * بیت *

* از صف لشکر فگنده جنبش اندر دشت وکوه *

* وز تفِ خنجر فگنده جوشش اندر بحر و بر *

و چون از راهِ روغي عبور نموده کبود جامه و شاسمان مخیم نزول همایون گشت والي مازندران امیر ولي از اطلاعِ بران معني دهشت و حیرت شامل حالِ خود یافت و از مقربانِ خود امیر حاجي و دیگر نزدیکان را با نواع پیش کشها از تقوز و تحف و هدایا بفرستاد و بساطِ اعتذار باقدام تخشع و انکسار سپرده بعاملانِ دیوان لطف پادشاهانه عرضه داشت که همگي درخواست همین است که بنده را درین مجال معاف داشته عساکرِ منصور در ضمانِ تایید رب غفور عنانِ توجه ازین دیار بر تابند تا کمینه را سکینهٔ امن و اطمینان حاصل شده بخاطر کشاده احرام کعبهٔ اقبال دربندد و از عقب شتافته زمین عبودیت را بجبین اخلاص بفرساید و بقیه عمر کمرِ خدمتگاري را زیورِ میان بختیاري ساخته بمراسم جان سپاری قیام نماید * * بیت *

یکی بنده باشم بدرگاهِ شاه * بخدمت به بسته میان سال و ماه

کرمِ بی دریغ آن حضرت صحیفه ملتمس او را رقمِ اسعاف کشید و از خزانه سماحتِ خسروانه قامتِ حاجتش را خلعتِ قبول پوشانید * * بیت *

کرم بین که دشمن چوکرد التجا * مرادِ دلش سربسر شد روا

درهمان اثنا از کلات خبرآمد که شیخ علي بهادرکمرها و ممرهای آن قلعه را تحقیق کرده شبی بی آنکه امیرزاده علي را آگاهي دهد با جندي از نوکرانِ خاصهٔ خود نهفته بحصار کلات برآمد و چون هوا از غبارِ ظلمتِ شب تیرگي داشت راه گم کرده بکمري بلند بازخورد و دشمنان واقف گشته بشتاب درآمدند و کمرها و گذارها گرفته مدافعه و مقابله را آماده شدند جهان پهلوان روی شجاعت بایشان نهاد و ازطرفین سورن انداخته جنگي عظیم درپیوست * * نظم *

* زبس خروش برافتاد کوه را لرزه *
* زبس نهیب فرو رفته آسمان را دم *
* زبانِ گردان چون زلفِ دلبران درتاب *
* دهانِ مردان چون چشمِ سفلگان بي نم *

تادرآشیانِ ترکشها از طایرِ تیرنشاني مانده بود زاغِ کمان ازهوای دستِ دلاوران گوشه گیرنشد وتا زبانِ تیغ درکامِ انتقام سراسر دندان نگشت بهادران را سختي جزده و دارو گیر دلپذیر نیفتاد * * نظم *

تیرجان یافته زوصلِ کمان * تیغ باریده خون زهجرنیام
آن نشسته چونوردرا حداق * وین روان همچوروح دراجسام

و چون جعبها از تیرچون کفِ کریمان ازدنا نیرخالي ماند و تیغ

و سپهر چون دلِ اهل هنر و احوالِ مردم دانشور شکسته و مُبَتّر گشت و بسیارے از مردمِ طرفین سپري شدند جمعي از سرِ خیر اندیشي پاي صلاح درمیان نهاده بدست یاري توفیق آب تسکیني بر آتشِ فتنه افشاندند و غبارِ بلا که بباد حمله پرخاش جویان از خاکِ معرکه برخاسته بود فرو نشاندند و ازجانبین عهد مصافات بسته علي بیگ و شیخ علي بهادر ملاقات کردند و برسمِ مصالحت یکدیگررا درکنار گرفتند و وحشت و کدورت از میان برخاسته از عناد و ستیزه کنار جستند و علي بیگ اورا بخانه خود فرود آورده آنچه از لوازمِ اعزاز و جانب داري تواند بود بجاي آورد وبا او طرح مصاحبت شبا روزي در انداخته چشم آن داشت که بوسیله شفاعتِ او عفو حضرت صاحب قران گناهان اورا درگذارد * * بیت *

* زین محترم شفیعي آنرا که کرد یاري *

* شاید که با گناهش باشد امیدواري *

حضرت صاحب قران چون التماس والي مازندران که از درِ اطاعت و انقیاد در آمده درخواست کرده مبذول داشت بسعادت و اقبال عزم مراجعت فرموده از راه شملغان و چرمغان عبور نموده مرغزار رادکان را مضربِ خیام سلطنت و محل سراپرده عظمت گردانیده و دَرانجا شیخ علي بهادر و جماعتي که با او بودند باردوي همایون ملحق شدند و چون شیخ علي بهادر

علي بيگ را با شمشير و كفن بشرف بساط بوس رسانيده زانو زده خون او درخواست كرد مرحمت پادشاهانه گناه او را عفو فرمود و بعنايت و نوازش مخصوص گردانيد و شيخ علي بهادر را ملحوظ نظر عنايت و تربيت گردانيده را دكان را سيورغال او فرمود و سبزوار را بعلي موید سربدال مسلم داشت و فرمان داد كه ملك غياث الدين را با فرزندان و علي بيگ را با متعلقان بسمرقند برند و مجموع جون غربانيان را بر امرا قسمت نموده خانه كوچ بماوراء النهر نقل كنند *

گفتار در مراجعت صاحب قران اسلام پناه بجانب تخت گاه

چون ممالك خراسان از دغدغه مخالفان يكبارگي صافي شد و گماشتگان اميرزاده ميرانشاه بر تمامِ آن بلاد و ديار متمكن و صاحب اختيار شدند رايت نصرت نشان حضرت صاحب قران بسعادت و اقبال متوجه مستقر سرير سلطنت و جلالت گشت و عساكرِ منصور را اجازت داد كه بمواضع خود بازگردند و هركس درخانه خود بيارامد و بتعجيل روان شد و چون غبار موكب همايون سرمه ديدهٔ اميد اهالي سمرقند آمد و آن مملكت از فرِ نزولِ مبارک آنحضرت غيرتِ باغ ارم و روضه جنان گشت علي بيگ و امير غوري پسر ملك غياث الدين و ملك محمد برادرش را بند كرده باندگان پيش اميرزاده

عمر شیخ فرستاد و چون غربا نیانرا بتاشکنت و ملک غیاث الدین
را با پسر بزرگش پیر محمد در سمرقند موقوف داشت و درین
زمستان از تصادم تقدیرات الهي درهرات حادثه موحش رو
نمود و تفصیل قضیه آنست که پسران ملک فخرالدین محمد
و برادرش درزمان استیلاء و حکومت ملک حسین و پسرش
ملک غیاث الدین اعتباري و اختیاري نداشتند و درغایت
فلاکت و بے وضعي روزگار میگذاشتند و چون حضرت صاحب
قران هرات را فتح فرمود ایشان درپایه سریراعلی حال خود
عرضه داشتند که ما بندگان با ملک حسین ابنای اعمامیم و او
و پسرش ملک غیاث الدین تمام اسباب و املاک پدران ما
بدست تغلب و تسلط فرو گرفته این بیچارگان را بکلي ضایع
و محروم بگذاشتند مرحمت پادشاهانه ایشان را بنواخت
و حکومت غور به برادر بزرگتر ملک محمد ارزاني داشت
و هم دران ولا ابو سعید اسپهبد که غوري بچه بی باک بود
و ملک غیاث الدین اورا بند کرده و ده سال بران گذشته
از میامن التفات آنحضرت خلاص یافت و در اواخر سنه (اربع
و ثمانین و سبعمایة) که امیرزاده میران شاه با امراء بکنار
مرغاب درموضع پنج ده که به پندی مشهوراست قشلاق
فرموده بود ملک محمد از محض جنون و جهالت روی
شقاوت بتیه ضلالت آورد و با جمعي غوریان ازو جاهل تر

متوجه هرات شدند و ابوسعید اسپهبد نیز خر درمیان گله انداخته بایشان پیوست و چون بهرات رسیدند حشري از ارذال و اوباش سره رپی ایشان نهادند و داروغگان و محصلان و نوکران امراء که هریک بمهمي بآنجا رفته بودند باتفاق بحصار اختیارالدین در آمدند و آن بی‌باکان عاقبت نا اندیش درشهر افتادند و دست تعدي و بیداد بهرگونه شر و فساد برگشادند و از جمله بدرِ حصار آمدند و هیزمي چند جمع کرده آتش دران دزدند جماعت ترکان که دران حصار بودند ازان حال متوهم شدند و جریده بي چیزي که بنظر طمع شریري درآید خود را بزیر مي انداختند که جان بسلامت بیرون برند و از آسیب تعرض آن ملاعین امان نمي یافتند وچون این خبر با میرزاده میرانشاه رسید امیرحاجي سیف الدین و امیر آق بوغارا با فوجي از لشکرِ ظفرقرین بتعجیل روانه هرات گردانید و خود نیز با لشکر متوجه شد و چون امراء برسیدند غوریان بمقابله و مدافعه پیش آمده درسرِ کوچه خیاوان جنگ واقع شد و شکست بر مخالفان افتاد و بسیارے از ایشان کشته شدند و اندکي زار و زخم دار درشهر گریختند و درشب از هم فرو ریخته متفرق و پراگنده شدند و امیرزاده میرانشاه نیز برسید و سپاه نصرت پناه تیغ سیاست از نیام انتقام کشیده جمعي کثیر از بي باکان بقتل آوردند و از سرهای کشتگان

منارہ ساختند و باوج عبرت و اعتبار برافراختند * مصراع *

* هرکس که چنان کند چنین آید پیش *

وچون پرتو این خبر در سمرقند از ممر انهای امیرزاده میرانشاہ بر پیشگاہ خاطر آگاہ حضرت اعلی تافت یرلیغ لازم الاتباع نفاذ یافت و ملک غیاث الدین که در ارک سمرقند محبوس بود وبرادرش ملک محمد و پسر کوچکش امیرغوری وعلی بیگ جون غربانی در زندگان مقید بودند هر چهار عرصه چهار تکبیر فنا گشتند و از مصدوقه و اتقوا فتنة لا تصیبن الذین ظلموا منکم خاصة نموداری مشاهدہ افتاد ولا مرد لقضاء الله *

ذکر وفات حضرات دلشاد آغا و قتلغ ترکان آغا

در سال هفتصد و هشتاد و پنج هجری مطابق تنگوز ئیل حرم محترم حضرت صاحب قران دلشاد آغا از غم آباد دنیا رحلت نمود و مرغ روحش بامتثال امر ارجعی الی ربک راضیة مرضیة بال کشود و بعد از چند روز مهین خواهر آن حضرت قتلغ ترکان آغا که از خواتین روزگار بانواع خیرات و اصناف مبرات امتیاز داشت و معمار همتش بقاع خیر از مدارس وخوانق پرداخته از فیض احسانش طبقات خلایق محظوظ و بهرہ ور بودند دعوت حق را اجابت فرمود

و از تنگنای دار غرور بفضای دلگشای سرای سرور انتقال نمود * * نظم *

* دردا که مصر عصمت و حشمت خراب شد *
* و آن نیل فضل گستر دولت سراب شد *
* ماتم سرای گشت سپهـــر چهار مین *
* روح القدس بتعزیت آفتاب شد *

و اورا درجوار مزار شاهزاده قثم بن العباس رضي الله عنهما دفن کردند حضرت صاحب قران را از حدوث این واقعه حزني عظیم بخاطر مبارک راه یافت و اندوه بیش از اندازه گرد ضمیر منیر برآمد مراسم تعزیت بآیینی تمام اقامت افتاد و ثواب روح مطهر ایشان را از فواضل صدقات حضرت صاحب قران آن مایه مواهب بارباب استحقاق رسانید که شرح نتوان داد و چون رای عالم آرای آنحضرت از غایت ملال وکلال عنان اندیشه از اشغال دنیوي بکلي برتافت و اصلا پرتو التفات براحوال مملکت وتدبیر مصالح سلطنت نمي انداخت سادات وعلماء و مشایخ و صلحاء مثل سید برکت و خواجه عبد الملک و شیخ زاده ساغرجي اتفاق نموده بحضرت گردون بسطت حاضر شدند و زبان دولت خواهي بوعظ و نصایح برکشوده خاطر مبارکش را بلطایف و اشارات از احادیث و آیات و نوادر حکایات

تسلي دادند و بکفایت مهمات رعایا و لشکری و اشاعت آثار معدلت و داد گستري که میامن ساعتي از زمان که بآن صرف شود در میزان معرفت و ایقان برعبادت عمر رجحان دارد ترغیب نمودند صاحب قران کامگار یتیمهٔ انا لله و انا الیه راجعون را تمیمهٔ بازوي اصطبار ساخته روی همت بلند جناب بتدبیر مصالح ملک و ملت آورد *

گفتار در فرستادن لشکر بجانب جته

حضرت صاحب قران درهمان سال تنگوز امیرزاده علي را با لشکری بقلع وقمع اشرار جته که بیشتر از حلیه اسلام بی بهره بودند نامزد فرمودهٔ بطلب قمرالدین که برافروزندهٔ شعله شرارت ایشان بود روانه گردانید و خود متوجه کش شد و چون امیر زاده علي باسپاه روان شد درراه طایفه بهرین که دریای فتنه را نهنگ وکوه فتاکي و بی باکي را پلنگ بودند کمین غدر گشاده اغرق امیرزاده علي را بغارتیدند و او شکسته بازگشت و پیش حضرت صاحب قران آمد آنحضرت شیخ علي بهادر و سیف الملوک پسر امیرحاجي سیف الدین و اتلمش و ارغون شاه اختاجي را با سپاهی دررزم جان ستان و سرپاش بقصد انتقام آن بی باکان روان گردانید و چون بزودي ازیشان خبری نیامد امیرجهانشاه چاکو و ایلچي بوغا و شمس الدین اوج قرا وصاین تمور بهادر را باده هزار سوار درعقب ایشان بفرستاد

وچون باناقم رسیدند امراء که پیشتر رفته بودند جماعت بهرین را یافته وبسیاری ازیشان بقتل آورده وتالان وبرده کرده وبازگشته درانجا برسیدند وچون امیرجهانشاه مامور بود که درطلب قمرالدین سعی نماید ایشانرا مجموع بازگردانیده باتفاق ازایسی کول گذشته تاکول توبه بجست وجوی قمرالدین برفتند وچون اورا جائی نیافتند مراجعت نموده درپاییز بسمرقند رسیدند ودرپایه سریر اعلی باحراز سعادت زمین بوس سرافتخار بآسمان رسانیدند *

گفتار درنهضت صاحب قران ممالک ستان بطرف مازندران ورفتن بجانب سیستان

صاحب قران گیتی ستان درهمان پاییز حدود عزیمت مازندران را تشخیص فرموده روی همت بلند جناب بتجهیز وترتیب لشکرآورد وسپاه بیکران که هنگام حمله غیرت گردون وگاه شمار ازعدد ثوابت وسیاره افزون * * نظم *

* چو شیر پردل ودر زیر بارهای چو پیل *

* چو مور بیحد ودردست نیزهای چو مار *

* چو باد حمله بروهمچو کوه حمله پذیر *

* چو رعد نعره زن وهمچو برق تیغ گذار *

برآراسته بمبارکی وطالع فرخنده سوارشد ودرضمان حفظ وتایید

ملک دیان بصوب مازندران روان گشت و ماهچه سَنجُق ظفر پیکرش باوج سپهر افراخته ثالث نیرین شد و طنطنهٔ صیت قیامت نهیبش زلزله درجهان انداخته درجنبات خافقین افتاد و چون بعد از قطع مراحل و منازل بترمد رسید برسانیدن تغارِ لشکر فرمان قضا جریان صدور پذیرفت و بر معبرِ آنجا پل بسته عبور فرمود و چون کنارِ آب مرغاب محل نزول همایون گشت امیرجاکو که برحسب فرمان متصدی حکومت کابلستان بود از عقب آمده بسعادتِ بساط بوس مستسعد گشت و مهمات ملکی که داشت بعز عرض رسانیده باز از جهتِ ضبط و نسق سرحد خود مراجعت نمود و چون درین اثنا خبر آوردند که قومی گرم سیرے نکودری دم از مخالفت میزند و شیخ داؤد سبزواری که عاطفت حضرت صاحب قرانی او را به پیشوائی سبزوار بلند پایه و سرافراز گردانیده بود کفران نعمت پیش گرفته دستِ جسارت بقتل تابان بهادر که داروغه آنجا بود دراز کرده و یاغی شده و چون امیرزاده میرانشاه ازان حال آگاهی یافت امیرآقبوغا را از هرات با لشکر بطرف سبزوار فرستاد و امیر حاجی سیف الدین بامدادِ او از عقب روان شد و ایشان سبزوار را محاصره کرده مسخر گردانیدند و مردم بسیار بقتل آوردند و شیخ داود گریخته ببالای قلعه بدرآباد که برقله کوهی واقع است برآمد و متحصن شد والحالة

هذه امير حاجي سيف الدين و امير آقبوغا بمحاصره آن مشغول اند چون اين اخبار بمسامع عليه صاحب قران كامگار رسيد و اهالي سيستان نيز مخالف بودند شيخ علي بهادر و اوج قرابهادر را بالشكري مرتب بطرف اميرولي فرستاد تا درمقابل او نشسته آن سرحد را ضبط نمايند و عنان توجه همايون بصوب سيستان معطوف داشت و چون موكب ظفرقرين در اوايل رمضان سنه (خمس و ثمانين و سبعماية) بهرات نزول فرمود و مردم آنجا با غوريان اتفاق نموده اظهار مخالفت كرده بودند چنانكه سبق ذكر يافته مال اماني بر ايشان حواله رفت و رايت نصرت شعار محفوف بعون و تاييد پروردگار متوجه سبزوار شد و چون آن ديار مخيم نزول صاحب قران كامگار گشت يرليغ عالم مطاع نفاذ يافت و قلعه را نقب زدند و شيخ يحيى خراساني برسر نقبچيان ايستادگي نموده شيب آنرا چون خانه زنبور مجوف ساختند و قلعه بنوعي از هم فرو ريخت كه بيشتر مردم كه درانجا بودند هلاك شدند و شيخ يحيى نيز بزيرديواري بماند و قريب دو هزاركس را اسيركرده زنده بر بالاي يكديگر نهادند و بگل و خشت استوار كرده منارها برآوردند تا عالميان از سطوت قهر آگاهي يافته خود را بوسوسه ديوغرور درچاه ويل و ثبور نينداز ند و چون خاطر خطير صاحب قران جهانگير ازان قضيه به پرداخت عساكرگردون مآثر مرتب

داشته مغفلای بجانب سیستان روان فرمود و از عقب ایشان با لشکر نصرت پناه روی ظفر براه آورده * نظم *

بشبگیر برخاست آوای کوس * شد از گردِ لشکر سپهر آبنوس
همی رفت آن لشکرِ نامدار * سواران شمشیرزن صد هزار
خروشان و جوشان گروها گروه * گهِ حمله باد و برِ حمله کوه

شاه جلال الدین والی فراه هواخواهی بندگان درگاه را گوشوار افتخار ساخته از حصار بیرون آمد و رایتِ فرخنده فال را بقدم استعجال استقبال نمود و پیشکشهای لایق نسبت با غایت قدرت و مکنت امثال خویش از ملوک و حکام نه نظر با علو رتبتِ محل و جلالتِ قدر و مقام * مصراع *

* که آن برنیاید ز دستِ کسی *

بعرض گاه اخلاص و اختصاص آورد و قبای بندگي و خدمتگاري را که آرایش قامتِ اقبالش بود بکمر اطاعت و جان سپاري بیاراست و چون حضرت صاحب قران با فتح و نجاح فی جیش من الافراح از فراه روان شد و گرد موکب کشورکشایش در تنِ گیتي بجای روان آقتمور بهادر را با جمعي از امراء قوشونات فرمان داد که حوالي سیستان را تاخت کرده غارت کنند و چون بامتثال امر بشتافتند تا درِ دروازهٔ سیستان بباد تاراج بررخت و اموال و غنایم بسیار فوق الحساب مزید سعت و جمعیت معسکر سعادت مآب گشت و چون رایتِ

تا بیدق پرچم از موضع اوک عبور نموده آن لشکر جوشن در تیغ گذار بقلعه و حصار زره رسیدند برحسب فرمان قضا جریان جنگ در انداخته درهمان روز مسخر کردند و از مخالفان پنج هزار کس در اندرون جمع شده و از تفرقه جان گذاشته جنگی عظیم کردند و بیشتر بزخم تیر و شمشیر سپری شدند و ازکشته پشته برهم انداختند و از سرها منارها ساختند * * نظم *

* در دست اسپ پاره شد ازکشته پارها *
* و آویخت قد نیزه ز سر گوشوارها *
* تا کار خصم نیز شد از دولتش بلند *
* از کشته پشتها و زسرها منار ها *

گفتار در محاصره شهر سیستان و فتح آن

صاحب قران گیتی ستان از حوالی حصار زره لشکر با ئین یسال آراسته روان شد وبا جمعی از خواص لشکر از پیش براند و چون مسافت تا بدروازه اندکی ماند ببالای پشته از ریگ بر آمد و شاه شاهان و تاج الدین سیستانی با جمعی از پیش شاه قطب الدین بیرون شتافته ازسعادت پای بوس سربلندی یافتند و از در عبودیت و خدمتکاری درآمده بتضرع و زاری سخن قبول خراج وباج عرضه می داشتند و حضرت صاحب قران با ایشان دران باب بسخن مشغول بود که ناگاه دشمنان لشکرآراسته از دروازه بیرون ریختند و آهنگ

جنگ کرده متوجه شدند حضرت صاحب قران دو هزار سوار مکمل را درکمین باز داشت و محمد سلطان شاه را فرمود که با سپاهي اندک پیش رود و با دشمنان جنگ در انداخته و خویشتن را گریزان ساخته بطرف دست راست روان شود وچون برحسب فرموده کاربند شد مخالفان چیره گشته دلیر از عقب ایشان درآمدند و بکمین گاه رسیدند آن دو هزار سوار مکمل بر ایشان تاختند و جنگي عظیم واقع شد مخالفان پیاده بودند و بزخم خنجر اسپ بسیار مجروح ساختند و چندي بکشتند و خلقي انبوه از ایشان از تیغ انتقام برخاك هلاک افتادند و بقیه که بماندند بزخم شمشیر براندند و بدروازه رسانیدند * نظم *

* زبس خون که با خاک آغشته بود *
* بچشم ظفر لاله زاری نمود *
* زمین را ز خون باز نشناختند *
* همي اسپ بر کشتگان تاختند *

و چون شهسوار معرکه سپهر از هول آن رزم گاه بحصار مغرب شتافت و صانع تقدیر از تار و پود تاریکي و ظلام کسوت مشکین فام وجعلنا اللیل لباسا ببافت * بیت *

لشکر از جنگ دست باز کشید * تا ز مشرق سپیده دم بدمید
باز چون آفتاب سر بر زد * بر سرِ خویش کوه خنجر زد

لشکر آراست شاه عالم گیر * بفلک بر شده خروش و نفیر
حضرت صاحب قران قول را بفر شکوه پادشاهانه بیاراست
و میمنه بظل رایت فتح آیت امیرزاده میرانشاه زینت یافت
واز امراء بزرگ امیر حاجي سیف الدین و آقبوغا بهادر
و دیگر نوئینان ملازم بودند و قنبل میسره امیرساربوغا و در
پهلوي او خداداد پسر حسین و عساکر منصور بر تمام اطراف
وجوانب حصار محیط گشته کورگه فرو کوفتند و برغو کشیده
سورن انداختند و در پیش خود خندقي ساختند و برلب
خندق مندوها نشاندند * * نظم *
باز در وقت آنکه ظل زمین * کرد بر موکب شعاع کمین
عرضه داده سپاه انجم را * شب ظلمت شعار ظلم آیین
دو هزار کس از مردم اندرون بعزم شب خون بیرون آمدند و
بحسب اتفاق در برابر امیر شمس الدین عباس و برات
خواجه افتادند ایشان بگذاشتند تا آن بي باکان از خندق
گذشته بخیمه و خرگاه رسیدند و اسپ و شتری چند را بخنجر
تلف گردانیدند بعد ازان از اطراف تیرباران کردند و بسیاری
ازیشان را برخاک هلاک انداختند و بعضي خسته و جسته در
اندرون حصار گریختند روز دیگرکه جمشید منو چهر مهر بعزم تسخیر

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در بعض کتب بجایش (هندوها)
و در بعض (مندوهات) دیده شد *

حصار زبرجد نگار سپهر لواء ضیاء برافراخت و شهربند گردون را بتیغ جهان ستان عالم اقطاع شعاع از حشر اختر و مواکب کواکب بپرداخت * * نظم *

کشید از کمین تیغ کین شاه مهر * بپرداخت زانجم حصارِ سپهر
بفرمان سلطان صاحب قران * خدیو جهان بخش گیتی ستان

لشکر فیروزی اثر روی بشهر آورده از هر جانبی جنگ در انداختند و از آهنِ تیغ بر سنگ دلهای بیدریغ آتش پیکار افروخته رایتِ تسخیر برافراختند امیرزاده علی با پانصد سوار حمله کرده تا دروازه که مقابل ایشان بود مخالفان را رانده در اندرون تاختند دلاوران زاول زمین همه را چین تصور رستمی درجبینِ پندار و کین روی تهور بایشان نهاده *

* مصراع *

* دل از اندهِ جان بپرداختند *

و جماعتی از عقب در آمدند و از هر طرف دستِ جلادت گشاده راه دروازه بران فوج از سپاه ظفر پناه که دلخواه چرخ فیروزه جز فیروزی ایشان نبود به بستند و آن بهادرانِ نصرت آیین شمشیر کین را بدست تایید بر کشیده داستان پور دستان را بیاد زاولستان آوردند * * نظم *

ز آمد شدِ تیر و تیغ و سنان * روان شد پیاپی ز تنها روان
رسیده بلبِ جانِ جنگ‌آوران * ولی تیغ را لب رسیده بجان

دران حال آق تمور بهادر با هزار سوار هریک با جرأتِ رستم و قوتِ اسفندیار عنان ریز با هول رستاخیز بدروازه شتافتند و بزخم تیغ بلند آوازه محافظان دروازه را مقهور و مغلوب کرده براندند وجمعی را که راه بر سپاه نصرت پناه بسته بودند متفرق ساختند و امیرزاده علی با قوشون بیرون آمدند و مظفر ومنصور بمعسکرِ همایون پیوستند شاه قطب الدین بدانست که قوت مقاومت با سپاه گردون صولت ستاره کثرت از حیز قدرت و مکنت او بیرون است از راهِ ضرورت و اضطرار از حصار بیرون آمد و درساحتِ دولت صاحب قران کامگار روی تضرع بخاک استکانت و انکسار نهاده زبان حالش بفحوای این نظم مترنم گشت که * * نظم *

گردشِ چرخ جز بکام تو نیست * کوه را تابِ انتقام تو نیست
چه کنم چون بجان رسد کارم * از تو هم سوی تو پناه آرم

مرحمت پادشاهانه ذیل عفو بر جرایم او گسترده او را بجان امان بخشید و بعنایت و نوازش مخصوص گردانید * * نظم *

باعفو خسروانه چه سنجد گناهِ خصم * دریا زباد گردفشان تیره کي شود

حضرت صاحب قران یکتائی و دگله پوشیده بی جبه بر اسپ کُرَنگ * * نظم *

* که اندام و مه تازش و چرخ گرد *
* زمین کوب و دریا بر و ره نورد *

* گهِ شیههٔ رعد و گهِ پویهٔ برق *

* بیک تاختن طی کند غرب و شرق *

سوار شد و با پانزده کس جهت تفحصِ لشکر بطرف جرنغار توجه فرمود ناگاه بیست هزار مرد از جهالِ سیستان با وجود آنکه حاکم ایشان بیرون آمده ملازم پایه سریر اعلی بود به تیر و کمان بر بالای بارو بر آمدند و دست یکدیگر گرفته خود را از حصار بزیر انداختند و دستِ فتاکي بر آورده روی بی باکي بسپاه نصرت پناه نهادند صاحب قران کامگار چون آن حال مشاهده فرمود عنان یکران بصوب قول تافته متوجه ضبط لشکر شد مخالفان تیرباران کردند و اسپ صاحب قران مجروح گشت و چون بمنزل همایون رسید اشارت فرمود تا شاه قطب الدین را بند کردند و لشکر را مرتب داشته بنفسِ مبارک عزم رزم کرد امراء بدستِ اخلاص عنان مرکب فلک شکوه گرفته زانو زدند و بزبان هوا خواهي عرضه داشتند که بندگان را سالها است که از میامن دولت ابد پیوند اسباب حشمت و کامراني مهیا و آماده گشته روزگارِ بجهت و شادماني میگذرد تا یکی از ما زنده باشد روا نمي داریم که آنحضرت مرتکب امری شود که مظنه خطر تواند بود * * بیت *

* هزار جانِ گرامي غریق نعمت و ناز *

* فدای شاه فلک اقتدار بنده نواز *

و چون حضرت صاحبقران بدر خواست بندگان عنان باز کشید امراء از قلب و میمنه و میسره بیکبار حمله کردند و بزخم پیکان آتش بار و شمشیر آبدار دمار از روزگار آن باد پیمایان خاکسار برآوردند و اکثر ایشان را بزیر سم خاره فرسای ستوران تلف و ناچیز گردانیدند و خسته و جسته چند که بهزار مشقت از چنگال مرگ برستند بحصار گریختند و در دروازه به بستند سپاه ظفر قرین بیک حمله دیگر بفصیل بر آمده رخنها کردند و شهر را تسخیر کرده حصار را بیند اختند و اماکن و مساکن را خراب و ویران گردانیده بقیه سپاهیان را که مانده بودند کار بساختند *

* نظم *

گشادند رزم آوران دست قهر * بکشتند خلق و بکندند شهر
تلف شد زن و مرد و برنا و پیر * زصد ساله تا کودکان بشیر

حضرت صاحب قران چند روز توقف فرمود و بنقل اموال و خزاین شاهان فرمان داد * * نظم *

زماوای دستان و سام سوار * شترو ارها برنهادند بار
زدینار و از گوهر نا بسود * زتخت و زگستردنی هرچه بود
ززرینه و تاجهای بزر * زسیمینه و گوشوار و کمر
زاسپان تازي بسیمین ستام * زشمشیر هندي بزرین نیام
همان برده و بدرهای درم * زمشک و زکافور و هر بیش و کم

و هرچه دران دیار بود از خزف تا گوهر شاهوار و از نفایس

اجناس تا میخ در دیوار بباد تاراج بررفت و برق غارت بر بیش و کم آن ولایت گرفته خشک و تر در هم سوخت *

* نظم *

زبیش وکم ونیك وبد خوب وزشت * زمانه دران بوم چیزی نهشت
نه کس ماند ونی شهرونی خواستة * ازان بوم و بر کرد برخاسته
رسید از بر و بوم زابلستان * سوی روح رستم پیامی که هان
سر از خاک بردار وایران به بین * بکام دلیران توران زمین (۱)

و این فتح ارجمند در شوال سنه (خمس و ثمانین و سبعمایة) موافق تنگوز ئیل اتفاق افتاد و آفتاب در جدی بود شاه قطب الدین و کلانتران آن ناحیه را بسمرقند فرستادند و قضات و علماء و صلحاء را کوچانیده بحصار فراه روانه داشتند و بهادران رزم آزمای که از چشمهٔ تیغ آبدار نهال فتح وفیروزی را سبز و سیراب گردانیده بودند بعنایت و تربیت حضرت صاحب قران سرافراز گشته بانواع مواهب و عطایا اختصاص یافتند *

* نظم *

همه زابلستان بتاراج داد * مهان را همه بدره و تاج داد
بتخصیص آنرا که مردی نمود * عطای گران داد و رتبت فزود

و حکومت ناحیه سیستان را بشاه شاهان ارزانی داشت *

---

(۱) در دو نسخه بجای زمین (ببین) دیده شد *

گفتار در توجه حضرت صاحب قران بجانب بست

رایت نصرت نشان بعد از فتح سیستان ازانجا نهضت فرموده متوجه بست شد و در راه عساکر مظفرلواء قلعه طاق را مسخر کردند و ویران ساختند و چون لب آب هیرمن (۱) مضرب خیام نزول همایون گشت از زلزلهٔ جوش سپاهِ تسلط نشان و آسیب صدمهٔ استیلاء تخریب ایشان لرزه بربند رستم افتاد چنانچه مفاصلش ازهم برآمد و آنرا نیز خراب کرده ازان هم اثری نماند * بیت *

* چه رستم که با شاهِ صاحب قران *
* زکیخروش کس نجوید نشان *

و رایت نصرت شعار ازراه کوکه قلعه روان گشت و درین اثنا خبر دادند که تومن نکودري یکران عزم جانب کیچ و مکران را تنگ کشیده رای اصابت شعار صاحب قران کامگار امیرزادهٔ میرانشاه را بطلب تومن و کفایت مهم او نامزد فرمود و امیر محمد پسر شیر بهرام که مصاهرت حضرت صاحب قرانش طراز اکمام احتشام بود و امیرحاجي سیف الدین و شیخ علي ارغوي برلاس و سونجک بهادر و دیگرامراء را دررکاب او روانه داشت وایشان درضمان

---

(۱) در بعض نسخه بجاي (هیرمن) (هیرمند) است *

دولت قاهره ایلغار کرده روز و شب براندند و چون از چول گذشته بچلکای قرن در آمدند تومن با حشم نکودرے دران صحرا فرود آمده بودند چون از وصول لشکر خبر یافت سوار شده بمعرض جنگ و مقابله در آمد امیر حاجي سیف الدین ملاحظهٔ آشنائي قدیم وکبرسن نموده اورا بزبان حرمت آوازداده پرسش کرد و بطریق نیک خواهي گفت که بي دهشت بپایهٔ سریر اعلي مي باید آمد که هیچ اندیشه نیست و اصلا مخالفت نورزید تومن را پیمانه عمر پرشده بوده نصیحت از زبان نیک خواه مسلم نداشت و بجنگ اقدام نموده باشارتِ زبان نیزه جان تسلیم کرد وسرش را بدرگاه عالم پناه فرستادند ٭ بیت ٭

٭ آنجاست حوالهگاه سرهای سران ٭

٭ هرسرکه بپای خود نیاید ببرند ٭

حضرت صاحب قران سمند دولت ابد پیوند زیرران باد ریای لشکر همه نهنگان جان ستان قلب شکن ببالای آب هیرمن روان شد چین طرهٔ پرچم رایتش را تبت نافه ظفر و شعله رزم افروز دشمن سوزسنان بندگانش را فتح وفیروزي سمند رو چون وقت دولت حضرت صاحب قران مقتضي آن بود که هرکه نسبت بآن حضرت باساءت ادبي جسارت نماید البته سزاي آن بابلغ وجهي بیابد ملک محمد قتو که هنگام

مراجعت امیرحسین و حضرت صاحب قران از سیستان
تیري بدست دریا نوال آن حضرت زده بود درین ولا
با پیکشها بدرگاه عالم پناه آمد و همین که چشم مبارک
آن حضرت برو افتاد اورا باز شناخت وچون از مجلس
همایون بیرون رفت اشارت علیه از قهرمان انتقام صدور یافت
و اورا گرفته تیرباران کردند * * مصراع *

* وآن گنه را این عقوبت همچنان بسیار نیست *

و بعبور و مرور عساکر منصور حصار ممقتو و قلعه سرخ مسخر
گشت و در قلعه هزار پر(۱) از صده توقاي از ایل تومن سه هزار
مرد جمع آمده بودند و راههاي آن کوه را ضبط کرده درانجا
متحص شده وچون از سعادت اسلام بهره نداشتند دست فساد
برآورده بودند و مسلمانان از شر ایشان بتنگ آمده لشکر
مظفرلوا کشورکشا چون بدانجا رسیدند قلعه را درمیان گرفته
جنگ درانداختند * * نظم *

* شده از گرد سپه چهرهٔ ایام سیاه *
* کوه بي زلزله در زلزله(۲) ز آشوب سپاه *
* بس که با خاک شد آمیخته خون تا دم حشر *
* بجز ازلاله ازان گل ندهد هیچ گیاه *

بهادران کوششهاي مردانه نمودند و بمعونت دولت

---

(۱) در بعض نسخه بجایش (میز (۲) دردونسخه بجایش) (لرزه) است *

روزافزون قلعه را با آن منا عت(۱) و محکمي بقهر مسخر گردانيدند و متمردان که در آنجا بودند بعضي را از بالاي کوه در انداختند و بعضي را بتيغ گذرانيده از سرهاي ايشان منارها ساختند * * نظم *

* کوس اذان در داد و آنگه نيزه قامت برکشيد *
* شد زتکبير زبانِ دشنه دشمن در سجود *
* شد زسرهای مخالف بس منــار افراخته *
* چون بمسجد طاعتي زيشان نيامد در وجود *

و ازانجا عنان توجه همايون بقلعه دهنه تافته شد و آن قلعه را ايل تماجي گرفته بودند و بتمت ضبط و حيطه محافظت در آورده جيش نصرت آيين درانجا نيز کوششهای مردانه نموده قلعه را بنيروي بازوي جلادت و مردانگي بگشادند و ايشان را مجموع بقتل آورده از سرهاي مقتولان منارها ساختند تا موذن اقبال صيت اذان فتح و فيروزي در عالم اندازد و سر افرازانِ قامت انقياد را در متابعت امام صاحب قران خم داده بوظايف طاعت گذاري قيام نمايند و بعصيان نگرايند *

گفتار در پيکار جماعت اوغانيان بدکردار

پيش ازين اوغانيان ازکوه سليمان کس فرستاده بودند

---

(۱) در دو کتاب بجايش (متانت) ديده شد *

اظهار مطاوعت[1] کرده و شحنه طلب داشته درین اثنا خبر آمد که قدم از جادهٔ سعادت بیرون نهاده یاغي شده اند رایت نصرت شعار بجانب ایشان روان شد و همان روز که لشکرِ منصور بآنجا رسید بر حسب یرلیغ لازم الاتباع جنگ در انداختند * * نظم *

زجوشِ سپاه و خروشِ نفیر * چو اطفال ترسیده گردونِ پیر
شده عمرها کوته و کین دراز * دمِ اژدهای فلک مانده باز
خدنگ از دلِ جنگیان کینه دوز[2] * سپر مغز کاف و سنان سینه دوز

رزمي عظیم واقع شد و امیرزاده علي وایکو تمور و جماعتي از سپاه ظفرپناه زخم دار شدند و نیکبي شاه پسر مبارک شاه برد اغولي عز شهادت یافت و آق تمور بهادر را از مشاهدهٔ آن احوال عِرق شجاعت در حرکت آمد و شعلهٔ غضب بر افروخت در حضرت خدیو صاحب قران زانو زده رخصت طلبید که در راه خدمتگاري آنحضرت جان فدا کرده سربازي کند مرحمت حضرت صاحب قران را چون کمال جلادت و مردانگي او معلوم بود از اندیشهٔ آنکه خود را عرضه تلف سازد اجازت نفرمود و بسیاري از قوشونها چون طاقت مقاومت نداشتند جاي را خالي گذاشتند مگر رمضان خواجه

---

(۱) در بعض نسخه بجایش (مثا بعت) مکتوب است * (۲) در سه نسخه بجایش (توز) دیده شد

که روي از مصاف برتافتن محرم دانست و جان قربانِ مردمي و مردانگي کردن عید انگاشت و چون کوه پا برجاي ثبات قدم نموده از محلِ خود نجنبید حضرت صاحب قران بخت خواجه اوزبک و شمس الدین عباس را اشارت کرد که حمله کنند وعید خواجه کمین کرده درپناه سنگي استاده بود چون دشمنان را بروگذار افتاد یکي از ایشان را موي گرفته فرو کشید و برزمین زد و سرازتن جدا کرده بحضرت صاحب قران آورد درسنِ کودکي چنان مردانگي بظهور رسانید وبهادران از اطراف حمله کرده دست بردي نمودند که بهرام خون آشام را از نهیب پاي ثبات ازجاي برفت و بعون تایید آسماني وفرِّ دولت غراي صاحب قراني قلعه را تسخیر کرده مجموع آن بدکرداران قاطع الطریق را ازانجا فرود آوردند و برهزارجات و قوشونات بخش کرده همه را بیاساق رسانیدند * * نظم *

ازان زمرهٔ گمرهِ راه زن * یکي را نماندند جان در بدن

وصاحب قران کامگار ازانجا سوار گشته در کنف حفظ پروردگار متوجه قندهار شد وجهانشاه بهادر و مبشر واسکندر شیخي را با سپاهي * * نظم *

* شهاب صولت ودریا شکوه وباد نهیب *
* زمانه بسطت وگردون توان وکوه شکیب *

پیش ازین بقندهار فرستاده بود و چون ایشان بقندهار رسیدند اطراف و جوانب حصار را فروگرفته محاصره آنجا آغاز نهادند و جنگ در انداختند از میامن دولت قاهره شهررا بقهر بگشادند و سردار آنجا را بقیه اسار آورده بپایهٔ سریر اعلی فرستادند و باشارت قهرمان قهر اورا بردار کردند

* بیت *

بفرمود فرمان دهِ کامگار (۱) * که سردار بردار کردند زار

و چون صاحب قران سپهر اقتدار بقندهار نزول فرمود جهانشاه جاکورا بنوازش پادشاهانه اختصاص بخشید و از دریای عطا به بخشش بی کران محظوظ و بهره ور گردانید و اورا با لشکری آراسته بحصار قلات فرستاد و چون امیر جهانشاه با سپاه بآنجا رسید اسباب محاصره ساخته بجنگ مشغول شدند و نقبچیان چیره دست قوی بازو از اطراف وجوانب حصار و بارو درکار آمدند و حوالی آن را تمام خالی کرده بیند اختند و چون حصار را تسخیر کرده بکلی خراب گردانیدند از آنجا مظفر و منصور مراجعت نموده بمعسکرِ همایون پیوستند و درین ولا امیرزاده میرانشاه نیز از راه خستار و رباط سلطان محمود بپایهٔ سریر خلافت مصیر رسید *

* نظم *

---

(۱) در بعض کتاب بجای کامگار (روزگار) است *

بدرگاه باز آمد از هر دیار * بفتح و ظفر لشکر نامدار
مخالف شده طعمهٔ تیغ قهر * ممالک مسخر چه قلعه چه شهر

گفتار در مراجعت حضرت صاحب قران موفق سعادت مند بدار السلطنة سمرقند فردوس مانند

چون تمام سیستان و زاولستان با توابع و لواحق بتحت تسخیر و تصرف بندگان حضرت در آمد و دران نواحي از مخالفان کسي نماند و هیچ متنفش خلاف رضاي بندگان حضرت نفسي نراند * بیت *

* میان سینه و لب سالها بود در بند *
* هر آن نفس که نباشد رضای شاه بلند *

در زماني که خسرو کواکب مواکب آفتاب روی توجه بخانهٔ شرف و تمکین آورد و سلطان گل با کوکبهٔ ریاحین عازم تختگاه چمن و دار السلطنة بساتین گشت حضرت صاحب قران را داعیه معاودت بدار الملک سمرقند از همایون خاطر ارجمند سر برزده و ایالت قندهار و ضبط و نسق آن دیار بسیفل برلاس قندهاري تفویض فرمود و ایل تومن را بسیفل نکودري ارزاني داشت و چون دران زمستان امیر جاکو بجوار رحمت حق پیوست جای او را به پسرش امیر جهانشاه مفوض فرمود و امراء لشکریان را اجازت انصراف داده از اغرق جدا شد و پای عزیمت برکاب استعجال در آورد و بدست تایید عنان سعادت

و اقبال بصوب تخت گاه خجسته مآل معطوف داشت و در کنف حفظ ذو الجلال از انهار و جبال عبور نموده چنان مسافتي بعيد را بچهارده شبانه روز که مدت سیر ماه است از سرحد هلال تا بمقصد کمال طي کرده در مستقر سریر سلطنت و جلال نزول فرمود و تمام خواتين و نويينان و طبقات اکابر و اماجد از امراء و اشراف و اعيـــان بعد از اقامت مراسم زمين بوس زبان بهجت و استبشار به تهنيت فتوحات نا مدار که روی نموده بود برگشادند و رسم نثار و پيشکش باقامت رسانيدند و بشکرانه سلامت ذات بزرگوار خسرو گردون اقتدار سجدات شکر بادا رسانيده صدقها دادند دریں ولا از وفق سلطنت برقی درخشيد و از آسمان پادشاهي شهابي ثاقب لامع شد و حضرت صاحب قران را پسری در وجود آمد و بسلطان ابراهيم موسوم گشت خواتين و امراء نثارها کردند * بيت *

هوا جمله ابر گهـــر بار شد * بسيط زمين فرش دينار شد

و طويهاى بزرگ کرده شاديها نمودند و مدتي در بزم عشرت و شادماني ساغر بهجت و کامراني پيمودند و آن فرزند هم درسن طفوليت وديعت روح راکه از موهبت ثم انشاناه خلقا آخر بار سپرده بودند بطهارت کل مولد يولد علی الفطرة بی آلايشي که طاري شود باز سپرد حضرت صاحب قران بعد از سه ماه که در مقر سلطنت بعظمت و ابهت بگذرانيد همت

عالي نهمتش تشحيذ حدود عزيمت مازندران اقتضا نمود *

گفتار در نهضت همايون حضرت صاحب قران بجانب مازندران

در سنة (ست و ثمانين و سبعماية) موافق سچقان ئيل در ضمان حفظ و تاييد حفيظ ديّان روي توجه با يران آورده بصوب مازندران روان شد * * نظم *

* جهان جو چوهر[1] جاكه شد كام يافت *
* ز توران دگر سوی ايران شتافت *
* سرِ رايتش بر گذشت از فلك *
* ظفر چيش فرخنده اش را يزك *
* سپه راند تا سوی تمذ رسيد *
* هنر پيشه بر آب جسری كشيد *
* بران پل چو لشكر ز جيحون گذشت *
* همه ملك ايران پر از بيم گشت *

و چون قبة الاسلام بلخ مخيم نزول مبارك شد چند روز توقف فرمود چه برحسب فرمان قضا جريان لشكرِ اطراف و جوانب متوجه معسكر همايون بود * * نظم *

پياپي ز هرجانبي لشكرے * سپاهي گرانمايه با سرورے
بدرگاه عالم پناه آمدند * همه دل پر از مهر شاه آمدند

---

(۱) در بعض نسخه بجای (چوهر) (بهر) مكتوب است *

سپرداروجوشن دران صدهزار * شماره بلشکرکه آمد سوار
یکی لشکر آمد زهر سو ببلغ * کزآوازه شد عیش بدخواه تلخ

و پیش ازین چنانچه در محلش یاد کرده شد دختر والي فارس جلال الدین شاه شجاع را جهت امیرزاده پیر محمد جهانگیر خواستاري رفته بود و در اوایل سنه (خمس و ثمانین و سبعمایة) اوزن اولجایتو و حاجي خواجه را برسالت بفارس ارسال فرموده که اورا بیاورد درین وقت ایشان برسیدند خدر عصمت مآب جلالت انتساب نبیره شاه شجاع راباتجملي تمام بمرکز اعلام دولت بر دوام رسانیدند صاحب قران گردون غلام را وصول شاهزاده دران هنگام ازطریق تفاول و شکون ملایم خاطر همایون افتاد مهد اعلی خانم و تومان آغا و دیگر آغایان مقدم او را باعزاز و اکرام تلقي نموده نثارها کرده و طویها مرتب داشته شادیها نمودند * * نظم *

سرا پرده و خیمه آراستند * مي و رود و رامشگران خواستند
مي ارغواني بزرین قدح * کشوده نقاب از جمال فرح
سرود مغني زآهنگ ساز * صلا داده ناهید را نوش و ناز
جهان پرصدای نوای سرور * بگردون رسیده بخار بخور
نمانده زاندوه و غم درجهان * نشاني مگر در دل دشمنان

و چون حاجي خواجه دران سفرپای از حد خود فراتر نهاده بود و زندگاني نه بقاعده کرده مذهیان صورت بی راهیِ او بعز

عرض رسانیدند و بعد از پرسش و ثبوت گناه شحنه قهر بقتل او فرمان داد * * نظم *

قدم بر تر از پایهٔ خود نهاد * ازان روسرِ خویش بر باد داد
بدرگاه سلطان هرآن کزادب * به پیچد رسد روزعمرش بشب

* شعر *

* وما السلطان الا البحر عظما *
* وقرب البحر محذور العواقب *

و چون سپاه از اطراف جمع آمدند حضرت صاحب قران عرض دیده لشکر را ترتیب داد و روی سعادت واقبال براه نهاد *

* نظم *

درِ گنج بگشاد وروزي بداد * سپه بر نشاند و بنه بر نهاد
سپاهي که دریا و صحرا و کوه * شد از نعل اسپانِ ایشان ستوه
خروشِ سواران واسپان زدشت * زبهرام وکیوان همي درگذشت

و چون بآب مرغاب رسیدند خدرمعلی خانزاده که حرم امیر زاده میرانشاه بود برسم استقبال از هرات بیامد و امیرزاده خلیل سلطان دوماهه بود مهد اعلی سرای ملک خانم خانزاده را طویهای سنگین داد و امیرزاده خلیل سلطان را جهت پرورش بستد وصاحب قران کامگار مهد جلالت مآب تومان آغا را دراردوي همایون باز داشت وسرای ملک خانم ودیگرخواتین را بسمرقند باز گردانید .و ازان موضع نهضت

فرموده براه برکه تاش درآمد و بسرخس نزول فرمود و چون
از سرخس روان شده از باورد بگذشت و به نسا رسید معلوم شد
که کوتوال امیر ولي قلعه درون را محکم کرده با جماعتی آنجا
متحصن شده اند شیخ علي بهادر و سونجک بهادر و مبشر و دیگر
امراء که منغلای لشکر بودند بموضع کاوکرش بقراول امیر ولي
رسیدند و صف کشیده ومیمنه و میسره آراسته جنگ درپیوستند
مبشر پای جلادت پیش نهاده حمله کرد و دشمنان درمقابل
تیري انداختند که برو و دندان او آمد و بشکست و از طرف
حلقش بیرون رفت آن دلاور باوجود زخمي چنان باز حمله
کرد و بیک ضرب سر دشمن را بخاك معرکه انداخت و دشمنان
هزیمت یافتند صاحب قران کامگار بازاء آن کار مردانه که از و
صدور یافت همان موضع کاوکرش را بهوت بري سیورغال او
گردانید وچون ازانجا روان شده بقلعهٔ درون رسیدند آنرا
درمیان گرفتند وازاطراف جنگ در انداخته في الحال
مسخر گردانیدند وکوتوال و لشکریان امیر ولي که آنجا بودند
مجموع را بتیغ فنا بگذرانیدند *   * بیت *

* قلعه وقلعه نشین از مدد داور پاک *
* آن مسخر شده بی زحمت واین گشته هلاك *

حضرت صاحب قران ازانجا روان شده از دهستان جیلاون
عبور فرمود وازآب جرجان گذشته بشاسمان فرود آمد * * نظم *

سراپردهٔ شاه صاحب قران * کشیدند در دشت مازندران
زبس خیمه و خرگه و سایبان * زخورشید روی زمین بی نشان
هوا نیل گون گشت و دشت آبنوس * بجوشید دریا ز آواز کوس
و یرلیغ لازم الاتباع بنفاذ پیوست که از امراء هزاره و صده
مچلکا ستدند که از قوشوناتِ خود جدا نشوند و بی اجازت
بجائی نروند و اگرنه مستوجب قتل باشند و همچنین فرمان شد
تا بر جویها و آبها پل بستند و هر روز مقدار فیم فرسخ کوچ می
کردند و درختان بیشها را بریده راه می ساختند * * نظم *
گذرگاه لشکر چو بر بیشه بود * دلِ نامداران پر اندیشه بود
سپه را بفرمود صاحب قران * که بندند در ره کشائی میان
چو شیران بآن بیشه پرداختند * درختان بکندند و ره ساختند
و چون قراول طرفین بهم رسیدند باد حمله دلاوران آتش پیکار
برافروخت و آب تیغ آتش بار آب حیات را بر خاکِ هلاک
ریخته خرمن زندگانی را بآتشِ قهر می سوخت * * بیت *
ز چهره بشد شرم و آیین مهر * همه گرز بارید گفتی سپهر
همه تیغ و ساعد زخون گشته لعل * خروشان شده خاک در زیر نعل
و دران جنگ از دستِ جلادت حاجی محمود شاه یسوری
آثار مردانگی بوضوح پیوست و دستش بزخم شمشیر مجروح
گشت و آقتمور بهادر و پسرش شیخ تمور جنگهای مردانه کردند
و بهر طرف که روی آوردند صف مخالف برهم زده پای ثبات

شان از جای ببردند * * نظم *

قوي بود پشت و دلش هم قوي * بپیروزئی دولت خسروی
کسی را نبد پای با او بجنگ * اگر شیر پیش آمدي ور پلنگ

تا مدت بیست روز بدین وضع هر روز جنگي عظیم واقع میشد در روز بیستم عساکر منصور از پل درویش بگك شتند و امیر ولي جلادت نموده پیش آمد و حسب المقدور کوششهای مردانه نمود و تا نمِ قوت در جگر توانائی داشت پای ثبات در جنگ بیفشرد و چون مقابله با جنودِ سعود آسماني و وفودِ عون و عنایت رباني از حیز قدرت و مکنت انساني بیرون است امیر ولي آخرالامر مغلوب گشت و پشت هزیمت نموده روی عجز بصوب گریز نهاد لشکرِ ظفرقرین از عقبِ او لجام ریز در تاختند و بسیاری از بهادرانِ لشکرِ او را دستگیر کرده برج تن از کبوترِ روح بپرداختند * * نظم *

برآمد ز شورِ سپه رستخیز * نبد دشمنان را مجالِ گریز
همه راه اگر دشت اگر پشته بود * پر از خسته و جسته و کشته بود

ذکر شبخون آوردنِ امیر ولی

چون سپاهِ نصرت پناه ازان رزم فراغ یافته فرود آمدند اشارت علیه صادر شد تا تومانات و قوشونات در ضبط و اِحکام جایهای خود شرایطِ حزم و احتیاط مرعي داشته در پیش خود خندقی فرو برند و از چپرها فصیل ساخته درپیش فصیل

سیخها استوار گردانند و چون روز بآخر رسید رای عقده کشای حضرت صاحب قران که در لوح حال صورت وقایع مستقبل مشاهده نمودی از لشکر فتح آیین سی قوشون اختیار فرمود و کمین گاه تعیین نموده درانجا باز داشت و چون شب در آمد جهان از استیلای سودا ٭ بیت ٭

٭ چو هندو بقار اندر اندوده روی ٭

٭ سیه کرد جامه فروهشت موی ٭

امیر ولي با سپاه بسیار از مازندران دیو سار بعزم شبیخون از حصار بیرون آمد و بر دست راست لشکر که محل نزول امیرزاده میرانشاه بود سورن انداخته با سپاه حمله کرده و بخندق رسیده چپرها و سیخها که تعبیه رفته بود بضرب شمشیر و نیزه بینداختند اما بسیاری از لشکرش بربالای هم در خندق افتادند امیر زاده میرانشاه بنفس خود حمله آورد و فرمود تا لشکر منصور تیر باران کردند و دریں حال سي قوشون که در کمین مستعد حرب ایستاده بودند بیرون تاختند و با تیغ کین روی بایشان نهادند و امیر ولي پیشتر گفته بود تا دران راهها چاه بسیار کنده بودند و سیخها تعبیه کرده و آب دران انداخته و ازین نوع حیلها پرداخته چون دران تیره شب لشکرش از زخم شمشیر سپاه ظفر پناه رو بگریز آورده باز گشتند بسیاری دران چاهها افتاده هلاک شدند و فحوای من حفر بیرا لاخیه

وقع فیه صورت حال گشت و مصدوقه ولا یحیق المکر السیئ الا باهله بظهور پیوست * بیت *

مکن بد که از بد نیابی امان * مکن چاه تا خود نیفتی دران

حضرت صاحب قران امیر ایکو تمور را طلب داشت و چون حاضر نبود تفحص حال او فرمودہ گفتند بنکاولی (۱) ایشان در عقب روان شدہ است * نظم *

سپاهِ سحر چون علم برکشید * همان حرف شب را قلم درکشید

بگسترد طاؤس خورشید پر * فرو برد زاغِ گریزندہ سر

لشکرِ کامیاب مظفر بشهر استر آباد رسیدند * نظم *

سپاهِ جهانگیر صاحب قران * رسیدند غران بمازندران

برافراخته نیزہ و گرز و تیغ * زدہ بر سرِ دشمنان بی دریغ

زن و مرد تا کودکِ شیرخوار * ندیدند از تیغ شان زینهار

و این محاربة در شوال سنه (ست و ثمانین و سبعمایة) دست داد و امیرولی را وهم و هراس غالب شدہ درهمان شب با اندک نفری از سپاہ زنان و فرزندانِ خود را برداشت و از راہ لنکر بطرف دامغان روان شدند و خواتین و اولاد را در قلعه کرد کوه بگذاشت و خود بجانب ری توجه نمود صاحب قران کامگار لشکری جرار با خدایداد حسینی و شیخ‌علی بهادر

---

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در بعض کتب بجایش (بتکامشی) مکتوب است *

و عمر عباس و قماري اينانق و ديگر بهادران در عقب او
بفرستاد و ايشان بتعجيل تمام رانده در ري باو رسيدند واو
از بيم جان خود را بولايت رستم دار انداخت كه در جنگلهاش
از تشابك اشجار نسيم را گذار بدشواري تواند بود و در قله
كوههاش از بلندي زمزمه مسبحان افلاك توان شنيد و ولي
بواسطه حصانت آن مواضع از آسيب قهر لشكر منصور خلاص
يافت و او پسر شيخ علي بيسود بود از امراء طغي تمور خان
و در ان وقت كه سربدالان دست غدر بقتل آن پادشاه دراز
كردند ولي در مجلس ايستاده بود بگريخت و بنسا رفت
و پدرش همانجا كشته شد ولي درانجا قوت گرفته باستر آباد
آمد و آن ولايت را در تحت تصرف در آورد و مستولي
گشت و لقمان پادشاه پسر طغي تمور خان از خوف او مدتي
هراسان وگريزان مي‌گشت و در آخر بملازمت موكب همايون
حضرت صاحب قران استسعاد يافت مرحمت پادشاهانه
درين هنگام كه شهر استر آباد در قبضهٔ تصرف و تسخير بندگان
حضرت آمد آنجا را بوي ارزاني داشت * بيت *

بدرگاه او هركه كرد التجا * همه كار او شد بخوبي روا

گفتار در توجه رايت منصور خسرو آفاق
بتاييد مهيمن خلاق بجانب عراق

بعد ازان حضرت صاحب قران امير آقبوغا و امير ارجقرا

را با اغرق و لشکر تعیین فرمود که در استرآباد قشلاق کنند
و از هرده مرد سه مرد برگزید و بملازمت رکاب همایون نامزد
کرد و بسعادت و اقبال سوار شده متوجه مملکت ری شد و چون
موکب نصرت مآب بجلکه ری در آمد سلطان احمد شیخ اویس
جلایر در سلطانیه بود همان که از توجه حضرت صاحب قران
خبر یافت پای ثباتش از جای رفت و قلعه را محکم گردانیده
جمعی از معتمدان را با پسر خود آقبوغا آنجا بگذاشت و خود
فرار اختیار کرده بجانب تبریز روانه شد و زبان زمانه را این
قول دلپذیر راست ترانه گشت ٭ نظم ٭

کای خسرو دین پرور اسلام پناه ٭ شایسته افسری و زیبنده گاه
یکساله ره از تو دور بگریزد خصم ٭ از جنبش لشکرت چو گردد آگاه

و عمر عباس با شصت سوار عنان جلادت بصوب سلطانیه تافتند
و با آنکه در راه برفی عظیم و سرمای بیش از اندازه بود بآنجا
شتافتند مخالفان را چون از توجه لشکر فیروزی اثر خبر شد دانستند
که با صدمه سیل مقاومت کردن و با شیر ژیان پنجه انداختن
نه مقتضای فرزانگی است راه گریز را بصوب صواب نزدیکتر
شناختند و آقبوغا را برداشته بطرف تبریز تاختند هنوز ایشان
از قلعه تمام بیرون نیامده بودند که عمر عباس با شصت مرد
برسید دلاورانه شمشیر برکشید و از کمال شجاعت و مردانگی
بقلعه در آمد و بضبط و محافظت آن قیام نمود یرماقچی نامی

بري فرستاد تا خبر آن فتح ارجمند را در پایه سریر اعلی
[illegible]ضه دارد حضرت صاحب قران تمام زمستان دررّي با قبال
و کا[illegible]ني بگذرانید *

گفتار در نهضت حضرت صاحب قران بصوب سلطانیه

در اول بهار طراوت شعار که سلطان بلند جناب آفتاب بقلعه
عالي محل حمل نهضت فرمود و بهادر تیزتاز صبا از هواداري
خسرو ربیع جهانگشا قلعهٔ غنچه را بی آنکه سنان بخون لاله
رنگین گرداند بچستي و چالاکي بکشود * * نظم *

صبا بقلعه گشائي غنچه بست کمر * بفردولتِ شاهِ ربیع عدل سیر
نکرد خارِ سنانرا بخونِ لاله خضاب * حصار غنچه شده فتح باد خیره‌زر
حضرت صاحب قراني محفوف بتایید آسماني بجانب
سلطانیه نهضت فرمود و دران حال سارق عادل که از عظماء
امراء شیخ اویس بود و پیش ازین شاه شجاع او را از سلطانیه
با خود برده بود و بعد از وفاتِ او که در روز یکشنبه بیست
و یکم شعبان سنه (ست و ثمانین و سبعمایة) چنانچه شماره
حیف از شاه شجاع - ازان خبر میدهد و قوع یافت ملازم
پسرش سلطان زین العابدین بود عنایت حضرت صاحب
قران بآمدن او اشارت علیه ارزاني داشت و او بر حسب
* مصراع *

* از شاه یک اشارت از ما بسر دویدن *

مشیاً علي الراس ازشیراز باحراز سعادت بساط بوس شتافت
و بعد از وصول بمراحم پادشاهانه بلند پایه و سرافراز گشته
بصنوف سیورغالات و انعامات اختصاص یافت و آنحضرت
ایالت مملکت سلطانیه و آن ولایات را باو رجوع فرمود
و محمد پسر سلطان شاه را با لشکری آنجا بازگذاشت مامور
بآنکه آن سرزمین را ضبط نموده اطراف و نواحي آن را
بحوزهٔ تصرف درآورد بعد ازان حضرت صاحب قران در
شهور سنه (سبع وثمانین وسبعمایة) موافق لوي ئیل از سلطانیه
مظفر و موید و کامکار بسعادت مراجعت فرمود و بکوهستان
رستم دار درآمد ملوک آن ولایت را نه قوت مقاومت بود
با سپاه نصرت آیت و نه توفیق ملازمت آستان کیوان رفعت
بضرورت امان جان ازگریز جستند و پیش از وصول عساکر
منصور بجستند * * بیت *

بدي رزم صاحب قران رستخیز * امان خانهٔ جان خصمش گریز

و چون ولایت بی دغدغه منازعي و معارضي میدان یکران
استیلای و تصرف بندگان حضرت صاحب قران شد ایشان
دست تسلطت و نهب و غارت یازیده * * بیت *

هرچه آن را توان ستود ببود * دست تاراج ازان زمین بربود
و غنایم بسیار بیرون از حد شمار برفتوحات عساکر گردون مآثر

فرمود * * بیت *

مدام این سپاه خجسته مآل * غنیمت کشد یا سر بد سگال

و امیرولي از موضع جالوس روی حیرت بدارالامان فرار آورد صاحب قران بعزم تسخیر ولایت آمل و ساري عطفهٔ عنان بآن جانب فرمود و از طرف کوهستان آن ولایت متوجه شد درین اثنا سید کمال الدین و سید رضی الدین که حکام و ولات آن دیار بودند از در انقیاد و اذعان درآمده نایبان خود را با نثار و پیشکش و خراج بپایه سریر خلافت مصیر فرستادند و نقد متابعت بسکهٔ مبایعت تمام عیار ساخته سکه و خطبه آن ممالک بفر القاب همایون حضرت صاحب قران سکه بر زر زدند و بلند آوازه گردانیدند حضرت صاحب قران ایشان را بمتابعت لقمان پادشاه که آن حضرت حکومت ولایت استرآباد باو داده بود امر فرمود تا طریق موافقت و متابعت مسلوک داشته از صواب دید تجاوز نه نمایند *

گفتار در مراجعت حضرت فرمان ده ربع مسکون بتختگاه همایون

چون تمام ممالک مازندران و ری و رستمدار تا سلطانیه در حوزهٔ تسخیر و تصرف بندگان حضرت قرار یافت رایت نصرت آیت ازانجا بصوب مستقر سریر سلطنت روان شد عکس ماهچه سعادت پیکرش جذبات خافقین را بانوار فتح و ظفر منور

گردانیده و نسیم عنبر شمیم از طرهٔ پرچم مشکبارش نکهت نصرت و فیروزی باطراف و اکناف عالم رسانیده و چون موکب همایون از جیحون عبور کرده بدارالسلطنهٔ سمرقند رسید صبح سعادت و اقبال از افق امانی و آمال اهالی آن دیار بدمید حضرت صاحب قران آن تابستان آنجا بسعادت و کامرانی بگذرانید و زمستان در زنجیرسرای بعشرت و شادمانی قشلاق فرمود و دران زمستان توقتمش خان لشکری گران قریب نه تومان اکثر کفار و همه بی رحم و ستمکار با دوازده اوغلن جوجی نژاد سر ایشان بیگ فولاد و از امراء عیسی بیگ و بغلی بی قزانچی و دیگر نوئینان از راه دربند به تبریز فرستاد و چون ایشان از شروان گذشته بآذربایجان درآمدند و حوالی تبریز را فرو گرفتند در شهر حاکمی صاحب وجود که در امثال این وقایع کاری ازو بیاید نبود رعا و اهالی آنجا جهت محافظت اهل و عیال خود باتفاق امیر ولی که شکسته و گریخته آنجا رفته بود و محمود خلخالی جوانب و حوالی شهر را مستحکم گردانیده بدفع صایل که شرعاً واجب است مشغول گشتند و قریب یک هفته بمدافعه و مقابله قیام نمودند عاقبت آن لشکر غدار بغلبه و قهر شهر را مسخر گردانیدند و ولی و محمود خلخالی گریخته بخلخال رفتند و لشکریان دست استیلاء بنهب و غارت بر آوردند و از جور و بیداد و فجور

و فساد بهرچه در تصور آید اقدام نمودند و از ذخایر و اموال و نفایس اجناس آنچه در چنان شهری بسالها جمع آمده بود بمدت ده روز بر باد تفرقه و تلف رفت *

* بیت *

* چنین است رسمِ سپنجی سرای *
* تو هرچند خواهیش مي آزمای *

هم دران زمستان غارتها جمع کرده و بردها گرفته از همان راه که در آمده بودند بازگشتند و چون خبر این واقعه بمسامع علیه حضرت صاحب قران رسید غدر و بیدادي که بر مسلمان رفته بود بر خاطر مبارکش گران آمد و سایه التفات بضبط ممالک ایران انداختن بر ذمتِ همتِ خود واجب دانست چه دران وقت صاحب شوکتی که فرمانش بر تمام بلاد ایران جاری باشد نبود و بواسطه اختلاف کلمه حکام دشمنان را از اطراف دندان طمع تیز مي شد و امثال این بلایا بر رعایای بیچاره میرسید *

* نظم *

شاه را چون عدو بود هرسوی * ملک پرفتنه و عنا باشد
چون شبانان بهم در آویزند * رمه از گرگ در بلا باشد

گفتار در توجه حضرت صاحب قران بعزم یورش سه ساله بجانب ایران

در سنه (ثمان و ثمانین و سبعمایة) موافق بارس ئیل حضرت

صاحب قران عزیمت جانب ایران تصمیم فرموده یرلیغ عالم مطاع نفاذ یافت که تواجیان بجمع سپاه ظفرپناه قیام نمایند برحسب فرمان لشکر از اطراف وجوانب روی توجه بدرگاه گردون اشتباه آوردند آن حضرت بعد ازجمع و ترتیب عساکر منصور امیر سلیمان شاه بن داؤد و امیر عباس و دیگر امراء را جهت ضبط ما وراء النهر در سمرقند بازداشت * * بیت *

* وزان پس جهاندار چرخ اقتدار *
* بفرخنده تر طالعی شد سوار *
* بتایید حق شاه صاحب قران *
* ز توران شده سوی ایران روان *
* دلیرانِ توران زمین کینه خواه *
* نهادند روی شجاعت براه *
* گروهی بدریای کوشش نهنگ *
* بمردی ز رستم فزون گاه جنگ *
* زمین خُرد شد زیر سمِّ ستور *
* گرفته جهان یکسر آشوب و شور *
* شده پر ز لشکر همه کوه و دشت *
* رَوا رو ز چرخِ نهم درگذشت *

و چون از جیحون عبور نموده و منازل و مراحل قطع کرده دت و فیروزی بفیروزه کوه رسید سید کمال الدین والی ساری

استیلا

پسر خود سید غیاث الدین را با لشکر بدرگاه عالم پناه فرستاد
تا در سلک دیگر ملازمان موکب همایون منخرط باشد و چون
رای مشکل کشای آنحضرت که جام جهان نمای دولت بود
از احوال و اوضاعِ وُلات وحکامِ اطراف استفسار و استکشاف
می فرمود وحکایت ملک عزالدین که حاکم لُرکوچک بود
و بدکرداری وراه زنی که آن طایفه بی باک می کردند
بمسامع علیه رسانیدند و پیشتر از ین کاروانی را که متوجه حجاز
بود و بولایت ایشان رسیده زده بودند و غارتیده و خبر آن
حرکت ناپسندیده بحضرت صاحب قران رسیده و در خاطرِ
خطیر خطور یافته که هنگامِ مجال انتقامِ حجاج که یاتین من کل
فج عمیق از ان قاطعان طریق بکشد درین ولا که بتجدید صورت
افعال قبیحه ایشان عرضه داشتند همت عالی نهمت اقتضاء
آن کرد که بصاعقهٔ سیاست خرمنِ مکنت و اقتدارِ آن اشرار
سوخته خارِ فساد و بیداد ایشان از راه مسلمانان برخیزد لاجرم
فرمان قضا جریان نفاذ یافت و تواجیان از هرده نفر لشکری
دو مرد کار اختیار کرده مرتب داشتند صاحب قران کامگار
اغرق گذاشته بسعادت سوار شد و با آن سپاه مرتب مکمل
متوجه صوب لُرستان گشته بتعجیل هرچه تمام تر براند و بعد از
وصول بفرمود تا وروجرد و حوالی آنرا غارت کردند و
خرم آباد را که حصنی حصین و پناه گاه متمردان و قطاع الطریق

آن سرزمین بود مسخر کرده بکلی ویران ساختند و اکثر آن دزدان را بدست آورده از سر کوهها فرو انداختند و دران ایام آقتمور بهادر و عمر عباس و محمد پسر سلطان شاه بواسطهٔ عفونت هوا بلکه بحکم سابقهٔ قضا بیمار شدند و ازدار غرور بسرای سرور رحلت نمودند و خواجه علي موید سربدال را در بعضی ازین معرکها زخمي رسید و بعد ازمدتی بآن زخم سپرے شد *

* بیت *

چنین است آیین گردندهٔ دهر * نه لطفش بود پایدار و نه قهر
نه پرورد کس را که آخر نکشت * که درمهر نرم است ودرکین درشت

حضرت صاحب قران بعد از تسخیر ولایت کوکچک و قطع شر وفساد قطاع الطریق ازانجا نهضت فرمود و در جلکه نهاوند با غرق همایون که از عقب مي آمد ملحق شد *

گفتار در توجه حضرت صاحب قران بجانب آذربایجان

دران اثنا بمسامع علیه رسانیدند که سلطان احمد جلایر لشکری جمع کرده از بغداد به تبریز آمده حضرت صاحب قران اغرق را با بعضی سپاه بشیخ علي بهادر گذاشته در همان روز بسعادت سوار شد وبا لشکری جرار ایلغار فرموده متوجه تبریز گشت و چون سلطان احمد از توجه آن حضرت واقف شد مجال توقف نیافت وچون پشهٔ ضعیف نهاد که پیش ازوصول تند باد گریزد از تبریز

گریخته بجانب بغداد شتافت * * نظم *

بهر جا که صاحب قران رو نهاد * مثل زد خرد پشه و تند باد
که پیش از وصولِ شهِ کامیاب * گریزان‌شدی دشمن از اضطراب

حضرت صاحب قران امیر حاجي سیف الدین را با دیگرامراء ولشکریان بتکامشي درپی او بفرستاد و چون ایشان بسلطان احمد رسیدند از غایتِ دهشت و اضطرارِ تمام کوتل و بار و بنه گذاشته از میان بیرون رفت سپاه ظفر پناه چون از ضبط مجموع اسباب وارختهٔ او بپرداختند بتعجیل هرچه تمام‌تر ازعقبِ او روانه شده سورن انداختند و الیاس خواجه پسر شیخ علي بهادر با اندک نفری از سپاه از نخجوان گذشته درموضع نملک زار بسلطان احمد رسید و با او غلبهٔ بسیار بود جنگی عظیم واقع شد و ازطرفین جماعتی مجروح شدند و ازانجمله الیاس خواجه را زخمي رسید که ازکوشش باز ماند و بدان سبب سلطان احمد خلاص یافته جان ازان ورطه بیرون برد و جراحت الیاس خواجه که از امراض تفرق اتصال است بسوء المزاج اصل بدن مفضي شد و بیماري صعب برمزاج او استیلاء یافت اما از میامن دولت ابد پیوند بصحت مبدل گشت *

* نظم *

* مرض قوي و خطرناک بود لیکن یافت *
* بیمن دولتِ صاحب قران ز نو جاني *

* چو رَست از همه دردی بماند درپایش *
* بدفع آفتِ عیـن الکمـال نقصـانی *

ودران واقعه درنخجوان قتل وکوشش بسیار واقع شد از جمله شعله آتش انتقام قماري ایناق درگنبد ضیاء الملک قریب پانصد کس بکاه دود عرضه تلف گشتند حضرت صاحب قران ممالک آذربایجـان را بتحتِ تسخیـر و تصرف درآورد وبحوالی شنب غازان نزول فرمود اکابر و اشراف آنجا مثل سید رضي و خواجه حاجي محمد بند گیرخطاط و قاضي غیاث الدین و قاضي عبداللطیف وغیرهم کمربندگي بسته مراسم عبودیت بتقدیم رسانیدند و برحسبِ فرمان مالِ امان براهالي تبریز حواله رفت ومحصلان بتحصیل آن قیام نموده بتمام وکمال مستخلص گردانیدند و رایت نصرت شعار آن تابستان درتبریز ونواحي آن توقف نمود وفرمان لازم الاتباع بقتل سارق عادل نفاذ یافت واو را درزیر دیواري کرده بنه و ارخته اش را غارت کردند و از اصناف هنرمندان و پیشه کاران هرکه درقسمي از اقسام مشهور ومعروف بود همه را خانه کوچ بسمرقند فرستادند ودران اثنا امیرولي را که ازبیم جان گریخته سراسیمه مي گردید در ولایت خلخال محمود خلخالي اورا گرفته بقماري اینا ق سپرد وقماري اینا ق او را بیاساق رسانیده سرش را بدرگاه عالم پناه آوردند

و چون فصل خریف در آمد ضبط تبریز بمحمد سلطان شاه مفوض
گشت و رایت نصرت نشان بصوب نخجوان روان شد و از مرند
و دره دز عبور نمود و از آب ارس بپول ضیاء الملك گذشته
فرود آمد و آن قنطره ایست درزیر طاق ابکون گردون طاق
افتاده وکس نظیر آن در جهان نشان نداده چه درولایت
نخجوان بقرب قریه جولاهه که درانجا آب ارس از دامن کوهی
میگذرد پلی از سنگ تراشیده درغایت استواري و استحکام
و نهایت همواري و حسن نظام بنوعی ساخته و پرداخته اند که
مهندس عقل دراک از مشاهدهٔ آن حیران میماند و از جمله
طاقهای آن دوطاق چنان عالي و وسیع افتاده که عرض یکی
بتخمین شصت گز باشد و زیاده وازان یکي که پاره تنگ تراست
دروقت بی آبی بتحقیق احتیاط رفته پنجاه و پنج گز شرعی
است چه درغیرزمان طغیان سیل تمام ارس ازطاق بزرگتر
میگذرد که متصل است بکوه و فراز آنرا چنان بکوه پیوسته اند که
زیرآن خالي مانده وآنرا کاروان سرای ساخته اند و ازهرطرف
پل دروازه از سنگ برآورده اند و بغایت خوبي برافراخته
و چون رایت نصرت شعار ازانجا نهضت نموده بحصار کرنی
رسید عساکر گردون مآثر جنگ درانداخته آن حصاررا بکشودند
و شیخ حسن راکه پیشوای ایشان بود گردن بسته بحضرت آوردند
و ازانجا نهضت نموده بحصار سرمالو که بکنار آب ارس واقع

است رسیدند و اطراف و جوانب آن را فرو گرفته جنگ در
انداختند و به نیروی دولت قاهره حصار را بغلبه و قهر مسخر
کرده خراب و ویران ساختند تومان ترکمان را که بزرگ آن
قوم بود گرفته وبسته بدرگاه عالم پناه آوردند و ازانجا کوچ کرده
بقارص رسیدند و آن حصاری بغایت محکم و استوار بود تمام از
سنگ وشخصی پیروز بخت نام که حکومت آنجا تعلق باو داشت
بحصانت حصن و محکمی جای مغرور گشته قلعه را مستحکم
گردانیده بود و مدافعه و مقابله را آماده شده حضرت
صاحب قران فرمان داد تا لشکرِ فتح قرین اسباب و آلاتِ حرب
مهیا داشته برتمام حصار محیط گشتند و ازهمه جانبی کورگه
زده سورن انداختند ازان طرف نیز دستِ جلادت برآورده
وپای مقاومت فشرده در دفع و منع ایشان سربازیها نمودند
و جنگی درپیوست که تا بهرام خون آشام بکوتوالي قلعه زبرجد
فام حصار فلک موسوم است واقعه بدان هولناکي کسی یاد
نداشت آخرالامر نسیم فیروزی از مهب دولت غراء وزیدن
گرفت ووالي آنجا از نهیبِ صولت بهادران گردون سطوت
مضطرب و مضطر گشته از درِ عجز و مسکنت در آمد و باقدام
عبودیت و بندگي طریق اطاعت و انقیاد سپردن گرفت
مجموعهٔ قهر عساکرِ منصور آن حصار را غارتیده با زمین هموار
او را بیاساو

گفتار در توجه حضرت صاحب قران بغزو گرجستان

خطاب مستطاب ملك ذوالجلال با افضل و اکمل اهل فضل و کمال صلی الله علیه و علی آله خیر آل حیث قال جل جلاله عز من قایل یا ایها النبي حرض المومنین علی القتال دلیلي است قاطع بر فضیلت محاربه و مقاتله با اعداء دین و فرقه ضلال ونص و فضل الله المجاهدین باموالهم و انفسهم برهاني ساطع برمزیت جهاد و علو رتبت غازیانِ مجاهد بنفس و مال لاجرم حضرت صاحب قران را از بدو حال باز پیوسته قصد و نیت ضمیر منیر غزا بود و درین ولا آن نیت از قوت بفعل آورده روی همت عالي نهمت بصوب تفلیس آورد و از قلعهٔ قارص نهضت فرموده ببالای موضع آق بغرا بر آمد در موسمي که غلبهٔ سرما بغایت رسیده بود و شدتِ برودتِ هوا بنهایت انجامیده *

* نظم *

* چرخ پوشیده رخِ خویش بسنجاب سحاب *
* در پسِ پرده شده مهرِ جهانتاب مقیم *
* اثر آتشِ سوزنده چنان شد باطل *
* کاندرو گشت عیان معجزهٔ ابراهیم *
* گر بر افشانده شدي سوی هوا باده و آب *

* آمدی باز یکی لعل و یکی دُرِّ یتیم *

پیوسته ابر از هوا چون دستِ کریمان سیم می پاشید و کوه از
آسیب سرما چون دلِ مخالفانِ بی دین از بیم می لرزید
در چنان حال موکبِ همایون از راه کیتو بشهر تفلیس رسید
گرجیان کافرکیش باستواری حصار خویش مغرور گشته
قلعه را استحکام تمام داده بودند و جنگ را اماده شده
حضرت صاحب قران اشارت بشارت قرین قاتلوهم یعذبهم الله
بایدیکم و یخزهم بسمع جان و آذان اذعان شنیده با یقاد
نیران محاربه ومقاتله فرمان داد امراء کامکار و بهادران نامدار
برحسب فرموده اسبابِ جنگ حصار مرتب داشته میمنه
و میسره و قلب و جناح برآراستند و برحصار محیط گشته
بغلغله تکبیر و تهلیل کوس شریعت محمدی علیه الصلوة و السلام
فرو کوفتند و از اطراف و جوانب توارها و چپرها پیش برده
جنگ در انداختند * * نظم *

خسرو دین پرور صاحب قران * چون بغزا بست کمر در میان
دست زد و تیغ ظفر بر کشید * غلغلِ تکبیر بگردون رسید

دلاورانِ لشکرِ اسلام به نیت صادق و سعی تمام کوششهای
مردانه نمودند و بتاییدِ نصرت و ینصرکم علیهم و یشف
صدور قوم مومنین آن حصار بکشودند و بموجب امر
اقتلوهم حیث ثقفتموهم آن کفار خاکسار را بزخمِ تیغ آبدار

آتش بار مآویهم جهنم و بیس القرار فرستادند و والي ایشان ملك بقراط را اسیر کرده بدرگاه اسلام پناه آوردند فرمان واجب الاتباع برطبق فشدوا الوثاق صادر شد که او را بند کرده نگاه دارند * بیت *

چون علمِ کفر نگون سار شد * سرورِ کفار گرفتار شد
رایتِ اسلام شد افراخته * شرک زبنیاد بر انداخته

صاحب قران کامگار بعد ازان فتح نامدار ازانجا روان شد و چون از تفلیس بگذشت خاطر مبارکش نشاط شکار فرموده برحسب اشارت علیه امراء رفیع مقدار و عساکرِ نصرت شعار از برنغار و جرنغار جرگه انداخته تمـــام دشت و کوه آن صحاري و نواحي فرو گرفتند و بعد از چند روز که جرگه بهم رسید چندان حیوان از گوزن و آهو و دیگر انواع بهایم و سباع دران جرگه جمع آمده بود که صورت و اذا الوحوش حشرت قبل از وقوعِ اذا الشمس کورت برای العین مشاهده افتاد وبعد ازانکه حضرت صاحب قران و شاهزادگان و نوئینان به ترتیبي و اساسي که معهود است بمیان جرگه در آمده صیدي چند بینداختند و از نشاطِ شکار بپرداختند سایر سپاه و لشکری بحلقه درآمدند و کس نماند از قوی و ضعیف توانا و ناتوان که تیر امیدش بصید مقصود نرسید و دست آرزوش بگردنِ مراد حلقه نشد و بسیارے ازان جمله بود که بی زحمت

و مشقت بدست مي گرفتند و آنچه فربه بود مي کشتند و آنچه
لاغر بود رها مي کردند و از بس نخچير که افگنده شد سپاه از
حمل آن عاجز آمده بسيار از ان بگذاشتند چنانچه مدتی
سباع و وحوش و طيور از ان محظوظ و بهره مند بودند *

* بيت *

مدتی وحش و طير را پس از ان * فلک از کشته ميزبانی کرد

گفتار در مراجعت حضرت صاحب قران علی الاطلاق بطرف قرا باغ از برای قشلاق

حضرت صاحب قران از انجا بسعادت و اقبال نهضت
فرموده در ضمان حفظ ذو الجلال روان شد و عساکر نصرت
شعار حصن و قلعهٔ بسيار که دران گذار و حوالی آن ديار در
تصرف کفار فجار بود بقوت بازوی کامگار و زخم تيغ آبدار
آتش بار مسخر گردانيده آن مواضع را از خبث وجود آن
ملاعين بد کردار پاک گردانيدند و دست تسلط و اقتدار
بنهب و غارت برآورده غنايم بی حد و شمار فتوح روزگار
آن سپاه فرخنده آثار گشت و چون ولايت شکي مضرب خيام
موکب همايون شد حضرت صاحب قران از برای قلع و قمع
... لشکر نصرت شعار را فوج فوج بهر جانبي روان فرمود امير
... با بعضی امراء برحسب فرمان تمام لگزيان را
جهان شاه ...

تاخت کرده بغارتیدند و بسیاری ازیشانرا بتیغ جهاد
بگذرانیدند * * نظم *

بسی کافران را به تیغِ غزا * بکشت آن سپاهِ مظفر لوا
غنیمت نه چندانکه شاید شمرد * سپه با بسی برده زانجا ببرد

و امیرمحمد درویش برلاس با گروهی انبوه از سپاه گردون
شکوه بکوهستان شکي درآمدند و جماعتی را که قدم بجادهٔ
مطاوعت ننهاده بودند دران کوهها بدست آورده اسیر
و منقاد ساختند و هرچه داشتند بباد غارت وتاراج برداند

* نظم *

سپاهِ مظفر دران کوهسار * برآورده ازجانِ دشمن دمار
بتاراج بردند بسیار چیز * چاولجه گرفته بسی برده نیز

و ارغون شاه اختاجي و رمضان خواجه بافوجی از لشکرِ ظفر
قرین بولایت تنکغوت شتافته آثارکمال غلبه واستیلاء ازقتل
واسر و غارت بظهوررسانیدند * * بیت *

کجا بود کان لشکرِ نامدار * بشد غالب ازعونِ پروردگار

و امیرمحمد بیگ و امیرموسی با غلبه سوارهمه شیرانِ بیشهٔ
پیکاربولایت آق جب رفتند وآن مواضع را بحوزه تسخیر
و ضبط درآوردند * * بیت *

بهرجاکه رفتند ازان سرزمین * مظفرشدند آن سپاهِ گزین

و حضرت صاحب قران بنفسِ مبارک با سایر لشکرفیروزی

اثر دردامن البرز کوه روان شد و فود عنایت ربانی همعنان دولت روز افزون و جنود تاییدات آسمانی ملازم رکاب همایون عساکر منصور رایت غزو وجهاد به نیروی بازوی صدق نیت و حسن اعتقاد برافراخته ونصرت دین مبین وکوری کفره لعین را غلغله تکبیر و تهلیل در جهان انداخته *

* نظم *

* چون کوکبهٔ شاه جهانگیر درآمد *
* از هر طرفی غلغلِ تکبیر بر آمد *
* هرجا که سپاهش بسعادت گذر آورد *
* در روضهٔ دین شاخ کرامت به بر آمد *
* روشن شد ازانوارِ هدایت افقِ دین *
* تاریکی کفران و ضلالت بسر آمد *

و امراء نامدار و بهادرانِ پیل افگن شیرشکار که جهت تسخیر ولایت کفار و دفع فساد و شرِّ اشرار باطراف و جوانب رفته بودند بسیاری ازبی‌دینان را بتیغ بگذرانیدند و قلاع وحصونِ ایشان مسخرکرده وویران گردانیده و غنیمت فراوان در تحت ضبط و تصرف درآورده درموضع قبله باردوی اعلی پیوستند * * نظم *

* بسوی اردوی اعلی بفتح باز آمد *
* سپاه خسرو غازی زهر بلاد و دیار *

* گرفته قلعه و کنده حصار و کشته عدو *

* بدست کرده غنایم فزون زحد و شمار *

و قلعهٔ سرخ را نیز مسخر کرده و با زمین هموار ساخته بقراباغ سرخاب آمد و ازانجا کوچ کرده بکنار آب کر نزول فرمود و فرمان قضا جریان بنفاذ پیوست تا ازنی و خاشاک نوالها پیچیده بر آبِ کر پل بستند و چون صاحب قران غازي با لشکرِ منصور از آب عبور نمود عنان عزیمت همایون بجانب بردع معطوف گشت و ایل آن ولایت مسخر و ایل شد * * نظم *

بهرجا که صاحب قران برگذشت * مسخر شد و هرکه بُد ایل گشت

جهان آفرینش که پرورده بود * جهان بحرو برنامزد کرده بود

و در قراباغ بقراط تفلیسي را که پیش ازین بقید و حبس او حکم جهان مطاع صدور یافته بود احضار فرمود و بر وفق اشارت ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنة زبانِ مبارک مقال که ترجمان ملهم دولت و اقبال بود بمواعظِ حکمت امیز برکشود و اورا بدینِ قویم محمدي و طریق مستقیم شرع مصطفوی علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات دعوت فرمود و ازمیامنِ انوار نصیحت و ارشادِ آن حضرت نور هدایت ازروزن توفیق دردرون تاریک آن گمراه تافت و ازبرکتِ شربت انفاس عیسوي خاصیتش بقراط که در سرسام ضلالت مشرف هلاکتِ شقاوت ابدي بود بصحت

عقیدهٔ صافی فا یزگشته حیات سعادت سرمدی یافت و زبانی که مدة العمر از معلم فابواه یهودانه و ینصرانه تلقین ان الله ثالث ثلثة آموخته بود بشهادت فاعلم انه لا اله الا الله گویا شد ومضمون ما کان محمد ابا احد من رجالکم ولکن رسول الله و خاتم النبیین را تصدیق نموده باداء کلمه طیبه توحید رطب اللسان گشت و در سلک سعادت مندان کنتم خیر امة اخرجت للناس انتظام پذیرفت * بیت *

دل از نور توفیق بینا شده * زبانش بتوحید گویا شده

بقراط زرهی که حضرت داود پیغامبر علی نبینا و علیه الصلوٰة والسلام در زراد خانه و علمناه صنعة لبوس بسر انگشت والنا له الحدید پرداخته بود و باتفاق[1] ان اعمل سابغات و قدر فی السرد مکمل و مستحکم ساخته داشت آنرا با دیگر تحف و تبرکات بحضرت صاحب قران آورده پیش کش کرد همت پادشاهانه بحکم والمولفة قلوبهم افاضت فیض عواطف و مکرمت بی دریغ درباره او واجب شناخت حکومت مملکتی که باو تعلق داشت با دیگر ضمایم و مضافات باو ارزانی فرمود و یرلیغ عالم مطاع کرامت نموده اجازت انصراف علاوه دیگر الطاف و اعطاف ساخت و باصناف عطایا و مواهب بی پایان اختصاص بخشید چنانچه اکثر

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در یک نسخه بجایش (بایقان) دیده شده *

اتباع و اشیاع و اهالي آن مملکت میل بملت حنفیه زهراء
کرده بسعادت اسلام استسعاد یافتند و درین ولا والي
شروانات امیر شیخ ابراهیم که بفخامت قدر و نباهت ذکر
و مکارم اخلاق و قدم خاندان از ملوک زمان ممتاز بود
بارشاد عقل و دلالت دولت کمر عبودیت و خدمتگاري
برمیان اخلاص و هواداري بسته از راه انقیاد و متابعت
بدرگاه اسلام پناه شتافت و بمساعدت سعادت شرف بساط
بوس که مقصد اقصي سلاطین روزگار بود دریافته پیشکشهای
لایق و تقوزهای موافق بعز عرض رسانید و از جملهٔ لطایف
که ملهم دولتش تلقین نمود آن بود که در هنگام عرض تقوز که از
هر نوع نفایس و تبرکات نه نه مي کشید هشت مملوک زرخریده
بمحل عرض رسانید و خود درمیان ایشان استاده تقوز بنفس
خود تمام کرد صورت اخلاص او در نظر حضرت صاحب قران
موقع قبول و ارتضا یافت و او را بتربیت و نوازش خسروانه
سرافراز گردانیده تمام ممالك شروان با توابع و لواحق باو
ارزاني داشت و بمیامن آن تربیت شروان شاه روزگار شد
و ملوک کیلانات که باستظهار حصانت و محکمی کوه و جنگل
و بسیاری آب ولای از قرنهای بعید باز اطاعت پادشاهان
نمي کردند درین ولا نسبت با بندگان حضرت صاحب قران
از در متابعت و اذعان درآمده پسر و کسان خود را با تحف

و هدايا بپايه سرير اعلي فرستادند و اظهارِ مطاوعت و فرمان برداري كرده باج و خراج تقبل نمودند و درين اثنا شيخ علي بهادر كه بمحافظت اغرق همايون مامور بود با اغرق از راه اردبيل بقراباغ رسيد حضرت صاحب قران آن زمستان درانجا بسعادت و اقبال بلبِ آبِ ارس قشلاق فرمود *

گفتار در توجه حضرت صاحب قران بدربند و رسيدنِ خبرِ حركت لشكرِ دشت

چون فصلِ شتا بآخر آمد و آوازهٔ هجوم لشكرِ ربيع در عالم افتاده سپاه سبزه وگياه درحركت آمد دراوايل سنه (تسع و ثمانين و سبعماية) موافق توشقان ايل رايت نصرت شعار صاحب قران كامگار بصوب دربند نهضت نمود و مقارن اين حال آوازه در افتاد كه توقتمش خان اظهار عصيان كرده لشكري از راه دربند روان گردانيده است و صورت قضيه آن بود كه علي بيگ قونكغرات و اوروك تمور و آقبوغاي بهرين كه از عظماء امراء الوس جوجي خان بمزيد عقل و نيك انديشي ممتاز بودند پيوسته توقتمش خان را بسخنان نصيحت اميز ازرايهاي فاسد بازداشته بطريق صواب راهنمائي ميكردند و ازانجمله همواره اورا بر مراعاتِ حقوق حضرت صاحب قران و سلوك جادهٔ ادب نسبت با بندگانِ آن حضرت تحريض مي نمودند كه خانرا پادشاهي الوس جوجي و جاي پدران

از میامنِ دولت حضرت صاحب قران بقبضه قدرت و اقتدار درآمده و این بزرگی و سرافرازی که برمزید باد مطلقا از ثمر تربیت و عنایت آن حضرت حاصل شده و انواع عواطف و مراحم که درهرباب ارزانی داشته اند زیاده ازان است که شرح توان داد وظیفه آنست که این معانی را نصب العین ضمیر گردانیده دایما بخدمات لایقه بآن حضرت تقرب نمائی وازشرایطِ سپاس داری وحق گذاری هیچ دقیقه مهمل نگذاری که هرآئینه شکر نعمت مستوجب مزید رفعت و بسطت مملکت گردد و نیز بر اوضاعِ عالم اعتمادی چندان نیست اگر العیاذ بالله روزی حریفِ دولت را پای بسنگ نامرادی برآید بدست گیری عنایت آن حضرت پشت امید باز توان داد و ازپهلوی اقبالش جبرِ اختلال حال توان کرد و از برکتِ اخلاص آن دولتخواهان رونقِ ملک و سلطنتِ توقتمش خان روز بروز درترقی بود تا اوروک تموز و آقبوغا درگذشتند وجماعتی تلبه مغلوتیان که مخصوص توقتمش خان بوده و قرانجی که پدر خود را کشته بود پیش او راهی تمام یافتند و علی بیگ را باوجود تقربِ مفسدان اختیاری نماند و از شامتِ اغوا و افسادِ ایشان توقتمش خان از راه صواب بیفتاد و پای ازجاده موافقت و مخالصت حضرت صاحب قران بیرون نهاده سربطغیان و عصیان برآورد و یاغی شد و لشکری

گران را تجهیز کرده بآذربیجان فرستاد و چون اخبار باز بمسامع علیه رسانیدند که فوجی از سپاه بیگانه را دران طرف آب گردیده اند حضرت صاحب قران شیخ علي بهادر و ایکوتمور وعثمان عباس وجمعی دیگر از امراء و لشکریان را فرمان داد که از آب کر گذشته کیفیت حال را تحقیق نمایند و فرمود که چون ما را با توقتمش خان عهد و پیمان درمیان است اگر آن گروه که دیده اند از لشکر او باشند در جنگ مبادرت منمایید و پیش دستي مکنید و چون ایشان بر حسب فرموده روان گشتند آن حضرت بتلقین ملهم دولت امیرزاده میرانشاه و امیرحاجي سیف الدین را با جماعتی امراء و لشکریان از عقب ایشان بفرستاد و چون امراء که پیش تر رفته بودند از آب کر گذشته بسپاه یاغي رسیدند و بیقین پیوست که لشکر توقتمش خان اند بنا بر فرمان حضرت صاحب قران جلادت و تیز جنگي که شیمه و عادت ایشان بود بتقدیم نرسانیدند و جانب حزم فرو گذاشته حساب از جنگ برنداشتند و باز گشتند دشمنان آن معنی را حمل بر ضعف کرده چیره گشتند و روان برایشان تاخته تیرباران کردند و جنگ درانداختند ایشان هم بدفع صایل مشغول شدند و جنگی عظیم درپیوست *

* نظم *

زهرسو چو تنگ اندر آمد سپاه * یکی ابر گفتي بر آمد سیاه

که باران او بود شمشیر و تیر * جهان شد بکردار دریای قیر
و چون امراء این جانب از اول جنگ را در حساب نگرفته بودند جای توقف ایشان در وقت جنگ پیشه بود و آب و مجال کر و فر نداشتند و بدین سبب قریب چهل کس از ایشان کشته شد و برخلاف معهود آن دلاوران را که سرآمده روزگار بودند چون زلف دلبران شکستی روی نمود اما بعینه چون شکست طرهٔ پرشکنج ماه رویان بود که در شکستگی سکه بردرست دل ربائی زند و در عین پریشانی بنه جمعیت هوشمندان را بتاراج دهد و لهذا گفته اند * بیت *

چون زلف بتان شکستگی عادت کن * تا صید کنی هزار دل در نفسی

دران اثنا امیر زاده میرانشاه با سپاه ظفر پناه از آب کر گذشته دررسیدند بهادران نامدار از یمین و یسار حمله آورده بقوت بازوی کامگار و زخم شمشیر صاعقه کردار دمار از روزگار دشمنان برآوردند و چون مخالفان را پای قرار از جای رفته رو بفرار نهادند و لشکر منصور ایشان را تعاقب کرده تا آن سوی دربند پراندند و بسیاری از ایشانرا دستگیر کردند امیرزاده میرانشاه آن گرفتگان را بند کرده بدرگاه عالم پناه فرستاد و شوریده برادر مبشر دران جنگ زخم دار شده بود و بعد از انکه اورا باردوی اعلی آوردند بجوار رحمت حق پیوست و چون اسیران سپاهِ مخالف را بپایه سریر

اعلی رسانیده بزانو در آوردند صاحب قران کامگار از کمال تمکین ووقار سایه التفات برجزای بدکرداری ایشان نینداخت و ملحوظ نظرِ عفو و اغماض گردانیده توقتمش خان را برقاعدهٔ پیشین پرسش فرمود و بزبانِ عاطفت و نصیحت راند که میان ما حق پدر فرزندیست جهت چه بود که بدین حرکت نا مناسب اقدام نمود و بی موجبی لشکر باین جانب فرستاد و چندین هزار مسلمانِ بی گناه عرضه تلف گشتند می باید که بعد ازین از امثال این کردار نا پسندیده محترز باشد و بعهد و پیمان وفا نموده فتنه که در خواب رفته بیدار نسازد و این نصیحت که بر زبان مبارک آن موید کامگار گذشته موافق حدیث نبویست حیث قال صلی الله علیه وسلم الفتنة نایمة لعن الله من ایقظها و بعد از گزارشِ این کلام لطایف نظـــام مرحمـــت پادشاهانه فرمان فرمود که آن اسیران را خلاص گردانیده زرو جامه بدهند و بدرقه همراه کرده از عساکر منصور بگذرانند و بطرف دشت قبچاق که جای ایشانست روانه سازند *

* بیت *

دوستان را کجا کنی محروم * توکه بادشمنان نظرداری

و امیرزاده میرانشاه از آب کر عبور نموده در کنار آب باردوی اعلی معاودت نمود و اردو ازانجا کوچ کرده رایت نصرت شعار زهرسوچوتنکر ضمان حفظ و تایید پروردگار متوجه کوکجه تنکیز شد * بیت *

* در ضمانِ حفظ یزدان در پناهِ عدل خویش *
* لطف و قهرش گاه و بیگه نیک و بد را نوش و نیش *

ذکر قدوم اعلی سرای ملک خانم از طرف سمرقند با شاهزادگان ارجمند

چون موکب همایون مقارن فتح و ظفر بکوکجه تنکیز رسید مبشر اقبال مژده رسانید که مهد اعلی سرای ملک خانم با امیر زاده شاه رخ و امیرزاده خلیل از سمرقند احرام حرم امن و امان و قبلهٔ ملوک و سلاطینِ عهد و آوان یعنی آستان خلافت آشیان حضرت صاحب قران بسته میرسند آنحضرت را از وصولِ این بشارت ریاض بهجت و شادمانی نضارتی تازه پذیرفت و در حدیقهٔ آمال و امانی غنچه مسرت و شگوفه کامرانی بشگفت داعیهٔ دیدنِ فرزندان بحکم اذا دنت المنازل زاد شوقي چنان بر خاطرِ مبارك مستولي شد که اغرق را در کوکجه تنکیز گذاشته برسم استقبال پای توجه در رکاب استعجال در آورده بی توقف روانه گشته در موضع مرند شمامهٔ عرار و رند وصال مشام آمال را معطر ساخت و در آنجا اتفاق ملاقات افتاده دیدهٔ امید از مشاهده جمالِ مقصود منور گشت رسمِ نثار اقامت کرده چندان زر و جواهر بر افشاندند که دستِ ملازمان سعادت مند از جمع آن به ستوه آمد و پیشکشهای ارجمند کشیده آن مایه از اسباب و تجملات بمحل

عرض رسید که دیدهٔ سپهر از نظارهٔ آن خیره گشت صاحب قران
کامگار ازانجا سوار شده بسعادت و اقبال بازگشت وبجانب قلعهٔ
النجق که گماشتگان سلطان احمد محافظ آن بودند توجه نمودند
و بعد از وصول چون سه روز بگذشت یرلیغ همایون بنفاذ پیوست
تا امراء و لشکریان در شب بکوه برآمدند و دیگر روز جنگ در
انداخته فصیل زیرین را بغلبه و قهر بگرفتند و خراب گردانیدند
و ایشان از بیم جان گریخته ببالای قلعه برآمدند و اهل قلعه که
از بی آبی و قلت حیا یا غی گری بحد گرفته انقیاد نمی کردند
از بی آبی و تشنگی بجان رسیده در صدد هلاک بودند
بضرورت از در عجز و بیچارگی درآمدند و سوگندها خورده
عهد کردند که فرود آیند و قلعه سپارند لشکر منصور دست از
جنگ باز داشته از کوه فرود آمدند و پیش از بیرون آمدن
مخالفان ابری پدید شد و یکشبانه روز باران عظیم بارید
و مجموع ابگیرها وحوضهای ایشان پرآب شد وچون ازان آب
انتعاش یافتند عهد شکسته بقول خود وفا نذمودند حضرت صاحب
قران محمد میرکه پسر شیر بهرام و اوچ قرا بهادر را تعیین فرمود
که قلعه را حصار دهند و بسعادت مراجعت نموده باغرق
همایون پیوست و پیش ازین شیخ علی بهادر را بمحاصرهٔ قلعه
با یزید فرستاده بود بعد ازان امیر حاجی سیف الدین و امیر
ایکو تمور را با لشکری بمدد ایشان فرستاد و باتفاق قلعه را

درمیان گرفته نقب زدند و آب آنرا دزدیده از اطراف وجوانب جنگ در انداختند و باندك زمانی مسخر ساخته خراب و ویران گردانیدند و حاکم قلعه را بسته بحضرت آوردند *

* بیت *

لشکر صاحب قرانِ کامگار * شاه کیوان رفعتِ چرخ اقتدار
بردرِ آن قلعهٔ گردون شکوه * چون برآشفتند وقتِ کارزار
قلعه بگشادند و ویران ساختند * خصم را بستند و آوردند خوار

گفتار در توجه رایت نصرت نشان بدفع فساد قرا محمد ترکمان

درین اثنا بمسامع علیه رسانیدند که ترکمانان دست تعدی و طغیان با یذای مسلمانان دراز کرده قافلهٔ حجاز و دیگر کاروانیان را متعرض می‌شوند و هیچ کس با من و سلامت ازان راهها گذر نمی‌تواند کرد حضرت صاحب قران بقصد دفع فساد آن بدکرداران از جلگهٔ نخجوان نهضت فرموده متوجه ایشان شد و فرمان همایون صادر گشت که محمد میرکه که بمحاصره النجق مامور بود بموکب گیتی ستان ملحق شود و در راه فرمان داد که اغرق بآله طاق(۱) رفته درانجا توقف نمایند و بنفس مبارک با لشکرِ نصرت شعار ایلغار فرموده

(۱) در بعض نسخه بجایش (بآله باق) و در بعض کتاب (بآله ناق) و دربعض (باکه ناق) مکتوب است *

و چون بحصار بایزید که آنرا قلعه آیدین نیز گویند رسید سپاه ظفرپناه انچه از الوس آیدین دران نواحي مانده بود غارت کردند و چون از انجا گذشته بقلعه اونیك رسیدند که مصر پسر قرا محمد آنجا بود تمام ایل وحشم ترکمان که دران حوالي ونواحي درکوه ودشت بودند بغارتیدند و چون ازانجا عبور نموده بارزروم رسیدند قلعه آنرا درهمان روز مسخر کرده کنار آب چپا چور مخیم نزول همایون گشت وایلچي بجانب آرزنجان فرستاده طهرتن را که والي آنجا بود بایلي وانقیاد دعوت فرمود چون فرستاده بارزنجان رسید طهرتن مقدم اورا به تعظیم و ترحیب تلقي نموده انچه از لوازم ادب وجانب داري تواند بود بتقدیم رسانیده از در مطاوعت وفرمان برداري درآمده خراج قبول کرد وایلچي را بانواع رعایت و خدمت خشنود ساخته بازگردانید وحضرت صاحب قران سه فوج از لشکر ظفرقرین را گزین کرده فرمان داد که بطلب قرا محمد پدر قرا یوسف ترکمان روان شوند برحسب فرموده امیرزاده میرانشاه با گروهي از سپاه ظفرپناه *

* نظم *

* همه چو گوهر شمشیر غرق در آهن *

* دلیر و صفدر و رزم آزمای قلب شکن *

* همه به تندي چرخ و نهیب رستاخیز *

* بگاه کینه جهان سوزتر ز آتش تیز *

متوجه شده با یل وحشم آن مفسدان متمرد در آمدند و تمام
اموال و چهارپایان از اسپ و شتر و گوسفند و غیر آن غارت
کرده بسیاری از زنان و دختران ایشان را اولجه گرفتند
و مظفر و منصور باز گشته بموکب همایون پیوستند و محمد میرکه
با گروهی دیگر از مردان کار و دلاوران تیغ گذار هم بدان
مهم روان گشت و بحسب اتفاق ممر ایشان برکوهستان واقع
شد و بدرهای تنگ در آمدند و دشمنان واقف شده سر راه
بگرفتند وبعد از جنگ وکوشش فراوان به نیروی دولت
حضرت صاحب قران ازان مضیق خلاص یافته باردوی
اعلی مراجعت نمودند و شیخ علي پسر ارغوی برلاس و اقبال
شاه برغوجي و تیلک(۱) قوچین * * بیت *

دلیران گرد افگن شیرگیر * خرو شنده با جوشن و تیغ و تیر
و فوجی دیگر را از سپاه سرکرده روی جلادت بجست وجوی
قرا محمد نهادند ودرکوهی عظیم محکم وجاي سخت باو
رسیدند و بمحاربه وقتال اشتغال نموده کوششهای مردانه
کردند وجنگ بسیار واقع شد ولالا خواجه دران رزم بقتل
آمد و چون خصم بآن کوه عظیم بر آمده بود واز جنگ فایده
متصور نه امراء با سپاه بمعسکر ظفر پناه آمدند صاحب قران

(۱) در بعض نسخه بجایش (بیلک قوجني) دیده شد *

کامگار دیگر بار جهانشاه بهادر را با لشکری جرار با یلغار فرستاده را و با ایل ایشان رسیده دست استیلاء بغارت و تاراج برآورده مال بسیار و مراکب و اسلحه بی شمار فتوح روزگار لشکر نصرت شعار گشته مظفر و کامگار باردوی اعلی ملحق شدند * نظم *

* زبس غارت و الجه وچار پای *
* دران دشت شد برسپه تنگ جای *
* ز بسیارے برده و خواسته *
* سراسر شد آن لشکر آراسته *

وشاه ملک پسر غیاث الدین برلاس بی اشارت وفرمان حضرت صاحب قران بطرفی رفته بود اورا دربیابانی کشته افتاده یافتند و آن حضرت ازانجا متوجه صحرای موش گشت وایل والوس آن نواحي را غارت کرده بشهر اخلاط رسید وتمامت اهالي آن ولایت را مطیع و منقاد گردانیده در حیز ضبط آورده و چون ازانجا روان شده بشهر عادل جوز رسید والي آنجا از در اطاعت وفرمان برداري درآمده باقامت مراسم استقبال استعجال نموده بسعادت بساط بوس مستسعد گشت ونثارهای فراخورکرده و پیشکشهای لایق کشید وبمساعدت دولت خود را درزمرهٔ بندگان درگاه منخرط گردانید وعاطفت پادشاهانه اورا بمزید تربیت و نوازش اختصاص بخشید

و ولایت و الوس او را باو ارزاني داشت و ازانجا نهضت فرموده از کنار کول با تمامي لشکر از بند ماهي گذشته در آله طاق در مرغزار باقا[1] سرای با غرق همایون پیوست *

گفتار در توجه حضرت صاحب قران بصوب وان و وسطان

رایت ظفر پیکر ازانجا متوجه وان و وسطان شد و ملک عزالدین شیر[2] از صدمهٔ لشکر قیامت نهیب بقلعه وان در آمد و آن حصاریست بغایت محکم و استوار بر سر کوهی بلند واقع شد و یک طرفش بآب دارد * * نظم *

* ز موج دریا سنگ بناش چون مینا *
* زنقش مهر گل بارهاش چون مرجان *
* هزار سال ز باران بروزیان نرسد *
* بجای قطره اگر بارد از هوا سندان *
* ملوک را ز رسیدن بآن گسسته امید *
* عقاب گاه عروجش فگنده بال توان *

عساکر منصور روی جلادت بتسخیر آن نهاده قلعه را از جانب خشکی در میان گرفتند و به ترتیب اسباب محاصره و جنگ حصار مشغول شدند ملک عزالدین بعد از دو روز به تعلیم

---

(۱) در یک نسخه بجای باقا (اياق) است (۲) در دو کتاب بجای شیر (شیرازي) است *

دولت از حصار فرود آمد و بسعادتِ بساط بوس سرافراز گشت اهل قلعه ازغایتِ غوایت و نهایتِ شقاوت طریق عصیان پیش گرفته یاغي شدند و راه حصار را استوار کرده مدافعه و مقابله را آماده گشتند *

* نظم *

بوسواس شیطان و جهل و غرور * زراهِ سعـــادت فتادند دور

کســـی را که شد تیره روزِ بهي * باد بار خود کوشد از ابلهی

شتـــابد بپای شقـــاوت روان * بسوی هلاکِ تن و فوتِ جان

سپاه مظفرلوا برحسب یرلیغ قضا مضا عراده و منجنیق ساخته و افراخته جنگ درانداختند *

* نظم *

زبس شپ شپِ تیر و جرّ کمان * زمین گشت لرزان تر از آسمان

ز پرواز پیکان هوا تیره گشت * همي آفتاب اندران خیره گشت

و به نیروی دولت قاهرهٔ حضرت صاحب قران آن حصار نامدار که شُنقار اقتدار هیچ کامگار بهیچ روزگار در هوای تسخیر آن پرواز نجسته بود بمدت بیست روز بغلبه و قهر مسخر گردانیدند و بسیاری از متمردان جاهل را بقتل آوردند وبسی رادست و گردن بسته ازبالای کوه درانداختند وجهان را از خبثِ وجود آن بدکردارانِ فساد پیشه بپرداختند *

* نظم *

زگردان جهان را به پرداختند * بسی را زکوه اندرانداختند

شد ایمن زشر و فساد آن دیار * بیمنِ جهاندار چرخ اقتدار

ودرین اثنا ایلچیی طهرتن ازار زنجان رسیده تحف وهدایای بسیار ازنقود واجناس وپیشکشهای لایق ازاسپانِ نامدار واستران راهوار بعزعرض رسانیدند مضمون رسالت اظهار بندگیی وخدمتگاریی ورسوخِ قدم درمقام هواداریی واطاعت گذاریی * * نظم *

که صاحب قران راکمین بنده ام * بخدمت کمر بسته تا زنده ام
نیاید ز من جز پرستندگیی * کنم بندگان ورا بندگیی

حضرت صاحب قران اورا نوازش پادشاهانه فرموده یرلیغ عالم مطاع ارزانیی داشت که ایالت آن ولایت برقرار باو مفوض باشد ایلچیان اورا با منشورِ حکومت وخلعتِ خاص بازگردانید * * نظم *

هرکه در آمد زدرِ طاعتش * یافته شایستگیی تاج وگاه
وانکه کشیدازخطِ فرمانش سر * شد چو قلم سرزده وروسیاه

وفرمان عالیی بصدور پیوست که قلعهٔ وان را خراب سازند وآن قلعه ازبناهای شداد عاد است که برقلهٔ کوهی رفیع منیع به گچ وسنگ برآورده هروصله سنگ ازان بمثابه کوهی واستحکامش بمرتبه که یادگار اند خودیی که ازامراء تومان بود با غلبهٔ لشکریان متصدیی تخریب آن شده هرچند سعیی نمود یك سنگ ازان کنده نشد * * نظم *

سپهرش بدوران نسازد خراب * وگر کوه بارد بروسالها

تو گوئی کز اقبال صاحبقران * اساسش فگند اوستادِ قضا
حضرت صاحب قران ازانجا بسعادت معاودت نموده
بمبارکي و طالع سعد بسلماس رسید و ملك عزالدین را بعنایت
خسروانه سرافراز گردانیده ولایت کردستان را باو مسلم(۱)
داشت وازانجا قرین عون و تایید الٰهي بی توقف روان
شد و درین اثنا حاکم ارمي تیزک بسعادتِ بساط بوس رسید
و درمقام انقیاد و فرمان برداري مراسم بندگي وخدمتگاري
بتقدیم رسانید عاطفت سلطان گیتي ستان کشوربخش ولایت
ارمي را باو ارزاني داشت وکنیزکي صاحب جمال باو بخشید *

* نظم *

* کافتاب ازشرمِ اورخ زرد بود *
* صبح را ازشوق اودم سرد بود *
* زینو زلفش آفتابِ روی او *
* کرده روشن چین یک موی او *
* چون گشادي درج لعل ازخنده باز *
* مردهٔ صد ساله کردي زنده باز *

و چون صاحب قران کامگار ازمراغه عبور کرده بگیلان نزول
فرمود چند روزدرانجا توقف نمود وپیش ازین مراحم
خسروانه کس فرستاده بود و والي شیراز زین العابدین پسر

(۱) دربعض نسخه بجای مسلم (ارزاني) مکتوب است *

شاه شجاع را طلب داشته که چون پدر مرحوم تو با ما دم از
هواداري و يك جهتي ميزد و در هنگام وفات عرضه داشتي
مشتمل بر سفارش تو نوشته و جهه همت آنست که اثر آن
بنوعي ظهور يابد که عالميان از نزديك و دور مشاهده نمايند
مي بايد که درين ولا که موکب ما باينجا رسيده و مسافت
نزديك است بي توقف بيايد تا بعنايت و عاطفت مخصوص
گشته چنان باز گردد که دوستانش بلند پايه و سرافراز گردند
و دشمنانش از حسد در سوز و گداز افتند و چون سياق سخن
بذکر مکتوب شاه شجاع منجر شد صورت آن بر سبيل استطراد
ثبت افتاد *

ذکر مکتوبی که جلال الدين شاه شجاع در حالِ وفات بحضرت صاحب قران نوشته بود

هو الحی لا اله الا هو له الحکم و اليه ترجعون

عالي حضرت گردون بسطت مملکت پناه معدلت شعار
مکرمت آثار نويين بزرگ کامگار اعتضاد سلاطين گردون اقتدار
شهسوار مضمار عدل و احسان اعدل اکاسرهٔ زمين و زمان
المنظور بانظار عناية الملک الديان قطب الحق و
الدنيا و الدين امير تيمور کورگان خلد الله ملکه و سلطانه
ملاذ قيا صرهٔ گيتي دار و ملجاء جبابرهٔ چرخ اقتدار باد و در تعظيم
اوامر آسماني و تحري مراضي سبحاني موفق و مويد و حق

جل و علا آن یگانه جهان را از مقاصد دینی و دنیوی باعلی
مدارج مرادات و اقصی مراتب مرامات رسانا د (بمنه
القدیم وطوله العمیم) بعد از تبلیغ ادعیه صالحه و اثنیه فایحه
که وسیله مخلصان حقیقی باشد انها می گرداند که چون بر
آرای ارباب الباب روشن و مبرهن است که دار دنیا محل
حوادث و مکان صوارف است و اصحاب عقول بزخارف
مموه آن التفات ننموده اند و نعیم باقی را بر جهان فانی
راجح داشته و بحقیقت دانسته که فنای هر موجودی از قبیل
واجبات است و بقای هر مخلوقی از مقوله ممتنعات چند
روزی که از بارگاه مهیمن بیچون عز شانه و عظم سلطانه
منشور تعز من تشاء موقع بتوقیع تؤتی الملک من تشاء
ارزانی داشته اعنه اختیار فوجی از بندگان خدای تعالی
بقبضه اقتدار این ضعیف نحیف دادند برحسب قدرت
و امکان در اعلاء اعلام دین و امضاء احکام شرع مبین و اتباع
اوامر سید المرسلین (صلوات الله و سلامه علیه الی یوم الدین)
کوشیده و استقامت احوال رعایا و زیردستان را (خالصا
لوجه الله تعالی) مطمح نظر همت خود ساخته بعون عنایت
الهی و فیض فضل نامتناهی آنچه مقدور بوده معیشت
با کافه خلایق بوجهی کرده شد که شمه بسمع مبارک رسیده
باشد و چون نسبت با جناب معدلت پناهی عهد مصادقت

وعقد مخالصت بروابط خلود منعقد شده بود فتوح روزگار
دانسته در ابقاء آن راسخ دم ثابت قدم زیست و پیوسته مکنون
خاطر و مکتوم ضمیر آن بوده که * * بیت *

* بقیامت برم آن عهد که بستم با تو *
* تا دران روز نگوئي که وفای تو نبود *

و ازان حضرت علی التعاقب والتوالي زلال الطاف و سلسال
اعطاف چنانچه عالمیان را مشکور و مستحسن باشد مترشح
بوده و این معني موجب مباهات مي دانست درین وقت
که از بارگاه کبریا نسیم دعوت و الله یدعوا الی دار السلام
بمشام جان رسید و متقاضي و لن تجد لسنة الله تحویلا
حلقه طلب بر در دل زد که * * بیت *

* عرش است نشیمن تو شرمت ناید *
* کآئي و مقیم خطهٔ خاک شوي *

و بحمد الله تعالی هیچ نگراني و حسرت در دل نمانده است
و با وجود انواع زلات و تقصیر و اصناف آثام و اجرام که لازمه
وجود انسان است هر آز و آرزو که در مخیلهٔ تصور بشري
مرتسم تواند بود از موائد احسان حضرت واهب منان که
فلا تعلم نفس ما اخفي لهم من قرة اعین درین پنجاه
و سه سال که اتفاق نزول این منزل خاک افتاده در کنار
مراد نهادند * * شعر *

* متى زدت تقصيرا يزدني تفضلا *

* كانى بالتقصير استوجب الفضلا *

باقوافل رجای عفو عمیم و رواحل امل رحمت و نعیم کریم
رحیم احرام لبیک اللهم لبیک بسته نفس مطمینه را ندای
ارجعی الی ربک راضیة مرضیة در داد * بیت *

* بدین مژده گر جان فشانم رواست *

* که این مژده آسایش جانِ ماست *

با بضاعت تحفه کلمه طیبه توحید که درسراچه دنیا بدان
زیست اثقالِ احمال آمال ازدوش نهاده روی تضرع
بحضرت آورد * * مصرع *

* کز دوست یک اشارت و زما بسر دویدن *

رجاء واثق و امل صادق که هرچه از حضرت مفیض الخیرات
روی نماید اگرچه عین زحمت دانیم محض رحمت باشد *

* بیت *

* زهي سلام تو آسایشِ سکینهٔ روح *

* زهي کلام تو مفتاحِ گنجهای فتوح *

والباقیات الصالحات خیر عند ربک ثوابا وخیر املا
بر بقای عمرو دولت و دوست کامي و بسطتِ جاه و مملکتِ
آن حضرت سلیمان منقبت اسکندر مرتبت برکت باد و سایهٔ

معدلتش برسر خلایق پاینده (بحق الحق و اهله) بنابر صدق نیت و خلوص طویت که نسبت با حضرت معدلت پناهي از آب صافي روشن تراست واجب دید صورت حال انها کردن وفرزند دل بندم زین العابدین (طوّل الله عمره في ظلال عنایتکم) * * مصراع *

* کورا بخدا و بخداوند سپردم *

و دیگر فرزندان طفل و برادرانم را بجناب مملکت پناهي سفارش نمودن احتیاج نمي داند چه بحقیقت دولتخواهي آنحضرت پیوسته ذخر اخلاف دانسته ام تا چنانچه از سجیه کریم و لطف عمیم آن یگانه زمان و زمین سزد مضمون ان حسن العهد من الایمان کاربسته بقاعده مستمره ایشان را با جمعهم بجانب مبارك خود مخصوص فرمایند و ظلال اشفاق بر احوال ایشان گسترانند بوجهي که آثار آن صغار و کبار روزگار دریابند و در قرنها باز گویند و حاسدان و قاصدان که سالها است که در آرزوی چنین روز بوده اند مجال شماتت و محل استیلاء نیابند و این معني موجب ادخار ذکر جمیل و اجر جزیل شناسند و این دوست مخلص را که با میثاق عهد مودت توفیق عزلت یافت بفاتحه و دعاء خیریاد فرمایند تا بیمن همت آن صاحب دولت از فحوای آیت یا لیت قومی یعلمون بما غفرلی ربی وجعلنی من المکرمین

محروم نماند هذا ما عهدنا الیه و العهدة فی الدارین علیه همواره بتوفیق نشر مبرات از بارگاه واهب العطیات موفق باد وحق تعالی بر عمر باقیش برکت کناد بالنبي و آله الامجاد *

گفتار در توجه رایت آفتاب اشراق بجانب فارس وعراق

چون زین العابدین را روزدولت بشام رسیده بود و ایام سعادت بفرجام آنجامیده در آمدن تعلل نمود و فرستاده حضرت صاحب قرانرا موقوف داشته بازنمي فرستاد و اندیشهای فاسد که حد امثال او نبود بخاطرراه داده سلسله اقبال نا ممکن مي جنبانید رای آفتاب اشراق آنحضرت چون بران معنی اطلاع یافت نایره غضب جهانسوزش اشتعال یافته عزیمت صوب فارس و عراق تصمیم فرمود و در پائیز توشقان ایل سنه (تسع وثمانین وسبعمایة) حضرت صاحب قران روی همت عالي نهضت بتسخیر ممالک عراق و فارس آورده و لشکر ظفر قرین را گزین کرده منغلای تعیین فرمود و پیشتر روانه گردانید و فرمان داد که اغرق همایون بصوب ری رفته درسارق قمش قشلاق نمایند و امیرزاده میرانشاه و امیر حاجي سیف الدین و شیخ علي بهادر را بضبط ومحافظت اغرق بازداشت و رایت نصرت شعار با باقي لشکرفتح آثار

متوجه مملکت فارس گشت * * بیت *

روان شد بصوب مظفر گزین * وطن گاه شاهان ایران زمین
خجسته سمند ظفر زیر ران * سعادت قرین نصرتش همعنان
دلیران توران زمین در رکاب * همه دل پر از کین و سر پر شتاب
یکا یک بر ابرو فگنده گره * سنان داده آب و کمان کرده زه
ز گرد سواران جهان قیر گون * سپاهی برون از در چند و چون
همی رفت زین گونه صاحب قران * نگهبان خداوند کون و مکان

و چون از ولایت همدان گذشته بجرباذقان رسید به ترتیب لشکر فیروزی اثر التفات فرمود و از انجا نهضت نموده بسعادت و اقبال روان شد و چون ظاهر شهر اصفهان محل نزول همایون گشت سید مظفر کاشي که خال زین العابدین بود و از قبل او حاکم اصفهان با خواجه رکن الدین صاعد و سایر سادات و علماء و اکابر و اشراف از راه استیمان و استعطاف از شهر بیرون آمدند و بشرف بساط بوس فایز گشته بعواطف و مراحم پادشاهانه مفتخر و سرافراز شدند و عساکر گردون مآثر اطراف و جوانب شهر را فرو گرفتند و صاحب قران کامکار بشهر درآمد و طبرک را بفر قدوم همایون رشک حصار فیروزه کار طارم چهارم سپهر گردانید و قلعه را احتیاط فرموده امیر ایکو تمور را بضبط قلعه طبرک فرمان داد و بسعادت و اقبال بیرون آمده بمنزل مبارک معاودت نمود و در هر دروازه جمعي از

لشکریان را بضبط و محافظت آن نصب فرمود و یرلیغ لازم الاتباع بنفاذ پیوست که در تمام شهر از اسپ و اسلحه هرچه باشد بخدام بهرام انتقام سپارند و چون برحسب فرمان کاربند شدند اکابر و اصول شهر بدیوان اعلی آمده جهت نعل بهای عساکر منصور مال امان قبول کردند و بر اهل شهر قسمت کرده از برای استخلاص آن محصلان طلب داشتند و فرمان قضا جریان صادر شد که محلات را بر امراء قسمت کرده هر امیری از مردم خود کسی بتحصیل فرستد و از برای ضبط مال نور ملک برلاس و محمد سلطان شاه را تعیین فرمود و اکابر اصفهان را دراردوی همایون توقیف نموده محصلان بشهر درآمدند و بدرست کردن وجه مشغول شدند و چون ارادت پادشاه قهار جل جلاله بخرابی آن دیار تعلق گرفته و اذا اراد الله شیئا هیأ اسبابه دران اثنا شبی یکی از جهال رساتیق اصفهان که او را علی کچه پا گفتندی و از طهران آهنگران بود در اندرون شهر دُهلی زد و حشری از اشرار عوام کالانام بل هم اضل جمع شدند و دست بی باکی برآورده گرد محلات بر آمدند و اکثر محصلان را بکشتند مگر در چند محل که عقلی و وجودی داشتند و محصلان خود را از شر آن مفسدان بدکردار محافظت نمودند و بسیاری از لشکریان که جهت مهمات خود بشهر درآمده بودند آن شب عرضه تلف گشتند

و محمد پسر خطای بهادر بقتل آمد چنانچه قریب سه هزار
کس دران از غوغاے عوام کشته شدند و آن جاهلان کم خرد
بي باک بعد از قتل اتراک بدروازها شتافتند و از جمعی که
بمحافظت آن قیام مي نمودند باز گرفتند و بضبط و احکام آن
مشغول شده بتصور باطل و اندیشه محال بنیاد یاغي گري
نهادند روز دیگر چون کیفیتِ واقعه بسمع مبارک صاحبقران
رسانیدند آتشِ خشم جهان سوزش اشد نار الجحیم ابردها
زبانه زدن گرفت و لشکرِ نصرت شعار را بتسخیر شهر فرمان
داد دلاوران سپاه تیغِ انتقام بدستِ جلالت کشیده روی قهر
بشهر نهادند و مردمِ اندرون چون قضیه واقع شده بود
و اختیار از دست رفته در مقابله و مدافعه از بیم جان
حرکة المذبوحي مي کردند و بیان تمور آقبوغا دران جنگ
کشته شد و چون بهادران ظفر قرین حصار بکشودند و شهر تمام
مسخر شد صاحب قران کامگار جمعی را بفرستاد تا محله سادات
و کوچه موالي ترکه و خانه خواجه امام الدین واعظ اگرچه
بیک سال پیش ازین حال وفات یافته بود حمایت نمایند
و بقتلِ عام و انواعِ عقوبت و انتقام فرمان داد * * بیت *
فتادند در شهر خیلِ مغُل * برافتاد بنیاد مردم بکُل
بقتل و بغارت گشادند دست * سرای سران جمله کردند پست
و بعضی مردمِ زیرک که لشکریان را بادب نگاه داشته بودند

و از آسیب تعرضِ آن جاهلان بی باک صیانت نموده خانهای
ایشان بسلامت بماند و بسی مسلمانان ازان ممر خلاص یافتند
و یرلیغ شحنه قهر نفاذ یافت که تومانات و هزارجات
و صدجات سرکشتگان بحصه و رسد بسپارند و جهت ضبط آن
تواچیان دیوانی علیحده بنهادند و از ثقات استماع رفته
که بعضی لشکریان که نمی خواستند که بدست خود مباشر
قتل شوند سر از یاساقیان می خریدند و می سپردند و در
اوایل حال سری به بیست دینار کبکی بود و در اواخر
که هرکس حصه خود سپرده بودند یک سر به نیم دینار آمده
بود وکس نمی خرید و همچنان هرکرا می یافتند می کشتند
و از غوامضِ حکمت الهی آنکه جمعی که در روز ازگزندِ تیغ
بیدریغ امان یافتند در شب خواستند که بگریزند از قضا
برفی نشست و اثر پایهای ایشان در برف بماند روزدیگر
آن کینه خواهان پی ایشان برگرفته برفتند و از هرجا که پنهان
شده بودند بیرون آوردند و به تیغ انتقام بگذرانیدند
لیقضی الله امرا کان مفعولا و ازعدد کشتگان آنچه
بقلم درتحت ضبط کتابت و حساب درآمد بروایتِ اقل
هفتاد هزار سر در ظاهرِ اصفهان جمع شد و ازان در مواضع
متعدد منارها ساختند * * بیت *

* کاه خوش خوش شود که همه آتش شود *

* تعبیهای عجب یار مرا خواست خوست[1] *

و حقیقت امر آنست که چون جاهلان عاقبت نااندیش سر اطاعت از اولوالامر ذوشوکت کشیده سه هزار مسلمان را بناحق بکشتند این حال پیش ایشان آمد فی الجمله قهر قهار شدید الانتقام عز و علا جلوه که دران زمان در اصفهان کرد تا بهرام خون آشام برین بام فیروزه فام بتیغ گذاری موسوم است کم اتفاق افتاده باشد والله اعلم واحکم و این واقعه در روز دوشنبه ششم ذی قعده سال مذکور اتفاق افتاد و اگر مسلم دارند که بنابر دقایق و بدایع حکمت نامتناهی الهی حوادث و وقایع عالم کون و فساد را نوع ارتباطی با اوضاع فلکی هست این واقعه که در اصفهان دست داد قرب زمانی داشت باقران یازدهم[2] از قرانات مثلثه هوائی در جوزا و قران نخستین در سرطان ذلک تقدیر العزیز العظیم *

گفتار در توجه صاحب قران دشمن گداز مسکین نواز بجانب دار الملک شیراز

چون خاطر مبارک صاحب قران کامگار از قضیه فتح

---

(۱) در بعض نسخه (خوست خوست) و در بعض (خواست خواست) و در بعض (خوسش خوشست) (۲) در دو کتاب بجایش (نهم) مکتوب است *

و از آسیب تعرض آن جاهلان بی باک صیانت نموده خانهای ایشان بسلامت بماند و بسی مسلمانان ازان ممر خلاص یافتند و یرلیغ شحنه قهر نفاذ یافت که تومانات و هزارجات و صدجات سرکشتگان بحصه و رسد بسپارند و جهت ضبط آن تواجیان دیوانی علیحده بنهادند و از ثقات استماع رفته که بعضی لشکریان که نمی خواستند که بدست خود مباشر قتل شوند سر از یاساقیان می خریدند و می سپردند و در اوایل حال سری به بیست دینار کبکی بود و در اواخر که هرکس حصه خود سپرده بودند یک سر به نیم دینار آمده بود وکس نمی خرید و همچنان هرکرا می یافتند می کشتند و از غوامض حکمت الهی آنکه جمعی که در روز از گزند تیغ بیدریغ امان یافتند در شب خواستند که بگریزند از قضا برفی نشست و اثر پایهای ایشان در برف بماند روز دیگر آن کینه خواهان پی ایشان برگرفته برفتند و از هرجا که پنهان شده بودند بیرون آوردند و به تیغ انتقام بگذرانیدند لیقضی الله امرا کان مفعولا و از عدد کشتگان آنچه بقلم درتحت ضبط کتابت و حساب درآمد بروایت اقل هفتاد هزار سر درظاهر اصفهان جمع شد وازان درمواضع متعدد منارها ساختند * * بیت *

* کاه خوش خوش شود که همه آتش شود *

* تعبیهای عجب یا رمرا خوا ست خوست[1] *

وحقیقت امر آنست که چون جاهلان عاقبت نااندیش سر اطاعت از اولوالامر ذو شوکت کشیده سه هزار مسلمان را بناحق بکشتند این حال پیش ایشان آمد فی الجمله قهر قهار شدید الانتقام عز و علا جلوه که دران زمان در اصفهان کرد تا بهرام خون آشام برین بام فیروزه فام بتیغ گذاری موسوم است کم اتفاق افتاده باشد والله اعلم واحکم واین واقعه در روز دوشنبه ششم ذي قعده سال مذکور اتفاق افتاد و اگر مسلم دارند که بنابر دقایق وبدایع حکمت نامتناهي الهي حوادث و وقایع عالم کون و فساد را نوع ارتباطي با اوضاع فلکي هست این واقعه که در اصفهان دست داد قرب زماني داشت باقران یازدهم[2] از قرانات مثلثه هوائي درجوزا و قران نخستین درسرطان ذلک تقدیر العزیز العظیم *

گفتار در توجه صاحب قران دشمن گداز مسکین نواز بجانب دار الملک شیراز

چون خاطر مبارک صاحب قران کامگار از قضیه فتح

---

(۱) در بعض نسخه (خوست خوست) و در بعض (خواست خواست) و دربعض (خوسش خوشست) (۲) در دو کتاب بجایش (نهم) مکتوب است *

آن دیار بپرداخت امیر حاجي بیگ پسر امیر ساربوغا و نوتان(۱) شاه را بسالیانه بمحافظت اصفهان باز داشت و درکنف حفظ و تایید ملک دیان بصوب شیراز روان شد والي فارس زین العابدین چون خبر شنید * * بیت *
که صاحبقران آمد و صد هزار * دلیران جنگي ز توران سوار
رو بگریز نهاد و در تستر پسر عم او شاه منصور حاکم بود باوجود آنکه میان ایشان صفائي چندان نبود کالمستجیر من الرمضاء بالنار با سپاه خود براه کازرون متوجه او شد غافل ازانکه هرکه بر دشمن اعتماد نماید و از غدر او حذر واجب نداند سررشته سعادت از دست داده باشد و در ملامت برخود گشاده و چون بکنار آب دودانکه رسید شاه منصور مردم او را فریب داده بجانب خود دعوت نمود و چون مزاج لشکر ایران بلکه طباع نوع انسان که انه کان ظلوما جهولا بربي وفائي مجبول است مجموع خاک بی آزرمي برروی وفا پاشیده بطرف او مایل شدند و زین العابدین باندك نفری بماند شاه منصور جمعي را بفرستاد تا او را بشهر آورده درقلعه سلاسل با غلال و سلاسل مقید گردانیدند و آن جماعت که بي وفائي نموده ازو برگشته بودند همه را بگرفت و تمام اموال و اسباب ایشان باز ستده محبوس

(۱) دربعض نسخه (توران) و دربعض (تویان) دیده شد *

گردانید * * بیت *

هیچ دشمن بدشمن این نکند * که کند مرد بی خرد با خود

و چون رایت همایون صاحب قران در ذی الحجه سنه (تسع وثمانین وسبعمایة) بفتح وفیروزي بشیراز رسید مملکت فارس بی کلفت دفع منازعي در حوزه تسخیر و تصرف بندگان حضرت آمد و در سلک دیگر ممالک محروسه انخراط یافت ولله در من قال * بیت *

* دولت آنست که بی خون دل آید بکنار *

* ورنه با سعي عمل باغ جنان این همه نیست *

در ظاهر شهر شیراز حوالي تخت قراچه مرکز رایت نصرت آیت گشت و تمام اصول وکلان تران و کلویان باحراز سعادت زمین بوس شتافتند وبعد از اقامت رسم خاک بوسي یک هزار تومان کبکي قبول کردند که بخزانه اماني فرود آرند و ازبرای کفایت آن مهم امیر عثمان عباس بشهر درآمد و وجه مذکور بتمام و کمال بوصول پیوست و در روز عید عید گاه بفر حضور حضرت گردون بسطت آرایش پذیرفت و خطبه با لقاب همایون آراسته گشت و بعد از ادای وظایف عبادت و قربان بمنزل همایون معاودت افتاد والی یزد شاه یحیی که برادرزاده شاه شجاع بود و داماد او با پسر بزرگش سلطان محمد و حاکم کرمان سلطان احمد برادر شاه شجا

و ابو اسحاق نبیرهٔ شاه شجاع از سیرجان و سایر حکام اطراف
و جوانب مثل اتابکان لر و گرگین لاری که گویند از نسل گرگین
میلاد است کمر بندگی و فرمان برادری بسته بشرف بساط بوس
رسیدند و پیشکشهای لایق کشیده بعنایت و عاطفت پادشاهانه
سرافراز گشتند و عساکر گردون مآثر بر حسب فرمان جهان
مطاع بعضی ولایت را که قدم انقیاد برجادهٔ متابعت
ننهاده بودند تاخت کردند و چون مملکت فارس با تمامی
توابع و لواحق مسخر شد و در تحت تصرف گماشتگان قرار
گرفت منشیان بلاغت شعار و دبیران لطایف نگار صورت عظایم
امور و جلایل احوال که دران مدت از آثار عنایت بی غایت
پروردگار (عظمت مواهبه و جل جلاله) روی نموده بود
بنوک خامهٔ گوهربار بر صحایف اعلام و اظهار نگاشته فتح نامها
پرداختند و مبشران را بدارالسلطنة سمرقند و خراسان و سایر
ممالک بلاد روان ساختند * * بیت *

بپرداخت منشی صاحب هنر * بسی نامه در باب فتح و ظفر
برانگیخت یکران کلک دبیر * زمیدان کافور کرده عبیر
رقم زد بسی داستان شریف * بخطی لطیف و ادائی ظریف
بصد لطف چون گشت پیراسته * بمهر همایون شد آراسته
رسانید قاصد بهر کشوری * صدایش برآمد ز هر منبری
جهان شد سراسر گران تا کران * پر آوازهٔ فتح صاحب قران

گفتار در سبب معاودت حضرت صاحب قرانی بمستقر سریر سلطنت و جهان بانی

روزگار چون این فتح نامدار در عین شوکت و ابهت
و اقتدار مشاهده کرد دفع عین الکمال را نیل دغدغه برجمال
حال فرخنده مال کشید و از جانب ماوراء النهر چیرا یلچی
پهفده روز رسید و خبر رسانید که در آن طرف گرد فتنه برخاسته
و توقتمش خان دگر بارہ خاک بد عهدی و بے وفائی بر فرق
دولت خود پاشیده لشکری گران بماوراء النهر فرستاده است
و صورت آن واقعه چنان بود که چون لشکر دشت مقدم ایشان
بیگ یارق اغلن و ایلیغمش اغلن و عیسی بیگ و ساتقن بهادر
و دیگر امراء از سغناق گذشته بصیران آمدند و بمحاصره آنجا
مشغول شدند تمورخواجه آقبوغا که محافظت آنجا بدو مفوض
بود بمدافعه و مقابله ایشان قیام نمود و بیرونیان هرچند کوششها
نمودند و جنگهای مردانه کردند کاری از دست ایشان برنیامد
و چون از تسخیر عاجز شدند از انجا گذشته دیگر مواضع را تاخت
کردند و امیرزاده عمرشیخ که در اندگان بود لشکر آن نواحی
جمع آورده بدفع ایشان روان گشت و امیر سلیمان شاه و امیر
عباس نیز سپاهی که درسمرقند مانده بود مرتب داشته و امیر لعل
هرادر طغی بوغای برلاس و شیخ تمور پسر آقتمور بهادر را
در سمرقند گذاشته متوجه شدند و با امیرزاده عمرشیخ پیوستند

وباتفاق از آب سیحون گذشته بصحرای جو کلک که به پنج فرسخی اترار واقع است بجانب شرقی درپائیز آن سال لشکر جانبین بهم رسیدند وصفها کشیده میمنه ومیسره آراسته بریکدیگر حمله آوردند وجنگ درپیوست * * بیت *

* از باد حمله آتش حرب اشتعال یافت *
* ترک اجل بغارت جانها مجال یافت *
* ازبس که کشته گشت خلایق دران مصاف *
* مرگ ازپری مرده زخویش انفعال یافت *

والتهاب نیران محاربه ومقاتله تاشب هنگام تمادی پذیرفت امیرزاده عمرشیخ که درکمال جلادت ومردانگی یگانه روزگار بود کالبرق الخاطف والریح العاصف برقلب معرکه زدوازان سوی لشکر دشمن بیرون رفته ازسپاه خود دورافتاد لشکریان چون اورا ندیدند متوهم شدند وشکست یافته متفرق گشتند وامیرعباس را دران مصاف زخم تیر رسید وامیرزاده عمرشیخ بفرّ دولت قاهره ازمیان دشمن بسلامت بیرون آمده باندگان شتافت وباز لشکرهای متفرق را جمع آورد ودران اثنا خبر آوردند که انکاتورا برادرزاده امیر حاجی بیگ ارکنوت نیز حقوق انعام واحسان حضرت صاحب قران فراموش کرده عهد وپیمان شکسته است وبا لشکر گران ازمغولستان بسیرام وتاشکنت آمده لشکریانش دست فساد

بغاوت ولایت دراز کرده اند امیرزاده عمر شیخ چون
بران حال اطلاع یافت لشکر اوزکند را فراهم آورده بخجند آمد
و در انجا معلوم فرمود که دشمنان از راه چقمش(۱) بصوب اندگان
روان شده اند فی الحال بعزم آنکه پیش راه ایشان بگیرد
بازگردید و درکنار آب اخسیکت که عبارت از سیحون است
بمقابل رسید و از جانبین گذارها گرفته فرود آمدند و چند روز
کناربکنار آب در برابر یکدیگر ببالای آب میرفتند و انتهاز
فرصت را رعایت می نمودند شبی انکاتورا حیلت کرد
و در محلی که فرود آمده بود هزار کس را بگذاشت و امر کرد
تا آتش بسیار پراگنده برافروختند و خود با باقی لشکر
ببالای آب روان شد و به تعجیل رانده محلّ گذار پیدا کرده
و از آب گذشته صف لشکر بیاراست امیرزاده عمر شیخ
استقبال او نموده لشکر هردو جانب بهم رسیدند و جنگ
درپیوست * بیت *

چهان شد بگرد اندرون ناپدید * کسی از یلان خویشتن را ندید
بخون گشته آغشته هامون و کوه * زبس کشته کامد ز هردو گروه

امیرزاده عمر شیخ کوششهای مردانه نمود و چون کثرت
وافزونی دشمنان بیش از حد بود عنان از جنگ ایشان

(۱) در بعض نسخه (چقمیش) و در دو کتاب (چقمشن) بجای
چقمش است *

برتافته بحصار اندگان در آمد و انکاتورا با لشکر از عقب روان شده چون برسید خواست که شهر را از اطراف و جوانب فرو گرفته بمحاصره مشغول گردد شاهزادهٔ جوان بخت را عرق غیرت و حمیت ارثي در حرکت آمده از حصار بیرون شتافت و با تیغ تایید و سپر توکل روی جلادت بدشمنان نهاده جنگ در پیوست * بیت *

* بر آمد چنان از دو لشکر خروش *
* که چرخ فلک را بدرید گوش *
* ز عکس سر تیغ و برق سنان *
* سر از راه مي رفت و دست از عنان *
* ز زخم تبرزین و تیر خدنگ *
* همه موج خون خاست از دشت جنگ *

و چون لشکر جته بسیار بود و سپاه شاهزاده به نسبت اندک و او از غایت شجاعت و دلاوري بمیان در آمده چون شیر مي غرید و جگرگاه خصم بزخم نیزه و شمشیر مي درید دران حال توکل بهادر تیغ کشیده حمله کرد و عنان اسپ شاهزاده گرفته از جنگ گاه بیرون آورد انکاتورا نیز ایستادن مصلحت ندید باز گردید و راه کافرستان پیش گرفت امیرزاده عمر شیخ لشکریان را درپی او فرستاد و قریب سه روز تگامشی کرده بسیاری از سپاه جته را که از عقب مي رفتند نیست گردانیدند

و امیر سلیمان شاه و امیر عباس و از امراء قوشون تمورتاش
و برا تخواجه و سونچ تمور و غیرهم چون از جنگ لشکر دشت
که در موضع چوکالک واقع شده بود شکست یافته بازگشتند
و بمحافظت سمرقند مشغول شدند و مردم را باندرون حصار
درآوردند و تمورتاش را به ترمذ فرستادند تا بمحافظت آنجا
قیام نماید و مخالفان رسیده دیهها را غارت کرده می گشتند
و بعضی از یشان متوجه بخارا شدند و فوجی دیگر از لشکر
[illegible] که از راه خوارزم در آمده بودند چون به بخارا
رسیدند هوای تسخیر آن در سر پندار ایشان افتاد و بقصد
محاصره در ظاهر شهر بنشستند و درانددرون طغی بوغای
برلاس و اتلمش قوچین و دربی قوچین حصار و قلعه را محکم
گردانیده بمدافعه و مقابله ایشان دست جلادت برگشادم
جنگ بسیار واقع شد و چون مخالفان از تسخیر بخارا عاجز شده
بضرورت ازانجا برخاستند و بخرابی ولایات ماوراءالنهر مشغول
گشتند و زنجیر سرای را آتش زدند و دنبال ایشان سلطان مختیار
پسر کیخسرو ختلانی بود و از قرشی راه زار گذشته تا کوه پیش
و لب آب آمویه تاخت کردند و دران ولا امیرا عباس سمرقند
تهری که در جنگ چوکلک باو رسیده بود در یکراه
انا لله و انا الیه راجعون *

گفتار در مراجعت صاحب قران دد یون

و تفویض حکومت فارس و عراق به آل مظفر

چون خبر و قایع مذکور در شیراز بحضرت صاحب قران
رسید امیر عثمان عباس را با سي هزار سوار از دلاوران
نامدار به تعجیل هرچه تمام تراز راه یزد روانه سمرقند گردانید
و حکومت شیراز را بشاه یحیی برادرزاده شاه شجاع تفویض
فرمود و اصفهان را بسلطان محمد پسر بزرگ او و کرمان را
بسلطان احمد برادر شاه شجاع و سیر جان را با قلعه اش
که ذکر آن خواهد آمد بسلطان ابو اسحاق نبیره شاه شجاع
برسم سیورغال کرامت فرمود و مجموع را بیرلیغ و آل تمغاء
زم الاتباع بلند پایه گردانید و فرمان شد که جناب
فادت مآب قدوة المحققین و افضل المتاخرین سید شریف
رجاني بدارالسلطنة سمرقند نقل فرمایند و از عظمای امرای
و چون شجاع امیر علاء الدین ایناق نیز با جمعي دیگر از اکابر
و اعیان بتوجه آن جانب مامور گشتند و از هنرمندان
مي غیر جماعتي را ... کوچ روانه آن طرف گردانیدند
حال توت صاحب قرآن ... اواخر محرم سنه (تسعین و سبعمایة)
گرفته از راجعت بجانب سمرقند جزم فرموده سوار شد * بیت *
ندید یازگ طالع و اعز نصر * و ارفع دولت و اجلّ حال
لشکریان را بند امیر رسید پهلوان مهذب خراساني که حاکم
بسیاری از سپس فرستاد و عرضه داشت که شهر را بی محافظي

گذاشتن مصلحت نمي نمايد اگر داروغه بيايد بے توقف باحراز
سعادت زمين بوس شتابم حضرت صاحب قران گيتي ستان
توكل باورچي را بفرستاد و مهذب باستقبال موكب همايون
استعجال نمود و بوسيله امراي كامگار بشرف بساط بوس حضرت
اعلي سرافراز گشت و چون رايت نصرت شعار بابرقوه رسيد
مهذب كمر خدمتگاري برميان جان بسته حسب المقدور
به ترتيب ترغوو ساورے قيام نمود و باندازهٔ قدرت و مكنت
خويش پيشكشهاي لايق كشيد عاطفت پادشاهانه شامل حال او
گشته ابرقوه را باو مسلم داشت و يرليغ داد حضرت صاحب
قراني ازانجا به تعجيل براه اصفهان وتخته پل روان گشت * شعر *
همي رفت منزل بمنزل روان * سعادت قرين و ظفر همعنان
زگرد سپاهش هوا مشك فام * بيك حال روزوشب وصبح و شام
جهان را شب از روز پيدا نبود * تو گفتي سپهر و ثريا نبود
وچون آوازه توجه رايت نصرت شعار بماوراء النهر رسيد
دشمنان را پاي قرار برجاي نماند و طريق فرار اختيار
نموده بعضي بخوارزم و جماعتي راه دشت قبچاق پيش
گرفتند رايت فتح آيت از جيحون گذشته بدارالسلطنة سمرقند
رسيد خداداد حسيني و شيخ علي بهادر و عمر تابان و ديگر امرا
را درعقب مخالفان روان گردانيد و ايشان برحسب فرمان همايون
شب و روز رانده تا موضع بيلن تكامشي كرد

مخالفان را بتیغ انتقام بگذرانیده مظفر و منصور بپایه سریر اعلی معاودت نمودند *

گفتار در پرسش نمودن حضرت صاحب قران امراء را که در ماوراء النهر گذاشته بود

چون سپاه نصرت پناه حضرت صاحب قران را از فرّ دولت و اقبال آن موید گیتی ستان در هر زمان و مکان غیر از شکستن دشمنان و بر انداختن مخالفان عادت نبود صورت رزم معرکه چوکلک که لشکر توقتمش خان را اندک غلبه دست داده بود برخاطر همایون بغایت گران آمد و باحضار امراء که دران جنگ حاضر بودند فرمان داد و ایشان را یرغو پرسیده و از کیفیت آن جنگ تفتیش و تفحص نموده * نظم *

بفرمود تا هرکه روز نبرد * بمیدان چو مردان نینگیخت گرد
چو زن معجرش برسر انداختند * پیاده بشهرش همی تاختند
و اگر کهتری مردئی کرده بود * ورا همچو میران نوازش نمود

برات خواجه کوکلتاش را که بشرایط مردي و مردانگي چنانچه عادت و شیمه دلاوران عساکر منصور است دران معرکه اهمال نموده بود برحسب فرمان گرفته و ریش تراشیده خنده عظیم کردند و گوناب و سفیداج[1] کرده معجر پوشانیدند لشکریان ر نذیر

---

[1] بسیارے ازیں امر است در اکثر نسخه و در بعض بجایش (سفیداب) و در

وکوچه ملک چون بمراسم شجاعت و جلادت قیام نموده در پی یاغی رفته بود و با سیزده مرد در موضع یخچال از کنار خجند برسر سی صد نفر کافر انکاتورائی شبیخون برده و اسیران خجند و آن نواحی را از ذلِ اسار کفار خلاص داده بوطنهای خویش فرستاده بود اورا سیورغال فرمود و بمزید عنایت و تربیت مخصوص گردانیده حکم ترخانی ارزانی داشت و پایه قدر امیرزاده عمرشیخ که در اظهار آثار جلادت و اقتدار ید بیضا نموده بود از میامنِ حسن مراحم پادشاهانه از اوج عیّوق برگذشت *

گفتار در نهضتِ همایون حضرت صاحب قران بجانب خوارزم نوبت پنجم

درسال لوی ئیل مطابق سنه (تسعین و سبعمایة) حضرت صاحب قران بعون تایید ملک دیان عنان عزیمت بصوب خوارزم معطوف داشته درموضع اکری یار نزول فرمود و کونجه اغلن وتمور قتلغ که از توقتمش خان روگردان شده التجا بدرگاه عالم پناه آورده بودند با شیخ علی بهادر وشیخ تمور بهادر برسم منغلای ازپیش روان وایشان از نهر بغداك عبور نموده عید خواجه را فرستادند واو برمرکب جلادت سوار گشته روایون بانان ایلغمش اغلن شخصی را گرفته بیاو،

مخالفان ازو استفسار نموده اورا پیش حضرت صاحب قران
کامگار فرستادند و چون آنحضرت خبر دشمنان ازو باز دانست
ازانجا روان شده بجوی چدریس رسید و چون ازانجا
بسعادت و اقبال بگذشت از طرف دشمن کسی گریخته آمد
و خبرداد که الغمش اغلن و سلیمان صوفي سربرسریر و جان
برخان اختیار کرده خوارزم را گذاشتند و گریخته روی گریز
بصوب توقتمش خان نهادند حضرت صاحب قران امیرزاده
میرانشاه و محمد سلطان شاه و شمس الدین عباس و اوج قرا
بهادر و ایکوتمور و سونجك بهادر را درعقب ایشان بتکامشي
روان فرموده ایشان برحسب فرمان ازراه قم کنت و قیره
بشتافتند و ازبرق سرعت سپر استعاره کرده بمخالفان رسیدند
و بسیاري ازیشان را بتیغ قهر بگذرانیدند و با غنیمت نامحصور
مظفر و منصور مراجعت نموده بمعسکر همایون پیوستند حضرت
صاحب قران چند روز درخوارزم توقف فرموده یرلیغ لازم
الاتباع نفاذ یافت تا تمام اهالي و سکان شهر و ولایت را خانه
وبرکوچ بجانب سمرقند روانه گردانیدند و شهر خوارزم را یکبارگي
درکشت[illegible] ساخته جوکاشتند و تخم بدکرداري که مخالفان
وزوال و خرابار بي باکي افشانده بودند هلاك و آوارگي لشکر
چو آمد بخوارزم[illegible]ي دیار و کشور بارآورد * بیت *
صاحب قران * گریزان شده دشمن ازبیم جان

مسخر شد آن مملکت بی نبرد * بنقل اهالی آن امر کرد و چون شعله خشم حضرت صاحب قران که از جسارت و بی باکی مخالفان اشتعال یافته بود بعد از سوختن خرمن شوکت و مکنت ایشان تسکین پذیرفت رایت نصرت شعار محفوف بعون و تایید پروردگار متوجه سمرقند شد و بسعادت و اقبال بمستقر سریر سلطنت و جلال نزول فرمود و حقیقت آنکه اصل جبلهٔ مبارک آنحضرت مجبول بر عدالت و رعیت پروری بود و وجهه همت عالی نهمت تعمیر بلاد و ترفیه عباد و آنچه از آثار قهر و خرابی احیانا از عساکر گردون مآثر صدور می یافت جهت ضرورت جهانگیری می بود و مصالح کشور کشائی که بی سیاست و القای رعب میسر نمیگردد لاجرم چون مدت سه سال از تخریب خوارزم بگذشت در اواخر سنه (ثلث و تسعین و سبعمایة) هنگام مراجعت از یورش دشت قبچاق موسیکه پسر جنکی قوچین را بفرستاد که خوارزم را بحال عمارت باز آورد و او محله قاآن را که چنگیز خان هنگام قسمت ممالک بفرزندان آنرا با کات و خیوق داخل الوس چغتای خان کرده بود حصار کشید و آبادان ساخت و الحالة هذه معمورهٔ خوارزم همان است *

ذکر احوالی که در اثنای یورش همایون بجانب خوارزم روی نمود

چون حضرت صاحب قران عنان عزیمت فرخنده مآل بصوب خوارزم معطوف داشته قرین تاییدات آسمانی روان شد ابوالفتح براد رکوچک محمد میرکه از آستان دولت آشیان روگردان شده بگریخت و شبگیر کرده خود را د رچول انداخت و چون لالم بهادر قوچین ازان حال آگاه شد او را تکامشی کرده درراه اسپ لشکریان میگرفت وبشتاب میرفت تا د رموضع حصارک باو رسید واو د رپای درخت طاق خسپیده بود چون از موجب کفران نعمت و سبب آن حرکت ناپسندیده سوال کرد درجواب گفت برادرم میرکه یاغی شده کسی را بطلب من فرستاده بود من بآن واسطه فرار اختیار کرده پیش او میرفتم لالم بهادر اورا گرفته و بسته سوار گردانید و ازانجا بازگشته دربخارا با میرزاده عمر شیخ که آنجا رسیده بود رسانید و صورت واقعه باز راند شاهزاده چون ازان حال آگاه شد درزمان خبر بخوارزم پیش حضرت صاحب قران فرستاد وبه تعجیل متوجه سمرقند شد وچون بآنجا رسید و ازحقیقت امر استکشاف نمود محمد میرکه با وجود آنکه شرف قرابت و سعادت مصاهرت حضرت صاحب قرانی یافته بود چه مهد اعلی سلطان بخت بیگم را درحباله داشت واز میامن تربیت آنحضرت ولایت ختلان وایل آن نواحی تمام د رتحت فرمان او بود بحکم ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی نشوهٔ غرور شوکت

وحشمت راه سعادت و صواب از دیدهٔ بصیرت او پوشانیده
بسودای محال اندیشهٔ تسلط و استقلال بخاطر راه داده بود
و اگرچه خرد بهزار زبان فحوای * * بیت *
مکن آنکه هرگز نکرد است کس * بدین رهنمون تو دیوا ست و بس
باد امیرسانید سابقه شقاوتش دامن گیر آمده عزم مخالفت
جزم کرده بود و با لشکر که بسمرقند رسیده بود یاغي شد و
ازانجا بازگشته و چون از قهلغه گذشته بودند لشکریانِ ختلان
در ولایت ترمذ دست بی باکي بغارت برآورده بودند
و نفس شهر را تمورتاش پسر اپاچي صوفي براد را میرآقبوغا
که داروغه آنجا بود محافظت نموده و کوچه بندکرده از
آسیبِ تعرضِ آن بدکرداران نگاه داشته بود امیرزاده عمر
شیخ را چون کیفیت این اوضاع محقق شد از سمرقند نهضت
فرموده در یلغوز یغاچ نزول فرمود و لشکر را جمع کرده از عقب
میرکه روان شد واو قومِ خود را گرد آوري کرده بود و به بیداد
خانه داد ملک برلاس و آقتمور بهادر که ازگماشتگان حضرت
صاحب قران بودند در حصار غارتیده و اموال ایشان را تصرف
نموده و زرّاد خانه خاص که آنجا بود گشاده و مجموع اسلحه
و آلات جنگ را بارذال و اوباش بخش کرده و اسپ و جامه
داده و حشري بی طایل باندیشه باطل فراهم آورده وکمر
مخالفت برمیان طغیان بسته مقاومت و جدال را آماده

گشته بود * * بیت *

باسباب شوکت چنان غره گشت * که خورشید در چشم او ذره گشت

غافل از آنکه اسباب صوری را در معرض تایید ملك قدیم همان حکم خواهد بود که حبال و عصی سحرهٔ فرعون در مقابل عصای کلیم لا جرم چون امیرزادهٔ عمرشیخ نزدیک رسید مصدوقه فاذا هی تلقف ما یافکون بظهور پیوست و سرّ عنایت انک انت الاعلی بجلوه در آمده از قوت دولت حضرت صاحب قران عقد جمعیت مخالفان از هم فرو گسست و بمجرد آوازه وصول عساکر گردون مآثر هزیمت یافته متفرق و پراگنده گشتند و میرکه را چون آتش نخوت و استکبار که از باد غرور و پندار بالا گرفته بود فرونشست شکسته و خاکسار از آب وخش از تاش کبرك گذشته بجانب ختلان گریخت و شاهزاده به تعجیل تمام از عقب او روان شد و از حصار برانیر کنی قپچغای شتافته بکنار آب وخش رسید و بشناه از آب بگذشت و میرکه روی از دولت برتافته بصوب حمایت شاه جلال الدین آورده بدره دراز رفته بود و چون حضرت صاحب قران گیتی ستان را * * بیت *

عزیزی که هرکز درش سر بتافت * بهر در که شد هیچ عزت نیافت

تعالی و تقدس بمحض عنایت بی نهایت عزیز کرده بود هرکه کفران نعمت کرده سر از هواداری او بتافت جز خواری

ونگونساری نتیجه نیافت هرآینه شاه جلال الدین دست رد
بر سینهٔ آمید میرکه نهاد و اورا بقلعه راه نداد چه بیقین
دانست که نهالِ حمایت و رعایت بی دولتان برگشته روزگار
جز نکبت واد بار ثمره بار نیارد وللہ در من قال * * نظم *

* پدر کز من روانش باد پر نور *
* مرا پیرانه پندی داد مشهور *
* که از بی دولتان بگریز چون تیر *
* وطن در کوی صاحب دولتان گیر *

و چون میرکه خایب و خاسر از دره دروار بازگشت و بیشتر
نوکرانش که ملازم بودند دست ازو باز داشته سرِ خود گرفتند
و چون لشکرِ منصور درکوه ودشت از راست وچپ وپیش
و پس در طلب او بسیار بشتافتند وازو خبری نیافتند امیرزاده
عمر شیخ درخلال بموضع قبچاق در آق سرای که قصر میرکه بود
نزول فرمود منتظر می بود که دولت روزافزون چه لطیفه
برانگیزد تا خارِ آن دغدغه بیک بار از شارع اقبال بر خیزد *

* بیت *

* که بس کار کلی بد انسان که خواست *
* ز اقبال صاحب قران گشت راست *

اتفاقاً عثمان پسر آروغ عمر با چند نوکر بسمرقند میرفت واز
عقبه بوتاتو گذ شته بسر چشمه رسید وپی اسپان دید که از جاده

بیرون رفته بود عون عنایت ربانی که پیوسته شامل احوال اعوان حضرت صاحب قران بود در خاطر انداخت که پی اسپان برگرفته بطرفی که رفته بودند با نوکران روان شد و چون از چند پشته بگذشت محمد میرکه را دید با چهار نوکر نشسته بود و اسپان را بعلف رها کرده فی الحال اطراف وجوانب او فروگرفتند و عثمان عمر تاخته نخست اسپان را که رها کرده بودند بدست آورد بعد ازان ایشان را همه گرفته در بند کشیدند و خبر با میرزاده عمر شیخ فرستاد و اورا مصحوب خود گردانیده بازگشت و متوجه شاهزاده مشار الیه شد و اورا روز دو شنبه در اثنای راه بنابر اشارتی که ازان شاهزاده رسید بیاساق رسانید و ابوالفتح برادرش را نیز در سمرقند همان شربت چشانیدند تا دیده وران عالم عبرت را روشن گردد که عاقبت غدر وخیم است و جزای کفران نعمت عذاب الیم *

* مصراع *

الا لعن الرحمن من کفر النعم

و بعد از رفع این دغدغه امیرزاده عمر شیخ روی توجه بصوب سمرقند آورده و در آنجا بسعادت بساط بوس حضرت صاحبقران مستسعد گشت و در همان وقت که محمد میرکه یاغی شد و از سمرقند باز گشت امیرجهان شاه برحسب فرمان با تمام لشکر

بورلدای(۱) و طایخان و اپردی از قند ز متوجهٔ معسکر همایون شده بود و چون ببلخ رسید امیر یادگار برلاس با مجموع لشکر بلخ و آن نواحي با ایشان پیوسته باتفاق مي رفتند در اثنای راه ایل بورلدای یاغي شده باز گشتند امیر جهانشاه صورت این حال بپایه سریر اعلی عرضه داشت کرد خواجه یوسف بن اولجایتو و جنید برادر زاده بورلدای و از لشکر بلخ پیر علي تاز را با خود همراه ساخته باز گردید و در عقب بورلداییان به تعجیل روانه شد و شبگیر کرده در بقلان بایشان رسید و کوچ و خانه آن روز برشتگان را غارت کرد و درین حال بامیر جهان شاه خبر رسید که میرکه یاغي شده است و لشکر جمع کرده در ولایت حصار نشسته است امیر جهانشاه سپاه نصرت پناه را مرتب ساخته متوجه او شد و خواجه یوسف جهت ضبط لشکرِ خود بارهنگ رفت و پیرعلیي تاز روانه بلخ شد تا لشکری که در آنجا مانده بیاورد و مقرر کردند که در کنار آب جیحون بهم رسند و چون جهانشاه بکنار آب رسید پسال بسته با تمامي لشکر بشناه از آب بگذشت و هم آنجا توقف کرد و چون شب در آمد جنید بورلدای و برادرش بایزید و علي اکبر با تمامي لشکرِ خود یاغي شده شبیخون آوردند و ایشان

---

(۱) در بعض کتب بجایش (بورالدای) بزیادت الف بعد رای مهمله مکتوب است *

سه هزار سوار بودند و با امیر جهانشاه شصت مرد بیش نمانده بود با ستظهار دولت غرایب آثار صاحب قران کامگار هیچ گونه تزلزل و اضطراب بخود راه نداد و توکل بر خدای ظفر بخش کرده بآن نفر اندك پشت بآب آورده سپرها و چپرها و تورها در روی کشیده بمدافعه و مقابله مخالفان مشغول شدند و از آمد شد تیر از طرفین هوای معرکه دران تیره شب پرشهاب شد و از نهیب شمشیر و سنان جانِ بهادران رزم آزمای سراسیمه گشته در اضطراب افتاد * * بیت *

* تیغ چون وسوسهٔ عشق در افتاد بدل *
* تیر چون شعشهٔ نور در آمد به بصر *
* گرز خایسک شد و تارکِ گُردان سندان *
* دشت ناورد شده کارگه آهنگر *

دران حال خواجه یوسف نوکری را ازبالای آب بسناچ در آب انداخته روان ساخت و پیغام داد که در مقام جلادت پای ثبات می باید فشرد که اینك ما جنگ را آماده گشته بمعاونت و مظاهرت شما میرسیم لشکر نصرت نشان را که در مقابل دشمنان چون سدّ سکندر پای قرار استوار داشته بودند و داد مردي و مردانگي مي دادند از وصولِ این خبر پشت استظهار و بازوی اقتدار قوي تر گشت و خواجه یوسف و پیرعلي تاز با صد مرد مکمل هم دران شب بشناه از آب گذشته

برسیدند و باتفاق حمله کرده کوششهای مردانه نمودند و چون صبح صادق از افق آسمان سر برزد صبح فیروزي و ظفر از مطلع اقبال صاحب قران دمیدن گرفت و لشکر دشمن بآن کثرت که در مقابلهٔ هر نفری بیست نفر بودند پشت هزیمت نموده رو بگریز نهادند و از آب گذشته بطرف بقلان گریختند و مصدوقه

وان یکن منکم عشرون صابرون یغلبوا مایتین

با بلغ وجهی بظهور پیوست لشکر منصور رتکا مشي کرده بسیاری از ایشان را بقتل آوردند و امیر جهانشاه با سپاه نصرت پناه در قندز بنشست و ایل و قبیله بورلدای از عقبهای هندوکش گذشته بکابل رفتند ابو سعید بیسود چون یاغي گري ایشان بشنـــود خبث طبیعتش بران داشت که با وجود سوابق عنایت که از حضرت صاحب قراني مشاهده نموده بود کفران نعمت روا داشته یاغي شد بحسب اتفاق آقبوغای بیسود که دشمن ابوسعید بود حضرت صاحب قران اورا بند کرده بمغولستان و طرف الطائی[1] فرستاده بود درین ولا ازانجا گریخته مي آمد و اورا درراه گرفته باز بند کرده بپایه سریر اعلی آوردند در خوارزم و چون یاغي شدن ابو سعید بمسامع علیه حضرت صاحب قران رسیده اورا عنایت فرموده فرمان داد که بند برداشتند و ایل والوس بیسود را بدو ارزاني داشته

---

(۱) دربعض نسخ بجایش (آله طاق) دیده شد *

پیش امیر جهان شاه فرستاد و چون صاحب قران کامگار از
خوارزم بمستقر سریر سلطنت بسعادت معاودت نمود رمضان
خواجه و دیگر بهادران را با چند قوشون از عساکر گردون
مآثر بمعاونت امیر جهان شاه روانه گردانید و اورا فرمان
داد که هرجا که دشمنان روند از عقب ایشان بروند برحسب
فرمان امیر جهان شاه و خواجه یوسف از قندز و بقلان در عقب
مخالفان روان شدند و از عقبه هندوکش و کابل گذشته
در موضع لقمان بجنید وابو سعید رسیدند وایل والوس ایشانرا
غارت گردانیدند وآنچه از صدمه قهر ایشان بجان خلاص
یافتند بسند گریختند وچون امیر آقبوغا ازان حال آگاه شده
بود از هرات روی قصد بایشان نهاد و امیر سیفل قندهاری
لشکر آنجا جمع آورده در راه با میر آقبوغا پیوست و باتفاق
از عقبها و جنگلها گذشته بآن سرگشتگان روز برگشته رسیدند وراه
برایشان به بستند *   * بیت *

* گوئیی بقصد دشمن صاحب قران بلا *
* میروید از زمین وهمیی بارد از هوا (۱) *

ایشان از بیم جان سراسیمه بجنگ مشغول گشتند وبعد از آنکه
بسیاری کشته شدند واندك چیزیی که با ایشان مانده بود عرضه

(۱) چنین است در اکثر نسخ ودر بعض کتاب بجایش (سما)
مکتوب است *

غارت و تاراج گشت جنید و بایزید و ابو سعید بهزار مشقت سر بدر برده بجانب هندوستان بدهلي رفتند وعساکر منصور قرین سلامت و غنیمتِ موفور بمواضع خود باز گشتند * * بیت *

* سپاهِ خسرو صاحب قرانِ بنده نواز *

* بهر کجا که رود با غنیمت آید باز *

و دران ایام که رایت نصرت شعار متوجه خوارزم بود سیورغتمش خان در ولایت بخارا بیمار گشته بود وبعد از چند روز شنقار شده بجوار رحمت پروردگار پیوست و نعش اورا ازانجا نقل کرده درچلکاي کش نزد یک قویقان(۱) یغاج در گنبدي که از مستحدثات او بود دفن کردند تغمده الله بغفرانه ودران وقت که حضرت صاحب قران از تسخیر خوارزم فراغ یافته در پاییز بدارالسلطنة سمرقند معاودت فرمود و آن خطه فردوس آیین از فرِّقدوم همایون غیرت سپهر برین گشته سلطان محمود پسر سیورغتمش خان را بجاي پدر مقرر گردانید ورای عالم آراي پرتوِ عواطف و اشفاق برحال اولاد واعقاب انداخته فرموده حضرت رسالت پناه را حیث قال صلی الله علیه وسلم تناکحوا توالدوا تکثروا وجه همت عالي ساخت گماشتگان جهت ترتیب طویهاي بزرگ بپاي سعي واجتهاد برخاستند و اهالي مملکت دست سرور و

(۱) در بعض کتب بجاي قویقان (قوبقان) است *

شادماني به تزيين شهر برگشاده آذينها بستند و تعبيها آراستند ودرباغ بهشت که نامش ازمحاسن صفات نشان ميدهد و مشاهده صفاتش مطابقه اسم ومسمی بيان می کند سراپرده وخرگاه فراوان بفسحت زمين و رفعت آسمان بزدند و برافراختند وآن را بفرشهای ملون و بساطهاي ملمع وهرگونه تکلف وتجمل از غرودرروزوا هرجواهرمزين و مرصع ساختند و حضرت صاحب قران اميرزاده محمد سلطان و اميرزاده پيرمحمد برادرش و اميرزاده شاهرخ را باکرايم جلايل حورانژاد بطريق شرع مطهر عقد بسته درباغ بهشت بتاريخ سنه (تسعين وسبعماية) داماد کرد * * بيت *

* حبذا عقدي که عقدِ ملك را داد انتظام *

* حبذا عهدي کزوشد رونق عالم تمام *

* تادران بزم همايون گوهرافشاني کند *

* آسمان ازبدِ وفطرت پرجواهرداشت جام *

وبعد ازاتمام اين مهام صاحب قران گردون غلام لشکرِ بهرام انتقام را اجازت انصراف داد واميرزاده ميرانشاه بخراسان رفت و اميرزاده عمرشيخ باندگان و حضرت صاحب قران آن زمستان درسمرقند باقبال و کامراني بگذرانيد *

گفتار درنهضت همايون حضرت صاحب قران بجنگ توقتمش خان وظفر يافتن بعون ملک ديان

چون توقتمش خان را سرنوشت شقاوت که خامه جف القلم بر پیشانی ادبار و خذلان او رقم زده بود بران داشت که حقوق عنایت و رعایت حضرت صاحب قران فراموش کرده بر کفران نعمت اقدام نموده و از تمام الوس جوجی که از میامن تقویت و تمشیت آن حضرت باو رسیده بود لشکری گران جمع آورده *   * بیت *

* ز روس و چرکس و بلغار و قبچاق *
* قرم باکفه و آلان و آزاق *
* همان از باشقرد و از مکس هم *
* سپاهی بس گران آمد فراهم *

و با چنان لشکری از حیز شمار بیرون و از اوراق اشجار و قطرات امطار افزون بتاریخ اواخر سنه (تسعین و سبعماية) موافق لوی ئیل اول زمستان متوجه حضرت صاحب قران شد آنحضرت چون برین حال اطلاع یافت با لشکر سمرقند و کش از مستقر سریر سلطنت نهضت فرمود و ساغرج را مخیم نزول همایون ساخت و تواجیان را جهت جمع و احضار عساکر نصرت شعار باطراف و اقطار ممالک روان گردانید و بحسب اتفاق آن سال شدت برودت هوا بمرتبهٔ بود که آسمان همواره پشت سنجاب بردوش افق کشیده بود و زمین پیوسته شکم قاقم پوشیده *   * نظم *

* ز برف گشته زمین همچو صفحهٔ کافور *
* ز ابر مانده جهان همچو گنبدِ بی نور *
* هوا ز غایتِ سرما چنان نمود اثر *
* که برد خاصیت از طبع مردمِ محرور *

دران حال خبر آوردند که منغلای توقتمش خان ایل یغمش اغلن با سپاهان گران از آب خجند گذ شته در نزدیک اچوک زرنوق نشسته است حضرت صاحب قران فی الحال عزم فرمود که بتعجیل بر سر ایشان رود امراء و نوینان زانو زده مبالغه نمودند که چندان توقف می باید فرمود که لشکرها از اطراف جمع آیند نقد این گفتار در محک رای اصابت شعار آنحضرت تمام ننمود واز تبعهٔ فی التاخیر آفات اجتناب واجب شناخته بر حسب اشارت * * بیت *

* از امروز کاری به فردا ممان *
* چه دانی که فردا چه گردد زمان *

امضای عزیمت را صواب دانست و دستِ توکل در حبل متین تایید صمدانی استوار کرده جمع شدن لشکر را نپایید وبا وجود آنکه در تمام راه تا سینهٔ اسپ برف نشسته بود با جمعی خاصگیان برف کوفته متوجه گشت و شبگیر کرده *

* بیت *

روان شد باقبالِ فتح وظفر * سعادت به پیروزیش راهبر

سعودِ فلک نصرتش را ضمان * جنودِ ملک درپیش حرزخوان
و امیرزاده عمرشیخ از ازندگان لشکر آنجا مرتب داشته و از کنار
آب خجند شتافته بموکب همایون پیوست صاحب قران
گیتی ستان کونچه اغلن و تمور قتلغ اغلن و شیخ علي بهادر را
با جمعی سپاه روانه ساخت تا راهِ گریز بر دشمنان به بندند
روز دیگر در وقت طلوع آفتاب ماهچه رایت نصرت انتساب
از بالای تل انبار برآمده بیاغي رسیدند و سورن انداخته
جنگ درپیوست * * نظم *
پراز نالهٔ کوس شد مغز میغ * پراز آبِ شنجرف شد جانِ تیغ
زآوازِ اسپ و خروشِ سوار * فرو مانده دستِ سواران زکار
و چون آتشِ حرب از بادِ حمله دلاوران اشتعال یافت
نسیم فتح از مهبِّ اقبال حضرت صاحب قراني وزیدن
گرفت و مخالفان پشت هزیمت نموده رو بگریز نهادند
و بسیاری از ایشان درزیردست و پای اجل سراسیمه گشته
نیست شدند و بعضی از بیمِ تیغِ آتش بار خود را درآب خجند
انداخته خاکِ وجود شان ببادِ فنا بررفت و آنها که از قتل
خلاص یافته بصوب گریز مي شتافتند لشکرِ منصور که پیش تر
رفته بودند تا راه بر یاغي بگیرند از پیش ایشان درآمدند
و سپاهِ ظفرپناه از عقب روان شده ایشان را شکاري وار
از اطراف و جوانب درمیان گرفتند و بزخم تیر و سنان

و شمشیر و گرزِ گران دمار از روزگارِ ایشان بر آوردند و عنان حیات شان بدست قهر عزرائیل سپردند و ایدیکی بیردی بخشی را دستگیر کرده خواستند که سر از تن جدا کنند او از بیمِ جان نامِ خود اظهار کرد و او را زنده پیش صاحب قران گیتی ستان آوردند آنحضرت احوال و اوضاع توقتمش خان را استکشاف نموده او را خلعتِ عفو پوشانید و جامه داده بعنایت پادشاهانه مخصوص گردانید و بعز ملازمت موکب همایون سرافراز گشت * مصراع *

* آزاد بندهٔ که بود در رکاب شاه *

و ازان موضع کوچ کرده بسعادت معاودت فرمود و در ماه صفر سنه (احدی وتسعین وسبعمایة) در آقار فرود آمد و آنجا توقف نمود و چون از قدوم طلیعهٔ لشکرِ بهار سپاهِ تباه کار سرما پشت هزیمت داده اند و عساکرِ بهجت آیین سبزه و ریاحین از اطراف و اکناف صحاری وبساتین در حرکت آمدند *

* بیت *

* سلطانِ گل رسید و دیارِ چمن گرفت *
* و اطرافِ جویبار سپاهِ سمن گرفت *

لشکرِ ظفر جنایب از اطراف و جوانب برسیدند امیرزاده میرانشاه با سپاه از خراسان بدرگاه عالم پناه آمد و لشکرِ بلخ و قندز و بقلان و بدخشان و ختلان و حصار و دیگر بلاد

و امصار بمعسکرِ همایون پیوستند * * بیت *

از آوازِ اسپان و گردِ سپاه * نه خورشید تابنده پیدا نه ماه
چنان شد زگردِ سواران جهان * که خورشید شد گفتیی اندر نهان

حضرت صاحب قران گیتیی ستان فرمان داد که امیرزاده عمر شیخ و امیر حاجیی سیف الدین و ایکو تمور بروند و بر آب خجند از کشتیها و عمد پل سازند ایشان بامتثال امر مبادرت نموده برفتند و در چند موضع پول بستند و خبر بحضرت صاحب قران فرستادند آنحضرت بتاریخ ربیع الاول سنه (احدی و تسعین و سبعمایة) موافق اول ایلان ئیل ازانجا کوچ کرده درضمانِ امن و تایید ملک دیان روان شد و چون بکنار آب رشید با فرزندانِ کامکار و تمام لشکرِ نامدار بآن پولها ازآب بگذشتند و تمور قتلغ آوغلان و سونجک بهادر و عثمان بهادر را برسم منقلای تعیین فرمود و چون ایشان بر حسب فرمان روان شدند قراول از پیش فرستادند و فرستادگان قراول دشمن را دیده باز گردیدند و خبر بامراء رسانیدند و امراء با لشکر کمین کرده خود را ننمودند و مخالفان چون کسی را ندیدند و شب درآمد از سرِ فراغت چون بختِ خویش بخواب مشغول شدند غافل ازین معنیی که * * بیت *

نباید غنودن چنان بی خبر * که ناگاه سیلیی درآید بسر

لشکرِ نصرت شعار از دولتِ بیدار سوار شده بر ایشان شبیخون بردند * * بیت *

شبِ تیره رفتند کُند آوران * چو شیرِ ژیان بر سرِ دشمنان
بگرز و سنان و بشمشیر و تیر * بر آورده از جانِ دشمن نفیر
دران شب دلیرانِ نصرت شعار * بکشتند از ایشان فزون از شمار

و چون بیشتر لشکرِ یاغی بقتل آمدند بقیه که خسته و جسته بصد مشقت ازان ورطه سربدر بردند و روی بگریز نهادند و از آب ارچ عبور نموده بتوقتمش خان رسیدند و لشکرِ او صیران را محاصره کرده بودند و درانجا جنکرجه ولاد و قوشچی بمنع و معارضه مشغول گشته جنگهای مردانه کرده بودند و توقتمش خان بعد از عجز از تسخیرِ صیران بیسی را غارتیده دران صحاری نشسته بود و چون او را از وصولِ سپاهِ منصور آگاهی دادند شاه و سپاه هرکه این خبر شنید از شکوهِ دولت حضرت صاحبقران پای ثبات و قرارش بلغزید و خوف و هراس بر ایشان استیلا یافت لشکری بآن کثرتِ سوار[1] و بسیاری اهبه و استعداد بمجرد آوازه از هم فرو ریخت و هرکس دستِ اضطرار در دامنِ فرار آویخت و بی توقف منهزم شده کالجراد المنتشر متفرق و پراگنده شدند *

* بیت *

---

(۱) در دو نسخه بجای سوار (سواد) است *

از آوازهٔ شاه صاحب قران * فرو ریخت از هم سپاهی گران
ندیده کس از دور گرد سوار * گزیدند یک سر طریق فرار
از یشها نباشد به نزد لبیب * ز اقبال صاحب قرانی غریب
صاحب قران گیتی ستان چون از انهزام مخالفان آگاهی
یافت امیر حاجی سیف الدین را با اغرق بسمرقند فرستاده
و بنفس مبارک ایلغار فرموده در عقب دشمنان روان شد
و خواجه شیخ قوچین و توبلاق قوچین و قراقان بهادر و اسمان شاه
و دولتشاه جباجی با چهل مرد گزیده دو اسپه بزبان گیری
از پیش بفرستاد ایشان در موضع سارق اوزن بقراول دشمن
که در عقب استاده بودند رسیدند و جنگی عظیم کرده بسیاری
از ایشان را بقتل آوردند و بقیة السیف بگریختند و چون
بهادران نصرت قرین مظفر و منصور باز گشتند و در بیابان
بقتبه ترخان که با صد خانه دار نشسته بودند دوچار خوردند
و بایشان نیز داد رزم و پیکار داده به نیروی دولت قاهره
قتبه ترخان را که بزرگ آن طایفه بود دستگیر کرده و اورا
با قوم و گله و رمه بقهر و غلبه رانده بموضع آقسوما بمعسکر
همایون رسانیدند حضرت صاحب قران از ان موضع نهضت
فرموده براه اورنگ چقل از چول گذشته بموضع بیلن رسید
و از انجا روان شده از ساریق اوزن و کورجون گذشته به آل
قوشون نزول فرمود *

گفتار در فرستادنِ حضرت صاحب قران امیرزاده میرانشاه را بخراسان

در موضع آل قوشون خبر آمد که ملوک سربدال و حاجی بیگ چون غربانی[1] و تمام لشکر کلات و طوس یاغی شده اند حضرت صاحب قران امیر زاده میرانشاه را باطفای نایرهٔ آن فتنه فرمان داد شاه زاده برحسب فرمان با لشکرِ نصرت شعارِ خود باز گردیده و بتعجیل تمام شب و روز رانده بسمرقند آمد و چون مامور بود بقطع مادهٔ فساد ممالک خراسان ملک پیر محمد پسر ملک غیاث الدین را باد و پسر زین العابدین و محمود که دران جا بودند شربت فنا چشانید و از نسل ملوک کرت کس نماند و شاهزادهٔ جوان بخت ازانجا بر سبیل استعجال بخراسان شتافت و در صحرای بحر آباد ملوک سربدال با فوجی از لشکر فدائی وار پیش آمدند و از سر جان گذشته بر لشکرِ شاهزاده حمله آوردند و جنگی عظیم در پیوست عساکرِ منصور جرنغار و برنغار پیش آمده ایشان را شکاری وار درمیان گرفتند و بزخمِ پیکان خاره گذار بیشتر آن اشرار را برخاکِ هلاک و بوار انداختند و ملوک شکسته و خاکسار بمشقت بسیار نیم جان بکنار انداختند و با جوقی از سپاه بیشتر زخم دار روی فرار بصوب عراق آوردند و امیر

---

(۱) در بعض نسخ بجایش (جانی قربانی) مکتوب است *

آقبوقا نیز از هرات متوجه رفع آن آشوب گشته بود طوس را
بعد از محاصره تسخیر کرد و حاجي بیگ برادر کوچک علي
بیگ جون غرباني ازانجا گریخته متوجه عراق شد و چون
بسمغان رسید سادات هزاره کربي اورا گرفته باز فرستادند
و به تیـــغ سیاست سپری شد و چون شاهزاده مشــــار الیه
مخالفان عصیان ورزیده را مقهور و مخذول گردانیده
عرصه آن مملکت را از خبث وجود ولوث جنود ایشان
پاک ساخت بمستقر سریر جلالت خویش فرمود * * بیت *
درختیست عصیان صاحب قران * که بارش هلاکست و رنج و هوان
کسي کارد آن شاخ نکبت ثمر * که روی نکوئي نه بیند دگر
وعزم حضرت صاحب قران گیتي ستان برقرار جزم بود که
بنفس مبارك درعقب توقتمش خان برود نوینان و امراء
اتفاق نموده زانو زدند و بزبان اخلاص و دولت خواهي عرضه
داشتند که اگر رای اعلی صواب داند اول بجانب خضر
خواجه اغلن پسر تغلقتمور خان وانکاتورا توجه نماییم و ایشان
را گوشمالي بسزا داده نوعی سازیم که دیگر باره اندیشه
جسارت و فضولي بخاطر راه ندهند وبعد از فراغ ازان مهم
روی عزیمت بصوب توقتمش خان آوریم حضرت صاحب قران
سخن ایشانرا بسمع رضا اصغا نمود *

گفتار در توجه حضرت صاحب قران بمغولستان

بر سرِ خضر خواجه اغلن و انکا تورا نوبت پنجم

در همین سال سنه (احدی و تسعین و سبعمایة) حضرت
صاحب قران گیتی ستان عزیمتِ جانب مغولستان مصمم
فرمود و از موضع آل قوشون مراجعت نموده براه بوری
باشی با لشکر و خدم و حواشی روان شد و از توپا لیلک
قرق گذشته بعقبه اوزناق بر آمد و اسپانِ لشکریان بغایت
لاغر بودند از هرده سوار سه نفر را بسمرقند باز گردانید
و اسپانِ ایشان را بهفت نفر دیگر قسمت فرمود و لشکر را
دو اسپه ساخته بسعادت و اقبال روان شد و چون باتقن سوری
رسید آب نبود و سپاه از بی آبی در زحمت بودند و دو سه
روز چاهها کنده آب حاصل می کردند و می رفتند ناگاه از
رشحات فیض الهی دران بیابان در فصلِ تموز بر سرِ سبزه برف
و یخ بسیار یافتند چنانچه تمام لشکریان با اسپان و چهارپایان
همه سیراب گشتند و بادای شکرباری تعالی و تقدس
قیام نموده روان شدند و چون بموضع توغره اوتلغ رسیدند
برحسب فرموده شکار انداختند صحرای الغریالی را رانده
خرگور بسیار صید کردند و هرچه فربه بود برداشتند و آنچه
لاغر بود بگذاشتند و در صحرای اولن چرلیغ بموضع چپارایغر
رسیده فرود آمدند و از سپاهِ انکا تورا اولن بوغا و انیک چک
با هزار سوار آمده دران صحرا بطلب قبیله بهرین می گشتند

میرک ایلچي و پیرعلي تاز قراول دست راست لشکر منصور
بودند بایشان دوچار خورده دست جلادت و اقتدار بجنگ
و پیکار برگشادند و مخالفان بی توقف پشت هزیمت نموده
رو بگریز نهادند لشکر ظفرقرین شخصی ازایشان را دستگیر
کرده بپایه سریر اعلی آوردند و کیفیت احوال ازو استفسار
نموده معلوم شد که انکاتورا در موضع اورنک یار نشسته است
حضرت صاحب قران درزمان شیخ علي بهادر و ایکوتمور
را با جمعي امراء با یلغار روانه آن جانب گردانید و فرمان
داد که بتعجیل تمام رانده سعي نمایند تا بموضع اورنک یار
بانکاتورا رسند وفرمود که دران راه اصلا آتش نکنند تا دشمنان
از توجه ایشان آگاه نگردند و آن حضرت با عساکر گردون مآثر
شبگیر کرده بعون ذوالجلال برسبیل استعجال در عقب ایشان
روان گشت و چون روز شد بظهور پیوست که غجرجي راه غلط
کرده بجای دیگر افتاده اند آن روز براه قیان قازی بتعجیل
تمام رانده شب هنگام بکول سالي فرود آمدند روز دیگر راه
یافته بپای اکوز رسیدند و چون درانجا نزول کردند صاحب
قران گیتي ستان با شاهزادگان و نوینان و امراء مشورت
فرمود که چون ما سه روز راه غلط کردیم شاید که دشمنان خبر
یافته باشند و متفرق شده مصلحت آنست که از دو طرف
متوجه ایشان شویم بنا برین امیر زاده عمرشیخ را با بعضی

لشکر روانه گردانید و امیر جلال پسر امیر حمید را غجرجی
ایشان ساخت و بنفس مبارک با باقي سپاه براه شرا[1] و شباد تو
و قوي مراغ و قوراغن و بویورلاغو گذشته بموضع قراغوجور
بر آمد و امیرزاده عمر شیخ با سپاه نصرت پناه کوه و بیابان
قطع کرده مي رفتند وهرجا که با قوم دشمن دو چار مي خوردند
جنگ کرده همه را مقهور و منکوب مي گردانیدند
تا در موضع قوباق بانکاتورا رسیدند واز طرفین سورن
انداختند * * بیت *

دلیران و شیران دشمن شکار * بر افروختند آتش کارزار
زخون گشت پردامن آسمان * زبیم آب شد زهرهٔ روزکار
فرو بسته لبهای مردم ز نطق * فرو مانده اعضای گردان زکار
بهادران لشکر نصرت شعار بعون تایید پروردگار بسیاری ازان
بی دینان را بقتل آورده ایشان را بشکستند وانکاتورا
را تکامشي کرده ازولایت بدر کردند واز موضع قاقمه برجی
بگذرانیدند و غنایم بی شمار بدست آورده بسی دختران
ماه رخسار و پري چهرگان لاله عذار اسیر گرفتند و شاهزادهٔ
کامگار بعد از قهر و طرد مخالفان بدکردار مظفر و منصور باغنایم
نامحصور بسعادت معاودت فرمود ودر موضع اختاد[2] یکتور

(۱) در دو کتاب بجایش (شراد و شیارتو) دیده شد (۲) در دو
نسخه بجایش (اختهٔ دکتور) مکتوب است *

بعز بساط بوس حضرت صاحب قرانی فایز شد و چون مدتی بود که شیخ علی بهادر و ایکو تمور بایلغار رفته بودند و هیچ خبر از ایشان نمی آمد فرمان اعلی بنفاذ پیوست که امیر زاده عمر شیخ با فوجی از سپاه بتفحص حال ایشان روان گردد شاهزاده برحسب فرمان روی توجه براه نهاد و بعد از چند روز شیخ علی بهادر و ایکو تمور از راهی دیگر بمعسکر همایون ملحق شدند و امیر زاده عمر شیخ چون به بیابان ایت ایچمس آله کول رسید ناگاه با هشت صد سوار از دشمنان کلان تر ایشان قرابیان تمور دوچار خورد و دران حال با شاهزاده پنجاه کس بیش نبود اما مجموع امراء و بهادران بودند مثل خداداد حسینی و تمور خواجه آقبوغا و حاجی محمود شاه یسوری و پیر حاجی ارلات و امثال ایشان بقوت استظهاری که لشکر ظفر قرین ٭ مصراع ٭

٭ باقبال صاحب قران داشتند ٭

توکل بر قادر نصرت بخش کرده بی اندیشه و هراس بر ایشان حمله کردند ٭ بیت ٭

٭ در بیابان بی حصاری کز عدو باشد پناه ٭
٭ هریکی را در مقابل شانزده کس کینه خواه ٭
٭ لشکر صاحب قران دست جلادت برگشاد ٭
٭ دل بتایید الهی بسته و اقبال شاه ٭

* تیغ کین را برکشیدند از نیام انتقام *

* روز روشن گشت بر چشم بد اندیشان سیاه *

شاهزاده از صدق نیت و حسن اعتقاد در جهاد آن فرقهٔ
بغی و فساد داد مردی داده دستبردی نمود که ملک
بر فلک زبان تحسین گشاده بر شجاعت و جلادت او آفرین
خواند پیرحاجی پسر تیلانچی ارلات که از شجعان و کماة
روزگار بود نقد شجاعت را بسکه جلادت زد و چون شیر غرین
دران دشت کین بسی از مخالفان بی‌دین را داغ فنا
بر جبین حیات نهاده تن برزمین انداخت و جان باسفل
السافلین روان ساخت و رفع منزلتش را از کمین قضا تیری
بمقتل او رسید و بسعادت شهادت فایز شد و از کرامت
و قاتلوا و قوتلوا لاکفرن عنهم سیاتهم بهره‌مند گشت
* مصراع * * زهی حیات نکونام و مردن بشهادت *
آخر الامر از مطلع وعد وان جندنا لهم الغالبون اختر
سعادت گستر فتح و فیروزی طلوع نمود و مجاهدان نصرت
قرین بر مخالفان فساد آیین ظفر یافته ایشان را منهزم
گردانیدند و بسیارے را بقتل آورده هرچه داشتند از اموال
و چهارپایان بغارتیدند و گلهای اسپ و گوسفند رانده سالم
و غانم بمعسکر همایون مراجعت کردند * نظم

* بفرّ دولت صاحب قران و عون اله *

* امیرزاده عمر شیخ و آن گزیده سپاه *
* گشاده بازوی سعي و کشیده تیغ جهاد *
شکسته دشمن بد کیش و کنده بیخ فساد
* بسوی اردوی اعلیٰ محلّ جاه و جلال *
* مظفر آمده با عالمی غنیمت و مال *

و چون صاحب قران گیتي ستان بموضع قراغوچور رسیده نزول فرموده اموال و غنایم که عساکر گردون مآثر از اطراف و جوانب جمع آورده بودند بر لشکریان قسمت نموده و چندان دران موضع توقف فرمود تا اسپان ایشان فربه شدند و فرمان داد که امیر جهانشاه وارج قرابهادر و دیگر آمرای با سی هزار سوار ایلغار کرده بطرف ارتیش بطلب دشمنان شتابند ایشان برحسب فرمان روان شدند و شب و روز رانده بآب ارتیش رسیدند و نیمی لشکر ازین جانب آب و نیمی ازان جانب بجست و جوی مخالفان کنار کنار آب روان شدند بهر موضع از جزایر و غیر آن که دشمنان گریخته پناه برده بودند چون برسیدند ایشان را بقتل و نهب و غارت دمار از روزگار برآوردند و باین طریق اسیر بسیار و غنیمت بی شمار جمع آورده مظفر و منصور باز گشتند و بموکب همایون پیوستند حضرت صاحب قران ایل و الوس مغولستان که بحوزهٔ تصرف و ضبط در آمده بود کورنها کرده با میر لعل،

براد ر طغي بوغا برلاس و تيمور بوغا و ديگر امراء قوشون سپرده روانه سمرقند گردانيد و ايشان آن جماعت را رانده با اموال و غنايم بسمرقند رسانيدند وحضرت صاحبقران از چول[1] گذشته و منازل و مراحل طی کرده بمحل ايمل غوچور رسيد و در سرای اوردم مبجل و معظم نزول فرمود *

گفتار در قورلتای فرمودن حضرت صاحب قران و فرستادن لشکر باطراف و جوانب مغولستان باستيصال الوس جته

وچون حضرت صاحب قران گيتي ستان که * شعر *

* له همم لا منتهى لکبارها *

* و همته الصغرى اجل من الدهر *

هرمقصد که وجهۀ همت عالي ساختی و سايه التفات بران انداختی تا باکمل طرق و اتم وجوه در حيز حصول نيامدی خاطر مبارک ازان نپرداختی درين يورش همايون با آنکه سپاه نصرت پناهش بکرات و مرات بر دشمنان ظفر يافته بودند و ايشان را مغلوب و منکوب گردانيده چنانچه بتفصيل گذارش پذيرفت باز درباب استيصال الوس جته با شاهزادگان و نوينان مشورت فرمود و فرمان شد که عساکر گردون مآثر فوج فوج از راههای مختلف روان شوند و مجموع اراضي

(۱) در بعض نسخ بجايش (موضع چوی) و در بعض (موضع چور) است *

وصحاري آن قطر که محلّ حرکت وسکون قوم جته است
احاطه نموده هرجاکه ازایشان نشان یابند اثرنگذارند
وبرحسب فرمان واجب الاذعان مجموع غجرجیان وقلاوزان
جمع آوردند و راهها تحقیق نموده ثبت گردانیدند وبر
شاهزادگان وامراء قسمت کرده مقرر شد که هرطایفه
با غجرجي معین ازراهي مخصوص متوجه قلع وقمع مخالفان
شوند وجمعي که ازبیم تیغ جان ستان ایشان ازهرگوشه بیرون
رفته اند همه رابدست آورند ومجموع درموضع یولدوز جمع
آیند ازانجمله امیرزاده عمرشیخ با لشکریانهگان غجرجي
ایشان برهان اغلن وبیان تیمور پسربیکیجک جته برحسب
فرموده براهي که مقررشده بود روان گشتند واطراف
وجوانب طریق را تاخت کرده هرجاکه دشمنان را مي
یافتند بقتل وغارت کار مي ساختند وازعقبه دوبسین اندور
گذشته بقصبه قرا خواجه رسیدند ومسافت میان سمرقند
وقرا خواجه سه ماهه راه کاروان است وفوجي دیگرامیر
جهانشاه وشیخ علي بهادربا سي هزارسوارآراسته نوکرسنقور
را غجرجي ساخته از راهي که تعیین رفته بود روانه شدند
وازقراارت وشورغلوق(۱) گذشته هرجاکه بیاغي رسیدند
بکشتند وبغارتیدند وفوجي دیگرعثمان عباس بابیست هزار

---

(۱) دربعض کتب بجایش (قرغلغ) مشاهده رفت *

مرد تیغ گزار امیر جلال حمید غجرجي شده براه سغیزغان(۱) به سغولغان لیق و کوک یار بشتافتند * مصراع *

* و دید انچه دید هر کرا یافتند *

و فوجي دیگر خداداد حسیني و مبشر بهادر با بیست هزار مرد پرخاش جوی جلادت آثار قمارتقو را غجرجي ساخته از راه ارچکو روانه شدند و چون بموضع بیقوت رسیدند با قوم بولغاجي ویلکر ملاقي شده جنگی عظیم واقع شد * نظم *

* ز تیغ گشته هوا همچــو میغ آتشبار *

* ز نیزه گشته زمین همچو باغ آهن پر *

* زگرد گُرد ان گردون شده بلون زمین *

* ز نعل اسپان هامون شده بشکل قمر *

* به نیزه کرده سران چشم بد سگالان کور *

* ز نعره کرده یلان گوش خاکساران کر *

و آتش آن پیکار یکشبانروز مشتعل بود تا باد فیروزی از چمن دولت صاحب قران وزیدن گرفت و بهادران شجاعت شعار بزخم شمشیر آبدار مخالفان خاکسار را مقهور گردانیده منهزم و متفرق ساختند و غارت کرده باغنایم بسیار مظفر و کامگار

---

(۱) دربعض نسخ بجایش (سغرغان سغرلاغو و سوغالغان لیغ) و دربعض (سعیورغان سوغولغان لیغ) و دربعض (سغرغان سغرلاغو) دیده شد *

باز گشتند و حضرت صاحب قران بنفس مبارك با لشكر قول نهضت فرمود و كلن دوجي باتفاق فتح و ظفر غجرجي شده براه الغ قول توجه نمود و از معسكر همايون ايلغار كرده بسيچقان دبان برآمد و الوس بولغاجي را دگربار نكبت وادبار در معرض صدمهٔ قهر عساكر گردون مآثر انداخته بيلك حمله دمار از روزگار پريشان آن بي دينان برآوردند و اموال نامعدود و غنايم نامحصور بدست مكنت و اقتدار لشكر منصور افتاد و حضرت صاحب قران درزمان توجه بجانب توقتمش خان امير يادگار برلاس و امير سليمان شاه و امير شمس الدين ترخان را در تركستان گذاشته بود و چون لشكر توقتمش خان را شكسته و راندهٔ عنان عزيمت ازان صوب مصروف گردانيد و بطرف جته معطوف داشت بايشان كس فرستاد كه شما نيز بمغولستان درآييد و بقلع و قمع دشمنان مشغول شويد ايشان برحسب فرمان بمغولستان درآمده توبي[1] بوغا شيخ را بفرمودهٔ حضرت صاحب قران دران سرحد بگذاشتند تا بزراعت اشتغال نمايد و خود بطلب دشمنان روان گشته منازل و مراحل قطع كرده از اورد بان بگذشتند و از آب ايله عبور نموده و بسوت كول وچچكليك رسيده ايل و الوس آن نواحي را غارت كردند و مال و غنيمت بسيار بدست آن

(۱) دردو كتاب بجايش (توبي) ديده شد ه

سپاه جلادت آثار آمد و ازانجا بطرف بالای قاز روان شده هرجا که با مخالفان دوچار خوردند ایشان را بکشتند یا در قید اسار(۱) آوردند * بیت *

* بهرکجا که رسید آن سپاه کشورگیر *
* عدو ز تیغ هلاک ار برست(۲) گشت اسیر *

وبطلب ایل بولغاجي وسالوجي اطراف آن نواحي را تفحص نموده مي رفتند وچون ازمولزود(۳) بگذشتند بخضر خواجه اغلن که حاکم مغولستان بود باز خوردند وبا او غلبه بسیار بود نوییان وامراء با ایشان سواره درآویختن مصلحت ندیدند وگریختن شیمه واز آن سپاه ظفرشعار نبود بضرورت پیاده شدند وچلبرا سپان برکمر استوار کرده بر دشمنان تیر باران کردند وبزخم پیکان جان ستان راه تسلط واستیلاء بر ایشان به بستند وچون بعد از کوشش بسیار که ازجانبین دو شبانروز بنمودند * بیت *

* یکی پشت بر دیگری بر نگاشت *
* نبگذاشت آن جایگه را که داشت *

هرچند کوپلک ودیگر امراء وبهادران چنه پروانه وار خود را برآتش پیکار زدند ظفری نیافتند وجنگ قایم شد همه را

---

(۱) دریک نسخه بجایش (اسارا) (۲) در دو کتاب بجای برست (بدست) (۳) در بعض نسخه بجایش (موازود.و) بنظر آمد *

غبطهٔ ناموس دران بود که عرصهٔ آن مقاتله و جدال بصلح
ریخته شود و امراء نامدار با خضرخواجه اغلن عقد مصالحت
بشرط و عهد موکد گردانیده بصوب یلدوزکه موعد اجتماع
عساکرگردون مآثربود باز گشتند و شاه ملک ترخان ازان جنگ
فرار اختیار کرده خود را دربیابان انداخته بود درموضع
کیتوبد[(۱)] ولت زمین بوس حضرت صاحب قران استسعاد یافت
و حالی که مشاهده نموده بود یکی در ده معروض داشت
و چون صورت واقعه بمسامع علیه آن حضرت رسید به تعجیل
هرچه تمام تر روان شد و بتومان سلطان محمود خان پیوسته و از
کون گزگذشته بموضع یولدوز رسید و امیریادگار برلاس و امیر
سلیمان شاه و امیرشمس الدین عباس و غیاث الدین ترخان
که از محاربه ومصالحه خضرخواجه اغلن انصراف نموده
متوجه بودند درانجا بسعادت بساطبوس سرافراز گشتند
صاحب قران گیتی ستان مردان کار از لشکراختیار فرموده و
اغرق را گذاشته بایلغا رروان شد و ازگذرگاه اولاقینا ور از آب
گذشته درعقب خضرخواجه اغلن بشتاب براند و دران
بیابان بی پایان * * بیت *

* که کس ندیده فرازش مگر بچشم ضمیر *
* کسی نرفته نشیبش مگر بپای گمان *

---

(۱) در بعض نسخ بجای کیتو (کیتور) است *

* زتنگ عیشی برفروهاش بوده همای *
* از استخوان مسافرن خیرهای گران *
* کسی بروز سفید و شب سیاه درو *
* بجز کبودے گردون ندیده هیچ نشان *

فراز و نشیب عقبها و مغاکهای آن قطع کرده بموضع قرابلاق رسید
و ازانجا روان گشت و چون از تیرتاش گذشته در قوشون قاے
سیاهي سپاه دشمن پیدا شد دران محل توقف فرمود مخالفان
چون از وصول لشکر منصور آگاه گشتند خوف و هراس برایشان
غالب شده درهمان شب آهنگ گریز کردند و هرکس سرِخود
گرفته * * بیت *
یکی شان سر از پا ندانست باز * بیابان گرفتند و راهِ دراز
نگون سار کرده دُرَفشِ سیاه * برفتند لرزان به بی راه و راه
و لشکر جته چون ازهم فروریخت از غایتِ دهشت هرفوجی
بگوشهٔ بدر رفتند گروهي انبوه بهمان صوب که لشکر منصور آمده
بودند گریخته میرفتند و با امیرزاده عمر شیخ باز خوردند
و سپاه شاهزاده ایشان را غارتیده دمار ازروزگار برآوردند
و قلبه ازان گریختگان بطرفی دیگــر بیرون رفته بودند امیر
جهان شاه و شیخ علي بهادر با ایشان دوچار خورده همه را
بهمان طریق کار پساختند * * شعر *
کسی را که برگشت روز از قضا * بکوشش نیابد خلاص از بلا

اگر باد گردد بگاهِ گریز * شود آسمان بر سرش فتنه بیز
حضرت صاحب قران از کوتل تاري رین گذشته دشمنان را تا قراناش تکامشي فرمود و خضر خواجه اغلن دل از ملک و مال بر داشته بهزار حیله جان بدر برد * * بیت *
خضرخواجه کوچنه را بود خان * چو بگریخت از بیم صاحبقران
شد آواره یکبار ه از جای خویش * تن از بیم لرزان دل از غصه ریش
نه ملک و نه مال و نه لشکر بجای * ز دهشت ندانست سر را زپای
سپاهش همه کُشته یا دستگیر * زن وکود کانش بخواري اسیر
اُلُس گشته یکباره زیر و زبر * نمانده ز مردم دران بوم اثر
چنین باشد احوالِ آن پادشاه * که صاحبقران باشدش کینه خواه
عساکر گردون مآثر بقیه مخالفان را که دران کوه و صحرا بودند تا قولان کوتل تمام غارت کردند و غنیمت بسیار از اسپ و شتر و کوسفند و غیر آن بدست آورده اسیر و برده بی شمار گرفتند وصاحب قران سپهر اقتدار مظفر و کامگار از انجا باز گشته بجیش[1] آمد و غنایم آن فتوحات که محاسب وهم با تامل قیاس وتخمین از عقد شمار آن عاجز آمدي مجموع بر لشکر قسمت فرمود و از انجا بسعادت و اقبال نهضت نموده واز قچرتو و پلاچر عبور فرموده موضع یولدوز مضرب خیام نزول همایون

قراناش

---

(۱) در دو نسخه بجاي جیش (حلیش) و در یک کتاب بجایش (حلیس) است *

گشت امراء ولشکریان که برحسب فرمان باطراف وجوانب بقطع واستیصال دشمنان رفته بودند باغنایم بسیار وبرده بی شمار درین محل برحسب میعاد مقرر منصور و مظفر بسعادت بساط بوس فایز گشتند و آن موضعی است بغایت نزاهت وطراوت وچشمه بسیار دل پسند وعلف فراوان سودمند * بیت *

زبس چشمهٔ روشن باصفا * بیلدوز خوانند آن جای را
که معنی یلدوز اختر بود * همان چشمهایش منور بود
بقوت علفهای آن بوم و بر * بحدّیست از قدرت دادگر
که اسپ ارچه باشد ضعیف ونزار * چو یکهفته گردد دران مرغزار
شود همچو کوهی روان بیگزند * قوی هیکل و فربه و زورمند

و ازانجا تا بسمرقند دو ماهه راه کاروان است و حضرت صاحبقران کسی را پیش امیرزاده عمرشیخ فرستاد وفرمان داد که براه قهلغه روان شود و مجموع مخالفان را که دران نواحی و حوالی باشند مستاصل و ناچیز گرداند شاهزاده با متثال امر مبادرت نموده از قهلغه گذشته درراه بکوپلک که از امرای بزرگ جته بود بازخورد و جنگی عظیم واقع شد * نظم *

* خروش آمد و نالهٔ کره نای *
* بر انگیخت شهزاده لشکر ز جای *
* دلیران رزم آزمای از دوروی *

* خروشان و جوشان شده کینه جوی *

* همـــه دشت پر خستـــه و کشته شد *

* زمیـــن سربسر چون گل آغشته شد *

آخرالامر شاهزاده ارجمند از فرّ دولت ابد پیوند فیروز گشت وکوپلک را گرفته به تیغ انتقام بگذرانید وتمام الوس اورا بغارتید و اسپ و گوسفند بسیار غنیمت یافته ازانجا روان شد وازموضع کوزن واوج فرمان گذشته بکاشغر درآمد وازانجا نهضت نموده با لشکر ظفرقرین بمبارکي وطالع سعد باندگان که اقطاع خاصهٔ او بود نزول فرمود *

گفتار در مراجعت صاحب قران جهانگیر بمستقر سریر جلالت صریر خلافت مصیر

صاحب قران را چون خاطرهمایون از کارجته بپرداخت *

* شعر *

براعدای دولت مظفرشده * سپاه از غنیمت توانگر شده
همه دشمنان کشته یارانده * به بندش اسیران بسی مانده
دیار بداندیش را سربسر * همه رفته وکرده زیروزبر
برآورده از بوم دشمن دمار * برین گونه فرسنگ بیش ازهزار(۱)

عزم دارالسلطنة سمرقند را وجههٔ همت عالي ساخت وبا

(۱) دردوکتاب بجای هزار (شمار) دیده شد *

تمام عساکر گردون مآثر از کچک یولدوز نهضت فرموده به الغ[1] یولدوز درآمد و درانجا طوی عظیم کرده بعیش و عشرت مشغول گشت و تمام نوئینان و امراء و اشراف را بخلعت و کمر و انعام پادشاهانه محظوظ گردانید * * بیت *

* همه دشت خرگاه و پرده سرای *
* ز دیبای زربفت کرده بپای *
* نهاده بخیمه درون تخت زر *
* همه پیکر تخت دُرّ[2] و گهر *
* نشسته برو شاه توران سپاه *
* بچنگ اندرون گرز و برسر کلاه *
* بدان فتح یک جشن شاهانه ساخت *
* سران سپه را باحسان نواخت *
* بسی نامداران کشورکشای *
* بخدمت رهی وار گردش بپای *
* ز دست بتان نوش کرده بکام *
* شراب عقیقی بزرینه جام *
* دران عیش و عشرت چو شد چند روز *
* روان گشت ازان منزل دل فروز *

---

(۱) در بعض نسخ بجای الغ (اولوق) (۲) در سه کتاب بجای در (زر) دیده شد *

و امیر جهانشاه را در اغرق گذاشته در یکشنبه پانزدهم شعبان
سنه (احدی و تسعین و سبعمایة) موافق ییلان ایل متوجه
مستقر سریر سلطنت شد و بتعجیل رانده در یکشنبه هفتم ماه
مبارک رمضان خطه جنت آئین سمرقند از فر قدوم همایونش
غیرت سپهر بلند گشت جهانیان را از بشارت فتح حضرت
صاحب قران و مراجعت نمودن در عین اقبال و کامرانی
نهال آمال و امانی بازهار و اثمار بهجت و شادمانی
پاره و بار ورگردید آغایان و شاهزادگان و امراء و نویینان
نثارها کرده طویهای لایق دادند و پیشکشهای مناسب
کشیدند وازادارات اقداحِ افراح ریاض عیش وعشرت
چنان سرسبز و شاداب داشتند که فصل پاییز رشک بهار
و کافه خلایق در سایه عدل و احسان و مهادِ امن و امان
و شادمان آسوده از عمر برخوردار شدند وچون
زمستان برسید صاحب قران گیتی ستان ببخارا نقل فرموده
در کول فرکتی قشلاق کرد و دران محل قوریاها رفته قصرها
ساختند و خانها پرداختند وچون دران موضع کل متعدد
هست و هرگونه مرغان بتخصیص قو که بلفظ فرس آنرا ازج
می گویند بسیار می باشد و ازبرای قو شلامشی و صید طیور
بغایت مناسب افتاده لاجرم درما بین آن کولها مسند
خلافت مصیر از شکوه صاحب قران جهانگیر زینت پذیر

مي گشت وبندگان همای فرعنقا شکر[1] عمدها مرتب داشته بکولها درمي آمدند و بغلغله خروش و طنطنه طبل و کوس مرغان را رمانیده مي پرانیدند وتا رسیدن بکول دیگر قوشچیان جانوران مي انداختند شنقارتند حمله تیز منقار و چرغ فلک سرعت نسرین شکار بطیران درآمده مرغان قوي هیکل چون ارج و حواصل از اوج هوا بقهر و استیلاء فرو مي آوردند و چسره چربدل وباز بلند پرواز از کمین بر کلنک و قا کشاده چنگ قضا آهنگ را بخون ایشان یاقوت رنگ میساخت خروش قوشچیان قورا فحوای قوا انفسک مي شنوانیدند اما از آسیب حمله جان کسل طغرل اما نمي دید وآواز طبل باز مرغان را برا جتناب و احتراز میدا لیکن چلادت بحري و شاهین و دیگر جوارح صید آیین ایش سالم نمي گذاشت * نسب

* نه چندان زمرغان باندك زمان *

ز گرفتار مي شد که وصفش توان *

چه وفو بور و کثرت مرغان دران مواضع بمرتبه ایست که صاحب تاریخ جهان کشای ثبت کرده که شاهزادگان چغتای واوگدای یک زمستان درانجا قشلاق کرده بودند و هرهفته پنجاه شتر وارقو برسم شرلغه باردوی بزرگ که درظاهر

---

(۱) در بعض نسخ بجای شکر (شکار) مکتوب است *

سمرقند نشسته بود مي فرستادند والعهدة عليه وهم دران
زمستان اختر اقبال امير سليمان شاه باوج كمال صعود نموده
بعز مصاهرت حضرت صاحب قراني اختصاص يافت
وطويهاى پادشاهانه مرتب داشته پيشكش بسيار بمحل عرض
رسانيده وخدرمعلى سلطان بخت بيگم را بآن نويين كامگار
دادند وامیرزاده میرانشاه قضايا ومهمات خراسان بر
حسب دلخواه چنانچه ذكر كرده شد كفايت نموده متوجه
پایه سریراعلی گشت وامراء ونويينان باقامت رسم استقبال
قيام نمودند ودران قشلاق بشرف بساط بوس خسرو آفاق
فايز شد * بيت *

* چو پرداخت شهزادهٔ نامور *
* زانجامشي(۱) پيش تخت پدر *
* جهاندارش از لطف در بر گرفت *
* ببوسيد روى و سخن در گرفت *
* بپرسيدش از راه وهر بيش و كم *
* زهر در سخن راند شهزاده هم *
* وزان پس بسي پيشكشها كشيد *
* زمين بوسه داد و ثنا گسترید *
* شهنشه بسى آفرين خواندش *

۱) دراكثر نسخ بجاى انجامشي (الجامشي) ديده شده

* بجائي سزاوار بنشاندش *
* جهان شاه ازان اجتماع گزين *
* كزان تازه شد رونق ملك و دين *

و دراثناء آن زمستان بر مقتضاى راى حضرت صاحب قران امير زاده ابا بكر پسر شاهزاده ميرانشاه را دختر امير حاجي سيف الدين نامزد شد و خدر معلى خانزاده برسم طوي اقامت نمود و هم دران اثنا برحسب عادت روزگار كه هر شادماني را غمي و هرسوري را ماتمي درعقب مي باشد وانه هو اضحك وابكى مهد اعلى قداق خاتون كه حرم پدر صاحب قراني بود ازين سراى فاني بدار القرار جاوداني نقل كرد انا لله وانا اليه راجعون خاطر مبارك آن حضرت از وقوع اين حادثه بغايت متالم شد و چهرهٔ همايون كه ديدهٔ دين و دولت بآن روشن بود مصب سيول ملال و محن گشت ولاغرو * * ع *

* القلب تحزن والعين تدمع *

ختم كلام معجز نظام و رسم آش واطعام وافاضت خيرات وصدقات بفقراء و عجزة و ايتام فوق مايتصوره الاوهام باقامت پيوست و نعش محفوف بمغفرت را بكش برده دفن كردند وعز من لا يموت * * مصراع *

* روانش بخلد برين شاد باد *

وچون زمستان بآخررسید صاحب قران گیتي ستان عزیمت دارالسلطنة فرمود وهمه راه در پناه حفظ و تایید اِلٰه کامران و شکارکنان بسعادت واقبال منازل مي گذاشت * * نظم *

* بیَه دریک شکارستان نمي ماند *

* شکار افگن شکارافگن همي راند *

وبفرخنده طالع مسعود ازقرشي گذشته درجلکای دلکش کش برلب آب خشکا درا قیار نزول فرمود * * نظم *

سراپردهٔ شاه چرخ اقتدار * زمین را کشیده زدیبا حصار
همه دشت گشته کران تاکران * پر ازخیمه وخرگه وسایبان

گفتار درقرلتای فرمودن حضرت صاحب قران

چون ازمیامنِ آثار شوکت واقتدار حضرت صاحب قران کامگار آفتابِ دولتِ ترک بتخصیص الوس چغتای باوج عظمت وجلال صعود نمود وکمال رفعت واستقلال یافت چنانچه ازحدود مشرق تا بمغرب پرتوِ تسلط واستیلاء انداخت وازکثرت غنایمِ وافرکه دریورشهای پیاپی ازفتوحات متواتر بدست جلادت عساکرگردون مآثرمي افتاد یساقیان معسکر ظفرمآب ازروی مکنت واسباب برامرای دیگرعهد وزمان فایق بودند هرآینه رای ممالک آرای که آیتي بود

لازم الاتباع در شان احکام سلطنت و کشورکشائی اقتضای آن
فرمود که در شان لشکر اضافتی رود و در بهار آت ئیل سنه
(اثنین و تسعین و سبعمایة) در آق یار که از فرّ نزول همایون
مهبط انوار ابهت و افتخار بود بقورلتای بزرگ فرمان داد
و بعد از جمع تمام امراء و نوینان از تومانات و هزارجات
و صدجات و سایر سروران و حکام مواضع و ولایات رسوم طوی
و قورلتای و آداب آن بحشمتی و تجملی مرتب افتاد که جهان
فریدون و افراسیاب دیده مثل آن ندیده بود و نشنیده و چون
اشارت علیه در باب زیادت کردن شان سپاه باتفاق پیوست *

* نظم *

سران سپه سربسر هرکه بود * بخدمت کمر بسته فرمان شنود

بموجبی که فرمان واجب الاذعان جریان یافت قرار گرفت
و مجموع التزام نموده خط باز دادند که برحسب مقرر سپاه
بعرض گاه رسانند و تواجیان بزرگ که خط بازمی ستدند امیر
حاجی سیف الدین بود و امیرجهانشاه جاکو و امیر
شمس الدین عباس و هم دران ولا طویهای خسروانه مرتب
گشت و جشنهای پادشاهانه مشتمل بر انواع تجملات و تکلفات
ترتیب کرده شد بغناقهای گوهر آگین برفرق خواتین
بلقیس آیین * ع *

* گفتی مگر ثریا در ماه کرده منزل *

و ساغرهای بلورین در دستِ ساقیانِ زهره جبین * ع *
* صافي زهرکدورت همچون ضمیرِ عاقل * * بیت *

جهانی بشادی شد آراسته * همه بوم پر زیور و خواسته
جهان شد نهان زیر دیبای چین * پر از در و گوهر بسیطِ زمین

و مهد اعلی سونج قتلغ آغا دخترِ شیرین بیگ آغا که نهالی بود از دوحهٔ ابهت و جلال و رخسارِ افتخارش را حضرت صاحب قران خال بامیرزاده عمرشیخ دادند و بعد از فراغ ازین امور برحسب اجازت و اشارتِ حضرت صاحب قران امیرزاده میرانشاه بخراسان معاودت فرمود و امیرزاده عمرشیخ باندگان و امراء و نوییغان نیز بیورتهای خود باز گشتند و حضرت صاحب قران بمستقر سریر سلطنت فرمود و بعد از چند روز در ظاهر سمرقند مرغزار یلغزیغاج مرکزِ استقرار رایتِ فتح آثار نصرت شعار گشت * * بیت *

* نظامِ حال زمانه قوامِ کارِ جهان *
* تمام گشت باقبالِ شهریارِ جهان *

گفتار در لشکر فرستادنِ حضرت صاحب قران بطرف جته

حضرت صاحب قران گیتي ستان هم در اوایلِ سال مذکور امیر سلیمان شاه و خداداد حسیني و امیر شمس الدین

عباس و برادرش امیر عثمان و از امرای قوشون و خانه بچگان صدیق تابان وسلطان سنجر پسر امیر حاجي سیف الدین و حسن جاندار و تلك قوچین و عید خواجه و توکل باورچي و نصرت قماری با بیست هزار سوار بطرف جته روان فرمود و چون از سیحون عبور نموده از تاشکنت بگذشتند و به اسي کول رسیدند از پیش امیرزاده عمر شیخ امیر ملش اپردي و پسرش پیکش و بدر و صدر ترکمان با پنج هزار مرد از شجعان و دلاوران ازجانب اندگان رسیده بایشان پیوستند و چون بکوك توبه رسیدند چند روز دران موضع توقف کرده بتفحص احوال مخالفان مشغول شدند و ازانجا پی دشمنان گرفته از راه عقبه ارچتو روانه شدند و از مخالفان هرکرا یافتند *

* بیت *

بکشتند یا زنده کردند اسیر * زن و بچه شان اولجه برنا و پیر
بغارت ببردند چیزي که بود * زخشك و زتر شان برآورده دود

باین طریق اطراف وجوانب آن نواحي و اراضي را بمراکب جلادت و صرامت مي پیمودند تا از المالغ گذشته و از آب ایله بشناه عبور نموده بقراتال رسیدند که یورت انکا تورا بود و درانجا خبر یافتند که از قوجینان اولجه بوغا مجلکاجي که با چهار صد سوار پیشتر بخبرگیري رفته بود درشکارگاهي با قمرالدین دوچار خورده جنگي عظیم کرده اند و بسیاري از

جانبین بقتل آمده امرای از برای تحقیق کیفیت این قضیه
حسن جاندار و ملش و پیکش را بفرستادند ایشان روی شهامت
و حزم براه آوردند و چون بموضعي رسیدند که آن جنگ واقع
شده بود کشته بسیار دیدند افتاده و دران میان از لشکریان خود
از قوم منلغو شخصی را یافتند زخم دار که از حیاتش رمقي
مانده بود و چهل روز بعلف گذرانیده او را غمخواري نموده
پیش امراء آوردند او تقریر کرد که دران موضع با قمرالدین
جنگ کردیم و بسی مردم از هردو طرف کشته شدند و سپاه
ما شکسته بیرون رفتند و قمرالدین بصوب صحرای ایجنی
بوجنی روان شد امراء بی توقف در عقب او بتعجیل براندند
و چون از ایجنی بوجنی بگذشتند و به اوکرکیتچی رسیدند
اغرق را دران محل گذاشته بایـ... ـروان شدند و چون بکنار آب
ارتیش رسیدند قمرالدین از آب د... ...ود و بطرف تولس که
...ـد سمور و قاقم دران بیشها مي باشد رفته و سالها و عمدها
... بودند و بدان از آب گذشته یافتند امراء چند روز
...ضع درنگ نمودند و هریک کس خود را از آب
...ـد تا داغ و تمغای ایشان بران درختهای صنوبر عالي
میامن ابیشها بود کشیدند *
* بیت *
بدعوات * تا زشیران سپاه حضرت صاحب قران *
فحوای * باز ماند بر درخت بیشهٔ دشمن نشان *

* یک وجب بوم از زمین کشور دشمن نماند *

* کین سپاه اسپ تسلط برفراز آن نراند *

و چون زمان پورش ایشان دران بیابانها قریب شش ماه متمادی شده بود و لشکریان را زواده نمانده و دران مدت بیشتر بگوشت شکاری و بیازصحرائی می گذرانیدند (و هوا نیز سرد شده بود) (۱) ازانجا بسعادت معاودت نمودند و براه الطون کورکه بازگشتند و آن راهی است که ازدو طرف او بحیره عظیم هست که آنرا اتراك کول گویند و منازل و مراحل قطع کرده در سمرقند بپایه سریر اعلی سعادت بساط بوس دریافتند *

گفتار در توجه نمودن خدیو افاق بدشت قبچاق

در پاییز همین سال سنه (اثنین و تسعین و سبعمایة) صاحبقران گیتی ستان عزم نهضت همایون بجانب دشت قبچاق جزم فرموده سایه التفات بتفقد حال لشکر و ترتیب سپاه انداخت *

* نـ ود

زاسپان که بودش بصحرا یله * بیـــاورد از دشت چ بمراکب

کجـــا بود ازان لشکر نامدار * پیاده کسی شاه کرد آب ایله

زاسپ و سلاح و زر و خواسته * سپاهش سراسر شد آراسته بود

و از سمرقند در ضمان حفظ و تایید ذوالجلال بسعادت یلکاجی که گاهی با بسیاری از

(۱) در بعض نسخه بجایش (و زمستان در رسیده بو بغایت سرد شده) است *

روان شد و بر آب خجند پل بسته عبور نمود و زمستان در تاشکند میان یارسین و جناس قشلاق فرمود و دران اثنا رای مصلحت نمایش زیارت مرقد تابان فرقد شیخ مصلحت را قدس سره از معدات حصول مقاصد دینی و دنیوی دانسته بآن قصد عنان توجه بصوب معموره خجند معطوف گردانید و از صدق نیت و صفای طویت مراسم زیارت بتقدیم رسانیده دو هزار دینار کپکی از وجهی که تصدق را شاید بارباب استحقاق صرف فرموده بتاشکند بسعادت معاودت فرمود و درانجا مزاج همایون آنحضرت از نهج استقامت انحراف یافته عارضهٔ مرضی طاری شد و غلوای سورت آن بغایت اشتداد پذیرفت و مدت یک اربعین متمادی گشت چنانچه امراء و ارکان دولت عظیم پریشان خاطر و اندیشناک بوده اند *

* نظم *

* ز بیم تکسـروش جهـان مي لرزید *
* وز لفـظ ملالتـش زبان مي لرزید *
* او جان جهان بود و دران سال از خوف *
* برجانش دو صد هزار جان مي لرزید *

گویند

میامن انفاس قدسي جهت امن و امان جهان و جهانیان بدعوات صالحات مواظبت نموده زبان حال هرگویا و لال فحوای این مقال باداء مي رسانید * * نظم *

* گر تیغ تو یک دم از میان برخیزد *
* عصمت همه را زخان و مان برخیزد *
* از بستر غم که جای بدخواه تو باد *
* برخیز سبک ورنه جهان برخیزد *

تا آفتاب سلطنت و اقبال از کسوف سقم و ملال انجلاء پذیرفته همایون ذات بی همالش را از دارو خانهٔ ما هو شفاء ورحمة للمومنین شربت شفای کلی کرامت گشت روزگار زبان تهنیت بمضمون * شعر *

* المجد عوفي اذ عوفیت والکرم *
* وزال عنک الی اعدائک الالم *
* وما نخصک فی برء بتهنیة *
* اذا سلمت فکل الناس قد سلموا *

برگشاد و کافه خلایق شادمان و مستبشر گشته هرکس شکرها گزارد و شکرانها داد و بعد از چند روز که مزاج مبارک بحال قوت باز آمد و امیرزاده میرانشاه با لشکر از خراسان رسیده بسعادت بساط بوس مستسعد شد رای عالي حضرت قراني به ترتیب لشکر التفات نموده امراء را بنوازش پادشاهانه مخصوص گردانید و عامت و اقبال داد *

(۱) در سه نسخه بجای اولکا (اوکلکا) مکتوب است

در مخزن سیم و زر برگشاد * سپه را درم داد و دینار داد
ز اسپ و سلاح و ز هرگونه چیز * بهرکس ببخشید و بنواخت نیز
و بعد از ترتیب لشکر التفات نموده غجرچیان را بر امراء
قسمت فرموده و در قول که مرکز رایات نصرت شعار بود تمور
قتلغ اغلن پسر تمور ملک خان و کونچه اغلن و ایدکو اوزبک
برسم قلاوزي ملازم بودند و در روز پنجشنبه دوازدهم صفر سنه
(ثلث و تسعین و سبعمایة) که آفتاب در هشتم درجه دلو بود
موکب همایون در ضمان عصمت و تایید ملک جلیل نهضت
فرمود و امیرزاده پیرمحمد جهانگیر و امیرزاده شاهرخ را
جهت ضبط مملکت باز داشت و امیرلعل و امیرملکت را ملازم
ایشان ساخت و آغایان را مجموع بازگردانید مگر بانوی
کبری چلپان ملک آغا بنت حاجي بیگ جته که دران سفر
دولت آسا بسعادت مرافقت و مصاحبت آن حضرت مستسعد
بود و چون رایت ظفر پیکر محفوف بفتح مبین و نصرعزیز
حرکت کرد امراء تومان و هزاره و امراء قوشون هریک
بمورچل روان شدند و چون موضع قراسمان مخیم نزول فرخنده
گشت ایلچیان توقتمش خان برسیدند امراء و نوییان ایشان
را بمحلّ مناسب فرود آورده لوازم رعایت بتقدیم رسانیدند
و بواسطه برف و بارندگی چند روز دران منزل توقف افتاد
خبر وصول فرستادگان توقتمش خان بسمع مبارک

حضرت صاحب قران رسید[1] * * بیت *

بفرمود تا برکشایند راه * درآرند شان از در بارگاه
چو دستوري از شاه دریافتند * بخدمت رهي وار بشتافتند
بعزت نهادند سر بر زمین * زباني[2] پراز پوزش و آفرین

وبعد از تقدیم مراسم زمین بوس یکدست شنقار و نه اسپ راهوار که جهت پیش کش آورده بودند بعز عرض رسانیدند صاحب قران سعادت قرین رعایت آیین سلطنت را شنقار بر دست سپهر اقتدار مکرمت آثار گرفت اما از حمیت پادشاهانه زیادت التفاتي نفرمود ایلچیان زبان استکانت وانکسار بصنوف اعتذار و استغفار گشاده رسالت توقتمش خان رابوساطت عظماء امراء زانو زده عرضه داشتند محصلش آنکه آنحضرت نسبت با من بمثابت پدر و ولي نعمت کهتر پرور است چه سوابق حقوقِ انواع ایادي و نعم که درباره من ارزاني داشته زیادت ازانست که از هزار یکی و از بسیار اندکي شرح توان داد اگرآن کردارِ تباه و مخالفتِ بی جایگاه که از شورشِ بخت تیره روز و افسادِ مردم شریر بد آموز بران اقدام نموده ام و ازان شرمسار و پشیمانم بکمال عواطف و مراحم خداوندانه عفو فرمایند ضمیمه سایر الطاف

---

(۱) درچهار نسخه بجای رسید (پیوست) است * (۲) دربعض نسخه بجای زباني (زبانها) دیده شد *

واعطاف گرديد و من حدّ خود شناخته بعد ازين يکسر موی پای
از طريق متابعت و انقياد بيرون ننهم ودر مراعات شرايط
ادب و طاعت گزاري هيچ دقيقه فرو نگذارم * * بيت *

يکـــی بنده باشم بفرمان شاه * نه پيچم دگر سر ز پيمـــان شاه

حضرت صاحب قران فرمود که در مبـــادي حال که او از
دشمنان جسته زخم خورده و خسته تنها پيش ما آمد عالميان
را معلوم است که او را درسلک فرزندان درآورده رعايت
او بچه مرتبه کرده شد و از جمله براي او لشکر باُورس خان
کشيدم و بدان سبب چندين اسپ لشکريان و اموال و اسباب
فراوان دران سال عرضه تلف شد و با وجود آن در تقويت
و تمشيت او اهتمام نمودم تا ايل اورا از ايل آرس خان
جدا کرده بدو دادم و دست او را بنوعي قوي کردم که بر
تخت الوس جوجي بخاني استقرار يافت دولت از فضل
باري تعالی است اما سببش من بودم وپيوسته اورا بزبان
عطوفت و شفقت پسرخوانده ام و او مرا پدر مي گفت و چون دولت
بروقرار گرفت و قوتي و شوکتي در حال خود مشاهده نمود حق
نعمت و احسان فراموش کرده شرايط فرزندي بجای نياورد
وچون ما بايران زمين نهضت نموده به تسخير فارس و عراق

تا مگر ازکردار نا پسندیده خود انفعال یافته دست از بی
حفاظي و فضولي بازدارد و از شراب غرور چنان بیخود شده
که اصلا نیک از بد نمیداند دگر باره لشکرکشید و گروهی انبوه
بمنقلای پیش فرستان و بولایت ما در آمدند و همان که روی
توجه بجانب او آورده یم سیاهي سپاه ما نادیده فرار اختیار
کرد و اکنون که از عزیمت ما آگاه شده است از در عجز در
آمده عذر خواهی مي نماید چون بکرات نقض عهد و پیمان
ازو مشاهده رفته برقول او اعتماد کردن از حزم دوراست
عزیمتی که کرده ایم و لشکر ازان جهت آورده بتوفیق رباني
و تایید آسماني با مضا خواهم رسانید * مصراع *

* تا درمیانه خواستهٔ کردگار چیست *

ارجع الیهم فلناتینهم بجنود لا قبل لهم بها و
لنخرجنهم منها اذلة وهم صاغرون و با این همه اگر راست
میگوید که طالب صلح است مي باید که علي بیگ باستقبال
فرستد تا با امراء جانقي کرده آنچه مصلحت باشد بجای
آوریم و بعد از اقامت رسم طوي ایلچیان را خلعت های
زردوزي پوشانید و وثاق تعیین فرموده مثال داد که مراسم
رعایت و مراقبت بتقدیم رسانند و در چهارشنبه شانزدهم
ربیع الاول قورلتای کرده با شاهزادگان و امراء مشـــورت
فرمود و ایلچیان توقتمش خان را گرفته بطالع فرخنده و اختر

سعد با تمام عساکر گردون مآثر روی کشورکشائي براه نهاده وازیسي وقراجوق وصیران گذشته سه هفته دربیابان وچول منازل ومراحل قطع کردند واسپان از کثرت سیر وقلت آب مانده وخراب شده درپنجشنبه غره جمادي الاول بموضع سارق اوزن رسیدند وچهارپایان را سیراب گردانیده شکر باریتعالی بجای آوردند وچون سیلي عظیم آمده بود چند روز درانجا توقف نمودند وبعد ازان گذرگاه باز جسته کورگه زدند وکوچ کردند وبشناه از آب بگذشتند ودران شب دو نوکراید کو اوزبك گریخته به بیابان وچول بطرف توقتمش خان بدر رفتند حضرت صاحب قران درعقب ایشان کس فرستاد وبایشان نرسیدند ورایت نصوت شعار ازانجا روان شده سپاه ظفر پناه دربیابان وچول درمغاکها آب یافته مي رفتند روز چهارشنبه بیست ویکم ماه مذکور بکوهی رسیدند که بکچک[1] تاق مشهور است وازانجا کوچ کرده دو شب درمیان روز جمعه موضع الغ[2] تاق مخیم نزول همایون گشت مهر سپهر صاحب قراني وجهان باني بنشاط نظاره آن دشت ببالای کوه برآمد صحرا درصحرا سبزه بود آن روز درانجا توقف فرمود وامرعالي بنفاذ پیوست که لشکریان سنگ آوردند

---

(۱) دربعض کتب بجایش (به کچیك طاق) * (۲) دربعض نسخ بجایش (اولوق طاق) مکتوب است *

و دربن محل نشانه بلند مانند منــــاری برافراشتند و سنگ
تراشانِ چابک دست تاریخ آن ایام بران نگاشتند تا یاد نامه
برروی روزگار باقي ماند و ازانجا کوچ کرده شکارکنان روان
شدند و بکنار آب بیلاق جوق رسیده فرود آمدند و از آب
گذشته بعد از هشت روز بموضع انا قرغوی رسیدند و چون
از ابتدای نهضتِ مبارك قریب چهار ماه گذشته بود ولشکریان
را آزوق نمانده و از اطرافِ آن بیابانها پنج ماهه و هفت
ماهه هیچ آباداني نیست دراردوی همایون که ازغایت
فسحت مجال وکثرتِ شجعـــان وابطال وبسیارے خیول
و جمال دریایي بود درجوش وجهانی پرولوله وخروش
تنگي وگراني پیدا شد چنانچه یك سرگوسفند بصد دینار
کپکي ویك من غله بسنگ کلان که عبارت از شانزده من شرعي
باشد بصد دینارکپکی رسید و یافت نمي شد حضرت صاحب
قران قولی فرمود وبامرای تومان وهزارجات و صدجات
و دهجـــات جاررسانیده مچلکا بسرباز ستند که هیچ آفریده
درارد و نان وکماج و بغرا وتتماج ورشته واماج وامثال آن
نپزد و ازمطبوخ به بلماق اکتفا نمایند و امراء جهت احتیاط
تجربه نمودند وازیک من آرد بسنك انبار که عبارت از هشت
من شرعي باشد با اضافه سبزي که آنرا مطرگویند شصت و هم
کاسه بلماق بیرون آمد و مقرر فرمودند که ازلشکریان هر درت
اختو

ببیک کاسه ازان قناعت کنند و بیشتر سپاه آن هم نمي یافتند
و پیوسته دران صحراها مي گشتند واز تخم مرغان وانواع
جانوران که دران بیابان مي یافتند و علفی که مي توانست
خورد روزگار مي گذرانیدند و بدین طریق میرفتند حضرت
صاحب قران در روز شنبه اول جمادي الاخری شکار اختیار
فرمود و تواچیان با امراء جرنغار و برنغار جار رسانیده
سپاه بچراگاه روان شدند و تمام آن صحرای بی انتها فرو گرفته
وحوش وطیور بی شمار براندند وبعد از دو روز قمار مشي
کرده * * بیت *

* ملک هرسو که مرکب راند حالي *
* زمیــن ازگور و آهو کرد خالــي *
* چو لختي گشت و صید افگند تا چاشت *
* ازانجا سوی منزل راه برداشت *
* وزان نخچیرگاه آمد سوی تخت *
* بفیـروزی قرین دولت و بخـــت *

سپاه از فرّ اقبال شاه عالم پناه ازگوزن و آهو و بکن (۱)
انواع نخچیر چندان انداختند که چنان کثرتی بی
فروجود چنان تنگي که دست داده بود فربه را گزین کر
مي داشتند و لاغر را مي گذاشتند * * شعر

(۱) در یک نسخه بجای بکن (بُلن) است

زهر جنس چندان گرفتار شد * که گیرنده را دست بیکار شد

و از جمله نوعي آهو دران صحرا یافتند از گاومیش بزرگتر که مثل آن هرگز مشاهده ننموده بودند و مغول آنرا قنده غای میگویند و قشتیان بلن(۱) بسیاری ازان نیز انداخته بودند و مدتي قوت لشکریان از گوشت شکاري آماده بوده *

گفتار در عرض دیدن حضرت صاحبقران لشکر منصور را

بعد از فراغ از شکار رای اصابت شعار صاحب قران سپهر اقتدار پرتو التفات بر بازدیدن جبه و عرض عساکر گردون مآثر انداخت لشکر از میمنه و میسره و قلب و جناح چون گوهر تیغ در آهن نشسته و مرکبان باد پای را چون آتش جهنده از دل آهن در برگستوان نهان کرده * * بیت *

سپاهی بکثرت فزون از شمار * ظفر پیشگان تسلط شعار

بهیجا چو آشفته پیلان مست * همه نیزه و گرز و خنجر بدست

گرفته سپرهای چرم نهنگ * برافگنده برگستوان پلنگ

نه از مرگ شان باک نه از تیغ تیز * نه از آب بیم و نه ز آتش گریز

بمردي یگانه بکوشش گروه * برزم سندان برحمله کوه

بدین گونه لشکر از حیز قیاس بیرون و بکثرت ستاره و صولت گردون سراسر مکمل و آراسته فوج فوج و تومان تومان بمور چل

(۱) در دو نسخه بجای بلن (بکن) دیده شد *

ـ خود روان شده متوجه عرض گاه گشتند * * نظم *

* چهاندار چون لشکر آماده گشت *
* برآمد باسپ و درآمد بدشت *
* یکی تاج برسر زیاقوت و زر *
* بچنگ اندرون گرزهٔ گاو سر *
* عنان را بسوے جرنغار تافت *
* جهان سربسر کوه فولاد یافت *
* درآمد روان از سر صف نخست *
* فروجست بیردی بیگ از اسپ چست *
* که تومان او بود از آغاز صف *
* گروهی همه تیغ و خنجر بکف *
* بقصد عدو تنگ بسته میان *
* بالماس کین تیزکرده سنان *
* سپهبد زده زانو اسپی کشید *
* زمین بوسهٔ داد و ثنا گستردید *
* که باد ا جهان از کران تا کران *
* بفرمان صاحب قران جاودان *
* سر و جانِ ما از رهِ دین و داد *
* فدای سمِ مرکبِ شاه باد *
* برایشان جهاندار کرد آفرین *

* که آباد بادا بگردان زمین *

و چون حضرت صاحب قران تومان بیردي بیگ را قوشون قوشون بنظر التفات احتیاط فرموده بسعادت و اقبال پیش راند تومان خداداد حسینی مکمل و آراسته صفها کشیده بودند * * بیت *

سپاهي همه صفدر و رزم ساز * دلیران گردن کش و سرفراز
سواران جنگـــي و مردان کار * کمند افگن و گرد و خنجرگزار

خداداد حسیني بعد از اقامت رسم اولجامشي و پیش کش زبان اخلاص بعرض ثنا و دعا برگشاد * * بیت *

بسی آفرین کرد بر شهریار * که باشي چنین جاودان کامگار
چنان باد گیتي که کامت بود * فلک بنده اختر غلامت بود
تن و جان ما بندگان سربسر * فداي ره خســرو تاج ور

شهنشه مر او را نوازش نمود * بسی آفرین کرد و حرمت فزود
و بعد از تومان خداداد شیخ تمور پسر آقتمور بهادر با هزارهای ساده وز صفها آراسته ایستاده بودند * * نظم *

سپاهی سبك حملهٔ تیز جنگ * گشاده بکین جستن خصم چنگ
چو پیل دمان وچو شیر ژیان * بکف تیغ و گرز و کمنـــد و کمان

شیخ تمور بهادر رسوم نیکوبندگي بتقدیم رسانید و زانوزده اسپ کشیده * * شعر *

و زان پس دعا کرد برشهریار * که بادا مطیعت فلک بنده وار

بکام تو بادا زمین و زمان * نگه بان جانت خدای جهان
چو ما بندگان در رهت جان سپار * بهر وقت و هرجا هزاران هزار
جهانبان ز گفتار او شاد گشت * برو آفرین کرد و زانجا گذشت
و بعد ازان گروه انبوه لشکر فیروزی اثر شاهزاده عمر شیخ صفها مرتب داشته و اعلام فتح و نصرت برافراشته دران صحرای وسیع المجال راه برگذرندگان صبا و شمال بسته بودند *

* بیت *

ز انبوه لشکر دران پهن دشت * بصد حیله باد از هوا می گذشت
سپاهی سرافراز گیتی فروز * سواران جنگ آور و کینه توز
همه با دل شیر و نیروی ببر * ز نوک سنانشان خراشیده ابر
چون آفتاب رایت ظفرپیکر پادشاهی محفوف بعون و تایید الهی سایه وصول برایشان انداخت شاهزاده با قامت وظایف خدمت مبادرت نمود و بعد از تقدیم مراسم ادب بنوعی که از چنان شاهزاده سزد پاسخ همایون را زانو زده زبان را با ثنیه فایحه بیاراست * نظم

* که ای بر ملک و دین فیروزی از تو *
* جهان را طالع بهروزی از تو *
* کلید تیغت از فتح عدو بند *
* گشاد از حدّ چین تا مرز دربند *
* نگویم کت ز بخت است ارجمندی *

* که خود بخت از تو دارد سربلندي *
* بهر منزل که مشك افشان كني راه *
* منور باد چون خورشید و چون ماه *
* بهر جانب که رو آري بتقدیر *
* رکابت باد چون دوران جهانگیر *
* کمربسته بدرگاهِ تو از جان *
* غلامانِ زما بهتر فراوان *
* جهاندارش فراوان آفرین خواند *
* دعایش بر زبانِ مرحمت راند *
* که ازبختِ بلندت یاوري باد *
* بر اعدایت همیشه برتري باد *
* وزانجا شادمان مرکب روان کرد *
* غبارش باد را عنبرفشان کرد *

و چون حضرت صاحبقران از عساکر امیرزاده عمرشیخ نظاره کنان درگذشت لشکر سلطان محمود خان و تومان امیرسلیمان شاه کران تا کران آن دشت بي پایان فرو گرفته صفها ترتیب داده بودند وایستاده * * بیت *

* سپاهي ز ریگ بیابان فزون *
* که کین نهنگان دریاي خون *
* همه تند و کینه کش و رزم ساز *

* سترگ و جهان سوز و دشمن گداز *

ایشان نیز طریق معهود بپای ادب بسپردند و هریک رعایت رسم بجای آورده * * نظم *

همي خواند برشهریار آفرین * که بی تو مبادا کلاه و نگین
خدایت بهرکار یاري دهاد * زچشم بدان رستگاري دهاد
جهانت بکام و فلك بنده باد * قضا یاور و بخت فرخنده باد
براهت نداریم جان را دریغ * اگر تیر بارد وگر گرز و تیغ
جهانبان برایشان ستایش گرفت * جهان آفرین را نیایش گرفت
بسی خواند برهریکي آفرین * که پیوسته باشید با داد و دین
وزانجا باقبال بگذشت شاه * زگردِ رهش عطرسا گشت باد

بعد ازان ماهچه چتر آسمان سای آفتاب ارتفاعش پرتوِ سعادت برلشکرِ شاهزاده جوان بخت محمد سلطان بهادر انداخت گروهی که از چین جبین خشم شان روزگار چون زلف پریشان خوبان بهم برآمدی و ازصدای خروش قهر شان مهرسپهرچون دیده بلادیده عاشقان تیره و خیره ماندی فضای آن صحرای بي انتهارا ازغایتِ کثرت بتنگ آورده صفها آراسته بودند واستاده * * بیت *

سپاهی زبسیاری ازحد برون * یگایک بمردي زرستم فزون
دلاورسوارانِ پرخاش جوی * دلیروقوي هیکل وتند خوی
چوشیران درخشم وپیلانِ مست * زجان ازپیِ آب روشسته دست

و چون حضرت صاحب قران دیدهٔ احتیاط بنظارهٔ آن جهان سوزان خون خواره برگماشت شاهزادهٔ محمد سلطان در اقامت رسم اولجامشی و عرض پیش کش شرایط ادب مرعي داشته خطاب مستطاب را بفنون دعا و ثنا بیاراست *

* نظم *

که ای شاهِ سریر آفرینش * دعایت حرز جان اهل بینش
گذشته ز اختر و انجم کلاهت * گرفته مشرق و مغرب سپاهت
فروغِ لعل خورشید از نگینت * طلوعِ صبح اقبال از جبینت
ز بهرِ سجدهٔ پیشت گاه و بیگاه * کلاه افگندهٔ هم خورشید و هم ماه
مظفر باد ت از دولت نشانه * مبادا یک زمان بی تو زمانه
همیشه حشمتت در چاره سازي * بقادر سوزي و عاجز نوازي
سپهرت رام در فرمان روائي * خدایت یار در کشور گشائي
چو کار افتد بوقتِ جان سپاري * ز ما کوشش ز اقبالِ تو یاري
زهی توفیق آن فرخندهٔ چاکر * که در بازد براهِ خدمتت سر
شهنشه را خطابِ شاهزاده * نشاط افزود و شد خاطر گشاده
برو کرد آفرین از شاد کامي * که ای شایسته فرزندِ گرامي
چراغي چون تواند ردو ما نم * چرا روشن نباشد چشم جانم
بهر کاري ز یزدان یاریت باد * ز عمر و ملک بر خورداریت باد

و چون بهمین منوال لشکرِ قول ظفر قرین که از وفور کثرت بحري بود امواجِ آن افواجِ بهادران جلادت آیین فوج فوج به ترتیب

عز ملاحظه همایون دریافتند امراء و نوئینان بمراسمِ آداب معهود قیام نمودند و در برنغار لشکرِ نصرت شعار شاهزاده کامگار میرانشاه بهادر و دلاورانی که سرمه دیده روشن اقبال را جز گردِ حرب و قتال نداستندی و گلگونه رخسار برافروخته سعادت بغیر از خونِ مبارزانِ میدانِ جلادت نشناختندی صفها مرتب ساخته رایتِ فیروزی براوجِ گردون برافراخته بسیط هامون را کران تا کران فرو گرفته بودند * * بیت *

* سپاهی به بسیاری از ریگ بیش *
* گذشته گه مردی از جانِ خویش *
* ندیده کسی پشتِ ایشان بجنگ *
* بچستی چو باد و چو کوه از درنگ *
* فروزندهٔ آتشِ کارزار *
* فرازندهٔ رایتِ شهریار *

و چون حضرتِ صاحب قران ظفر در رکاب و نصرت هم عنان بایشان رسید امیرزاده میرانشاه که شهسوارِ میدانِ سلطنت و کامگاری بود پیاده گشته پیش آمد و آنچه از رسوم و آداب آن مقام تواند بود * * مصراع

* چنان کز چنان نامداری سزد *

بجای آورد و زانو زده طوطی ناطقه را باداء وظایف ثنا و دعا شکرخا گردانید * * نظم *

* که ای شاهِ دریا دل و پاک دین *
* فروزندهٔ تاج و تخت و نگین *
* جهان آفرین تا جهان آفرید *
* چو تو پادشاهي نیامد پدید *
* جهان مر ترا داد یزدانِ پاک *
* ز تابنده خورشید تا تیره خاک *
* بگیتي همه خوبی از داد تست *
* کجا هست مردم همه یاد تست *
* توئي در جهان شاه بیدار بخت *
* ترا دیده دولت سزاوار تخت *
* درخشنده تیغت عدو سوز باد *
* دُرَفش و سنان از تو فیروز باد *
* بجان بنده و هرکه هست از سپاه *
* کمر بسته ایم از پی کام شاه *
* درین داوري داورت یار باد *
* سرِ بخت دشمن نگونسار باد *
* خدیوِ جهان شاه صاحب قران *
* ز گفتار شهزاده شد شادمان *
* برو آفرین خواند و بر لشکرش *
* سخنها بسی گفت از هر درش *

* که بیدار دل باش و سنجیده گوی *

* به یزدان پناه آور و کام جوی *

* مکن ایمنی در سرای فسوس *

* که گه روشن است و گهی آبنوس *

* ز تو نام باید که ماند بلند *

* مگر دل نداری بگیتی نژند *

* جهان آفرین از تو خشنود باد *

* سر بد سگالت پر از دود باد *

و همچنین در برنغار امراء نامدار و نوینان رفیع مقدار محمد سلطان شاه و امیر حاجی سیف الدین و امیر جهانشاه چاکو و دیگر امراء و سپهداران که تعرض بذکر هریک نمودن موجب تطویل کلام می شود هریک تومان خود را هزاره هزاره و قوشون قوشون مرتب ساخته و مکمل برآراسته بجای خود داشته بودند و حضرت صاحب قران بهر فوج که می رسید امراء زانو زده اسپان می کشیدند و بزبان اخلاص و هوا خواهی وظیفه دعا و ثنا بادا می رسانیدند و عاطفت پادشاهانه همه را استمالت فرموده بستایش و تحسین بلند پایه و سرافراز می گردانید تا بدو روز از وقت بام که جمشید خورشید بسبز خنگ فلک سوار میگشت تا بهنگام شام که قهرمان گردون سپاه ستاره عرض می داد لشکرے بدانشان بسانیی که در

جلکای کش بموضع آق یار مقرر شده بود و امراء خط بازداده بودند عرض دیده شد بعد ازان کورگه زده سورن انداختند و فرود آمدند روزگار از شوکت صاحب قران کامگار و کثرت ترتیب آن لشکر جرار متعجب مانده مصدوقه * * بیت *

* اي سپاهت را ظفر لشکرکش و نصرت یزك *

* نه یقین برطول و عرض لشکرت واقف نه شک *

برای العین مشاهده نمود *

گفتار در روان کردن حضرت صاحب قران کشور کشای امیرزاده محمد سلطان را بمنقلای

حضرت صاحبقران امراء و سران سپاه را بانعام و نوازش استمالت فرموده خواست که منقلای روان سازد دران حال امیرزاده جوان بخت محمد سلطان بها درزانو زده التماس نمود که منقلای او باشد حضرت صاحبقران را آن جرأت و دلاوري بغایت پسندیده افتاد و ملتمس او را مبذول داشته مقدمه لشکرساخت و زبان عاطفت و استمالت بنوازش و تربیت او برگشاد * * نظم *

* که امید سپاه و سپهبد به تست *

* که روشن روان باشي و تند رست *

و در روز جمعه هفتم جمادي الآخرة باختیار وافقان صناعت تنجیم بطالع فرخنده و اختر سعد از پیش روان گردانیده و

عظماء امراء نامدار بملازمت رکاب همایونش تعیین فرموده و تا غایت از دشمنان خبرے نیافته بودند شاهزاده و امراء دو روزه راه رفته بمنزلی رسیدند که پنج شش جای آتش کرده بودند و هنوز تمام فرو نه نشسته بود فی الحال این خبر بحضرت صاحب قرانی فرستادند فرمان قضا جریان نفاذ یافت که غجرجیان دانسته پی گرفته تفحص نمایند که افروزندگان آن آتشها بکدام طرف رفته اند و سفارش فرموده که از حال لشکر نیك بر خبر باشند و شرایط حزم و احتیاط مرعي داشته تغافل جایز ندارند * بیت *

بفرزند شایسته فرموده شاه * که آگاه باشد ز حال سپاه
تن آساني و غفلت از کارها * نداند صواب و ندارد روا
نپوید مگر بر طریق خرد * بود دایم آگه ز هر نیك و بد

و چون اشارت علیه بر شاهزاده کامکار و امرای نامدار رسیده بامتثال امر مبادرت نموده شب و روز کوچهای دور میکردند و تفحص کنان میرفتند و چون بآب توبل رسیده بگذشتند قراولان خبر رسانیدند که هفتاد محل آتش دیدیم و هرچند در تفتیش آن کوشش نموده شد از هیچ کس اثر نیافتیم باز این معني را بحضرت صاحب قران عرضه داشت کردند و چون صورت حال بمسامع علیه رسید فی الحال کوچ کرده بتعجیل براند و چون بآب توبل رسید بواسطه عبور لشکر منقلای گذار

خراب شده بود حکم شد تا لشکریان چوب و خاشاک جمع آورده گذار راست کردند صاحب قران کامگار با تمام لشکر نصرت شعار از آب عبور نموده بمنغلا پیوست عساکر گردون مآثر دشت و هامون را در زیر سم ستوران گیتی نورد آوردند واز مخالفان هیچ اثرے و خبرے معلوم نمي شد و هرکس که بخبرگیری میرفت دران بیابان بی پایان سرگردان گشته از کس نشان نمي یافت حضرت صاحبقران بالهام دولت ثابت ارکان شیخ داود ترکمان را احضار فرموده با جمعی دیگر از بهادران بخبرگیري فرستاد و او مردي دلاورکاردان بود در بیابان و ریگستان بزرگ شده و درکفایت کارهای عظیم زحمتها کشیده و گرم و سرد روزگار چشیده بر حسب فرمان روان شد و دو شبانروز بتعجیل تمام براند در شب دوم اُلاچُوقي چند یافت درپس پشته یا دیگربهادران پنهان شدند و چون صبح دمیدن گرفت سواری ازان اُلاچُوقها بمهمی میرفت صبر نمودند تا ازیشان بگذشت درعقب او شتافته اورا بگرفتند و بحضرت صاحب قران رسانیدند آن حضرت ایشان را تربیت فرموده شیخ داود را بانعامات پادشاهانه مخصوص گردانیده کمرترکش زرین و خلعتِ خاص ارزاني داشت و ازان کس احوال توقتمش خان پرسید گفت یکماه شد که ما از ایل بیرون آمده اینجا ساکن شده ایم

و از خان خبری نداریم اما چند روز است که ده سوار جبه پوش آمده اند و درین نزدیکی ما بیشه ایست آنجا می باشند و معلوم نیست که چه کسانند حضرت صاحب قران عید خواجه را با سی مرد تعیین فرمود که مردم آن اُلاچُوقها را کوچانیده بیاورند عید خواجه مردم اُلاچُوقها را چنانچه امر شده بود بیاورد و قماری یساول را فرمان داد که با بیست سوار برود و آن ده مرد را که در بیشه اند کوشش نموده بگیرد و بیاورد قماری یساول برحسب فرموده متوجه شد و چون بایشان رسید بجنگ پیش آمدند و بعضی کشته شدند و بعضی را دستگیر کرده بپایه سریر اعلی آوردند و خبر توقتمش خان ازیشان تحقیق نموده کوچ کردند و منازل و مراحل بسیار پیموده و از بسی آبها و کولها عبور نموده روز دوشنبه بیست و چهارم جمادی الآخرة بکنار آب تیق رسیدند غجرجی بعز عرض همایون رسانید که این آب را سه گذار است یکی را ایغریالی گویند و دوم را بورکجت و سوم را که از همه کوچکتر است چپمه کچت حضرت صاحب قران که ضمیر منیرش مطرح انوار صدق و صواب بود فرمود که ازین گذارها گذشتن مصلحت نیست چه شاید که دشمن در کمین بود صلاح آنست که ببالای آب روان شویم و توکل بر مهیمن حفیظ جل و علا کرده بر آب زنیم و بگذریم و همان ساعت کوچ کردند و ببالای آب

رفته سوار و پیاده از هرجا خود را بر آب زده بشناه می‌گذشتند
و ابد و روز تمام آن لشکر بی کران ازان آب گران بسلامت عبور
نمودند و شش روز دیگر منازل و مراحل پیموده بآب سمور
رسیدند و قراول لشکر منصور پیش رفته بودند صدای غلغله
دشمنان شنوده آن معنی را بحضرت اعلی عرضه داشتند
و دران حال امیرزاده محمد سلطان یکی را از مخالفان گرفته
بدرگاه عالم پناه آورد و چون اوضاع ازو استفسار نمودند
تقریر کرد که ایل غلبه اینجا بودند و چون از توجه لشکر آگاهی
یافتند کوچ کردند و برفتند و چون تحقیق شد که مخالفان کجا
اند یرلیغ لازم الاتباع صدور یافت که هیچ کس از هزاره
و قوشون خود جدا نشود و لشکریان در شب آتش نیفروزند
و ازان پس لشکر ترتیب داده فوج فوج روان شدند * بیت *

* چو از دشمنان آگهی یافت شاه *
* گراییدرایش بضبط سپاه *
* بیاراست لشکر بآیین و ساز *
* همه جنگ جویان دشمن گداز *
* روان شد پیاپی سپه فوج فوج *
* چو بحری که جوشان درآید بموج *

و چون حوالی آب ابیلک مخیم نزول همایون گشت حضرت
صاحب قران صباح دوشنبه غره رجب بسعادت و اقبال سوار

شده بر سر پل بایستاد و فرمان داد که منغلا پیشتر از پل گذارکنند و چندان توقف فرمود که تمام لشکر قول از پل بگذشتند و برنغار و جرنغار هرکس از مقابل خود برآب زده عبور نمودند و بعد از ان قرین فتح و فیروزي از پل گذشته روان شد درین اثنا قراولان سه نفر از دشمنان گرفته بیاوردند حضرت صاحب قران گیتي ستان ازیشان اخبار استفسار فرمود تقریرکردند که توقتمش خان از آمدن شما آگاه نبود دو نوکر ایدکو از اردوی شما گریخته آمدند و اورا از توجه شما خبر دادند که با لشکري فراوان افزون از ریگ بیابان و برگ درختان مي رسند توقتمش خان را از شنیدن این خبر آتش درنهاد افتاد ودود از سربرآمد و گفت من نیز دو چندان لشکر جمع کنم ودر زمان خبر باطراف و جوانب فرستاد و لشکر دست راست ودست چپ را جمع آورد واکنون در قرق کول نشسته است و باز بطلب لشکر فرستاده * * نظم *

* غلط بین که بدخواه را در سر است *
* که فیروزي از کثرت لشکر است *
* بصد رنج کوشش نماید بجان *
* که جمع آورد لشکر بی کران *
* نداند که هنگام رزم آوري *
* ز حق نصرت آید نه از لشکری *

* سعادت شود روز کین دستگیر *
* نه بسیاری لشکر و تیغ و تیر *

و توقتمش خان را تصور چنان بود که حضرت صاحب قران چون بآب تیق رسد از گذارها عبور نماید در مکمن فرصت مترصد آن راهها می بود و آنحضرت از تایید الهي آن معني را در حساب گرفته بود و ازبالای آب گذشته و بدینجا رسیده وچون رای عقده کشای بکیفیت اوضاع توقتمش خان احاطه یافت دران منزل توقف نمود تا عساکر منصور تمام رسیدند و میمنه و میسره ترتیب داده امرفرمود که توراها و چپرها آماده دارند و پیرامون معسکر همایون را طناب زده قسمت نمایند تا لشکریان حوالي خود خندق کنند و بر حسب فرمان کاربند شدند و شرایط حزم مرعي داشته آن شب دران مرحله بسر بردند * * بیت *

دگر روز چون خسرو خاوري * بر آمد برین کاخ نیلوفري

ازانجا کوچ کرده روان شدند و در هر منزلی بهمین طریق رعایت حزم نموده میرفتند حضرت صاحب قران مجموع امراء را از تومانات تا صدجات احضار فرمود و همه را بتجدید تربیت و نوازش نموده خلعتهای فاخر ببخشید و ایشان را و لشکریان را جبهای لایق داد * * شعر *

چو بحرِ عنایت در آمد بجوش * سپه جام انعام کردند نوش

سران را همه خلعتِ خاص داد * ببخشش دلِ همگنان کرد شاد
در گنج وکوپال و برگستوان * همان جبه و تیغ و تیر وکمان
گشاد و بلشکر پراگنده کرد * و زانجا روان شد بعزمِ نبرد
و در اثنای آن راه بگل ولای وعظیم رسیدند و بتعب و مشقت
بسیار ازان وحل گذشته فرود آمدند و دران روز قراولان
کس فرستادند که ازسپاه مخالف سه قوشون ظاهر شد وباز
خبر رسید که درعقب ایشان غلبه دیگر پیدا شدند حضرت
صاحب قران بسعادت و اقبال سوار شده پیش رفت ولشکر
راامر فرمود که صف راست داشته میمنه و میسره آراسته
روان شوند درین حال قراول یکی را از دشمنان گرفته بیاورد
واو را بعد از استفسارِ احوال بیاساق رسانیدند وسونجک
بهادر وارغونشاه را بفرستاد تا ازسپاهِ دشمن خبری بازدانند
و چون برحسب فرموده روان شدند آنها که خود را نموده
بودند بازگشته رفته بودند و ایشان هرچند در تفحص و تفتیش
سعي بلیغ بجای آوردند از مخالفان اثری نیافتند وچون
بازگردیدند حضرت صاحب قران مبشررا بهمان کارنامزد
فرمود وفرمان داد که تا از دشمنان خبری معلوم نکند
مراجعت نه نماید مبشر با چند مرد مردانه بتعجیل تمام روانه
شد و در اثناء راه بجنگلي رسید و درانجا ازدور دودي دید
وچون نیک متوجه شد آوازهم شنید کس فرستاد تا کیفیت

وضع تفحص نموده قلت وکثرت ایشان باز داند و چون بتحقیق پیوست که طایفه از لشکرِ دشمن اند مردم خود را مرتب داشته برسر ایشان راند * * نظم *

* چو دشمن شد آگه که لشکر رسید *
* برآمد بزین تیغ کین برکشید *
* بجز جنگ چون چارهٔ ره نبرد *
* صف آراست وزبیم جان پی فشرد *
* شد از بادِ کین آتشِ جنگ تیز *
* قضا فتنهٔ خفته را گفت خیز *

تایید آسمانی که پیوسته رفیق روزگار اعوان و انصار حضرت صاحب قران بوده یاوري نموده سپاه ظفرپناه بر مخالفان غالب آمده چهل کس راازیشان دستگیر کرده بپایه سریر سلطنت صریر آوردند حضرت صاحب قران مبشررا بانواع تربیت وعنایت پادشاهانه مخصوص گردانید و جمعی راکه با او بودند بصنوفِ عواطف سرافرازداشته اکلکا داد ونوازش فرمود و ازگرفتاران قید اسار احوال توقتمش خان استفسار نمود عرضه داشتند که توقتمش خان لشکررا جار رسانیده بود که درموضع قرق کول جمع شوند ما بندگان برحسب فرمان بآنجا رفتیم واورا نیافتیم وسبب تخلف او ازمیعاد هم ندانستیم بدان واسطه دربیابان و جنگل سرگشته مي گردیدیم تا باین

مبتلا شدیم و چون حکایت تمام معروض افتاد قهرمان
قهر بقتل ایشان فرمان داد و درین اثنا پسر مماق[1] را بزخمی
مجروح گردانیده بحضرت آوردند زانو زده بعز عرض
رسانید که بنده از طرف سرای پیش خان می رفتم و اورا
در محلی که وعده گاه بود نیافتم و برد یگر اوضاع اطلاع ندارم
صاحبقران گیتی ستان جلال پسر امیر حمید را باندیله ترخان
و مولی و صاین تمور و جمعی از بهادران بقراولی تعیین فرمود
و فرمان داد که چون سیاهی سپاه دشمن به بینید اگر بسیار
باشند خود را بدیشان نموده گریزان بازگردید تا ایشان
فریفته شوند و پیش آیند و هرچه رو نماید باعلام آن مبادرت
نمایند امیر جلال و بهادران برحسب فرمان روان شدند
و چون از لای و گل و آبها بگذشتند سیاهی دشمن پدید آمد
و ازیشان پانزده نفر جدا شده پیش آمدند و ازین طرف
صاین تمور پیش راند[2] و با ایشان سخن کرد و بازگردید
و مولی را بحضرت اعلی فرستادند تا صورت حال معروض
دارد و از برق سرعت سیر استعاره کرده به پایه سریر خلافت
مصیر آمد و کیفیت وضع رفع کرد *

ذکر محاربه قراولان و کشته شدن امیر ایکوتمور

(۱) دربعض نسخ بجای مماق (قماق) (۲) دربعض کتب بجای
راند (رفت) است *

چون خبر مذکور بحضرت صاحبقران رسید اشارت
علیه بصدور پیوست که امیر ایکوتمور با بهادران پیش رود
و از مخالفان خبری تحقیق نماید که درکجا اند و غلبه پیش
آمده اند یا اندک و در جمیع احوال طریق حزم و احتیاط
مرعی دارد امیر نامدار با متثال امر مبادرت جسته بتعجیل
روان گشت و از وحلی عظیم و دو آب گذشته با میر جلال حمید
و دیگر قراولان ملحق شد و چون پیشتر رفت گروهی از سپاه
دشمن را دید که بربالای پشته ایستاده نظاره می کردند
فی الحال جمعی از مردان کار و مبارزان تیغ گذار را بجانب
ایشان روانه گردانید دشمنان چون توجه ایشان را مشاهده
کردند بازگشته از پشته فرو رفتند و ایشان ببالای پشته بجای
دشمنان برآمدند و از آن طرف پشته سی قوشون سوار مکمل
جبه پوش را دیدند در مغاکی صف کشیده و جنگ را مهیا
شده و در کمین فرصت ایستاده و چون بران حال اطلاع
یافتند همانجا توقف نموده خبر با میر ایکوتمور فرستادند و او
در زمان روان شده ببالای پشته برآمد و لشکر دشمن را
احتیاط کرد و چون غلبه بودند جنگ کردن مصلحت ندانست
و صواب دران دید که بآهستگی بازگشته از آبها بگذرند و سپاه
خود را روانه گردانید و خود باندک نفری در عقب لشکر
باز ایستاد دشمنان چون دریافتند که مدد ایشان دور است

وآب و وحل بسیار دره راه روان بسر امیر ایکوتمور راندند و او از کمال شجاعت وفرط دلاوري پای ثبات بیفشرده وبزخم تیر آهن گذار چند قوشون را بازداشت وچندان کوشش نموده که تمام لشکر منصور سالم از آب ولای بگذشتند ودرین اثنا از قضا تیری باسپ او رسیده واو نیز زخم خورده بود با وجود آنکه زخم داشت بهمان اسپ تیر خورده از آب بگذشت وچون اسپ را قوت نماند بیفتاد اسپی دیگر پیش کشیدند که برنشیند هنوز سوار نا شده تیری دیگر از شست (١) لا مرد لقضاء الله گشاد یافت و بر مقتل آن اسپ آمده عرضه تلف گشت ومخالفان غلبه کرده با نبوه گرد او در آمدند وآن دلاور نامد رعالي مقدار پیاده پای ثبات بیفشـــرده واز غایت حمیت ومردانگي دست جـــلادت از جنگ باز نکشید تا دشمنان اورا ناشناختـــه (٢) شهید کردند

انا لله وانا الیه راجعون * نظم *

* زمکر جهـــان هیچ کس جان نبرد *
* کس این رقعه با وي بپایان نبـــرد *
* ندارد جهـــان دوستي با کسی *
* نیـــابي درو مهـــرباني بسی *

---

(١) در ه.a نسخ شصت بصاد مهمله است وآن صواب نیست (٢) در بعض نسخه بجایش (بشناخته) است *

* جهان را بدین گونه شد رسم وراه *
* بر آرد بگاه و ندارد نگاه *

و دران واقعهٔ هایله که چراغ دولت مخالفان را وقت فرو نشستن بود و خانه روشن می کرد هر یملک پسر یادگار برلاس، و رمضان خواجه و محمد ارلات را نیز بدرجه شهادت رسانیدند * بیت *

* چراغی کان فرو خواهد نشستن *
* کند در وقت مردن خانه روشن *

حضرت صاحب قران بنفس مبارك باندك سپاهی درین حال بکنار آب رسید و امیر حاجی سیف الدین و امیرجهان شاه ملازم رکاب همایون بودند اشارت علیه بصدور پیوست و سپاه پیاده گشته از آب بگذشتند و بزخم تیر خاره گذار و شمشیر صاعقه کردار یاغی را براندند * بیت *

* ببارید تیر از کمان سران *
* بران رزم جویان جوشن وران *
* براندند اعدا به شمشیر و تیر *
* برآورده از جان دشمن نفیر *
* نماند از مخالف کس آنجا بجای *
* که روبه ندارد بر شیر پای *

و دران معرکه جلال حمید وظایف نیکوبندگی بجای آورده

با سی کس بوسه قوشون از لشکرِ دشمن که در مقابل او بودند حمله کرده آثارِ جلادت و دلاوري بظهور رسانید و زمان زمان طبل باز فرو کوفته شبرنگ رعد شیهه برق آهنگ را با قُطاس هیبت و باس بهرجانب مي تاخت و از جرِّ کمان و صفیر تیر صدای فنا در گوشِ جان مخالفان مي انداخت * * نظم *

* خروشان و جوشان گرفته بجنگ *

* کمانِ کیاني و تیرِ خدنگ *

* روان کرده از برج زاغِ کمان *

* عقاب اجل را سوی دشمنان *

و تکدیله نیز جنگي مردانه کرد و شاه ملک پسر تغای مرکن کوششهای مردانه نمود * * بیت *

بهر تیری از لشکرِ دشمنان * بخاک اندر افگند یک پهلوان

و بایزید شش انگشتي نیز دادِ مردي و مردانگي داد و از دشمنان سه کس را دستگیر کرده بیاورد حضرت صاحبقران ازانجا مراجعت نموده بمعسکر ظفرقرین نزول فرمود و جماعتی را که دران موقفِ هول‌ناک پای ثبات فشرده بودند و بشرایط سربازي قیام نموده بانواع تربیت و نوازش بلند پایه و سرافراز گردانید و حکم ترخاني ارزاني داشته فرمان داد که جماعت یساولان دست رد پیش ایشان ندارند وازدرآمدن بحضرتِ ما منع نکنند و تا نه گناه که ازایشان

و فرزندان ایشان صادر شود نپرسند *   * بیت *

چنین داد پاسخ که تا نه نژاد * هرآنکس که از تخم ایشان بزاد
گنه شان نپرسند ابنای ما * کزین پس نشینند برجای ما

و خویشان امیر ایکوتمور را که بعز شهادت فایز شده بود عنایت و مرحمت بسیار فرمود و ازانجمله شاه ملک پسر قلجغای را بمزید عواطف پادشاهانه اختصاص بخشید و راه و رسم امیر ایکوتمور باو داده مهر کلان و مهر پروانه باو سپرد و چون قریب شش ماه بود که رایت نصرت شعار متوجه صوب شمال گشته میرفتند بمحلی رسیدند که درشب پیش از غروب شفق اثر طلوع صبح ظاهر می شد چنانچه درهنگام بودن آفتاب دربرج شمال نماز خفتن دران موضع بحسب فتوای شریعت غرای واجب نمی شود و بعد ازان حضرت صاحب قران ازانجا بسعادت روان شد شمشیر نصرت آخته و رایت دولت و اقبال برافراخته و بربلندیی فرود آمد *

* نظم *

* بران پشته سلطان فریاد رس *
* برآسود تا صبح بر زد نفس *
* جهان کسوت سوگواری فگند *
* برافراخت خور افسر (۱) ارجمند *

---

(۱) در بعض نسخه بجای افسر (لشکر) دیده شد *

وزانجا بسعادت و اقبال روان شد و چون توقتمش خان نمي ايستاد كه لشكر منصور برسد و قراولان سپاه دشمن هرروز خود را مي نمودند و بازگرديده ميرفتند و آن بيابان بي پايان را پيش گرفته توقف نمي كردند حضرت صاحب قران با شاهزادگان و نوينان مشورت فرموده اميرزاده عمرشيخ را فرمان داد كه با بيست هزار سوار ازپيش روان شود و به تعجيل رانده باو رسد تا بضرورت توقف نمايد وازامراء اميرسونجك و سلطان سنجر و امير عثمان و حسن جاندار وغيرهم باو بروند وچون ايشان بامتثال امر مبادرت نمودند روز ديگر خبر آمد كه منقلاي ازجانبين بهم رسيده اند راي اعلي چون برين حال اطلاع يافت ترتيب لشكر فرموده بطالع سعد و بخت فيروز *

* بيت *

* روان شد سوي دشمن كينه خواه *
* به نيروي اقبال وعون اله *

ودران روزها ازكثرت ابر و بارندگي * * شعر *

هوا تيره بود و سحاب اشك ريز * قضا خنجر فتنه مي كرد تيز

گفتار در تعبيه لشكر و آراستن جيش سترگ و وقوع جنگ بزرگ

صاحب قران گيتي ستان روز دوشنبه پانزدهم رجب سنه (ثلث و تسعين و سبعماية) موافق قوي ئيل كه هوا بعد

از شش روز گشاده گشت در موضع قندزچه بنفس مبارک ملتفت آراستن لشکر و متصدي نسق و ترتیب آن شد و هفت قول مقـــرر فرمود بنوعي که هیچ کس مثل آن ندیده بود و نشنیده و امثال این معاني از نتایج الهامات رباني و تاییدات آسماني تواند بود چه در خصوصیت عدد هفت بسی اسرار است که واقفانِ سرّ سبع المثاني بآن راه برند *

* مصراع * * بلبلانِ این گلستان را نوای دیگر است *

یک قول باسم سلطان محمود خان بیاراست گروهی جمله مردان کار و انبوهی از بهادران تیغ گذار * * نظم *

* همه جنگ جوی و همـــه نامدار *

* چو شیـــران آشفتـــه در کارزار *

* سپاهي چو دریای جوشان بجنگ *

* همـــه تیز کرده به پیـــکار چنـــگ

و باشلامشي آن با میر سلیمان شاه رجوع فرمود و قول بزرگ را مرتب داشته بشاهزاده محمد سلطان سپـــرد و اطراف و جوانب آن را بدلاوران شیرافگن و نبرد آزمایان صف شکن *

* بیت *

* همه جنـــگ را تنگ بســـته میان *

* بگـــردن درآورده گـــرزِ گران *

* بخـــون آب داده همـــه تیغ را *

* سنان در جگر دوخته میغ را *

مستحکم ساخت و از بهادران لشکر و مبارزان صفدر بیست قوشون مرد دلاور * نظم *

یلانِ سرافراز شمشیر زن * نبرد آزمایان لشکر شکن
سوارانِ جنگی و مردانِ مرد * کز آتش بخنجر برآرند گرد
همه کارشان کوشش و تاختن * همه رای شان رایت افراختن

برگزیده ملازم رکاب همایون گردانیده و علی حده در عقب قول بزرگ بایستاد تا هنگام اشتعال نیران قتال و جدال که بهادران جانبین با یکدیگر درآویزند اگر فوجی از سپاه ظفر پناه را بمعاونتي احتیاج افتد مدد آماده و مستعد کار باشد و در دست راست قولی دیگر * بیت *

همه شیر مردان کار(۱) آزمای * دلیر و عدو بند و کشور کشای
بگاه وغا هریکی صفدری * از ایشان تنی و زعدو لشکری

ترتیب داد و برایت نصرت آیت امیرزاده میرانشاه مکمل گردانید و در پیش شاهزاده محمد سلطان شاه با چپرها و توراها آماده جنگ شد و در قنبل دست راست امیر حاجي سیف الدین با لشکری آراسته و حشری گاه دلاوري از سرِ جان برخاسته * نظم *

* هنرنمایي و نبرد آزمای و مرد افگن *

---

(۱) در بعض کتب بجایي کار (رزم) بنظر آمد

* ظفر فزای و ولایت کشای و قلب شکن *

* همه بسانِ سپرسینه باز کرده به تیغ *

* همه چو گوهرِ شمشیر غرق در آهن *

بایستادند و در جرنغار قولی دیگر *   * نظم *

گروهی همه پردل و پهلوان * مخالف شکار و ممالک ستان

توانا تن و زورمند و دلیر * بهیکل چو پیل و به نیرو چو شیر

مرتب فرموده ملازم رکاب همایون امیرزاده عمرشیخ گردانیده

و درقنبل دست چپ بیردي بیگ ساربوغا و خداداد

حسینی با فوجی از مبارزان *   * بیت *

که گر برکشیدندی از خشم تیغ * شدي آب خون در دل وچشم میغ

وگر مرغ پران زدندي به تیر * بلرزیدي از بیم بهرام (١) و تیر

روی جلادت به پیکار دشمنان آوردند و امرای دست راست

و دست چپ از تومانات و هزارجات وقوشونات هریک

درمقام خود قرار یافته صفها برآراستند و پیاده وسوار چپرها در

پیش داشته جنگ را مهیا وآماده گشتند *   * نظم *

* شد آراسته لشکری بی حساب *

* که پوشید گردش رخِ آفتاب *

* درآورده که هریکـــی رستمی *

* ازایشان یکی وزعدو عالمـــی *

---

(١) در بعض نسخه بجاے بهرام وتیر (بهرام پیر) مکتوب است *

* سپاهي که شد تیره خورشید و ماه *
* زبس جوشن و تیغ و خود و کلاه *
* ز تیغ و ز گرز و ز کوس و زگرد *
* زمین شد سیه آسمان لاجورد *

و ازان جانب قراولِ دشمن پیدا شد و توقتمش خان قلب و جنا حین لشکرِ خود را بشاهزادگان جوجي نژاد مثل تاش تمور اغلن و بیگ یارق اغلن و ایلیغمش اغلن و بیگ پولاد اغلن و علی اوغلن و جینته اغلن وغیرهم و امراء و نوینان مثل علی و سلیمان صوفی عنغرات(۱) و نو روز عنغرات(۱) و اقتاو و آقبوغا و اروس جوق قیات و عیسی بیگ برادرِ بزرگ آیدکو و حسن بیگ و سرای و کوکه(۲) بوغا و یغلي بي بهرین و قویغور بي و دیگر امراء وسردارانِ الوس جوجی آراسته و یسال کرده دررسیدند * نظم *

* سپاه اندر آمد همي فوج فوج *
* چو دریاے جوشان که آید بموج *
* شد از سمِ اسپان زمین سنگ رنگ *
* ز تیره هوا همچو پشتِ پلنگ *
* سراسر همه دشت و صحرا و کوه *

---

(۱) دربعضی نسخه بجایش (قنغرات (۲) دربعض کتب بجاي کوکه (کوکو) است *

* ز سمِ ستوران لشکر ستوه *

تا از مخالفان دران دشت کین چندان لشکر بوسید که محاسبه وهم با تاملِ قیاس و تخمین از عقد شمارِ آن عاجز آید صاحب قران گیتي ستان که از علوِ مرتبت و رفعتِ شان *

* بیت *

بود گردون فرود پایهٔ او * عالم اندر پناه سایهٔ او

از غایتِ شجاعت و دلاوری بفرمود تا تمام لشکر فرود آمده خیمها بزدند توقمتش خان چون آن حال مشاهده کرد از کمالِ تمکن و غایت شجاعتِ لشکر منصور و بی التفاتي ایشان بسپاهِ دشمن خیره بماند و حسابها برگرفت و با دهشتي تمام به تعبیه و ترتیب صفهاي لشکر مشغول شد *

* بیت *

* بیارا ست لشکر کران تا کران *

* ابا تیغ و شمشیر و گرزِ گران *

* ز بس جوشن و ترک و تیر و تبر *

* همان درع و خود و سنان و سپر *

* تو گفتي جهان سربسر آهن است *

* و یا کوه البرز در جوشن است *

چون لشکرِ جانبین بوا بر یکدیگر صف برکشیدند سپاه دشمن از هردو طرف میمنه و میسره بچند قوشون زیاده بر لشکرِ این طرف بود صاحب قران موید کامگار که در همه کار استظهار بعنایت

پروردگار و اعتماد بر فضل آفریدگار داشتی نه بیسیاری لشکر جرار و آمادگی اسباب بسیار چنانچه در هر جنگ عادت پسندیدهٔ او بود فرود آمد و دو رکعت نماز با خلاص و نیاز بگزارد و روی تضرع و خشوع برخاکِ استکانت و خضوع نهاده از درگاه پادشاه نصرت بخش تعالی و تقدس فتح و فیروزی طلبید * * نظم *

* که گونارد نمودارِ خدائی *
* در اسطرلاب فکرت روشنائی *
* نه زابرو جستن آید نامهٔ نو *
* نه از آثارِ ناخن جامهٔ نو *
* بدو جوئی بیابی در حبش حور *
* نیابی گرنه زو جوئی زمه نور *

و بعد از فراغ مناجات با عالم السر و الخفیات توکل بر فضل نامتناهی الهی کرده بسعادت سوار گشته متوجه شد دلاورانِ لشکر و بهادرانِ صف در صدای صلوات و غلغله تکبیر در گنبد کیوان و چرخ اثیر انداختند و رایت دولت و اعلام اسلام باوج عیوق برافراختند و از طرفین کورگه و کوس و نقاره فرو کوفته گوشِ زمانه را از خروشِ سورن کر ساختند * * نظم *

* برآمد خروشیدنِ کره نای *
* زمین و زمان اندر آمد زجای *

* برآمد خروشِ سپاه از دو روی *
* جهان شد پر از مردمِ جنگ جوی *
* تو گفتي نه شب بود پیدا نه روز *
* نهان گشته خورشید گیتي فروز *

و درین حال شعبه دوحهٔ عظمت و جلالت و ثمره شجره طیبه نبوت و رسالت سید برکه قدس سره که از مبشراتِ دولت روز افزون حضرت صاحب‌قران بود چنانچه اشارتی بآن رفته دستِ اخلاص بدعا برداشته و فرقِ مبارک بخضوع و ابتهال گشاده از حضرت عزت فتح و نصرت خواست و بر حسب سنت سنیه جد بزرگوارش - علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات آیه کریمه یاایها الذین آمنوا اذکروا نعمة الله علیکم اذ هم قوم ان یبسطوا الیکم ایدیهم فکف ایدیهم عنکم واتقوا الله و علی الله فلیتوکل المومنون برزبانِ اخلاص بگذرانید و شاهت الوجوه گویان خاک بر جانب دشمنان پاشید و صاحب قران موید را مخاطب ساخته برزبانِ مبارک راند که توجه حیث شئت فانک منصور درزمان دلیرانِ هردو سپاه بیاده حمله آتشِ جنگ برافروختند و نایره حرب و قتال التهاب و اشتعال یافت *

* نظم *

* دو لشکر نگویم دو دریای خون *
* به بسیاري از ریگ صحرا فزون *
* بتدبیر خون ریختن تاختند *
* بهم تیغ و رایت بر افراختند *
* ز هر سو دلیران و کند آوران *
* کشیدند شمشیر کین از میان *
* گرفتند کوپال و زوپین بجنگ *
* نهادند دل برفنا و بجنگ *
* زمین شد غبار و برآمد باوج *
* جهان گشت بحر و در آمد بموج *
* زگرد ستوران پر خشم و تاب *
* شد انباشته چشمهٔ آفتاب *
* رخ شاه گردون شد از بیم زرد *
* پر از خاک شد چشمهٔ مه زگرد *
* بر آورد گردون گردان فغان *
* بر آمد فغان از جهان کالامان *

امیر حاجي سیف الدین از نیروی اقبال صاحب قران نصرت قرین پیش از همه شمشیر کشیده حمله کرد و دست چپ دشمن که در مقابل او بود برهم شکست و براند * * شعر *

چنان برگرفتند لشکر زجای * که پیدا نیامد همي سر زپای

چند قوشون که از سپاه دشمن زیاده آمده بود روان شدند که از عقب لشکر امیر حاجي سیف الدین درآیند جهانشاه بهادر چون این حال مشاهده کرد با سپاه خود پیش ایشان گرفته بزخم شمشیر آبدار و ضرب سنان آتش بار ایشانرا باز گردانید و قلنجاق بهادر نیز حمله کرده یک قوشون از مخالفان برگردانید و امیرزاده میرانشاه مرکب کوه پیکر هامون نورد برانگیخته زبرجد تیغ را از خون پردلان گونه یاقوت رماني بخشید و زمرد شمشیر را از تاثیر پرتو سهیل عقیق یماني ساخت * بیت *

بیک حمله شهزادهٔ نامدار * بیفگند ازیشان فراوان سوار

تا از مخالفان آنچه در مقابل قول او بودند هزیمت یافته برگشتند و عثمان بهادر با قوشون قبچاقي پیش رانده با سه قوشون دشمن جنگ درپیوست و دراثنای کر و فر از اسپ خطا شد و درچنان حالتی از میامن دولت صاحب قران در زمان سوار گشت و باز برهراول دشمن حمله برده متفرق ساخت و شیخ علي بهادر که نهنگ دریای هیجا بود دست بردهای مردانه نمود و امیرزاده محمد سلطان از قول بزرگ پیش رانده قلب دشمن برهم شکست و شیر بیشهٔ شجاعت امیرزاده عمرشیخ در جرنغار بقوت بازوی کامگار شمشیر صاعقه کردار را بخرمن سوزي حیات دشمنان درخشان

کرده داد مردی و مردانگی داد و مقابل خرد را مقهور ساخته منهزم گردانید * * بیت *

* چو دریا بموج اندر آمد زجای *
* ندارد برش آتش تیز پای *
* درفشش چو دشمن به بیند ز دور *
* دلش ماتم آرد بهنگام سور *

و بیردی بیگ و خداداد نیز یکران جلادت درمیدان شجاعت جها فیدند و قذبل دست راست دشمن را پای ثبات از جای برده براندند و هرکس از امراء و سرداران سپاه ظفر پناه با لشکر مقابل خود درآویختند و خاك معرکه را بیابان در بیابان با خون مخالفان بر آمیختند سپرها و جبها بر سینه و تن دشمنان بزخم تیر و ضرب سنان و شمشیر دوخته و دریده شد و سرهای گردن کشان و گردنهای سروران بگرز گران و خم کمند شکسته و بسته آمد * * نظم *

* زبس نیزه و گرز و شمشیر تیز *
* تو گفتی برآمد همان رستخیز *
* اجل برگشاده زهر سو کمین *
* چو دریای خون شد سراسر زمین *
* چنان شد که کس روی کشور ندید *
* زبس کشتگان شد زمین ناپدید *

توقتمش خان چون آثارِ ضعف درلشکرِ خود مشاهده کرد و قوت مقابله با حضرت صاحب قران درخود نمي ديد روی ازان جانب گردانیده متوجه امیرزاده عمرشیخ شد و چون لشکراورا مرتب ومضبوط یافت ازو نیز اجتناب نموده رو بشیخ تموربهادر وهزاري سلدوز آورد وبا انبوهي عظیم ازامراء وبهادرانِ لشکرخود بجنگ مشغول شد و هرچند شیخ تموربهادر و تومانش درمقابل تیر باران کردند ایشان فدائي وار دست ازسرشسته ودل ازجان برداشته روی برنتافتند وبا تیغها وسالیقها حملهای پیاپي آوردند وعاقبت غالب شده بسیاری ازمردمِ سلدوز را بتیغ قهر بگذرانیدند وازمیانه ایشان گذشته درعقبِ لشکرمنصور صف کشیده بایستادند مهرِ سپهرِ شجاعت ودلاوري امیرزاده عمرشیخ چون این حال مشاهده نمود بی توقف با چندی ازسپاهش بازگشته بمقابله توقتمش خان درآمد و چپرپیش گرفته آتشِ پیکار برافروخت ودران حال حضرت صاحب قران درعقبِ لشکر توقتمش خان که منهزم شده بودند میرفت جکه تواجي بسمع مبارک رسانید که توقتمش خان با چند فوج ازسپاهِ خود ازلشکرمنصورگذشته است ودرپس پشتِ مردم ما صف زده ایستاده است آنحضرت هنوزمتامل بود دران معني که ازپیش امیرزاده عمر شیخ همین خبررسید

حسب قران ظفرقرین با جمعی بهادران جلادت آیین عنان توجه بصوب ایشان معطوف فرمود توقتمش خان چون رایت نصرت شعار مشاهده کرد پای ثبات و قرارش ازجای برفت * * بیت *

* عقل داند که چو مهتاب زند دست بتیغ *
* رد زخمش نه باندازه درع و قصب است *

بی توقف دست اضطرار بآب حسرت از تاج و تخت شسته دل از مملکت و پادشاهی بضرورت برداشت و ازبیم جان سراسیمه و پریشان * * بیت *

عنان بارهٔ تیزتگ را سپرد * بصد حیله زان رزمگه جان ببرد

و چون توقتمش را شامت کفران نعمت و بی ادبی کردن با ولي نعمت دامن دولت گرفته فرار برقرار اختیار کرد و بحکم * * بیت *

با ولي نعمت اربرون آئي * گر سپهری که سرنگون آئي

پشت هزیمت نموده رو بگریز آورد و مضمون و لئن کفرتم ان عذابی لشدید بوضوح پیوست تمام الوس جوجي مقهور و شکسته * * نظم *

* دل از هستي خویش برداشتند *
* به بیچارگي پشت برگاشتند *
* نمودند شاه و سپه جمله پشت *

* وزان کارباد اندر آمد بمشت *
* نه تاج و نه تخت و نه دولت به جای *
* نه اسپ و نه مردان جنگي بپای *
* نگون گشت کوس و دُرَفش و سنان *
* نَبُد هیچ پیدا رکاب از عنان *
* نه اسباب جنگ و نه بارو بنه *
* همه میسره جسته و میمنه *
* بیابان سراسر پر از کشته شد *
* همه دشت ازان کشتگان پشته شد *
* همانا که فرسنگ بودی چهل *
* پراگنده از خون زمین زیرگل *

وماظلمهم الله ولکن کانوا انفسهم یظلمون و خامت عاقبت طغیان و غرور طغرای جند ما هنالک مهزوم من الاحزاب برمنشور شقاوت آن مغروران کشیده و سوء خاتمت بی باکي وبد کرداري فحوای سیهزم الجمع و یولون الدبر برصحیفه ادبار ایشان نگاشت * * نظم *

* گر ازکوه پرسی بیابی جواب *
* که شاخ خطا میوه ندهد صواب *
* بد اندیش مردم بجز بد ندید *
* بیفتاد و عاجز تر از خود ندید *

* شرانگیز هم در سر شر شود *
* چو کژدم که با خانه کمتر شود *

و چون توقتمش خان و اتباعش را مضمون فذاقت وبال امرها وکان عاقبة امرها خسرا صورت حال گشت حضرت صاحب قران بفتح و فیروزی نزول فرمود و با قامت لوازم شکر و سپاس مالک الملوک تعالی و تقدس * * نظم *

* که چرخی بدین گونه بر پای کرد *
* شب و روز را گیتی آرای کرد *
* یکی را سزاوار تخت آفرید *
* یکی را چنان تیره بخت آفرید *

قیام نمود شاهزادگان کامگار و امرای عالی مقدار در پایه سریر نصرت صریر جمع آمده زانو زدند و زبان بهجت و استبشار به تهنیت و مبارک باد آن فتح نامدار بر گشاده نثار بسیار کردند صاحب قران سپهر اقتدار ایشان را کنار گرفت و امراء و بهادران سپاه ظفر پناه را بانواع عنایت و عاطفت نوازش فرموده انعامات پادشاهانه ارزانی داشت و تمام لشکر را از ده نفر هفت نفر گزین کرده بتکامشی در عقب گریختگان خون گرفته بفرستاد و بهادران دلاور تیغ کین را بزهر قهر آب داده و کمند چین در جبین ر بکف قوت تاب داده شمشیر آبدار را بفسان خشم تیز کرده و سنان آتش بار را چون غمزه

معشوقان و چشم عاشقان خون ریز ساخته کمان جلادت در بازو افگنده و چین صلابت در ابرو انداخته باد پایان کوه پیکر را برانگیختند و خاک دشت را بسم مراکب توتیا ساخته در چشم کواکب ریختند و بر حسب فرمان از پی دشمنان چون برق جهنده و قضای رسنده بشتاب روان شدند آن روز برگشتگان را از پیش آب آتل بود و از پس شمشیر قاتل نه ازان طرف مهربی و گریز جائي و نه ازین جانب مهلتی و محابائي *

* بیت *

* نه از پیش راه و نه از پس امان *
* نه جز تیر و شمشیر کس درمیان *
* نه قوّت که دارند پای ستیز *
* نه فرصت که جویند راهِ گریز *

از پیش رود آتل عمیق بود و آب از سر مي گذشت و از پس آب تیغ بالا گرفته بگردن مي رسید لاجرم درمیان دو سیلاب چنان بیشتر ایشان را آبِ زندگانی برخاکِ هلاک ریخته شعله حیات شان ببادِ فنا برنشست و اندک مردمی ازان گرداب بلا جریده بیرون توانستند رفت و زن و فرزند و مال و اسبابِ ایشان تمام بدست لشکر منصور افتاد * * بیت *

* گرفتند آن لشکرِ ارجمند *
* غنیمت نه چندانکه گویم که چند *

و از شاهزادگان و امراء الوس جوجی کونچه اوغلان و تمور قتلغ آغلن و ایدکو از قدیم باز با توقتمش خان مخالفت و عداوت مي ورزیدند و ازو گریخته پناه بدرگاه گردون اشتباه حضرت صاحب قران که جلوگاه سلطنت و جهانباني بود آورده بودند و در سفر و حضر ملازمت رکاب سعادت انتساب مي نمودند(۱) آنحضرت ایشان را بمزید عنایت و عاطفت اختصاص بخشیده تازه بتازه انعامات بي اندازه میفرمود و پیوسته بمواهب پادشاهانه مثل کمرهای مرصع و تشریفات فاخر و اسپان راهوار گرانمایه سرافراز و بلند پایه میگردانید و درین وقت که از مکمن تایید الهي نسیم فتح و فیروزي بررایت نصرت شعار وزیده توقتمش خان قضیه من نجا براسه فقد ربح غنیمت شمرده نیم جاني بهزار حیله از ورطه هلاک بیرون برد والوس جوجی بکلي از هم فرو ریخته متفرق و پراگنده گشتند آن دو جوان بخت جوجي نژاد و ایدکو بپایه سریر اعلی زانو زده عرضه داشتند که اگر اشارت علیه صدور یابد ما بندگان برویم و هریک ایل خود را استمالت داده جمع کنیم و بیاوریم عاطفت خسروانه ملتمس ایشان را مبذول داشت و فرمان داد که جهت هریک یرلیغ عالم مطاع بنفاذ پیوندد که هیچ آفریده متعرض و

---

(۱) در بعض نسخه بجای مي نمودند این عبارت است (را باعث افتخار ساخته بودند)*

مزاحم خانها واقوام ایشان نشوند و غان از ایشان نستانند ایشان حکمها حاصل کرده خوش دل و شاد مان بجست و جوی ایل خود روان شدند صاحب قران گیتی ستان در عقب عساکر گردون مآثر که بتکامشي مخالفان رفته بودند بسعادت و اقبال روان شد و چون بکنار آب آتل رسید و صحرای اورتوپه که دشتي بود از نزاهت و صفا چون خاطر اهل حضور پرنور و خرم و مرغزاري از غایت نضارت و طراوت غیرت فزای روضه ارم * * بیت *

* بساط سبزه چون جان خرد مند *
* هوائي معتدل چون مهر فرزند *

مضرب خیام نزول همایون گشت سراپرده ابهت و جلالت پیرامون هامون کشیده و دراندرون قبه بارگاه نصرت پناه باوج گردون برآمده * * نظم *

سراپرده از دیبهٔ زرنگار * درو خیمه و خرگه بی شمار
بسیط زمین در سراپرده گم * درو بارگه رشک چرخ نهم
زده هرطرف خیمه و سایبان * سه فرسنگ راه از کران تا کران
پی بزم شهزادگان بارگاه * زهرسو برافراخته سر بماه
امیران بجای خود از چارسو * فزون هریکی را زجمهای وهو

و تمور قتلغ که بطلب ایل خود رفته بود چون قوم خود را جمع آورد استشمام روایح رفاهیت هوای خاني الوس جوجي

بر سر پندار او انداخت و حقوق حضرت صاحب قران را
رقم نسیان کشیده بعهد وفا ننمود و با اتباع خود رو به بیابان
نهاد و ایدکو نیز چون مردم خود را بازیافت و غلبه بد و جمع
آمدند چهره عهد را بناخن بی وفائی بخراشید و از طرف
دیگر بیرون رفت * * نظم *
مخالف نگردد بجان دوستدار * مغیلان نیارد بجز خار بار
زاعدا نجوید وفا هوشمند * که ریحان نروید ز تخم سپند
ندید از نی بوریا کس شکر * که گوهر نگردد بکوشش دگر
کسی راکه باشد بدی در نهاد * نیارد بجز مکرو تلبیس یاد
و کونچه اغلن بعضی از قوم خود را یافته فراهم آورد و چون
در مجالس خاص بمزیت قرب و محرمیت مخصوص گشته
بود بر حسب وعده بدرگاه عالم پناه آمد و ملحوظ نظر تربیت
و عنایت گشت و مجموع امراء و لشکریان که بر حسب فرمان
قضا جریان باطراف و جوانب رفته بودند مظفر و منصور با غنایم
نا محصور از اسپ و شتر و گاو و گوسفند و برده فراوان از
جواری و ولدان بگرد و نها بدرگاه عالم پناه آمدند
از مخالفان هرکه بجزیرهای آتل پناه برده بود همه را گرفته
و اسیر کرده بیاوردند و عساکر نصرت شعار را دران فتح نامدار
چندان غنیمت بدست افتاد که پای تحریر و تقریر اصلا بسرحد
وصف آن نرسد * * بیت *

غنیمت کشان بر درِ شهریار * غنیمت کشیدند بیش از شمار
آحاد و افرادِ مردم اردوی همایون را که قوت ضروری بزحمت می یافتند چندان اسپ و گوسفند گرد شده بود که هنگام مراجعت چون باز گشتند از راندن عاجز شده بعضی می راندند و بعضی می گذاشتند و از برده چنانچه یکی از ظرفاء که ظفرکرد از ملازم موکب فرخنده بود در زمان بزبان امید نظم کرده بود که * * بیت *

گر بماند حیاتِ ما باقی * بکف آریم ترک تقماقی(۱)

چندان کنیز حور وش و غلام چابک دلکش در معسکرِ نصرت پناه جمع آمد که آنچه از برای خاصه حضرت صاحب قران اختیار کرده شد پنج هزار نفر بیش بود دختران بکر ماه رخسار و جوانان سرو قامت(۲) لاله عذار که آفتاب خاوری از شرمِ طلعت جهان افروز شان روی در پرده توارت بالحجاب کشیدی و زاهد شب زنده دار اگر ایشان را بخواب دیدی جیب خرقه پرهیز چون صبح از مهرِ جمال شان بدریدی *

* نظم *

بخوبی پری و بپاکی گهر * به پیکر سروش و بچهره قمر
روان را بشمشاد پوینده رفع * خرد را بمرجان گوینده گنج

---

(۱) در بعض نسخه بجای تقماقی (تغماقی) و در بعض کتاب (تخماقی) بنظر آمد * (۲) در دو کتاب بجای قامت (قد) دیده شد *

بہ بالا بکردار آزاد سرو * برخ چون بہار و برفتن تذرو
دہانش بتنگي دلِ مستمند * سرِ زلف در حلق جانہا کمند
و دران منزل بہشت آيين کہ طراوتش حکايت از نزاہتِ
فردوس برين ميکرد طبع شاہ کام خسرو گردون غلام نشاط
عشرت فرمود * * نظم *
يکي جشن شاہانہ فرمود شاہ * کہ باغِ ارم گشت آن بزم گاہ
باقبال شاہِ سپہرا حتشام * مہيا شد اسباب شادي و کام
ہمہ مرحلۂ دشت (١) پر شيرہ گشت * بنوعي کہ چشمِ فلک خيرہ گشت
اواني زرين فزون از ہزار * پر از لعل گون بادۂ خوشگوار
قمربود وبال و نبيذ و عرق * جہانرا پر از نقش وشادي ورق
زآمد شدِ ساقيان با قدح * فلک رادل ازجاي رفت از فرح
زلحنِ مغني و آواز ساز * بچرخ آمدہ زہرۂ دل نواز
حضرت صاحب قراني بعون تاييدات صمداني دران محل کہ
مستقر سرير سلطنت و خاني جوجي خان و فرزندان او بود
بتختِ پادشاہي وجہانباني برآمدہ بعشرت وکامراني
مشغول شد * * نظم *

* بگردِ تخت خوبانِ سرائي *
* جہان رادادہ ازرخ روشنائي *
* پري چہرہ بتانِ نازک اندام *

(١) در بعض نسخہ بجاي دشت (دہر) مکتوب است *

* ز جمعد از بهسر دلها بافته دام *
* عروسانِ لطیف و ناز پرود *
* ز چشمِ بد ندیده روی شان گرد *
* بریشم زن رهِ عشاق میزد *
* صلائی عیش در آفاق میزد *
* کرشمه ساز کرده ساقی مستا *
* زغمزه ناوک افگن شست در شستا *
* خرامان جام برکف چون تذروی *
* شگفته لاله بر شاخِ سروی *

سبزه منزل همایون را نزهت و طراوتی بی اندازه و روضهٔ سلطنت و جلالت روزافزون از رشحات فتح و فیروزی سرسبز و تازه آب رود بار مخیم نصرت مآب را نزاهت و خرمی افزوده و زلال دولت و اقبال از چشمه عنایت ذوالجلال برجویبار روزگار فرخنده آثار کشوده وُسعتِ معسکرِ ظفرپناه چون عرصهٔ امید بی کناره در طول و عرض و سعت مجال مکنت و اقتدار کجنة عرضها السموات والارض جامهای بلورین پر از لعل مذاب برکفِ ساقیان صاحب جمال و ساغرِ امانی و آمال از زلالِ کرامت و افضال مالا مال از انتظامِ اسبابِ فرحت و سرور جلوهِ محفت رخت بربسته و سپاهِ غم و اندوه پشت هزیمت داده و از صولتِ انتظامِ عساکر

منصور لشکر دشمن شکسته و بنیاد شوکت مخالف بکلی بر افتاده نوای مطربان خوش الحان زمزمه طرب و شادمانی درعشرتگاه ناهید انداخته و نغمه سرای بزم بهجت و اهتزاز این ترانه دل نوازدرپرده کامرانی ساخته * * نظم *

* که جاوید صاحب قران شاد باد *
* زعدلش جهان یکسر آباد باد *
* برو آفرین از جهان آفرین *
* که نازد بفرّش زمان و زمین *
* زمین گلشن از پایهٔ تخت اوست *
* زمان روشن از پرتو بخت اوست *
* سر دشمنان باد خاک رهش *
* سر تخت فیروزه عشرت گهش *
* فلک بنده و اخترش یار باد *
* خدای جهانش نگهدار باد *

برین منوال بیست و شش روز دران محل دل فروز بعشرت و کامرانی بگذرانید و لله الحمد و المنة *

گفتار در مراجعت رایت آفتاب اشراق صاحب قران آفاق بمستقر سریر سلطنت و جلال از دشت قبچاق

چون از عنایت الهي آن فتح ارجمند ميسر شد و دران حوالی و نواحي هيچ کس از مخالفان نه در بيابان‌اوانه در جزيرها بماند رايات نصرت شعار حضرت صاحب قران سپهر اقتدار محفوف بحفظ و تاييد پروردگار بصوب سمرقند که محلّ استقرار سرير سلطنت معدلت آثار بود توجه نمود * نظم *

روان گشته درموکبش مه رخان * چمان در رکابش شکر پا سخان
گله دار ترکان زرين کمر * کمربسته بر کوه سيمين ززر

عساکر منصور درعين رفاهيت و حضور و وفور بهجت و سرور کران تاکران دشت و هامون فرو گرفته بسعادت روان شدند و درعيش و کامراني منزل بمنزل شادمان و خوش دل مي رفتند چه همه را ازغنايم و فتوحات ثروت و مال و ازبرده و سراري محبوبان صاحب جمال حاصل شده بود و چون نشيمن دشتيان دران بيابان بی پايان خرگاه کوترمه مي باشد که آنرا چنان ساخته اند که ازهم نمي کشايند و همچنان زده مي نهند و برمي دارند و هنگام حرکت وکوچ آنرا برگردون نهاده روان مي شوند و مجموع آنها بدست تسلط وتصرف عساکر گردون مآثر آمده بود هرکس بکام دل ماه با منزل درکنار مراد داشت * نظم *

* عادت آنست که چون مملکتی گردد فتح *
* مال غارت شود و خانه بماند برجا *

* واندران فتح ز اقبال شهِ عالم گیر *

* مال با خانه و با خانه نشین شد یغما *

لاجرم کثرتِ سواد اردوی همایون بمرتبه رسیده بود که اگر
کسی وثاق خود گم می کرد بیک ماه و دو ماه باز می
یافت و چون بآب تیق رسیدند کونچه اغلن را که مسکن اصلی
او دشت بود حب وطن راه صواب از دیده خرد پوشیده
داشت که حب الشیٔ یعمی و یصم واز طریقِ وفا عدول
نموده با مردمِ خود راه گریز پیش گرفت و برفت * * نظم *
به بیگانه مردم مکن اعتماد * که یابی درآخر خلافِ مراد
یقین است وبی شبهه نزدِ خرد * بود میل اشیاء سوی اصلِ خود
و چون از آب تیق عبور نمودند بعد از چند منزل حضرت
صاحب قران امیر حاجی سیف الدین و دیگر امراء را در
اغرق گذاشته خود بتعجیل روان شد ودر ضمان حفظ ذو الجلال
بدولت و اقبال مراحل و منازل آن بیابان پرخطر و چولهای
پرضرر قطع فرموده درذي قعده سنه (ثلث وتسعین وسبعمایة)
از صیران گذشته بسعادت و سلامت باترار رسید * * بیت *

* چشمِ بد ازین دولتِ پیروزلوا دور *

* در رفتن و باز آمدنِ رایتِ منصور *

و چون ازانجا بسعادت نهضت فرموده از آب سیحون عبور
فرمود و سایه وصول برخطه فردوس آیین سمرقند انداخت

و دیدهٔ اهالی مملکت از غبار موکب همایونش روشنائی
یافت و اشعهٔ آفتاب مسرت و شادمانی بر خواطر و ضمایر
اکابر و اصاغر آن دیار تافت شهزادگان و آغایان و امراء
و نوینان * * بیت *

برفتند یکسر همه با نثار * ثنا خوان و شادان بر شهریار
فراوان زر و گوهر افشاندند * بر و مدحت و آفرین خواندند

و بعد از اقامت رسم نثار و تهنیت قدوم موکب همایون آثار
پیش کشهای لایق و سزاوار بمحلِ عرض رسانیدند و طویهای
بزرگ مرتب داشته بعیش و عشرت مشغول شدند * * نظم *

* سعادت باقبال صاحب قران *
* بر آراست بزمی چو باغ جنان *
* سریر از نشست شهِ تاج ور *
* گذشته ز گردون بآیین و فر *
* ز هر سو امیران چرخ اقتدار *
* بخدمت کمر بر میان بنده وار *
* مهیا و آماده اسباب عیش *
* بجوی سعادت روان آب عیش *
* روان کرده ساقی سیمین عذار *
* بزرین قدح بادهٔ خوش گوار *
* مغنی بسازاندر آورده ساز *

* سرودش همین نغمهٔ دل نواز *

* که این دولت و شوکتِ برکمال *

* مبیناد از آسیبِ دوران زوال *

و چون چند روز در عیش و شادمانی داد عشرت و کامرانی داده شد امیرزاده میرانشاه برحسب اجازت و اشارت علیه متوجه هرات گشت و رایت آفتاب اشراق بطرف تاشکنت بعزم قشلاق نهضت فرمود و از آبِ خجند عبور نموده صحرای پارسین مضرب خیام اقامت همایون گشت و در محرم سنه (اربع وتسعین و سبعمایة) امیرحاجي سیف الدین با اغرق و تمامي لشکرکه درصفرسال گذشته ازتاشکنت روان شده بودند بهمانجا رسیدند چنانچه مدتِ آن یورشِ مبارک یازده ماه بود مجموع دشت و صحرای آن ممالک ازبسیارے گله و رمه که از بقایای غنایم مانده بود مالا مال گشت و عاطفتِ پادشاه دریا نوال تمـــام شاهزادگان و خواتیـــن و اشراف و اعیان مملکـــت را ازفتوحاتِ آن سفـــر همایون اثر غلامان و دختران ماه رخسار و اسپان وگوسفندان بسیار برسم ارمغاني ارزاني داشت وآن زمستـــان درانجا باقبال و کامراني بگذرانید و دراول بهارکه سلطـــان هفت اقلیم گردون سایه التفات بر محلِ شرف خویش انداخت فرمان فرمای ربع مسکون ازانجا کوچ فرموده متوجه مستقـــر سریرِ سلطنت شد

و چون از آب خجند بگذشت خاطر مبارک کامگار نشاط شکار فرمود امراء و لشکریان بر حسب فرمان باقامت مراسم آن قیام نمودند و شکاری بسیار انداخته شد *

گفتار در تفویض فرمودن حضرت صاحبقران گردون سریر ایالت ولایت زابلستان و کابلستان بامیر زاده پیر محمد جهانگیر

چون صحرای آقار از فرّ وصول و نزول صاحب قران کامگار غیرت سپهر فیروزه حصار گشت عاطفت پادشاهانه ممالک سلطان محمود غازي را انار الله برهانه از غزنین و کابل تا حدود هند و قندهار و آن ولایات و نواحي تا آب سند نام زد امیر زاده پیر محمد جهانگیر فرمود و امراء و نوییئان مثل عمه زاده امیر سلیمان شاه قطب الدین و علي غانجي پسر امیر موسی و بهلول پسر محمد درویش برلاس و اسلام پسر ایلچي خواجه برلاس و تمور خواجه پسر آقبوغا و برات خواجه کوکلتاش و حسین صوفي پسر(۱) غیاث الدین ترخان و حبیي خواجه خویش امیر عباس و اقبال شاه برغوجی(۲) و شمس الدین اوج قرا و سونچ تمور تیلیه و دیگر فرزندان و برادران امراء با لشکری گران ملازم رکاب شاهزاده گردانید و مجموع خانه کوچ متوجه

---

(۱) در بعض نسخ بجای خویش (پسر) (۲) در بعض کتب بجای برغوجي (غجرجي) دیده شد *

ضبط آن ولایت گشتند و حضرت صاحبقران ظفرقرین در ضمان تایید رب العالمین روان شد و بتاریخ سنه (اربع و تسعین و سبعمایة) موافق بیچی(۱) ئیل خطه بهشت آیین سمرقند از فرّ نزول همایون غیرت سپهربرین گشت * * بیت *

سعادت قرین و زمانه غلام * همه کارِ دولت مهیا بکام

بعد از چند روز کمال عاطفت و رافت حضرت صاحب قران چنان اقتضا فرمود که دران ولا بعضی از نبیرگان بزرگوار را که دراری سپهرِ شهریاری و دررِ بحرِ سلطنت و کامگاری بودند برحسب اشارت تناکحوا توالدوا تکثروا با کرایم جلایل در سلکِ ازدواج انتظام یابند بسعادت و اقبال از شهرِ سمرقند بیرون رفته مرغزار کان کل محلِ نزول همایون گشت فرمان قضا جریان به ترتیب طوی و سور و تهیه اسباب جشن و سرور نفاذ یافت * * بیت *

غلامانِ شایستهٔ کاردان * به بستند بر رسم خدمت میان
یکی جشن شاهانه کردند راست * مهیا در و هرچه اندیشه خواست

بسیطِ زمین از کثرتِ سراپرده و بارگاه و خیمه و خرگاه چون راز در سینهٔ محرمان آگاه پوشیده ماند و صحن هامون از بس تجمل و زینتِ گونا گون و انواعِ تعبیهای لطیف موزون حیرت

---

(۱) در اکثر نسخ بجایش (بیچین) مکتوب است و آن خلافِ کتب لغت است *

* نظم *

فزاي عقل ذو فنون آمد *

بآيين بزمگاهي ساز كردند * كزان فردوس را در باز كردند

شهنشه تكيه زد بر مسندِ ناز * بعشرت رنج سوز و گنج پرداز

فروزان از جبينش فرِّ شاهي * زمين تا آسمان نورِ الهي

بگردِ مسندِ عالم پناهش * جهاني از بزرگانِ سپاهش

برسمِ بندگي استاده بر پاي * سرِ هريك ز رفعت آسمان ساي

بحشمت هريكي افراسيابي * سپهرِ سروري را آفتابي

سراسر در نشاط و كامراني * بفرِّ دولتِ صاحب قراني

زمانه برگِ عشرت ساز كرده * فلك درهاي دولت باز كرده

شراب و شيرهٔ و اسباب مجلس * فزون زاندازهٔ وهمِ مهندس

زهر سو مطربانِ زهره آهنگ * زده چنگِ طرب در دامنِ چنگ

نوا سازان نواها ساز كرده * سرودِ خرمي آغاز كرده

بدستِ ساقيانِ ماه پيكر * مي لعلِ روان در كاسهٔ زر

زبس عيش و نشاط و شادماني * جهان را تازه شد رسمِ جواني

و حضرت صاحب قراني در عين عشرت و كامراني اميرزاده پير محمد عمر شيخ و برادرش اميرزاده رستم را با دو دخترِ غياث الدين ترخان و اميرزاده ابابكر پسر آميرزاده ميرانشاه را با دخترِ اميرحاجي سيف الدين برسمِ شرع مطهر عقد بسته همه را كدخدا ساخت و زمانه زمزمه تهنيت و خروش مبارك باد در گنبد فيروزه فام سپهر انداخت * * بيت *

نثار افگن شده گوهر نثاران * ستاره برمه وخورشید باران
طبق بر دست مروارید ریزان * گهرچینان شده افتان وخیزان
دران تاراج دُرهای زمین‌پوش * زکت معزول گشته چوب چاوش

گفتار در نهضت فرمودن حضرت صاحب قران بیورش پنج ساله

از حضرت تخت نشین کبریاس جلالت اساس وما ارسلناک الا کافة للناس و فرمان ده بارگاه رسالت پناه فاتبعونی یحببکم الله شاه سوار مضمار انا نبی السیف از دار خلوت لی مع الله وقت و الوقت سیف - علیه من الصلوات اتمها وازکاها ومن التحیات اعمها وانماها - مرویست که الجنة تحت ظلال السیوف ترجمه ظاهر حدیث مبارک آنست که بهشت زیر سایهای شمشیرها است و از خلال ظلال این مقال فرخنده فال مانند آفتاب جهان تاب میدرخشد که روضهٔ دولت و اقبال بی آب شمشیر نصـــرت مآب نضارت وسرسبزی نیابد ونهال امانی و آمال بی آبیاری تیغ ضمیران مثال میوهٔ فیروزی بار نیارد هم ازروی صورت بهشت امن و امان درضمان شمشیر خسروانِ جهانبـــان برقرار ماند وهم از راه معنی فردوس برین رهین تیغ سلاطیـــن معدلت آییـــن تواند بود برمسند حشمت و کامگاری بختیاری تمکـــن تواند یافت که نفـــس ارجمندش ازمشقتِ اسفار و اقدام نمودن براهوال واخطار

زيبنده باشد و سرير فرمان دهي و جهانداري شهرياري را سزد که همت بلند جنابش از مقاسات شدت حرب و دهشت پيکار نه پرهيزد چشم اميد گيتي ستاني بمشاهدهٔ جمال مراد روشنائي يابد که سرمهٔ ديدهٔ دولت از غبار معرکه سازد و دست آرزوي جهانباني بگردن عروس مقصود حمايل گردد که با طلعت سروقامت نيزهٔ عشق بازد * بيت *

* کسي بگردن مقصود دست حلقه کند *
* که پيش تير بلاها سپر تواند بود *

بلندي و پاي داري درخت بخت از سرافرازي سنان کشيدهٔ بالا دست دهد که * نظم *

نهاليست در بوستان ظفر * که از جوي فتحش بود آب خور
چو در موسم کين بهار آورد * سر دشمن ملک بار آورد

و کشادگي چهرهٔ دولت از خم ابروي کمان چشم توان داشت که بزبان زه در دهان سوفار اين نکتهٔ معني ادا مي کند که * بيت *

* پشتم ز پي خدمت اسلام دوتا است *
* پشت ظفر از کژي من گردد راست *
* سهمي ز سعادتم نصيب است و رواست *
* قوسي است که مشتري او سعد نماست *

و بصفير تير بگوش هوش راست روان طريق توفيق ميرساند

* نظم * * کہ *

* من خود کج و راستان زمن راست روند *
* داس ظفرم چو کشت دولت دروند *
* پشت از پی خدمت چو کنم خم که و مه *
* از هر طرفی زمزمه زه شنوند *

قرار برچهار بالش مفاخر و معالی بحرکات متواتر و رکضات متوالی میسر شود و عروج بذروه معظمات مناصب و مناقب بارتکاب شداید پیاپی و متاعب متعاقب متمشي گردد ماه از خمول و خفای محاق بسیر شبا روزي بمرتبهٔ رسد که نشیب و فراز آفاق از نور ظهور برافروزد و آفتاب از وبال دالي بروش برتوالي در بیت الشرف حمل رایت افتخار و اقتدار برافرازد * * نظم *

* خرم دل آنکه باغم یار بساخت *
* با کام نشست هرکه با کار بساخت *
* مه نور از آن گرفت کز شب نرمید *
* گل بوی از آن یافت که با خار بساخت *

و از شواهد صدق این دعاوي که انوار حکم از فحاوی آن لایح و لامع است آنکه حضرت صاحب قران گیتي ستان چون از یورش دشت قبچاق مقضي الاوطار مظفر و کامگار مراجعت فرمود همت عالي نهمتش مقتضی آن شد که بر ممالک ایران

که سابقاً تسخیر فرموده بود گذاری فرماید و آن بلاد را از
افساد بعضی بی باکان که در غیبت رایت ظفرپیکر بحکم *

* بیت *

چو بیشه تهی گردد از نره شیر * شغال اندر آید به بیشه دلیر
سرِ تهور برداشته بودند وگردنِ جلادت برافراشته بعطفهٔ
عنانی پاک سازد * * بیت *
درخشیدنِ ماه چندان بود * که خورشید تابنده پنهان بود
تواچیان را فرمان داد که باطراف وجوانب رفته لشکریان
را چار رسانند تا استعدادِ یورش پنج ساله کرده متوجه پایهٔ
سریرِ خلافت مصیر شوند دررو ز جمعه پانزدهم رجب سنه
(اربع و تسعین و سبعمایة) موافق بیچی ایل نهضت همایون
بسعادت واقبال اتفاق افتاد هوا از حرارت تموز تافته
واژدهای رایت از نسیم فیروزی جان یافته وچون از
غبارِ موکب همایون هوای بخارا مایه بخش مشک اذفر
وعنبرسارا گشت * * نظم *

* بزرگان شهر آگهی یافتند *
* سوی رایتِ شاه بشتافتند *
* بشکرانه جان را کشیدند پیش *
* که دیدند روی خداوند خویش *

تمامی آن نواحی از دشت و صحرا لشکرِ منصور فرو گرفتند *

* نظم *

* شهنشاهِ توران سپاهي کشید *
* که چشمِ فلک طول و عرضش ندید *
* چنان شد زگردِ سواران جهان *
* که خورشید گفتي شد از آسمان *

و درانجا یکشنبه غره شعبان مزاج مبارک حضرت صاحبقران را عرض مرضي طاري شد وبدان التفات ننموده کوچ فرموده وچون بجوی زرکه از ولایتِ بخارا است فرود آمده زحمت روی به تزاید نهاد وسورتِ (۱) مرض اشتداد پذیرفت خواتین وفرزندان را طلب فرموده وحضرات علیا (۲) سرای ملک خانم وتومان آغا وخدرمعلی سلطان بخت بیگم با سایر فرزندان وخواتین از سمرقند بتعجیل شتافته درپایه سریر اعلی حاضر شدند فرمان قضاجریان نفاذ یافت که امیرزاده محمد سلطان که برسم منقلای از پیش رفته بود واز جیحون گذشته لشکررا بموضعی که رسیده باشد بگذارد وجریده بازگردد عجب حالتی حیرت زای ومشکل قضیه دهشت افزای ذاتي که سلامتي عالمی درسلامتِ او بود ازکسوتِ صحت عاري ماند ووجودی که نظامِ سلسله وجود ازمیامنِ

(۱) دربعض نسخه بجای سورت (صورت) (۲) بجای علیا در بعض کتاب (عالیات) دیده شد *

عدالتِ او سمت انتظام داشت از حلیهٔ اعتدال عاطل گشت
اطبای حاذق از ترک و تاجیك جمع آمدند و امیرحاجی
سیف الدین برسر ایشان استاده به ترتیب ادویه و اشربه
و وظیفه معالجه کماینبغی قیام نمودند خواتین و فرزندان
و امراء و نوینان از پرتوِ صفای عقیده حضرت صاحب قران
می دانستند که قانون شفای جزاز دارالشفاء و ننزل من
القران ماهو شفاء و رحمة چشم نتوان داشت وهردارو
که نه طبیب لطف الله لطیف بعباده در مطبهّ واذا
مرضت فهو یشفین کرامت فرماید سود مند نیاید فرموده
طبیب دلها و حبیب خدا علیه شرایف الصلوات وکرایم التحیات
کل صباح و مساء داووا مرضاکم بالصدقة پیش نهاد
همت خود ساخته دستِ تصدق از سرِ اخلاص برگشادند
و بمزارات شریفه و مواضع متبرکه بسی هدایا و صلات
فرستادند فقراء و صلحاء و عجزه و مساکین را صدقاتِ و افرازز ر
و نفایس و ذخایر ارزانی داشتند و اسپان نامدار و بارگیران
خاصه قربان کرده بمستحقان قسمت کردند میامنِ دعوات
صالحات که صافی دلان و گوشه نشینان از برای صلاح کار
جهانیان بدان مواظبت می نمودند بظهور پیوست و برکات
صدقات که الصدقة تزید فی العمر کارگر آمد و در شبِ
یکشنبه منتصف شعبان که بشب برات موسوم است برات

صحت ذات و مزید حیات آن حضرت مکرمت آیات در دیوان
و اذا سالک عبادي عني فاني قریب اجیب
دعوة الداع اذا دعان اطلاق رفت و روز یکشنبه
پانزدهم شعبان مزاج همایون رو بصحت نهاد * * بیت *
نگویم مزاجش گرفت اعتدال * که عالم شد ایمن زبیم زوال
خلایق را حدایقِ آمال و بساتینِ اماني از شقایقِ بهجت
و ریاحینِ شادماني آراسته گشت و ازصدای شکر و ادای
شکرانه گوشِ فلک پرسپاس و دامنِ زمانه پر ازخواسته شد *
* بیت * * شکرایزد را که ذاتِ خسروِ گیتي پناه *
* حلهٔ صحت زنو پوشید زالطافِ اله *
و چون مزاج مبارک بحال استقامت باز آمد اشارت علیه
بصدور پیوست که امیرزاده محمد سلطان جهت ضبط لشکرِ
منقلای ازپیش روان گردد و در روز چهارشنبه بیست و پنجم
ماه بمبارکي وسعادت نشاطِ حرکت فرمود و برسبیلِ طوف
سوار شده دیدهٔ روزگار از مشاهده سلامتي ذات بزرگوارش
روشنائی یافت و دلِ صغار و کبار از میامنِ صحتِ مزاج
خسروِ سپهر اقتدار مسرور و شادمان گشت - والحمد لله
رب العالمین *

گفتار در نهضت فرمودن صاحب قران
فریدون فر بعد از صحت ازجوی زر

روز دوشنبه غرهٔ ماه مبارک رمضان خاطر خطیر از نو مائنفت انتظام اسباب سفر شد و روز شنبه ششم همان ماه کورگه زده با سعد طالع و آیمن فال کوچ فرمود و بسعادت و اقبـــال روان شد جنود فتح و فیروزي از یمین و یسار و میامن آثار سعود سماوی قرین رایت نصرت شعار و برحســب فرمان مطاع امیر حاجي سیف الدین متوجه سمرقنـــد شد و روز چهارشنبه دهم ماه موضع آمویه مخیم نزول همایون گشت و در آنجا مهد اعلی سرایملک خانم و تومان آغا را با تمامي آغایان بسمرقند بازگردانید و موکب ظفرقرین از آب جیحون گذشته بقرب قلعهٔ آمویه فرود آمد و روز آدینه شاهزادهٔ جوان بخت شاهرخ را اشارت فرمود که بسمرقند معاودت نماید *

* بیت *

* طلب کرد سلطـــان صاحب قران *
* گرامی خـــود را چومي شد روان *
* به بر درگرفت و رخش بوسه داد *
* ز مهـــرش بهنـــگام غم کرد شـــاد *
* بهرگونه لطفش چو خوشنـــود کرد *
* سپـــردش به یزدان و پدرود کرد *

در همان جمعه که شاهزاده بصوب سمرقند توجه نمود * نظم *
روان شد جهاندار گیتي کشای * بچول اندر آمد بعون خدای

بعد از طی منازل ازماخان وابیورد گذشته در سه شنبه
سلخ رمضان ازیاسي دیان عبور فرمود و چهارشنبه غره شوال
مبارک مستهل فرخنده استکمال دران یورت باقامت نماز
عید و عرض راز و نیاز بر حضرت فعال لمایرید و تقدیم سایر
مراسم و آداب آن روز سعید قیام نمود و ازانجا بمبارکي
کوچ کرده در موضع یلغز یغاج خیوشان بامیرزاده محمد
سلطان که برسم منقلای ازپیش روان شده بود ودرانجا توقف
نموده ملحق شد و امیرزاده پیر محمد جهانگیر با لشکر کیها ن
گیر و امیر جهانشاه با سپاه پیش از وصول رایت فتح آیت
برحسب فرمان از قندز و بقلان بمنقلای پیوسته بودند و خدر
معلی خانزاده نیز از هرات احرام استلام قوایم سریر
خلافت مصیر بسته رسیده بود ودرانجا حضرت صاحب قران
را طوی داده و پیشکشهای لایق کشید صاحب قران دریا نوال
بسعادت و اقبال ازانجا نهضت فرموده روز دوشنبه بیستم
شوال بحوالی استرآباد رسید و کنار آب جرجان مضرب خیام
نزول فرخنده گشت و درهمان روز شعبه دوحه جلالت و
ورسالت سید برکه سید غیاث الدین پسر سید کمال الدین را
با نثار و پیشکش همراه آورده بعز بساطبوس رسانید و
و سخن سید کمال الدین را در پایه سریر اعلی عرضه داشت
فحواي قصه آنکه سید کمال الدین در مقام مطاوعت و

فرمان برداریست و کمرِ انقیاد و اذعان بر میان جان بسته خراج قبول می کند و باقامت مراســمِ هواداری و خدمتکاری التزام می نماید عاطفت پادشاه سید غیاث الدین را بمزید نوازش واکرام اختصاص بخشید و چون موکب ظفرقرین باسترآباد رسید بیرپاشا پسرِ لقمان پاشا که بعد از وفات پدرش حضرت صاحب قران او را بجای پدر نصب فرموده بود وظایف خدمات پسندیده ازطوی و پیشکش وانچه ازلوام نیکوبندگی تواند بود بتقدیم رسانید *

* شعر *

* فخریست بندگان را دربندگی سلطان *

* ورنه چه آید ازمورشایستهٔ سلیمــان *

گفتار در تسخیر آمل وساری وقلعهای ماهانه سر

چون رایت نصرت شعار سه کوچ ازاسترآباد پیشتر رفت جنگلی عظیم پیش آمد که ازتشابکِ اشجار باد ازانجا گذار دشوار توانستی و خیالِ شب رو درخلال آن چون ماهی درشست گرفتار آمدی یرلیغ عالم مطاع بنفاذ پیوست که شیران بیشه پیکار یعنی لشکریان شیرشکار درختان بیشه بریده دران جنگل راهها بگشایند برحسب فرمان قضا جریان سه راه بگشادند عرض هریک ازان یک تیر پرتاب رای رزین راه میانین را جهت عبور لشکرِ قول تعیین فرمود و دو راه

دیگر جهت مرور جرنغار و برنغار مقرر شد و بدین طریق جنگل می بریدند و می رفتند و چون بساری رسیدند معلوم شد که سید کمال الدین از نقصانی که قدر و منزلت او را مقدر بود گریخته پیش سید رضي الدین بماهانه سرنقل کرده است و ماهانه سرقریه ایست در چهار فرسخی آمل بجانب بحر واقع شده و بقرب آن برفراز بلندی حصنی حصین ساخته بودند که از یك طرف بدریا پیوسته بود و دیگر جوانبش مغاک بود و مواضع پست که هم از آب دریا هنگام موج دران میریخت تا نزد یك یك میل حکم دریا داشت چنانچه آب محیط بود بقلعه از جمیع جوانب و پیرامنِ حصار درختهای بلند به نزد یک یکدیگر فرو برده بودند و خلال آنرا از شاخهای درخت برهم بافته استوار ساخته و باین تعبیه حصاری دیگر برافراخته و دران وقت حکامِ آمل و ساري با مجموع خویشان و متعلقان و مردان کار و هرچه داشتند از ذخایر و نفایس بآن قلعه رفته بودند و سایر متمولان آن دیار حتّی تجار که از اطراف بآن ولایت رسیده بودند تمام اموالِ خود را باستظهار مناعتِ حصار بآن قلعه درآورده بودند لاجرم از نقود و اجناس بتخصیص نقره و زر چندان درانجا جمع شده بود که محاسب وهم بانامل قیاس و تخمین عقد شمار آن نتوانند[1] کرد حضرت

---

(۱) چنین است در اکثر نسخ و دریك کتاب بجای نتوانند (نتوانستي)

صاحبقران چون ازان حال آگاهي يافت بسعادت و اقبال
روان شد و عساکر گردون مآثر دران گل ولاي جنگل بريده
مي رفتند روز سيوم بآمل رسيدند از پايه سرير اعلي حکم قضا
مضا صادر شد که سيد غياث الدين برود و پدرش را نصيحت
کرده بياورد و چون حکايت سوء اعتقاد و قبح سير و افعال(۱) آن
طايفه بي پاک بتواتر پيوسته بود غيرتِ اسلام و عصبيتِ دين
چنان تقاضا کرد که بزبان پسرش بر سبيل تعيير و سرزنش اين
پيغام گزارش پذيرد که مردمِ ولايت تو همه بدمذهب اند و
هيچ مسجد ندارند و از رسم جمعه و جماعات هيچ اثري نيست
بلکه باداء فرايض و سنن اصلا قيام نمي‌نمايند و اگر کسي ببانگ
نماز مشغول ميشود او را ايذا مي کنند و بمرتبه قتل ميرسانند
دريغ اسم سيادت که بروست(۲) و چون سيد زاده را روان گردانيد
فرمان لازم الاتباع نفاذ يافت که تمامي لشکر در امل تغار
بريزند و چون بامتثال امر مبادرت نموده برحسب فرموده
بتقديم رسانيدند و ازانجا روان شدند و جملگي لشکر توره
انداخته هر بيشه و جنگل که پيش مي آمد مي بريدند و خار
و خاشاک و چوب آنرا بر آبهـا و لايها مي انداختنـد و
مي گذشتند و آن بيشهاي بي پايان که زمينش چون چشم

---

(۱) در دو نسخه بجاي افعال (احوال) مکتوب است (۲) در
بعض کتب بجاي بروست (برتست) مشاهده افتاد *

نابینا نه در روز از نور آفتاب بهره داشت و نه در شب از
شعاع ماه و ستارگان حظی همه را صحرا ساخته هر روز مقدار
یك فرسخ کوچ مي کردند و چوب و خس برپالای لای و گل
انداخته فرود مي آمدند روز شنبــه بیست و ششم ماه
ذي قعده قراولان ازطرفین بهم رسیده جنگی عظیم واقع شد *

* بیت *

* خروش آمد و نالهٔ کرنــای[1] *
* همي کوه را دل بر آمد ز جــای *
* سپاه از دو جانب درآمد بجنگ *
* ز هرسو روان گشت تیر خدنگ *
* بکشتند چندان ز هر دو گروه *
* که شد خاك دریا و هامون چو کوه *

حبیب خواجه پسر شیخ علي بهادر دران مصاف داد مردي
و مردانگي داده بحکم * * مصرع *

* مرا نام باید که تن مرگ راست *

حیاتِ فاني را ازبرای ذکر جمیل که عمر ثاني است فدا
کرد * * مصرع * * نمرد آنکه نامش به نیکي برند *
بعد از سه روز سید کمال الدین دراز و مولانا عماد الدین
بپایهٔ سریر خلافت مصیر آمدند و زبان استکانت بتضرع

---

(۱) در دو کتاب بجای کرنای (کره نای) است *

گشاده امان طلبیدند حضرت صاحب قران فرمود که ملتمس شما مبذول میدارم مشروط برآنکه سادات که وُلات این ولایات اند از هریک یکي از فرزندانِ خود با مالِ ولایت پیش ما فرستند تا ملازم باشند و پدران ایشان را تسکین خاطر حاصل شده ایمن گردند واعتماد کرده بی حجاب بیایند و چون ایشان این سخن برسانیدند تیرگي دیده دولت آن گروه کوتاه بین طریق صواب از نظر بصیرتِ ایشان پوشیده داشت وبخیال محال که خرد بقهقهه افسوس بران مي خندید در حال نقاره زده اظهار مخالفت کردند صاحب قران گیتي ستان بیرپاشا وارغونشاه بردالیغي ونادرشاه قراکولي وشیخ علي آمویهي را باکشتي بانانِ جیحون ورعداندازان ونفط اندازان ازراهِ کنار دریای قلزم بفرستاد که کشتیهای دشمنان رابدست آورده روی جلادت به تسخیر حصار ماهانه سرآورند ایشان برحسب فرموده برفتند وبه نیروی دولت قاهره کشتیهای مخالفان رابدست آوردند وبی توقف ترتیب قوشونها کرده مردان کار با توقها وعلمها ونقاره ونفیر بکشتیها درآمدند روی دریای قلزم ازبرق جبه وشمشیرچون آفتاب میدرخشید وازغریو کورگه وکوس وخروش گیرودار پردلانِ آهن پوش گوش زمانه مي درید وچون رایت نصرت شعار سایه وصول بران حصار

انداخت برطبق فرمان قلعه ماهانه سررا درمیان گرفتند و جنگی واقع شد که نه دستِ زبان بدامنِ تقریر آن رسد و نه زبانِ خامه را تحریرِ شرح آن دست دهد * *بیت *

* نه زان گونه پیکار آمد پدید *
* که مشروح گردد بگفت و شنید *
* برآفروخت آتش زدریای آب *
* توگفتي که دارد قیامت شتاب *

عاقبت الامر مبارزان سپاه ظفر پناه بفرِّ اقبال روز افزون شاه حصار بیرون را مسخر کردند و خصمان ازبیم جان باندرون گریختند روز شنبه غره ذیحجه صاحب قران کامگار بعون تایید پروردگار سوار شده روی دولت بحصار آورد زهره مخالفان از هیبت شکوه آن حضرت آب گشت و جان و جنان دشمنان از غایت دهشت و خوف درقلق و اضطراب افتاده بضرورت از حصار بیرون آمده گروه گروه روی ضراعت بحضرت گردون بسطت نهادند[1] * * نظم *

* رخشان شد از سپهرامید اخترِمراد *
* بشکفت درریاض اماني گلِ ظفر *
* اسلام گشت خرم وآفاق پر سرور *

---

(۱) چنین است دراکثر نسخ و در بعضی نسخه بجاي نهادند (آوردند) است *

* چشمِ حسود کور شد و گوشِ خصم کر *

صاحب قران دین پرور در اوایل ملاقات بواسطه عقاید بد که نسبت بایشان می کردند همه را تهدید فرمود و سخنانِ قهر آمیز گفت و در آخر بسبب نسبت سیادت ایشان را بحسنِ اکرام و بذلِ انعام نوازش تمام ارزانی داشت و بر حسب نص وتواصوا بالحق ایشان را بر سلوکِ طریق مستقیم تحریض فرمود که از معتقدات فاسده بکلی رجوع میباید کرد وبعد ازین طریقه ستوده اهل سنت و جماعت پیش می باید گرفت و علماء و صلحاء را تعظیم کردن و حرمت داشتن و فرزندان را به تعلیم علوم شرعی ترغیب نمودن و بران گماشتن که از اهل اسلام علی الخصوص منتسبان دودمان پیغمبر علیه الصلوة و السلام غیر ازین پسندیده نیفتد و بعد از نوازش و نصیحت ایشان را بقلعه ساری فرستاد و فرمان شد که محافظت نمایند و چند روزد رانجا توقف فرمود و از قلعه چنانچه شرح داده شد اموال بسیار متجاوز از حد شمار در تحت تصرف آمده بود قلزمِ مکرمت پادشاه دریا نوال موجی زد و کشتیها را ازان پر ساخته کشتی کشتی بامراء و لشکریان انعام فرمود * * بیت *

گر دل و دست بحر و کان باشد * دل و دستِ خدایگان باشد

وباشارت رای رزین آن حصن حصین را بعد ازانکه بجاروب

تاراج پاک ساخته بودند تودهٔ خاک ساختند و هنوز بران حال است و چون مکرر از هرزبان بمسامع علیه رسیده بود که دران ولایت مردم بد اعتقاد و فدائی بسیارند یرلیغ لازم الاتباع از موقف جلال صدور یافت که هرکس که باسم سیادت متسم باشد از میان سپاهیان و عوام بیرون آورده حاضر گردانند و کافه بد کیشان را بحسام انتقام شربت حمام بچشانند امر عالي بنفاذ پیوست و آن نواحي از شرّ فساد آن طایفه گمراه مباحي که اگر ورقي بدست غریبي بیافتندی بتهمت آنکه فقیه و طالب علم است خون او راهدر دانستندی برست و بتخصیص شیخ علي بهادر جهت انتقام قتل پسرش حبي خواجه و اسکندر شیخي از برای پدرش افراسیاب و دیگر خویشان که درویشان سید قوام الدین ایشان را کشته بودند و آمل را فرو گرفته قتل بسیار کردند و حکم شد که سید کمال الدین را با اهل و عیال در کشتي نشانده بخوارزم برند و فرزندانش سید مرتضی و سید عبد الله با پسران و جمعی مردم را از سمرقند گذرانیده بتاشکنت روانه سازند برحسب فرموده کاربند شدند *

گفتار در فرستادن فتح نامها بتختگاه و طلب داشتن فرزندان و خواتین عصمت پناه

چون ممالک مازندران بکلي مسخر شد صاحب قران

کامران بشارت فتح ساری و آمل و ماهانه سر و توابع بابیلاکات ارجمند بسمرقند ارسال فرمود و فرزند کامگار امیر زاده شاهرخ و نبیرگان عالي مقدار امیرزاده خلیل و امیر زاده رستم و سلطان حسین نبیرهٔ امیر موسی که دختر زادهٔ حضرت صاحب قران بود و خدیجه بیگی سلطان دختر امیرزاده میرانشاه و حضرات خواتین سرای ملک خانم و تومان آغا و دیگر آغایان را طلب فرمود و در ماه محرم سنه (خمس و تسعین و سبعمایة) فرمان داد که در موضع شاسمن[1] از نواحي جرجان سرای عالي بساختند و داروغگي ساری را بجمشید قارن که از قاین قهستان بود تفویض نمود و چون سادات آنجا پدر و برادر اسکندر شیخی را بغدر کشته بودند و آمل را از ایشان گرفته و او گریخته بود و مدتی بملازمت موکب همایون مشرف گشته درین وقت عاطفت پادشاهانه آمل را باو ارزاني داشت و بسعادت و اقبال معاودت فرموده بیستم ماه بشاسمان دران سرای نزول کرد و تواجیان را باطراف روانه داشت تا عساکر منصوره که بهر جانب رفته بودند همه را بپایه سریر اعلی جمع آورند * بیت *

سپاهِ پراگنده را جمع کرد * زمین آهنین شد هوا[2] لاجورد

---

(۱) در بعض نسخهٔ بجاي شاسمن (شاسمان) (۲) در یك كتاب بجای هوا (سما) مکتوب است *

و بشارت فتح که بمستقر سریر سلطنت فرستاده بود روز سه شنبه هیــزدهم ذي الحجه سنه (اربع و تسعین و سبعمایة) با تحف و هدایا بدار السلطنة سمرقند رسید * * نظم *

* * گوش گردون پربشارت شد که از تاییـدِ حق *
* صبح فیروزی دمیـد ازمطلـعِ امن و امان *
* شاه مشرق را که در مغرب امان از عدل اوست *
* فتـح گشت از تازه یکســر کشورِ مازنـدران *
* ازنسیـمِ گلشـنِ دولت معطر گشـــت ملک *
* وزفروغِ کوکبِ نصرت منــور شد جهـــان *

غنچه امید همگنان در گلبنِ مراد دهن بخنده دوستکامی بگشاد و همه را بهار بهجت و شادماني از شاخســار آمال و اماني سربرزد آورندۀ خبر فتح را چندان سیونچي فتوح شد که لشکری را از فتح کشورے دست ندهد و بشکرانه چندان صلات و صدقات بمستحقان رسید که مساکین و فقراء درانتظام اسباب جمیعت و کامراني با غنیاء برابر گشتند مهد اعلی سرای ملک خانم وتومان آغا با دیگر خواتیــن و شاهزادگان که اشارت علیه حضرت صاحب قران بطلب ایشان صدور یافته بود در روز دوشنبه بیست و چهارم ذی الحجه از دار السلطنة سمرقند بمبارکی بیـــرون آمدند و آن شب در موضع توتک[1]

(۱) در بعض نسخه بجاي توتک (توبك) و در بعض (نویک) است *

نزول کردند و روز سه شنبه باران و برف بسیار بارید و سرمای عظیم پیدا شد * * بیت *

* بر آمد سحابی ز دریای ژرف *
* فرو ریخت باران بپاشید برف *
* ازان برف سرد رجهان داشته *
* دره تا گریوه شد انباشته *
* ز باریدن ابر کافور بار *
* سمن رسته از دستهای چنار *

آن روز آغایان و شاهزادگان بموضع شادمان در آمده بخانها فرود آمدند و در روز چهارشنبه ازانجا کوچ کرده بمحلی که بدمشق معروف است در خانقاهی که از مستحدثات حضرت صاحب قرانی است نزول کردند و دو سه روز درانجا توقف نمودند و چون هوا گشاده گشت بسعادت و اقبال نهضت نموده بازروان گشتند وچون سیوم روز بقرشي رسیدند کسی از پیش حضرت صاحبقرانی آمد که فرزندان و آغایان اغرق را گذاشته بتعجیل بیایند و چون دران ولا امیرزاده شاهرخ را که قرة العین دولت این دودمان ثابت ارکان است عارضه درد چشم طاری شده بود شتاب کردن درسیر تعذری داشت منازل و مراحل بآهستگی قطع کرده میرفتند روز دوشنبه شانزدهم محرم سنه (خمس و تسعین وسبعمایة)

از آب آمویه عبور نموده فرود آمدند و ازانجا متصل ایوار
و شبگیر کرده روز دوشنبه بماخان رسیدند و رمدی که شاهزاده
جوان بخت را روی نموده بکلي زایل شد مهد اعلی سرای
ملک خانم عرضه داشتی بحضرت صاحب قران نوشت
مشتمل بر خبر سلامتي تمام فرزندان و عرض صورت حال که
چون حکم واجب الاتباع رسید بر حسب فرموده بی توقف
روان شدیم و چون بقرشي رسیدیم اشارتی که درباب
استعجال نمودن در سیر فرموده بودند سمت وصول یافت
لیکن بواسطه رمدی که قرة العین سلطنت امیرزاده شاهرخ
را عارض شده بود تعجیل نمودن میسر نمي شد و این زمان
بحمدالله آن زحمت بشفای کلي مبدل گشت بشتاب هرچه
تمامتر مي آییم و چون عرضه داشت ارسال نمود ازانجا کوچ
کرده بدیه هندوان فرود آمدند و درانجا آغایان و
شاهزادگان اغرق را گذاشته بتعجیل تمام متوجه شدند و شب
و روز رانده بعد از سیزده شبانه روز بموضع جیلاون رسیدند
و حضرت صاحب قرانی از راه عطوفت و مهرباني ایشانرا
استقبال فرموده درانجا بیکدیگر رسیدند آنحضرت فرزندان را
کنار گرفته دیده دولت روزافزونش که از کسر اهل عناد و فتح
بلاد روشن شده بود از مشاهدهٔ طلعت اولاد و احفاد روشنائي
افزود آغایان و شاهزادگان نثارها کردند و پیش کشهای

ارجمند کشیدند و در عین اشتغال بعیش و طرب ازانجا
کوچ کردند و بشاسمن آمده بسعادت و اقبال نزول فرمودند
اسباب عشرت و کامرانی بر حسب دلخواه مهیا و ملتیم و
امور سلطنت و گیتی ستانی در سلک مکنت و اقتدار متسق و
منتظم ریاض پادشاهی از چشمه سار فتح و ظفر سرسبز و
شاداب و ارکانِ دولت و مطیعانِ بارگاه کیوان رفعت

طوبی لهم و حسن مآب و الله عنده
حسن الثواب *

گفتار در توجه حضرت صاحب قرانی بصوب فارس و عراق نوبت ثانی

چون علو همت صاحب قران رفیع مقدار روانمی داشت
که در هیچ حال اوقاتِ همایون بمجرد عشرت و شادمانی و
بهجت و کامرانی گذرد هم در اوایل زمستان که آفتاب هنوز
در او آخرجدی بود حدود عزیمت ممالک فارس و عراق
که بی تکلف واسطه عقد بلاد و امصاراست تشحید فرمود *

* نظم *

دگرره بفرمانِ صاحب قران * به بستند قورانِ گُردان میان
دلاور سوارانِ کوپال گیر * بر آهخته شمشیر و بربسته تیر
و امیرزاده محمد سلطان و برادرش امیرزاده پیر محمد

را برسم منقلای روانه گردانید و شیخ علی بهادر و مونجک بهادر و تمور خواجه آقبوغا و مبشر و دیگر امراء را ملازم رکاب ایشان ساخت و تمام عساکر گردون مآثر را از هر ده نفر سه نفر اختیار فرموده در روز پنجشنبه بیست و چهارم صفر سنه (خمس و تسعین و سبعمایة) از مازندران در ضمان عون و تایید مهیمن دیان تعالی و تقدس روان شد * بیت *

* مگر موکب شاه بود آسمان *

* که نا سود بر جای خود یک زمان *

و امیر یادگار برلاس و امیر شمس الدین عباس و حاجی محمود شاه و اوچ قرا را جهت ضبط اغرق و نسق لشکر باز داشت که از عقب باهستگی بیایند و از مخدرات تتق عظمت و جلال سرای ملک خانم و تومان آغا را با غرق بگذاشت و چلپان ملک آغا و دُرّسلطان آغا و نگار آغا را نصرت آسا مصاحب موکب همایون گردانید و امیرزاده شاهرخ را نیز منقلای ساخت و از ییلاق ولی گذشته در دامغان وسمنان وری و شهریار تمام لشکر را تغار داده میگذشت و امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده پیر محمد که از پیش رفته بودند چون بقزوین رسیدند خواجه شیخ شهسوار را که حاکم آنجا بود بجنگ گرفته پیش شاهزادگان آوردند و اورا بحضرت صاحب قران فرستادند و ازانجا متوجه سلطانیه

شدند و آقچکی والي سلطانيه وفات يافته بود و ارتق(۱) شاه نوکرِ او قايم مقامِ او شده چون لشکرِ منصور بآنجا رسيد قلعه را گذاشته رو بگريز نهاد * * بيت *

مورکي مرد پاي پيل بود * پشه کي مرد جبرئيل بود

شاهزادگان يك هفته آنجا توقف نمودند و سپاه را تغارداده و قلعه را ضبط نموده روي جلادت بسعادت بصوب بغداد آوردند چون بکُردِستان رسيدند مولي از حضرت صاحب قران بيامد و فرمان رسانيد که ايشان باتفاق از راه جمجمال(۲) روانه شوند برحسب فرموده از انجا مراجعت نموده بحصار سنقر رسيده و غلات آنرا خورانيده غارت کردند * * شعر *

همه بوم بدخواه بيداد گر * شد از صدمهٔ قهر زير و زبر
همه کشت شد طعمه چارپاي * نماندانداران مرز چيزي بجاي

و هنگام صبح که وقت کوچ بود کسي ديگر از حضرت صاحب قران رسيده و خبر رسانيده که گُردانِ آن نواحي را بربقهٔ مطاوعت درآورده مطيع و منقاد گردانند و هرکه مخالفت ورزد و تمرد نمايد ولايت اورا غارت نمايند و تمام کوه و دشت آنجانب را از خبثِ وجود مفسدان و راه زنان

---

(۱) دربعض نسخه بجاي ارتق شاه (ارتوقشاه) و دربعض (ارتغشاه) است (۲) دربعض کتب بجاي جمجمال (جيجمال) و دربعض (جيجمان) ديده شد *

پاک سازند برحسب فرمان واجب الامتثال روان شدند
و چون بجمچمال و کوه بی ستون رسیدند سونجک بهادر و تمور
خواجه آقبوغا و مبشر بهادر با لشکر بطرفی دیگر از کُردِستان
با یلغار روانه شدند و شاهزادگان متوجه دربند تاشي[(۱)] خاتون
گشتند و چون بآنجا رسیدند یکی از سرداران آن طرف بطمع
آنکه آن ولایت بدست آورد گریخته پیش شاهزادگان آمد
و تقریر کرد که راههای این ولایت کسی بهتر از من نمي داند
اگر فرمان شود غجرجي شوم و وظیفه بندگي بجاي آورم
امیرزاده محمد سلطان اورا نوازش فرمود و خلعت و کمربند
و شمشیر و بار طلا ارزاني داشت و شیخ علي بهادر را منقلای
ساخته غجرجي با او روانه گردانید ابراهیم شاه که حاکم آنجا
بود بمقامِ اطاعت و انقیاد درآمده پسرِ خود سلطان شاه را
با اسپان تاري و تقوزهای مناسب و پیشکشهای لایق بحضرت
شاهزادگان فرستاد و چون بسعادتِ بساط بوس استسعاد یافته
تحف و هدایا برسانید و بهادران را نیز به تحفهای مناسب
خشنود گردانید امیرزاده محمد سلطان کس فرستاد و شیخ
علي بهادر را باز خواند جهان پهلوان برحسب فرموده
مراجعت نمود در اثناء راه بمنزلي که فرود آمده بود و بآش
خوردن مشغول شد غجرجي که همراه داشت چون از مقصود

(۱) در بعض نسخه بجای تاشي (نای) مشاهده افتاده ٭

خود نا امید گشته بفریب نفس بداندیش کاردي بي خبر باو زد و آن شیر بیشه شجاعت بروباه بازي سگ نفسي بر خاک هلاک افتاد آري بکرات و مرات درمیان چندین شمشیر و سنان و نیزهاي سبک حمله و گرزها گران بمردي درآمده بوده و دست برده ها نموده و سر بسلامت بیرون برده و چون وعده لا یستاخرون ساعة ولا یستقدمون دررسید بزخم کاردي جان سپرد * * بیت *

چنین است این منزل پر هوس * نماند دروجا ودان هیچ کس

و هم دران زمان غجرجي بدکرد او را بعقوبت هرچه تمامتر بقتل آوردند و بسوختند * * مصراع *

* که واجب شد طبیعت را مکافات *

گفتار در ایلغار فرمودن حضرت صاحبقران بجانب لرستان و خوزستان

چون حضرت صاحبقران سپهر اقتدار در موضع شهریار رسید باز از لشکر جماعتي برگزیده و امیرزاده میرانشاه را با بقیه سپاه آنجا باز داشت و فرمود که چندان توقف نماید که اغرق از استرآباد برسد و خود بنفس مبارک با آن گروه گزیده متوجه صوب وروجرد شد و به تعجیل تمام براند و امیر زاده عمرشیخ با لشکر دست چپ براه آوه روان شد و از موضع کوشک چوپان عبور نموده بآوه رسید و ازانجا

گذشته قلعه کیور را کرد پنج کرد و در حال مسخر گردانید محمد قمي را که کوتوال آن قلعه بود بگرفت * بیت *

چو شهزاده با لشکر نامدار * در آمد به پیرامن آن حصار
زگرد ره آن قلعه پر نفیر * گرفتند و شد کوتوالش اسیر

و شب درمیان کرده روز دیگر بموضع مرون راند و مظفر بیراهاني که گماشته محمد قمي بود استقبال نموده شرف بساط بوس دریافت و ازانجا کوچ کرده به کرهرود رسید و اسفندیار ازراه عجز و اضطرار بیرون آمد شاهزاده محمد قمي و اسفندیار را پیش حضرت صاحب قران فرستاد و آن حضرت روز جمعه غره ربیع الآخر بمبارکي و طالع سعد به وروجرد نزول فرمود و امیرزاده عمر شیخ از ترون گذشته بپایه سریر اعلی رسید و اجازت طلبیده بمورچل خود بجرنغار رفت و حضرت صاحب قران سیف الدین قلداش را بکوتوالی قلعه وروجرد نصب فرمود و شیخ میکائیل را بضبط نهاوند باز داشت و ازانجا بسعادت و اقبال روان شده روز سیوم بفیروزي و خرمي بخرم آباد رسید ملک عزالدین چون توقف نیارست نمود بضرورت و اضطرار فرار اختیار کرد صاحب قران کامگار یک شب بسعادت آنجا بگذرانید و روز دیگر بجهت محاصره قلعه جماعتی را از سپاه تعیین فرمود و امیر زاده عمر شیخ را طلب داشته بتگامشي ملک عزالدین فرستاد

ولشکرها ازبرای دفع متمردان وقلع و قمع ایشان باطراف و وجوانب روانه گردانید وبنفس مبارک از خرم آباد نهضت فرموده روی توجه بصوب تُستَر(۱) آورد و بهر منزل که مضرب خیام نزول همایون میگشت مردم دلاوررا درکمین گاهها میگذاشت و کوچ میفرمود تا جماعت دزدان و قطاع الطریق لُر که از کوهها فرود آمده بیورت درمی آمدند خبث وجود ایشان را بآبِ تیغ ازلوحِ هستی فرو شویند *

* بیت *

* بآبِ تیغ توان شست لوحِ گیتی را *
* زنقشِ فتنه وخبثِ وجود اهل فساد *

وبیازده منزل به پول آب زال رسید و امیرزاده عمرشیخ بتگامشی ملک عزالدین تا بحصار منکره برفت و درجست وجوی او دران کوهستان سعی بلیغ نمود واصلا ازو اثری نیافت وتمام مردم قلعه وکوه وصحرا را مطیع ومسخرگردانیده در آب زال بموکب همایون پیوست و امیرزاده میرانشاه که در اغرق بود با جمعی ازسپاه ایلغارکرده بدرکاشان راند و دران وقت ملوک سبزوار که ازهول صدمه لشکر شاهزاده ازخراسان گریخته بعراق آمده بودند وازقبل شاه منصور داروغه کاشان بودند و چون از وصول رایت شاهزاده

(۱) درسه نسخه بجای تُستَر (شوشتر) دیده شد *

خبر یافت کس بیرون فرستاده وبزبانِ عجز و اضطرار امان طلبید شاهزاده اورا خلعت امان بخشیـــد و او بقدم انقیاد بیرون آمده ملازم رکاب ظفر انتساب گشت وشاهزاده بسعادت و اقبال با غرق معاودت فرمود صاحب قران گیتي ستان امیرزاده عمر شیخ را با لشکري بجانب دست راست روان گردانید و هرجا که با دشمن دوچار خوردند دمار از روزگار برآوردند وچون بحویزه رسیدند وکس را یارای اندیشه مقابله و مدافعه نبود داروغه اسلام نام که از قبل شاه منصور آنجا بود از بیم جان بگریخت امیرزاده عمرشیخ بضبط و نسق حویزه مشغول شد وصاحب قران کامکار شب شنبه شانزدهم ماه بسعادت سوار شده چاشتگاه از پل گذشته درون دزپل نزول فرمود ودرالسنه و افواه شیوعي دارد که آن قنطره بدیع الاوصاف پرداخته وبرافراخته معمار همت موفور شاپور ذوالاکتاف است طرح آساس آن بربیست وهشت طاق بزرگ واقع شده وبیست و هشت عدد تمام است درمرتبه عشرات متولد از ازدواج عدد امهات سفلي وآبای علوي بطریق ضرب چه حاصل ضرب چهار در هفت بیست وهشت است ولهذا منازل قمرکه نص و القمر قدرناه منازل بآن ناطق است بهمین عدد مقرر شده وحروف که ازجلایل تحف و جزایلِ نعم که بوسایل رسل

از حضرت پروردگارِ عالم به بندگان رسیده آنست که اصول
مفرداتش بزبان عربي مبین که اتم السنه و افصح لغات است
همین عدد آمده ازبحارِ زخار معاني که کریمه ولقد آتیناک
سبعا من المثاني محیط است بران گوهرِ صدق این دعوی
استخراج مي توان نمود و عدد جمله رکعات صلوة سفر و حضر
همانست و توافق این امور دلیلي روشن است برخصوصیت
خاصیت این عدد ارجمند والحق خواص آن زیادت ازانست
که در امثال این محال متعرض آن توان شد شمه ازظاهر امر
نموده شد تالبیب مستبصر دریابد که مهندسي که بنیادِ عمارتِ
آن پل طرح کرده از خواصِ اعداد که حکماء آنرا ارثماطیقي
گویند باخبر بوده و درمیان هر دو طاق ازان طاقهای بزرگ
طاقي خرد بربالای آن انداخته چنانچه تمام اصول و فروع
آن پنجاه وپنج طاق باشد عدد اسم مبارک مجیب و آن مجموع
شمار یکی است تاده چنانچه بیست و هشت مجموع شمار
یکی است تا هفت و در ضمن این امور که ظاهراً سهل مي نماید
بسی اسرار خفي است وما یتذکرالا اولوالالباب وتمامي
آن طاقها از سنگ تراشیده وخشت پخته درغایت حصانت
و استحکام بنوعي برآورده اند که بتمادي روزگار و تعاقب
لیل و نهار فحواي فانظروا بعدناالی الآثار بگوشِ هوش
اولوالابصار میرساند القصه چون صاحب قران سپهراقتدار

دزپل را بفر قدوم همایون آثار مصر جامع سعادت و اقبال ساخت دهدار شمس الدین بست خروار نقره پیشکش کرد و گماشتگان دولت قاهره هر اسپ و اشتر که در شهر بود مجموع بدر بردند و همان روز از شهر بیرون فرموده پیشین گاه متوجه تستر(۱) گشت و بر سر تلی فرود آمده اسپان را بعلف رها کرده و ازانجا شبگیر کرده سحرگاه به تستر(۱) رسید و کنار آب چهاردانگه را مخیم نزول همایون ساخت علي کوتوال و اسفندیار نامی که از قبل شاه منصور متصدي ضبط و محافظت تستر(۱) بودند از آوازهٔ توجه عساکر گردون مآثر گریخته بودند و رو بشیراز نهاده اکابر و اشراف آنجا کمر بندگي برمیانِ جان بسته بقدمِ اطاعت و انقیاد بیرون شتافتند و از آب گذشته بدرگاه عالم پناه آمدند و آمراء و سپاه تمام احشام و صحرا نشینان آن نواحي را از اطراف و جوانب غارت کرده اسپ و اشتر بسیار بیاوردند صاحب قران دریا نوال آن غنایم را مجموع بر لشکریان قسمت فرموده * بیت *

* جهان و هرچه درو شاه کامگار بقهر *
* ستد ز دشمن و لطفش بدوستان بخشد *

روز چهار شنبه بیستم ماه از آب چهاردانگه عبور فرموده

(۱) در دو نسخه هر سه جا بجای تستر (شوشتر) مکتوب است *

بظاهر شهر درمیان نخلستان فرود آمد و امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده پیر محمد از دربند تاشي خاتون کوچ کرده بمورچل روان شدند و از آبها و عقبها گذشته و تمام آن ولایتها را از کوه و دشت کُردستان و لُرستان راه براه مسخر گردانیده و مخالفان را استیصال نموده درین محل بسعادت بساط بوس استسعاد یافتند * شعر *

* از هر طرف سپاهِ شهنشاه دادگر *
* باز آمدند در کنفِ نصرت و ظفر *

ذکر بعضی از حکایاتِ حکام فارس و عراق که اتمام کلام درین مقام موقوف است بران

در داستانِ مراجعت حضرت صاحب قران گیتي ستان از یورش سه ساله گفته شد که آنحضرت در زمانی که عزم معاودت بدار السلطنة سمرقند جزم فرموده بود از شیراز روان مي شد چون آل مظفر همواره دم از هواداري و خدمتگاري آن حضرت میزدند و دران ولا اکثر ایشان کمربندگي بسته بدرگاه عالم پناه آمده بودند و بسعادتِ ملازمت استسعاد یافته عاطفتِ پادشاهانه حکومتِ شیراز را بشاه یحیی که دران وقت غرهٔ جبین آن دودمان او بود تفویض فرمود ویزد را نیز که سابقًا با او بوده برقرار مسلم داشت و اصفهان را

بسلطان محمد پسر بزرگ او داد و کرمان را بسلطان احمد برادر شاه شجاع مسلم داشته او را رخصت مراجعت بآن ولایت کرامت فرمود و سلطان ابو اسحاق بن اویس بن شاه شجاع را بحکومت سیرجان با قلعه و توابع سرافراز گردانید و پهلوان مهذب خراسانی را که از امرای شاه شجاع بود و مدتی از قبل او و بعد از وفات او از قبل پسرش سلطان زین العابدین حکومت ابرقوه کرده بود و از عهده آن کار نیکو تفصّي نموده برقرار بضبط و ایالت آنجا بازداشت و دران حال شاه منصور برادر کوچک شاه یحیی حاکم تستر(۱) بود و سلطان زین العابدین پسر شاه شجاع از بیم توجه عساکر گردون مآثر از شیراز گریخته بود و به تستر(۱) رفته و شاه منصور اورا گرفته و دربند کرده و چون حضرت صاحب قران در ضمان حفظ و تایید یزدان از ایران بتوران معاودت نموده از سنه (تسعین و سبعمایة) هجري که تاریخ آن قضیه بود تا سنه (خمس و تسعین و سبعمایة) که صاحب قران کامکار از مازندران باز متوجه فارس و عراق شد میان آل مظفر بسی وقایع دست داد و مضمون *   * نظم *

* کفل گرد کردند گوران دشت *

* مگر شیر ازان گورگه دور گشت *

---

(۱) در بعض نسخ هر دو جا بجای تستر (شوشتر) دیده شد *

* گوزنان ببازي برآشفته اند *

* هزبران صایل مگر خفته اند

بظهور پیوست ازانجمله سلطان زین العابدین که در قلعه کوتکرد[1] که بچهار فرسخی تستر[2] واقعست دربند بود بمعاونت احمد شاه ترمتاشی[3] و محمود شاه خویش او از بند خلاص یافته متوجه ورد جرد شدند پیش ملک عزالدین کریت[4] و باتفاق باصفهان رفتند وچون سرداران اصفهان میل بجانب او داشتند سلطان محمد نتوانست ایستاد و بقلعه درآمد وبعد از یکماه باتفاق محمد قورچي که قلعه بدست او بود متوجه یزد شدند و مملکت اصفهان بحوزه تسخیر و تصرف سلطان زین العابدین درآمد ودرخلال این احوال شاه منصور از تستر[2] لشکرکشید و بدر شیراز آمد وجماعتی از سادات شیراز که دراندرون شهر بودند باتفاق اتباع و اشیاع خود دروازه سلم باز کردند واورا بشهر درآوردند و شاه یحیی درایوان شاه شجاع نشسته بود تا او نیلک به نزدیك رسید بعد ازان سوار شد وازدروازه سعادت بیرون رفت و روبه یزد نهاد وشاه منصور بیامد ودرایوان نزول کرد واصلا متعرض برادر نشد وکس بتکامشي او نفرستاد وچون سلطنت شیراز برشاه

(۱) دربعض نسخه (کیرکرد) ودربعض (کردکوه) (۲) دربعض نسخه (شوشتر) (۳) دربعض نسخه (تمورتاشی) (۴) دردونسخه (کوت) *

منصور قرار گرفت لشکر کشید و قلعهٔ دیه بید[1] و قلعهٔ سرمق و حصار مروست فتح کرد و بعد را بابرقوه رفت و دران وقت والی آنجا پهلوان مهذب بود شاه منصور بمحاصره مشغول نشد و بشیراز مراجعت نمود و سلطان زین العابدین در اصفهان لشکری ترتیب داد و بتصور آنکه بیشتر امرای شاه منصور مربای تربیت شاه شجاع پدر او بوده‌اند و شاید که رعایت حقوق واجب دانسته بجانب او میل نمایند متوجه شیراز شد و شاه منصور با سپاه خود از شیراز عازم مدافعه و مقابله ایشان گشت و بپای قلعهٔ اصطخر در پول نو تلاقی فئتین اتفاق افتاد و صورتی که زین العابدین بکلک تمنی بر لوح خیال نگاشته بود بر حسب دلخواه رو ننمود و لشکر شاه منصور خود را بر آب زده بگذشتند و جنگ در انداخته سپاه اورا بشکستند و او هزیمت یافته باصفهان بازگشت و پهلوان مهذب از بیم استیلاء شاه منصور باشاه یحیی اساس مصادقت و مصافات در انداخت و در زمانی که شاه یحیی بکوهستان یزد که از سرحد آن تا بابرقوه یکروزه راه است رفته بود پهلوان مهذب بقدم مطاوعت وانقیاد پیش او رفت و بعد از عهد و پیمان اورا بابرقوه دعوت کرد و بشهر در آورده در اندرون قلعه بقصری که از برای خود پرداخته و برافراخته

(۱) در بعض نسخه (دِه بید) دیده شد *

بود فرود آورد و شاه یحیی بعد از استیلاء بر شهر و قلعه
باغوای جمعي ملازمان مفسد مرتکب نقض عهد شد و پهلوان
مهذب را گرفته بند کرد و بقلعه ملوس که از قلاع حدود یزد
است فرستاد و اورا درانجا بامر شاه یحیی بقتل آوردند
و شاه یحیی ابرقوه را ضبط کرده با میر محمد قورچي که یکی
از امراء او بود سپرد و شاه یحیی بیزد معاودت نمود و شاه
منصور از شیراز لشکر بدر ابرقوه آورد و شهر بگرفت و گماشته
شاه یحیی بقلعه پناه برده متحصن شد و شاه منصور جماعتی
از مردم خود را با برقوه بنشاند و با معظم سپاه روی کین
بجانب یزد آورد و چون شاه یحیی ازین حال آگاه گشت
کس پیش گماشته خود امیر محمد قورچي فرستاد که قلعه
بسپارد بشرط آنکه مردم شاه منصور بولایت یزد درنیایند شاه
منصور از راه بازگشت و قلعه تسلیم او کردند و بعد از ضبط
شهر و قلعه متوجه اصفهان شد و غله آنجا خورانید و خرابي چند
کرده بشیراز باز آمد و سال دیگر لشکر بدر اصفهان برد و همان
طریق سپرد و بازگردید و چون سلطان زین العابدین از بیداد
آن دشمن مسلط بتنگ آمد استغاثت بمجموع خویشان
واقرباء برده استعانت طلبید و از اشارت * شعر *

* من استعان بغیر الله في طلب *
* فان ناصره عجز و خذلان *

غافل ماند سلطان احمد ازکرمان و سلطان ابواسحاق از سیرجان با لشکرهای آراسته بعزم معاونت او روان شدند و شاه یحیی نیز بزبان فریب وعده داد و از یزد بیرون نشست اما بایشان نه پیوست و دیگر مظفریان جمع شده باتفاق فصل زمستان روی انتقام بشیراز نهادند و دربعضی ولایات بتخصیص کربال خرابی بسیار کردند و شاه منصور سپاه خود را مرتب داشته از شهر بیرون آمد و ایشان از کربال میل بجانب گرم سیر کردند و چون شاه منصور این خبر بشنید متوجه ایشان گشت و درچلکای نساجروز جنگ واقع شد و شاه منصور بر وفق اسم خود مظفر و منصور آمد و همای نصرت سایه برو افگنده غالب گشت و ایشان هزیمت یافته متفرق شدند و هریک بجای خود بازگشتند و چون بهار شد شاه منصور دگرباره لشکر بدر اصفهان کشید وچون بظاهر شهر نزول کرد خواجه عضد الدین صاعدی که درمال امیرلرستان بود اورا طلب داشت و همین که او بقیتول شاه منصور رسید اصفهانیان شهر بسپردند و سلطان زین العابدین بگریخت و درنواحی ری میان ورامین(۱) وشهریار موسی چوکار اورا بگرفت و پیش شاه منصور فرستاد واو بمیل بی حفاظی ونامردی مردمک دیده آن نکبت رسیده را از دیدن بازداشت و از اشارت فرمود #

---

(۱) دربعض نسخه بجای ورامین (ورامی بنظر آمد #

من لا یرحم لایرحم هیچ حساب برنداشت و بعد ازان دو نوبت لشکر بدر یزد کشید و در نوبت دوم والدهٔ شاه یحیی که با او همین نسبت داشت از برای مصالحت فرزندان از حصار یزد بیرون آمد و پسر را نصیحت کرد که چون برادر بزرگت باید و پسر بمجرد یزد ساخته و فارس و عراق را بتو گذاشته اگر با او درین نیز مضایقه کنی محل ملامت و جای سرزنش باشد و اورا الزام کرد که از در یزد برخاست و بشیراز معاودت نمود و درین مدت چهار پنج سال میان مظفریان چنانچه شیمه ایشان بود که پیوسته قصد یکدیگر کردندی چند واقعه دیگر دست داد *

* نظم *

نهادند شمشیر در یکدگر * شد آشفته آن مملکت سربسر
شده تنگ ازیشان دل سلطنت * که ده پادشه بود و یک مملکت

لیکن چون غرض اصلی نه تحقیق ایشان است تعرضی بذکر تفصیل آن نرفت القصه دران وقت که حضرت صاحب قران در ظاهر قستر قبه بارگاه خلافت پناه باوج مهر و ماه برافراخته بود شیراز و اصفهان و ابرقوه شاه منصور داشت و خود در شیراز بود و یزد ازان شاه یحیی بود و خود باد و پسر درانجا بودند و سلطان احمد در کرمان بحکومت مشغول بود و سلطان ابو اسحاق در سیرجان بود *

گفتار در نهضت صاحب قران سرافراز بجانب شیراز

چون امیرزاده محمد سلطان و برادرش امیرزاده پیر محمد
از طرف دربند تاشي خاتون مظفر و منصور مراجعت نموده
در ظاهر تستر بمعسکر همایون پیوستند صاحب قران گیتي ستان
سونجک بهادر را بحویزه فرستاد بطلب امیرزاده عمر شیخ
و خواجه مسعود سبزواري را که خواهرزاده علي موید
سربدال بود بحکومت تستر نصب فرمود و لشکر سبزوار را که با او
بود پیش او بازداشت و باز از لشکر ایلغار کرده درروز
دوشنبه بیست و پنجم ربیع الآخر سنه (خمس و تسعین و سبعمایة)
موافق تخاقوئیل بسعادت و اقبال متوجه شیراز شد
و امیرزاده عمر شیخ که او را طلب کرده بود واو حویزه
و حوالي و نواحي آنرا ضبط نموده و پیشکشها مرتب داشته
متوجه گشته کس فرستاد که ما بصوب شیراز روان شدیم میباید
که اغرق را سرکرده از عقب بیایي و در شیراز ملحق شوي
و حضرت صاحب قران روز چهارشنبه بیست و هفتم از آب
دود انکه بگذشت و جمعه بیست و نهم به آب شور و خان کنده
رسیده فرود آمد ودر روز شنبه غره جمادی الاولی در
رام هرمز نزول فرمود و اتابک پیر احمد که حاکم لُر بزرگ بود
با پیشکش و هدایا درین محل بدرگاه عالم پناه آمد و بوسیله

امراء شرف زمین بوس دریافت و زانو زده پیشکش کشید و ظفر کرده ار ملازم موکب فیروزي شعار گشت و حضرت صاحب قران پیشین همان روز بسعادت سوار شد و ازآب رام هرمز عبور فرموده فرود آمد و روز یکشنبه بآبِ مي رسیده نزول نمود و روز دوشنبه ازجایزان ایوار کرده صحراي زهره مخیم نزول ساخت و روز سه شنبه ازکُردستــان و آب ارغون گذشته بهبهان معسکر نصرت آشیان گشت و روز چهار شنبــه ازآب شیرین عبور نموده درصحرای تستر نزول فرمود و روز پنجشنبه ازکج هوس گذشته درسراب خان بیــدک فرود آمد و روز آدینه جولاهه ازمیامیِ نزولش رشك شهرهای جهان شد و روز شنبه ازپاشت و آب شعب عبور نموده بمال امیرشول نزول فرمود و روز یکشنبه ازآب خاوران گذشته و استفسار قلعه سفید کرده درصحرای نوبنجان فرود آمد و روز دوشنبه دهم لشکرها آراسته و از نوبنجان روان گشته بپای قلعــه آمد و سعادت نام(۱) شقاوت فرجام(۲) ازقبل شاه منصــور کوتوال آن قلعه عدیم المثال بود * * نظم *

* دزی بود کش خواندندی سفیــد *
* بدان دز بُدِ ایرانیــان را امیــد *

---

(۱) درچهار نسخ بجای نام (نامي) (۲) دربعض کتب بجای فرجام (نفرجامي) دیده شد *

* عجب گونه کوهی خدا آفرید *
* که مانند آن کس بگیتي ندید *
* رهش تند ولغزان زتگ تافراز *
* چو زلف بتان پیچ پیچ ودراز *
* بران سرکه ازابر بالا تراست *
* یکی دشت هموار پهناور است *
* زیک فرسخ افزون بطول و بعرض *
* زمین دگر بر فلک کن تو فرض *
* بهر سو روان چشمهٔ خوش گوار *
* درختان پر میوهٔ وکشت زار *
* شکاری بیحد دران پهن دشت *
* شده یارجدی وحمل گاه کشت *
* سران برسرش خانها ساخته *
* بسی مسکن طرفه پرداخته *
* نیابد گزند ازغریق وحریق *
* نه ازنقب و عرّاده و منجنیق *
* امید سلاطین گیتي ستان *
* گسسته بکلي زتسخیر آن

وحقیقت آنکه تسخیر آن قلعه ازروی اندیشه وقیاس از حیز امکان بیرون است چه کوهیست ازتمام کوههای آن ولایت

بلند تر و انواع حیل که د ر فتح قلاع و کشودنِ حصار متصور است
چون نقب زدن و ملجور ساختن و منجنیق افراختن نسبت
با آن خاره پاره همه هبا و هدر است و راهش بحیثیتی است
که هرکجا سه کس بایستد جهانی مردم را ازبرآمدن منع
توانند کرد و باوجود این جهت زیادتی استحکام بسی مواضع
بسنگ و گچ و آهک استوار کرده اند و چون محصول مزارعش
بقوت محافظان وفا می نماید و گله و شکاری و رمهٔ گوسفند
در صحراش می چرید از تمادی مدتِ محاصره اش
اندیشه نیست * * شعر *

* هرآن کس که دارد درآنجا نشست *
* نیاید کسی ازرهِ چاره دست *
* زسوی زمین ایمن است ازخلل *
* مگرز آسمان تیغ بارد اجل *

پس اگر سعادت مندی بمدت دو روز چنین قلعه را بقهر و
جنگ بکشاید عقلای عالم را یقین گردد که دولت آن صاحب
تایید را سری تواند بود الٰهی نه مجرد شوکت و پادشاهي
وآثار فتحهای نامدارش جلوهٔ کمال قدرت پروردگار باید
دانست نه همین کوشش بهادران تیغ گذار و جوشش غلبهٔ
اعوان وانصار * * بیت *

* چنین کاری نباشد جزخدائی *

* که هست افزون ز طور پادشاهي *

و صورت قضیه آنکه حضرت صاحب قراني چون بپای قلعه سفید رسید با معدودي از خواص ببالای کوه برآمد و بدروازه نزدیك شد عساکر گردون مآثر از چپ و راست سورن انداختند و از بس غریو که از نعرهٔ دلاوران و خروش کورگه و نقاره و کوس برآمد * مصرع *

* کوه از نهیب آنکه مگر روز[1] محشر است *

بیم آن بود که بباد ینسفها ربي نسفا برود و بسیط زمین سمت قاعا صفصفا لا تری فیها عوجا ولا امتا گیرد و شامیانه و بارگاه گردون اشتباه بر بالای کوهی که بقلعه پیوسته بود باوج سپهر برافراشتند و صاحب قران کامگار بسعادت و اقبال نزول فرمود و فرمان داد تا عساکر گردون مآثر بی توقف روی جلادت به تسخیر قلعه نهاده بآن کوه برآیند برحسب فرموده چون مور و ملخ در جوش آمدند و از اطراف و جوانب پیاده و سوار متوجه حصار گشتند امیرزاده محمد سلطان از دست راست جنگ انداخت و امیرزاده پیر محمد نیز لشکریان را برنبرد اغرا کرده رایت محاربه و قتال بر افراخت و امیرزاده شاهرخ از جرنغار با سپاهي آراسته بپای قلعه شتافت و مردم خود را پیاده ساخته آتش پیکار بنوعی بر

(۱) در دو نسخه بجای روز (صور) است *

افروخت که تیغ بهرام در طبقهٔ پنجم حصار نیلی چون آهن در کورهٔ حدّادان بتافت و سایر امراء و لشکریان هریک از جای خود در حرکت آمده با زهرهٔ شیر و خشمِ پلنگ آهنگ جنگ نمودند * * بیت *

* زبس جوشش و کوششِ آن سپاه *
* بلرزید مهر و نهان گشت ماه *
* عقابِ دلاور بیفگند پر *
* بدرید چنگ و دلِ شیر نر *

دلاوران صف شکن و شیر شکاران پیل افگن خواستند که همان روز بکمرها بالا برآیند و قلعه را تسخیر نمایند و چون شب هنگام در رسید هرکس در مقام خود قرار گرفتند روز دیگر چون خسرو سیارگان از نشیب تحت الارض ببالای حصار فیروزه کار فلک برآمد و از سطوت شکوهش گروه انجم که بر قلعهٔ کوه بی ستون گردون رایت استبداد برافراخته بودند فرو ریختند * * بیت *

دگر بر فرق چرخ سرکشیده * نهادند این کلاهِ زر کشیده

برحسب فرمان قضا جریان شاهزادگان و امراء و سایر بهادران نبرد آزمای جنگ را آماده گشته کمر کین دربستند و از صدای کورگه و غریو سورن دلِ کوه را شگافته جنگ در پیوستند از شست و چنگ مخالفانِ حصاری تیر و سنگ چون

باران آذاري باريدن گرفت و موافقان دولت جان شيرين فداى كار خسرو كرده فرهاد واربكوه دويدن آغازنهادند ناگاه از نوكران شيخ ايكو تمور آقبوغا نامي از محض دولت صاحب قران بجائي كه اصلا متصور نبود كه هيچ آفريده ازانجا تواند برآمد بالا رفت و صلوات فرستاد *

* نظم *

* برآمد ببالا چو پران عُقاب *

* خروشان چو رعد ازفرازِ سحاب *

* كه صاحب قران باد فيروزه گر *

* بد انديش اوزار و خونين جگر *

و ازسرِ تهورو پردلي خروش برآورده بسربازي مشغول شد اهل قلعه را از مشاهده آن حال كه در ضمير ايشان نگذشته بود پشت دل بشكست و زورازبازوى جسارت برفت و از غايت دهشت و سراسيمگي دست ازجنگ باز داشتند و لشكريان اميرزاده محمد سلطان از راه دروازه ببالا رفتند وتوقها(۱) را باوج نصرت و فيروزي برافراختند و دشمنان را مقهور گردانيده قلعه را مسخر ساختند و هركه درانجا بود از لشكرى و سپاهي ازكوه در انداختند و محمد آزاد مهتر

---

(۱) در بعض نسخ بجاى توقها (توغها) است وتوغ بالضم لفظ تركي است بمعني علم و نشان و در لغت تركي غين بقاف بدل ميشود *

سعادت کوتوال را گرفته پیش حضرت صاحب قران آورد
و تیغ کین را بخون اورنگین ساخت * * نظم *
هرکس که کشد زخدمتش سر * جز تیغ سزای او نباشد
کانرا که خدای بر گزیند * جز بندگیش نکو نباشد
و سلطان زین العابدین که شاه منصور اورا میل کشیده بود
و درانجا محبوس داشته بپایه سریر خلافت مصیر آوردند
عاطفت پادشاهانه اورا نوازش فرمود و بخلعت خاص
اختصاص بخشید و تسلي خاطر شکسته اورا فرمود که بعنایت
الٰهی من داد توازشاه منصور بستانم و جزای فعل بد او
باو رسانم و عوراتي که لشکریان نصرت آیات درقلعه اسیر
کرده بودند همه را آزاد فرموده نجات بخشید و ملک محمد
اوبهي را بکوتوالی قلعه بازداشت و بسعادت و اقبال
مراجعت نموده آخرروز سه شنبه یازدهم بذوبنجان فرود آمد
و آقبوغا را که پیشتر از همه ببالا برآمده بود عنایت فرمود
و ازنقد و اقمشه و خیمه و خرگاه و دختر و اسپ و شتر و استر
چندان اسباب تجمل ارزاني داشت که روز سابق یک اسپه
بود روز دیگر از حال خود متعجب مانده زبان وقتش
بزمزمه * * مصرع *
* این که مي بینم به بیداریست یارب یا بخواب *
ترنم مي نمود و چون سپیده صبح چهارشنبه بدمید صاحبقران

گیتي ستان بمبارکي و طالع سعد روان شد و از دره بوان برآمده به تیر مردان نزول فرمود و روز پنجشنبه ازانجا نهضت نموده در جرجن[1] فرود آمد و بامداد جمعه چهاردهم جمادی الاول موافق تخاقو[2] ئیل بحویم رسید و درین حدود هرچند از احوال شاه منصور استفسار مي رفت بمسامع علیه میرسانیدند که پای سبك دارد و موقوف یک خبر تحقیق است که رو بگریز آرد و در واقع معقول این بود چه قطره را با دریای زخار برابري کردن و صعوه را با شاه باز در هوای معارضه پرواز نمودن از مقتضای عقل که کشاینده بند شک و نماینده راه یقین است بعید مي نماید * نظم *

چو کنجشك با باز بازي کند * بخون ریز خود ترک تازي کند

گفتار در جنگ کردن حضرت صاحبقران با شاه منصور و کشته شدن شاه منصور

چون حضرت صاحب قران از قضیه شاه منصور حسابی چندان بر نمي داشت درهمان روز ازان مقدار سپاه که حاضر بودند دو قول ترتیب فرمود یکی را مستقر رایت فتح آیت گردانید و آن دیگر نامزد امیر زاده محمد سلطان فرمود

(۱) در بعض نسخه بجای جرجن (خرجن) (۲) در سه نسخ بجای تخاقو (توق) است *

و در قنبل دست راست امیر زاده پیر محمد جهان گیر را بداشت و تمور خواجه آقبوغا را هراول او گردانید و قول امیر زاده محمد سلطان در دست چپ بایستاد و در قنبل او شیخ تمور بهادر مقرر فرمود و امیر زاده شاهرخ را ظفر کردار ملازم رکاب نصرت انتساب ساخت و امیر عثمان عباس را بقراولی از پیش روان گردانید و با سایر عساکر گردون مآثر مرتب و آراسته روی سعادت بشیراز آورد امیر عثمان چون قراول دشمن را در سر باغات بدید در مغاکی پنهان شد تا ایشان بگذشتند و با این تمور والوس و تموک و مولی و قوا محمد و بهرام یسوری از کمین گاه بیرون آمدند و در پی قراول دشمن تاختند و بهرام بهادر با تیغ خون آشام در عقب ایشان تاخته برسید و ران یکی را قلم کرده بگرفت و بحضرت صاحب قران برسانید ازو کیفیت وضع شاه منصور و کمیت لشکرش استفسار نموده در ضمان تایید پروردگار براند و چون قریب یک فرسنگ برفتند لشکر دشمن در باغستان شهر قریب سه چهار هزار سوار پیدا شد مجموع زره و بگتر مکمل پوشیده و تمام اسپان کجیم انداخته و علمها برافراخته * بیت *

* همه کمان کش و رزم آزمای و تیر انداز *
* همه مبارز و آهن گداز و جوشن در *

* همه فگنده تن اندر مغاکهای هلاک *
* همه نهاده دل اندر نشانهای خطر *

و شاه منصور شمشیرکین کشیده چون شیر خشمناک بی باک
می آمد هرچند خرد صواب اندیش بهزار زبان باو ا
میرسانید که * * نظم *

* بترس ارچه شیرے زشیرافگنان *
* دلیري مکن بادلیر افگنان *
* گوزن جوان گرچه باشد دلیر *
* عنان به که برتابد ازنره شیر *
* بسر پنجهٔ آهنینت مناز *
* که نیروی (۱) دهراست آهن گداز *
* مشوغره گر زور بازوت هست *
* که بسیار دست است بالای دست *

لیکن بحکم اذا جاءالقضاعمي البصرسابقه یکتب رزقه
و اجله پردهٔ غرور بدیده بصیرت اوفروگذاشت و در
کود پاتیله وقت نماز جمعه برقلب سي هزار ترک پرخاش جوی
کشورکشای حمله کرد و قوشونها را برهم زده صف سپاه بشگافت
و بکوتلها که درعقب لشکروا داشته بودند رسید * * بیت *
و زانجا عنانرا بعزم نبرد * به پیچید و رخ سوی ناورد کرد

(۱) دربعض نسخه بجای نیروی دهراست (آهنگراند) دیده شده *

نگویم که مانند نر اژدها * چو دیوی که از بند گردد رها
نه اندیشهٔ جان و نه فکر سر * تو گفتي که از خود ندارد خبر
و حضرت صاحب قران با جمعی از خواص ایستاده نظارهٔ
جلادت آن پهلوان مي فرمود شاه منصور بجانب آن حضرت
حمله آورد صاحب قران کامگار خواست که بضرب نیزه سندان
گذار دمار از روزگار او برآورد پولاد چهره (۱) که نیزهٔ
آنحضرت داشت از صدمه جنگ هزیمت نموده بود
و نیزه برده صاحب قران سعادت یار با آنکه پیش او ده
پانزده کس بیش نمانده بودند توکل بر حفظ و تایید پروردگار
کرده پای ثبات و قرار استوار داشت و اصلا از جای خود
نجنبید تا شاه منصور برسید و دو نوبت شمشیر بخود خجستهٔ
آن حضرت رسانید و از حفظ الهي که در همه حال حارس
و نگهبان آن موید کامگار بود هیچ ضرر بوجود مبارک ایشان
نرسید و چون کوه راسخ بر جای خود متمکن و ثابت استاده
هیچ گونه تغییر باوضاع همایون آن حضرت راه نیافت
عادل اختاجي بر بالای آنحضرت سپر گرفت و قماری
یساول پیش آمده کوششهای مردانه نمود و دستش بزخم
شمشیر از کار باز ماند * * بیت *

ز گرد سپاه آسمان بست میغ * همه گرز بارید و پولاد و تیغ

---

(۱) در دو نسخه بجای چهره (جوزه) مرقوم است *

محمود شاه و توکل باورچي و امانشاه و محمد آزاد
درمیان سپاه دشمن درآمده آثار جلادت و دلاوري
بظهور رسانیدند و شاه منصور ازانجا بطرف قول حمله برد
و امیرزاده محمد سلطان لشکرِ دست راست مخالف را
براند * * بیت *
همه میمنه شد چو دریای خون * درفشِ سوارانِ ایران نگون
و مبشر بهادر و دیگرامراء که ملازم او بودند پی دشمن کرده
برفتند و امیرزاده پیر محمد جهانگیر لشکرِ دست چپ یاغي را
درهم شکست * * ابیات *
دران میسره هیچ رزم آزمای * زگُردانِ ایران نیفشرد پای
بیکباره از هم فرو ریخته * هرآن کو نشد کشته بگریخته
و امیرزاده شاه رخ به نیروي دولت ورای فرخ استاده
چون شیرغران و هزبرژیان جنگ میکرد و جماعتی ازعساکر
گردون مآثر که گریخته بودند باز گشته باز نزد او جمع مي شدند
و جلال حمید و بیرم صوفي پسر یوسف صوفي و پسران
غیاث الدین ترخان و خواجه راستین درپیش او وظایف
شجاعت و جلادت بتقدیم مي رسانیدند و سپاهِ یاغي که در
مقابلۀ ایشان حمله مي آورد همه را بزخم تیر باز میگردانیدند
و عبدل خواجه بیرا و شیخ محمد ایکوتیمور نیز با ایشان
اتفاق نموده مخالفان را راندند و قوشون الله داد که بوفادار

معروف بود و قوشون شیخ نورالدین پسر ساربوغا که پای ملک شهرت داشت و قوشون بوی هزاره خاصه که ایشانرا قوجین گفتندی و قلب لشکر مي بودند دیگر باره جمع آمده علم برافراختند و قول آراستند و مرتب ساختند و قوشون شیخ علي و لالم قوجین و قوشون بهرام داد مردمي داده از جای خود نجنبیدند و با دشمنان در آویخته دست بردهای دلاورانه نمودند و امیرزاده شاهرخ با آنکه در سن هفده سالگي بود بعون تایید الهي دشمنان را رانده سر شاه منصور را بحضرت صاحب قران آورد و زانو زده سر دشمن را بخاک افگنده به تهنیت فتح و فیروزي اقامت نمود و زبان بشاشت بدعا برکشوده که *

سرِ دشمنانِ تو استغفر الله * که خود دشمنانِ ترا سر نباشد
نثارِ سمِ مرکبت(۱) باد اگرچه * نثاری ازین بے بها تر نباشد

و چون منصور مغرور مقهور گشته کشته شد * بیت *

بآن رزمگه زو سواری نماند * وزان سرکشان نامداری نماند
برفتند از ایرانیان هرکه زیست * بران زندگاني بباید گریست

صاحب قران کامیاب نصرت هم عنان و ظفر در رکاب ببالای پشته برآمد و شاهزادگان و نوینان را کنار گرفته شکر و سپاس

---

(۱) در بعض نسخ بجای مصراع اول (فدای سمِ مرکبت فرق دشمن) است *

باري عزاسمه باد ا رسانيد اسراء و اركان دولت برسم
تهنيت الجامشي كرده گفتند * * نظم *
زمان تا زمان از سپهر بلند * بفتح دگر باش فيـــروزمند
بلند اخـتــرت عالم افروخته * زوال اخترت دشمنت سوخته
و بقاعده و عادت مغول سرود مي گفتند و زانوزده كاسه
مي داشتند درين اثنا از دشمنان قوشوني دگر آراسته
و مكمل ازعقب پيدا شد و چون آب و آتش رو بجنگ نهادند
حضرت صاحب قران و اميرزاده شاهرخ رو بايشان آورده
سورن انداختند * * نظم *
از آواز گُردان بلرزيد كوه * زمين آمد از نعل اسپان ستوه
دشمنان ازهيبت و صلابت راه گريز پيش گرفته و رنگ از بيم
زرد وروى ازنكبت سياه خود را بطرف كوه قلات سرخ
انداختند صاحب قران ظفرقرين چندى از امراء ولشكريان
رادرعقب ايشان بتگامشي روان فرمود ومخالفان بكلي
مخذول ومنكوب گشته ازايشان دگر اثري ظاهر نشد * * بيت *

* ميان دو كوه از بر راه و دشت *
* ز خون و ز كشته نمي شد گذشت *
* جهانى برآغشته در خاك و خون *
* يكى بےسر و ديگـــرى سرنگـــون *
* فراوان ز ايرانيـــان كشتـــه شد *

* بسی سرکش از جنگ سرگشته شد *

صاحب قران گیتي ستان مظفر و کامران در دنیوکان[1] نزول
فرمود و روز دیگر چون منوچهر رخشنده چهر مهر بعزم فتح
کشور سپهر سنجق زرنگار اضاءت شعار از دروازه افق برافراخت
صاحب قران گردون آثار بسعادت و اقبال عازم دار الملک
شده دروازه سلم را مرکز رایت نصرت آیت ساخت و سپاه
ظفر پناه در اطراف و جوانب شهر فرود آمدند و فرمان
لازم الاتباع بنفاذ پیوست تا بغیر از دروازه سلم هشت دروازه
دیگر را به بستند و جمعي ازارکان دولت بشهر در آمدند
و از مجموع کلویان و کلانتران محلات میاکات باز ستده تمام
خزاین و اموال و اقمشه و امتعه و اسپ و استر شاه منصور
و اتباع و اشیاع او جمع کردند و از شهر بیرون آورده بعز عرض
همایون رسانیدند بخشش پادشاهانه مجموع آنرا برامراء
قسمت فرمود و مال امان حواله رفته بحصول پیوست و امیر
زاده محمد سلطان را بجانب اصفهان روان گردانید که آن
مملکت را ضبط و نسق نموده مال اماني بستاند و منشیا
بلاغت شعار صورت ترادف و تواتر فیض و فضل پروردگار
که پیوسته بروزگار همایون آثار واصل و متواصل مي گشت
به بلیغ تر عبارتی و بدیع تر سفارتے در سلک تحریر کشیده

---

(1) در دو کتاب بجای دنیوکان (دنیکان) مکتوب است *

فتح نامها بسمرقند و دیگر ممالك ارسال نمودند * * بیت *

* دبیــرِ سخن گستــرِ چیره دست
* نشست و ظفــر نامهــا نقش بست
* بهر کشورے گشت قاصد روان *
* پر آوازهٔ فتح نو شــد جهــان *

و امیرزاده عمر شیخ که درعقب مانده بود برحسب فرمان قضا جریان اغرق را سرکرده می آمد و هرجاکه بمتمردان و مفسدان لُروشُول و کُرد میرسید غارت میکرد و درحیز ضبط می آورد و چون ازنوبنجان گذشتــه بکازرون رسید از حضرت صاحب قران فرمان آمد که همانجا توقف کرده آن نواحي را ضبط نمایند امرعالي را امتثال نموده بنسق و یاسامشي آن مواضع مشغول شد و بعد از چند روز یرلیغ لازم الاتباع بصدورپیوست که عازم پایه سریراعلی گردد و بموجب فرموده توجه نموده درشیراز بشرف بساطبوس استسعاد یافت و چون آل مظفر بجائی دیگر نتوانستند رفت * * بیت *
و آنکس که جهان ازان او شد * از مملکتــش کجــا گریزد
بضرورت روی اطاعت بدرگاه عالم پناه آوردند شاه یحیی وفرزندان از یزد وسلطان احمد ازکرمان بآستان سلطنت آشیان شتافتنــد وهریک بقدر استطاعت پیشکــش بسیار ازجواهرونفایس و اسپ واستر وخیــمه وخرگاه بمحل

عرض رسانیدند و سلطان مهدی پسر شاه شجاع و سلطان غضنفر پسر شاه منصور خود در شیراز بودند حضرت صاحب قران گیتی ستان با شاهزادگان فریدون قدر جمشید مکان و عظمای امراء و نوینان کامگار وکامران در باغ میدان مدت یکماه بزم عشرت آراسته بعیش و طرب گذرانید * * بیت *
خروش ارغنون و نغمهٔ چنگ * رسانیده بگوش زهره آهنگ
شراب لعل گون در ساغر زر * بدست ساقیان ماه پیکر
و سلطان ابواسحاق نبیرهٔ شاه شجاع نیز از سیرجان رسیده عز بساط بوس دریافت و پیشکش کشید و حضرت صاحب قران سایهٔ التفات بر ضبط امور مملکت و نسق اسباب جمعیت و رفاهیت رعیت انداخت و رفع رسوم جور و اعتساف و نصب الویه عدالت و انصاف آنچه از مراحم چنان پادشاه دادگستر سزد بتقدیم رسانید * * رباعي *
لطفش بکرم چارهٔ بیچاره کند * عدلش ستم از زمانه آواره کند
در موسم عدل او صبا را نبود * آن یاره که پیراهن گل پاره کند
و مملکت فارس راکه واسطه عقد ممالك است و در حساب بلاد و امصار بمثابت فذلك نامزد فرزند ارجمند امیرزاده عمر شیخ فرمود و شاهزاده به ترتیب اسباب جشن قیام نموده آنحضرت را طوی داد و زانو زده پیش کشها کشید و انواع خدمات پسندیده بجای آورد *

گفتار در گرفتن آل مظفر و تفویض ممالک ایشان بگماشتگان سعادت نشان

چون اولاد و اسباط محمد مظفر از مدتی باز دران ممالک
تسلط یافته بودند و هریک در شهری وقصبه لوای سلطنت باستقلال
برافراشته داعیه آن داشت که سکه و خطبه بنام او باشد و باوجود
قرابت نزدیک اقارب چون عقارب نیش زهر آلود قهر تیز کرده
پیوسته قصد خون و مال یکدیگر داشتند و در خرابي مواضع
یکدیگر هیچ دقیقه فرو نمي گذاشتند و هرکه ازیشان بریکی از
خویشان دست مي یافت اگر خونش مي بخشید البته میل
میکشید و پسر با پدر و پدر با پسر همین طریق مي ورزید و بدین
واسطه در زمان ایشان رعایای بیچاره همواره دست خوش
رنج و عنا و لکد کوب هرگونه محنت و بلا بودند درین وقت که
مرحمت حضرت صاحب قران سایه اهتمام برانتظام امور
آن ممالک انداخته بود علما و مشایخ و اهالي فارس و عراق
صورت حال و مقابح افعال آن طایفه بعزعرض رسانیدند
و محصل درخواست آنکه نواب کامگار مقالید حل و عقد آن
دیار دیگر بار بدست اقتدار و اختیار ایشان باز نگذارند
که مسلمانان در مشقت و پریشاني مي افتند و مآل مملکت
بخرابي و ویراني مي کشد بنا برین روز دوشنبه بیست و سیوم
جمادي الآخر حکم جهان مطاع بگرفتن ایشان صادر

وهمه را بند کرده قیتولهای ایشانرا بغارتیدند و برحسب
فرمان امیرعثمان کس فرستاد و اموال و ذخایر سلطان احمد
که درکرمان بود بیاورد وحضرت صاحبقران امیرزاده عمرشیخ
راجهت ضبط ممالک فارس و دارائی اهالي آن درشیراز
بازداشت و امیربیردی بیگ ساربوغا و امیرزاده عمرموید
و امیرزاده زیرک جاکو و سونجک بهادر با فوجی از لشکر
پیش او بتوشقـــال سالیانه بگـــذاشت و ازامرای خاصه
شاهزاده بیان تمورپسر بیکیجک جته و توکل بن هند و قرقرا
وملش اپردي ودولتخواجه وغیرهم ملازم بودند وایدکو پسر
غیاث الدین برلاس را بحکومت کرمان فرستاد و غیاث الدین
مذکور برادر بزرگ امیرجاکو بود وداروغگي یزد را بتموک
قوجین که برادرکیپکچي یورتچي بود رجوع نمود و لالم قوجین
را بداروغگي ابرقوه نامزد فرمود وجمعی را بمحاصرهٔ قلعه
سیرجان روان گردانید چه دران قلعه ازگماشتگان سلطان
ابواسحٰق نبیرهٔ شاه شجـــاع غلامي کودرز نام کوتوال بود
و...
وچون آن حصن * * نظم *
بلاد و امـ...
...زي بود با آسمان هم نورد * نبرده کسی نام او درنبرد
عمرشیخ فرمود...
...ني که برتارک مهروميغ * نشاید زدن نیزه و تیر و تیغ
آنحضرت راطوی ، نقش پنداري برلوح خیال محال نگاشت
خدمات پسندیده بجا... شده رایت عصیان برافراخت وپسران شاه

شجاع شبلي که پدرش میل کشیده بود و زین العابدین که از جام جور شاه منصور همان تلخي چشیده بود هردو را بسمرقند فرستاد و از بهر هریك اقطاع مقرر فرمود و ایشان باقي عمر در سایه مرحمت آن حضرت روزگار برفاهیت گذرانیدند *

* مصراع * * بسا لطیفه که در ضمن نامرادیها است *

و تمام هنروران از محترفه و پیشه وران ممالك فارس و عراق را خانه کوچ بسمرقند نقل فرمود و مراحم خسروانه اتابك پیر احمد را ملحوظ نظر التفات گردانیده ایالت ولایت لُرستان باو ارزاني داشت و یرلیغ عالم مطاع بآل تمغای همایون کرامت نمود و پیر احمد از میامن مرحمت حضرت صاحب قران با قریب دو هزار خانه دار از متعلقان و اتباع و اشیاع خود که شاه منصور ایشانرا غارتیده و کوچانیده بشیراز آورده بود بمقام اصلي بازگشت و بجای آباء و اجداد خویش در مآل امیر بحکومت مشغول شد

گفتار در توجه رای [illegible] اشراق
بصوب [illegible] نمود از [illegible]

روز جمعه بیست و هفتم جم[illegible] کلك غروت صاحب قران از شیراز نهضت فرموده بـ[illegible] وان بالا یاغي جانب اصفهان روان شد و در عین عشرت و شادماني کـ[illegible]ران و [illegible]کار کذان مراحل و منازل قطع میکرد و میرفت * * بیت *

روان میراند یکران ظفرشاه * شکارافکن شکارافکن دران راه
جهان خالی شد از صید چرنده * نماند اندر هوا مرغ پرنده

و بعد از قطع دوازده منزل سه شنبه هشتم رجب قومشه محل نزول همایون گشت و فرمان واجب الاذعان بقتل آل مظفر جریان پذیرفت بزرگ و خرد ایشانرا بیاساق رسانیدند و دیگر ذکور ذریات آن دودمان که در یزد و کرمان بودند دارغگان درهمانجا کار ایشان بساختند و آن ممالک را از استیلاء و تسلط ایشان بکلی پرداختند اوراق اقبال شان با رقام تلک امة قد خلت ارتسام پذیرفت و از فرجام احوال ایشان مصدوقة و تلک الایام نداولها بین الناس وضوحی تمام یافت *

* نظم *

* منه تا توانی دل اندر جهان *
* که نا پایدارست و نا مهربان *
* هر آن پاره خشتی که بر منظریست *
* سر کیقبادی و اسکندریست *
* هر آن شاخ عرعر که در گلشن است *
* نموداری از قد سیمین تن است *
* هر آن گل که در گلستانی بود *
* سمن عارض دلستانی بود *
* جز خون شاهان درین طشت نیست *

* بجز خاک خوبان درین دشت نیست *

و حضرت صاحب قران ازانجا روان شده روز پنجشنبه دهم باصفهان رسیده و غبار موکب سعادت یارش سرمه دیدهٔ افتخار و استظهار اهالی آن دیار گشت امیرزاده محمد سلطان برسم استقبال قیام نموده بسعادت بساط بوس استسعاد یافت و آن حضرت را طوی داده و پیشکشهای پادشاهانه کشیده و بصنوف خدمات شایسته چهره سعادت خود را برافروخت صاحب قران گیتی ستان پنج روز در نقش جهان اصفهان توقف نموده روز سه شنبه پانزدهم رجب ازانجا بمبارکی و طالع فرخنده نهضت فرموده و امیرزاده شاهرخ رخصت خواسته پیشتر براه دیه علویه متوجه مهد اعلی سرایملک خانم شد و رایت نصرت شعار از اصفهان دو شب درمیان کرده به جرباد قان رسیده و ازانجا شب درمیان بقریه انکوان نزول فرموده و مردم آنجا که فرقه از ملاحده بوده‌اند یاغی شده در نقبها تحصن جستند امر مطاع صدور یافت تا عساکر گردون مآثر از بلندی جوی بریده از بسی راه آب آوردند و دران نقبها انداختند تمام آن خاکساران باد پیمای از ممر آب بآتش دوزخ پیوستند واموال و اسباب ایشان بباد تاراج بر رفت و حضرت صاحب قران شب همانجا بسعادت و کامرانی بگذرانیده و صباح یکشنبه کوچ کرده بصحرای پراهان فرود آمده و روز دیگر که شهسوار

گنبد فیروزه یعني آفتاب بچرگه افق شتافته رمه ثوابت و سیّاره بیک بار براند صاحب قران گردون اقتدار کوچ کرده فرمان داد تا در صحرای پراهان شکار انداختند لشکر ستاره حشر کران تا کران آن بیابان فرو گرفته انواع حیوانات را از وحوش و سباع براندند روز دیگر جرگه بهم آمد * * بیت *

* دران دشت شیرانِ دشمن شِکَر *

* فگندند بس آهو و گور خر *

* ز خونِ شکاري زمین شد تمام *

* چو دامانِ چرخ از شفق وقت شام *

و حضرت ابهت آیات عصمت سمات سرا یملک خانم و تومان آغا و از حرمهای شاهزادگان خانزاده و دیگر خواتین براغرق پیشي گرفته درین محل بسعادت بساط بوس فایز گشتند و بعد از اقامت تهنیتِ فتح و سلامت نثارها کردند و پیشکشها کشیدند و حضرت صاحب قران روز چهارشنبه ازانجا کوچ کرده روان شد و در مرغزار فول خروره نزول فرمود و سه روز آنجا توقف نموده روز شنبه بدولت و اقبال سوار شد و روز دوشنبه هوای همدان از غبار موکب همایون عطربیز گشت و دران مرغزار خرم و صحرای خوشتر از باغ ارم سراپردهٔ عظمت و جلال محیط هامون شد و قبهٔ بارگاه عالم پناه باوج گردون برآمد و کران تا کران آن دشت محل خیمه و خرگاه و سایبان گشت *

* نظم *

بپوشید خیمه همه دشت و کوه * ز آردو شده کوه و صحرا ستوه

و شب پنجشنه دران یورت جنت مثال هلال خجسته فال شعبان مشاهده افتاد و امیرزاده میرانشاه اغرق را درراه گذاشته بپایه سریر اعلی شتافت و جهانشاه بهادر و امیرشمس الدین عباس و حاجی محمود شاه و اوج قرا بهادر که در اغرق مانده بودند ازراه سلطانیه با لشکرها باردوی اعلی پیوسته بدولت زمین بوس استسعاد یافتند و امیرزاده محمد سلطان که در اصفهان توقف نموده بود مال آن ولایت بتمام وکمال استحصال فرموده بدرگاه خلافت پناه آمد ولب اقبال را از تقبیل قوایم سریر جلالت صریر خندان ساخت و مخدرات تتق سلطنت و کامگاری سرایملک خانم و تومان آغا حضرت صاحب قرانرا طوی دادند *

گفتار در تفویض فرمودن صاحب قران ظفرپناه تخت هلاکو خان را بامیرزاده میرانشاه

عاطفت پادشاهانه ممالک آذربایجان وری ودربند باکو وشروانات و کیلانات باتوابع و مضافات تا روم نامزد امیرزاده میرانشاه فرمود وشاهزاده جوان بخت ازتبریز

وسلطانیه و دیگرولایات ساوري و پیشکش آورده حضـــرت
صاحب قران را درهمه ان طوی پادشاهانه داد و پیشکشهای
ارجمند بیرون ازوصف چون و چند بکشید و بزم عشرت ازانتظام
اسباب بهجت و حشمت درگرفته چند روزبعیش و شادماني
و مسرت و کامراني بگذرانیدند صدای شدرغو و قبوز و پی پا
وتیغان و زمزمه بشـــارت علوشان و رفعت منـــزلت و مکان
سروران توران درایران قهرمان پنجم کشورآسمان انداخته
و نوای مطربان مجلس انس بنغمـــات زیروالحان دلپذیر
رامشگري زهره را ازنظر مهرسلطان سپهرانداخته * نظم *
همه بزمگه شیره درشیره بود * ازان جشن چشم فلک خیره بود
یکی همچو آتش یکی همچو آب * بگردید جامِ قمر باشراب
و روز سه شنبه سیزدهم ازانجا کوچ کرده امیرزاده میرانشاه
را ازپیش بطرف قلاغي فرستاد و شکار انداخته بمرغزار ایلمه
قرق نزول فرمود روز دیگر سپاه مظفر لوا برتمامي دشت
و صحرا محیط گشته انواع شکار از گوزن و آهو و گور خر صید کردند
و بموضع توماتو رسیده پنج روز درانجا به نشستند و روز ششم
چون رایتِ نهضت برافراختند بازشکار انداختند و امرای
دست راست ودست چپ مجموع بیوسون معهود بجرگه
رفتند روز دیگرصحرای بیش برماق را فرو گرفته صید فراوان
افگندند و تمام آن دشت را ازخون شکاري لاله گون ساخته

مرغزار کل لوجه فرود آمدند روز دیگر بموضع دال پر[1] در جلکای تنبک فرود آمدند و دران محل برقندان[2] کرده طویها مرتب ساختند و ساز عشرت و شادمانی بآهنگ دولت و کامرانی بنواختند و روز دوشنبه از انجا نهضت نموده و مقدار چهار فرسخ رفته نزول فرمودند امیرزاده میرانشاه که پیشتر رفته بود از صحرای قولاغی کس بپایه سریر اعلی فرستاد و عرضه داشت که سارق محمد ترکمان درمیان کوهستان نشسته است وکوچ و حشم خود را بکوههای محکم برآورده و لشکر بسیار جمع کرده دم از مخالفت می زند *

گفتار در تاخت فرمودن صاحب قران مظفر لوا حشم سارق ترکمان را

چون رای ممالک آرای برخبر مذکور احاطه یافت رایت کشورکشای درضمان حفظ و تایید خدای بیچون از راه قلعه سفاسون روان گشت و از عقبه گذشته و دو شب درمیان کرده صباح پنجشنبه بقولاغی[3] رسید و در دشت جهان آور امر فرمود

(۱) در بعض نسخ درمیان لفظ پر و در این عبارت است (نقل نمودند و از انجا کوچ کرده) (۲) در بعض نسخ بجای برقندان (برغندان) دیده شده و برغندان بفتح اول و سیوم بمعنی جشن و نشاط که اواخر ماه شعبان کنند وگاهی غین معجمه بقاف بدل میشود * (۳) در بعض نسخه بجای قولاغی (قلاغی) مکتوب است *

تا تمام راهها وگریزگاههای مخالفان گرفته محافظت نمایند
وایشانرا حصاری بود که آنرا حبشی می گفتند و دیگر
درهای محکم ازکوه داشتند راههای آن بغایت دشوار و تنگ
ترکمانان دران موضع متحصن شده راههای تنگ گرفته بودند
لشکر منصور پیش رفته جنگ در پیوستند * * نظم *

* غریو کوس داده مرده را گوش *
* دماغ زندگان را برده از هوش *
* صفیر تیر و چاکاچاک شمشیر *
* دریده مغز پیل وزهرهٔ شیر *
* سنان بر سینها سرتیز کرده *
* جهان را روز رستاخیز کرده *

وببالای کوه برآمده رمه بسیار و گوسفند بی شمار فرود آوردند
وبراتخواجه کوکلتاش دران پرخاش کوششهای بهادرانه
نمود وازممرهای تنگ بکوه برآمد وجنگ دلورانه میکرد
تا ازشست تقدیر تیری باو رسید وکمان حیاتش را زه بقابگسیخت
وشیخ حاجی پسر قماری نیز بکوه برآمده جلادتهای مردانه
نمود وزخم خورده باز گردید وبهمان زخم درگذشت *
* مصراع * * شیر مردان جان فدای نام نیکو می کنند *
ترکمانان مغرور چون صدمهٔ لشکر منصور شمه مشاهده نمودند
همان شب غره ماه مبارک رمضان هرچه داشتند بگذاشتند

و ازکوه اوزمان و عقبها گذشته روی عجز بگریز نهادند عساکر گردون مآثر در پی ایشان کرده بکوهها برآمدند و چهارپای بسیار از اسپ و استر و شتر و گوسفند جمع آورده غنیمت گرفتند و شیخ تمور بها در سپاه را سرشده در عقب گریختگان بتعجیل هرچه تمامتر براند و با یشان رسیده بسیاری را بقتل آوردند

* نظم *

سپاه جهانگیر صاحب قران * چو بشتافتند از پی دشمنان رسیدند و شمشیر بران بجنگ * بآن روز برگشتگان بی درنگ بکشتند از ایشان ز اندازه بیش * وگر ماند از یشان کسی بود ریش خسته و جسته چند ازان سرگشتگان که بجان خلاص یافتند همه را از گرمسیر بگذرانیدند و دران حدود حصاری دیگر بود که جماعتی گبران بی دین جمع شده بودند حضرت صاحب قران به تسخیر و تخریب آن اشارت فرمود فی الحال عساکر گردون مآثر اطراف و جوانب آن را فرو گرفته جنگ درانداختند و به نیروی دولت ابد پیوند مسخر ساختند و قلعه و اهل قلعه را تودهٔ خاک و فرسوده هلاک گردانیدند و صاحب قران ممالک ستان با تمام شاهزادگان بسعادت و سلامت باز گشته در دشت قولاغی نزول فرمود و روز یکشنبه دهم ماه مبارک رمضان بعزم مراجعت ازانجا نهضت نمود و شب درمیان کرده صباح دوشنبه درکنار آب آق سای باغرق همایون

پیوست و دران نواحي بهرمقزلی یک دو روز توقف نموده تدبیر قلع و قمع مفسدان مي فرمود و امیرزاده میرانشاه را بمحاصره سارق قورغان فرستاده بود و اوج قرا را بکرد تو ایشان از میامن اقبال بی انتقال حضرت صاحب قران هر دو قلعه را مسخر کرده و ویران ساخته و مخالفانرا کشته و برانداخته مظفر و منصور معاودت نمودند و بمعسکر همایون لاحق شدند درین ولا خانزاده ترتیب طوی سنگیـــن کرده بود صاحب قران سپهراقتدار امیرزاده محمد سلطان را فرمان داد که متوجه دربند کُردستان(۱) شود و جماعت قطاع الطریق را که دران نواحي دست بی باکي بایذای مسلمـــانان کشاده اند ازپای درآرد و بکلي مستاصل گرداند شاهزاده کامگار بامتثال امر مبادرت کرده بطوی نه استاد و بی توقف روی توجه براه نهاد و خانزاده دران یورت حضرت صاحب قران را طوی پادشاهانه داد و آنحضرت ازانجا کوچ فرموده بآق بلاق آمد ورمضان درانجا باقامت فرایض و سنن صیام و قیام بطلب مرضات مالک الملک ذوالجلال و الاکرام بکذرانید و در یکشنبه غره همایونفال شوال بعد ازادای فطر و دیگر صدقات ازانواع احسان و افضال باقامت نماز عید قیام نمود و بعد از دو روز شیخ الاسلام اعظم شیخ نورالدین عبدالرحمن اسفراینی

---

(۱) دربعض کتب موجوده بجای کُردستان (لُرستان) است *

علیه الرحمة و الرضوان که از اکابر مشایخ روزگار بود از طرف بغداد از پیش سلطان احمد جلایر برسم رسالت بپایه سریر خلافت مصیر آمد حضرت صاحب قران چنانچه آداب آن موید گیتي ستان بود که در تعظیم اهل علم و صلاح هیچ دقیقه فرو نگذاشتي مقدم آن بزرگ دین را باعزاز تلقي فرمود و شیخ مشار الیه پیغام سلطان احمد بعرض رسانید مشتمل بر آنکه کمر مطاوعت و خدمتکاري بر میان جان بسته ام اما از دهشت شکوه آنحضرت قوت احراز سعادت بساط بوس ندارم و اگر به بغداد مي فرماید مرا حدّ مقاومت نیست و قصد محاربه و معارضه در خاطر نه تقوزها و پیشکشها که با شیخ فرستاده بود از جانوران مرکب و بارس شکار افگن و اسپان نامي با زینهاي زر بمحل عرض رسانید لیکن چون نقد اخلاص بالتزام سکه و خطبه که متوقع بود رواج نیافته بود تحف و هدایا ملحوظ نظر التفات و قبول نگشت و شیخ نور الدین را بجهت علم و تقوی اعزاز فرموده خلعت خاص ارزاني داشت و اسپ و زر داده بازگردانید *

گفتار در توجه صاحب قران اسلام ملاذ بجانب دار السلام بغداد

حضرت صاحب قران چون رسول سلطان احمد جلایر باز

گردانید عزم توجه بغداد جزم کرد وفرمان شد که امیرزاده پیرمحمد جهانگیر اغرق را سر کرده با حضرات عالیات سرایملک خانم و تومان آغا و دیگر آغایان مراجعت نمایند و بسلطانیه رفته آنجا توقف نمایند و امر فرمود تا لشکریان را جار رسانند که هرسری مرد از برای گذشتن آب دوسناچ ترتیب نمایند و روز جمعه سیزدهم شوال سنه (خمس وتسعین وسبعمایة) موافق توق ئیل بسعادت واقبال سوار شد و در ضمان عون و تایید ذوالجلال عنان توجه بصوب بغداد معطوف داشته بموضع یان بلاق فرود آمدند * * بیت *

* زبس لشکر که بر جوشید از انبوه *
* روان شد روی هامون کوه تا کوه *
* چو کوه آهنین از جای جنبید *
* زمین گفتی که سر تا پای جنبید *

و ازانجا ایوار و شبگیر کرده و از کوه و بیابان گذشته روز سوم بنفس مبارک بقراولی از لشکر پیش شد و شبگیر کرده و از عقبها گذشته بقوره قورغان رسید و چون صبح بدمید با صد سوار از مردان کار محمد ترکمان را که حاکم ترکمانان بود بگریزانید و ازولایتش بدر کرد و لشکر که ازعقبش مي آمدند اهل والوس اورا که در شهرزور بودند بغارتیدند و در آنجا لشکر اختیار نموده و دیگربار ایلغار فرموده بسعادت روان شد و آن

راهي بود بغايت تاريک و عقبهاى سخت و درهاى تنگ چنانچه مردم آنجا بدشواري تردد ميکردند حضرت صاحب قران در شب بمحفه عبور فرموده و مشعلها برافروخته بسرعت هرچه تمامتر ميرفت و عساکر گردون مآثر فوج فوج در عقب مي شتافتند * * نظم *

* زبس مشعل آن شب منور شده *
* زمين آسماني پر اختر شده *
* بتعجيل ازان راه تاريک و تنگ *
* گذر کرد صاحب قران بى درنگ *
* بزرگان لشکر پس پشت او *
* جهان آمده پاک در مشت او *
* همي رفت لشکر گروها گروه *
* چو دريا بجوشيده هامون وکوه

و چون رايت نصرت شعار بمزار بزرگوار شيخ رباني ابراهيم يحيى قدس الله روحه العزيز که بقبه ابراهيم لك مشهور است رسيد از ساکنان آنجا استفسار نمود که کبوتر ببغداد روان کرده ايد ايشان گفتند بلي چون گرد لشکر مشاهده کرديم کبوتر روان گردانيديم که لشکر رسيد صاحب قران گيتي ستان کبوتری ديگر طلب فرموده و ايشان را امر کرد تا مکتوبی ديگر نوشتند که آن گرد که ازدور ديده بوديم تحقيق کرديم احشام

ترکمانان بودند که از لشکر گریخته باین طرف آمده اند و مکتوب بر بال کبوتر بسته رها کردند و چون آن کبوتر به بغداد رسید سلطان احمد را فی الجمله تسکینی حاصل شد اما بکلی اعتماد نکرد و همچنان بنا بر خبر کبوتر اول بنه و اثقال خود را از آب می گذرانید صاحب قران دین پرور پاک اعتقاد از صدق نیت و صفای طویت بآن مزار متبرکه درآمد و میامن زیارت را احراز نموده از روح مطهر صاحب آن مرقد منور استمداد همت فرمود و بتضرع و ابتهال از حضرت ذوالجلال نصرت و فیروزی طلبید و جبر خاطر شکستگان و تطییب قلوب مسکینان کردن از موجبات نیل مراد شناخته بسی صدقات بمستحقان رسانید و عثمان بهادر را بقراولی از پیش روان ساخت و بنفس مبارک با عساکر گردون مآثر متوجه شد آن مسافت که بیست و هفت فرسخ شرعی است بیک نهضت قطع کرده صبحگاه روز شنبه بیست و یکم ماه مبارک مذکور ببغداد رسید سلطان احمد جلایر از دجله گذشته و جسر بریده و کشتیها شکسته و غرق کرده و دران طرف آب سوار ایستاده و چون غریو برغو و خروش سپاه سپهر نیرو از اطراف وجوانب بشنید بی توقف رو بگریز نهاد و بطرف حله[1] بدر رفت همه عساکر منصور از هردو طرف بغداد بالا و زیر قریب

---

(۱) در دو نسخه بجای حلّه (دجله) است *

دو فرسخ زمین بنوره خود را برآب زده چون مرغ در هوا و نهنگ در آب بگذشتند و محمد آزاد از آب گذشته کشتی خاصهٔ سلطان احمد که شمس نام کرده بود بیافت و آنرا باین طرف آب آورده صاحب قران دریا نوال بآن کشتی درآمده از آب عبور فرموده و امیرزاده میرانشاه با جمعی سپاه نصرت پناه از زیر شهر بموضعی که بقریة العقاب معروف است برآب زده بسلامت بگذشت * نظم *

* چو مور و ملخ لشکری بی شمار *
* برآن آب چون باد کرده گذار *
* روان در عراقِ عرب ریختند *
* سمندِ جلادت بر انگیختند *
* گشادند مردانه دستِ ستیز *
* به بستند برخصم راهِ گریز *

اهل بغداد درمشاهدهٔ آن حال متحیر مانده روی دجله را ازگذشتن غلبه چغتای ازصحرا بازنشناختند و انگشت تعجب بدندان گزیده بیقین دانستند و دریافتند که حضرت صاحب قران موید من عند الله است و اتباعِ او که بمزید قوت و وفور جلادت برکافهٔ خلایق سمت رجحان دارند نه ازمقولهٔ دیگرو سپاه القصه صاحب قران ممالک ستان با شاهزادگان و امراء بتکامشی روانه شدند و چون ازصرصرگذشته به کذبتو

رسیدند ایداچ اغلن و نوبینان و امراء و ارکان دولت التماس
نمودند که بندگي حضرت بمبارکي و سعادت معاودت نموده
دربغداد استراحت فرمایند تا بندگان تکامشي کرده سلطان
احمد را بدست آوریم و چون منشاء آن سخن محض اخلاص
و دولتخواهي بود بسمع قبول راه یافت و آن حضرت ازانجا
بشهر مراجعت نمود و خانه سلطان احمد را از فرنزول همایون
رفعت سپهر برین بخشید و انواع ذخایر و نفایس که ازو باز
مانده بود بتحت تصرف بندگان حضرت درآمد و امراء
و لشکریان آن روز روانه شده شبگیر کردند و صبحدم بلب آب
فرات رسیدند سلطان احمد نیم شب از آب گذشته بود و جسر
بریده و کشتیها غرق کرده وبراه کربلا متوجه دمشق شده عثمان
بهادر چون بران حال اطلاع یافت با دیگر امراء گفت وظیفه
آنست که برآب زده بشناه بگذریم و از برقِ خاطف سرعت سیر
استعاره کرده درعقب یاغي بشتابیم دیگر امراء گفتند کنار
بکنار آب برویم و گذاری مناسب پیدا کرده بگذریم برین
اتفاق نموده روان شدند و دران اثنا چهار کشتي یافتند کسی
با آن نه دران کشتیها نشستند و اسپان را در پهلوی کشتي
داشته بگذشتند و تمام لشکر را باین طریق بگذرانیدند وپای
چستي و چابکي برکاب درآورده بشتاب براندند و درراه
اموال و اسباب یاغي از خیمه و خرگاه و نقود و اقمشه که از

غایت دهشت و استعجال در عقب می گذاشتند به غنیمت می گرفتند و امیرزاده میرانشاه نیز بایشان رسید و در رحله توقف نموده لشکر را بایلغار در عقب سلطان احمد بفرستاد ایباج اغلن جوجی نژاد و جلال حمید و عثمان بهادر و شیخ ارسلان و سید خواجه شیخ علي بهادر و دیگر امرای تومان و بهادران به تعجیل هرچه تمامتر رانده چهل و پنج نفر روز یکشنبه بیست و دوم در دشت کربلا بسلطان احمد رسیدند و آن چهل و پنج کس همه امراء بودند که اسپان و لشکریان تمام باز مانده بود و با سلطان احمد قریب دو هزار سوار بود ازان جمله دویست مرد گزین بازگردیدند و باشمشیرهای کشیده حمله کردند امراء از اسپ فرود آمده دست جلادت بکمان و تیر یازیدند * نظم *

* کمان برگرفتند و تیر خدنگ *
* ببردند از روی خورشید رنگ *
* زپیکان همی آتش افروختند *
* بتن بر زره را همی سوختند (۱) *
* خدنگی که پیکانش الماس بود *
* زره پیش او همچو قرطاس بود *

و بزخم پیکان جان ستان مخالفانرا رانده سوار گشتند و باز دربی

---

(۱) در یک کتاب بجای این مصرع ثانی (بتن برزرهها همید وختند) است *

ایشان کردند ایشان دگرباره رو بجنگ آورده حمله کردند
و امراء دگرباره خود را از اسپ انداخته شهاب پیکان جگر
سوز را از چرخ کمان بران دیو ساران باریدند و چون باز آهنگ
گریز کردند امراء دگرباره سوار گشته از عقب دشمنان بتاختند
و ایشان سیوم بار عنان پیچیده چنان حمله آوردند که امراء
را مجال پیاده گشتن نشد و بهادران جانبین درهم آویخته
جنگی درپیوست که از نهیب آن بهرام خون آشام را برفراز
قلعهٔ فیروزه فام لرزه براندام افتاد * * بیت *

* خروشان سوار و درفشان سنان *
* سر افشان شده تیغ گردن کشان *
* چو دریا شد از خونِ گُردان زمین *
* تنِ بی سران بُد همه دشت کین *

وعثمان عباس داد مردی و مردانگي داده بقوت بازوی
کامکار و ضرب تیغ آبدار آتشبار دمار از روزگار مخالفان بر
مي آورد تا از چشم زخم زمانه بردست او زخم شمشیري
رسید و دستش از کار بیفتاد لیکن از میامنِ اقبال صاحب
قران سپهر اقتدار آن دلاوران نامدار دشمنان را براندند
و غنایم بسیار گرفتند و آن روز هوا بغایت گرم بود و دشت
کربلا چون چشم اعدای آل عبا بي آب از شدت حرارت و غلبه
تشنگي همه را بیم هلاک بود و هرکس درجست و جوی آب

تکاپوی مي نمود و ايباج آغلن و جلال حميد نيز جمعي را بجستن
آب فرستادند و بجد و جهد بسيار زيادت از دو شربت آب
نيافتند و چون بايشان رسانيدند ايباج آغلن يك شربت ازان
آب بياشاميد و تشنگي او تسكين نيافت جلال حميد را گفت
از تشنگي هلاك خواهم شد اگر آن شربت آب كه نصيب تست
بمن بخشي غايت كرم و نهايت جوان مردي تواند بود امير
جلال در جواب او گفت من از حضرت صاحب قران شنيده ام
كه شخصي از عرب و يكي از عجم در سفري مصاحب بودند
و در بيابانى بهمين بلا مبتلا گشتند و عرب را قدري آب مانده
بود عجمي با او گفت كه سماحت و جوان مردي عرب مشهور
است چه شود اگر بشربتى آب مرا از هلاك خلاص بخشي
عرب تاملي كرد و گفت يقين ميدانم كه اگر اين آب بتو ميدهم
مرا جان شيرين بتشنگي مي بايد سپرد وليكن روا نمي دارم
كه اين فضيلت عرب را فوت شود ذكر جميل را بر حيات فاني
اختيار كردم و جان فدا كرده آب بتو مي دهم تا اين أحدوثه
حسناء عرب را يادگار ماند آب را بعجمي داد و او بآن شربت
آب از مرگ نجات يافته جان بسلامت ازان بيابان بيرون برد
و اين ذكر ستوده بر روي روزگار باقي ماند امير جلال اين
قصه اداكرد و گفت من اقتدا بآن عرب مي كنم و از بند حظ
خود برخاسته آب بتو ميدهم و اين حق بر نسل جوجي والوس

او ثابت مي گردانم تا اين نيك نامي الوس چغتـــاى را
باقي ماند بشرط آنكه چون بپاية سرير اعلى برسى صورت
اين حال عرضه داري تا در تاريخ ثبـــت كرده شود و اين
معني بتمادي روزگار بر حواشي صفحات ليل و نهار يادگار
ماند ايباچ اغلن تقبيل نمود و بران گواه گرفت و امير جلال دل
بر هلاك خود نهاده آب باو داد تا بياشاميد و ازان تشنگي كه
بسرحد موت رسيده بود خلاص يافت و اميـــر جلال نيز
به بركت آن مروت و نيكوكاري ازان ورطه بسلامت برست
و ازانجا با ساير امراء روان شده بمشهد تابان فرقد امام
معصوم ابي عبد الله الحسين بن على المرتضى عليهما السلام
رسيدند و باحراز سعادت آستان بوسي آن موقف مقدس
ومياس آن زيارت كه از جلايل فتوحات ارجمند است فايز گشته
بر مخالفان فيروزي يافتند وعلاء الدولة پسر سلطان احمد وبعضى
فرزندان وزنان ومتعلقان او را اسير كردند وسلطان احمد از بيم
جان دل از ملك ومال وزن و عيال بر داشته با معدودي چند
بيرون رفت و امراء با اسراء وغنائم مظفر ومنصور مراجعت
نموده بدرگاه عالم پناه شتافتند و چون دولت زمين بوس
دريافتند ايباچ اغلن و امير جلال ماجراى آب باز راندند مكارم
اخلاق پادشاهانه را آن حركت پسنديده از امير جلال بغايت
مستحسن افتاد و عقل وكياست پدرش امير حميد ياد كرده

روح اورا بصالح دعا شاد فرمود و امیر جلال را بزبان عنایت و تربیت ستایش نمود که درپیش ما بسی جان سپاریها کردی و این که در چنان روزی که جان در خطر بود دل بر هلاک خود نهادی و ایباج اغلن را آب دادی تا لباس مفاخر الوس چغتای باین ذکر جمیل مطرز گردد از همه پسندیده تر افتاده و اورا بانواع نوازش خسروانه اختصاص بخشید امیر جلال طریق عبودیت و بندگي سپرده مراسم خدمت والتجا مشي اقامت نمود آری طایفه ترک بیمن اتفاق و یکجهتي عالم مسخر گردانیده اند و از داد و دهش برسایر طوایف از بني نوع فایق و برتر آمده و بمنقبت متعالي منزلت و جعلناکم خلایف فی الارض فایز گشته و این خصلت که صاحب قران گیتي ستان را از جلال حمید ملایم خاطر خطیر افتاد حضرت پادشاه پادشاهان جل جلاله و عم نواله از صحابهٔ کرام رضوان الله علیهم اجمعین مرضي داشته و در مقام ثنای ایشان فرموده و هو اصدق القایلین و یوثرون علی انفسهم ولوکان بهم خصاصة و این حکایت بدان سبب گذارش پذیرفت تا هوشمندان را تذکره باشد که مروت و مردمي پیش خالق و خلایق محمود است و مشکور و نام نیکوی صاحبش برروی روزگار بالسنه خیر مذکور و مشهور والله الموفق و الیه ترجع الامور*

ذکر معاودت امیرزاده محمد سلطان بعد از دفع قطاع الطریق و مفسدانِ کردستان

امیرزاده محمد سلطان که پیش از یورش بغداد متوجه قلع و قمع کُردان و قطاع الطریق شده بود بکوهستان ایشان در آمد و بسیاری ازان مفسدان را نیست گردانید و بعضي را مطیع و منقاد ساخت و از انجمله هفت صد متمرد را که در قلهٔ کوهی شامخ متحصن شده بودند از بالای آن کوه در انداختند و از فر دولت صاحب قران و برکت آن سیاست براهی که پیش ازان کاروان غلبه با صد کماندار در پی راه بدهشت وخوف مي گذشتند دوکس و سه کس با من وحضور تردد مي نمودند و این معني را محرر این سطور در ذهاب و ایاب ازان طریق برای العین مشاهده کرده ٭ بیت ٭

٭ ز عدلش جهان آنچنان امن گشت ٭
٭ که ایمن تر از خانه شد کوه و دشت ٭

و شاهزاده جوان بخت بعد از حصول فراغ ازان مهم از راهٔ دربند تاشي خاتون عازم پایه سریر اعلی گشت و در بغداد بسعادت بساطبوس مستسعد شد و بعد از چند روز حضرت صاحب قران اورا بضبط ونسق واسط وآن نواحی روان گردانید و بحله پیش امیرزاده میرانشاه کس فرستاد که ازانجا متوجه جانب بصره شود و فرمان قضاجریان بنفاذ

پیوست که زنان سلطان احمد و علاء الدولة پسرش با هنروران
از اصناف محترفه و پیشه وران دارالسلام که هریک در قسمی
از اقسام کامل و تمام بودند خانه کوچ بسمرقند برند برحسب
فرموده کاربند شدند و خواجه عبد القادر را نیز که از غایت
اشتهار از تعریف و وصف مستغنی است و در فن موسیقی
سرآمد ادوار خانه کوچ نقل کردند و فتح نامها بجانب
تختگاه و کاشغر و ختن و خوارزم و آذربیجان و فارس و عراق و
خراسان و زابلستان و مازندران و طبرستان و دیگر بلاد و دیار
متطایر گشت * نظم *
دبیرانِ فاضل بکلکِ هنر * کشیدند بر نامه خطِّ ظفر
چو شد ساز دانشوری ساخته * بسی نامهٔ فتح پرداخته
بشیری بهرجانبی شد روان * شتابان تر از تند بادِ وزان
زمانه زبانِ بشارت گشاد * صدا در خمِ سقف گردون فتاد
و صاحب قران گیتی ستان مدت دو ماه در بغداد داد عیش
و کامرانی داد و برکنارهای دجله در قصرهای زرنگار روزگار
همایون آثار بعشرت و مسرت گذرانید * بیت *

* جهان بکام دل و کام دل بحسب مراد *
* زمانه تابع فرمان و آسمان منقاد *
* نشسته فارغ و فرمان برانش عالم گیر *
* عدو گریخته و باز ماندگانش اسیر *

و در بغداد شراب بسیار بود فرمان شد که همه را در آب ریزند بر حسب فرمودهٔ چرکس و دیگر سوچیان تمام شرابها جمع آورده در دجله ریختند و ماهیان را نیز کام عیش از تجرع مُدام بهره مند شد * * نظم *

* از یمن عدل پروري شاه دادگر *
* ماهي در آب و مرغ هوا گشته بهره ور *

و اهالي بغداد بشکرانه سلامتي نفس و عرض مال اماني قبول کردند محصلان بتحصیل آن قیام نموده بخزانهٔ عامره فرود آوردند *

گفتار در فرستادن حضرت صاحب قران ایلچی بجانب مصر پیش برقوق

چون همت عالي نهمت حضرت صاحب قران دین پرور بامنِ مسالک و استقامت ممالك و رفاهیتِ بندگانِ خدا و سلامت آینده و رونده در راهها اهتمام و اعتنای هرچه تمامتر داشت درین ولا شیخ ساوه را که از مشاهیر هنروران مصر بود با جمعی مردم [illegible] پادشاهانه بجانب والي مصر و شام ملک الظاهر برقوق برسم رسالت روانه فرمود مضمون رسالت آنکه پیش ازین پادشاهان که از نسل چنگیزخان بودند با ملوک آن ممالک منازعت داشتند و بدان واسطه بسی زحمت و تشویش باهالي شام و سکان

آن نواحی میرسید و در آخر میان ایشان رسل و رسایل متواتر شد و قضیه بمصالحت انجامید و آن معنی موجب امن و امان عالم و عالمیان گشت و چون پادشاه سعید ابوسعید بهادر خان انارالله برهانه بجوار رحمت حق پیوست و از نسل چنگیز خان پادشاهی صاحب شوکت نافذ فرمان در ایران نماند و ملوک طوایف پدید آمدند هرج و مرج بحال عالم راه یافت این زمان چون سابقه عنایت بی غایت مالک الملوک جل وعلا تمام ممالک ایران تا عراق که در جوار آن مملکت واقع است مسخر فرمانِ ما گردانید خیر اندیشی و نیکو خواهی خلایق اقتضای آن می‌کند که حق همسایگی رعایت کرده ابواب مراسله و مکاتبه مفتوح گردد و ایلچیان از هردو جانب در آمد و شد باشند تا راهها ایمن شود و تجار جانبین با من و حضور تردد توانند نمود و این معانی هراینه مستلزم معموری بلاد و آسایش عباد تواند بود والسلام علی من اتبع الهدیٰ والحمد لله رب العالمین *

گفتار در فتح قلعه تکریت

بعد ازانکه دارالسلام بغداد در حوزه تصرف بندگان حضرت صاحب قران درآمد تجار و مسافران بعرض همایون

رسانیدند که درین حوالي قلعه ایست تکریت نام بحصانت مشهور و بمتانت معروف و مذکور و جمعی مفسدان متمرد آن را پناه جسته اند و سرعصیان از جیب تعدي وطغیان برآورده پای از جادهٔ راستي بیرون نهاده اند و راه برگذرندگان بسته دست تعدي و تطاول بنهب و غارت مال مسلمانان برکشوده اند و پیوسته کاروان مصر و شام را میزنند

* نظم *

* حصاریست عالي ز یک پاره کوه *

* درو ره زنانند چندین گروه *

* نه عرادهٔ برگرد او ره شناس *

* نه از گردش منجنیقش هراس *

* همه روز و شب کاروانها زنند *

* ز بد گوهری راه جانها زنند *

و تا غایت این عقده بسرانگشت تدبیر هیچ آفریده انحلال نیافته و هیچ صاحب قوت دفع این واقعه در حیز قدرت و مکنت خود ندیده و بدان اشتغال ننموده پرتو رای مشکل کشاي چون برکیفیت این حال افتاد فرمود که چون بحمد الله تعالی همگي همت ما بر صلاح حال بلاد و عباد و قلع و قمع اهل فساد و عناد مصروف است کفایت این مهم را از ذخایر مثوبات اخروي و جلایل فتوحات دنیوي

باید شمرد و فرمان داد که برهان اُغلان و بیق[1] صوفي و امیر جلال حمید و شاه ملک و سید خواجه شیخ علي بهادر از پیش روان شوند و بمحاصره قلعه تکریت اشتغال نمایند و ایشان بامتثال امر مبادرت نموده بدانجا رفتند و بمحاصره مشغول شدند و عاطفت پادشاهانه مال اماني بغداد که بحصول پیوسته بود بر امراء و لشکریان انعام فرمود و امیر عثمان عباس را که در واقعه کربلا زخم دار شده بود در بغداد با غرق باز داشت و جهت مرهم او هر روز یکهزار دینار کپکي مقرر فرمود و رایت نصرت شعار در روز شنبه بیست و چهارم ذی الحجه بسعادت و اقبال نهضت نموده و در مزار متبرک شیخ صاحب قبول بهلول قدس سره نزول فرمود و میامن برکات زیارت دریافته استمداد همت نموده امیرزاده شاهرخ را برسم منغلا از پیش روان گردانید و روز یکشنبه ایوار کرده ببالای آب دجله توجه فرمود و بمنزلی فرود آمد و از آنجا کوچ کرده روز دوشنبه بکنار کولي عظیم رسیده آنجا نزول فرمود و روز سه شنبه بسعادت نهضت نموده عانه مخیم نزول همایون گشت و روز چهارشنبه لجرمه و روز پنجشنبه غره محرم سنه (ست و تسعین و سبعمایة) قریه حربی از فر وصول و حلول موکب همایون رشک فزای سپهر برین گشت و جمعه از حربی

---

(۱) در بعض نسخ بجای بیق (تابیق) و در بعض (تیق) است *

کوچ کرده بموضع بند اسار آمد و شب آنجا نزول فرمود و شنبه کزستان معسکر ظفرپناه گشت و شخصی دربیشه شیری دیده خبرآورد صاحب قران گردون اقتدار بدولت روزافزون تفاول نموده بعزم شکار شیر سوارشد و شیران بیشه پیکار بیشه شیران خون خوار را مرکزوار درمیان گرفتند و پنج شیر شرزهٔ غران که از نهیب آسیب چنگال ایشان شیرفلک آن که آفتاب شکار اوست ازان سوی خانه ماه آرام گاه جستی ازبیشه بیرون آمدند و دندان خشم تیز و چنگال کینه خون ریز کرده حمله آوردند دلاوران پیل افگن که به نشترپیکان سندان گزار شریان شیرژیان کشودندی و بنوک سنان جان شکار حلقه حدقه هزبران غران ربودندی هرپنج را بیک زمان بیند اختند و طعمه دیگرسباع ساختند و حضرت صاحبقران ازانجا نهضت فرموده روز یکشنبه بقلعه تکریت رسید و صفهای لشکر مرتب ساخته و ازغریو کورگه و خروش سورن هول ان زلزلة الساعة شي عظيم دراند اخته * بيت *

بفرمود تا لشکر نامدار * درآیند پیرامن آن حصار

ببازوی قوت خرابش کنند * بسیلاب خون غرق آبش کنند

و در مقابل حصار قبه بارگاه گردون اشتباه محاذی منزل ماه گشته صاحب قران خلافت پناه در کنف حفظ و تایید اله نزول فرمود و درین اثنا امیرموصل یارعلي و حاکم اردبیل

شیخ علي اویرات با تقوزها و پیشکشهای لایق بپایه سریر اعلی شتافت و بوسیله امراء نامدار سعادت بساط بوس دریافتند و زانو زده پیشکشها بمحل عرض رسانیدند صاحبقران ممالك ستان سپاه ظفرقرین پیروزي نشان را بتسخیر قلعه فرمان داد و آن کوه پاره بود برلب دجله واقع شده چنانچه از بیخ آن آب مي گذشت و در زمان سلطنت ساسانیان باز آن قلعه را ساخته بودند و گذرهای آن بگچ و سنگ برآورده حصانت و متانت آن بمرتبهٔ که درهیچ روزگارکمند اقتدار خسروان رفیع مقدار بر کنگرهٔ فتح آن حصار نیفتاده بود و تیر تدبیر هیچ قلعه گشای کشور گیر بهوای تسخیر آن نرسیده *

* نظم *

از بلندیش فوق نتوان کرد * آتش دیده بان ز نور زحل

و والیش امیرحسین(۱) پیوسته بقطع طریق اقدام نمودی و نسبت با هیچ پادشاه درمقام اطاعت و انقیاد نبودی و دران وقت که آوازهٔ توجه رایت نصرت شعار شنیده بود رعب و ترس برو غالب گشته برادر کوچك را بدرگاه عالم پناه فرستاده اظهار بندگي و خدمت گاري کرده مکارم ملکانه او را بعنایت و نوازش مخصوص داشته باسپ و خلعت گرامي گردانیده بود و باز فرستاده وفرموده که برادرت حسین را

---

(۱) در بعض نسخ بجای حسین (حسن) مکتوب است *

بگوی که هیچ اندیشه نکند و بی دغدغه هرچه زودتر بیساید
تا ملحوظ نظر عاطفت و تربیت گردد و چون برادرش برحسب
فرموده باورسیده بود و پیغام رسانیده آن بی توفیق را از
غایت وهم و هراس قوت بیرون آمدن نبود و باضطرار و ضرورت
دل بر طغیان و مخالفت نهاده جنگ را آماده گشته بود
عساکر منصور برحسب فرموده دامن مردی برکمر اجتهاد
زدند و دست اقتدار از آستین سعی برآورده روی همت
به تسخیر حصار آوردند و عرادها نصب کردند و منجنیقها بر
افراختند و خانهای آن خاینان بزخم سنگ خراب ساختند
روز سه شنبه که سیوم روز بود امیرحسین مادر خود را بشفاعت
بیرون فرستاد باچند سر اسپ و دیگر تحفها و بزبان عجز و
استکانت عرضه داشت که مارا با بندگان و ملازمان حضرت
حد مخالفت و مقاومت نیست اما شکوه آنحضرت بزرگ
است و یارای بیرون آمدن ندارم اگر مرحمت پادشاهانه
بنده را امان بخشد و عفو فرماید برادر و پسر را بپایه سریر
اعلی فرستم حضرت صاحب قران مادرش را نوازش فرموده
که گناه اورا بتو بخشیدیم و ازخون او درگذشتم برو و
بی توقف پسرت را بیرون فرست و یقین بدانکه اگر در آمدن
تقصیر نماید وبال خون چندین خلایق که در قلعه اند درگردن
او خواهد بود و مادرش ازان سخن اندیشناک شد و متحیر

و متفکر باز گشته بقلعه در آمد و عسا کر گردون مآثر نقبها بریده بپای حصار بیرون در آمده بودند و سید خواجه پسر شیخ علي بهادر با نوکران دلاور خویش یک برج خالي کرده بودند آنرا در شب بیند اختند و بقوت بازوی شجاعت و زخم شمشیر جلادت دشمنان را رانده حصار بیرون بگرفتند وایشان از بیم جان بحصار اندرون گریختند و امیرحسین را دهشت و خوف زیادت شده به پیغام مادر بیرون نیامد و دل از جان برداشته بجد هرچه تمامتر بجنگ مشغول شد حکم لازم الاتباع نفاذ یافت که تمام لشکر از اطراف و جوانب نقبها در آرند و بیخ قلعه را تمام خالي سازند تواچیان بر حسب فرمان زمین بخش کرده بموجب تفصیل بر لشکریان قسمت کردند و چکه تواجي نسخه تفصیل بمردمان رسانید و بکار نقب مشغول گشتند و مفصل آن ابتدا از دست چپ کرده بدین موجب بود اول تومان کپک خان که مقدم ایشان شیخ ارسلان بود روی کوشش بکار آوردند دیگر بیر پادشاه نبیره طغي تمور خان بجد تمام دست سعي بنقب کندن برکشاد دیگر خواجه علي پسر خواجه یوسف اولجایتو اپردي دیگر الله داد پسر امیر توکل برلاس دیگر امیر جلال حمید و شمس الدین و علي هرسه بیک نقب مشغول شدند دیگر برهان آغلن و جمال الدین فیروز کوهي هردو بیک نقب استغال نمودند دیگر یادگار

اند خودمي ديگر لطف الله بيان تمور بن آقبوغا ديگر حمزه تابان
ديگر آديذه قهلغه چپي و تنگري بيردي هرد و بيگ نقب و از
تومانات شاهزاده جهان شاهرخ آيت خواجه وموسی کمال(۱) بيگ
نقب مشغول شدند ديگر چرکس سوچپي و بايزيد بيگ نقب ديگر
جلال باورچي وبيان قوچين وايشان نقيب بريده بسنگ رسيدند
و به نيروی دولت قاهره مقدار سي و پنج گز سنگ خارا سوراخ
کردند و ديگر شمس الدين اوچ قرا و توبلاق قوچين و ابوالقاسم
خويش امير عباس هرسه بيگ نقب ديگر جهان ملک ملکت(۲)
و يوسف جليل پسر حسن جاندار بيگ نقب ديگر خواجه راستي
و قرا محمد بيگ نقب و از تومان کلان و توسقال تومان ختلان
علي درويش برلاس و شيخ حسن و شاه سوار هرسه بيگ نقب
و از تومان طغي بوغا برلاس توکل و يوسف چوره(۳) بيگ نقب
درکار بودند ديگر سونچک وقوشون توی بوغا شيخ بيگ نقب
ديگر خواجه اصيل قمي ديگر شيخ درويش آللهي و از تومان
اميرزاده ميرانشاه امير قطب الدين برادر قمر الدين چته
و احمد محمد سلطان شاه و تغلق تمور قوچين هرسه بيگ نقب
و حمزه سلدوز وحمزه قطغو بيگ نقب ديگر طاهر ساوه ديگر
دولتخواجه ارلات و اميرزاده عمر مويد و شيرزاده اوچ قرا

---

(۱) در دو نسخه بجای کمال (رك مال) (۲) در بعض نسخ
بجای ملکت (مملکت) (۳) در دو کتاب بجای چوره (چهره) است *

بيلك نقيب ديگر محمد بيگ ارلات ودرويش بيگ نقيب ديگر
يحيي كه اتابك اميرزاده خليل بود وايدي بيردي بخشي
اوزبك بيلك نقيب ديگر قوشون اميرعثمان كه سر آن تيلك
قوچين بود توشقال اميرياد گار برلاس ومنكلي خواجه وكپكچي
يورتچي و علي همه بيك نقيب ديگر شيخ محمد ايكو تمور ديگر
۹ نا ملك ديگر اولجايتو بوغا سچلكاچي واسن تمور بيك
نقيب ديگر ارد شير برادر علقه تواچي ديگر سيد خواجه شيخ
علي بهادر ديگر الله داد برادر امير حاجي سيف الدين
وامان شاه هردو بيك نقيب ديگر شيخ علي قوچين ولالم
قوچين و استوي هرسه بيلك نقيب ديگر بيق صوفي ودر
سركار او كوه را سوراخ ميكردند ديگر خواجه مسعود سبزواري
ودر سركار او نيز سنگ مي بريدند ديگر مراد پسر ايلچي بوغا
قوچين وحاجي خداداد كشي دركنار آب بيك نقيب وتمام
اين جماعت باندك زماني اراضي حوالي قلعه را چون
غربال مشبك ساختند امير حسن چون حال برين منوال بديد
مضطر وسراسيمه شد وكس بيرون فرستاد وبجريمه وگناه خود
اعتراف نموده امان خواست حضرت صاحب قران فرمود كه
بيرون مي بايد آمد وچون فرستاده باز گشت روز ديگر تضرع
واضطراب زيادت كرد وكسي ديگر پيش اميرزاده شاهرخ فرستاد
ودست توسل بدامن عاطفت آنحضرت زده درخواست

کرد که سایهٔ حمایت بر حالِ پریشان او انداخته بزبانِ شفاعت
خون او را بخواهد شاهزادهٔ جوان بخت از مراحم خسروانه
التماس او را مبذول داشت و تقبــل نمود که او را حمایت
نماید امیر حسین برادر را نیز پیش شاهزاده فرستاد و عجز
و استکانت بی حد اظهار کرده عرضه داشت که ما بندگان کمر
بندگی بر میان جان بسته خود را از کمترین غلامان حضـــرت
می شماریم اما برادر مرا از استیلای دهشت و خوف قوت
بیرون آمدن ندارد و امیرزادهٔ شاهرخ او را بعز بساط بوس
حضرت صاحبقران رسانید و سخن او عرضه داشت آنحضرت
فرمود که تا خود بیرون نیاید و از بدکرداری و قطع طریق توبه
نکند و رجوع ننماید هیچ عذر او مسموع نخواهد افتاد و اگر
بدین معنی اقدام نماید او را خلعت عفو و اغماض ارزانی
داریم و با برادرش گفت اگر نخواهد آمد تو نیز برو و پیش او
باش و او را خلعت پوشانیده باز گردانیـد و چون برادران
بهم رسیدند مشورت کردند که مدتی مدید است که ما درین
مقام پدر بر پدر مستقل و بسرِ خود زیسته ایم و آنچه خواسته ایم
کرده ایم و کسی را دستی بر ما نبوده اکنون اگر بیرون رویم
بیشک جمعی که درین مدت اموال ایشان بناحق ستده ایم
داد خواهند خواست و فرمان شود که انچه بظلـــم ازیشان
گرفته ایم باز گردانیم و ما از عهدهٔ آن بیرون نتوانیم آمد البته

ببد عذاب کشته شویم اولی آنکه تا جان در تن و رگ در بدن باشد بکوشیم و جمعی قطاع الطریق که آنجا بودند درین معنی با ایشان اتفاق نمودند و بنا برین اباطیل طبل زده بتجدید اظهار مخالفت کردند شعلهٔ خشم حضرت صاحب قران ازان معنی اشتعال یافت فرمان نافذ شد تا کورگه و نفیر و برغو و نقاره فرو کوفته سورن انداختند زلزله درافتاد که کوهها از بیم حلول القارعة ما القارعة نزدیک بود که چون عهن المنفوش بباد فنا بررود * بیت *

* بلرزید کوه و بجنبید دشت *

* غریو از نهم آسمان درگذشت *

* تو گفتي که صور قیامت دمید *

* زمین پاره شد آسمان بردرید *

صاحبقران گیتي ستان بخانه که بربالای ملجور ساخته بودند برآمد و چون تمام قلعه را بر سرچوبها گرفته بودند پیش ازانکه آتش درزنند بعضی ازان دیوارها بیفتاد و اهل قلعه رخنه برآورده فدائي وار بجنگ مشغول شدند اشارت علیه صدور یافت که لشکر فوج فوج روی جلادت و اقتدار بحرب و پیکار آورند برحسب اشارت مبادرت نمودند و هرجاکه مجوف ساخته برسرستونها داشته بودند از هیمه و نفط پر کردند و شب چهارشنبه بیستم آتش زدند * نظم *

* ز نفطِ سیه چوبها بر فروخت *
* ستونها سراسر همه پاک سوخت *
* زبس دود کامد فراز از فرود *
* سیه شد بیکباره چرخِ کبود *
* چنان دود شد سوی گردون بتاب *
* که شد چشمهای کواکب پر آب *
* نگون باره گفتی که برداشت پای *
* بکردار کوه اندر آمد ز جای *

و اکثر دیوارهای قلعه برزمین افتاد وبرجی که بیق صوفی خالی کرده بود بکلی منهدم شد وبیست کس از دشمنان بزیر افتادند * بیت *

* ازان باره چندی ز دزدانِ دون *
* فتادند چون بختِ خود سرنگون *

اهل قلعه تختها و توارها گرفته بجنگ مشغول شدند * بیت *

* بر آمد خروشیدنِ کارزار *
* به پیروزیِ لشکرِ شهریار *
* سوی رخنهٔ دز نهادند روی *
* دلیرانِ خصم افگن و جنگ جوی *

حکم جهان مطاع نفاذ یافت و دیگر دیوارها که مانده بود از اطراف و جوانب نقب زده مجوف ساختند و بیند اختند

برجي که سرکار الله داد و امانشاه بود بدرالدین ازبیخ کنده بینداخت امیرحسن[1] و قوم گمراهش را آتش در نهاد افتاده دود حیرت ازسر برآمد و از هولِ جان بقلهٔ کوهی که ازان قلعه مانده بود پناه جستند درین حال امراء و بهادران زانو زده اجازت طلبیدند که بآن بالا برآیند وبقلع و استیصال آن زمرهٔ ضلال اشتغال نمایند آن حضرت فرمود که چندان تحمل نمایند که قلعه تمام بازمین ہموار شود چون کار باین مرتبه رسید اهل قلعه بتضرع و زاري درآمدند و امراء و ارکان دولت را شفیع انگیختند و بجان امان طلبیدند حضرت صاحب قران شفاعت قبول نه فرمود و امان نداد و زبانِ دولت برکشاد که اگر بیایند و اگرنیایند بعنایت حق ایشانرا بدست خواهم آورد * * نظم *

چو عونِ الهي مرا یاور است * سعادت قرین دولتم رهبراست

بدست آورم رهزنِ شوم را * بهم بر زنم این برو بوم را

عساکر گردون مآثر چون این سخن از حضرت صاحب قران بشنیدند روی جلادت بآن قله کوه نهاده ببالا برآمدند و قلعه را بجنگ تسخیرکردند و امیرحسن را باهرکه دران قلعه بود گردن بسته بحضرت آوردند فرمان شد که رعایا را ازسپاهی جدا کرده تعرضی نرسانند وسپاهیان را برتوماناتِ بخش کرده سیاست نمایند برحسب فرموده آن مفسدان حرامي

(۱) چنین است دراکثرنسخ و دربعض کتب بجایش (حسین) است *

را جزای فعل بد که سالها خون مسلمانان ریخته بودند
و مال ایشان برده درکنار نهادند و تواجیان از سرهای
ایشان برای عبرت دیگران منارها ساختند و ایشانرا مصدوقه
فتلک بیوتهم خاویة بما ظلموا نعت مساکن و محال شد
و مضمون و مزقنا هم کل ممزق وصف حال آمد و هل
نجازي الا الکفور و این فتح مبارك روز دوشنبه بیست
و پنجم ماه مذکور مطابق توق ئیل اتفاق افتاد و باشارت
صاحبقران گردون اقتدار یک دیوار ازان قلعه رها کردند
تا بتمادي روزگار عالمیان بدیده حیرت واعتبار مشاهده
نمایند که احکام و استواري قلعه تاچه غایت بوده و ببازوی
قدرت و کامگاري چگونه تسخیر کرده اند ان في ذلک لعبرة
لاولي الابصار *

گفتار در مراجعت رایت نصرت شعار و جمع آمدن شاهزادگان کامگار و امراء نامدار که بهر جانب رفته بودند برسبیل ایلغار

روز شنبه[1] غره صفر المختوم بالفتح و الظفر * * بیت *
به پیروز رائی شه نیک بخت * بتخت روند ه برآمد زتخت
سر تاج برزد بسقف سپهر * برافراخت رایت برافروخت چهر

(۱) دره و نسخه بجایش (دوشنبه) دیده شد *

بصوب حربي[1] بسعادت و اقبال باز گشته شکار انداخت و خرگاه
زده شب درچول نزول فرمود روز دیگر جرگاه[2] بهم بر آمده
گور خر بسیار و نخچیر بی شمار صید کردند و جماعتی از
شاهزادگان و امراء با انبوهي از سپاه ظفر پناه فوج فوج
جهت دفع مفسدان و قلع و قمع مخالفان بهر جانب از عراق
عرب و بریه و اطراف و حوالی آن نواحي رفته بودند چه
امیرزاده محمد سلطان از کنار کنار شط بواسط رفته بود
و از امراء قول رستم طغي بوغا و شمس الدین عباس و غیاث
الدین ترخان از آب شط گذشته بودند و شیخ تمور بهادر و اوج
قرا بهادر و مبشر و ارغونشاه با لشکری بطرفی دیگر رفته بودند
و امیرزاده میرانشاه با سپاه خود از حله نهضت فرموده
ببصره رفته بود و امیر یادگار برلاس و جهانشاه جاکو باهم
روانه شده بودند و محمد درویش برلاس و شیخ علي برغوی
و اسمعیل برلاس باتفاق رفته بودند و این گروه بتفصیلي که
گفته شد هر طایفهٔ بطرفی در استیصال مفسدان و دفع فساد
متمردان کوششها نموده بودند و درین مدت بسی صحرا و
بیابانها قطع کرده و از آبها گذشته و بسیاری از عظایم مهمات
ساخته از انجمله شهر بصره و واسط را ضبط و یاسامشي کرده

---

(۱) در دو کتاب بجای حربي (حربي) (۲) در دو نسخه بجایش
(جرگا) و بنا یید لغت جرگه صحیح معلوم میشود *

بودند و صحاری و براری بریده بسے از اعراب بریه را که راه
می زدند و مانع عبور قفل حجاز می شدند بقتل آورده و بنه
و خیل ایشان را غارتیده و تمامی اصول و کلانتران آن بلاد
و نواحی را از دور و نزدیک مطیع و منقاد گردانید و خراج
و ساو بگردن داده و هرکس که پای اطاعت برجادهٔ موافقت
نه نهاده سرش بدست قهر از تن جدا کرده اموال و اسبابش
عرضه نهب و تاراج ساخته بودند و امیرزاده میرانشاه ملوک
سربدال را بضبط بصره بازداشته و از شط العرب گذشته با میر
زاده محمد سلطان ملحق شده و مجموع امراء و لشکریان
با یشان پیوستند و با حصول مقاصد و مرام دشمن سوز و دوستکام
مراجعت نموده در ینولا بموضع حزپی بسعادت بساط بوس
فایز گشتند و چون مملکت بغداد و دیگر بلاد عراق عرب در
حوزه تسخیر و تصرف بندگان حضرت آمد بروفق اشارت علیه
امثله و احکام بحکام و وُلات بلاد و ولایات آن حوالی و نواحی
و پیشوایان احشام ترکمانان اغرآق قویلوق و قرا قویلوق ارسال
نمودند مشتمل برآنکه تا غایت این مواضع را بی خداوند
یافته بودید و در میدان خالی گوی مراد زده هرچه
می خواستید میکردید اکنون قدم اطاعت در راه خدمتکاری
و فرمانبرداری می باید نهاد و بعد ازین از قطع طریق و
بدکرداری توبه کرده متعرض ایذای بندگان خدا نمی باید

شد تا سایهٔ مرحمت و جناحِ معدلت برحالِ شما گسترده شود و اگرنه هرچه بینید از خود بینید * * بیت *

همینت پسند است اگربشنوي * که گرخار کاري سمن ندروي

هرکرا سعادت مساعد بود و توفیق معاونت نمود روی اذعان بدرگاه عالم پناه آورد و بقدر حال و استیهالِ خود ملحوظ نظر عنایت و تربیت پادشاهانه گشته بصنوف عواطف و سیورغامشي بلند پایه و سرافراز شد وهرکرا سابقه شقاوت از طریق متابعت و بندگي عنان برتافت هدفِ تیربلا و مصبّ سیل غضب خدا گشت * * نظم *

* هر که سر از بندگيِ او کشید *
* چشمِ امیدش رخِ دولت ندید *
* و آنکه نشد چاکرِ این آستان *
* شد بدنش حبس غم افزای جان *

و درین اثنا امیرعثمان عباس با اغرق از بغداد آمده بمعسکر ظفرقرین ملحق شد والحمد لله رب العالمین *

گفتار در توجه رایت همایون نهضت فرخنده فال بجانب دیار بکرد رضمان حفظ وتایید ذو الجلال

صاحب قران گیتي ستان بعد از تسخیر عراق عرب و توابع

آن عزم دیار بکر وجهه همت عالی ساخت و خواجه مسعود سبزواری را بمحافظت بغداد فرستاد و فرمود که رعایا و اهالی آن دیار را در کنف حمایت و رعایت مرفه داشته از تفقد حال عجزه و مساکین غافل و ذاهل نباشد و در تعظیم و اکرام سادات و علماء و نوازش و اطعام فقراء و ضعفاء حسب المقدور بکوشد و رایت نصرت شعار در ضمان حفظ آفریدگار متوجه صوب دیار بکر شد و امیرزاده میرانشاه را با امراء و لشکریان جهت فتح و ضبط ولایت ببالای آب بغداد روانه گردانید و بنفس مبارک نهضت فرمود و جسر بسته و از آب گذشته آوازهٔ مراجعت انداخت تا مخالفان اعتماد بران کرده وظایف حزم و احتیاط مرعی ندارند * بیت *

* سکندر که با شرقیان حرب داشت *

* در خیمه از جانب غرب داشت *

و لشکر ظفر قرین را از هرده نفر دو نفر گزین فرمود و باقی را در اغرق بگذاشت و عثمان بهادر را بازداشت تا باقی لشکر و اغرق را سرکرده از عقب بیاورد و ارد شیر تواجی را جهت ضبط سپاه و احتیاط یورت تعیین فرمود و در اغرق امیرزاده محمد سلطان و غیاث الدین ترخان و اوج قرابهادر بر حسب فرموده باستادند که آنرا ضبط نموده بیارند و رایت منصور بتعجیل تمام ببالای آب روان شد و چون از تووق

گذشته بقلعه کرکوک رسید اهل حصار بقدمِ اطاعت و انقیاد پیش آمدند عاطفت خسروانه آن قلعه را با میرعلی موصلی سیورغال فرموده ازانجا بگذشت درین الثنا قزل میرعلی اویرات و بیرعلی و جهانگیر بدرگاه عالم پناه شتافته بسعادتِ بساط بوس مشرف گشتند و امرای آن نواحی با جمعهم و کوتوالانِ قلاع آن حدود همه بتخصیص حاکم التون کوپرولک باحراز دولتِ زمین بوس مبادرت جسته کمر خدمتگاري بر میان انقیاد بستند مراحم پادشاهانه ایشان را بنـوازش و اکرام اختصاص بخشیده بکمرهای زر و جـامهای فاخر سرافراز گردانید و از بهر زنان و فرزندانِ ایشان زر و جواهر و اقمشه انعام فرمود تا برای پسران دختر خواهند و جهت دختران جهیز ترتیب نمایند و ازانجا بدولت و اقبال روان شده روز چهارشنبه بموضع اردبیل رسید و والي آنجا شیخ علي بمراسم طوي اقامت نموده پیشکشها کشید و انواع خدمات شایسته بتقدیم رسانید و آن حضرت روز دیگر ازانجا نهضت فرموده کنار آب خنازاب مخیم نزول همایون شد و روز جمعه بشناه از آب گذشته موصل از فرِّ وصول موکب نصرت قرین غیرت سپهر برین گشت صاحب قران سرافراز از صدق نیت بقدم نیاز باحراز میامن زیارت انبیاء یونس و جرجیس علي نبینا و علیهما افضل الصلوات و التحیات مبادرت نمود و بعد از

استمداد همت درهر مزاری ده هزار دینار کپکی تصدق فرموده تا برسر مراقد نباهت معاقد ایشان گنبدها سازند و بسی صلات وصدقات بمستحقان و درویشان رسانید رجای واثق که میامن خیرات ومبرات که پیوسته ازان پادشاه دین پرور داد گستر صدورمی یافت چنانچه درد نیا دستگیر دولت واقبال بود در آخرت پای مزد مغفرت ورضوان باشد وما ذلک علی الله بعزیز وامیرزاده میر انشاه که بر حسب فرموده بتسخیر ایلهای اطراف رفته بود از یمن اقبال روزافزون همه را بمقام اطاعت وفرمان برداری درآورده اینجا بسعادت بساط بوس استسعاد یافت و یارعلی والی موصل کمر خدمتگاری برمیان جان بسته باقامت مراسم طوی وپیشکش قیام نمود * نظم *

* چو طوکرد صاحب قران را زشرم *
* سلیمان ومور است میگفت نرم *
* بزد زانو و پیش کشها کشید *
* بحدی که دستش بآن می رسید *

گفتار در توجه صاحب قران سعادت انتما بجانب روحا

صاحبقران ممالک ستان یارعلی والی موصل را غجرجی ساخته ازانجا شبگیر فرموده وبمبارکی وطالع فرخنده متوجه

روحا شد و امرای تومان ترتیب لشکر داده فوج فوج روان شدند * * بیت *

* جهان شد چو دریای شوریده موج *
* روان گشته دریا دلان فوج فوج *
* بُد اردو زکثرت جهانی دگر *
* ز گردِ سپه آسمانی دگر *

و در اثنای راه سلطان عیسی والی ماردین کس بر سبیل استعجال باستقبال فرستاد و اظهار بندگی و خدمتکاری کرده بنا برین چون حضرت صاحبقران در اواخر صفر بحوالی ماردین رسید واو را مطیع و منقاد می دانست پیش وی کس فرستاد که با لشکر مرتب در عقب بتعجیل بیا که ما را عزیمت مصر و شام مصمم است و ازانجا گذشته براس العین نزول فرمود و تمامی لشکر را بچیقون (۱) فرستاد سپاه برنغار ایل وولایت حسین وقراقویلوق را غارت کردند وسپاه جرنغار مواضع و مزارع آن نواحی را بتاراج دادند و اسپ و شتر بسیار و گاو و گوسفند بیشمار غنیمت گرفتند و چون عساکر منصور با غنایم نا محصور باردوی همایون باز آمدند ازانجا نهضت نموده بروحا رسیدند کزل نامی که حاکم آن حصار بود چون خبر توجه عساکر گردون مآثر شنید از بیم حصار گذاشته بیرون

---

(۱) در بعض نسخ بجای آن (بچیقون) و در بعض (بچپقون) است *

رفت و بعضی از رعایا نیز بموافقت او بیرون رفتند و در
کوهی بلند که داشتند پناه جستند حضرت صاحب قران امراء
و لشکریان را از عقب ایشان بفرستاد و همه را غارتیده اسیر
کردند و آن حضرت با شاهزادگان و نویینان و ارکان دولت
بمبارکی و طالع سعد بشهر در آمدند و عمارات آن شهر مجموع
از سنگ تراشیده بر آورده اند و گویند از بناهای نمرود است
و قصه در آتش انداختن ابراهیم خلیل علی نبینا و علیه
الصلوة والسلام درانجا دست داده و آن چشمه که از منبع
یانار کونی بردا وسلاما علی ابراهیم درمیان آتش
جریان یافته هنوز جاریست و در حوالی چشمه آثار سیاهی
آتش و دود پیدا است حضرت صاحب قران کامگار با اعوان
و انصار آثار آن بدایع که بنور ایمان تصدیق نموده بودند
براي العین مشاهده فرمودند و دران چشمه غسل کرده از ان
آب بیاشامیدند و نوزده روز دران شهر توقف نموده مجلس
انس و بزم عشرت بیاراستند و طویهای پادشاهانه مرتب
داشته عاطفت خسروانه جماعتی را که بمراسم جان سپاري
قیام نموده بودند عنایت فرمود و باصناف نوازش سرافراز
گردانیده اوکلکاداد و جنید ترکمان درین موضع عزبساط بوس
دریافته خدمتهای لایق بجا آورد و بجان زینهار جسته جهت
اهل و عیال و ولایت خود امان طلبید و والی حصن کیفا نیز

همانجا بسعادت عتبه بوسی استسعاد یافت وبجبین عجز آستان عبودیت فرسوده وظایف نیکوبندگی بتقدیم رسانید و میامن مراحم بی دریغ شامل حال او گشت و چون سلطان عیسی حاکم ماردین در آمدن تعلل نموده خلاف آنکه خود اظهار کرده بود بظهور پیوست صاحبقران فرمود که مقتضای توره و یاساق نیست که یاغی را درمیان ولایت گذاشته متوجه مملکتی دیگر شوند بنابرین روز پنجشنبه بیست و ششم ربیع الاول بسعادت و اقبال سوار شد و عنان عزیمت بصوب ماردین معطوف داشته باز گردید و درین حال سلطان علی حاکم ارزین بدرگاه عالم پناه شتافته تحفهای لایق بمحل عرض رسانید و حاکم باتمن نیز بهدایت دولت و رفاقت اقبال بآستان سلطنت آشیان آمده درسلک بندگان انخراط یافت و مهد اعلی چلپان ملک آغا و دلشاد آغا که مدت سی و پنجروز بود که از حضرت صاحبقران جدا مانده در اغرق بودند از پیش رانده بربالای پشته بدولت تلاقی فایزگشتند و اغرق نیز از ماردین گذشته بموکب همایون پیوست صاحب قران کامگار لشکر نصرت شعار مرتب داشته روان شد و چون بهفت فرسخی ماردین موضع چملیك[1] معسکر همایون گشت

---

(۱) چنین است دراکثر نسخ ودربعض نسخه بجای چملیک (چیلیک) دیده شد *

ملک عزالدین حاکم جزیره(۱) بدرگاه عالم پناه آمد و شرف بساط بوس دریافته پیشکشها کشید و خراج و تغار قبول کرده بنوازش خسروانه مخصوص گشت و بازگردید و چون سلطان عیسی از توجه عساکر گردون مآثر آگاه شد بپایه سریر اعلی شتافته انواع پیشکشها از اسپان نامدار و استران راهوار و تقوزهای لایق بیاورد و بوسیله امراء در شنبه بیست و هشتم ماه مذکور زانو زده بعرض رسانید آن حضرت از سبب تعلل در آمدن سوال فرمود و او بزانو در آمده زبان استغفار باعتذار برکشاد پرتو آفتاب عاطفت خسروانه بر حال او تافته صنوف عنایت و نوازش پادشاهانه درباره او ارزانی داشت و بخلعت خاص اختصاص بخشید و ازانجا کوچ کرده به نزدیک ماردین دامن کوه مضرب خیام نزول همایون گشت *

ذکر واقعه شهادت امیرزاده عمرشیخ انارالله برهانه

شاهزاده عمرشیخ که باستجماع سایر ملکات ملکانه در شجاعت و مردی آیتی بود و درمیان لشکر منصور رایتی در قریب یکسال که در فارس بود از قلاع آن حوالی و نواحی انچه ایل نشده بودند چون قلعه اصطخر و قلعه فرک و در گرم سیر قلعه شهریاری به نیروی دولت روزافزون همه را فتح

(۱) در بعض نسخ بجای جزیره (حویزه) مکتوب است *

فرموده بود و بدر قلعه سیرجان که جمعی امراء بمحاصره آن
مشغول بودند و هنوز فتح نشده بود رفته و حضرت صاحب قران
دران وقت که عزم توجه شام و مصر جزم فرموده متوجه دیار
بکر شد کس بطلب امیرزاده مشار الیه فرستاد و در زمانی که
بمحاصره آن قلعه مشغول بود خبرباو رسید شاهزاده بر حسب
فرمان ایدکو برلاس و شاه شاهان والی سیستان و بیر علی
سلدوز را برقرار بمحاصره باز داشت و بشیراز مراجعت نمود
وازانجا یراق کرده امیر سونجك را جهت ضبط مملکت
فارس بگذاشت و بعزم بساط بوس حضرت اعلی متوجه دیار
بکر شد و امیر سونجک برحسب اشارت حضرت صاحب قران
بتعمیر قلعه قهندز که شاه شجاع خراب کرده بود مشغول شد و
شاهزاده بالشکری آراسته از راه شولستان روان شد واز
کردستان عبور نموده میرفت در راه بقلعه مختصر رسید که آنرا
خرماتو گویند و اندک مردمی در انجا ساکن بودند
شاهزاده بنظاره آن قلعه ببالای تلّی برآمد و نادانیی از
قلعه تیری انداخت و از قضا بشاهرگ او رسید و درجه
شهادت یافت * * نظم *

هردم بکمان کینهٔ خویش * تیری کشد آسمان بدکیش
مفکر که بد یگری کشاید * کزوی چوگذشت برتو آید

آری ازافق حدوث آفتاب دولتی بالا نگرفت که بعد زوال

نرسید و در عرصهٔ ظهور کاخ حشمتی سر بگردون نکشید که از
زلزلهٔ فنا اختلال پذیر نگشت * * نظم *
بگلزار گیتی درختی نرست * که ماند از جفای تبرزن درست
درین باغ رنگین چو پرّنده رو * نه گل در چمن ماند خواهد نه سرو
فرزند ارجمندش امیرزاده پیر محمد و ارکان دولت را دود
حیرت از سربرآمد و حدوث آن واقعه هایل آتش اندوه در
جان همگنان زد * * نظـــم *

* باز اجل چو جانِ جهان را شکار کرد *
* دلها خراب از اندُه و جانها فگار کرد *
* شام از فراقِ خسرو انجم زدُرِّ اشک *
* اطرافِ چرخ پرگهـرِ شاهوار کرد *
* زین هول صعب ناکـ بسی کارزار شد *
* درمان چه با قضا نتوان کارزار کرد *

واین واقعه اواسط زمستان در ربیع الاول سنه (ست و تسعین
و سبعمایة) موافق توق ئیل دست داد مدت عمر شاهزاده
شهید سعید چهل سال بود لشکریان بناله و خروش چون
دریا بجوش آمدند و آن قلعه را با زمین برابر ساخته هیچ
متنفس را درانجا زنده نگذاشتند و چون خبـر این مصیبت
جهان سوز در ظاهر ماردین بارد وی اعلی رسید امراء متحیر
مانده نه روی اظهار کردن داشتند و نه رای پنهان گذاشتن *

* نظم *

* بو العجب واقعه باشد و مشکل کاري *

* که نپوشیده توان داشت نه گفتن یارند *

اخرالامر همه اتفاق نموده صورت حادثه را در خلوتی بعرض رسانیدند *

* بیت *

حدیث شه و قلعه و زخم تیر * نمودند یک یک بآه و نفیر

صاحب قران کوه وقار از کمال نفس بزرگوار لباس کرامت بفت و ما صبرک الا بالله شعار ساخته زبان رضا و تسلیم بکریمه انا لله و انا الیه راجعون برکشاد و ادخار ثواب جزیل و اجر جمیل را بر مرارت این شربت تلخ مذاق صبر فرموده هیچ گونه فزع و جزع بخود راه نداد و حکومت مملکت فارس را با توابع به فرزند ارجمند او امیرزاده پیر محمد ارزانی داشت و یرلیغ عالم مطاع دران باب بنفاذ پیوست و او دران وقت شانزده ساله بود و اوچ قرابهادر را با حکم همایون بتعجیل روانه ساخت که بشتاب هرچه تمام تر با میرزاده مصیبت رسیده ملحق شود و او را با امراء پدرش بازگردانیده در رکاب دولتش متوجه شیراز گردد و چون اوچ قرابهادر بخرماتو رسید و فرمان برسانید امیر بیردی بیگ و امیر زیرک جاکو با لشکر توسقال متوجه اردوی اعلی گشتند و امیرزاده پیر محمد با امراء پدرش و اوچ قرا متوجه

شیراز شد و نعش شاهزادهٔ شهید را از موضع برگشته خرماتو بشیراز نقل کردند و بمرقدي عاریتی بسپردند و بعد از چندگاه خواتینش سونج قتلغ آغا و بیگ ملک آغا و ملکت آغا و پسر او امیرزاده اسکندر که در صغر سن بود و در شیراز مانده نعش را از شیراز بکش بردند * * بیت *

* روانش روان شد بدار السلام *

* شد آب و گلش سوی کش و السلام *

و در آنجا ببقعهٔ که از مستحدثات حضرت صاحب قران است دفن کردند * * نظم *

مرقدش تا بنده و پرنور باد * با شهید کربلا محشور باد

و باعث بران نقل با وجود آنکه در سلک ممالك صاحب قران متعالي مکان تمام ایران با توران انضمام و انتظام یافته بود آن شد که آن حضرت در کش بقعهٔ ساخته و پرداخته است بمحلی که مزار متبرک شیخ بزرگوار شمس الدین کلار و مدفن پدر نامدارش امیرطراغای در جانب قبلی آن واقع شده و از یمین و یسار آن بقعه ازبرای امیرزاده جهانگیر و دیگر اولاد امجـــاد (۱) مقابر و بقاع احداث فرموده و چون دولت سرمد صاحب قران موید ازبینات آیات قدرت الهي وجلایل مخایل عنایات نامتناهي بود اعوان و انصار سپهـــر

(۱) در بعض نسخ بجای امجاد (و احفاد) دیده شد *

اقتدار نسبت با آن حضرت اخلاصي داشتند که سبب آنرا بمجرد حصول مال و جاه و دیگر اغراض دنیوي حمل نتوان کرد چه امیر آقبوغا که یکی از ان خدمتگاران مخلص بود مدة العمر در هر حال و هر محل که بود هرگز چنان نه نشست که پشتش بر طرفی بودي که آوازه آنحضرت ازان طرف شنودي و هنگام استراحت پای بآن جانب دراز نکردی بنا بران اخلاص امرای برنغار و جرنغار و سایر خواص بندگان سعادت یار نسبت با بقعهٔ مذکوره هریك بمورچل مقرر خود مدفني ساخته بودند و در هرجا که بحکم وما تدری نفس بای ارض تموت وفات یافتند ایشانرا برحسب وصیت بآن مدفن نقل مي کردند * * بیت *

* محبتی که خدائي بود نه نفساني *
* بموت و فوت نیابد زوال تا داني *

تتمه داستان ماردین

چون سلطان عیسی که ملك ماردین بود موکب همایون را استقبال نموده بشرف بساط بوس فایزگشت و مال تغار قبول کرده محصلان جهت تحصیل وجه و لشکریان از برای خرید فروخت بشهر درآمدند گروهی از زمره جهال و انبوهی از جهله[1] ارذال جمع آمده بر لشکریان غوغا کردند حضرت

---

(۱) در بعض نسخه بجای جهله (جمله) است *

صاحب قران چون برین معنی اطلاع یافت همان لحظه
سلطان عیسی را طلب داشت و بزانو در آورده کیفیت حال
از و سوال فرمود و از هرگونه کاوش و خطاب و مجاري
کلمات او در جواب معلوم شد که در وقت بیرون آمدن برادر
و اتباع خود را وصیت کرده است که بهیچ وجه حصار از
دست ندهند و شهر نسپارند و مبالغه کرده که اگر من هزار
مکتوب بنویسم و شفاعت کنم قطعا التفات مکنید که من جان
خود را فدای شما و سلامت مملکت میسازم و چون این
معنی برو ثابت شد امر لازم الاتباع بگرفتن و بند کردن او نفاذ
یافت و چون کثرت لشکر و انبوهی سپاه بسیار بود و اواخر
زمستان و دران حوالی علف یافت نمي شد رای ممالک
آرای ماردین را دران ولا محاصره کردن مصلحت ندید
و روز سه شنبه هشتم ربیع الاخر ازانجا نهضت فرموده بطرف
کوهستان روان شد و از دره گذشته فرود آمد و روز دیگر ازانجا
کوچ کرده بجانب اسپنج توجه نمود و تمام شاهزادگان و امراء
لشکرها آراسته بمورچل خود بقوره روان شدند و روز جمعه
یازدهم ماه هوا متغیر شد و برق جستن و رعد غریدن گرفت
و بارانی دست داد که گفتي تمام اجرام آسمانها ابر گشته
مي بارد *   * نظم *

* فلک خواست تا برگ چشم سحاب *

* خیام معسکر بر آرد بآب *
* ز دریا برآورد ابری چو قیر *
* سرِ مشک بکشاد ابرِ مطیر *
* تو گفتي جهان باز طوفان گرفت *
* محیطِ بلا جمله کیهان گرفت *
* دران دشت امکان بودن نماند *
* بجز کشتي عجز ماهی نماند *
* روان گشت لشکر چو کشتي بر آب *
* فرو ماند اشتر چو خر در خلاب *
* ازان پیل بالا گِلِ تیره جوش *
* ز اسپان نبودی برون غیر گوش *

و زمین آن موضع بغایت سست بود و گل و لای عظیم باز دیده شد بحیثیتی که چهارپایان تا بسینه در وحل فرو میرفتند و چند روز لشکر در بلای آن لای ماندند و بسیاری از استران و شتران قطار قطار تلف شدند و در گل غرق گشته بماندند و بیشتر لشکریان فرود آمدند و خیمها زدند و زمان زمان شدت باران زیادت مي شد تا بحدی که اکثر مردم خیمها بگذاشتند و پیاده براه افتادند و حضرت صاحب قران با لشکر قول در جمعه دهم جمادی الاول ازان بلاد بیرون آمده در علف زاري نزول فرمود و از بهر تفقد و استعلام احوال شاهزادگان کس

باز گردانید و شاهزاده گان و امراء با تومانهای خود هرکس درپیش خود نمدها وزیلوها وتاچپرهای[1] خیمه خود برروی لای انداخته وراه ساخته بتمامی بیرون رفتند و ازانجا کوچ کرده بطرف موصل کهنه روان شدند و حضرت صاحب قران کسی را با بسی تحف و هدایا جهت فرزندان بجانب سلطانیه فرستاده بود و شخصی شیخ نام که در موضع چپملک با ملک عزالدین بشرف بساط بوس رسیده بود وبنوازش مخصوص گشته در راه پای از راه صواب بیرون نهاده دست جسارت بآن تحف وهدایا دراز کرده همه را برگرفت و بجزیره درآورد و ملک عزالدین حاکم آنجا عهدی که با بندگان حضرت کرده بود شکسته با آن شور بخت هم داستان شد و یاغی گشت صاحبقران گردون اقتدار الزام حجت راد و نوبت قاصد فرستاد واورا پیغام داد که شیخ را گرفته پیش ما فرست تا از سر گناه تو درگذریم و اگرنه جزیره و قلاع و خیل و حشمت در زیر سم ستور ناچیز خواهد شد ملک عزالدین را نکبت وادبار دامن گیر شده بود بر حصانت قلعه و آب شط اعتماد کرد و سخن قبول ننمود خرده اند که بنیادی که بر آب نهند استوار نیاید اما خاکساری را که باد نکبت آتش دولت فرونشاند پرده پندار پیش

---

(۱) در بعض نسخ بجای تاچپرهای (قناطهای) دیده شد ٭

بصیرت فرود آمد * * بیت *

قضا چون زگردون فروهشت پر * همه زیرکان کور گشتند و کر

گفتار در توجه حضرت صاحب قران بجانب جزیره و نواحی آن

چون ملک عزالدین حاکم جزیره از امتثال امری که در باب ارسال شیخ صادر شده بود ابا نمود حضرت صاحبقران روز دوشنبه سیزدهم جمادی الاول اغرق را گذاشته ایلغار فرمود و با تمام لشکر از دجله بکوبسرو عمد گذشته شبگیر کرد در وقت سحر که آن روز برگشتگان در خواب بودند بیخبر و غافل عساکر گردون مآثر چون قضای نازل بایشان رسیدند و تمام ولایت و احشام ایشان عرصهٔ غارت و تاراج گشت و دو سه قلعه او را بگرفتند و مال و چهارپای بسیار فتوح روزگار لشکر نصرت شعار شد و حاکم جزیره ملک عزالدین دران آشوب بدست یکی از لشکریان افتاد چون او را بشناخت بشکنجه و عقوبت بسیار بسی چیز ازو بستد و او را رها کرد و چون صرصر قهر صامت و ناطق آن نواحی و دیار را بباد غارت و تاراج برداد و حاکم جزیره نیم جانی بهزار مشقت بیرون برده آواره شد صاحب قران گیتی ستان ازانجا نهضت نموده بسعادت و اقبال بازگشت و روز پنجشنبه شانزدهم از دجله گذشته فرمان داد که تمام غنایم و گوسفندان را بموصل برند بر حسب

فرموده آنرا بچهل کشتـــي درمدت ده شبانه روز از آب بگذرانیدند و از آب بشیب رانده بارد وي همایون رسانیدند *

گفتار در توجه حضرت صاحب قراني بصوب ماردین نوبت ثاني

چون شهریار عدالت شعار بهار از میامن عون واقتدار مبدع مختار رجل وعلا جنود قواي نامیه را تقویت نموده بکار درآورده و سپاه زبرجد لواي گیا روي زمین را بفیروزي فرو گرفته تمام دشت وصحرا سبزه زار و علف خوار گشت حضرت صاحب قران کامگار بعد از فتح جزیره و توابع و تسخــیر قلاع آن نواحي و مواضــع عازم ماردین شد و قورلتاي فرموده سایه التفات برضبط لشکر انداخت و مجمـــوع پیادگان را سوار ساختـــه و درروز جمعـــه غره جمادي الآخر متوجه ماردین شد * * نظم *

زکوس شهنشه برآمد خروش * سپاهي چودریا درآمد بجوش
شد ازجوش پولاد پوشان ستوه * همه دشت وصحرا وهامون وکوه

امیرزاده میرانشـــاه با لشکـــرهاي خود برحسب فرموده بمنقلاي روان گشـــت وصحرا نشینان آن ولایت که دربیابان وکوهها بودند همـــه را بتاخت وغارت کرد و روز سه شنبـــه دوازدهم ماه مذکور صاحب قران کامگار با لشکر منصور بظاهر ماردین رسیده شهررا مرکزواردرمیان گرفتند وخیمه

و خرگاه و سرا پرده و بارگاه طناب در طناب کشیدند * بیت *
سپاه اندر آمد چنان چون سزد * همه بوم و بر خیمه بر خیمه زد
روز دیگر که خسرو جهان گیر زبرجد سریر گردون مقام بعزم
تسخیر این عالي حصار فیروزه فام تیغ زرنگار از نیام ظلام
برآورد صاحب قران گیتي ستان و شاهزادگان و امرای
تومانات و هزارجات و قوشونات لشکرها آراسته متوجه
حصار شهر شدند و از غریو کورگه و کوس و کرنای و خروشِ
سورن و جوشِ بهادران رزم آزمای گوش زمانه کرسا ختـه
جنگ درانداختند * * بیت *

* سواران سـوی رزم کردند رای *
* تو گفتـي که عالم برآمد زجای *
* جهان گشـت پردار و گیرِ نبـرد *
* شد از وهم رخسارِ خورشیـد زرد *

و پیش از همه لشکرِ قول سپر در روی کشیدند و نردبانها بر
دیوار حصار نهادند و با تیغِ سرافشان و گرزِ گران بنردبانها
برآمدند و سایر لشکر مغفر شگاف از جوانب و اطراف حمله
آورده به نیروی دولت قاهره دشمنانرا براندند و شهر را
مسخر گردانیدند و مخالفان از بیم جان روی گریز بقلعه کوه
نهادند و سپاه ثوابت شمار بهرام انتقام با شمشیرهای خون
آشام در پی ایشان کرده تا دروازه قلعه براندند و بسي از

ایشانرا بقتل آوردند و بسیاری از پسران و دختران ایشان در
زیردست و پا هلاک شدند و بعضی بتشنگی بمردند و غنایم بی حد
بدست عساکر فلک حمله ستاره عدد افتاد و اسپان و قطارهای
شتران گرفتند و در پای قلعه کوه بجنگ مشغول شدند و آن
حصاریست بغایت استوار برسرِ کوهی بلند واقع شده و یک
راه بیش ندارد و از قلعه مقدار یک آسیا آب بزیر می آید و
جواهرِ اوصاف آن حصار در عقد اشعار بلاغت شعار شعراء
بتخصیص ابن سرایا منظوم است و بقلعه شهبا موسوم سپاه
گردون انتقام آنروز تا بشام در پای آن حصار آتش پیکار
افروخته بودند و خرمن حیات مخالفان سوخته و ایشان از
بالای قلعه بسنگ بارانِ سیل بلا را پیش گیری میکردند و
چون شب درآمد لشکرِ ظفر قرین در حوالی قلعه توقف
نمودند و روز دیگر که شهسوار خورشید ببالای افق برآمده
جیش کواکب که در اطراف حصار نیلی سپهر التجا جسته
بودند همه را فروریخت عساکر گردون مآثر بازروی جلادت
بقلعه نهاده ببالا برآمدند و جمعی را که در اندرون حصار
رفته بودند و پناه بکمرها برده همه را دستگیر کردند و فرود
آوردند اهل قلعه چون قوت و شجاعت لشکر منصور مشاهده
کردند وهم و هراس بریشان غالب شد و بتضرع و زاری زنهار
خواستند صاحب قران سپهر اقتدار با لشکر فیروزی آثار از

پای قلعه معاودت نموده باردوی همایون خود فرود آمد وایشان از قلعه تقوزهای بسیار واسپان نامدار بیرون آورده پیشکش کردند ومال وخراج بگردن گرفتند والتزام وظایف خدمتکاري را متقبل شدند واز اتفاقات حسنه که درین ولا اهالي ماردین را یاوري نمود آن بود که چون شب بگذشت ومبشر سپیده دم بشارت قدوم نیراعظم دراغوار وانجاد عالم انداخت صباح جمعه ازجانب سلطانیه ازپیش سرا یملک خانم ایلچي رسید وبشارت رسانید که حق سبحانه وتعالی شاهزاده عالمیان امیرزاده شاهرخ را فرزندي کرامت فرموده ونهالِ اقبال در جویبار سلطنت گلی تازه بار آورده * * نظم *

* طالعِ عالم شده نیکو بمیمون اختري *
* منتظم شد سلک ملک ودین بوالا گوهري *

ذکر ولادت امیرزاده الغ بیگ

در روز یکشنبه نوزدهم جمادی الاول سنه (ست و تسعین وسبعماية) مطابق فروردین ماه جلالي موافق ایت ئیل در قلعه سلطانیه * * نظم *

* بسلطان گیتی ستان شاهرخ *
* خدا داد شه زادهٔ ماه رخ *
* که اوجِ سریرِ شهی یافت تاب *

* ازان ماه چون مشرق ازآفتاب *
* فروغ سعادت وانوار جاه *
* درخشان زرویش چوخورشید وماه *
* توگفتی یکی کوکب از اوج ماه *
* برآمد باقبال بر تخت گاه *

ماهران صناعت تنجیم در تحقیق وقت ولادت واستخراج جزو طالع وتحریر مراکز سایر بیوت وتعیین مواضع کواکب و سهام شرایط احتیاط مرعي داشته ودقایق اعمال بجای آورده زایچه طالع همایونش بقلم دولت بربیاض سعادت کشیدند * * نظم *

* اسد طالع و صاحبش آفتاب *
* ازان گشت درسلطنت کامیاب *
* شرف یافته آفتاب از حمل *
* گراینده از علم سوی عمل *

وچون این بشارت مسرت افزا بسمع مبارک حضرت صاحب قران گیتي ستان رسید مواد بهجت وسرورش تضاعف پذیرفت واز غایت خرمی وشادمانی نایره غضب وخشم آن حضرت بکلي فرو نشست وبشکرانه آن عطیه جرایم اهالی ماردین وآن حوالی را رقم عفو واغماض کشید واز سر انتقام ایشان گذشته مال راکه قبول کرده بودند ببخشید

و آن ولایت را بسلطان صالح برادر سلطان عیسی ارزانی داشت و یرلیغ بآل تمغا کرامت فرمود *

* نظم *

بخواهندگان گر کسی زر دهد * بجای زر او شهر و کشور دهد

و روز شنبه کورگه کوچ زده بمبارکی و طالع سعد نهضت نمود و راه هابخش کرده متوجه طرف بسری شد و امیرزاده محمد سلطان با لشکر خود براه میدان روان گشت و حضرت صاحب قران از راه سور و امیرزاده شاهرخ ملازم رکاب همایون بود و امیرزاده میرانشاه با لشکر خود از راه جوسق و امرای تومان بمورچل خود بهمین سبیل هرکس از راهی باز گشتند و چون حضرت صاحب قران از راه سور بکنار شط رسید امیرزاده میرانشاه را بجهت ضبط آن نواحی ببالای آب دجله بایلغار روانه گردانید و بنفس مبارک از آب گذشته بعلف زاری در غایت نزاهت نزول فرمود و سه روز در آنجا توقف نمود و در خاطر همایون چنان بود که عنان عزیمت بجانب آله تاق معطوف دارد که ناگاه از پیش امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده میرانشاه خبر آمد که مردم حصار قراجه قیا که عبارت از شهر آمد است که بحامد اشتهار یافته بحصانت حصار مغرور گشته سرکشی می کنند و بقدم انقیاد پیش نیامدند *

گفتار در توجه رایت کشورکشای گیتی ستان بصوب حامد و فتح آن

چون حضرت صاحب قران بر مخالفت اهالی حامد اطلاع یافت درحال امیر جهانشاه را بایلغار بفرستاد و روز دوشنبه بیست و سیوم جمادی الآخر قرین نصرت و ظفر باتمام لشکر متوجه حامد شد و شب درمیان کرده آنجا رسید و مجموع لشکر از دجله که آبش دران محل بغایت سبک است عبور نموده کورگه و نقاره فرو کوفتند و سورن انداختند و حصار را درمیان گرفته فرود آمدند و آن حصار در استحکام و استواری بمرتبه ایست که کس مثل آن در عالم ندیده و نشنیده چه باره ایست بغایت بلند از سنگهای تراشیده برآورده و بگچ استوار کرده و عرض دیوارش بحیثیتی است که بربالای آن دیوار دو سوار پهلوی یکدیگر توانند راند و برسر باره هم از طرف بیرون و هم از جانب اندرون بمقدار قامت شخصی بلند دیوار از سنگ تراشیده برآورده اند و بربالای آن آهک زده و باز برسر آن از طرف بیرون دیوار سنگ برآورده کنگرها ساخته چنانچه مجموع آن بارو دو طبقه است تا هنگام بارندگی و وقت شدت سرما و گرما مردم در طبقه زیرین توانند بود و برجهای عالی ترتیب کرده اند و درمیان هردو برج ده پانزده گز باشد و دراندرون حصار ده و

چشمه آب سنگین جاریست و بسی باغهای معتبر هست و این
اوصاف از دیده ثبت افتاده نه از مجرد سماع و گویند
از بنای آن حصار چهار هزار و سیصد سال گذشته و در هیچ
عصر از اعصار دست قدرت و قوت هیچ ذو شوکت صاحب
اقتدار بفتح و تسخیر آن نرسیده مگر آنکه در ابتداء اسلام
خالد بن ولید با فوجی از لشکر اسلام بعد از انکه مدتی بمحاصره
آن مشغول بودند از راهی که آب از شهر بیرون می آید
به پنهانیی در آمده اند و آنرا فتح کرده القصه پیرامن آن حصار
مخیم نزول عساکر گردون مآثر گشت روز دیگر صاحب قران
ممالک ستان بسعادت و اقبال سوار شد و لشکر را به تسخیر شهر
تحریض فرمود و ایشان جنگ را آماده گشته با چپرها و توارها
و خرکها پیش رفتند و از اطراف و جوانب بر اهل حصار
تیرباران کردند و ایشان هرچند از بالا سنگ و تیر بر سر آن
دلاوران نبرد آزمای می ریختند چون کوه از جای خود
نجنبیدند و عثمان بهادر پیش رفت و یک برج او را نقب زده
راه ساخت و سید خواجه جنگ بسیار کرده برجی دیگر را
نقب در آورد و همچنین ارغونشاه برجیی را نقب زده پیش
از همه در آمد و ببالای برج برآمد و داد مردی و مردانگیی
داد و دیگر امرای تومان کوششهای دلاورانه نموده هریک
بنوعیی ببالای حصار برآمدند و چنان حصاری منیع که در مدت

چهار هزار سال هيچ آفريده بقوت و غلبه فتح نکرده بود
به نيروی دولت روزافزون بدو سه روز مسخّر گشت * بيت *

* و امثال اين غرايب و زين هم غريب تر *
* بسيار کرده دولت اين شاه داد گر *

و لشکريان باندرون حصار در آمده شهر را غارت کردند
و خانها را آتش زدند و سپاهيان آنجا تمام در نقبها رفته
ناپيدا شدند و کس ايشانرا نيافت و يساقيان با تبرها
و متينها بربالای بارو برآمده بويران کردن حصار مشغول
شدند و چون آن بنا از غايت استحکام بمرتبهٔ بود که بسعي
بسيار اندکی ازان کنده مي شد و خراب کردن آنرا روزگاري
مي بايست پارهٔ از سرهای باروي آن بينداختند و روز
سه شنبه ازانجا کوچ کردند و روان شدند و روز جمعه آخر
جمادي الآخر يکي از طايفه اوزبك بپايه سرير اعلی حاضر شد
و بعز عرض همايون رسانيد که ييق صوفي ياغي شده ميخواهد
که درشب بگريزد در حال فرمان شد تا اورا گرفته حاضر
گردانيدند و چون تفحص نموده شد اقرار کرد و معترف شد
و جمعي مردم که با او متفق شده بودند باز نمود و حال آنکه
حضرت صاحب قران بکرات ازو امثال اين حکايات ناپسنديده
مشاهده کرده بود و از مکارم اخلاق ملکانه عفو فرموده
و پيوسته درباره او عواطف و مراحم پادشاهانه ارزاني

داشته و او را تومان داده بود و در برونغار بعد از نسل خانان از و بزرگتر امیری نبود و با این همه از سرشت بد مرتکب چنین حرکات نا پسندیده میشد * بیت *

زهرکس پشیمان ترا و را شناس * که نیکی کند با کسی نا سپاس

بنابرین حضرت صاحب قران ببندِ او و پسرش امر فرمود و جماعتی را که با او متفق شده بودند بیاساق رسانیدند *

گفتار در مراجعت ماهچه رایت آفتاب اشراق بجانب آله تاق(۱)

رایت آفتاب اشراق محفوف بعون و تایید پروردگار متوجه آله طاق شد و در جملهٔ مهروان(۲) و نواحی آن از قلاع و ولایات مجموع حکام و کوتوالان و متعینان و سرداران کمر خدمتکاری بسته بدرگاه عالمپناه شتافتند و بسعادت بساط بوس استسعاد یافتند و مال و خراج قبول کردند و فرود آوردند و چون حضرت صاحب قران از میافارقین و باتمان و اشما عبور فرمود راهها تعیین فرمود و امرای تومان را غجرجیان مقرر کرد و امیرزاده محمد سلطان با امرای جرنغار از راه چپاچور روان شد و رایت ظفرنگار از راه سیواسر متوجه صحرای موش

---

(۱) دردو کتاب بجای تاق (طاق) (۲) دردو نسخه بجای مهروان (مهرووران) و دریك نسخه بجایش (نهروان) دیده شد *

گشت و امیرزاده شاهرخ ملازم رکاب همایون بود و دران
طریق عقبهای بلند بود بغایت مرتفع و با آنکه بهار بود از
بسیاری برف بسی چهارپای از استر و شتر دران راه تلف
شد روز شنبه پانزدهم رجب ازان عقبهای بلند و دشوار و
راههای سخت عبور نموده در صحرای موش نزول فرمود
و امیرزاده میرانشاه با امرای بونغار از راه تبلیس گذشته
با رده وی کیهان پوی ملحق شد و امیرزاده محمد سلطان نیز
با لشکر جرنغار دران محل برسید و حکام آن نواحی مجموع
مطیع و منقاد گشتند و حاکم تبلیس حاجی شرف که در تمام
بلاد کردستان به نیکي و راستي او کسی نبود و نسبت با بندگان
درگاه عالم پناه پیوسته در مقام عبودیت و بندگي بودي
باحراز سعادت بساطبوس مبادرت نمود و اسپان نامدار
پیشکش کرد * * نظم *

* بسی اسپ بازین و برگستوان *
* بلند و قوی مغز و سخت استخوان *
* سبق برده از آهوان در شتاب *
* بگرمي چو آتش بنرمي چو آب *
* بصحرا ز مرغان سبك خیز تر *
* بدریا در از ماهیان تیز تر *

و ازانجمله یك اسپ بود که با مجموع اسپان نامي که حکام

وسرداران از اطراف آورده بودند در صحرای موش دوانیدند و از همه بدررفت و هیچ باد پای بگرد او نرسید حضرت صاحب قران اورا ملحوظ نظر تربیت و عنایت گردانیده بسی نوازش فرمود و مملکت او را بادیگر ضمایم باو ارزانی داشت و یرلیغ داد و بخلعت طلادوز و کمر و شمشیر زرین بلند پایه و سرافراز ساخت و ییق صوفي را باو سپرد که اورا در قلعه محبوس دارد و راهها را تفحص فرموده فرمان داد که بنویسند *

گفتار در فرستادن حضرت صاحب قران لشکرها باطراف وجوانب از برای تسخیر قلاع وبلاد و دفع اهل شر و فساد

رای ممالک آرای صاحب قران ممالک ستان محمد درویش برلاس را با فوجی از لشکر بمحاصره قلعهٔ النجق فرستاد و قرا یوسف و احشام ترکمانان از آوازه وصول عساکر گردون مآثر رو بگریز نهاده بودند و رفته حضرت صاحب قران با شاهزادگان و امراء و نویینان قورلتای کرده مشورت فرمود و رای بران قرار گرفت که لشکر درعقب ایشان برود و برهان اغلن را سرسپاه گردانید و ایباج اغلن و جهانشاه بهادر را بادیگر امراء همراه او کرده از صحرای موش بایلغار

روانه ساخت و فرمود که از پی دشمنان تاهرجا که باشد بروند و دردفع شر و فساد ایشان کوشش نمایند و بنفس مبارک دران جلکا چند روز توقف فرمود و بجهت قلع و قمع آنان که بدرگاه عالم پناه نیامده بودند امیرزاده میرانشاه را بفرستاد تا هر که بقدم اطاعت وانقیاد پیش آید اورا امان بخشند و آنرا که سرکشی ورزد بدست انتقام از پای درآورده ولایت و احشام اورا غارت کنند و بقلعه النجق رفته بمحاصره مشغول شود و تواچیانرا فرمان داد که بروند واز تمام ممالک لشکر جمع کرده بپایه سریر اعلی آورند و رایات نصرت شعار نهضت نموده بسعادت و اقبال بجانب آله طاق بازگشت و حضرات عالیات سرای ملک خانم و تومان آغا و سایر آغایان که در سلطانیه مانده بودند وزمستان آنجا گذرانیده در فصل بهار که موعد تلاقی گل و بلبل و موسم سمن و سنبل است ازانجا کوچ کرده متوجه پایه سریر اعلی گشتند وازتبریز گذشته می آمدند حضرت صاحب قران امیرزاده شاهرخ را در سه شنبه بیست وپنجم رجب باستقبال ایشان فرستاد و شاهزاده جوان بخت چهارشبانه روز قطع راه کرده در میان مرند وخوی بایشان رسید *

* نظم *

دولت دیدار میسر شده * دیده اقبال منور شده

وچون نواحي اخلاط مخيم نزول همايون گشت خاقان حاكم عادل چوزكه از هواخواهان ديرينهٔ آنحضرت بود بپايه سرير خلافت مصير آمد و پيشكشهاے لايق كشيد و چون خدمات او از سر اخلاص بود در حضرت اعلى عزقبول يافت و عاطفت پادشاهانه شامل حال او گشته اخلاط وايل آنجا را با وسيورغال فرموده يرليغ داد وروز سه شنبه دوم شعبان دران صحرا شكار انداخت روز چهار شنبه جرگه بهم آمد * نظم *

* جهان جوی ميشد چو غرنده شير *
* جهنده هزبري شكاري بزير *
* بران صيد گه چون گذر كرد شاه *
* معنبر شد از گرد او صيد گاه *
* شكار افگنان با ظفر هم قرين *
* ز چرّنده خالي شد آن سرزمين *
* اديم گوزنان سرين تا بسر *
* ز پيكان زرين شده كان زر *
* كمان شهنشه كمين ساخته *
* شكاری بهر تيری انداخته *

صيد بسيار از آهوي سفيد و غوچ و ميش كوهی و گوزن و غير آن بينداختند و چون مدت يازده ماه بود كه شاهزادگان

با اغرق مبارک در سلطانیه مانده بودند استیلای شدت شوق سلسله عطوفت حضرت صاحب قران را تحریک داد و اغرق گذاشته ایلغار فرمود و روی توجه بسوی ملاقات ایشان آورد و ازالش کرد گذشته شب در اوج کلیسا ی آله تاق استراحت نمود و صباح جمعه جمعیب آثار سعادت شعار که عید اخیار و ابرار راست چشم امید روزگار بجمع شمل اقبال و اتفاق دولت تلاقي و اتصال روشن گشت امیرزاده پیر محمد جهانگیر و آغایان نثارها کردند و همگنان را نهالِ آمال و اماني از میامنِ وصول بحضرت صاحب قراني باز هار و اثمارِ بهجت و شادماني آراسته و برومند گشت * بیت * و بروفق دورنگي روزگار * که لطف گلشن نیست بی قهر خار از تذکر واقعهٔ جگرسوز غم اندوز امیرزاده عمرشیخ جراحتِ آن مصیبت تازه گشته و شاهزادگان و خواتین و نوینان مراسم تعزیت بجای آورده و ظایف دعا بادا رسانیدند * نظم *

* گر فرو رفت اختري از آسمانِ سلطنت *

* آفتاب اوج شاهي جاودان تابنده باد *

* ور گلی از شاخسارِ ملک بر خاک اوفتاد *

* گلبنِ اقبال سلطانِ جهان پاینده باد *

صاحب قران خلافت پناه زبانِ استرجاع را باعادهٔ انا لله برگشاده چهرهٔ وقار پادشاهانه را بگلگونهٔ صبرِ جمیل بر

افروخت و رای ممالک آرای سایه التفات بر اشتغال
جهانبانی انداخت و تیمور خواجه آقبوغا را با فوجی از
لشکر بمدد محمد درویش برلاس بمحاصره قلعه النجق فرستاد
و در روز دو شنبه بمبارکی و طالع فرخنده کوچ کرد و متوجه
قلعه آیدین شد و چون بآنجا رسید اهالی قلعه اطاعت و
انقیاد نموده هرچه داشتند از نقود و اقمشه و چهارپای و غلات
بیرون فرستادند و بتضرع و زاری امان خواستند موحمت
حضرت صاحب قران ایشانرا معاف داشته ازانجا مراجعت
نمود و شب درمیان کرده باوج کلیسیا نزول فرمود درین اثنا
از شهر ارزنجان که سرحد روم است طهرتن بدرگاه عالم پناه
آمد و بتقبیل قوایم سریر خلافت مصیر بلند پایه و سرافراز گشته
بخدمات پسندیده قیام نمود و زانوزده پیشکشهای لایق کشید
عاطفت پادشاهانه اورا بانواع نوازش و تربیت اختصاص
بخشید *

گفتار در فتح قلعه اونیک

چون مصر پسر قرا محمد که حاکم اونیک بود تا غایت
بدرگاه عالم پناه نیامد و باقامت مراسم بندگی
و خدمتگاری قیام ننمود داعیه تسخیر آن حصار از خاطر
حضرت صاحب قران سربرزد و امیرزاده محمد سلطان را
با لشکری بجانب اونیک روانه گردانید و بنفس مبارک روز

سه شنبه شانزدهم شعبان کوچ کرده در علف زار جلکای الش کرد نزول فرموده و از انجا نهضت نموده به تعجیل براند و از کوسه طاق[1] گذشته روز پنجشنبه هژدهم پیشتر از امیرزاده محمد سلطان با ونیك رسید و از غریو کورگه و خروش سورن زلزله در جهان افگنده بتسخیر حصار فرمان داد عساکر گردون مآثر از اطراف و جوانب حصار جنگ انداخته به نیروی دولت قاهره حصار زیرین را مسخر گردانیدند و با زمین برابر ساختند و مصر با اتباعش گریخته ببالای قلعه کوه بر آمدند و آن قلعه کوهیست بغایت بلند و تند و هر ممرکه احتمال آن داشت که پیادگان کوه رو توانند رفت آنرا بگچ و سنگ استوار کرده بودند و یك طرف آنرا بارو کشیده و دروازه مستحکم گردانیده و ترکمانان دران بالا جنگ و قتال را آماده گشته امرای تومان و بهادران لشکر کشورستان پیاده شده چپرها گرفتند و به نزدیك دروازه بپای کمر برآمدند و جنگ در پیوستند * * نظم *

* پیاده روان شد بکردار پیل *
* سوی مصر مانند دریای نیل *
* سپه چون بقلعه رسیدند تنگ *
* برآمد ز هرجانبی کوس جنگ *

---

(۱) در دو نسخه بجای طاق (تاق) است *

* قبـوجي ز هرگوشـه بگمـاشتند *
* عراده ز هرسـو برافراشتنـد *
* که هرکس که جنبـد فرازِ فصيـل *
* بنـاوک زننـدش که گردد قتيـل *
* فرازِ کمـرها بسـانِ پلنـگ * شد
* سپاه انجمن شد بآييـن جنـگ * داوه
* چومژگانِ خوبان دو صف رزم ساز * توپ
* يکی در نشيب و يکی در فراز * باع

وجمعه نوزدهم ماه مصرپسرو نايب خود را با پيشک
لايق بيرون فرستاده وعرضه داشت که بنده مطيع آن ...ت
ومرا قوتِ مقاومت با بندگانِ درگاه نيست وزهره ...ت
آمدن هم ندارم اگرآنحضرت اين نوبت بنده را بجان ...ت
بخشد از سرامن واطميان بوظايف خدمتگاری قيا...
حضرت صاحب قران ايشانرا نواخته خلعت وکمرداده و...ل
که ازسرِجريمۀ او درگذشتم بايد که هيچ انديشه بخود را...
وبی توقف بيرون آيد و چون ايشان باز گشتند و
درآمده اين سخن باورسانيدند توفيقش ياوري ننمود
سخن را که خير و صلاح او دران بود بسمع قبول راه
و جنگ آغازنهاده بتير انداختن مشغول شدند
امير طهرتن پيش رفت و مصر را از راهِ نيک

نصیحت کرد که این چه سودای فاسد است که ترا بر
مخالفت میدارد با حضرتی که سلاطین هفت اقلیم از
مقاومت او سپرانداخته اند معارضه کردن نه طریق عقل
ست ترا ازین ورطه جز بوسیله عجز و مسکنت خلاص ممکن
نیست * نظم *

ی که شاهان روی زمین * سپردند شاهی و تاج و نگین
ستمده و صد برده بار اوست * کمربسته وزجان هوادار اوست
ن و جمشید وخاقان چین * بدرگاه او بندهٔ کمترین
ترا مصلحت داوري * همان به که رو سوی عجز آوري
ي قلعه مسازید جنگ * که در چنگ ترکان چوموم است سنگ
تو باشد باو کارزار * چنین کار را خوار مایه مدار
به کزین قلعه آئي برون * سرِ کوه نا گشته دریای خون
گفتن ایزد گواهِ من است * که سوی صلاح تو رای من است

چون این سخنان استماع نمود خوف و هراسش زیاده
باز پسر را باستلمش که از خویشانِ نزدیک او بود
رداران و دلاوران آن دیار با اسپانِ نامدار بیرون
و بتضرع و زاري همان التماس که اول کرده بود
است نمود صاحب قران سپهر اقتدار دانست که او
بیرون آمدن ندارد في الحال بحبس ستلمش
که با او بودند فرمان داد و روز یکشنبه بیست و یکم

ماه مذکور امیرزاده محمد سلطان با لشکری که ملازم بودند
بمعسکر همایون پیوست و شب هنگام لشکر منصور بپای کمر
شتافته بجنگ مشغول شدند و تا روز کوششهای مردانه
نمودند و درأثنای جنگ از قلعه تیری انداختند خبری
بران نوشته چون بپایه سریر اعلی رسانیدند و بر مضمون
اطلاع افتاد حاصلش آن بود که ستلمش که بیرون آم
از خویشان نزدیك مصراست و بهادر و سردار این ق
اوست اگر او را بند کنند پشت استظهار اینها پش

* بیت *

* بشه گفتي ایزد خبـــر داده بود *
* که بند وی از پیـــش بنهاده بود *
* شهی را که دل گشت چون آفتاب *
* بود حکـــم رایش سراسر صواب *

و حضرت صاحب قران روز دوشنبه پسر مصر را طلب فرم
و او در سن شش سالگي بود و چون بپایه سریر اعلی آه
روی نیاز بر زمین نهاده پای بندگي حضرت را ببوس
و زانو زده بلفظي فصیح زاري کنان خون پدر درخواست کرد
و عرضه داشت که اگر بندگي حضرت اورا ببخشد من بر
و او را بگویم که با کفن و شمشیر بدرگاه آید و از جمله غلام
این حضرت باشد صاحب قران کامکار فرمود که خون پدرت

بتو بخشیده [illegible] ط [illegible] بید و برحال این کودک ترحم
فرموده خلعت فرزند [illegible] خود درو پوشانید و حمایل زرین
درگردن او آویخت و استمالت نامه بقلم عاطفت نگاشته
باو داده و پیش پدر فرستاد و چون اورا باین طریق بقلعه
آوردند اهالي آنجا درخروش آمده زبان بدعا و ثنا
گشادند و جماعتی از بندگان حضرت را که با آن کودک
نه بودند استقبال نمودند و ایشان را بسی زر و خلعت
ده به تعظیمی هرچه تمامتر باز گردانیدند لیکن مصر را
ف بمرتبه غالب شده بود که سراسیمه مانده اصلا راه
لاح خود نمي برد و آن مایه قوت نفس که بیرون آید
خود را ازان مهلکه برهاند نداشت و چون باز درآمدن
ل کرد حضرت صاحب قران امر فرمود که امراء تومان
کس به سِیبَة خود استاده منجنیقها ترتیب کردند و سایر
باب جنگ حصار از عراده و رعد و تیر چرخ آماده
باشته کورگه و نقاره فروکوفتند و برغو کشیده بجنگ
مغول شدند * * نظم *

* برآمد خروشیدن کارزار *
* سپاه اندر آمد بگرد حصار *
* ز بس ناوک و سنگ شد پر نهیب *
* نشیب از فراز و فراز از نشیب *

عساکر گردون مآثر بزخم سنگِ منجنیق بسیارے ازان خانها که دران بالا ساخته بودند خراب کردند درین اثنا مادر مصر از قلعه فرود آمد و بسعادتِ بساطبوس فایز گشته زبان تضرع بشفاعت فرزند برکشاد و از سرِ عجز و اضطرار عرضه داشت که اورا چه حد مقاومت با بندگان این آستان باشد این اضطراب از غایت خوف میکند والحق از هیبت شکوه این درگاه شیر شرزه را جگر آب میشود اگر او نیز ترسد عجب نباشد * مصراع *

* چه کند بپای پیلان الجوق ترکمانی *

روز دیگر حضرت صاحب قران اورا نوازش فرموده خلعت فاخره پوشانید و فرمود که پسرت اگر امانِ جان و سلامتِ خان ومان می طلبد بگو تا زود بیاید و حضرات عالیات سرایملك خانم و تومان آغا و دیگر خواتین اورا خلعت داده روانه گردانیدند و چون بقلعه درآمد و صورت حال با پسر باز راند دولتش پشت کرده بود یاری ننمود و سعادت روی برتافته بود دستگیری نکرد که از سرِ عناد بر خاسته بپای اذعان و انقیاد بدرگاه عالم پناه شتابد و ازان مضیق خلاص یابد همچنان درمقام یاغی گری باز ایستاد یرلیغ لا الاتباع بنفاذ پیوست که در مقابل حصار ملچور سازند

* نظم *

چنین داد فرمان شهِ نامور * که هرکس که بود از سپه سربسر
سه روزه ره از هر طرف تاختند * درختی که پیدا شد انداختند
در اطراف قلعه به نیروی بخت * کران تا کران شد فگنده درخت
امیری که در رزم بودی چو سام * علی قدر عثمان عباس نام
شهش گفت تا بر سرِ آن سدا گاه ستاد از گهِ شام تا صبح گاه
بجد هرچه تمام تر آن چوبها را برهم مینهادند و لشکریان میان
آنرا از سنگ و گل پر میکردند و برمی آوردند تا ملچور تمام
شد و از حصار ایشان بلند تر آمد چنانچه بر قلعه مشرف بود *

* نظم *

چو ملچور سرکوب شد با حصار * بگردون برآمد دمِ کارزار
گروهِ سپه بر سرِ ملچور * چو دریای جوشان درآمد بشور
و از بالای ملچور که با کاخ ناهید و قصر هور برابر ساخته بودند
و از ان منجنیقها که از اطراف و جوانب حصار برافراخته
شوند چندان سنگ بر هوای آن قلعه پران گشت * * نظم *

* که گفتي سپهرِ بلند اقتدار *
* کند اهل آن قلعه را سنگسار *
* مگر آسمان سنگ بارد همي *
* جهان را بر ایشان سر آرد همي *
* کسي را که با شاه دل نیست راست *
* اگر بر سرش سنگ بارد رواست *

و چون از ماه رمضان پانزده روز بگذشت کار دشمنان بغایت اضطرار انجامید و از بی آبی آتش در نهاد ایشان افتاد و تمام رعایا را باین واسطه از قلعه بیرون کردند مصر و متعلقانش با جمعی سپاهیان همچنان بخیرگی جلادتی می نمودند و از بیم جان دست و پای می زدند لشکر منصور بسنگ منجنیق خانهای ایشانرا ویران ساختند و خرگاهها برسر ایشان کوفتند درین حال مصر مضطر و سراسیمه گشته باز نایب خود را بیرون فرستاده التجا با میرزاده محمد سلطان آورد و تضرع و زاری بسیار نمود شاهزاده جوان بخت فرستادهٔ اورا پیش حضرت صاحب قران برد و حال اضطرار و سراسیمگی مصر را عرضه داشت آن حضرت فرمود که اگر بیاید در امان باشد و فرمان داد که فرستاده را خلعت پوشانیده باز گردانیدند و چون بمصر رسید و پیغام بگذارد دهشت و حیرت او زیاده ازان بود که بآن سخن تسکین یابد بهمان وضع که بود برقرار اصرار نمود و بکوشش بیهوده دست و پای میزد گروهی از مبارزان سپاه ظفر پناه بکمرها و راههاء باریک رفته بودند و چون شب شد خواجه شاهین با هفت کس پیشتر از دیگران بپای حصار بکمری بلند برآمد * نظ

* چو بگرفت طوطی زرینه پر *
* زنیلی قفس آشیانی دگر *

* ابا هفت کس خواجه شاهین بجنگ *
* بر آورد پر و بیازید چنگ *
* دران شام مانندهٔ پر زاغ *
* که کس ره نبردی بشمع وچراغ *
* بر آمد ببالای کوه بلند *
* به نیروی اقبال شه بی گزند (۱) *

و دران بالا جهت اعلام لشکر منصور آتش برافروخت امیر ارغونشاه اختاجي و امانشاه خزانچي چون آن حال مشاهده کردند با چند بهادر دیگر بالا رفتند و بکمری باریک رسیدند و مخالفان از وصول ایشان آگاه شده بجنگ مشغول شدند * نظم *

* شب تیره بود و گذرگاه تنگ *
دلیران سوی جنگ یازیده چنگ *
* خروشیدن تیغ افراشته *
* چراغی براه اجل داشته *
* برون جسته تیراز کمین کمان *
* شده مرگ را راهبر سوی جان *

دران جنگ امانشاه زخم دار شد و ازانجا بازگردید و ...ونشاه و بهادران که با ایشان همراه بودند و ذکر هریک

---

(۱) چنین است دراکثر نسخ و دربعض نسخه بجای گزند (کمند) است *

بتفصیل تطویل دارد پیش رفته بکمری بر آمدند که سَمْك آن
مقدارسي صد گز بیش بود بپای دیواری رسیـــدند بزخم
کلنگ و میْتین سنگ را سوراخ کرده زیربارو را مجوف
ساختند و برسرِ چوبها بازداشتند دران حال نوکران مصر
چون نیل بلا را برخود محیط یافتند از مصر اعراض کرده روی
برگردانیدند و از بالای کوه خود را مي انداختند و خلایق
که در اندرون حصار بودند بجمع فریاد برآوردند و ساز و سلاح
جنگ ازتن کشیده و انداخته راه بیرون آمدن طلبیدند مصر
ازین حال بغایت عاجز و مضطرب شد و روز آدینه که روز عید
بود دیگربار مادر و پسر را بیرون فرستاد و ایشان بپایه سریر اعلی
شتافته مادرش بر خاک افتاد و روی تضرع بر زمین مالیده
بآب دیده و سوزسینه خون پسر را درخواست کرد عاطفت
پادشاهانه برزاري آن بیچاره ترحم نموده فرمود که او را
بخشیدم و از خون او درگذشتم اما اگر حیاتِ خود میخواهد
همین لحظه بیرون آید و اگر تقصیر نماید بتایید الهي قلعه را
تسخیر خواهم کرد و خون خلایق بگردن او خواهد بود مادر
مصر متحیر و اندیشه ناك بازگشته بقلعه درآمد و آنچه شنیده
بود باز راند مصر آن روز دیگر بیرون نیامد و بقیه نوکرانش
که مانده بودند خود را از قلعه انداختن گرفتند چون مصر
حال بران منوال دید بر حسب ضرورت کفن در گردن

انداخته و شمشیر بدست گرفته روز شنبه دوم عید فرود آمده و آنجا با میرزاده محمد سلطان برده روی عجز بر خاک نهاده زاریها کرد که خون مرا از حضرت صاحب قران درخواست کن که تا جان در تن و رگ در بدن باشد کمر غلامی بر میان جان بسته از زمره بندگان کمترین باشم و مدة العمر بمراسم خدمتگاری و جان سپاری قیام نمایم شاهزاده او را استمالت نموده دل خوشی داد و بدرگاه عالم پناه آورد و سخنان او را بعرض رسانیده خون او را درخواست کرد حضرت صاحب قران آن شفاعت را بقبول تلقی فرمود و رقم عفو بر جریده عصیان مصر کشیده او را بشاهزاده بخشید *

* بیت *

شفیعی گرامی مددگار بود * گنه عفو شد گرچه بسیار بود

تمام اسلحه و ادوات حرب که دران قلعه بود فرود آوردند و فرمان واجب الاذعان بنفاذ پیوست که مصر و سلطان عیسی حاکم ماردین هردو را بسلطانیه برند و ازانجا بسمرقند فرستند بر حسب فرموده بتقدیم رسانیدند و عواطف خسروانه بهادران و مبارزان لشکر را که آثار جلادت و مردانگی بظهور رسانیده بودند همه را نوازش فرمود و خلعت داد و اولکا[1] آرزانی داشت *

---

(۱) در چهار نسخه بجای اولکا (اوکلکا) دیده شد *

گفتار در مراجعت رایت نصرت شعار حضرت صاحب قران از اونیک

حضرت صاحب قران قلعهٔ اونیک را بامیر اتلمش سپرده جمعی از لشکریانرا پیش او بتوسقال باز داشت و پنج روز دران موضع جشن کرده بعشرت و کامرانی بگذرانید و روز پنجشنبه هفتم شوال بسعادت و اقبال ازانجا نهضت فرموده روان شد و روز آدینه هشتم * * نظم *

جهانِ خرد آصفِ جم نگین * وزیرِ فلک مرتبت سیف دین
ز سوی سمرقند شادان رسید * بسی پیشکشهای لایق کشید
شه ازوی خبرهای توران زمین * بپرسیـد تا باز داند یقین
چنین گفت کاندر همه ملک شاه * نیارد کسـی تیز کردن نگاه
چو چرخ ارکشد کس بسر طشت زر * که یارد دران تیز کردن نظر
جته از قرا خواجه زان سو شتافت * خبر زین ممالک ستانی چو یافت
حکایت بدستور می گفت شاه * چنین تا سوی منزلی کرد راه
یکی مرغزارِ چو باغِ بهشت * که رضوان تو گفتی دران لاله کشت
گلِ هفت رنگ اندران مرغزار * علف خوار اسپان وجای قرار
فرود آمد آنجا باقبال شاه * سپاهش گرفتند یکروزه راه

و دران جایگاه چند روز توقف فرمود و روز دوشنبه هیزدهم دران موضع طوی عظیم فرمود * * نظم *

صاحب قران گیتزار چو خلد برین * بفرمود شاه زمان و زمین
بیش نهاده همیشه بزمی بر آراستند * بشاشت فزودند و غم کاستند
رهان آغلر ون رسیده سر بارگاه * ز فرّشه آراسته تاج و گاه
نهاده ز بهر سو امیران و گردن کشان * بآیین خدمت کمر بر میان
جهان در جهان شیره بود و شراب * خورشهای الوان برون از حساب
نوای مغنی و آواز رود * بعالم فگنده صدای سرود
که بی شه زمانه زمانی مباد * ز دور زمانش زیانی مباد
جهان باد یکسر بفرمان او * خداوند عالم نگهبان او
و درین اثنا امیر طهرتن راد را امور ملکی نصیحتهای پادشاهانه
فرموده بانواع نوازش و انعام اختصاص بخشید و ولایت
ارزنجان و آن نواحی باو ارزانی داشت و یرلیغ بآل تمغا
کرامت فرمود و بکلاه و کمر مرصع سرافراز گردانیده روانه
ساخت و امیر زیرک جاکو با فوجی از سپاه ظفرپناه پیش
ازین بر حسب فرمان بدر قلعه آیدین رفته بود و در محاصره
آن حصار آثار شجاعت و مردانگی بظهور رسانیده و امیر
بایزید که حاکم آن قلعه بود چون عجز خویش و جلادت لشکر
منصور مشاهده نمود و یقین دانست که قلعه را بقهر و غلبه
خواهند گرفت امان طلبید و عهد کرد که اگر لشکر از پای
حصار بر خیزد من بیرون آیم امیر زیرک ملتمس او را مبذول
داشت و از پای حصار باز گشته نزول کرد و بایزید در شب

از قلعه بیرون آمد و بی آنکه امیر زیرک نورد بحضرت کرده بدرگاه عالم پناه شتافت و بسعادت بساط گشت *

* کمیتی گرانمایه آورد پیش *
* که از رخش رستم بدش مایه بیش *

عاطفت پادشاهانه اورا بصنوف نوازش و تربیت مخصوص گردانید و آن قلعه و ولایت را باو بخشیده لشکر با طلبید * * نظم *

* شهش تربیت کرد و دادش مثال *
* که در قلعه هم او بود کوتوال *
* یکی خلعتش داد و زرین کمر *
* سوی قلعه کردش روان تاجور *
* به نزدیک مضراب پیغام کرد *
* که آرد سپاه و گذارد نبرد *

گفتار در لشکر فرستادن حضرت صاحب قران بغز و گرجستان

رفعت منزلت مجاهدان و علوشان غازیان بنص کتاب و سنت بنوعی محقق و مقرر گشته که دربیان آن احتیاج بکلفت حجت و برهان نیست ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله صفا کانهم بنیان مرصوص لاجرم

دران مرغزار یی ستان را پیوسته احراز فضیلت غزو و جهاد که شاهانه ت عالی نهمت بودی درین وقت به نیت غزا بگرجستان و امیر حاجی سیف الدین و امیر جهانشاه و عثمان را با لشکری گران بجانب گرجستان بسوی آقسقا فرستاد و بنفس مبارک از راه جنگلستان آله تاق عازم صوب گرجستان شد * * نظم *

* ظفر بر یمین نصرتش بر یسار *
* قلاوز ره لطف پروردگار *
* الفهای انا فتحنا همه *
* علمهای او عرش فرسا همه *
* ز سُم ستوران شیران کین *
* چو سیماب درلرزه آمد زمین *
* تو گفتی همان است لشکر مگر *
* نگشت است ازیشان جدا یك نفر *

و چون عساکر گردون مآثر فوج فوج روان شد فرمان قضا جریان بنفاذ پیوست و جماعتی که دران نواحی یاغی بودند همه را بغارتیدند و حضرت صاحب قران دران صحرا شکار انداخت * * نظم *

* چنین داد فرمان شهِ کامگار *
* که بهرِ شکار از یمین و یسار *

* همه کوه مالان صحرا نورد *
* بر انند صید و بر آرند گرد *
* شه از پیش آراست قلب سپاه *
* سپه را شد از دو رخ سوی شاه *
* چو باز سفید سحر در رسید *
* غراب شب از سهم او بر پرید *
* بهم بسته شد جرگه پرکارسان *
* چو نقطه همه صیدها در میان *
* چو آمد سر جرگه با یکدگر *
* در و دشت پرصید شد سربسر *
* ز کثرت بپوشید روی زمین *
* گوزن سیه چشم عنبر سرین *
* ز آهوی مشکین دم تیزدو *
* فرو بسته شد راه بر راه رو *
* سواران چابک دران پهن دشت *
* فگندند هریک ده و هفت و هشت *
* ز خون گوزن و دد و غوچ و رنگ *
* سراسر در و دشت شد لاله رنگ *
* زبس صید کان روز افگند مرد *
* زده صید فربه یکی بار کرد *

* شکاری چنـــان کرد مالک رقاب *

* که بهرام گور آن نه بینـــد بخواب *

و صاحب قران سپهر اقتدار در ضمان عون و تایید پروردگار مراحل و منازل قطع کرده میرفت و لشکر نصرت شعار از هرجا که با اهل کفر و انکار دوچار می خوردند قتل و غارت کردند *

* نظم *

بسان سلیمان بر اسپ چوباد * همي رفت و هرکو نکرد انقیاد بغارت ببردند مالش سپاه * که واجب بود زجر اهل گناه وچون باعث برین سفر همایون اثر نیت جهاد و غزا و تقویت و تمشیت شریعت غرا بود هر آینه فتوحات ارجمند و سعادات برومند روي مي نمود ازانجمله چون بشهر قارص رسیدند در ظاهر آن بصحرائی در غایت نزاهت فرود آمدند * * نظم *

* یکي منـــزلِ دل کش و جان فزا *

* ز باغِ خـــورنق فزون در صفـــا *

* بهرچند گامي دران سبـــزه زار *

* روانه شده چشمـــۀ خوشگـــوار *

* هوای خوش و بیشهـــای فراخ *

* درختـــان بارآورِ سبـــز شاخ *

* روان آب در سبـــزۀ آب خورد *

* چو سیمـــاب درِ پیکـــرِ لاجورد *

* ریاحین دمیده در اطراف جو *
* صبا عطر بیز و هوا مشک بو *
* شکفته گل بختش از شاخسار *
* ز پیروزیش سبزهٔ مرغزار *
* دران دل نشین دشت جنت مثال *
* باقبال سلطان دریا نوال *
برآمد ز اوج جلال اختری *
* سپهر اقتداری جهان داوری *
* جهان گشت ازان اتفاق گزین *
* پراز عشرت و بهجت و آفرین *

گفتار در ولادت همایون شاهزاده سپهر آستان ابراهیم سلطان

* شعر *

* نعم الاله علی العباد کثیرة *
* و اجلهن نجابة الاولاد *

اهل دانش و بینش و واقفان اسرار کارخانه آفرینش از جلایل آلاء بی انتها و جزایل نعماء بیرون از حیز حصر و احصا که از فیض فضل نامتناهي الهي بتمادي ایام ولیالي علي التعاقب و التوالي برعالم و عالمیان بتخصیص افراد و اشخاص نوع عالي شان متعالي مکان انسان فایض و ریزان

است نجابتِ فرزند و رشدِ اولاد شمرده اند چه بقای نوع بتوالد و تناسل منوط است و استدامت ایام دولت دودمان بوجود فرزندان شایسته بایسته متعلق و مربوط ولهذا زمره برگزیده انبیاء علیهم الصلوة والسلام که منشور منقبت شان بطغرای فحوای اولئک الذین هدی الله فبهدیهم اقتده موشح و محلی است حصول آن عطیه ارجمند از حضرت بخشنده بی مانند تعالی و تقدس بزبان دعا استدعاء فرموده اند چنانچه آیه کریمه رب هب لي من لدنک ذرية طيبة انک سميع الدعاء ويتيمه فاجعلني من لدنک وليا يرثني ويرث من آل يعقوب ازان افصاح نموده لاجرم عنایت ازلي بر وفق حکم لم یزلي بجلالتِ قدر و نباهت ذکر و تمادي روزگار خجسته آثار دولت واقبال حضرت صاحب قران تعلق پذیرفته بود کاخ راسخ ارکان سلطنت و جهانباني اورا بکثرتِ اولاد عظام و اسباط کرام فرخنده فرجام از تطرق اختلال و انهدام ایمن گردانید و بیت القصیده این حکایت و طرازِ خلعت این کرامت و عنایت آنکه در روز فیروز سه شنبه بیست و ششم شوال مبارک فال سنه (ست و تسعین وسبعماية) که بحقیقت غره ایام دولت واقبال و مفتح تباشیر صبح نجح اماني وآمال بود حضرت وهاب شکور از خزانه

يهب لمن يشاء اناثا و يهب لمن يشاء الذكور
اميرزاده شاهرخ را پسری که لسان سعادتش بمضمون *

* مصراع *

* فلي فيه معني شاهدا با بوتي *

گويا بود کرامت فرمود   * بيت *

يکی غنچه از باغِ دولت دميد * کزان سان گلی چشم گيتي نديد

انوار سلطنت و پادشاهي از ناصيه همايونش مانند تلالؤ نور از چهره حور لايح و تابان و آثارِ جلالت و سروري از فرمهد گردون رفعتش چون فروغ مهر از اوج سپهر واضح و درخشان *

* شعر *

في المهد ينطق عن سعادة جده
* اثر النجابة ساطع البرهان *
* ان الهلال اذا رايت نموه *
* ايقنت منه البدر في اللمعان *

* گرامي دُرّی از دريای شاهي *
* چراغی روشن از نورِ الهي *
* مبارک طالعی فرخ سريری *
* بطالع تاجداری تخت گيری *

مهد اعلی قيدافه زمان سرايملک خانم کس فرستاده مسامع عليه حضرت صاحب قران را ازايصال اين مژده دلکشا مملو

از سرور گردانید * * نظم *

* چو شاه این حدیث چو در کرد گوش *
* محیطِ عنایت درآمد بجوش *
* ازان مژده شه شادمان شد عظیم *
* بشکرانه بسیار زر داد و سیم *
* همی گفت شکرِ جهان کردگار *
* که آمد درختِ امیدم ببار *
* چو از بخت فرخنده شاهِ جهان *
* بدیدار فرزند شد شادمان *
* دو چشمِ نیا در نبیره بماند *
* وزان فرو فرهنگ خیره بماند *
* گهی رو بروی نبیره نهاد *
* گهی برسر و چشمِ او بوسه داد *
* دلم گفت بروی گواهی دهد *
* که او را خدا پادشاهی دهد *
* چو سرو خرامان شود این نهال *
* به بدرِ درفشان شود این هلال *
* که در روی پدید است از آغاز کار *
* که گیتی ستانی شود نامدار *
* همه تاجداران شوندش رهی *

* چو بینندش این فرّ و فرمان دهي *
* امیران لشکر کشي کامگار *
* نمودند تقدیم رسم نثار *
* جواهر باشتر بخروار زر *
* بدرگاه آورده هر نامور *

شهزادگان و خواتین و امراء و نویینان نثار بسیار کردند حضرت صاحب قران در عین مسرت و کامراني کلاه بهجت باوج ماه برافراخت و دست همت دریا نوالش خزاین را از ذخایر و نفایس بپرداخت * نظم *

* بدین شادماني یکی بزم ساخت *
* بگردون سر بارگه بر فراخت *
* شه از مهر فرزند فیروز بخت *
* در گنج بکشاد و بر شد بتخت *
* بشکرانه اندر سرای سپنج *
* بخواهندگان داد بسیار گنج *

کافه خلایق را بفیض انعام عام محظوظ و مسرور گردانید و طبقات مردم را از فرط احسان بی امتنان مرفه و معمور ساخت پرتو انوار شادمانیش بر سایر سرایر و ضمایر اکابر و اصاغر افتاد و ابواب معدلت و مرحمت بر جهان و جهانیان برکشاد * نظم *

* بهر کشور و بوم ازین ابتهـــاج *
* ببخشید یکساله مال و خراج *
* همایون قدم بود و فرخنده فال *
* شد از مقدمش مردم آسوده حال *

و صاحب قران دین پرور نیکو اعتقاد هرچند میدانست که مجموع حوادث البته بی واسطه مستند است بقادر مختار تقدست اسماؤه خاطر خطیرش برین معنی اطلاع داشت که صانع عالم حکیم و علیم است و با آنکه وجود همه از محض جود اوست وقوع اشیاء را بر حسب حکمت بعضی ببعضی مرتبط فرموده چنانکه اختلاف لیل و نهار و تفاوت طباع فصول ازمنه سال از شتا و صیف و خزان و بهار بمسیر شمس متعلق ساخته و معرفت هنگام زرع و حصاد و موسم استواء هر گونه بدایع از انواع ازهار و اثمار بآن باز بسته و نظام عقد شهور هلالی که شناختن اوقات عبادات از صوم و حج و زکات موقوف است بران بتطورات اشکال قمر مربوط گردانیده چنانچه از نص ویسالونک عن الاهلة قل هي مواقیت للناس والحج مستفاد می شود پس تواند بود که فی الجمله اوضاع اجرام علوی علامت و امارت ظهور بعضی امور در قوابل سفلی باشد ذلک تقدیر العزیز العلیم بنابرین اشارت علیه بنفاذ

پیوسته و دقیقه شناسان صناعت تنجیم و متصدیان استخراج موالید و تقاویم بتخصیص مولانا عبد الله لسّان که برای صایب و رویت ثاقب * * بیت *

همه زیج فلک جدول بجدول * با سطرلاب حکمت کرده بُد حل

از سر تیقظ و احتیاط زمان ولادت فرخنده نیکو تحریر نموده بتحقیق طالع همایون مشغول شدند * * نظم *

* از اختر شناسان آن روزگار *
* خبر جست از طالعش شهریار *
* ... باز دادند شه را جواب *
* که گردد بر آفاق مالک رقاب *
* چو از مهد فرق آورد زیر تاج *
* از ایران و توران ستاند خراج *
* شود ملک گیتی بفرمان او *
* همه گنج فرمان دهان زان او *
* بیک حمله کو برکشد تیغ کین *
* بگیرد چو خورشید روی زمین *
* بگیتی نماند یکی تاجور *
* به بندند پیشش بخدمت کمر *
* شود دشمن از تیغ تیزش جهان (۱) *

(۱) در بعض نسخه بجای جهان (نهان) است *

* بهرجا که رو آورد از جهان *
* مسلم شود ملک بی هیچ رنج *
* خزاین بدست آید و مال و گنج *
* بهرکس که قهرش فرستد سپاه *
* بگیرد بران خصم اَجل پیش راه *
* ز القاب این شاه عالی تبار *
* شود سکه و خطبه هم نامدار *
* کند وقت را صرف کسب کمال *
* بعلم و خطش کس نیاید مثال *
* بحکمت ز دانشوران بگذرد *
* همه مردمِ اهل را پرورد *
* کند خوش چنان خط عنبرسرشت *
* که یاقوت پیشش نیارد نوشت *
* چو نقد سخن در عیار آورد *
* همه مغزِ حکمت ببار آورد *
* سیاست کند چون شود کینه ور *
* ببخشاید آنکه که یابد ظفر *
* چو در زین کشد سروِ آزاد را *
* براسپی که طعنه زند باد را *
* هم آورد او گر بود زنده پیل *

* کم از قطره باشد بر رود نیل *
* زسر تا قدم مردی و مردمي *
* سروشي بود صورتش آدمي *
* باو تختگاه سلیمان نخست *
* رسد وآنکه آفاق گیرد درست *

واگر کیفیت اوضاع طالع خجسته او بتفصیل گزارش پذیرد واقفان دقایق احکام موالید را شبهه نماند که جواهر احکامي که ناظم در سلك بیان کشیده مجموع از اصناف دلایل وشواهد استنباط رفته که زایچهٔ طالع همایون محیط است بران و صریح قواعد فن بصدق آن گویا است نه از قبیل اطراء واغراق است چنانچه شیمهٔ شعراء است اما چون رعایت حزم از افشای تفاصیل اوضاع طالع پادشاهان فرمان فرما مانع است درشرح آن شروع نرفت وبذکر یک نکته دقیق که غرابتي دارد اکتفا میرود وحال آنکه اگر بقانون اصول وقواعد این فن دربروج دوازده گانه وحالات لازمه هریك قطع نظر از خصوصیات اوضاع هرطالعي تفکروتدبر کرده مي شود برجي که بطالع سلاطین نامدارکه وثوق رجای بدوام ایام سلطنت واقتدار ایشان تواند بود لایق تر و مناسب ترمي نماید از سابقه عنایت ازلي همان برج طالع واقع شده چه درمثل چنان طالع اهم امورحال طالع است وعاشرو

ثبات در هردو مطلوب است و انسب بطالع برجیست
که صاحبش از کواکب علوي باشد علي الخصوص کوکبي
که امضاء و اجراء عزایم و مقاصد از منسوبات او شمرند
و ظاهر است که الیق بعاشر خانه آفتاب تواند بود *

* بیت *

اسد بود عاشر خداوند زور * کزان دیدهٔ دشمنان گشت کور
و این جمله اماراتیست که ظاهرتبیان بآن استدلال
نمایند واگرنه * * مصراع *

* اهل دل درصورتش معني رحمت دیده اند *

و حقیقت انکه * * نظم *

* رخشان زماه طلعتش انوار سروري *
* حاجت بحکم طالع وسیر ستاره نیست *

و از اتفاقات بدیع که درین ولادت همایون دست داده
آنست که بقواعد علوم یقیني محقق شده که از امهات
مشخصات و معینات حوادث زمان است و مکان وزمان
بحسب اشرف تواریخ سال هفت صد ونود وشش بود عدد *
بسم الله الرحمن الرحیم * بهج و قارص که ظاهرش مطلع
آفتاب آن ولادت سعادت انتساب بوده ازروی عدد مطابق
شمار اسم بزگوار - الرفیع - است باآنکه اسم آن شهرهر چند
قارص مي نویسند بزبان اشتهارکه اعتبار آن دارد بقرس

مذکور است که عدد[1] آن موافق مجموع درجات فلکي است و موافق اسم مبارک - رفيع - که مستند القاء روح واقع شده درکلام رباني - حيث قال عزوعلا - رفيع الدرجات ذوالعرش يلقي الروح من امره على من يشاء من عباده ودرامثال اين اتفاقات حسنه بسي اسرار ارجمند مندرج مي باشد که واقفان زبان رمزآنرا دريابند - والله اعلم بحقايق الامور - وبروفق الاسماء تنزل من السماء اسم مبارکش ابراهيم سلطان مقرر گشت تا سمي خليل الرحمن باشد

* نظم *

سلطنت ازگنج خات کام يافت * برحق ابراهيم سلطان نام يافت

و ازشمول ميامن توافق و اذ يرفع ابراهيم القواعد من البيت و اسمعيل ارکان دولت واقبال اين دودمان خجسته به نيروی سعادت اين شاهزاده جوان بخت واولاد وامجادش مزيد رفعتي يابد *

* رباعي *

* شاهي که زمانه کمترين چاکراوست *

* خورشيد غلام طلعت انور اوست *

* نامش زخليل است ونشانش زحبيب *

* زان ملک سليمان بسزا درخوراوست *

---

(۱) دربعض نسخ بجای عدد (عدّه) ديده شد *

گفتار در جشن کردن حضرت صاحب قران جهت ولادت همایون بسعادت وکامرانی

* نظم *

چو سلطان خاور برافراخت سر * بداماں گردون برافشاند زر
حضرت صاحب قرانی درعین شادمانی وکامرانی از
مرغزار قارص نهضت نموده روان شد وبدشت منیک کول
نزول فرمود وامراء که بجانب گرجستان به نیت غزو وجهاد
رفته بودند غزوات بسیار کرده وولایت گرجستان را مسخر
گردانیده وبسی از قلاع ایشانرا به نیروی دولت روز
افزون کشوده مظفر ومنصور باغنایم نامحصور معاودت
نمودند ودرین محل بشرف بساط بوس فایز گشتة نقود
بسیار وجواهر شاهوار نثار کردند * * نظم *
نثار بی شمار از سیم واز زر * برافشاندند باپس لعل وگوهر
زلولؤ حلّها بستند ره را * نثار افشان ثنا گفتند شه را
کزین شهزاده دولت را نوی باد * وزو پیوسته پشت دین قوی باد
برحسب فرمان جهت ترتیب اسباب طوی وآیین جشن
بسی بارگاه پادشاهانه عالی تر از شرف ایوان زحل
وسراپرده خسروانه فسیح تر از عرصه امل * * بیت *
دران پهن صحرای همچون بهشت * پر از خرده کاری اراده ي بهشت

برافراختند * * نظم *

* زده هرطرف خیمه و سایبان *
* دو فرسنگ راه از کران تا کران *
* ز سبزه رخِ خاک پیدا نبود *
* ز خیمه زمین پر ستاره نمود *
* بسی خیمه و خرگهِ بی شمار *
* زده پیش و پس لشکرِ نامدار *
* تو گفتی نهم خیمهٔ آسمان *
* زدستند در مرغزارِ جهان *
* بهرسو یکی بارگه چون فلک *
* بگردش گروهی چو حور و ملک *
* چل استون زده سایبانی دگر *
* بطول و بعرض آسمانی دگر *
* مرصع یکی تخت زرین بپای *
* نشسته برو شاهِ کشور کشای *
* خواتین فرخ رخِ نازنین *
* دران سایبان جمع چون حورِعین *
* بفرقِ سرِ جمله بُغتاق زر *
* گرفته خم از بارِ لعل و گهر *
* چو برجِ سپهر از کران تا کران *

* جواهر درو جمع چون اختران *

* چو جنت یکی بزم آراسته *

* مهیا درو هرچه دل خواسته *

* کورگه ز شه صد قدم دور تر *

* فراوان تیبق با صراحي زر *

* یمین کورگه همه مطربان *

* شد رغوی ساطاني و یاتغان *

* زسوی یسارش نی و چنگ و عود *

* ز گردون گذشته صدای سرود *

* دران بزم چون گلشن از هرکران *

* چو بلبل نواساز رامشگران *

* یکی تُوقُوز از چاوُشان گزین *

* براسپان تازي و زریفه زین *

* به بسته مرصع کمرهای زر *

* طلا دوز خلعت فگنده ببر *

* یکایك همه شش پر زر بدست *

* ز بهر سرانجام اهلِ نشست *

* جهان تا جهان خوان ودستارخوان *

* بر آراسته شیرها بی‌کران *

* جدا نزد هرکس ز ارباب عیش *

* مهیا ز هرگونه اسباب عیش *
* مرصع صراحي و زریفه جام *
* پر از بادهٔ لعل سیما مدام *
* می خسرواني و صافی عرق *
* ز کوثر بصد رجه برده سبق *
* بسی سرو بالای زهره جبین *
* کشان ذیل بغتاق اندر زمین *
* بقامت چو سرو و سمن بو همه *
* بطلعت چو ماهِ سخن گو همه *
* تو گفتي کواکب ز چرخِ کبود *
* همه آمدستند آنجا فرود *

شاهزادگان نامدار و امراء و نوییفان رفیع مقدار و جمهور ارکان دولت و سایر اعیان حضرت از کمال بهجت و شادماني و غایت مسرت و کامراني بعیش و عشرت مشغول گشتند *

* بیت *

* ز بس خسرو و میر فرخنده چهر *
* چو چرخی بد انجا پر از ماه و مهر *
* همه بادرونهای صافي چو جام *
* بکف باده از بام تا وقت شام *

و طوایف اکابر و اشراف از سادات و موالي و علماء و مشایخ

واعالي که از اطراف و اکناف بدرگاه عالم پناه آمده بودند

* نظم *

همه نامداران و دانشوران * ز اطراف عالم کران تا کران
ز توران و ایران و هر مرز و بوم * ز هندوستان تا باقصای روم

هر کس بحسب حال خویش به نیل امانی و آمال فایز شده از شاخ شادمانی میوه کامرانی چیده و زبان مسرت به تهنیت کشاده مراسم ثنا و دعا بادا رسانیدند که * * بیت *

* شکر خدا که از افق سلطنت ز نو *
* ماهی طلوع کرد که روشن کند جهان *
* خورشید طلعتی که ز فرّ جبین او *
* صد گونه نازش است زمین را بر آسمان *

و چون حضرت صاحب قران محافظت ذات شریف و جوهر لطیف او را که در کنف حفظ حفیظ علیم تعالی و تقدس پیوسته مصون و محروس است — والحمد لله علی ذلک — بمهد اعلی تومان آغا که بلقیس زمان و قیدافه عهد و اوان بود نامزد فرمود آن ملکه ملک نهاد فلک اقتدار مراسم طوی و نثار تقدیم نمود * * نظم *

* بشکرانه بانوی بلقیس فر *
* بر آراست بزمی و جشنی دگر *
* که فردوس در جنب آن بزمگاه *

* نمودی ز صد بوستان یک گیاه *

* دران بزم شه کرد بخشش بسی *

* فزون زانکه داند شمارش کسی *

* بعشرت یکی هفته بگذاشتند *

* مراد دل از عیش برداشتند *

و چون امیر عثمان عباس برسم اتابکی آن شاهزاده جوان بخت بلند پایه و سرافراز گشته بود و حلیله اش ساد قین آغا که قرابت نزدیک با حضرت صاحب قران داشت بدایگی استسعاد یافته ایشان نیز طویهای لایق و جشنهای موافق مرتب داشته پیشکشها کردند و نثارها افشاندند

* نظم *

* بصد گونه اقبال و شادي و کام *

* بعشرت برآمد سه هفته تمام *

و چون از وظایف طوی و لوازم عیش فراغت حاصل آمد و مراسم شکر و شکرانه باقامت پیوست حضرت صاحب قران گیتي ستان در سه شنبه هجدهم ذي قعده از منیلک کول نهضت فرموده بسعادت و اقبال روان شد و بر سر عقبه فرود آمد *

گفتار در فرستادن حضرت صاحب قران شاهزاده جوان بخت ارجمند شاهرخ را جهت

ضبط تختگاه سمرقند

صاحب قران سپهر اقتدار صباح جمعه بیست و یکم ذی‌قعده امیرزاده شاه رخ را اشارت فرمود که متوجه سمرقند شود و بضبط و دارائي آن مملکت قیام نماید و درباب داد گستري و رعیت پروري سعي بلیغ بتقدیم رساند و درین معني از هرگونه نصایح پدرانه بسی سخن راند محصلش آنکه * نظم *

* روان شو سوی تخت که با سپاه *
* ولي دار پندم سراسر نگاه *
* نخست آنکه غافل مباش از خدای *
* که فضلش بدولت بود رهنمای *
* میاساز طاعت شبان دراز *
* سوی عدل چون روز شو سرفراز *
* ز گفتار پیغمبرش بر مگرد *
* اگر بر سریری وگر در نبرد *
* طلب هیچ جز نام نیکو مکن *
* که این نیک نامي نگردد کهن *
* بران باش تا هرچه نیت کني *
* نظر در صلاح رعیت کني *
* خدا ترس را بر رعیت گمار *

* که معمار ملک است پرهیزگار *
* بداندیش تست آنکه خونخوار خلق *
* که نفع تو بیند در آزار خلق *
* ز ظالم ستان داد مظلوم را *
* بیارا بانصاف آن بوم را *
* حرام است بر پادشه خواب خوش *
* چو بیند ضعیف از قوی بارکش *
* خدا مهربانست بر دادگر *
* به بخشای و بخشایش حق نگر *
* بسمع رضا مشنو ایذای کس *
* و گر گفته باشد بغورش برس *
* چو خشم آیدت بر گناه کسی *
* تامل کنش در عقوبت بسی *
* که سهل است لعل بدخشان شکست *
* شکسته نشاید دگر باره بست *
* ز صاحب غرض تا سخن نشنوی *
* که گر کار بندی پشیمان شوی *
* ترا این سخن ها ز من یاد باد *
* بذیروی دولت دلت شاد باد *
* برسم وداع آن زمان دربرش *

* گرفت و ببوسید چشم و سرش *

* روان گشت شهزادهٔ کامکار *

* رفیق رهش عون پروردگار *

و چون شاهزاده شاهرخ بعزم تختگاه روی سعادت براه آورد حضرات عالیات سرایملک خانم وتومان آغا و دیگر آغایان و خواتین نیز با تمامی اغرق بر حسب فرمان قضا جریان متوجه سلطانیه شدند و بعد از وصول بسلطانیه حضرات عالیات و خواتین با اغرق بر حسب فرموده درانجا اقامت کردند و شاهزاده جوان‌بخت ازانجا گذشته روان شد و چون منازل و مراحل قطع کرده از جیحون عبور فرموده اهالي ما وراء النهر برسم استقبال بانثار و پیشکش پیش آمدند * * نظم *

زنزدیک شه تا حواشي کش * همه ره نثار و زرو پیشکش

زهر کشور و بوم فرمان دهان * پذیره شدندش کهان ومهان

چوآگاهي آمد سوی تختگاه * که شهزاده آمد بکش با سپاه

پذیره شدش میر روشن روان * سلیمان شه آن سرورکاردان

به بستند آذین[1] سمرقند را * که مستحسن افتد خردمند را

سراسر همه مردم پیشه‌ور * نمودند هریک دگرگون هنر

بیاراسته همچو خلد برین * همه شهر وکو از در آفرین

---

(۱) در سه نسخه بجای آذین (آیین) مکتوب است .

زگسترده زیور بدیوار ها * چمنهای گل گشته بازارها
زگفتان زربفت وخود وکمر * علم بسته دروازها سربسر
زدروازهٔ شهر تا قصر شاه * فگنده سقرلاط و اطلس براه
همه شهر در زیورِ زرنگار * زر وسیم درپای اسپان نثار

چون شاهزاده موید کامگار درعین جلالت واقتدار بمستقر سریر سلطنت قرار یافت وازمیامن انوارِ داد و نَصَفَت وآثارِ مرحمت و معدلت بی نهایتش عرصهٔ دل کشای روح افزای سمرقند که نزهت گاه شیرین لبان شکرخنداست غیرت فردوس برین ورشک نگارخانه چین گشت * * نظم *

* منادی بفرمود در شهر شاه *
* که آید سوی بارگه دادخواه *
* چو نوشیروان کرد بنیاد داد *
* جهان را ز عدلِ عمر یاد داد *
* چنان پند صاحب قران کاربست *
* که ازامرونهیش درونی نه خست *
* بران پور باد آفرینِ خدای *
* که گفتِ پدریکسر آرد بجای *

ازمجاری احوال واوضاعِ سکان آن دیار و بقاع واهالی آن نواحی مصدوقه * * نظم *

بقومی که اقبال خواهد خدای * دهد خسروِ عادل ونیکرای

بظهور آمد و کافه خلایق در مهاد امن و امان و بساط عدل واحسان فارغ البال و مرفه الحال بیاسودند چه از کران تا کران آن ممالك و ولایات از کمال مهابت و عدالت آن سپهر سلطنت و جلالت * * بیت *

* نکردی هیچ باد[1] از آب فریاد *
* قبای گل نکشتی پاره از باد *
* کبوتر را عقاب آموختی پند *
* بجان میش خوردی گرگ سوگند *
* بجز مطرب کسی ره زن نبودی *
* برهنه کس بجز سوزن نبودی *

گفتار در غزا فرمودن حضرت صاحبقران * با کفار گرجستان

صاحب قران گیتی ستان را دگرباره داعیه احراز فضیلت وتجاهدون في سبیل الله باموالكم وانفسكم ذلكم خیرلكم دامن همت عالی نهمت گرفته عزم جهاد کفار گرج مصمم فرمود و ازان یورت کوچ کرده شکارکنان براه کوهستان گرجستان درآمد و گرجیان آن نواحی را مقهور گردانیده غارت کرد * * بیت *

---

(۱) در دو نسخه بجای باد از آب (آب ازباد) است *

روان کرد لشکر بعزم جهاد * سمند ظفر زیر ران مراد
ولایات گبران بتاراج داد * سران را زشمشیر خود تاج داد
و عنان عزیمت بصوب بعضی گرجیان که بقرا قلقانلیق مشهور
اند معطوف داشت وایشان بقلعه و کوهها ی بغایت محکم
متحصن شده بودند برحسب وعده وان جندنا لهم الغالبون
بر همه غالب آمده مجموع را بقتل و تاراج دمار
از روزگار بر آورده مظفر و منصور ازان کوه فرود آمده
بسعادت و اقبال دران جلکا نزول فرمود و بعیش و کامرانی
مشغول شد و ازانجا رایت نهضت برافراخته بشهر تفلیس که
تختگاه آن بلاد است نزول فرمود و ازانجا باز گشته شکارکنان
بجلگای شکی در آمد و چند روز آن محل را مضرب خیام اقامت
ساخت وجهت تسخیر ایل وولایات برتاز امیر حاجی سیف الدین
و جهانشاه بهادر را با جمعی امراء و گروهی گزین ازسپاه
ظفرپناه بایلغار روانه فرمود وایشان برحسب فرموده
شتابان رفته تمامی کوه و دشت برتاز را بغارتیدند و ایل و
الوس آن نواحی را کورن کرده براندند و بدرگاه عالم پناه
آوردند شیخ نورالدین ساربوغا را با لشکری گران بجانب
کوهستان فرستاد و او چون بکوهستان در آمد سید علی شکی
ارلات ازخوف آن حال ملك و مال گذاشته راه گریز
پیش گرفت شیخ نورالدین خانهای اورا چون دل دشمنان

خاکسار و خراب ساخت و بباد تاراج برداده آتش زد و چون
ازان مهم فراغ یافت اقبال آسا بپایه سریر اعلی شتافت و درین
اثنا از شروان خبر آمد که لشکر توقتمش خان مقدم ایشان
علی اُغلن و الیاس اُغلن و عیسی بیگ و یغلی بی و دیگر امراء
از دربند گذشته بعضی ولایات شروانات را تاختند * نظم *

* بصاحب قران قصه برداشتند *
* که اوزبک دگر رایت افراشتند *
* شهنشه مثل زد که نخچیر خام *
* بپای خود آن به که آید بدام *
* ته روی که بروی سر آید زمان *
* بنخچیر شاهینش آید گمان *
* ملخ چون پر سرخ را ساز داد *
* بکنجشک خطی بخون باز داد *

و با لشکر نصرت شعار بعون آفرید گار از شکی روی توجه بسوی
ایشان نهاده شاهزادگان کامران و امراء و نویینان اعلام
دولت بر افراخته و اسباب جنگ و جدال آماده ساخته
فوج فوج روان گشتند * * نظم *

درروا رو فتاد موکب شاه * نم بماهی رسید و گرد بماه
لشکر انگیخت بیش از اندازه * تیغها تیز گشت و کین تازه
ناله کره نای و رویین خم * در جگر کرد زهرها را کم

کوه و صحرا ازبس نفیر و خروش * بر طبقهای آسمان زد جوش
لشکری بیشتر ز مور و ملخ * گرم گشته چو آتشین دوزخ
همه پولاد پوش و آهن خای * کین کش و دیو بند و قلعه کشای
هریکی درنهاد خود شیری * قایم کشورے بشمشیری
لشکر توقتمش خان چون ازین حال واقف شدند بی توقف رو بگریز نهاده بازگشتند و حضرت صاحب قران کنار بکنار آب کر میرفت چون ازگریختن سپاه دشت خبر آمد فرمان داد که یورتچیان از برای قشلاق یورتیی مناسب اختیار نمایند ایشان بعد از تفحص علف زار محمود آباد را لایق دیدند صاحب قران سپهر اقتدار بآنجا رسیده بقرب قریه فخر آباد درقالین گنبد نزول فرمودند و مجموع لشکر نصرت شعار برنغار و جرنغار تومان تومان یورتها بخش کرده فرود آمدند و چون تعلق خاطر و دل نگرانی حضرت صاحب قرانی نسبت با صغار اولاد و اسباط نصاب کمال داشت کس بسلطانیه فرستاد و حضرات را با اغرق طلب فرمود سرای ملک خانم و تومان آغا و چلپان ملک آغا و سایر خواتین و فرزندان با اغرق بدرگاه عالم پناه شتافتند* و از آب کر گذشته باردوی همایون پیوستند و امیرزاده میران شاه نیز از ظاهر النجق متوجه درگاه عالم پناه گشت و چون ببابی[1]

---

(۱) در بعض نسخ بجای ببابی (بپایه میرزا علی) دیده شد *

رسید اورا پسری شد و چون صدای این بشارت بسمع مبارک حضرت صاحب قران رسید اورا ابجل نام نهاد و امیرزاده پیرمحمد برحسب فرموده امیر سونجک و حسن چغداول و علي بیگ عیسی را در شیراز گذاشته و با لشکر متوجه شده درین محل باردوی همایون پیوست و بعز زمین بوس استسعاد یافت و آن زمستان دران موضع بعیش و کامرانی و مسرت و شادماني بگذرانیدند * بیت *

* شب و روز ارغنون عیش درساز *
* بهر جانب دری از خرمي باز *

گفتار در لشکر کشیدن صاحب قران ممالک ستان دوم بار بجانب توقتمش خان

در آخر زمستان که سپاه سبزه بفرمان سلطان ربیع بجوش درآمده روی پیروزي بدشت نهاد و از فر مقدم عدالت آثار صاحب قران بهار بنیاد شوکت لشکر بیداد آیین شتا بکلي برافتاد رای ممالک آرای حضرت صاحب قران اقتضای آن فرمود که لشکر بطرف توقتمش خان کشد و اورا ازنو گوشمالي دهد که دگرباره پای غرور از حدّ قدرت و مکنت خود فراتر ننهد * بیت *

* کان سیه دل که شد از جام هوا مست غرور *
* فتنه انگیزتر از غمزهٔ خوبان گردد *

بنابرین سایهٔ التفات بر ترتیب سپاه انداخته لشکریان را اوکلکا داد * * بیت *

غنی کرد گردن کشان را زگنج * زگوهرکشی لشکر آمد برنج

و فرمان داد که حضرات عالیات با اغرق بسلطانیه روند و سرای ملک خانم و تومان آغا با فرزندانِ خرد روانه سمرقند شوند و چلپان ملک آغا و بعضی خواتین درانجا توقف نمایند و موسی رکمال را ملازم ایشان ساخت تا باتفاق اخی ایرانشاه که کوتوالی قلعه سلطانیه مفوض بدو بود بضبط آنجا قیام نماید چون ایشان برحسب فرمان متوجه شدند حضرت صاحب قران بتاریخ یکشنبه هفتم جمادی الاول سنه (سبع وتسعین و سبعمایة) * * نظم *

* ازانجا برفتن علم برفراخت *
* بآهنگ نصرت نوائی بساخت *
* نشست از برِ بارهٔ ره نورد *
* برآراست لشکر برسمِ نبرد *
* جهان درجهان لشکر آراسته *
* زکوس وکورگه فغان خواسته *

و عساکر گردون مآثر با ترتیبی هرچه تمامتر فوج فوج علمها برافراخته و چین کین درجبین مهابت و جلادت انداخته متوجه شدند و چون روی توجه بصوب مشرق و شمال داشتند

پیشتر دست چپ چنانچه معهود سپاه ترک است روان گشت و حضرت صاحب قران هم در قشلاق جهت الزام حجت مکتوبي بتوقتمش خان نوشته بود * * نظم *

* سخنهای پرورده دل فریب *
* که از مغز مردم رباید شکیب *
* حفاظی که امیدواري دهد *
* عتابی که بر صلح یاري دهد *
* زبان بندهای[1] چو پیکان تیز *
* دری در تواضع دری در ستیز *
* سخن ساخته در گذارش دو نیم *
* یکی نیمه زامید و دیگر زبیم *
* طراز سر نامه بود از نخست *
* بنامی کزو نامها شد درست *
* خدائي که امید وآرام ازوست *
* دل مرد جوینده را کام ازوست *
* پدید آورِ هرچه آمد پدید *
* رساننده هرچه خواهد رسید *
* پس از آفرینِ جهان آفرین *
* بسی داستان رانده از مهر و کین *

---

(۱) در بعض نسخه بجاي بندهاي چو (بندها همچو) است *

* که ای بردهٔ دیو غرورت ز راه *
* چرا پایهٔ خود نداری نگاه *
* چه داری ندانم دگر در دماغ *
* که بر باد صرصر کشائی چراغ *
* فراموش کردی مگر آن نبرد *
* که از ملک و مالت بر آورد گرد *
* مکن بازکاری که این تند شیر *
* بنخچیر گوران درآید دلیر *
* بلا بر سرِ خود فرود آورند *
* که با یاد مستان سرود آورند *
* بهر مرز و بومی که من تاختم *
* ز بیگانه آن خانه پرداختم *
* کسی کو مرا نیک خواهی نمود *
* ز من هیچ بد خواهی او را نبود *
* زبانم چو بر عهد شد رهنمون *
* نبردم سر از عهد و پیمان برون *
* گرم ژرف دریا بود هم نبرد *
* ز دریا برآرم به شمشیر گرد *
* بهر جا که نیروی من پی فشرد *
* مرا بود پیروزی و دست برد *

* چو کین آوري کین ستاني کنم *
* سوی مهربان مهرباني کنم *
* اگر گوهرت باید و گر نهنگ *
* ز دریای من هر دو آید بچنگ *
* درشتی و نرمي نمودم ترا *
* بدین هر دو قول آزمودم ترا *
* چو نامه بخواني نسازي درنگ *
* نمائي بمن صورت صلح و جنگ *
* تغافل نسازی که سیلاب تیز *
* بجوش است درابر سیلاب ریز *

و شمس الدین المالیغی (۱) را با آن مکتوب برسالت پیش توقتمش خان فرستاده بود و شمس الدین مرد دانا و سخن ور و کاردیده بود و رسوم و قواعد توره را نیکودانستی و بسخنان دلپذیر آداء مقصود برحسب اقتضای هر مقامی توانستی و چون از در بند گذشته در دشت قبچاق بتوقتمش خان رسید مکتوب رسانیده سخنان حضرت صاحب قران بحسن عبارت و چرب زبانی ادا کرد در خاطر توقتمش خان بغایت جای گیر آمد و میل بمصالحت نموده خواست که بدست مجامله در دامن اعتذار آویزد و از سر صدق و صفا پای

(۱) بجایش در دو کتاب (المالغي) و دریک کتاب (الماغي) است *

اطاعت در راه موافقت نهاده نوعی سازد که غبار وحشت
از میان برخیزد امرای او از سر جهل و عناد پای منع و
افساد درمیان آن کار زده نگذاشتند و بدست پند از خاک
ادبار چشمه دولت ولی نعمت و چشم سعادت خود را
بینباشتند * * نظم *

گزندی که بر شهر یاران رسد * ز تدبیر دستور نادان رسد
کسی را که دولت رود ز آستان * شود با فرومایه هم داستان

توقتمش خان بسخن آن بی دولتان از راه صواب افتاده
در تیه نخوت و غرور تخم ویل و ثبور کشت و سخنان خشونت
امیز در جواب مکتوب نوشت * * بیت *

* به نزدیک صاحب قران نامه کرد *
* سخنهای بد بر سر خامه کرد *

و شمس الدین المالیغی را خلعت پوشانیده باز گردانید
چون مشارالیه در آب سمور بموکب همایون رسید و بعد از
اقامت مراسم زمین بوس مکتوب توقتمش خان بعرض رسانید
صاحب قران ازان جوابهای ناصواب بغایت خشم ناک شد
و بعرض لشکر و ترتیب سپاه فرمان داد *

گفتار در عرض دیدن حضرت صاحبقران مظفرلوا لشکر فیروزی نشان را

* نظم *

شهنشاه دین دار صاحبقران * خدیو فلک قدر گیتی ستان
بفرمود تا بر نشینند سپاه * درآید بآیین سوی عرض گاه
برآراسته یکسر اسپ و سوار * همه با سلاح آنچه آید بکار
و آب سمورد ر دامن کوه البرز واقع شده و از انجا تا دریای قلزم پنج فرسخ باشد برحسب فرمان لشکرها به ترتیبی تمام سوار شده توره انداختند چنانچه قنبل دست چپ در دامن کوه البرز بود و قنبل دست راست در کنار دریای قلزم از جنب کوه تا لب دریا صفها راست بر آراسته از فراز توک رزم آزمایان تا شیب نعل باد پایان * * مصرع *

* درخشنده چون ماه ناکاسته *

از کثرت و بسیاری بمرتبه که از زمان چنگیز خان باز هیچ آفریده لشکری بآن انبوهی نشان نداده و ندیده و در تجمل و آراستگی بحیثیتی که در قصص و حکایات ملوک عجم هیچ کس مثل آن نخوانده و نشنیده * * بیت *

سپاهی بکثرت فزون از حساب * بآیین فروزنده تر ز آفتاب
همه غرق فولاد و آهن کسل * هزبران پیل افگن و شیردل

صاحب قران کامگار محفوف بعون و تایید پروردگار دست چپ و قول و دست راست لشکر نصرت شعار گردیده بنفس مبارک خود جبه دید و بهرفوج از سپاه ظفر پناه که میرسید امیر(۱)

(۱) در بعض نسخه بجای امیرایشان با بهادران (امیران وبهادران) است

ایشان با بهادران بزانو درآمده زبان اخلاص و خدمتگاری بعرض ثناگستری و جان سپاری بر می‌کشادند * * نظم *

* که ای ملک را از تو فرخنده فال *
* بعهدت سر فتنه شد پایمال *
* سپهر برین پایهٔ تخت تست *
* جوان گیتی از دولت بخت تست *
* سراسر سرو جان ما بندگان *
* فدای سم اسپ صاحب قران *
* به نیروی اقبالت ای تاجور *
* اگر پر ز دشمن شود بحر و بر *
* بروزی که باشد گه دار و گیر *
* بگرز و سنان و بتیغ و به تیر *
* زمین کوه تا کوه پر خون کنم *
* ز خون شان جهان رود جیحون کنم *

وهریک زانو زده اسپ بازین چنانچه رسم است میکشیدند و آن حضرت ایشانرا نوازش نموده بمواعید پادشاهانه استمالت می فرمود و چون در کنف حفظ الله بقلب گاه باز آمد کورگه و نقاره و کوس فرو کوفتند و کره نای و برغو کشیده از قلب و جناح و میمنه و میسره تیغهای برهنه بر طرف دشمن آخته سورن انداختند بنوعی که از صدای آن زلزله در

کوه و غلغله دربحر افتاد * * بیشتر *

بجوشید بحر و بلرزید کوه * روان گشت لشکر گروها گروه

امراء تومان و هزاره و قوشونات فوج فوج بمورچل خود

روان شدند و چون از دربند بگذشتند در دامن البرز کوه

قومي از هواداران توقتمش خان بودند که ایشانرا قیتاغ

مي گفتند حضرت صاحب قران جهت تفاول بافتتاح امر که

الفاتحه ام الکتاب بقلع و قمع آن بی دینان فرمان داد

عساکر گردون مآثر بی خبر برسر ایشان ریختند و اطراف

و جوانب ایشان را چنان فرو گرفتند که از هزار یکی جان

بدر نبردند و مجموع را غارتیده دیههای ایشانرا آتش

زدند آن بدکیشان خود در ضرام دوزخ سوخته و در مسکن

شان شعله انتقام افروخته وکذلک یفعل بالمجرمین

و توقتمش خان شخصی اورتاق نام بایلچیگری روانه

بجانب صاحب قران کرده بود درین اثنا بنزدیک معسکر

همایون رسید و چون کثرت و غلبه سپاه ظفر پناه مشاهده کرد

سراسیمه و هراسناک بتعجیل تمام بازگشت و توقتمش خان

را آگاهي داد که صاحب قران با لشکری گران منقلای

و قول مرتب داشته اینک رسید توقتمش خان را از استماع

این خبر دود حیرت بسر برآمد و قزانجي را منقلای ساخته

با لشکری فراوان روان گردانید و چون حضرت صاحب قران

با مجموع لشکر بموضع ترقي رسیده نزول فرمود بمسامع علیه رسانیدند که منقلاي توقتمش خان قزانجي با غلبه تمام درکنار آب خوي فرود آمده است صاحب قران نصرت قرین بنفس مبارک با لشکری گزین شبگیر کرده روان شد و در وقت صبح چون باد از آب گذشته بر ایشان حمله کرد و بزخم شمشیر آتش بار دمار از روزگار مخالفان خاکسار بر آورده عرصه صحرا و دشت را بخون دشمنان لاله گون گردانید و سبزهٔ تیغ از نهال اقبال غنچه فیروزي شکفانید *   * شعر *

* روی صحرا همه گلگون شده از خون عدو *

* شسته شمشیر بخون جگر دشمن رو *

صاحب قران گیتي ستان با عساکر نصرت نشان از انجا روان شد و بکنار آب سونج رسیده فرود آمد و توقتمش خان برکنار آب ترک لشکرهای خود جمع آورده بود و همه توراها و عرابها و کویمها در پیش داشته جای خود را محکم گردانیده بود و محاربه و مقاتله را آماده گشته چون حضرت صاحبقران با صفهای لشکر آراسته نزدیك رسید به نیروی دولت ثابت ارکان و شکوه عساکر کشور ستان سیلاب رعب و هراس در خانه ثبات و تمکن توقتمش خان انداخت و توقف نتوانست نمود با سپاهش چترها انداخته و آهنگ گریز تیز ساخته بازگشتند صاحب قران با لشکر ظفر قرین گذار پیدا کرده از

آب ترک عبور نموده و توقتمش خان بآب قوری رسیده بایستاد و بجمع باقي لشکرهای خود مشغول شد و چون سپاه ظفر پناه را زواده[1] کم مانده بود حضرت صاحب قران کنار کنار آب بطرف ولایت جولات روان شد تا لشکریان از غلات آنجا آزوق بردارند و از سر فراغ روی جلادت باستیصال مخالفان آرند درین اثنا قراولان خبر آوردند که توقتمش خان دگر باره لشکر آراسته است کنار کنار آب بطرف نشیب درعقب لشکر منصور مي آید حضرت صاحب قران میمنه و میسره و قلب و جناح لشکر نصرت شعار ترتیب داده باز گشت و ببالای آب متوجه ایشان شد و چون مسافت میان جانبین نزدیک شد در روز سه شنبه بیست و دوم جمادی الثاني سنه (سبع و تسعین و سبعمایة) موافق تنگوز ئیل در مقابل یکدیگر فرود آمدند تواچیان سپاه ظفرپناه برحسب فرمان زمین قسمت کردند و لشکریان از جمیع جوانب پیرامن معسکر نصرت قرین خندق فرو برده چپرها زدند و مندوها استوار کردند و بیرون آن خندق خندقی دیگر بکندند و یرلیغ لازم الاتباع بنفاذ پیوست که دران شب هرکس بجای خود پای ثبات برقرار داشته از محل خود حرکت نکند و از شبیخون پرحذر بوده هیچ آفریده آواز برنیارد و فغان ندارد *

---

(۱) چنین است در اکثر نسخ ودر بعض نسخه بجایش (آزوق) است *

* بیت *

بفرمود کاتش نسوزند کس * نباید که آید صدای جرس

امر عالي را امتثال نمودند و چون پاسي از شب بگذشت توقتمش خان عزم شبخون ساخت که مگر تفرقه در اردوی همایون انداخت و چون نزدیك رسید کورگه زد و نقاره فرو کوفته برغو برکشیدند و سورن انداختند عساکر گردون مآثر برحسب فرموده اصلا ملتفت ایشان نشدند و از کس آوازي برنیامد ایشان چون اثر تغیري به هیچ وجه احساس نکردند ازان تمکن اندیشناک شدند و یاراي پیش آمدن نداشتند بضرورت بازگشتند و درهمان شب * * نظم *

زراي کج تیره ایباج اغل * بگشت از طریق سعادت بکل
باد بار شد نکبتش راهبر * خطا کرد و بگریخت دوراب‌تر
زبون و زنابود امثال او * چه خیزد بجز سوء احوال او
زجوجي نژادان وفا کس ندید * کسی فرِّ طغرل زکرگس ندید

گفتار در رکوب حضرت صاحب قراني بعزم جنگ سلطاني

روز دیگر که از کمین گاه افق * * نظم *
* شهِ خاور علمها را برافراخت *
* به تیغ روز شب را سر به یند اخت *

* فلک را شد تهي از مهرها طاس *
* مبدل شد لباسِ آل عباس *

صباح روز چهارشنبه لشکر از هردو طرف بجوش و خروش درآمدند * * نظم *

* علمها کشیدند لشکرکشان *
* پدید آمد از روز محشر نشان *
* سپاه از دو جانب صف آراسته *
* زمین آسمان وار برخاسته *
* غریویدنِ کوس گردون شکاف *
* زمین را درافکنده پیچش بناف *
* به تیره برآمد ز درگاه شاه *
* بسر برنهادند گردان کلاه *

صاحب قران سپهر اقتدار پرتو رای آفتاب اشراق برنسق و ترتیب لشکر افکند و هفت قول مرتب ساخته توره انداخت و بهادران را مقدم داشت و پیادگان لشکر چپرها گرفته پیش استادند و امیرزاده محمد سلطان را در قول بزرگ تعیین فرمود و اطراف و جوانب قول را بدلاوران صفدر و صف شکنان دلاور مستحکم گردانید * * نظم *

* برآراست لشکر چو کوهِ بلند *
* به شمشیر و گرز و کمان و کمند *

* سر آهنگ تا ساقه از تیر و تیغ *
* برآورده کوهی ز آهن بمیغ *
* جداگانه از موکب هر گروه *
* حصاری برآورده مانند کوه *

و بنفس مبارک با بیست و هفت قوشون مکمل * * بیت *

همه آلتِ جنگ برداشته * چو دریائی از آهن انباشته

در عقب لشکر باستاد * * شعر *

* نصرت عنان گرفته و اقبال در رکاب *
* وز آسمان رسیده بشارت بفتح باب *

و لشکرِ مخالف نیز در مقابل صفها مرتب ساختند و علمها برافراختند * * بیت *

* ز نیزه نیستان شد آوردگاه *
* بپوشید دیدار خورشید و ماه *
* دو لشکر نگویم که دو کوه قاف *
* رسیدند در جلوه گاهِ مصاف *
* چو دریای هیجا درآمد بجوش *
* ز مردان جنگی برآمد خروش *
* اَجَل فتنه را کارسازي نمود *
* سپه با سپه دستبازي نمود *
* برآمد ز لشکر دِه و دار و گیر *

بپوشید روی هوا پر تیر *

دریں اثنا از طرف میسره شخصی خبر آورد که از میمنه مخالف کونچه اغلن و بیگ یارق اغلن و اقتاد و داود صوفی داماد توقتمش خان و اتورکو با غلبه تمام مقابل میسره لشکر منصور درآمده اند حضرت صاحب قران بتعجیل تمام متوجه ایشان شد و با قوشونهای آراسته حمله کرد ایشان چون صولت عساکر گردون مآثر مشاهده کردند پشت داده رو بگریز نهادند و از جمله بیست و هفت قوشون که با حضرت صاحبقران بودند جمعی در عقب ایشان روان شدند و ایشان چون بقول خود رسیدند بازگشتند و بران جماعت که درپی ایشان رفته بودند حمله آورده بازگردانیدند و بحضرت صاحبقران رسانیدند و بعضی از هر طرف بگریختند و بدین واسطه قوشونات بهم برزده شد و ایشان دلیر گشته پیش راندند و بر حضرت صاحب قران حمله آوردند امیر شیخ نورالدین جان فدای ولی نعمت و توکل بر حضرت عزت عزّ اسمه کرده پیش دشمنان فرود آمد و پنجاه کس با وی فرود آمدند و بزخم تیر جگردوز ایشان را باز داشتند * نظم

بهر تیر کز شست شان شد روان * بپهلو درآمد یکی پهلوان

و محمد آزاد و علی شاه برادر او و توکل باورچی هریک عرابهٔ از عرابهای مخالفان گرفته بیاوردند و هرسه را

در پیش حضرت صاحب قران کامگار بجای چپرها برهم بستند و الله داد با قوشون وفادار اپمدد رسیده او نیز بپهلوی شیخ نورالدین پیاده شده و حسین ملک قوچین نیز با تغمکان برسید و فرود آمد و امیرزیرک جاکو نیز با قوشون خود بیامد و با ایشان موافقت کرد و قوشون قول با توغ و علم رسیده کورگه زدند و برغو کشیده سورن انداختند و استوی نیز با قوشون خود رسیده در عقب قوشون قول فرود آمد * نظم *

* نهیب خروشیدن کوس جنگ *
* ز سر مغز می برد و از روی رنگ *
* نفیر دلیران بر آمد باوج *
* بهر گوشه میرفت خون موج موج *

هرچند لشکر دشمن فوج فوج آمدند و حملهای پیاپی کرده کوششها نمودند بهادران ظفرپناه را که فرود آمده و سوکلامشی کرده تیرمی انداختند از جای نتوانستند جنبانید *

* بیت *

* ز بس قتل و زخم اندران دشت کین *
* تو گفتی که دریای خون شد زمین *
* ز بس کشتگان گرد بر گرد راه *
* چو بازار محشر شده حرب گاه *

خداداد حسینی که قفبل دست چپ بود از کونچه آغان

که قنبل دست راست مخالف بود گذشته از پس پشت افتاد که در مقابل حضرت صاحب قران ایستاده جنگ میکرد درآمده بر ایشان تیرباران کردن گرفت و دران حال امیرزاده محمد سلطان با قوشونهای خاصه آراسته و مکمل بمدد رسید و از دست چپ حضرت صاحب قران درآمده بجنگ مشغول شدند و مجموع بهادران باتفاق حمله آوردند و بیکبار برلشکر مخالف زدند و بزخم شمشیر آبدار و ضرب سنان آتش بار دست راست دشمن را منهزم گردانیدند و امیر حاجی سیف الدین را که قنبل دست راست بود ازان صعب ترحالتی افتاد چه دست چپ مخالف که قنبل ایشان امیرعیسی بی و بخشی خواجه بود غلبه کردند و ازوی گذشته اورا درمیان گرفتند و او نیز دل از جان برداشته با تومان خود فرود آمد و چپرها پیش گرفته و سوکدامشی کرده بمدافعه و مقابله دشمنان دست جلادت برکشادند و چون کوه پای ثبات فشرده کوششهای مردانه نمودند و هرچند سپاه مخالف بمدد یکدیگر میرسیدند و به نیزه و شمشیر و سالیق حمله می آوردند ایشان بزخم تیر همه را باز می گردانیدند *

* بیت *

ترنگ کمان کرده جانها ستوه * فشافش کشان تیر بر هر گروه

تا جهانشاه بهادر با تومان خود از طرفی دیگر درآمد و بر

دشمنان حمله آورده جنگی عظیم درپیوست * * بیت *

* بر آشفته شیران کوپال گیر *
* فرو ریختند از دو سو تیغ و تیر *
* سنان چشمهٔ خون کشاده ز سنگ *
* برو رسته صد بیشه تیر خدنگ *
* خدنگی همه سرخ گل بار او *
* گل خون برآورده از خار او *
* همه باد پایان ز خون چون عقیق *
* شده تا نمد زین بخون در غریق *

و چون آن دو امیر صاحب تدبیر بل دو شیر دشمن شکار کشور گیر پشت اتفاق بتقویت یکدیگر باز داده قنبل دست چپ مخالف را که در مقابل بود منهزم گردانیدند و تمور خواجه آقبوغا نیز دست برد های دلاورانه نموده از میسره مخالف انچه برابر او بود براندند و امیرزاده رستم عمر شیخ با تومان خود برق وار و صاعقه کردار بر اعداء زده و خرمن ثبات ایشان را سوزانیده بگریزانید و دران خرد سالي نام پدر نامدار را زنده گردانید * * شعر *

* ان السري اذا سري فبنفسه *
* وابن السري اذا سري اسراهما *

و یغلی بی بهرین که از مقربان و ایچکیان توقتمش خان بود
با بهادران لشکر خویش پیش راند * * نظم *
ستایید خود را و گفتا منم * هزبری که در جنگ پیل افگنم
پلنگان درم بوسر کوهسار * نهنگان خورم برلب جوی بار
سنانم زپهلو درآید بقاف * گزافی نمي گویم ایلک مصاف
و آواز برآورده عثمان بهادر را بمبارزت طلبید امیر عثمان را
ازان لاف باد انگیز او آتش حمیت زبانه زد و بی توقف *

* بیت *

* چو کوهی روان گشت بر پشت باد *
* عجب بین که بر باد کوه ایستاد *
* در آمد بمیدان چو سیلی بجوش *
* که از کوه در پستي آرد خروش *
* در آمد بناورد چالش کنان *
* بخون مخالف سگالش کنان *

چون عثمان بهادر با قوشون خود بایشان رسید از طرفین
درهم آویختند و بی دریغ شمشیر و گرز و سالیق بر یکدیگر
ریختند * * نظم *

* چنان درهم آویختند آن سپاه *
* که از گرد شد روي گیتي سیاه *
* ز بس قتل روي زمین خون گرفت *

* فلک مانده زان چیره دستي شگفت *

عاقبة الامر از نیروي دولت قاهره عثمان بهادر غالب آمده مخالفان را مقهور گردانیده براند و دیگر امراء و بهادران عساکر گردون مآثر هر کس در محل خود داد مردي و مردانگي دادند و از میامن اقبال صاحب قران بي همال سپاه مخالف را بیکبارگي برهم شکسته همه را متفرق و پریشان ساختند و تو قتمش خان با شاهزادگان جوجي نژاد و امراء و نوینان پشت بهزیمت داده رو بگریز نهادند و بسیاري از لشکریان ایشان کشته شد *

* نظم *

* خدا داد فرصت شهنشاه را *
* هزیمت درافتاد بدخواه را *
* ز دشتي بسي خون و خوي ریختند *
* گرفتند وکشتند و آویختند *
* پر از جوي(۱) خون گشت صحرا و دشت *
* سراسر زمین سونشي لعل گشت *
* بخون غرقه شد مرکبان را نعال *
* تو گفتي مگر در شفق شد هلال *
* چو بر دشمنان شاه شد کامگار *
* شد از خرمي کار او چون نگار *

(۱) در دو نسخه بجای جوي (موج) است *

* فرود آمد از بارهٔ خوش خرام *
* که[1] دید آنچه مقصود بودش بکام *
* بشکر خدا روی برخاک سود *
* که[2] پیروزی از داور پاك بود *
* چو کرد آفرین داور خویش را *
* بسی سیم و زرداد درویش را *

شاهزادگان و امراء و نوینان زانوزده مراسم تهنیت بجای آورده نثارها کردند و حضرت صاحب قران ایشان را کنار گرفته ستایش فرمود و رایت نصرت شعار ازانجا نهضت نموده بفتح و فیروزی روان شد و چون کنار آب قورای مخیم نزول همایون گشت عاطفت پادشاهانه تفقد احوال اعوان دولت نموده امیر شیخ نورالدین را که در جنگ جان سپاری کرده بود بمزید عنایت و تربیت اختصاص بخشید و پایه قدر او را بلند گردانیده اسپ و جامه زردوز و کمر مرصع ارزانی داشت و صدهزار دینار کپکی اولکا فرمود و دیگر امراء و بهادران که آثار شجاعت و جلادت بظهور رسانیده بودند همه را اولکا داده بانواع نوازش خسروانه سرافراز گردانید

گفتار در ایلغار فرمودن حضرت صاحبقران از عقب توقتمش خان

(۱) (۲) هردوجا دربعض نسخ بجای که (چو) دیده شده ٭

صاحب قران گیتي ستان اموال و غنایم که از اندازه
بیرون درین فتح همایون حاصل آمده بود با اغرق بگذاشت
و امیرزاده میرانشاه را که پیشتر از مصاف از اسپ خطا
کرده بود و دست مبارکش آسیب کسری یافته در اغرق
بگذاشت و امیر یادگار برلاس و امیر حاجي سیف الدین
را پیش او بازداشت و لشکر اختیار کرده ایلغار فرمود و
بتکامشي توتمش خان روان گشت و بتعجیل تمام شب و روز
در عقب او مي راند و چون بمعبر آتل رسید که آنرا گذار
تورا تور گویند پسر اروس خان قویرچاق اغلن را که ملازم
حضرت صاحب قران بود و جمعي بهادران اوزبک که در
سلک ملازمان موکب همایون منخرط بودند همراه کرد و اسباب
پادشاهي آماده داشته بخلعت طلادوز و کمر زرین مشرف
گردانید و از آب آتل بگذرانید و خاني الوس جوجي را
باو تفویض فرمود * بیت *

آوردی جهان به تیغ فراز * بسر تازیانه دادی باز
گنج در حضرتش روانه شده * غارت تیغ و تازیانه شده

شاهزاده جوجي نژاد بر حسب فرموده بدانجانب رفت
و بجمع آوردن سپاه پراگنده و ضبط الوس مشغول شد و عساکر
گردون مآثر در پی دشمنان شتافته تا اوکک[1] برفتند و

(۱) در بعض نسخه بجای اوکک (الک) و در بعض (اوکل) است *

بسياري ازيشان را بقتل آوردند و آن روز برگشتگان را ازين طرف ضرب شمشير قاتل بود وازان طرف آب خون خوار آتل بيشتر ايشان را گرفته اسير كردند و اندكي ازيشان بعمدها خود را در آب انداختند و بآن طرف آتل گذشتند و توقتمش خان خاني را با خان و مان وهرچه داشت ازپيدا و پنهان بگذاشت و ازبيم جان با معدودي چند بطرف بولار(۱) بجنگلستان درآمد و از چنگال شيران دشمن شكن امان يافت و لشكر منصور ازين سوي آب تا بآن موضع رفتند كه در يورش اول دشت ازان طرف آب بآنجا رسيده بودند و غارت كرده و آن موضع نزديك است بظلمات وسپاه ظفرپناه اين نوبت نيز بيشتر دشت قبچاق را غارت كردند *   * نظم *

* نچندان غنيمت بخسرو رسيد *
* كه اندازهٔ آيد آن را پديد *
* زسيم وزرو قندز ولعل ودر *
* منازل كران تا كران گشته پر *
* غلامان تغماقي خوب روي *
* كنيزان حوراوش مشك بوي *
* وشاقان موكب روي زود خيز *
* بديدار تازه برفتار تيز *

---

(۱) دربعض نسخه بجاي بولر(بوكز) است *

* مواشي و انواع حيوان بسي *
* شمار جهاني چه داند کسي *

و امیرزاده میرانشاه با امراء که بکنار آب قوراي در اغرق مانده بودند تا اغرق را سر کرده در عقب بیاورند در موضع یولوقلوق از وقلوق بموکب همایون ملحق شدند و چون دران سفر خجسته اثر اکثر شاهزادگان کرام و امراء عظام ظفر آسا ملازم رکاب مغلي بودند ملهم دولت ملاحظه رعایت جانب حزم درخاطر همایون انداخت و فرمان واجب الاذعان بصدور پیوست که امیرزاده پیر محمد عمر شیخ با شش هزار سوار بدارالملک شیراز معاودت نماید و امیر شمس الدین عباس با سه هزار مرد و غیاث الدین ترخان که داخل تومان او بود بدارالسلطنة سمرقند شتابند ایشان بر حسب فرموده روی توجه براه آوردند و چون از دربند گذشته باردبیل رسیدند از تبریز خبر آمد که قرا یوسف ترکمان با غلبه ترکمانان که باز جمع شده اند در حوالي آلهطاق است و عزیمت خوی دارد و امیر شمس الدین عباس و غیاث الدین ترخان برقرار عازم سمرقند شدند و امیرزاده پیر محمد با امراء خود مثل امیر ابوسعید برلاس و بخش و دولت خواجه و توکل بهادر بدر تبریز آمدند و سپاهی که دران حوالي بودند تمام جمع گشتند و امراء شاهزاده میرانشاه که در تبریز مانده بودند بایشان

پیوستند و عرض سپاه دیده روی جلادت بقلع وقمع مخالفان نهادند و چون بخوی رسیدند تیزک وچالیق بالشکر ملحق شدند و درانجا خبرآمد که قراول قرا یوسف در قرادره است امیرزاده جوان بخت ایلغار فرمود وچون سایه وصول موکب کشورکشایش برقرادره افتاد قراول قرا یوسف بگریخت و پیش او رفت که دربند ماهی بود و قرا یوسف را از استماع توجه عساکرگردون مآثر ارکان ثبات و قرار متزلزل شد و روی عجز و اضطرار بصوب هزیمت وفرار آورد و امیرزاده پیرمحمد درعقب او ایلغار فرمود و به بند ماهی راند و ملک عزالدین کرد با لشکرخود دران محل بموکب امیرزاده جوان بخت ملحق شد وشاهزاده مشارالیه امراء ولشکریان را ازعقب قرا یوسف بفرستاد ودوسه منزل ازپی ایشان رفته فرود آمد و امراء تا اونیك برفتند و چون قرا یوسف را نیافتند بازگشتند و امیرزاده پیرمحمد ازانجا مراجعت نموده ازتبریز گذشته بسلطانیه آمد و خانزاده اوراطوی داده خلعت پوشانید وبجانب شیرازروان شد *

گفتار در تاخت فرمودن صاحب قران مظفرلوا دست راست الوس جوجي و ولایت روس را

همت عالي نهمت صاحب قران گیتي ستان که درهر

امری جز بغایت قصوی آن رضا ندادی بعد از شکستن و
راندن توقتمش خان وقتل و قهر سپاه و لشکریان او خواست
که مجموع آن ممالک و ولایت را در حوزه تسخیر و تصرف
آورد و تمام اقوام و احشام آن حدود و نواحی را مقهور
و مستاصل سازد بقصد الوس دست راست جوجی خان
بجانب آب اوزی دران دشت بی پایان روان شد و امیر
عثمان را بقراولی تعین فرمود و اوقلاوز گرفته روی جلادت
براه نهاد و چون بآب اوزی رسید در موضع منکرمن بیگ
یارق اغلن را و بعضی الوس اوزبک که درانجا بودند تالان
کرد و اکثر ایشان را در تحت ضبط آورد چنانچه اندکی یلک(۱)
سواره جان بیرون توانستند برد و باش تیمور اوغلن و اقتاد
گریخته و از آب اوزی گذشته بالوس هرمدای که دشمن
ایشان بودند درآمدند وحال ایشان آنجا از غارت و اسر
بدتر شد و ازانجا تومان اقتاد فرار جسته بروم رفتند و در
صحاری اسریقه ساکن شدند والحالة هذه هنوز آنجا اند
و چون حضرت صاحب قران از آب اوزی باز گشت بسعادت
و اقبال آهنگ روس فرمود عساکر گردون مآثر بیگ یارق
را دگرباره بکنار آب تن درپیچیدند از پیش آب خونخوار
داشتند و از عقب لشکر جرار و بقراسو که از شهرهای روس

(۱) در بعض نسخ بجای یلک (اوزبک) است ه

است رسیده تمام آنرا از اندرون شهر و بیرون غارت کردند
بیگ یارق اغلن بغایت عاجز و بیچاره گشت و از سر ضرورت
و اضطرار اهل و اولاد خود را در چنگال بلا رها کرده با یک
پسر بگریخت و از میان ایشان بیرون رفت و سپاه ظفرپناه
زن و فرزند و متعلقان او را مجموع پیش حضرت صاحب قران
آوردند و آن حضرت جهت ایشان خرگاه و خیام تعین نمود
و انواع رعایت فرمود و از چهار پایان و اقمشه و اجناس
و هرگونه تجملات بسی اسباب ارزاني داشته خوشدل و
آسوده خاطر از عقب بیگ یارق اغلن بفرستاد و امیرزاده
میرانشاه و جهانشاه بهادر و دیگر امراء تومان و هزاره با
لشکریان باز گشته بطرف برنغار الوس جوجي دیگر باره
تاخت کردند و بایشان رسیده بیگ خواجه و دیگر امراء را
با تمام الوس اونقول بقتل و اسر و غارت دمار از روزگار
ایشان برآوردند و شهر سرای[1] و اوروس جوق را نیز غارت
کردند و تمامي الوس و ولایات را در تحت تصرف آوردند
و مال و منال فزون از حد و تخمین وهم و خیال ضمیمه دیگر
غنیمتها گشت و گله و رمه بیحساب گرفتند و زنان و دختران
صاحب جمال اسیر کردند ● نظم ●

● گرفته لشکر سلطان آفاق ●

---

(۱) در بعض نسخه بجاي شهر سراي (از روس) دیده شد ●

* بسی مه پیکران از دشت قبچاق *
* پري وش دختــــرانِ سرو بالا *
* ظریف و چابک و دلبند و رعنا *

حضرت صاحب قران بجانب مسکوکه هم از شهرهای روس است نهضت فرمود و آنجا رسیده سپاه ظفرپناه تمام آن ولایت را از شهر و بیرون بتاختند و مجموع امراء آنجا را منکوب و مخذول ساختند * * بیت *

بنیروي بازوي شمشیر تیز * برآورده از روسیان رستخیز
زبس روسي برهم انداخته * شده دشت و کوهي برافراخته

و غنیمت بسیار بدست لشکریان افتاد * * نظم *

* نه چندان گرانمایه در کار بود *
* که آنرا شمــاري پدیدار بود *
* زرِ کاني و نقــرهٔ زیبقــي *
که مهتاب را داد بي رونقــي *
* ز کتّان و انطــاکي خانه باف *
* زده کوهه برکوهه چــون کوه قاف *
* به خروارها قنــد زِ تیــغ دار *
* سمورِ سیه نیز بیــش از شمــار *
* ز قاقم نه چندان فروبسته بنــد *
* که تقریر آن کرد شاید که چنــد *

* وشق تیغهای شبستان فروز *
* چو خال شب افتاده برروی روز *
* فروزنده سنجاب و روباه لعل *
* همان کره اسپان نادیده نعل *
* جز این مایها نیز بسیار گنج *
* که آید ضمیر از شمارش برنج *

ورای این نفایس و اجناس امیرزاده محمد سلطان نیز جمیع اقوام قبونچی قراول را غارت کرد و دیگر اقوام وطوایف مخالف نیز مثل قوم کوربقا و بیرلان و یورکون و گلچی که از بیم لشکر منصور در بیابان متحیر و سرگردان می گشتند همه را دریافته غارت کردند و اموال و اسباب فراوان غنیمت گرفتند و زنان و فرزندان ایشانرا اسیر کرده بیاوردند * * بیت *

* چه گویم زان پری رویان روسی *
* چو گل آگنده درکتان روسی *

صاحب قران سپهر اقتدار غجرجی گرفته از انجا متوجه طرف یال چمکین شد و چون بحصار آزاق رسید امیرزاده میرانشاه و لشکری که با او بود کنار آب تن گرفته و دشمنان را تاراج کرده درانجا بموکب همایون پیوست و یرلیغ لازم الاتباع نفاذ یافت و در آزاق مسلمانان را از میان غیر ملت جدا

ساخته رها کردند و تمام بی دینان را به تیغ جهاد بگذرانیدند و خانهای ایشان را غارت کرده آتش زدند و مصدوقه کم من قریة اهلکناها بظهور آمد *

گفتار در ایلغار فرمودن حضرت صاحبقران بجانب چرکس

رایت نصرت شعار از انجا نهضت نموده بصوب قوبان روان شد چرکسان علف زارها که میان آزاق و قوبان است سوخته بودند و بدان سبب بسیاری از چهارپایان عساکر منصور دران راه تلف شد و قریب هفت و هشت روز از بی علفی تشویش کشیدند و از آب و گل بسیار گذشته بقوبان رسیدند و چند روزی دران مرحله توقف افتاد حضرت صاحبقران گیتی ستان امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده میرانشاه و امیر جهان شاه و دیگر امراء را بجانب چرکس فرستاد و مبالغه فرمود که هرچند زودتر آن ولایت را تسخیر کرده مراجعت نمایند شاهزادگان و امراء برحسب فرموده ایلغار کردند و بتعجیل تمام بآن ولایت شتافته از میامن تایید آسمانی و فر دولت حضرت صاحب قرانی مجموع الوس چرکس را بدست تسلط و استیلاء تاراج کرده غنایم بسیار گرفتند و بسعادت و اقبال بسلامت ازانجا معاودت نموده بشرف بساط بوس استسعاد یافتند *

گفتار در توجه موکب گردون شکوه بجانب البرزکوه

چون خاطر خطیر صاحب قران جهانگیر از مهمات ولایت روس و چرکس به پرداخت با تمامی عساکر گردون مآثر بصوب البرزکوه بازگشت ودرین اثنا شحنه غیرت و حمیت پادشاهانه بواسطه تهمتی که در واقع حقیقتی نداشت بقتل امیرعثمان عباس فرمان داد و چنان سروری بسبب افساد جمعی مفسدان فتّان از پای درآمد ولا مرد لقضاء الله و رایت کشورکشای به نیت غزا متوجه بوری برده ی و براقن شد که حاکم قوم آس بود ودران طریق جنگلها بود درختان را انداخته و راه ساخته امیر حاجی سیف الدین را با اغرق بگذاشت و بقصد جهاد بالبرزکوه برآمد ودر قلعهای کوه و درهای محکم با مخالفان دین محاربه بسیار کرد ودر جمیع مواقف سپاه ظفرقرین بروفق میعاد وان جندنا لهم الغالبون مظفر آمدند وبسیاری ازان بی دینان را بتیغ جهاد گذرانیده بآتش جهنم و بیس المهاد فرستادند و قلعهای ایشانرا خراب ساختند وغنیمت بی شمار از اموال کفار فتوح روزگار لشکر نصرت شعار گشت و ازانجا مظفر و منصور با مساعي مشکور و غنایم نا محصور بازگشته باردوی همایون نزول فرمود وامیر حاجی سیف الدین که در اغرق

ماندہ بود ترتیب طوی کردہ جشنی خسروانہ برآراست *

* نظم *

* زدہ بارگاهی بریشم طناب *
* ستونش زر و میخش از سیم ناب *
* بگوهر بیاراستہ تخت زر *
* نشستہ برو خسرو تاج ور *
* سران جہان جملہ در پیش گاہ *
* سر افگندہ در سایۂ یک کلاہ *
* کمر در کمر تاجداران دہر *
* بہ پیش جہانجوی پیروز بہر *
* نخستین ز جلاب نوشین سرشت *
* زمین گشت چون حوضہای بہشت *
* نہادند خوان آن گہی بیدریغ *
* گرایندہ شد گرد عنبر بمیغ *
* ز هرنعمتی کاید اندر شمار *
* فرو ریختہ کوهی از هر کنار *
* خورشہای الوان زهر گونہ بیش *
* بخوانہای زرین نہادند پیش *
* چو خوردند چندانکہ آمد پسند *
* ز جام و صراحي کشادند بند *

* مي ناب خوردند با بانگ رود *
* زگردون گذشته صدای سرود *
* یکی هفته از خرمي یافت بهر *
* بر آسود با پهلوانان دهر *
* دگر هفته روزی پسندیده جست *
* کزو فال فیروزي آید درست *
* بفرمود تا کوس بنواختند *
* برفتن علمها بر افراختند *

گفتار در توجه حضرت صاحب قران بقلعه کولا و طاؤس و غیر آن

حضرت صاحب قران باز اغرق را گذاشته از آنجا متوجه
قلعهٔ کولا و طاؤس شد و ایشان نیز از طوایف ساکنان البرز کوه
بودند و سکان آنجا را قلعهای و حصارهای محکم بربالای
کوه بود و راههای بغایت دشوار داشت از بس بلندي
بمرتبه که نگرنده را چشم خیره ماندی وکلاه از سر افتادی
بتخصیص قلعه طاوس که در سیوميین کمر کوهی رفیع واقع بود
چون آشیانه جانوری و ارتفاعش بحدی که تیر پرتاب بآن
نمیرسید عقل تسخیر آن از قبیل محالات مي دانست و وهم
کشودن آن بهیچ وجه تصور نمي توانست صاحب قران کامگار
جماعتي را از قبیله تکریت که در عساکر منصور بودند و ایشان

در کوه روی بحیثیتی چست و چالاک می باشند که هر جا که
نخچیر تواند رفت بروند طلب فرمود و به تفتیش و تفحص
راههای آن قلعه فرمان داد ایشان بر حسب فرموده بجست
و جوی محل بر آمدن و فرود آمدن آن کوه مشغول شدند
و هرچند بگشتند و احتیاط نمودند اصلا طریقی که بآن قلعه
توان رسید نیافتند رای مشکل کشای آن حضرت پرتو اندیشه
بران کار فرو بسته انداخت وبعد از امعان نظر بفرمود تا چند
نردبان بلند بساختند و بر یکدیگر پیوند کردند و بر کمر اولین
نهاده جمعی بهادران ببالا بر آمدند و نردبان را بر کشیده بر
کمر دومین نهادند و ببالا بر آمدند و باز برکشیده بر کمر سیومین
نهادند که قلعه در آنجا بود و آن شیر مردان دلاور دل از جان
بریده و شمشیر کشیده از پی یکدیگر به نردبان بر آمدند
و گروهی دیگر از دلاوران جان باز دست از سر شسته و دل
از جان برداشته در بالای کوه طنابها بر میان بستند و سرهای
طناب بر قله کوه مستحکم گردانیده با تیغهای آبدار آتش
بار تا برابر قلعه فرود آمدند و هر دو گروه باتفاق از زیر و بالا
حمله می آوردند و هرچند که از قلعه تیر و سنگ می انداختند
و بهادران بدرجه شهادت فایز می شدند دیگر دلاوران
دین دار از فر دولت صاحب قران کامگار روی جلادت بآن
کار می نهادند *

* بیت *

* حسن عالم سوز او چندانکه عاشق مي کشد *

* زمرهٔ دیگر بعشق از غیب سربر مي کنند *

اهل قلعه چون آفت سماوی وارضي از فراز و نشیب هابط وصاعد یافتند مضطر و سراسیمه گشتند و بهادران سپاه ظفر پناه آن قلعه را باین نوع مسخر گردانیدند و بسیاري از قوم ارکون که درانجا بودند بقتل آوردند * * نظم *

* روان شد یکی چشمه خون زکوه *

* بفرمان سلطان توران گروه *

* غلط شاه توران و ایران همه *

* که عدلش شبان بود و عالم رمه *

وکولاو طاوس را که سرداران قلعه بودند دستگیر کرده از پای درآوردند ورایت نصرت شعار ازانجا نهضت نموده متوجه قلعه پولاد شد که اوترکو که از عظماء امراء الوس جوجي بود پناه بآنجا برده بود و در اثنای راه در موضع بلقان[1] یک روز توقف نمود دران جا چندان عسل بود که لشکریان هرچند خواستند برداشتند و ازآنجا کوچ کرده بسعادت واقبال روان شد و از برای الزام حجت مکتوبي بپولاد نوشت و مصحوب برادر اوترکو پیش او فرستاد متصل کتابت و رسالت آنکه اوترکو را که آنجا بقو آورده است

---

(١) در دو کتاب بجای بلقان (بلقا) است بی نون *

بفرست و اگر نه با لشکر بی شمار همه شیران دشمن شکار میآیم
و چون مکتوب بپولاد رسید از سر استظهاری که بحصانت حصار
خویش داشت در جواب گفت که قلعه محکم دارم و اسباب
جنگ آماده است و اوترکو پناه بمن آورده تا جان در تن
باشد اورا نسپارم و تا توانم اورا محافظت نموده نگاه دارم
و چون آن جواب بحضرت صاحب قران رسید شعله حمیت
پادشاهانه برافروخت و در راه آن جنگلی سخت بود چنانچه
ازکثرت اشجار و تشابک اغصان باد چابک نهاد ازانجا
افتان و خیزان گذار کردی امر عالی صدور یافت و عساکر
گردون مآثر سه فرسنگ جنگل بریده راه ساختند و رایت
عزم برافراختند چون بدانجا رسیدند قلعه او در دره بود
بغایت سخت و مردم آنجا راه دره را گرفته بودند و دل از
جان برداشته فدائی وار بجنگ مشغول شدند سپاه نصرت
پناه بعد ازکوشش بسیار برایشان ظفر یافتند و قلعه راکشوده
بسیاری ازان گمراهان را بتیغ جهاد بگذرانیدند و اوترکو
گریخته بدرهای کوه البرز بدررفت و لشکر منصور خان ومان
ایشانرا غارت کرده آتش زدند و اولجه بسیار و غنیمت
بیشمار گرفتند درین اثنا شخصي خبر آورد که سه فوج از
مردم بی دین گریخته بکمرکوه برآمده اند و استاده حضرت
صاحب قران متوجه ایشان گشت و عساکر گردون مآثر

جنگ کرده ایشان را بگرفتند و تمام آن دوزخیان را بآتش
بسوختند و از برنغار امیرزاده میرانشاه خبر فرستاد که اوترکو
را درپی کرده ایم و درمیان کوهستان البرز بموضع اباسه
درآمده صاحب قران سپهر اقتدار بسعادت و اقبال سوار شد
و از عقبها و درهای کوه البرز گذشته در اباسه نزول فرمود
و دران محل اوترکو را گرفته و بسته بدرگاه عالم پناه آورده
فرمان جهان مطاع صدور یافت که اورا بند نهاده محبوس
گردانند و لشکر منصور بسیاری از مردم آن نواحي را غارت
کرده در ظل رایت نصرت شعار باز گشتند و باردوي همایون
پیوستند * * بیت *

شکوه سپاهش به تیغ نبــرد * بر آورده از کوه البرز گرد

و صاحب قران کامگار با تمامي عساکر نصرت شعار چند روز
در پاش طاق و حوالي آن توقف فرمود *

گفتار در توجه حضرت صاحب قران باجود بسمسم و قلاع کفار که دران جانب بود

صاحب قران ممالک ستان با عساکر فیروزي نشان
ایلغار کرده متوجه سمسم شد و چون بسعادت و اقبال آنجا
رسید تمامي آن الوس را بفر دولت روز افزون مسخر گردانید
و محمد غیورخان کمر مطاوعت و انقیاد برمیان جان بسته با
ایل خود درپایه سریر اعلی حاضر آمد و بشرف بساط بوس

سرافراز گشته در سلک بندگان درگاه انخراط یافت و جمعی دیگر از اهل ولایت گریخته بودند و پناه بکوه برده و بجایهای سخت در آمده که پیاده به دشواری آنجا توانستی رفت حضرت صاحب قران بنفس مبارک متوجه ایشان شد و بآن کوهها برآمده سپاه ظفرپناه دست جلادت بجنگ برکشادند و مجموع آن قلاع را مسخر گردانیدند و باشارت قهرمان قهرمردمان آنجارا بسته ازکوه بینداختند و دران کوهستان (۱) بسی ولایات را بگرفتند و در تضاعیف آن مواقف بسی محل بود که فرود آمدن ازان نه سواره متمشی میشد و نه پیاده بلکه خود را رها می بایست کرد که لغزیده بشیب آیند و آن خدیو موید دین دار از غایت شغف باحراز فضیلت جهاد بنفس مبارک مرتکب آن اهوال و اخطار میشد * * نظم *

* هزار آفرین از جهان آفرین *
* بران شاه با دانش و داد و دین *
* که قصدی نبودش ز تیغ آختن *
* بجز رایت ملت افراختن *

و در مواضعی که از غایت ارتفاع وهم از عروج بران قاصر آمدی بقوت دولت جهانگیر و حسن رای و تدبیر مخالفان را مقهور و اسیر کرد و قلعها را بحیز تسخیر درآورد و یک دو

(۱) در دو کتاب بجای کوهستان (کوهسار) است *

روز آتش قهر چنان برافروخت که تر و خشک آن درهم سوخت و مجموع کلیساها و بتخانهای ایشان را خراب و ویران گردانید و از آنجا فرود آمده دامن کوه اوهر را تاخت فرمود و لشکریانرا غنیمت بسیار بدست افتاد و از آنجا باز گشته بجانب بیش کنت روان شد و آن ولایت را بانوار عدل و احسان و آثار مکرمت و امتنان آذین بست و اهالي آن مواضع که پیشتر از ین آمده بودند و انقیاد نموده سیورغال یافتند و ملحوظ نظر عنایت گشته از خوف و هراس ایمن شدند و فرمان قضا جریان بنفاذ پیوست که لشکریان اصلا متعرض ایشان نشوند و بکم و بیش زیان نرسانند تا عالمیان را معلوم گردد که هرچه از نیك و بد بمردم میرسد جزا و سزای اعمال و افعال ایشان است چنانچه از فحوای نص من عمل صالحا فلنفسه و من اساء فعلیها مستفاد میشود و حضرت صاحب قران از آنجا گذشته بر ولایت جوتور قزاق تاخت آورد و مجاهدان سپاه ظفر پناه تمام گمراهان که دران کوههای بزرگ نشست داشتند طعمه تیغ فساد سوز گردانیده ایل جوتور قزاق را تاراج کردند و اموال و غنایم بسیار در حیز حصول آمد و عسل فراوان نیز برداشتند و از آنجا بموضع بوغازقم رسیده دران محل قشلاق فرمود و تمامي اهالي ولایت ممقتو و قازي قوموق از سرافغان

و مطاوعت بپای انقیاد و متابعت بدرگاه عالم پناه آمدند و مراسم بندگي و طاعت گزاري بجای آورده بعنایت و عاطفت پادشاهانه سرافراز گشتند و درمیان جزایر بسی مواضع بود که مردم آنجا بر آب اعتماد کرده آنرا حصار خود ساخته بودند و در اظهار شعار خدمتگاري و فرمان برداري تهاون و تقصیر مي نمودند و ایشان را بالیق جیان مي گفتند یعني ماهي گیران حضرت صاحب قران جهت استیصال ایشان جمعي را بایلغار فرستاد و چون زمستان بود و آبها مقدار دو گز و زیادت یخ بسته * بیت *

* بفرمان شه بر سر آب گیر *
* ز پشت (۱) کمانها روان گشت تیر *
* ز پرنده پیکان بران روی یخ *
* تبه شد سپاهي چو مور و ملخ *

دلاوران بر روی یخ گذشته تمامي آن جزایر را بتاختند و در حوزهٔ تسخیر و تصرف آورده ایشانرا یغا رئیدند و اسیر گرفتند و مظفر و منصور مراجعت نموده بمعسکر همایون پیوستند *

گفتار در تاخت فرمودن حضرت صاحبقران مظفرلوا حاجي ترخان و سرای را

چون عمر تابان از بندگان حضرت صاحب قران که بر

(۱) در بعض نسخ بجای پشت (شست) معاینه افتاد *

حسب فرمان بضبط حاجي ترخان مشغول بود از محمدی
کلان تر آنجا آثار مخالفت تفرّس نمود و صورت حال عرضه
داشت پایه سریر اعلی گردانید رای عالي تخریب و استیصال
حاجي ترخان وسرای را وجهۀ همت بلند جناب ساخته در
اغرق امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده میرانشاه و امیر
حاجي سیف الدین و دیگر امراء را بگذاشت وبنفس مبارک
ایلغار فرمود و آن زمستان بغایت سرد بود و برف بسیار *

* نظم *

* تاب سرما که برد ز آتش تاب *
* آب را تیـــغ و تیــغ را گرداب *
* کوه قاقم زمیـــن حواصل پوش *
* چرخ سنجـــاب درکشیــــده بدوش *

عساکر گردون مآثر برف کوفته روان شدند و حاجي ترخان
بر کنار آب آتل واقع است حصار او را متصل بآب از کنار آن
نهر کشیده اند تا باز بآب رسیده چنانچه از یک جانب شهر آب
بجای حصار است و چون زمستان درانجا یخ بنوعی مي بندد
که سطح آب حکم بسیط خاک میگیرد برلب آب از پارهای
یخ بجای خشت و گل دیواری بنیاد مي نهند و شب هنگام
آب بران مي پاشند تا مجموع برهم بسته یک لخت میشود
و باین طریقه بلند ساخته حصار شهر را بآن دیوار یکپاره از یخ

مکمل میگردانند و دروازه می نشانند والحق این وضعی غریب است ازین جهت ثبت افتاد القصه حضرت صاحبقران چون بنزدیك حاجي ترخان رسید صبح گاهی با اندک نفری از خواص پیش از سپاه بحاجي ترخان راند و محمدي حاکم آنجا بضرورت باستقبال بیرون آمد و آن حضرت اورا با امیرزاده پیر محمد و امیرجهانشاه و امیرشیخ نورالدین و تمور خواجه آقبوغا بالشکری بطرف سرای فرستاد و حضرت صاحب قران بحاجي ترخان درآمد و بعد از حوالهٔ مال اماني و تحصیل آن هرچه درانجا بود از صامت و ناطق عرضهٔ تاراج گشت و شاهزاده مشارالیه با امراء از آب آتل بر روی یخ بگذشتند و برحسب فرمان محمدي را بزیر یخ فرستادند و طعمهٔ ماهیان شد و سپاه ظفرپناه سرای را بگرفتند و آتش زده بسوختند و احشام و صحرانشینان آن نواحي را مجموع غارت کرده براندند و بیاوردند و خراب کردن سراي انتقام جسارتی بود که لشکر دشت در تخریب زنجیر سرای نموده بودند چه در زمانی که حضرت صاحبقران بتسخیر فارس و عراق مشغول بود ایشان ماوراء النهررا خالي یافته تاخت کردند و سرای قزان سلطان خانرا که بزنجیر سراي مشهوراست خراب کردند لاجرم سرای بدین گونه زیروزبر گشت * مصرع *

* کلوخ انداز را پاداش سنگ است *

و تمام اهالی حاجی ترخان را کوچانیده شهر را آتش زدند و شاه عالم پناه با سپاه بقشلاق معاودت نمود و چون بواسطه شدت سرما و سورت برودت هوا ضعف و فتور بحال لشکر منصور راه یافته بود و بیشتر چهارپایان ایشان تلف شده و تنگی و غلا بمرتبه رسیده که یکمن ارزن به هفتاد دینار کپکی و یک کله گاو بصد دینار و یک سر گوسفند بدویست و پنجاه دینار یافت نمیشد مرحمت پادشاهانه غنایم حاجی ترخان و سرای را از غلات و اموال و انواع فتوحات که آورده بودند بر لشکریان ارزانی داشت و تواچیان بر ایشان قسمت کردند و بعضی پیادگان سوار شدند * * بیت *

چو دریای رحمت درآمد بموج * سر حال لشکر برآمد باوج

گفتار در مراجعت فرمودن حضرت صاحب قران بی همال از دشت قبچاق و بلاد شمال

چون تمام ممالک دشت خزر و دست راست و دست چپ الوس جوجی و سایر بلاد شمال بحوزه تسخیر و تصرف درآمد و عساکر گردون مآثر بلاد و مواضع آن قطر و نواحی را از اولک[1] و ماجر و روس و چرکس و باشقرد و مکس و بال جیمکین

(۱) در دو نسخه بجای اولک (اوکک) و در بعضی (اوکل) و در بعض (اوکاک) دیده شد *

وقرم و ازاق و قوپان والان با مجموع توابع ضمایم آن تاخت
کرده آثار کمال تسلط و استیلاء بظهور رسانیدند و ازده شمقان
آنچه زنده مانده بودند آواره و سرگردان و متفرق و بی
خان و مان گشتند حضرت صاحب قران گیتی ستان در اوایل
بهار سنه (ثمان و تسعین و سبعمایة) موافق سچقان ئیل از قشلاق
یوغازقم بسعادت و اقبال نهضت فرموده بصوب دربند
و آذربیجان روان شد * * بیت *
سران سپه رایت افراختند * روا رو بعالم در انداختند
تو گفتی که گیتی کران تا کران * بجوش آمد از عزم صاحبقران
ز لشکر که عرضش بفرسنگ بود * بیابان به نخچیر بر تنگ بود
و چون از آب ترك بر روی یخ عبور نموده بموضع ترقی
رسیدند صاحب قران کامگار از اغرق جدا شده لشکر ظفر قرین
را ترتیب داد و به نیت غزا متوجه اشکوچه شد و بعد از
وصول سپاه نصرت پناه اشکوچه را درمیان گرفته فرود آمدند
و لشکریان باطراف و جوانب بغارت و تاراج شتافتند درین
اثنا شوقلی از قازی قوموق و اوهر با سه هزار مرد بمدد اهل
اشکوچه می آمدند با آنکه ایشانرا پیش ازین عادت بود
که پیوسته با کفار آن مواضع غزا کردندی قراول دست
راست از آمدن ایشان خبر یافت و بعز عرض همایون رسانید
حضرت صاحب قران * * بیت *

درآمد بزین چون یکی اژدها * سر بارگي کرده بروی رها
نه اسپی عقابي برانگیخته * نه تیغی نهنگي درآویخته
و با پانصد سوار مکمل گزیده پیش ایشان باز رفت و ایشان
درپس پشته فرود آمده بودند و اسپان بعلف رها کرده
آنحضرت بنفس مبارک تنها ببالای پشته برآمده احتیاط
فرمود و بتعجیل فرود آمده سپاه ظفرپناه را آگاهي داد
دلاوران برایشان تاختند و بیشتررا به تیغ گذرانیده بنیاد
شان برانداختند و مبشر(۱) بهادر بشوقل رسید و او از بیم جان
بکوهی برآمد دلاور نامدار بیک(۲) چوبهٔ تیر دشمن شکار او را
ازان بالا بغلطانید * * بیت *

* چنانش دودر کرد پیکان تیـــز *
* که کرد از قفس مرغ جانش گریز *

سرش بخنجرکین بریده بحضرت صاحب قران آورد * بیت *
هر سر که ازو بتافت گردن * آورد برش زمانه بی تن
و بعضي را از یشان دستگیر کرده زنده بیاوردند صاحب
قران کامیاب بزبان عتاب از ایشان سوال فرمود که شما پیش

(۱) در دو کتاب بجای - و مبشر بهادر بشوقل رسید - (مصراع * مبشر بهادر بشوقل رسید *) (۲) همچنین دران دو کتاب بجای بیك چوبهٔ تیر دشمن شکار - (مصراع * بیك چوبهٔ تیر دشمن شکار *) دیده شد *

ازین بشعار اسلام مشرف شده دایما با کفار محاربه میگردید
اکنون چه شد که ازان برگشته بمعاونت ایشان می آمدید
مجموع بخطای خود معترف شدند وبیدی کارِ خود اقرار
نمودند وزبان مسکنت وانکسار باعتذار واستغفار بر کشاده
زنهار خواستند مراحم پادشاهانه شامل حال ایشان گشت
و رقم عفو بر جرایم جرایم شان کشیده همه را بخلعت و انعام
نوازش فرموده و رخصت داد که بمحل خود باز گردند و
کلانتران و بزرگان خود را پیغام رسانند که اگر در راه دین
صادق دم و ثابت قدم اند بی توقف بیایند و از فعل قبیح
خود انابت نمایند تا همه را بعنایت و تربیت سرافراز
گردانیده ولایت برشما مقرر داریم و چون حضرت صاحب
قران بمعسکر ظفرقرین معاودت فرمود عساکر گردون مآثر
اشکوجه را به نیروی دولت قاهره بگرفتند و تمام آن بی
دینان را به تیغ جهاد بگذرانیدند و از کشته پشتها ساختند و
مجموع ولایتش را تاخت کردند درین اثنا کلانتران قازی
قوموق واوهر باقضات و اکابر آنجا بدرگاه عالم پناه آمدند
و بزلت و گناهِ خود اعتراف نموده به تمهید معذرت و انابت
مشغول شدند و مراسم بندگی و وظایف خدمتگاری بجای
آوردند حضرت صاحب قران زلال عفو را بشستن نقوش
سیئاتِ ایشان افاضت فرموده پرتو نیر عاطفت خسروانه

بر احوال همه انداخت و بانواع عوارف و عواطف از خلعت های فاخر و جامهای زربفت و کمر و شمشیر زر و اسپان تازی بنواخت و نصیحت فرمود که برقرار سابق باید که همواره با مخالفان دین غزا کنید و در تقویت اسلام شمشیر انتقام از نیام کشیده دارید و نص قاطع وجاهدوا فی سبیل الله نصب العین ضمیر داشته و فحوای اقتلوهم حیث ثقفتموهم را بر لوح خاطر نگاشته بهیچ حال از احراز آن فضیلت تغافل و تکاسل روا ندارید و ولایت بر ایشان مقرر داشته یرلیغها داده و باز گردانید و از آنجا بسعادت و اقبال نهضت فرموده روی توجه بقلعه نرکس آورد و بعد از وصول آنرا بجنگ مسخر گردانیده لشکریان نصرت نشان گمراهان آنجارا طعمهٔ شمشیر غزا ساختند و قلعه را غارتیده با زمین هموار کردند و از بی دینان گروهی انبوه بکمرها و غارهای کوه در آمده بودند و بسوراخها و شکافها که درمیان جای کوههای بلند بود پناه برده صاحب قران کامگار عنان همت و اقتدار بجانب استیصال ایشان معطوف داشت و بقلع و قمع ایشان فرمان داد جمعی دلاوران جانباز با آهیه و ساز جنگ * * مصراع *

* همه شیرافگن و نهنگ آهنگ *

در صندوقها نشستند و ایشانرا از بالای کوهها تا برابر کمرها و سوراخها که آن گمراهان درآنجا تحصن داشتند فرو گذاشتند

و بزخم نیزه و تیر دمار از روزگار آن مخاذیل و مدابیر بر آوردند و بهمین طریق مجموع بی دینان که به بلند جایهای منیع متحصن شده بودند همه را مسخر گردانیدند و اموال و اسباب ایشان را قلیل و کثیر و جلیل و حقیر بغارتیدند فقطع دابر القوم الذین ظلموا الحمد لله رب العالمین و حصار میکا و حصار بالو و حصار درکلو را نیز بقهر و غلبه بگشادند و با زمین هموار ساخته بود و نابودش بباد نهب و تاراج بر دادند و ازانجا باقبال و سعادت سالم و غانم با غرق همایون معاودت نمودند اجر جزیل جهاد در دیوان مثوبات مثبت و سپاه ظفر پناه از کثرت غنیمت در عین غنا و ثروت و چون تمامی قلاع و ولایات پشت البرزکوه که بجانب شمال داشت بعون تایید آسمانی و فر اقبال صاحب قرانی بحوزه تسخیر در آمد و از خبث وجود کفار و مخالفان دین پاک شد رایت نصرت آیت بفتح و فیروزی روان گشت * نظم *

در آمد بزین شاه گیتی نورد * زهامون بگردون برآورد گرد

درای شتر خواست از کوچ گاه * سر آهنگ لشکر در آمد براه

گلوی هوا درکشید ای شگفت * بضیق النفس کام گیتی گرفت

ز رنگین علمهای گوهر نگار * همه روی صحرا شده نوبهار

عساکر فیروزی شعار شادمان و بختیار هریک را پنج شش

سروقد گلعذار در کنار و غفسایم بسیار فتوح روزگار بعوا بها میرفتند * * بیت *

همه شادی کنان و باده گسار * نقد مقصود شان تمام عیار

و مجموع اهالی ولایت زره گران موکب همایون را بقدم اطاعت و انقیاد استقبال نمودند و زره و جوشن بسیار پیشکش کردند و عاطفت خسروانه ایشان را بصنوف نوازش اختصاص بخشید و ایل قیتاغ نیز مطیع شده امان جستند و مرحمت بی دریغ شامل حال ایشان نیز گشت و صاحب قران گیتی ستان درضمان عون و عنایت رحیم رحمان از دربند با کو عبور نموده بعمارت واستحکام قلعهٔ آنجا امر فرمود و برحسب فرموده کاربند شدند و طنطنه بشارت مراجعت حضرت صاحب قران درجهان افتاد * * نظم *

بهر شهری از شادی فتح شاه * بشارت بران بر گرفتند راه

بشکرانه رایت برافراختند * بهر کشوری جشنها ساختند

و والی شروانات شیخ ابراهیم که درین سفر ملازم رکاب همایون بود چند روز پیشتر رخصت خواسته بشابران آمده بود و به ترتیب و تهیه اسباب ترغو و ساوری مشغول شده و چون رایت ظفرپیکر آنجا رسید باقامت رسم ساوری وظایف خدمتگاری بتقدیم رسانید و حضرت صاحب قران ازانجا نهضت فرموده بعد ازطی منازل از شماخی گذشته

لب آب کر مخیم نزول فرخنده گشت * * بیت *

* سرا پردهٔ شاه گیتی پناه *

* کشیدند بر اوج خورشید و ماه *

و دران محل شیخ ابراهیم طوی مناسب ترتیب کرد و پیشکشهای فراخور کشید و مراسم نیکوبندگی چنانکه پیوسته وار آن سعادتمند دولت یار بود اقامت نمود لاجرم عواطف پادشاهانه اورا بانعامات بیکرانه مخصوص فرمود و بخلعت خاص و کمر مرصع بلند پایه و سرافراز گردانید و اعیان خواص و نزدیکانش را نیز بخلعتهای فراخور بنواخت و شروانات را با توابع برقرار برو مقرر داشت و فرمود که دربند را نیکو محافظت نموده از سرحد با خبر باشد و صاحب قران جهان ستان ممالک بخش چند روز دران محل دل فروز بعیش و کامرانی و عشرت و شادمانی گذرانیده ازانجا بسعادت و اقبال ارتحال فرمود و از آب کر گذشته موضع آق تام مضرب خیام نزول همایون گشت *

گفتار در فرستادن حضرت صاحب قران موفق امیرزاده میرانشاه را بضبط آذربیجان و محاصره قلعه النجق

حضرت صاحبقران تختگاه آذربیجان و حکومت آن

ممالك ازدربند باكو تا بغداد و از همدان تا روم بامیرزاده میرانشاه تفویض فرموده بود چنانچه سبق ذکر یافت وکس رفته بود که متعلقان شاهزاده مشارالیه که درخراسان مانده بودند با کوچ تمام امراء و لشکریانش بآذربیجان نقل کنند درین وقت فرمان اعلی بنفاذ پیوست که شاهزاده بضبط آن ممالک قیام نماید و قلعه النجق را نیز محاصره کند شاهزاده جوان بخت برحسب فرموده عازم شد و صاحبقران کامگار او را برسم وداع کنارگرفت و بانواع نوازش فرموده روان ساخت و امیرزاده رستم و جهانشاه بهادر را با لشکر همراه او گردانید و فرمود که بمحاصره قلعه النجق مشغول شوند وکوچ امراء شاهزاده و لشکریانش که طلب داشته بودند رسیده دست راست سپاهش قراباغ ونخجوان تا باونیک یورت ساختند و دست چپ سوق بلاق و درگزین تا بهمدان فرو گرفتند *

ذکر فتح قلعه سیرجان و واقعه یزد و مخالفت بهاول مخذول در نهاوند

دران وقت که صاحبقران ممالک ستان با عساکر گردون مآثر در دشت قبچاق و اقصاي بلاد شمال بدفع و استیصال مخالفان اشتغال داشت قلعه سیرجان که سه سال

متصل سپاه کشورستان بتخصیص شاه شاهان با لشکر سیستان آن را محاصره می کردند و مخالفان چنان به تنگ آمده بودند که بجز گودرز کوتوال با شش کس خراب و بد حال کسی زنده نمانده بضرورت و اضطرار قلعه بسپردند و گودرز بغرامت عصیان و طغیان جان بتیغ بران سپرد و چون دران یورش تموک قوجین که آن حضرت داروغگي و ضبط یزد باو تفویض فرموده بود ملازم معسکر همایون بود یکی را از نوکران خود بمحافظت آنجا باز داشته بود و چون مدت یورش فرخنده متمادي شد سلطان محمد پسر ابو سعید طبسي و بعضی خراسانیان که از بقیه سپاه مظفریان در یزد مانده بودند بخیال فاسد وسودای محال که از وساوس شیطان در دماغ جهل و نادانی ایشان افتاد با یکدیگر اتفاق نموده یاغي شدند و گماشته تموک را بقتل آوردند و از بزرگان و متعینان یزد جمعی را بکشتند و بعضی بگریختند و دران هنگام مال دوساله آن ولایت نقد کرده درخانه قابض اموال دیوانی نهاده بود و جهت مهد اعلی سرایملک خانم چند خروار قماش دریزد خریده بودند و هنوز نقل نکرده آن بی باکان نقود و اقمشه را تصرف نمودند و مجموع دوزندگان شهر را جمع آورده قبای بسیار بدوزانیدند و هر بی سروپا که دست از جان شسته با ایشان همداستان شد اورا جامه

پوشانیدند و زرداده و باندک فرصتی بسی ارذال و جهال از اشرار الناس و قطاع الطریق آنجا جمع آمدند *

* بیت *

پراگنده چند را گرد کرد * که از آب دریا برآرند گرد

و امیرزاده پیرمحمد عمرشیخ از شیراز با لشکر متوجه اطفاء نایره آن فتنه گشت و سایر داروغگان آن حوالی و نواحي چون اصفهان و کرمان و قهستان و خراسان با مردم خود و چریک آن مواضع روی توجه بیزد نهادند و در ظاهر یزد کثرتي تمام مجتمع شده شهررا محاصره کردند و بجنگ مشغول شدند و چون این معني بمسامع علیه حضرت صاحب قران رسید فرمان اعلی صادر شد که امیرزاده پیرمحمد جهان گیر با تمور خواجه آقبوغا و دیگر امراء و لشکریان روانه آن طرف گردند و چون بدان حوالي رسند بنابر آنکه در حوالي یزد علف زاري که داد چهارپایان چنان لشکری تواند داد نیست لشکریان اسپان را در ییلاق کوشک زرو ولایت اصفهان گذاشته پیاده بیزد روند و بمحاصره اشتغال نمایند شاهزادگان و امراء با متثال امر مبادرت نمودند و چون از اصفهان گذشته بیزد رسیدند شهررا مرکزوار احاطه کرده فرود آمدند و هرروز دو نوبت بالغدو والآصال بمحاربه و قتال اشتغال مي نمودند و هم دران هنگام که صاحب قران گردون غلام

بجانب دشت بود امیر مزید برلاس که مردی اصیل نیکو
سیرت و کاردانی شجاع پاک سریرت بود برحسب تفویض
آنحضرت والی نهاوند بود بضبط آنجا مشغول و نوکری داشت
بهلول نام مفسدی شریر نهاد نکوهیده فرجام از خبث طبیعت
برکفران نعمت اقدام نمود و امیر مزید را بمکر و حیله هلاک
گردانید و نهاوند را بدست فرو گرفته اسباب مدافعه و جدال
را آماده داشت * نظم *

* بتسویل نفس و فریب هوا *
* غروری بخود راه داد از خطا *
* سگ کیست روباه ریزیده چنگ *
* که در بیشهٔ شیر سازد درنگ *

و چون حضرت صاحب قران بسعادت و اقبال باردبیل رسید
امیر شیخ نورالدین را بجهت ضبط اموال فارس بشیراز فرستاد
و چون او بشیراز رسید امیر سونجک ازانجا متوجه اردوی
همایون شد و موکب ظفر قرین از اردبیل نهضت نموده در
کنف تایید الهی روان شد و چون منازل و مراحل قطع کرده
بسلطانیه نزول فرمود عاطفت پادشاهانه پرتو ترحم بر حال
سلطان عیسی حاکم ماردین انداخت که از قریب سه سال
بازدرانجا مقید و محبوس بود و اورا از بند خلاص فرموده
بخلعت عفو و مرحمت سرافراز گردانید و حکومت ماردین

بد و مسلم داشت و یرلیغ عالم مطاع ارزانی داشت و او با امراء عهد کرد که مدت العمر از جادهٔ انقیاد و خدمتکاری انحراف نجوید و بهرجانب که رایت نصرت شعار توجه نماید ظفرکردار ملازم باشد و در هیچ حال یک سرموی در وظایف خدمت و نیکوبندگی تقصیر و تهاون جایز ندارد و پیمان را بایمان موکد گردانیده بجانب ماردین روان شد و فرمان اعلی بنفاذ پیوست که امیرزاده سلطان حسین و خداداد حسینی با دیگرامراء و لشکریان بایلغار متوجه نهاوند شوند و بتسخیر آنجا قیام نموده بهلول مخذول را سزای کفران نعمت و بدکرداری در کنار روزگارنهند ایشان بر حسب فرمان بایلغار روان شدند و موکب گیتی ستان از سلطانیه متوجه همدان گشت و چون ایشان بنهاوند رسیدند کورگه زده و برغو کشیده سورن انداختند و قلعه را محاصره کرده بعد از کوشش بسیار مسخر گردانیدند و مجموع باغیان را بتیغ انتقام بگذرانیدند و بهلول کافر نعمت را گرفته بآتش بسوختند و بعد از وصول خبراین فتح بمسامع جلال حکم لازم الاتباع صادر شد که ایشان بطرف تستر توجه نمایند و تمام قطاع الطریق لرستان را قلع و قمع کرده آتش فساد آن خاکساران بادپیما را بآب تیغ دشمن سوز بکلی فرو نشانند و کناره ساحل گرفته مجموع آن برو بحر را تا باقصای هرمز در تحت ضبط آورند و بفتح

و فیروزی مراجعت کنند ایشان با متثال امر مبادرت نموده
از نهاوند روان گشتند و چون رایت نصرت شعار محفوف
بعون و عنایت آفریدگار بهمدان رسید دران جلگای فرح و من
آیین سراپردهٔ ابهت و تمکین پیرامن بسیط زمین درکشیدند
و قبه بارگاه عظمت و جلال از اوج افلاک و ذروه سماک
بگذرانیدند و دران مکان سعادت نشان حضرت صاحب قران
ماه مبارک رمضان رابطاعت و عبادت ذوالمنن و اقامت
وظایف صیام و قیام و هرگونه فرایض و سنن بگذرانید *

گفتار در فرستادن حضرت صاحب قران امیرزاده محمد سلطان را بجانب هرمز جهت ضبط آن ولایت باتمام توابع و لواحق آن

چون تباشیر صبح عید از افق بخت سعید طالع شد و انوار
بهجت و آثار مسرت و استبشار بر بشرهٔ روزگار ساطع گشت
صاحب قران دین پرور باداء صلوات و افاضت صدقات
و اشاعت صنوف خیرات و مبرات قیام فرمود و بعد از تقدیم
مراسم جشن عید امیرزاده محمد سلطان را روانه جانب شیراز
گردانید و امیر حاجی سیف الدین را امیر جلال حمید و امیر
شاه ملک و ارغون شاه اختاجی و دیگر امراء تومان و هزاره

را ملازم او ساخت تا بضبط و نسق آن مملکت قیام نموده هرمز
و تمام بلاد سواحل را مستخلص گردانند همگنان برحسب فرمان
روان شدند و درین اثنا خبر فتح یزد رسید و صورت حال چنان
بود که چون مدت محاصره متمادي شد خلق شهر از بی
قوتی چنان بتنگ آمدند که با وجود آنکه هرچه مي یافتند
از مرده و مردار و غیر آن میخوردند قریب سي هزار کس
بزعم عامه آنجا بگرسنگي هلاک شدند و آن بی باکان ناپاک
را نیز که آتش آن فتنه برافروخته بودند قوت نماند و از زیر
خندق شهر نقبی کنده بیرون رفتند که بگریزند سپاه ظفر پناه
آگاه گشته درپی ایشان کردند و پسر ابوسعید طبسي که مقدم
آن یاغیان بدکردار بود در حوالي مهریجرد کشته شد و تمام
مفسدان که باتفاق با او طریق بغي و عدوان سپرده بودند
بعضی را بشمشیر بگذرانیدند و بعضی را بآتش بسوختند و
چون رای عالم آرای حضرت صاحب قران که مطرح انوار
الهامات رباني بود اطلاع داشت بر آنکه اهالي آن ولایت
مردم مسکین اند و دران واقعه که روی نمود ایشان را
اختیاری نبود مرحمت ارزاني فرموده بود که چون شهر مسخر
شود باید که غارت نکنند و اماني نطلبند برحسب فرموده
هنگام فتح امراء بر دروازها باستادند و تمولک قوجین را
که داروغهٔ آنجا بود با نوکرانش باندرون شهر فرستادند و

لشکریان را نگذاشتند که بشهر درآیند و متعرض مردم شوند و از میامن مراحم آن پادشاه دین پرور مسکین نواز هیچ آفریده اهل آن دیار را نه از جهت امانی و نه از جهت مال دو ساله که درانجا تلف شده بود باز خواستی نکرد و پرسشی نفمود وبا آنکه یزد از بیداد آن بدفعلان چنان خراب شده بود که در شهر هیچ دکان درنداشت و بیشتر خانها از فوت ساکنان غیرمسکون مانده بود باندک زمانی چنان شد که بسیاری ازاول خوشتر وآبادان تربود * * بیت *

* شه چو عادل بود زقحط منال *

* عدل سلطان به از فراخی سال *

و چون خبرفتح یزد بپایه سریراعلی رسید فرمان همایون نافذ گشت که شاهزادگان معاودت نمایند و لشکریان را رخصت دهند که بخانهای خود روند برحسب فرموده امیرزاده پیرمحمد جهانگیر براه خراسان بازگشته متوجه قندز وبقلان شد و امیرزاده پیرمحمد عمرشیخ متوجه درگاه عالم پناه گشت و عساکر منصور هرکس روی فراغت بخانهای خود نهادند *

گفتار درمراجعت صاحب قران برجیس قدر بهرام قهر بجانب ماوراء النهر

صاحب قران گیتی ستان درتابستان سیچقان ییل بروز

دوشنبه یازدهم شوال سنه (ثمان و تسعین و سبعمایة) بمبارکي و طالع سعد از همدان نهضت فرمود و عنان عزیمت همایون را بصوب سمرقند معطوف داشته در مرغزاری نزه دلکش فرود آمد وکس فرستاد تا امیرجهان شاه محاصرهٔ قلعهٔ النجق را بسلطان سنجر حاجي سیف الدین و لشکریان امیرزاده میرانشاه بازگذارد و درعقب امیرزاده محمد سلطان متوجه صوب فارس گردد و همان روز بآهنگ شکار فرمان داد ارکان دولت و ملازمان حضرت جرگه انداخته برتمامي آن صحاري محیط شدند روز دیگر که خسرو سیّارگان برسبز خنگ آسمان سوار گشته رمهٔ نجوم چون نخچیر وحشي برمیدند صاحب قران گیتي ستان بسعادت و اقبال سوار شده نشاط شکار فرمود * مصراع *

* که هم صید خوش بود و هم صیدگاه *

وبعد ازفراغ از شکار عبد الملک قراقان را که ازالنجق آمده بود بازفرستاد که امیرزاده رستم را طلب دارد و چون بسلطانیه آمد امیرزاده مشارالیه عزیمت نموده بود و بآنجا رسیده عبد الملک برحسب فرمان ملازم شد و بی توقف روان گشتند و مراحم حضرت صاحب قران لشکر نصرت قرین را اجازت انصراف داد و از اغرق جدا شده بتعجیل تمام و سعادت بردوام روان گشت و سه منزل و چهار منزل را یکی کرده

بشتاب میراند * * نظم *

* سمندش در شتاب آهنگ بیشی *
* فلک را هفت میدان داد بیشــــی *
* جهت شش طاق او برد وش کرده *
* فلک نه حلقـــه زو درگوش کرده *

و چون موضع ورامین از وصول موکب فتح آیین غیرت چرخ برین گشت امیرزاده رستم بسعادت بساط بوس فایز شد و بموجب اشارت علیه متوجه جانب شیراز گشت تا با میرزاده محمد سلطان پیوندد و حضرت صاحب قران در حین مراجعت از دشت قبچاق سکزک تواجي را بسمرقند پیش امیر زاده شاهرخ فرستاده بود که امیرزاده ابا بکررا با جمعي از ابنای امراء مثل رستم طغي بوغا برلاس و پیرعلي پسر حاجي محمود شاه یسوري و پنج هزارسوار از لشکر که مانده اند روانه اردو سازد و درین ولا چون رایت کشورکشا به بسطام رسید امیرزاده ابا بکر بموکب همایون پیوست و بعز بساط بوس استسعاد یافت عاطفت پادشاهانه شاهزاده را نوازش نموده صد هزارد یغارکپکي انعام فرمود و اسپ کمیت طهرتني که پیکر کوه گران باسرعت باد وزان جمع داشت باو داد ونوکرانش را نیز بصنوف انعامات اختصاص بخشید وبه تبریزپیش پدرش امیرزاده میرانشاه فرستاد و خود

بسعادت و اقبال بکران استعجال بصوب مستقر سریر سلطنت
و جلال روان داشت و بهر ولایت که میرسید امراء و سرداران
آنجا مراسم بندگی بتقدیم رسانیده ساوری می آوردند
و پیشکشهای لایق می کشیدند و چون در کنف حفظ ذوالجلال
بسعادت و اقبال بخراسان درآمد امیر آقبوغا از هرات برسم
استقبال استعجال نموده بشرف بساط بوس استسعاد یافت
و بتقدیم وظیفه نثار قیام نموده ساوری مناسب کشید و
پیشکشهای فراخور بمحل عرض رسانید صاحب قران داد گستر
بهر ولایت که می رسید بنفس مبارک احوال رعایا پژوهش
نموده داد مظلوم از ظالم می ستد و متغلبان را بجهت عبرت
دیگران گوشمالیهای بلیغ میداد و بعضی را بقتل سیاست
مینمود و ازبرای تحقیق این معنی که شاید که از قوی بر ضعیف
زوری رفته باشد و از جاهل بر حقیر تعدی گذشته امیر الله داد
را بمفرد خراسان تعیین فرمود و بکشتی از آب آمویه گذشته
ولایت خزار را از فرقدوم همایون رشک سپهر دوار گردانید
و حضرات عالیات سلطان بخت بیگم و سرای ملک خانم و تومان
آغا و دیگر آغایان با شاهزاده شاهرخ و دیگر شاهزادگان
برسم استقبال شتافته سعادت بساط بوس دریافتند و نثارها
کرده پیشکشها کشیدند * * نظم *
هزار اسپ مرصع گوش تا دم * همه زرین ستام و آهنین سم

هزار استرستاره چشم یکرنگ * که دوران بود بار رفتار شان لنگ
همه را درریاض آمال و امانی گل بهجت و شادمانی
شکفیده دیده امید همگنان از فروغ طلعت مراد روشن گشته
وظایف شکر و شکرانه بادا رسانید و رایت نصرت شعار از
خزار نهضت نموده بشهرکش در آمد و درآق سرا که از
مستحدثات معمار همت بلند جناب آنحضرت است چنانچه
اشارتی بدان رفته نزول فرمود و از صدق نیت و صفای
عقیدت بمزار بزرگوار شیخ شمس الدین کلار و دیگر مشایخ و اکابر
آن دیار توجه فرموده باقامت رسم زیارت قیام نموده و
مجاوران مزارات متبرکه را بصدقات و صلات بنواخت و بمرقد
پدر نامدار و امیرزاده جهانگیر و دیگر فرزندان و اقارب در
آمده حفاظ را بتلاوت کلام الله اشارت فرمود تا ختمات کردند
و ایشان را بجزایل مواهب و عطایا اختصاص بخشید و تمام
بزرگان و متعینان کش و دیگر ممالک ماوراء النهر از ولایت
و شهر بپایه سریر اعلی شتافته * * نظم *
زمین بوسه دادند در بزم شاه * که خالی مباد از تو تخت و کلاه
توئی آن جهاندار کشورکشای * که ازداد و دین آفریدت خدای
بهر جا که رو آری از نیک و بد * پناهت خدا باد و پشت خرد
و با ارکان دولت و اعیان مملکت درآق سرا بسط بساط نشاط
فرموده بعیش و شادمانی و عشرت و کامرانی مشغول شد *

* بیت *

نوازندگان با می و رود و جام * بر آراسته دست و مجلس تمام
بتان پری وش برامشگری * همه شیوهٔ ساقیان دلبری

و ازانجا بفرخی و فیروزی و خرمی و بهروزی کوچ کرده و از عقبهٔ کش گذشته بسمرقند گزین که ساحه با راحتش از جلوهٔ ماه پیکران زهره جبین غیرت خلد برین و طیره حور العین است در آمد اهالی آنجا دست مسرت و شادی کشاده بودند و شهررا آذین بسته و از هر طرف تعبیهای لطیف انگیخته و مطربان خوش الحان نشسته *

* نظم *

جهانی بشادی بیاراستند * بهرجای رامشگران خواستند
همه شهر در زیور زر نگار * گهر پوش روی زمین از نثار
بآئین ببسته بسی چار طاق * که هریك بدی رشك نیلی رواق
بپوشیده بر هریکی زیوری * فرازش بهر گوشه رامشگری
همه مملکت گشته آراسته * در و بام و دیوار پر خواسته
چه درکوچها و چه بازارها * بزیور بر آسوده دیوارها
تمامی بازارها سر بسر * بیاراسته مردم پیشه ور
همه راه زیر پی بارگیر * بگسترده دیبا و خزّ و حریر
نهان گشته بوم و بر آن دیار * ز زربفت آیین[1] و سیم نثار
یمین و یسار و فراز و نشیب * نبد هیچ پیدا جز آیین و زیب

(۱) در سه نسخه بجای آیین (آذین) است *

صاحب قران دین پرور پاک اعتقاد نخست بمزار اولیا و اکابر و علماء و زهاد گشته مجاوران و سایر مستحقان را بافاضت صدقات و عطیات نوازش نمود و بسریر سلطنت و جهانبانی بر آمده نشاط عشرت و کامرانی فرمود و جشنهای پادشاهانه ترتیب افتاد وبزمهای خسروانه آراسته شد و خرگاههای مرصع زده و بارگاههای ملمع برافراخته * * بیت *

* بگسترد فراش صد نوع فرش *
* زبهجت زمین گشت مانند عرش *
* شد آراسته بزمی از نازونوش *
* که مثلش ندیده بمینو سروش *
* جهان در جهان شیره درشیره بود *
* زمین آسمان شیرهٔ انجم نمود *
* زهر نعمتی کاید اندر شمار *
* فرو ریختهٔ کوهی از هر کنار *
* خورشهای الوان زاندازه بیش *
* بخوانهای زرین نهادند پیش *
* می ارغوانی بزرین قدح *
* بمی خوارهٔ افگنده عکس فرح *
* مغنی مشکین نفس کرده ساز *
* سرود خوش و نغمهٔ دل نواز *

ساقیان سیمین ساق و سوچیان زرین نطاق ساغرهای مالا مال از شراب زلال درگردش آورده قوبوزچیان[1] خوش الحان و نغمه سرایان شیرین زبان نوای تیغان و ارغنون و صدای بربط و قانون در گنبد گردون و فضای هامون انداخته *

* نظم *

* که تا باشد جهان صاحب قران باد *
* زمانه حکم کش او حکم ران باد *
* مظفر باد بر اعدا سپاهش *
* میفتاد از سر دولت کلاهش *
* مرادش را سعادت راهبر باد *
* زنو هر روزش اقبالی دگر باد *
* زماهی تا بماه افسر پرستش *
* زمشرق تا بمغرب زیر دستش *

چون خاطر خطیر آن حضرت از عیش و عشرت بپرداخت سایه التفات بر ضبط بلاد و تدبیر مصالح عباد انداخت و سادات و علماء و مشایخ و صلحاء مملکت را - علی تفاوت درجاتهم و تباین طبقاتهم - نوازش فرمود و همه را از فتوحات و غنایم که بتازه از عراقین و دشت قبچاق و دیگر دیار و آفاق آورده بود بمواهب پادشاهانه محظوظ و بهره مند گردانید و احوال

(۱) در چهار کتاب بجای قوبوزچیان (قوپوزچیان) دیده شد *

رعایا و زیردستان بتقریر و تطمیر استکشاف نموده بر هرکس که ظلمی رفته بود بعدالت و مرحمت جبر فرموده و ظلمه و متغلبان را بند کرده و دوشاخها بر گردن نهاده گوشمالهای عظیم داد و بعضی را بیاساق رسانید و خراج سه ساله بر عایا بخشید و جمعی کاردان متدین معدلت نهاد را باطراف ممالک فرستاد تا احوال رعایا تحقیق نموده برهرکه بیدادی رفته باشد تدارک نماید و فقرا و مساکین مملکت را جمع آورده زر و غله و جامه زمستانی ارزانی داشت و کافه خلایق و قاطبه برایا از میامن نَصَفَت و احسان و مکرمت و امتنان آن دادده گیتی ستان در مهاد امن و امان مرفه و آسوده و فارغ البال و شادمان دست دعا ببارگاه کبریا برداشته بزبان اخلاص باد امیرسانیدند * * بیت *

* که یارب برین شاه صاحب قران *
* که آراست گیتی بامن و امان *
* بقای زیادت ز اندازه بخش *
* بهر لحظه اش دولتی تازه بخش *
* همه کام او را بر آور بخیر *
* بهیچش مباد احتیاجی بغیر *

و حضرت صاحبقران آن زمستان به ارک سمرقند درکوک سرای بسعادت و اقبال درعین عظمت و جلال * * بیت *

عدل میکرد و داد میفرمود * خلق از و راضي و خدا خشنود
و امیرزاده پیر محمد عمرشیخ را که از فارس بعزم احراز دولت
بساط بوس آمده بود اجازت مراجعت فرمود و او برحسب
فرمان بازگشته متوجه شیراز گشت و در خلال این احوال
اختری از افق سلطنت و اقبال درخشیدن گرفت و امیرزاده
محمد سلطان را پسري متولد شد و بمحمد جهانگیر موسوم گشت
و برسم معهود مراسم طوي و نثار و لوازم بهجت و استبشار
باقامت پیوست و برحسب اشارت علیه آن بشارت توره ملک
قوجین بشاهزاده مشار الیه که بمملکت فارس بود رسانید *

گفتار در تعمیر قصر باغ شمال

اول فصل بهار که جمشید خورشید از نصف جنوبي فلک
البروج بجانب شمال انتقال نموده به نزهت گاه شرف و اقبال
نشست و طناب سراپرده شاهي از دنبال ماهي بگردن بره بست *

* بیت *

* نشست خسرو گردون ببارگاه حمل *
* بنام نامیه منشور داد بهر عمل *

مهندسان طبایع و معماران قوای نباتي در عرصه باغ قصر
فیروز کار گلبن را ببدیع ترین وضعی اساس انداختند و کاخ
شاخ را بنقوش وزیب ازهار و اوراق بخوبتر صورتی
به پرداختند * * نظم *

* شد طرف جویبار بیمن بهار سبز *
* آري بنو بهار شود جویبار سبز *
* بستان به نیکوئي شده چون روی دلبران *
* گل درمیان شکفته و گشته کنار سبز *

حضرت صاحب قران بباغي که بطرف شمال معموره سمرقند احداث فرموده بود و بباغ شمال مشهور نقل فرمود سراپرده کیهان فسحت زده کندلان و بارگاه و خیمه و خرگاه باوج آسمان و ذروه ماه برافراختند و آن آرام گاه ارم آیین را از التیام اسباب تجمل و تمکین رشک نزهت سرای خلد برین ساختند و فرمان قضا جریان بصدور پیوست که دران باغ فردوس وش قصری رفیع دلکش وعشرت گاهي بغایت خوش باسم خدرمعلی دختر امیرزاده میرانشاه بیکیسي سلطان بپردازند مهندسان کاردان و معماران چابک دست روشن روان که از تمام ممالك فارس وعراق وآذربیجان ودارالسلام و دیگربلاد بدارالسلطنه جمع آورده بودند طرح آنرا بکلک بصارت بر لوح مهارت کشیدند وبعد از عز قبول حضرت اخترشناسان رخشنده رای دراختیار وقت بنا دقایق تیقظ و احتیاط مرعي داشته بتاریخ جمادی الآخر سنه (تسع وتسعین وسبعمایة) مطابق اُرْدي(۱) ئیل درساعتي فرخنده و طالعي خجسته بنیاد نهادند وچهار رکن

(۱) در بعض نسخ بجای اوي (اُوذْ) است هردو لفظ بمعني گاو *

آنرا برامراء قسمت کرده درهرسرکاری استادان مملکتی و هنروران کشوری تعیین نمودند و بجدّی از حد بیرون و سعیي ازاندازه افزون روزوشب بعمارت آن مشغول گشتند وصاحب قران فلک غلام از غایت اعتناء و اهتمام درا تمام آن مدت یکماه و نیم بنفس مبارک ملتفت آن کار بود تا سقف رفیعش در بلندي از شرفات ایوان کیوان بگذشت و وضع بدیعش در نزاهت وارجمندي غیرت فزای روضهٔ رضوان گشت * نظم *

* فراز قبّهٔ کیوان رواق آن نزه ایوان *
* فرود چنبر سقفش طلوع جبهه و شعْری *
* زشوق آنکه شود حلقهٔ زدرگهٔ قصرش *
* عروس چرخ شبی میکند هزار تجلی *

ارکان راسخ بنیانش بغایت متانت و استحکام برآوردند و بهر رکنی ازان ستوني از سنگ مرمر که از تبریز نقل نموده بودند نصب کردند سطوح دیوارش را بلاجورد و زر چنان طُرفه و درخور منقش ساختند که طراوتش گرد تعییر و تشویر برارتنگ(۱) ماني و نگار خانه چین نشاند وفرش صحنش از سنگ مرمر و سنگ کوه نور بنوعي به پرداختند که در لطافتش

* مصراع * * هوش مدهوش و عقل خیره بماند *

ایزاره اندرون و دیوار بیرونش بکاشي کاری آراسته

---

(۱) دربعضی نسخه بجای ارتنگ (ارژنگ) بمعني ارتنگ دیده شد *

روح القدس دفع عين الكمال را وان يكاد ميخواند *

* بيت *

* رضوان بلاجورد ابد در كتابه اش *

* تحرير كرده دام لك العز والبقا *

بعد از اتمام دران مقام همايون فرجام خاقان گردون احتشام طويهاى پادشاهانه وجشنهاى خسروانه فرمود *

گفتار در تفويض فرمودن حضرت صاحبقران بطالع سعد وراى فرخ مملكت خراسان را بشاهزاده شاهرخ

صاحب قران سپهر اقتدار با وجود كثرت اولاد واسباط كه هريك ازايشان خسروي بود كامكار وفرمان دهي رفيع مقدار بحكم - ارباب الدول ملهمون - مي دانست كه بقاى دولت روزافزون ودوام اقبال دودمان همايونش بوساطت شاهزاده ارجمند شاهرخ واعقاب خلافت انتساب او خواهد بود لاجرم راى صواب نماى عالم آراى كه بى شبهه عكس پرتوانوار الهامات رباني بود چنان اقتضا فرمود كه مملكت خراسان را كه دراقليم رابع ووسط معموره ربع مسكون واقع شده وواسطه است ميان ايران وتوران وممالك شرقي وغربي هم درزمان حيات خويش بآن شاهزاده جوان بخت تفويض فرمايد دراثناى آن جشنها كه در عمارت خجسته

امارت باغ شمال مي فرمود ایالت ممالک خراسان و سیستان و مازندران تا فیروز کوه وري بمهر سپهر سلطنت و سپهر مهر خلافت - المعتضد بالملک الذي يحكم و يامر - امیرزاده شاهرخ بهادر نامزد فرمود و امراء نامدار و سرداران عالي مقدار مثل امیر سلیمان شاه و امیر مضراب چاکو و سید خواجه شیخ علي بهادر و عبدالصمد حاجي سیف الدین و حسن جاندار و ملکت و جهان ملک پسرش و پیر محمد پولاد و از فرزندان غیاث الدین ترخان علي ترخان و حسن صوفي و از قوجیقان تو یلاق و کپک چي یورتچي و طغای مرکن و اولجه بوغای مچاکچي و شیخ علي و میرک و غیرهم و از هرتومان جمعی همه را خانه کوچ بملازمت او تعیین فرمود و دیگر امراء هرکس پسری یا برادری همراه کردند و حضرت صاحب قران اورا یرلیغ جهان مطاع ارزاني داشته درهنگام وداع اگرچه * * نظم *

* جدائي او بر دلش سخت بود *
* که او زیور افسر و تخت بود *
* طلب کرد و بگرفت اندر برش *
* بصد مهر بوسید چشم و سرش *
* و زان پس برون آمد از پیش شاه *
* چو شیر ژیان رو نهاده براه *

* روان گشته شهزاده با لشکری *
* بروز وغا هر یکی صفدری *
* همه پادشه زادگان با سپاه *
* دو منزل برفتند با او براه *
* امیران و هرکس که بدٌ نام دار *
* برفتند پدرود را بنده وار *
* سران چون ز پدرود گشتند باز *
* همی راند شهزادهٔ سرفراز *
* ظفر همعنان نصرتش رهنمای *
* زگرد سپاهش هوا مشکسای *

و چون بسعادت و اقبال بکنار آب آمویه رسید در شعبان سنه (تسع و تسعین و سبعماية) موافق اوی ئیل با تمامی لشکر از آب بگذشت و باند خود رسیده فرود آمد و ازانجا منازل و مراحل قطع کرده * * نظم *

* بهر یورت و منزل و هر مقام *
* که آنجا رسید آن شهِ نیك نام *
* مهیا شده ترغو و ساوری *
* خلایق ز شادی برامشگری *
* زهی دولت مردمِ آن دیار *
* که شاهی چنان باشدش شهریار *

وچون بچیچکتو رسید امیر آقبوغا با سادات و علماء و اعیان و اکابرِ هرات برسم استقبال پیش آمده نثارها افشاندند و پیشکشها کشیدند و ازانجا بسعادت و اقبال روان شد و در آخر شعبان بروز مبارک وطالع فرخنده درظاهر هرات بمرغزار کهدستان نزول فرمود و آن مملکت را بانوار عدالت و احسان و آثار نصفت و امتنان آراسته رشك بستان ارم و باغ جنان گردانید و ماه مبارک رمضان درانجا باقامت فرایض و سنن صیام و قیام و تقدیم سایر موجبات مرضات ملك علام بگذرانید و بسعادت و اقبال ازانجا بشهر نزول فرموده باغ زاغان را نشیمن همایون ساخت * * بیت *

* دست جور و درِ عدالت و داد *
* آن یکی بست و این دگر بگشاد *
* ستمِ گرگ برگرفت از میش *
* باز را کرد با کبوتر خویش *
* از سرِ فتنه برد مستیها *
* کرد کوته درازدستیها *

حُکام و وُلات خراسان و مازندران و سیستان بانواعِ هدایا و پیش کشها بدرگاه سلطنت پناه شتافتند * * نظم *

* کار داران ز جمله کشورِ او *
* گنجها ریختند بر درِ او *

* قلعه داران خزانها بردند *

* قلعها با کلید بسپردند *

مجموع پادشاهزادگان از اطراف برسم تهنیت تحفه و نثار فرستادند و در آخر همین سال اختر دولت از برج اقبال طلوع نموده آنحضرت را در شب جمعه بیست و یکم ذی الحجه سنه (تسع و تسعین و سبعمایة) موافق اوی ئیل پسری آمد بطالع جوزا بارقه سعادت از جبین مبارکش لامع و انوار دولت از ناصیه همایونش ساطع و چون کس فرستاده خبر این بشارت بمسامع علیه رسید ببابای سنقر موسوم گشت *

گفتار در نهضت همایون صاحبقران گیتی ستان بخطه فردوس نشان کش و رسیدن امیرزاده محمد سلطان از یورش فارس ونواحی آن

در شعبان سال مذکور حضرت صاحب قران از باغ شمال بیمن و اقبال سوار شده براه رباط یام عازم سبز گشت و چون بجلگای دلکش کش رسیده بمبارکي نزول فرموده سراپرده عظمت بر بساط هامون کشیدند و قبه بارگاه بقمه خورشید و ماه برافرا ختند و چند روز دران سبزه و لاله زار بهجت آثار * نظم *

* صد هزار گل شگفته درو *

* سبزه بیدار و آب خفته درو *
* هر گلی گونه گونه از رنگی *
* بوی هر گل رسیده فرسنگی *
* آبهای روان بسان گلاب *
* ریزه سنگش بلطف در خوشاب *

کامران و کامیاب توقف نموده بعشرت پرداخت و ازانجا کوچ کرده بشهر درآمد و بآق سرای نزول فرمود و ماه مبارک رمضان را آنجا دیده بسعادت ازان محل نهضت نموده و به ییلاق سلطان ارتوچ برآمد * * بیت *

* همه کار جهان برحسب دلخواه *
* ز ماهی بندهٔ فرمانش تاماه *

و دراثنای یورش پنج ساله گفته شد که امیرزاده محمد سلطان برحسب فرمان حضرت صاحبقران با جماعتی امراء متوجه هرمز شده بود و صورت حال برین منوال بود که چون شاهزاده از شیراز توجه می فرمود با امراء کنگاش کرده مجموع راهها قسمت کرد و خود بنفس مبارک از طریق دارابجرد و طارم نهضت نمود و امیرجهان شاه و دیگر امراء ملازم رکاب نصرت انتساب بودند و امیر حاجی سیف الدین بواسطهٔ عارضه مزاجی که داشت در کربال باغرق توقف نمود و امیرزاده رستم عمرشیخ که برنغار بوده

باتفاق امیرشاه ملک براه کازرین و فال بکنار دریا روان گشت و امیرجلال حمید و ارغونشاه اختاجي و بیان تمور و بیکیچک جته براه جهرم ولار متوجه شدند و از طرف دست چپ ایدکو برلاس از کرمان روان شد و کیج و مکران را تاخت کرده غنیمت فراوان گرفت * بیت *

* ز مکران و دشت علی تا بکیج *
* مسخر نکرده نهشتند هیچ *

وباین ترتیب هرطایفه بنا حیهٔ عبور نموده و راه براه هرجا که والي و اهالي آن بقدم اذعان و انقیاد پیش نیامدند بغارتیدند و سرکشان را بدست قهر از پای درآوردند *

* نظم *

* همه سرکشان را سر انداختند *
* مخالف وشان را بر انداختند *
* امان یافت هرکس که گردن نهاد *
* شده عاصیان را سر و زر بباد *

و چون بحدود هرمز کهنه رسیدند هفت قلعه را دران حوالي و نواحي تسخیرکرده خراب ساختند اول قلعه تنگ زندان را بگشادند و غارت کرده ویران گردانیدند و ازانجا بکوشکک شتافته با آن نیز همین طریق سپردند و ازانجا بحصار شامیل رفتند وآنرا هم گرفته خراب کردند و بهرمز کهنه درآمده

قلعه مینا را بگرفتند و آتش زدند و قلعه منوجان و ترزک و تازیان نیز مسخر گردانیده ویران ساختند * * نظم *

* ز آسیب قهر لشکر صاحب قران دهر *
* باشند هفت قلعهٔ افلاک در خطر *
* هرمز و هفت قلعهٔ او را چه اعتبار *
* جائی که این سپاه درآید بکر و فر *

لا جرم محمد شاه ملک هرمز از بیم صدمهٔ آن سپاه پیروز مخالف سوز چون سملک آب بحر را وقایه خود ساخت و چون کشف در جزیره جرون سر در نقاب عجز کشید و از هیبت عساکر بحر جوش رعد خروش که زلزله در کوه و ولوله در دریا افگندندی ایل شده زنهار خواست و بسی تحفه از تنسوقات بحر فرستاده باج و ساو بر گردن گرفت * * نظم *

* چو والي هرمز آن شعله دید *
* کزان بحر نم در جگر مي کشید *
* بترسید کان شاه بحر اغتراف *
* چو موسی بدریا درآرد شکاف *
* اگر هر کس آرد کف سنگ و خاک *
* شود تا لب انباشته آن مغاک *
* و گر شان ز عمان بود آب خورد *
* ازان کو برآید بعیوق گرد *

* درعجـــز و خواهش گري بازكرد *
* بسيـــم و بزر خدمت آغاز كرد *
* بران شد مقـــرر كه هرسال باج *
* رساند نبـــاشد ببحـــث احتيـــاج *

و خراج آنجا هرسال سيصد هزار دينار بود و مدت چهار سال هيچ ازان بكسي نداده بود مال چهارساله قبول كرد و بازاء بعضي ازان بي توقف نقد و مرواريد و اقمشه بفرستاد و تتمه التزام نمود كه تدبير كرده ارسال نمايد واميرزاده محمد سلطان ازانجا كوچ كرده بدولت و اقبال بازگشت و نور ملك برلاس را كه برادر ايدكو بود پيش او فرستاد كه آن زمستان در جيرفت توقف نمايد واز مخالفان هركس كه متواري و پنهان شده باشد او را بدست آورند و دربهار بشيراز آيند و خود بمباركي و سعادت بشيراز معاودت فرمود و بي توقف متوجه خوزستان شد و امير حاجي سيف الدين ازراه يزد عازم درگاه عالم پناه گشت و شاهزاده تمامي خوزستان و لرستان وآن نواحي را درتحت ضبط آورد و درانثناي آن روزي شاهزاده سوار بود و جمال الدين فيروز كوهي برسم خدمتكاري پياده درركاب همايونش استاده بود وصول اجل مقضي كه لا يستاخرون ساعة ولا يستقدمون ازان خبر داده آن خون گرفته را بران داشت كه بيخبر كاردي

بشاهزاده جوان بخت زد چنانچه اثرانذک جراحتی باندام همایونش رسید و خود از هول جان بطرف کوه دوید و بسر درآمده دران دره افتاد و جان بداد و بعضی از چاکران شاهزاده از عقب او بدره درآمدند و اورا مرده یافته سر از تن جدا کردند و بیاوردند شاهزاده ازانجا کامگار و مقضي الاوطار مراجعت نموده از راه وروجرد و همدان روی توجه بسمرقند نهاد و منازل و مراحل قطع کرده از خراسان بگذشت و از جیحون عبور نموده دریبلاق سلطان ارتوچ بشرف بساط بوس حضرت صاحب قران استسعاد یافت و آنحضرت اورا کنار گرفته * * بیت *

* به پرسید وبس مهرباني نمود *
* بران آمدن شادماني نمود *

و شاهزاده زانو زده پیشکشها کشید و طویهای بزرگ مرتب ساخته شادمانیها کردند و حضرت صاحب قران ازانجا نهضت فرموده بسمرقند تشریف داد و مهد اعلی خانزاده از تبریز عازم پایه سریر خلافت مصیر گشت و چون به نزدیک سمرقند رسید فرزند ارجمندش امیرزاده محمد سلطان برسم استقبال پیش باز رفت و آن بانوی بلقیس مانند را از دیدار فرزند دلبند دیده امید روشنائي پذیرفت و درسمرقند بباغ بلند عزبساط بوس دریافته دیده روشن بختش از مطالعه

مت سعادت پرتو حضرت صاحبقران صورت نور علی نور مشاهده نمود و بسی پیشکشهای شایسته از جامه طلادوز و اسپان تازي بازین زر بمحل عرض رسانید و مجموع شاهزادگان را خلعتهای فاخره زردوز پوشانید *

الحمد لله که طبع جلد اول ظفرنامه تمام شد
و این تقسیم بدو جلد از مولف نیست
بلکه عند الطبع براي تخفیف
حجم دو جلد نموده شد